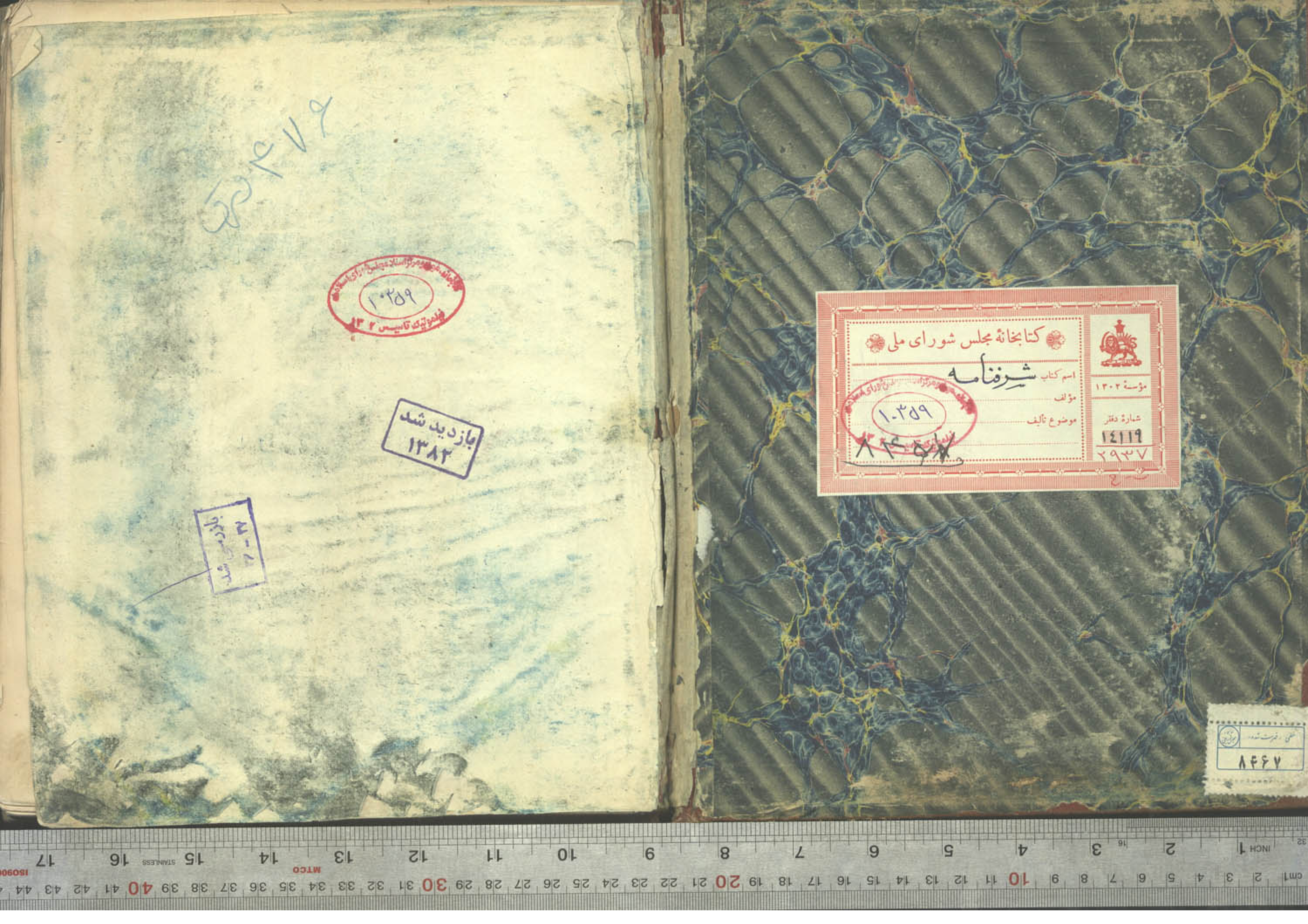


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب شرفنامه
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۴۱۱۹
۲۹۳۷
۸۳۵۷۸
۱۰۳۵۹
۸۴۶۷



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب شرفنامه
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۱۱۹
۲۹۳۷
۱۰۳۵۹
بازدید شد ۱۳۸۳
۸۴۶۷



بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح سخن حمد و ثنای پادشاهی باید و نثار ستایش از ضمیر منیر خورشید جهانگیر ماه فروغ سپهر برین پایه و اختتام کلام شکر و سپاس سر
مالک الملکی را شاید که همای اجلال آشیان آفرینش را بر شاخسار سعود مسعود ... الحمد لله ... الاقدس و آخر سلطانی ... خطبه جعلناکم خلائف فی الارض
عز ارزد و جهرام ... پایه کرسی عرش ... [illegible] ... عنایت بیغایت ... تکرم
بنی آدم ... که لوای رفعت سلاطین ... دار السلطنه ... تقلید ... و والی
... قهرمان ... عالم ... که حرم فرقان ... حبل
معدلت ... خلافت ... عدالت ... جلوس ... که صحیفه شمشیر ... مثال
جهانگشای ... آینه ... عروس ... به مقتضای حکمت شامله ... نظام مهام ... از ... تجرد ...
عدالت آیین ... کامله ... در میانه ... خلعت فاخره جعلناکم ... و ... ثار
ممتاز ساخته تمیز ... و فراخور قابلیت و استعداد پادشاهی و ملک و امیری بعضی نموده رباعی

ای خاصه تو منصب شاهنشاهی ... تا ماهی ... همه کس آگاهی ... شاهی ... خواهی
و ... اوراق ... در دیباچه ... عالم ... تاریخ ... کتب ... آدم
والطین سیر ... الرحمه للعالمین ... سلطان ... سبحان
الذی اسری ... بر ق ... که روح الامین با همه احترام ... جلوت ...
اختصاص لی مع الله وقت ... اخلاص ... که ملک مقرب ... حرم ... کمال ...
بیت ... که ... ماه ... رسالت ... خورشید ... جلالت
... در درج قدرت ... ما زاغ ... سر دفتر کارخانه کاینات و دیباچه
نسخه مکرمات ... سلطان الانبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مثنوی ... طفیل ...
هم عرب هم عجم ... سپهر شرف ... کتاب ... تمام ...
افتتاح ... اختتام ... رجال ... هزاران هزار ... بر آل و اصحاب او

براد ولاد جعفر و رجال او بیراز از احمد عالی جاه رود و در عهد سعید مختار دعا و شاه پادشاهی روی زمین است که ایران گیران
با وجود عملی بکسان نکته رتبه آستان اوست و سلطان زیران چهارم با آنکه عطیه بخش جهان است کمترین حاجب بارگاه سلطان زمان
التاج الاعاظم سلاطین فلک اساس و درة التاج الاکارم خواقین زرین اساس بلاد والافاخم القیاصره و ملاذ الاعاظم الاکاسره تعظیم المحامی
بتقبیل عتبه العلیه و تعزیز السلاطین بتقبیل سدته السنیه حامی اهل السنة والجماعه و ماحی آثار البدعة و الضلاله و هو السلطان الاعظم
المطاع و الخاقان الاعدل الاکرم الواجب الاتباع رافع رایات الخلافة بالعدل و الاحسان در اقسام آیات الرحمة والرافة
صاحب صاحب الدولة و الزمان المؤید بالتایید الرحمن المرتقی بالسعادتین سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر
ذو القرنین باسط بساط الامن والامان المظفر بالطاف الملک المنان ابو المظفر سلطان محمد خان خلد الله ملکه و سلطانه و دام
مع اللیالی و الایام ... ... که این سایه رحمت گسترده هیچکم در ایام ... که ... است
آفتاب ... دعا گویان ... دارد خدایا تا ... دارد ... باشد
ناظمان ... فصاحت ... که علما ... فضیلت

کتب را اتفاق است که علم تاریخ و نصوص آیات و نصوص روایات بر شرع آن فن شریف تواند بود فواید
و عواید بیرون از آن زیاده است از آن که بتحریر ... قلم و شکر فایده رقم ... حسن ... ... لطف ... آن ... کنم
و لهذا جامع تواریخ روضة الصفا محمد خاوند شاه ابن محمود المشهور بمیر خواند در مقدمه کتاب ... که دانستن علم تاریخ را
ده فایده است اول آنکه ... آدم را ... ... دوم ... و ... سیم با وجود فواید ... جهت
در ... آن ... کلفت ... وقت ... قوت حافظه است چهارم چون ... اقوال ... اطلاع یابد
کذب و صدق آن را ... ... باطل ... پنجم آنکه عقلا گفته اند که تجربه در امور از قضایای ... آدم است
و حکما عقل را در تجربه ... عقل ... ... تجربه بسیار حاصل ... ششم آنکه متحضر علم تاریخ
در ... که ... احتیاج ... عقلا ... هفتم ... در ... قضایا ... حوادث
... تاریخ ... هشتم ... تاریخ ... ... فضایل و صحت
رای ... نهم اگر شخصی ... دهم

سلاطین را بر قدرت قاهره مالک الملک عظم شانه اطلاع رفته شود تا بر تعاقب اقبال مغرور نگردند و از روات
ادبار محزون و ملول نشوند و از اینجاست که در کلام معجز نظام ملک علام گفته است رجعت و تذکرت در این باب
که لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب بنده مجرم مسود اوراق این کتاب المفتقر الی الله الهادی شرف ابن شمس الدین
اوصله الله الی سعادة الدنیا والدین در ریعان جوانی و عنفوان ایام کامرانی بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه و
از اشتغال خطیر و دواعی کسب کمالات نفسانی که گاه گاه بمطالعه کتب اخبار خلف و حالات سلاطین سلف اوقات را
صرف مینمود تا در آن علم شریف و فن لطیف فی الجمله مهارتی و در ضبط آن حسب الامکان خبرتی بهم رسانید بخاطر
فاتر رسید که در آن علم شریف و فن لطیف کتابی تالیف نماید و پرتو شعور ماهران علم تواریخ بر آن تافته باشد
و ملکی عمیق متبحران احوال سلاطین متقدمین و متاخرین بر آن رسیده باشد فاما بواسطه عوایق روزگار و حوادث
لیل و نهار آن معنی در حجاب استتار زمانه بود و آن مقدرت از نقاب اعطار بهیچ جهه روی نمی نمود از هر طرف
هر خالف مزید دارد و هر گوشه کو فتنه بر آسمان میرسید بیت احوال جهان از رشته بگسر چون

چمن طره دلبران شد تار دهر از ستمگران خار بار در سلسله بند گرفتار هم لشکر فتنه فوج در فوج هم لجه غصه موج در موج
صندوق دل بیضاعتان حیران و رعایا در زوایای سرگردانی و همه دست نیاز بدرگاه کارساز بر داشته و روی عجز و اضطرار
بر زمین انکسار نهاده و زبان بتضرع و زاری و دعا گشاده طاقت از دست رفته که تا کی نسیم عنایت ربانی وزیدن و فروغ اشعه الطاف سبحانی
های دلفکار مستمندان و دلهای مجروح دردمندان در ربودن و درخشیدن گرفت و بیمن عدل و احسان این سلطان
پرده ظلم مرتفع گشته ضعیفان و مسکینان در اماکن و اوطان فارغ البال و مستقیم احوال آسوده و رعایا و زیردستان
در مهد امن و امان بلکه کار رعایت و فراغت ایشان غنچه خاطر فقیر را از شکفته جلوه آغاز کرد و طوطی شکرشکن قلم
بشیرین زبانی و دلربائی گرد فکر بگرد بیه حنائی حجاب نغمه هر روی دلگشائی نجات از جیب جان قرائت گشود باز و هم
که چون مشاطه کلک عروس سخن و طوطیان شکرستان اخبار نوذکهن در هیچ عصر و زمان احوال ولات و حکام کردستان
و چگونگی حالات ایشان را بپایان نگفته بقید و در آن هیچ نسخه مرتب ننوشته کاتب فاتر ازین روی یک چند در ساحت اعتبار
رسید که نسخه در شرح حالات ایشان و مجموعه در اوضاع و اطوار ایشان تسوید حسب الامکان رقم کلک

پایان نمانده و آنچه از تواریخ عجم دیده و از مردمان من صحیح القول شنیده و معاینه و مشاهده کرده و اطلاع بر آن حاصل شده در قید
تحریر و صورت تقریر درآورده مرسوم بشرفنامه ساخت، احوال خانواده‌های عظیم الشان کردستان درج کتاب
سرگذشت نیاز ما حال در انظار حلقه و ظلم آفاق آنکه بنظر معانی در این نسخه بیسامان ملاحظه کنند چون
بر سهو و نسیان که لازمه انسانست وقوف یابند بقلم دریا بار و خامه گوهر نثار اصلاح فرمایند و آنرا بجهه
اعتبار که از جهت نشانه قطعه بپوش اگر خطایی رسی بطعنه مزن که نفس هیچ بشر خالی از خطا نبود در کتاب
نظر کنی که باشارت خویش مراد همه ربط استوار نبود بنای این کتاب مبنی بر مقدمه و چهار صحیفه و خاتمه است
مقدمه در بیان انساب اکراد که در کجا بهم رسیده اند و شرح اوضاع و اطوار آنان کرده که بچه عنوان اند
صحیفه اول در ذکر ولاة کردستان که علم سلطنت برافراشته اند و مورخان ایشان را در سلک سلاطین
کشیده و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در ذکر ولاة دیاربکر و جزیره فصل دوم در ذکر ولاة
دینور و شهرزول که اشتهار دارند فصل سیم در ذکر ولاة فضلویه که مشهورند بلر بزرگ فصل چهارم

در ذکر

در ذکر ولاة لر کوچک فصل پنجم در ذکر سلاطین مصر و شام که مشهورند بآل ایوب صحیفه دوم در ذکر حکام کردستان
اگرچه مستقلند لکن دعوی سلطنت و اراده عروج نکرده اما در بعضی اوقات سکه و خطبه بنام خود مزین ساخته اند و آن نیز مشتمل بر نه فصل است
فصل اول در ذکر حکام اردلان فصل دوم در ذکر حکام حکاری که مشهورند بشنبو فصل سیم در ذکر حکام عمادیه که اشتهار دارند
ببهدینان فصل چهارم در ذکر حکام جزیره که مشهورند ببختی و آن مشتمل بر سه شعبه است شعبه اول در ذکر حکام جزیره شعبه
دوم در ذکر امرای کورکیل شعبه سیم در ذکر امرای فنک فصل پنجم در ذکر حکام حصنکیفا که مشهورند بملکان صحیفه سیم در ذکر
سایر حکام و امرای کردستان و آن مبنی بر سه فرقه است فرقه اول مشتمل بر نه فصل است فصل اول در ذکر
حکام چمشکزک و آن مشتمل بر سه شعبه است شعبه اول در ذکر مجنگرد شعبه دوم در ذکر حکام پرتک شعبه سیم امراء
در ذکر امرای سقمان فصل دوم در ذکر حکام مرداسی و آن مشتمل بر سه شعبه است شعبه اول در ذکر حکام کنیک
شعبه دوم در ذکر حکام پالو شعبه سیم در ذکر امرای چرمک فصل سیم در ذکر حکام صاصون که آخر بحکام حزو
شهرت کرده فصل چهارم در ذکر حاکمان خیزان و آن مشتمل بر سه شعبه شعبه اول در ذکر حاکمان

خیزان شعبهٔ دوم در ذکر امرای مکس شعبهٔ سیم در ذکر امرای اسپایرد فصل پنجم در ذکر حکام کلس فصل ششم
در ذکر امرای شیروان و آن منقسم به سه شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای کفرا شعبهٔ دوم در ذکر امرای ایروان
شعبهٔ سیم در ذکر امرای کرنی فصل هفتم در ذکر امرای زرقی و آن منقسم بر چهار شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای
دریزی شعبهٔ دوم در ذکر امرای کرکان شعبهٔ سیم در ذکر امرای عتاق شعبهٔ چهارم در ذکر امرای ترجیل فصل هشتم
در ذکر امرای سویدی فصل نهم در ذکر امرای عشیرت سلیمانی و آن منقسم بر دو شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای
قلب و بطمان شعبهٔ دوم در ذکر امرای معادنی فرقهٔ دوم مشتمل بر ده فصل است فصل اول در ذکر حکام
سوران فصل دوم در ذکر حکام بابان فصل سیم در ذکر حکام مکری فصل چهارم در ذکر حکام برادوست
فصل پنجم در ذکر امرای محمودی و آن مشتمل بر دو شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای پنیانشی شعبهٔ دوم
در ذکر امرای صوما فصل ششم در ذکر امرای دنبلی فصل هفتم در ذکر امرای زرزا فصل هشتم در ذکر
امرای استونی فصل نهم در ذکر امرای طاسنی فصل دهم در ذکر امرای کلهر فرقهٔ سیم در ذکر امرای اکراد

ایران که مشهورند بکوران و آن منقسم بر چهار شعبه است شعبهٔ اول در ذکر امرای سیاه منصور شعبهٔ دوم در ذکر
امرای چگنی شعبهٔ سیم در ذکر امرای زنگنه شعبهٔ چهارم در ذکر امرای پازوکی صحیفهٔ چهارم در ذکر حکام بدلیس که آبا و اجداد
مسوّد اوراق اند و آن مشتمل است بر فاتحه و چهار سطر و ذیل فاتحه در بیان شهر بدلیس که بانی آن کیست و باعث
عمارت شهر و قلعه چیست سطر اول در ذکر حکام بدلیس که نسب ایشان بکجا منتهی میشود و به بدلیس چون آمده اند سطر دوم
در بیان عشیرت روژکی و سبب وجه تسمیه سطر سیم در ذکر عزت و احترام حکام بدلیس پیش سلاطین ماضی نسبت شان بخاندان و آن
مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در ذکر ملک اشرف فصل دوم در ذکر حاجی شرف ابن ضیاءالدین فصل سیم
در ذکر امیر شمس الدین حاجی شرف فصل چهارم در ذکر امیر ابراهیم ابن شمس الدین سطر چهارم در بیان آنکه باعث
زوال حکومت بدلیس در زمان چه بوده و آن مشتمل بر چهار وجه است وجه اول در ذکر منازعت امیر شرف
با امیر ابراهیم وجه دوم در ذکر متمکن شدن امیر شرف بجای امیر ابراهیم در حکومت بدلیس وجه سیم در بیان
گرفتن امیر شرف قلعهٔ بدلیس را از طایفهٔ قزلباش وجه چهارم در بیان احوال شمس الدین ابن امیر شرف نیز ذکر آن

و نیز در بیان احوال حقیر فقیر شکسته بال از زمان تولد تا حال که تاریخ هجری در سنهٔ خمس و الف است خاتمه در ذکر

سلاطین آل عثمان و پادشاهان ایران و توران بی اکثر جهان که معاصر ایشان بوده است مقدمه در ذکر انساب

طوایف اکراد در شرح اطوار ایشان محرران نامه نیز روی هر یک به کلک تقدیر صورت انفصه بر لوح بیان چنان عیان

کرده اند که در انساب طایفه اکراد اقوال مختلفه بسیار است از آنجمله بعضی بر آنند که در زمان ضحاک ماران علیه ما علیه

داد بیان است و بعد از جمشید بر سریر سلطنت ایران و توران متمکن شد اما چون ظالم و بی‌دین بود که بعضی از مورخان

شداد در زر و تعریف تعبیر کرده اند و لهذا یکی از فضلا در مذمت تمام در بیان ظلم او گوید مثنوی چو جمشید از تخت آواره گشت

بر او زد بر نگرفت ضحاک تخت قضا کرد ملک اقالیم سبع مقرر به ضحاک شد از طبع اما پس از آن

دو شیطان دو بوسه نهاد نه بر دو شانهٔ شاه پیش نهاد در ایام او این ظلم تمام بود که ایام او تیره ایام بود با وجود طبیعت

ظلم تعدی قادر که از کتفهای او مانند ماران سر بر کرده بود که در اصطلاح حکما و دستور اطبای حکیم

دار طبع را بر غلبه مغز سر [illegible] جمع [illegible] چنانچه هم در دستور طاقت صبوری و تاب

تا آنکه از زمان هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق در ازالهٔ علت و استرداد صحت سعی موفور و جهد مشکور نمودند

اثری بر آن مترتب نشد تا شیطان علیه اللعنه بار دیگر به صورت طبیبی ظاهر شد به ضحاک گفت علاج و رفع این مرض

در مغز سر آدمی است که جوانان به هم باشند و بر سر ماران ملازم کنند اتفاقا چون به تعداد آن لعین با آن شنیع عمل نمود

سر او من قرار گرفت مرتبه تسکین یافت و راحتی به هم رسانید بنا بر این هر روز دو جوان مظلوم را به تیغ بیداد آن ظالم به قتل رسید

مغز سر ایشان را برای دفع درد ماران می‌سوختند و چند مدت این ظلم و ستم و وقایع نا فرجام در میانه خاص و عام

شایع می‌بود و شخصی از سر تعیین آن موکل بود نهایت مرد کریم طبع و رحیم و سلیم القلب بود و از روی احتیاط

هر شخص را نجات کشته هر روز یک شخص را از قتل آزاد نمود مغز سر گوسفند را داخل مغز سر آدمی می‌نمود و آن شخص

دیگر را آزاد می‌کرد اما بدان شرط که ترک اوطان نموده در قلل جبال که آثار آبادی و علامت

عمارت نبوده باشد در آن ساکن بوده باشد تا آهسته آهسته جمعی کثیری از مردم

هر دیار به زبان مختلف در یک محل [illegible] جمع گشته [illegible] برای خود [illegible] اکثر

از ازدواج تمرد و اولاد و احفاد و اتباع ایشان رفته رفته آن گروه را کرد گفتند

کرد چون از مدتها و عهد بعید از تحت تسلط حکام زمان دور و بعید از شهرها متعرض و متوحش بوده

بجهت خود منازل و اوطان سعی نموده که در حقیقت جبال و بیشه و تلال آثار عمارت و زراعت

و ایلاتی کرده و بعضی از ایشان صاحب احوال و اغنام گشته به صحاری و بیابانها متفرق شده

در دامنه کوهها و مشهور است که در زمره ذات این طایفه اعراب ملقب به کرد گشته

و بقول بعضی از حکما که گفته‌اند اکراد طایفه‌ای از جن کشف الله عنهم الغطاء در دامنه کوه تمرد

دیو با ایشان ازدواج کرده اکراد از آنجا بهم رسیده عنها اند و کل تمیز طایفه اکراد چهار گروه

که زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است و بهترین ایشان کرمانج است دوم لر سیم کلهر

چهارم گوران و همه تعدای ولایت کردستان از کنار دریای هرمز است که از آنجا بر خط مستقیم

کشیده می‌آید تا به ولایت ملطیه و مرعش منتهی می‌شود و در جانب شمال این خط

ولایت

ولایت فارس و عراق عجم و آذربایجان و ارمن صغرا و ارمن کبرا است و طرف جنوبی او عراق

عرب و موصل و دیار بکر فتاده و شعبات آن طایفه از قصبات و ولایت شرق تا به نهایت دیار مغرب

رسیده و اکثر این طایفه شجیع و بهادر و سخی و متکبر می‌باشند چنانکه از کمال بهادری و شجاعت و کثرت

مردانگی و غیرت اسم دزدی و قطاع الطریقی بر خود می‌نهند و در این ولایت بیکاری

کرده دست گدائی بجهت طلب نان به دونان و لئیمان دراز نمی‌کنند و اکثر ایشان ارباب

اندیشه هزار زحمت دست دراز کردن پیش لئیم به که بر خیزند مراغ و نیم از تفکر و اوصاف

اسلام شجیع و در اکثر امور دیری و شغل حرفت و معاملات پیشه کرده‌اند و تمام طایفه

اکراد شافعی مذهب اند و در شرایع اسلام و سنن حضرت سید الانام علیه السلام و متابعت

صحب و خلفاء عظام و متابعت علما کرام و ادای فرایض صلوة و زکوة و حج و صیام جهد

و اهتمام مالا کلام دارند مگر طایفه [illegible] که از [illegible] مشهور جاسنی و حالدی

و نسیان و بعضی از مورخین برآنند که مذهب یزیدی دارند و خود را از جمله مریدان شیخ عدی
که از خلفای سلسله مروانیه است منسوب می سازند و اعتقاد فاسد آن جماعت که شیخ مرقد او در کوه
لالش از اعمال موصل است صوم و صلوة ما را در عهده خود گرفته در روز قیامت بی آنکه ما را بمحاسبه و
عتاب و عقاب درآورد به بهشت خواهد برد با علمای ظاهر تعصب و عداوت بی نهایت دارند
اما در ولایت کردستان علمای متبحر در علوم دینیه و علمای متعدد بسیار است و تحصیل علوم دینیه و فنون
نقلیه از تفسیر و حدیث و فقه و صرف و نحو و کلام و منطق و معانی و اکثر متداولات این علوم کماهی
اهتمام تمام می آورند و در مطالعه فهم بسیار تیز دارند و کمتر کسی که در بعضی علوم ملکه در آن علوم
تصنیفات لایقه دارند اما شهرت ندارند و از فضایل و خصوصیات رسمی و عرفی سعی شعر و انشا و حسن خط
و طرز خوشخط که باعث تقرب حکام و سلاطین و کسب زر دنیا و مناصب جلیله که در نزد سلاطین
دیوان و پادشاهان [illegible] نهند و عوام الناس اکراد در [illegible]

او نیز

دو طبقه اکرام الضیف و مهمانداری و شرایط ایلداری و طریق جانسپاری و حق گذاری و راه و رسم تبعیت
خود پیش طرق دارند و ظاهراً لفظ کرد تعبیر از صفت شجاعت است چرا که اکثر شجاعان روزگار پهلوانان
نامدار از این طایفه برخاسته اند انها پهلوانان پیشین تن و ولد و زهشتن رستم زال زر در ایام سلطنت پادشاه کیقباد
بعضی از طایفه اکراد است و چون زال ولد او از سیستان [illegible] رستم زال اشتهار یافته فاما عمدة الشعرا فردوسی
الفصحا صاحب شاهنامه فردوسی طوسی رحمة الله علیه صفت او را رستم کرد تعبیر کرده و در زمان ملوک عجم هرمز و پرویز
سپه سالار نامدار بهرام چوبین که در کردستان و خراسان نشو و نما یافته است او نیز در طبقه اکراد است و نیز
ملوک کرت و پادشاهان غور [illegible] در شجاعت و فرط عدالت معروف و مشهور بوده اند بعضی
[illegible] قریب چهار صد هزار سال است که اولاد و اتباع او در ولایت [illegible] حکومت را باستقلال مسلم داشته
گفته اند [illegible] صاحب سکه و خطبه اند [illegible]
[illegible] احوال [illegible] الکردی [illegible]

و نادره زمان

که در اواخر دور پدر پادشاه پسر بود و آخر وزیر اعظم او در خانان گشته تاج الدوله پاشا باشتهار یافت و بعد از آن در تقسیم عقلها

در خیره و حاکسان پیشرو محبت نمایان منزلی سرداری راه دلنوازی رنجبرکی عقیقبازی طلب البصر امیر کس

رهبانان کلیسای انس کجخرد و کلاه و یحت و لهوس کسی صد هزار بربت قانون منشیان بغداد بدیع

معاملی پیدا و اعمی هنگ دنیای محبت و ملک کو هاتشت و بار که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده در اکراد

کلمات و اتفاق در میانه اکراد و طوایف ایشان نبوده و نهایت کمتر مطاوعت می کنند حاکم عجم .

تصنیف آن مراد ما سعد الدین پادشاه مرحوم مغفور سلطان مراد خان ترکستانی در تاریخ بزرگ آل عثمان رسیده

دوران تألیف داده بتحریری داده و صنعت اکراد دستگیرند که هر یک به حق جدی انفراد رایت استبداد برافراخته

در قلال جبال متحصن گشته بغیر از کلمه توحید در هیچ امر اتفاق ندارند و سبب عدم اتفاق ایشان اینست که چنین روایت می کنند

آوازه

که چون صیت صدای نبوت محمدی و کلبانگ احمدی صلی الله علیه و آله و سلم در اطراف و اکناف عالم غلغله افکنده

و اطاعت

و پادشاهان جهان و صلیت از آن سرور و حسنه آن شده حلقه کهٔ آن سرور رسول در گوش و غاشیه طاعت

دقیان

دقیان روداری آن مهتر را بر دوش نهند اعراض حال که در آن عصر از عظمای سلاطین ترکستان بود از اعیان اکراد

بود او زین سحری کینه نظر و دیگر ریش جهت سیه چرده در ریاست بآن قبال نشانه خانه کردی و خوردن

رسید نقلین علیه افضل الصلاة و اکمل التحیات در سال هجرت چهار صد و بیست و منتهای طریقت کرد و چون کرد نظر

نظر سعادت از حضرت خیر البشر در آمد از بیت بابت او شرف گشته در شعار و قبایل او فرستاده کرد از این

اکراد هم آنحضرت فرمودند حق سبحانه و تعالی این قوم سعد را توفیق باتفاق ندارد و الا عالمی در دست ایشان تباه خواهد

دیگر از آن روز دولت عظمی و سلطنت کبری بطایفه اکراد نرسیده مگر هیچ کرده که دعوی سلطنت و خروج نموده اند و گاهی

سکه و خطبه هم بنام خود کرده اند و لیکن سلطنت ایشان تقدیر را به ثبت او یافته و کرد حالت هر یک از ایشان علی الاطلاق .

در محل خود مذکور خواهد شد چون در میانه قوم اکراد طوایف و فرقه ها نامتناهی است اگر ... که دخل

می باشند حاکم در کرد کجا رام ... پاری کنند و دست نفس کامله یا پیش یا دختری یاد سره ... عاریه

معمول شده و تنه ... بر پای چشم ... دستور جدا از هست اما مقتضای ... میری

چهار زن منکوحه دارد و اگر ثروت و قدرت داشته باشند چهار جاریه دیگر بر آن هم میگیرند و کلیه آنها
درده و تبع فرزندان ایشان به اینقدر که چند فرزندان در میانه اهالی ایران قدم شایع میبود بجهة
که در کثرت دکرد قحط غله در مملکت ایران بلکه در جمله جهان ... و کم ... بریت
از فرش طرفی که ... نظر ... که خط ... حالات در این حکام کردستان ایلکی ...
که عشایر و قبایل ایشان به کثرت و قدرت است آن حکام ... با نام عشیرت ... افشاری بهران
دیار ... که صاحب قصبه و قلعه شده‌اند ... نام قصبه و قلعه گشته‌اند چون
حاکم ... و حاکم ... و حاکم خود ... ولایات کردستان و لرستان و کوهستان و جنگل
زمکان ضیق و تنگستان چندان ... و ارتفاع ... که ... خرج ... شکسته و ...
نسبت به مردم ولایت دیگر اوقات مشقت و صعوبت دریافت میکنند و قطع النظر در ...
طایفه اکراد ... ایشان ... حاور و ...

میکنند

میکند ... و ... و در جامع ... ارباب دول و اصحاب امور
سلاطین عظام و خواقین کرام ... طمع در ولایت ایشان نکرده ... پیشکش و اطاعت و مطاوعت که کار
و سرای ایشان حاضر گشته باشند راضی گشته ... به تسخیر ... لیکن ... از سلاطین ... تسخیر کردستان
جهد تمام کرده‌اند ... کلام ... آخر الامر ... و پشیمان شده‌اند ... که ... شده
ولایت کردستان ... و طول و عرض ولایات ... است که در
تمام ایران واقع است و اکثر ولایت کردستان در اقلیم ثالث است ... که حکام او
و ... اقلیم ... شمرده ... حرام ... قائم ...
که ... شروع در آن شده است ... در ... حالات
صحیفه ... صحیفه اول در ذکر ولات کردستان
که علم سلطنت برافراشته‌اند ...

فصل دهم در ذکر حکام جزیره دیار بکر. بر رأی منیر مهر تنویر حضرت اعلی مخفی نخواهد بود که اول کسی از طبقه

اکراد در دیار بکر و جزیره دعوی سلطنت نموده بمهم حکومت متمکن گشت احمد ابن مروان است در زمان

قادر عباسی کار و بار او عروج تام یافته تا حدی که قادر در سنه ملقب به نصیر الدوله کرده بهمه دیار ربیعه سال

[illegible] از آن جمله پنجاه و دو سال در سلطنت بلاد دیار بکر و جزیره در کمال عیش و کامکاری ایام بعصمت

ایلچی سلطان طغرل بیک سلجوقی در سال [illegible] اظهار صفا [illegible] و خصوص [illegible] که در جمله مرحمت کرد

رای او فرستاد یک قطعه یاقوت بود [illegible] نصیر الدوله [illegible] خبر که

وزرای خلفای عباسیه شده [illegible] از جمله وزرای او آخر در سنه ثلث و خمسین و اربعمائه

شفقت [illegible] که [illegible] معاشرت [illegible]

چنانکه در [illegible] واقع شده نصر ابن نصیر الدوله احمد بعد از فوت پدر

متصدی امر حکومت گشته [illegible] تمام باهتمام [illegible] در سلطنت نمود [illegible] او

برادرش

برادرش سعید محاربات واقع شدی در محاربه سعید برآمد [illegible] کشته آخر [illegible]

سنه اثنی و سبعین و اربعمائه وفات یافت سعید ابن نصیر الدوله احمد بعد [illegible] والی ولایت دیار بکر بعد

[illegible] بکمال شفقت و مرحمت [illegible] رعیت [illegible] در عهد او [illegible]

آخر در سنه خمس و سبعین و اربعمائه فوت شد [illegible] ابن نصیر الدوله احمد قائم مقام [illegible] آخر در جنگ [illegible]

این وزیر [illegible] در دست [illegible] صاحب [illegible]

در [illegible] در محرم سنه تسع و سبعین و اربعمائه فوت شد و چهار [illegible]

حکومت [illegible] نصف [illegible] در [illegible]

احوال [illegible]

ابن [illegible] عروج تام یافته [illegible]

کفران نعمت [illegible] در [illegible]

تسع و خمسین و ثلثمایه برادر او فرستاده [illegible] که از میان آمده [illegible] لشکر [illegible] به صلح بازگردانیده و گردن نهاد

اموال و [illegible] بی نهایت بود از آنجمله هر سال پانصد [illegible] در راه حق سبحانه و تعالی انفاق نمودی و وفات

در روز شنبه نیمه ماه ربیع الاول سنه تسع و ستین و ثلثمایه واقع شد [illegible] غزنویه [illegible] غزنویه بود [illegible]

در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه عظیم الشأن [illegible] حاکم [illegible] بود [illegible] ناصر الدوله لقب [illegible]

تا اهواز و خوزستان و یزد و [illegible] آباد [illegible] انتقال [illegible] جبال و [illegible] آنجا [illegible] داشت

آخر در سنه خمس و اربع مایه [illegible] قلعه [illegible] رفته [illegible]

که لشکرش [illegible] محاصره [illegible] آخر [illegible]

قصه [illegible] در میانه [illegible] در سنه [illegible]

در میانه [illegible] جنگ و محاربه واقع شد آخر [illegible] در جنگ فخر الملک وزیر [illegible]

کرمان [illegible] الدوله که [illegible] حاکم [illegible] بود

[illegible]

[illegible] شمس الدوله [illegible] رکن الدوله [illegible] صاحب [illegible] طمع [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] شمس الدوله [illegible]

سنه [illegible] جنگ عظیم واقع شد [illegible] در آن معرکه تاب تیغ شمس الدوله نیاورده [illegible] زوال [illegible]

دلیران [illegible]

[illegible] شمس الدوله [illegible]

آمده در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمایه [illegible] ابراهیم [illegible] حاکم [illegible] استقلال [illegible]

محمد [illegible] حکومت کرد و در سنه احدی و اربع مایه [illegible]

رحلت کرد [illegible]

از جمله حکام [illegible] الملک [illegible]

[illegible] الدوله است در سنه احدی و عشرین و اربعمایه [illegible]

میانه او و برادران نزاع بود و آخر در سنه سبع و ثلثین و اربعمایه در گذشت مهلهل برادرش الکن

بار الحاجه در سنه ثمان و ثلثین بسمت طغرلبیک سلجوقی رفته تا بتقاص برادرش سرخاب که محبوس بود

سعی نمود و التماس او بنفاذ مقرون گردید سرخاب بن محمد بعد از خلاص در قبه طغرلبیک [illegible] تا مکه

رفته آنجا در گذشت بسر پسرش دقیقی از آن بار رفته الکبری [illegible] او در سنه تسع و ثلثین و اربعمایه

گرفته بنزد ابراهیم ینال برده ابراهیم یک چشم او را در صرفه نزد بصره [illegible] سعدی ابی الشوک

بن عشیرت سرخاب گرفتار در قلعه محبوس بود تا آنکه ابراهیم [illegible] سرخاب [illegible] بعد از واقعه پسر خلاص کرده

داد و در سنه اربع و اربعین و اربعمایه لشکریان از جانب طغرلبیک بعراق عرب رفته [illegible] مهلهل

بگرفت سرخاب ابن مهران [illegible] ابو الفتح [illegible] المعروف ابن ابی الشوک [illegible] ولایت [illegible]

قوی بود در سنه خمس و ثلثین و اربعمایه در قلعه [illegible] که تا بود [illegible] رفته بود [illegible] یافت و ابو [illegible]

اموال [illegible] ابو المظفر [illegible] بحکومت

رسید

رسید مدت صد و سی سال امارت در آن دودمان بود فصل سیم در ذکر فضلویه که [illegible] لر بزرگ

در سنه [illegible] که [illegible] لر [illegible] در ولایت [illegible] که

او را کرد خوانند و در آن حدود [illegible] که آن را بزبان کردی کول خوانند و در آن درخت

مرضی است که آن را [illegible] و چون [illegible] در آن موضع [illegible] لران

گفتند و ولایت ایشان نیز چند روایت هر یک نقل کنند و چون باعتقاد فقیر آن اقوال ضعیف بود در این مختصر

رقم ننمود و ولایت لرستان دو قسمت است لر بزرگ و لر کوچک بنا بر آنکه دو برادر که در قرن سنه

ثلثمایه هجری [illegible] حاکم آنجا بعد از حاکم لر بزرگ [illegible] و [illegible] حاکم لر کوچک [illegible] مدت

دو از [illegible] در حکومت [illegible] کار [illegible] و چون او در گذشت حکومت به پسر زاده اش [illegible]

ابن [illegible] رسید [illegible] وزارت [illegible] در سنه [illegible] قرب [illegible]

کرد [illegible] لرستان

در ولایت [illegible]

آمده برسید رعیت در حمایت خیمهٔ مهر خورشید نزول نموده روزی چهره مهر خورشید که در زیر مملکت لر

گردان درهم او بوده پای در طلب داشته شادی نموده در رفت کشیدن آتش کله کادی پدر میش

ابوالحسن فضلوی که رئیس ایشان بود بهانه تر تقاول میکرد گفته گفت ما سردار آنقدم خواهیم شد ابوالحسن پسری داشت

علی نام روزی بشکار رفته سگ با خود همراه داشت جمعی در راه بر در بار خونه مناقشه آغاز نموده

و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بی هوش شد به ظن آنکه مرده است در غارش کشیده بر لوای

لر هستند تنگ علی در عقب آن شتافته چون شب در آمده و همه بخواب رفته خانه پهرا ان چشم تیغ

خانه تا بمرد و تنک خانه خویش بازگشته چون دیگران علی را دهن تنگ سگ چون آلوده بخون

دانسته که در هر جوش کشی سگ رو براه آورده پای از پی او روان شده تا بدان غار رسیده

که علی افتاده او سگ بر داشته بخانه آورده علاج کرده تا صحت یافت چون علی در گذشت پسرش محمد که

سلغریان که در آن وقت در فارس حاکم بودند اما هزار پای پای آن شتاف و در طلب یافت

بلاد

نمار متیر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابوطاهر که جوانی بود شجاع کار در ملازمت اتابک سنقر

اختیار نمود و در آن وقت اتابک با حکام شبانکاره مخالفت میشود ابوطاهر را با سپاه گران بمدد آن

فرستاد ابوطاهر ظفر یافته در سنگام بفارس معاودت نموده اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت

ازمن چیزی طلب کن ابوطاهر یک سر اسب خاصه طلب نمود اتابک سنقر ملتمس او را قبول نموده دل

داشت و نمود که چیزی دیگر طلب کن ابوطاهر دامن اتابک طلب نمود و این التماس او بر مرتبه حاجت

مقرون گشت اتابک فرمود التماس دیگر کن ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم

آن ولایت را بجهه اتابک متخلص گردانم اتابک این سخن را بسمع رضا اصغا کرده لشکر گران

مصحوب او روانه لرستان کرد ابوطاهر مهران اعنی آل علی ابن فضلوی چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته

تمام لرستان را بصلح و جنگ و لطف و عنف بگرفت از آن دیار مستولی گشته و هوس استقلال در دماغش

جای گرفت حکم فرمود او سلغر ... مرحوم داشته تر الی العزیز

ابوطاهر و فرزندانش اتابکان جمع نبوده باشند نه دعوی صحت اتابکان حقیقی جستمی بر امرا برحمد بعد لهم

که ملوک سلجوقیه فرزندان خود در بر ایشان می سپردند و آن شهزادگان ایشان را اتابک

می گفتند از نعمتی بزرگ است القصه چون لرستان بجزا تصرف ابوطاهر درآمد در سنه خمس و خمسمایه اتابک

سنقر زنگی که با او بود مخالفت نموده حتی که از زدن از روی استقلال حکومت کرده عاقبت

روی جانم عنقا آمده و بجهة پسر یادگار گذاشت اول هزارسف دویم بهمن سیوم عماد الدین

پهلوان چهارم نصرة الدین محمد المذاکوش پنجم اتابک هزارسف بحکم پدر وصیت و تعلق

برادران دیگران حاکم با استقلال لرستان گشت و در عهد او مملکت لرستان رشک ملک جنان شد

بنا بر آن اقوام بسیار از جبل السماق شام به وی پیوسته چون گرده عقیلی از قبیل عقیل ابن ابی طالب

و طایفه هاشمی از قبیل هاشم ابن عبد مناف و دیگر طوایف متفرقه چون استرکی و مماکویه و بختیاری

و جوانکی و ... و دیگر ... و شنقری و راکی و جاکی و مارونی و اشکی

و کوی و لیراوی و رزمی و کهوی و کماکی و مماسی و اولکی و ترابی و کهرانی و بدیحی و اکرد و دکمدرد

و دیگر عشایر و قبایل که نسب ایشان معلوم نیست چون این جماعت هزارسف و برادران بهم پیوسته

ایشان زور و قدرت در گرفت پنهانی از ترکستان الشتر و نیز به تحت تصرف خود درآورد و در عهد کار هزار

اسف عروجی تمام یافته هر موضعی که قابل عمارت دید ده کرده بساخت و درو مهربان نشانه

و هیچ محل بسعر لیکن در لرستان از ترکستان نامزروع نگذاشت و ابواب عدل و احسان بر روی برایا و رعایا

گشود خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد و حوالی بکه صد و در سیه رودکان جاود ولا آورد

اتابک تکله بن هزارسف که نسب مادرش به سلغریان می رسید بعد از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست

و چون خبر وفات هزارسف به فارس رسید اتابک سعد سلغری بنا بر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر

داشت سر زنیت لشکر بدان دیار فرستاد و تا حوالی آن معارک تکله ظفر یافت در سنه خمس و خمسین و ستمایه

که هلاکو متوجه بغداد بود تکله بطریق مطاوعت نشده بود هلاکو خان را ... تا آن کیتبوقا نوین جان داده لهم از هلاکو اولسا

فتح بغداد بسمع هلاکو خان رسید که تکله در جنگ خلیفه در شکست اهل اسلام تأسف و تحسر می‌نمود
ایلکا نویان را بجهت قصد تکله نامزد فرمود و او ازان اندیشه هلاکو خان خبردار گشته بی رخصت عنان عزیمت بر لرستان
تافت و هلاکو کیتبوقا نویان با امرای دیگر بگرفتن تکله بطرف لرستان ارسال داشت و دالی برادر
تکله الپ ارغون که ترجمه او بود در تنگی راه گرفته و شکسته بران ولایت در آمدند تکله تاب
مقاومت نیاورده در قلعه مانجشت تحصن نمود امرا هر چند او را بسوگند و وعده امیدوار و مستظهر و مستمال
گردانیده دلالت آمدن کردند فایده بران مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود
بطریق زینهار و امان نزد او فرستاد تکله بآن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد امرا او را بسوی اردو
کردند هلاکو خان آنروز در تبریز بود رسیدن او بتعذر ثبوت گناه او بسیاست رسانیده بمردمان نعش او
پنهان بلرستان آوردند و در قریه [illegible] دفن کردند اتابک شمس الدین الپ ارغون چون
برادر [illegible] حکومت لرستان یرلیغ فرمان هلاکو خان مرو [illegible]

در مدت پانزده سال بعدل و داد آن ولایت را معمور و آباد ساخت و در وقت حلول اجل طبیعی
علم حکومت بعالم آخرت بر افراشت و از او دو پسر ماند یوسف شاه و عماد الدین پهلوان
اتابک یوسف شاه ابن الپ ارغون پدر در وقت پدر بفرمان اباقا خان ابن هلاکو خان
حاکم لرستان شده پیوسته با هزار سوار ملازم درگاه اباقا خان ابن هلاکو خان می‌بود و نواب او
بضبط مملکت و حفظ ولایت قیام می‌نمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی معارک [illegible] اباقا خان
مهمات پسندیده بتقدیم آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه گیلویه و شهر
فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در خدمت سلطان
احمد خان بسر می‌برد و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز با یوسف شاه طریق التفات مسلوک
میداشت و او در اصفهان فرستاده خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بسلامت بیرون آورد
و او در راه که خواجه متوجه اردو بود [illegible] ارغون خان [illegible]

در رحمه شهادت خاص گردانید و یکی از فضلا در مرثیه او گوید رباعی از رفتن نفس او این چون گفته

مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

و اتابک یوسفشاه در عهد آخر ایام حیات با ارغون خان به لرستان رفته آنجا لشکرگاه

کیلویه بشتافت در چهار راه خواب هولناک دید بازگشت و هم در آن زمستان سنه اربع

و ثمانین و ستمایه هجری بود در گذشت و اولاد او پسران او افراسیاب و احمد اتابکی از ارغون شاه

برجب یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در خدمت ارغون خان گذاشته

به لرستان رفت و طریق ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفت بهر یک از ذوات و ملوک

خویش را به بهانه برانداخت و مصادره منفصل کردانید و عاقبت آن جماعت سو تبع

یکدرانید و طایفه در قرار و منبای ثنا و بنا به اصفهان رفتند اتابک افراسیاب عم لطف خود

هر قزل را به اصفهان فرستاد تا هر که از کارگزاران مغول بیت در آنجا بود بکشد در آن

وی

چون خبر فوت ارغون خان شیوع یافت و مغول ناپاک سلغرشاه خروج کرده با دیگر

نام شخصی که شحنه اصفهان بود بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند خود را پادشاه با استقلال

پنداشته طایفه از خواص خویش را بحکومت همدان و عراق نامزد کرد و عزم استخلاص دار الملک

مغول جزم کرده معتمد این پسر اتابک تکله رشید برکه با لشکر گران در زمین کرهرود فرستاد

و لران در آن سرحد با جمعی از مغول محاربه و شکست یک بیک باز نمیزد و مغولان انهزام

لران در خانه‌های ایشان فرود آمدند و بیشتر متعرض گشتند تا آنگاه مغولان از رعایت غیرت حمیت

مراجعت نموده دمار از روزگار سپاه لران برآوردند که بیه در جنگ یکی از مغول ده مرد از لر

کشته بود چون این خبر باردو رسید کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافته امیر

تولدای براجی را با یک تمان لشکر مغول و حکام لر کوچک که مجموع ده هزار سوار بودند بدفع

افراسیاب روانه نمود امیر تولدای بعد از مقاتله و محاربه افراسیاب را اسیر گرفته نزد کیخاتو خان

ترخانی برد و بشفاعت اردوک خاتون دختر پادشاه خاتون که از قسم عفو بر جرائم او کشید بعد دیگر

لرستان برادرزاده داشت و در غیاب برادر خود احمد بسعی در خدمت گیخاتو خان که [illegible]

لرستان شتافت و با خاتون پسر عم خویش و طایفه از امرا و اعیان بقتل رسانید و چون غازان خان

فرمانفرمای جهان گشت [illegible] بشرف [illegible] او استقلال یافت و [illegible] حکومت

لرستان بر او مقرر گشت و در سنه خمس و تسعین و ستمایه غازان خان [illegible] فرمود اما [illegible]

در صدد امتحان کرت دیگر [illegible] رسیده بتشریف [illegible] محسود [illegible] گشته

بطرف لرستان معاودت کرد اما در اثنای راه امیر [illegible] که از [illegible] بارگشته

کینت غازان خان [illegible] بود [illegible] [illegible]

غازان خان [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] که [illegible] آن [illegible]

مبالغه نموده که [illegible] [illegible] احمد [illegible] [illegible] بعد از

حکم

[illegible] غازان خان [illegible] ایلکان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با [illegible] کرد [illegible] اما [illegible] آن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رسانید مدت [illegible] در دولت [illegible] کامکاری [illegible] در سنه [illegible]

و تسعمایه [illegible] [illegible] لرستان پادشاه گشت اتابک رکن الدین [illegible] احمد

مدت [illegible] سال در لرستان حکومت کرد و طریقه عدل [illegible] رعایا و برایا [illegible]

[illegible] در [illegible] سنه [illegible] و ستمایه [illegible] [illegible] او [illegible] که [illegible]

رکن [illegible] [illegible] [illegible] احمد [illegible] در لرستان [illegible]

و در ایام دولت او [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] [illegible] لرستان [illegible]

[illegible] ایران [illegible] ساخت و در روز [illegible] سنه [illegible] و ستمایه [illegible]

[illegible] داشت [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] رسیده

چون چند سال از حکومت او درگذشت وفات یافت و بعد از فوت او ولد صدق او اتابک احمد

تاج خلافت بر سر نهاد اما در زمان او دولت آن حزب رو به ویرانی نهاد و اتابک احمد بعد پدر چند سال

حکومت کرده وفات یافت در سنه سبع و عشرین و ثمانمایه اما کتب تواریخ از اولاد او احمد بن اسکندر

رشید شاه به ... کرده در سنه سبع و عشرین و ثمانمایه در ولایت غیاث الدین کاوس بن اسکندر کشته شد

در زمان سلطان ابن میرزا شاهرخ لشکری بر سر غیاث الدین فرستاده او را از ملک ... ساخت و بعد

از آن طبقه کسی بروی حکومت ننشست ... دل ... که در عهد ... دولت

فصل چهارم در ذکر ولاة لر کوچک سابقا ذکر مقام لران و وجه تسمیه لر بر ... باز ... کول ... اند

دهی در آن کول مردم ... شده اند ... موضع ... موضع

کول جنگردی ... که در آن کول مقام ... بعضی

پاریست چون ... و ... داود ... جنگردی که از

از کجا ... صد ... از شعبه سلکری اند و اوه ... از شعب دیگر این قوم اند کارنه و جنگروی و ... و اولادند

کاهکاهی و رخاریک ... و بازند و ماکره ور و اداینک از اتابک ... سلحوری ... مزدوی

و غیرهم که از شعب شده اند اما قوم سامی دهی دارند که چون ... لری دارند ... اصلی

ماندند اند در این طرف تا سنه خمس و ثمانمایه ... مطیع ... و چون

بر ایران سلطنت عراق مستقل شد حسام الدین شوهلی از ترکمانان افشری از اتباع سلجوقیان حاکم آن دیار و بعضی

از خوزستان بود از قوم جنگروی محمد کرای پیران خورشید که بخدمت حسام الدین شوهلی مبادرت نموده و به تربیت

علیه یافته ... دو پسر ... فرزندان رشید ... بجای ... شجاع الدین خورشید که احوال

رقم ... بیان خواهد شد ... در این وقت در خدمت ... که جمیع ... احوال او ...

خدمت حسام الدین شوهلی ... بیان شجاع الدین خورشید ... در ... خدمت

... شده حسام الدین شوهلی ... کرده اما

المنازعت در میانه ایشان تمام بود از جهت حسام الدین شوهلی حکم بعضی ولایت ترکمان را بشجاع الدین

خورشید داد و بعضی را بسرخاب ابن عیار رجوع کرد و در آن وقت ظلم تمام از حکام عراق بر آن ولایت رفت

رعیت خواستند که دفع او تمام نمایند شجاع الدین خورشید سر حاکم ناخشنند که از فرصت او کار زمانه تا او

آن ظلم را دفع نماید و بر این موجب خط داده و در شهور سنه ای حسام الدین شوهلی درگذشت شجاع الدین

خورشید بالاستقلال حاکم آن موضع شد و بتدریج ملک از تصرف سرخاب عیار بیرون میکرد تا سرخاب بمرد

هر آن پایه ریاست که از جهت او منحصر بماند و تا بع او شد و ملک لر کوچک بکنار ... برو قرار گرفت

شجاع الدین خورشید ابن ابو بکر ابن محمد خورشید چون حق سبحانه و تعالی ولایت لر کوچک را بسی اولاد او گردانید

داد و در آن ملک قرار داشت بتقریر بهر ریاست پسران خود را بر ... تحکم کرده جنگ ... بود

سمها در ستاق و چون پسران هر یک رشته قلعه در ... کردند و ... یک پسر او که

نام و شت تعبیه ... و ... هر که ... قدم ... میگشت تا آن گروه

تا آن گروه را از وستجرنشی ... ما ترد و در رکنه ... زر ... شجاع الدین خورشید

برادرش نور الدین محمد را طلب داشته قلعه مانگره را از ایشان در خواسته ولی ایشان با برادر این امر ...

محبوس کرد و نور الدین محمد در حبس فوت شد و او را وصیت کرد که زنهار آن سنگ را ... نیست

هرچه شجاع الدین وصیت را در چند وقت حبس کشید آخر دید که قلعه را ... ملکی نیست

بالضرورة در واقع قلعه راضی شد در عوض آن ... قلعه ... طلب نمود و ولایت طرازک

که از توابع خوزستان است ... خندق در بدل قلعه مانگره ... داشته داد ... آن

آمد مدت ... اتمام نمود و ... برد و ... خرقه ... ملک ...

فرق ... کرد ... سیف الدین رستم ابن نور الدین محمد

بعد ... و اقدام نمود ... و در آن وقت ملک ... که از طایفه ... بود و ...

رستای ... کرد اموال سلطان ... سیف الدین رستم ...

ارسال زیر او رفته بود از محاربه و مقاتله او در گذر کرده و ولایت بیات بتصرف لران درآمد

و شجاع الدین پسرش بدر و برادرزاده‌اش سیف الدین رستم را ولیعهد خود کرده اما سیف الدین بانتقام خون بدر کمر را خنجر

به پدر منحرف ساخت که چون او در آن زمان تو متفق شده قصد تو دارند او از حرکت این پسر متوهم گشته

بکشتن پسرش اجازت داد سیف الدین رستم از روی انگشتری بدان نشانه بدر را بقتل

رسانید و از بدر چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین مسعود و شرف الدین نهمتن و امیر علی چون روزی

چند از کشتن بدر گذشت روزی شجاع الدین پرسید که بدر کجاست که او را نمی‌بینم جمعی از محرمان قصه

او را بعرض رسانیدند بار گفته اندوه بر او مستولی شده بدرد دل گرفتار گشت تا در سنه احدی و عشرین و ستمائه

بجوار رحمت حق پیوست گویند عمرش از صد در گذشته بود سیف الدین رستم بجای او بحکومت نشسته

بعد از فوت شجاع الدین خورشید چون حاکم لر کوچک بالاستقلال شد و زمام مهام آن ولایت بقبضه اقتدار

او درآمد پسر بزرگ بدر حسام الدین خلیل ... بجهة رفته در آنجا مقام کرد و سیف الدین رستم در

ولایت

در ولایت لرستان بمثابه‌ای طریقه عدل مرعی داشته که زنی در آن عهد در قریه اوشتان جو در تنور بریان

همی می‌سوخت و نان می‌پخت و چون این سخن بسیف الدین رستم رسید از آن زن بازخواست نمود

آنجا مسئله که بچه واسطه چنین می‌سوزی گفت بواسطه آنکه بروزگاران گذشته که در زمان اتابک

دارو بمرتبه‌ای بود که نان بجای هیزم جو در تنور می‌ریختند و نان می‌پختند سیف الدین رستم را

از کلمات آن خوش آمد او را بانعام و احسان خوشحال گردانید و هم آورده‌اند که در عهد او

دزدان و رهزنان لران متمرد قطاع الطریق بودند که راه‌ها از ایشان مخوف و منقطع گشته بود

و هر چند حکام و سلاطین عراق در دفع ایشان سعی نموده نتیجه نبخشیده سیف الدین رستم بعد از محاربه

تمام ایشان را اسیر کرده و هر یک را از ایشان بسولی آویخته ... گشت

در آن اوراق لیل و نهار بتعلق روزگار ... کار راه که سیف الدین رستم دزد قرار نموده

کشته آمده بقصاص رسانید چون ... آن ... عمل ... و روی بر ... نشسته برادر

شرف الدین ابوبکر اتابک کمر قصد او کرد و تیر داد و در چهره وی نشست تیر را شکسته

از حمام بیرون دوید با یک مرد کرد ... قوم سر در پی او نهادند چون از کوه بکلات

باید رفت آن شخص که با او همراه بود با دیگران اتفاق داشته او را بر کرده سیف الدین

رستم از پای درآمد بر سر سنگ نشست برادرش شرف الدین ابوبکر تیری بر او زد به

امیر عمر ابن ... که همراه بود گفت بقصاص برادرش رو داشت شرف الدین ابوبکر پسر او را

جمعی در کوه کلات برادر را به قتل رسانید و زن و قوم آنجا منکوحه بر مادر حسام الدین خلیل

واسطه که بقصاص برادرش ... در کشته بود هر دو کاسه شربت مسموم او را درآشام کرده آید

چون مرا خیر شد که به نهج سعادت آمد عازم لار شد برادرش عز الدین کرشاسف امیر عمر

ابن ... به جنگ آورد و گفت اگر برادرم برادر ... میکشت تو هم کار را داشتی که

در میانه ضرب مرکوی چون این خبر به بغداد رسید حسام الدین خلیل ابن بدر برادرش را

له شرف الدین ابوبکر با یاران خویش قرار داد که هرگاه خلیل بعیادت وی درآید هر وقت که جانبه

در برکشیم او ... که چون حسام الدین خلیل بعیادت او آمد او بقرار موعود عمل نموده با یاران

دیگر قیام نمودن در راه ... حسن خلیل از آن محبس از آن بازخواست نمود که چرا در کشتن او

تقصیر کردید گفت ای امیر تو بر بستر بود که ... و تمام ... گشت

تقصیر کردم او را از زمین تیغ شمشیر آزرده گشته در صدد قتل خلیل درآمد خلیل با زور پس او

رفت و شرف الدین در آن بیماری ... غرور ... برادرش عز الدین

کرشاسف بجای او بر سر ربط ممکن شد عز الدین کرشاسف ... که بعد از

وفات که دستکش امور امارت متصدی مهمات حکومت گشت ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه

او که زن برادرش بود به نکاح درآورد چون خبر وفات شرف الدین به سمع حسام الدین خلیل رسید

لشکر بقصد ... ترکمان خوزستان ... شد و در کنار ... حسب ...

کرشاسف که عازم ایرستان شد فاما عزالدین کرشاسف دمدغه جنگ از قلعه درت بیرون آمد بعد از آنکه

دمادله دیناقعت ملک رزتسلیم کند تمام خواهر ایشی را بقصه راضی نکشته گفت اگر تو جنگ ادروی

ما با دعوه زنی کار مردان بکنیم وجنگ ادبریم عزالدین کرشاسف بنفس خود ازت عزم نموده آنگه جنگ بتعجیه

قتال وحرب شد چون در آن زخمی ودرتیغ لزقرایان آنجا بلدتی فرقتی بهم رسیده اکثر لران جان

حسام الدین خلیل سعی کرده تا شکست بر عزالدین کرشاسف افتاد دلداده زنش تن بقلعه کریت کرد

که شکوه اش ملکه خاتون آنجا بود حسام الدین خلیل در عقب به دنبال کشته جماعتی سوق نفرستاد تا راه

قلعه گرفته داوسعی تقلعه راه بر ادند تا حسام الدین خلیل از عقب رسیده او سعی بسیار کرده بکان بیابان

وادی دقلعه کریت راحاصره کرد بعد چون ایام محاصره به روز بسیاری کشید عبدالله عزالدین کرشاسف

ملکه خاتون درقلعه یک دو دفعه آرام گرفت وحکومت آن مملکت بحسام الدین خلیل قرار گرفت

حسام الدین خلیل چند این مراتب شجاع الدین خورشید حکومت لرستان ملابس توده عزالدین

کرشاسف

کرشاسف وزرانی ولدیت دلیعهد خود نمغد بعد از آنکه پدر سلیمان روزی او سعی کرده خود طلب دشته زنش ملکه خاتون

برزنش او رضا داده و اولکومش بیخبر زن کرده تا شاه کرده حسام الدین نمادت تنها و درحق عزالدین

کرشاسف غدر نمود و او سعی بقتل رسانید ملکه خاتون شجاع الدین خورشید و سیف الدین رستم و فخرالدین که

ازاد ترلهشان بودند دیهمانی ساخت که از هر سو لقتی آوردند بنهانی به نزد برادر سلیمان شاه

اره فرستادند بدین واسطه میان حسام الدین خلیل و سلیمان شاه خصومت تمام افتاد تا مرتبه که در مرض یکدیگر

بر سر یکدیگر رفت با هم جنگ کردند عاقبت انهزام سلیمان شاه و قهار قلعه بهار و بعضی از ولایت کردستان

بتصرف لران درآمد بعد از مدتی دیگر باز سلطان شاه لشکر بهم رسانید در موضعی که رفت با حسام الدین

خلیل مصاف داده او سعی شکست داد و از آنجا سعادت نمود حسام الدین خلیل از عقب او رفته در دو

روز عمر یک ماه پیشین لزقرای ان لقتی کرده سلیمان شاه بطلب مدد از الخلیفه رفته از آنجا

با سی هزار مرد جنگی او آمد حسام الدین خلیل سه هزار نفر برابر او ونه هزار نفر مسلح در صحرا

تا پدر با او در جنگ بود در این شکست لشکر سلیمان شاه خود تا آمدن با شباث دو تا زخم خورده از جای خود

بجنبید تا لشکر گریخته او معاودت کرد و دیگر مقابله باز ایستاد و حسام الدین منکبرس طلیدق تقسیم خواهد بود که

لذا آن معرکه روی برتافته با برخصم ظفر یافته با کشته شد و خصمان او سعد دریا لکی کشته تعصبات رسانیدند

و سر سعد بر نزد سلیمان شاه آوردند چون بنفشه این سلیمان شاه گفت اگر او سعد زنده پیش من آوردندی

او را بکلان زمان و ارادی وهما که چنین می بایست و این رباعی در بدیهه انشا کرد رباعی

بخار علیا در چیران گشته تخم ابرس بهار در جان کشته دیدم بسرش که سلیمان میخت

بر درگه دیوان سلیمان خفته و این قصه در سنه اربعین و ستمایه اتفاق افتاد برادرش مسعود

این برادر شجاع الدین خورشید چون برادرش در صحرای ... کشته شد او به نزد منکو قاآن

رفته عرضه داشت که چون برادرم را بکشتند این خاندان همه را از دار بکشند و پسرهم را کرد اتمام

لشکر نموده او سعد و ریزش ... کوخان باران فرستاده برفت و چه بفرستاد او را ملک کوکان

درخو

درخواست نمود که سلیمان شاه را به رحمت ایزدی پیوسته کرمان گفت این سخن بزرگ است او بقضای خدای میرد

حتی بلاد او بحرکت سلیمان شاه مرحمه بهارت رسید برادرش سعود درخواست نمود که خانه کیان و متعلقان

سلیمان شاه را به رحمتی الهی او مرحمه اجابت مقرون گشت آن جماعت را که از آستان آورده دور

خاطر ایشان کمابیش منکوشیده و دقیقه نامرعی نگذاشت تا آن وقت که بر لشکر در روی برآوردی بهادر

ایشان لشکر مجمع کرده که هرکه از ایشان و آوازه تفرقه باش جست و هرکه از ایشان بود

ترکان دور را او سعود با قزای خود کلاچ ... بعضی بطرف ... رفته و آنکار ... مقیم شدند چندی

و کلاچ فرزندان دختر ایشان در آن زمان جمیع حکومت برادرش مسعود را زود ... رسید

و جمیع ستمایه با ... را با جان حاکم عادل عالم بود مشهور است که جهان را از

مسئله ... در خاطر داشته و هرگز ... نامبرده ... الدین عمر

بر سر حکومت با تاج الدین شاه پسر حسام الدین ... آقاخان رفته

و بر حسب یرلیغ اباقاخان پسران او بپایه رسیدند و حکومت لرستان به تاج الدین شاه مقرر شد
تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن برادر شجاع الدین خورشید بموجب یرلیغ اباقاخان حاکم لرستان گشته مدت
نوزده سال حکومت کرد آخر در سنه سبع و سبعین و سبعمایه هم بفرمان اباقاخان بقتل رسید و کار ملک
بر پسران بدر الدین مسعود فلک الدین حسن و عز الدین حسین قرار گرفت فلک الدین حسن حاکم ولایت شد
و عز الدین حسین حاکم ایل خود و ولی عهد برادر گشت مدت پانزده سال فرمانفرمائی کردند و کار و بار لرستان
بالای رونق تمام یافته بسیاری از دشمنان را سر شکسته و مقهور گردانیدند و بر ملک [illegible] دست
و نهاوند تا [illegible] گرفته و اکثر اتابکان آن ولایت را در تحت تصرف آوردند و فلک الدین
بغایت بزرگ بود و دانا بود و بسیار متدین اما بدنهایت مزاج درست و اشتیه عز الدین حسین
جابر و قهار و کینه ور و بعد از [illegible] رحم نکردی و از ولایت شوشتر و از [illegible] تا نواحی
مملکت عرب [illegible] بتصرف ایشان [illegible] عدل و داد بمرتبه [illegible] می کردند که از برای جهانی

جهانی

جهانی را به داد و دهش برادر پیوسته با یکدیگر در مقام موافقت و مرافقت بسر بردند و بعد از ایشان
از نوزده هزار تومان زر بعهد پادشاهان ایران در زمان رضی و خشنودی که بعهد ایشان آوردند بر پایه رسانیدند اباقاخان هردو
برادر را در سنه اثنی و تسعین و ستمایه در زمان کیخاتوخان در گذشته دار فلک الدین حسن پسری بدر الدین مسعود نام
و از عز الدین حسین پسری نور الدین محمد نام ماند جمال الدین ابن تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن بدر الدین
شجاع الدین خورشید بفرمان کیخاتوخان متصدی امر حکومت گشته اما حسام الدین عمر بیک ابن شمس الدین
شرف الدین تهمتن ابن برادر شجاع الدین خورشید و شمس الدین لنگر مانع حکومت او بودند و سر در ربقه
اطاعت او نمی نهادند تا با بدار که لشکر مغول در آن سرحد یورت داشتند قرب [illegible] را در شعبون
رفته و او را با چند نفر در قریه [illegible] بقتل آوردند چنانچه حسام الدین [illegible] بیکبار منقطع شد و این قضیه
در سنه ثلث و تسعین و ستمایه اتفاق افتاده حسام الدین عمر بیک بشغب حاکم لرستان گشته ملک زادگان
صمصام الدین محمود ابن نور الدین محمد و عز الدین [illegible] نموده و امیر دانیال که از

که از تخمه کرسانش بود و بعضی امرا دیگر با او درین امر متفق گشته طالب خون پدران تاج الدین شاه شدند و گفتند
ملک را عمر بیگ سزاوارتر است چرا که در آن تخمه با جابت امیری نه بعبه [illegible] نشسته اند حکومت صمصام الدین محمود را
زیرا که آبا و اجداد او امیران لرستان بوده اند و صمصام الدین محمود جوان بود در غایت شجاعت و مردانگی
و نهایت جلادت و فرزانگی با سپاه گران از خوزستان بجهد حرب آمد و آتش فساد در میان افتاد و برادران
قرار دادند که شهاب الدین الیاس پسر تکله با برادران که با او این خیال بودند از کشتن و ولایت بیرون روند
حسام الدین عمر بیگ نیز از حکومت فرمانده باشد [illegible] صمصام الدین محمود قرار کرد از وقایع
بر مقابله رضی شد صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان شد صمصام الدین محمود این ولایت [illegible]
عزل عمر بیگ نیز درو تمام مسکن امارت تکیه زده و در کار ولایت رونق و رواج تمام داده [illegible]
برین وتیره گذشت روزی قصه شهاب الدین الیاس پسر تکله و برادران او قصه [illegible] حمله آورد
[illegible] در برابر [illegible] صمصام الدین محمود [illegible] چهار زخم زدند [illegible] تا تاف

[illegible]

تا این سال بر پا بود که در رجب [illegible] آورده بعد از آن چند [illegible] کار به قصد عمر بیگ
و صمصام الدین محمود [illegible] تقاص جمال الدین خضر و شهاب الدین الیاس طلب نمودند
یرلیغ خانی [illegible] در آورده و حاضر کرده و غازان خان از عمر بیگ پرسید که چرا جمال الدین را
بقتل آوردی گفت [illegible] آنکه او را بقتل می آورد گفت پس پسر طلب او را چه جواب گفت [illegible]
او را سیاست [illegible] وارثان جمال الدین خضر دادند بقتل رسانیدند و صمصام الدین محمود را بقصاص
شهاب الدین الیاس کشته شد و این قضیه در سنه خمس و تسعین و ستمایه دست داد عزالدین محمد ابن امیر عزالدین
حسین ابن بدرالدین مسعود بعد از قتل عمر بیگ و صمصام الدین محمود در [illegible] بر سریر حکومت لرستان
متمکن گشت و بدرالدین مسعود پسر ملک الدین حسین عمزاده وی بود [illegible] بزرگتر [illegible] در زمان
سلطان محمد خدابنده [illegible] که بدرالدین مسعود حاکم [illegible] او [illegible] و عزالدین محمد
حاکم [illegible] کار [illegible] تمام [illegible] عزالدین محمد مقرر شد [illegible] گشته

عاقبت به اجل موعود از جهان درگذشت و بسرای جاودانه رحلت فرمود در سنه ست و عشرین و سبعمایه
دولت خاتون زوجهٔ عز الدین محمد بنابر وصایت او مملکه آن ملک شد و در زمان او خللها در کار حکومت راه یافت
و رونق ملک از آن خانواده برخاست بیشتر اوقات در ایام او حکام لشکر دیوان سلطانی مغول
بضبط آنجا قیام مینمودند عاقبت الامر کار را ساخته امر حکومت به برادر خود تفویض نمود عز الدین
حسین برادر دولت خاتون مستقلا متقلد حکومت لرستان گشته مدت چهارده سال اهالی آن دیار
از رهگذر او مرفه و خوشحال در عافیت بودند شجاع الدین محمود پسرش بجای او نشسته چندی از سلوک او بهره
آمده و در سنه خمس و خمسین و سبعمایه او را بقتل آوردند ملک عز الدین شجاع الدین عمویه قایم مقام پدرش شد سلطان عراق
با او همراه گردید و مرتبه بلند یافته چنانچه دختر امیر تیمور گورکان از قلعه رامیان که نیکنو رود خرد است
او سعد در سنه تسعین و سبعمایه لهم از محاصره بیرون آورده بسمرقند فرستاد و سید احمد پسر او را با بزرگان
بر وفق او از سمرقند ... بعد تربیت حکم حکومت لرستان فرستاد و بار دیگر بر سر امارت

متمکن

متمکن گشت عاقبت ... پسرش سید احمد ... گرفتار گشته به تهمت عصیان
در سنه اربع و ثمان مایه او سعد را کشتند و تا یک هفته در بازار سلطانیه آویخته بودند سید احمد
در زمان امیر تیمور به ... در کوهستان لرستان سر گشت و بعد از واقعه امیر تیمور تا سنه خمس عشر
و ثمان مایه ... داشت شاه حسین ابن ملک عز الدین که از آن ... حاکم آن قوم شد ...
همراه ... در اصفهان ... میکرد و آخر در ... سلطان ابو سعید گورکان ...
گرفته تعلق ... رفت و ... سر راه بر وی ...
سر راه بر وی گرفته در سنه ثلث و سبعین و ثمان مایه او را بقتل آوردند شاه رستم ابن شاه حسین
حکومت آنجا قیام نمود ... شاه جهانگیر ... شاه اسمعیل صفوی
بغایات ... در زمان ... ولد او ...
ارغون ... شاه رستم ... قایم مقام ... در سنه اربعین و تسعمایه ...

۲۸

اشرف اقدس کیتی ستانی صاحبقرانی گیتی ستان رفعت خورشید منزلت شاه طهماسب بهر جهه عبدالله خان

او را بتربیت خرم حال شد و در رکاب ظفر انتساب شاهی بسر برد و در کوچک خود سر جهانگیر بنیابت خود

در میان قوم لر گذاشت و در عقب برادر سرداران الوسات و حشامات سر و سرداری داده

و طریق عصیان پیش گرفته حاکم آن قوم شد و در حین معاودت اردوی کیهان پوی شاهی این خبر

به اردو رسید و بعد از رخصت لشکر از روی هوش گرفته چون بآنجا که نهاده رسید بعضی از اعاظم

لرستان بدو ملحق شده آثار روسیاهی اقوام و پراکندگی الوس و احشام همچنان در روی جهانگیر باشت قدم در راه

بعد مصلحت اتفاقات با حوال او نگردید بر او کار به [illegible] گرفتار گشته بقتل رسید جهانگیر از شاه رستم

برادر که برادر بقتل آورده حاکم بالاستقلال لرستان شد مدت نه سال در حکومت کامرانی و فرمانروائی

نمود آخر در سنه تسع و اربعین و تسعمایه حسب الفرمان قضا جریان حضرت صاحبقرانی شاه طهماسب جهانگیر بسعی

بقتل آورده او بر مسلم کوردی که لله شاه رستم بود بنا بر دولتخواهی شاه طهماسب شاه رستم سر خود را [illegible] برداشته

بهر

بخدمت شاه آورد و فرمان قضا جریان به قید شاه رستم نافذ گشته او را در قلعه الموت محبوس کردانیدند و در مقابل

این نیکو خدمت با میر مسلم کوردی منصب امیر آخوری خود [illegible] داشته او را در [illegible] سرافراز

ساخت و پسر دیگر جهانگیر را که محمدی نام داشت هنوز بسال بلوغ و استعداد حکومت نرسیده

بجهت ابهام حاکم محکم بود محمدی [illegible] شخص که وارث حکومت بعد باشد در لرستان نامزد و مقرر

و قبایل پدر [illegible] شخصی از تمام لرستان که شاهد تمام شاه رستم باشند چنانکه شاه رستم

از قلعه الموت فرار [illegible] بملازمت شاه آمد [illegible] شاه رستم که چند سال [illegible] معارف [illegible]

همین [illegible] عظیم [illegible] با او بنیاد مباشرت و معاشرت نموده [illegible] قصه را [illegible]

شاه [illegible] خاطر شاهی [illegible] این شاه رستم [illegible]

مطیع [illegible] اطاعت [illegible]

شاه [illegible] شاه رستم [illegible] حکومت [illegible]

ایشان برادرزاده او داشت در سبیل ستیجاب به منصب ارذل نمود و شاه رستم به تعجیل هرچه تمامتر مصرع

و منزل را یکی می‌کرد و می‌رفت تا خود را به آستانه الوس رسانید شاه رستم هزور فرار بر قرار اختیار کرده راه

گریز پیش گرفت یکبار رعیان شاه رستم بر در رسیده او را دستگیر کرده به دار عبرت کشیدند و به ضرب کلوخ و سنگ مغز

از دماغ پرغرورش برآوردند و در این تاریخ برادر شاه رستم محمدی که رشید و به تمیز رسیده بود بارادت حکومت مردم

بمنازعت برادر کمر عداوت بر میان بست چنانچه کار باستعمال سیف و سنان رسید و بعد از مقاتله و مجادله معقولان از میان

فتنه قرار بر آن دادند که چهار دانگ ولایت لرستان در دست شاه رستم و دو دانگ در دست محمدی بعد

شرکت در حکومت زندگانی کنند هر دو برادر در این صلح راضی گشته چندی وقت باین وتیره با یکدیگر سلوک

فرمودند تا در سنه اربع و عشرین و تسعمایه که امیرخان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان صاحبقران

شاه طهماسب جهت تحصیل تقبلات ترکه که مشهور به بختیاری که بعد از انقطاع آن حکام آن الکا

ایشان به آن رفته بود و ولایات به تاج امیر اسپ که حکومت آن قوم بود

تفویض

تفویض نموده بود که از آن مبلغ خطیر بر وجه تقبلات هر ساله ادا نموده باشد و در آخر در ادای آن مبلغ

عاجز آمده بدین سبب مدت قهر شرف حضور به اردوی شاه طهماسب تقبلات رسید فرار اختیار او شاه

طهماسب برای آن قوم سلو امیر جهانگیر بختیاری که او نیز از جمله متعینان آن الوس است ارزانی داشت

که به کفالت شاه رستم از آن مبلغ نوازی ده هزار استر تسلیم عمال نواب و دیوان اعلی نماید و همچنان در اوایل

با در جهات بعضی ولایت خوزستان که در تصرف اعراب مشعشع بود کتاب دزفول و شوشتر روانه

شاه پرور نام دختر امیر که منکوحه شاه رستم بود در خفیه ملکی را پیام کرد که محمدی بنام امیرخان که او

فرستاد بعد از آن امیرخان محمدی را دستگیر کرده به درگاه شاه ارسال دارد محمدی از این مقصد آگاه نبود امیرخان موصلو

خرم آباد رسید محمدی به دیدن او آمد یک روز او را به تقریب ضیافت با جمعی در خانه خود طلب داشت

در آن مجلس او را با هفتاد نفر از اعیان لرستان که همراه او بودند گرفته به درگاه شاه ارسال نمود حسب الفرمان

همایون در قلعه الموت محبوس کرد و مال و اموال محمدی و نیز به شاه رستم ... قضایای آینده ذکر خواهد شد

را الحق لی مهدی جهانگیر چون در قلعه الموت مدت ده سال محبوس بود به اتش علیات و سلمه شاه در انبیت
دیر دی دجهانگیر در استان تیر دعصیان نمود و عیش را بر شاه رستم منغص کرده بنا بر آن آغاز سرکشی کرد کهه
دست تطاول بر ولایت شاهی دراز کرده بهمان وجه با دقان و نواحی اصفهان استیلا یافت و غارت کرده
ار چه شاه رستم و امرا از سر صدق اخلاص شیوه ورزیده در دفع او سعی تمام و کوشش مالا کلام بکار آوردند اثری
بر آن مترتب نگشت آخر الامر امرا و ارکان دولت بعرض شاه طهماسب رسانیدند که صلاح
این فتنه منحصر در آن است که مهدی سلطان را بامید نوید حکومت از قلعه بیرون آورده بیکی از امرا
عمده قزلباش بسپرند تا بسراپای خود بدرگاه معلی طلب داشته شعله فتنه آتش او را ارام
مهدی نیز ناپسند نخستین راضی گشته قرار داده که سرداری سی هزار سپاه و اسب و کرنفند بطریق جایزه
بر داب شاهی داده بسرانجام خود در بدرگاه معلی آورد و بعد از آن حکومت استان بدو مفوض
گشته روانه استان کرده و میران او بسلطان بطریق رهن در درگاه معلی نگاه دارند شاه طهماسب الصلح

امراء و ارکان دولت مهدی سلطان را از قلعه الموت بیرون آورده بقصبه قزوین آورده دکمی بیک استاجلو
سپردند و در ساعت بکتر په... از ولد خود ارسال نمود که سرداری سی هزار سپاه و اسب و اغنام که برای حکومت
استان تعیین شده تدارک کرده عنقریب بجهت بردن سپاه مربوط قزوین نزد خود بکتاب آید الی رسید سرداری ده هزار اسب دار السلطنه
و اسب هم رسانیده با چند نفر از نسیران برداشته بر سبیل استعجال بقزوین آمده چون در قریه شرف آباد که
یک فرسخی قزوین است نزول کرده مهدی بعرض حسین بیک رسانیده که چون بنده سفله کار الی قراه
آمده ام بنده بانسق و تفحص سازم دو در رکاب رفته و بعد حفظ اسب و اغنام بقیه اگر لیاقت آن دارد که نظر
بر شاهی درآورد خوب و اگر استعداد آن ندارد چند روز موقوف باشد تا بقیه اگر تقبل شده
متعاقب رسیده منظور نظر درآورد حسین بیک ملتمس او را بسمع قبول داشته چند نفر از ملازمان عمده خود را
همراه مهدی سلطان بقریه شرف آباد ارسال داشت و خود نیز در عقب روان گشت مهدی بر قرار حکم
که شب درآمد و بعد حفظ اسب بسرانجام کرده میشد در آن جا توقف کرده از صحبت فرزندان که دست

هجران ثانی کشیده ام محفوظ نزدم مکان صبح که حمد فرزند کاخ است اتفاقی با عمد خطر دو ایلات اغنام را

بعضی بقزوین مبادرت نمایم قزلباشان سوء نخر محمدی معتقد افتاد آن شب قرار بعد از شرف ایشان سواد ادم

چون شب درآمد مهدی با پسران بر سه پان آن از مهر جنگ که برهم صباد شان سیر مردی گرفته بر ارکسته

راه لرستان زپیش گرفته بامدادان چون خبر در قزوین شایع شد نواب همایون شاه طهماسب ابراهیم خان

حاکم همدان با برخی امرا و اعیان در عقب ایشان روانه ساخت تا چون بایشان طایفه حکام بعضی

هر چند ایلغار کردند به گرد ایشان نرسیدند چارپایان بسیار ضایع شد و مهدی با پسران در عرض چهار روز

ده روزه راه سواطی که حق سوق بایان لرستان رسانیدند و شاه در تهم عین از آمدن را در خبر دار گشت

عروس ملک سو سر طلاق گفت در همان سال ترجمه قزوین شد و بقیه العمر سعادت گرداند اثر

دیگر متعهد حکومت لرستان نتوانست کرد تا اجل موعود در رسید و ناچار آورد بلد مضایقه

جان عزیز را بقابض ارواح سپرد و مهدی در لرستان رایت حکومت برافراشته صدای ما ... غری

ذکر

مگر باش هوش متعال ان اللهک رسانیده بحیله طرق مرارا و مرارا با شاه طهماسب و شاه اسمعیل ثانی سلوک

داشته ایشان را خوش رضی کرده بود بعد از فوت آن پادشاهان اظهار اطاعت بر درگاه سلطان مغفور شاه

سلطان مراد خان علیه الرحمه والرضوان کرده مرادی چهارده خروار زر عثمانی که شصت هزار قلاز ولایات عراقی است

از خواص همایون دار السلام بغداد که ناحیه منسلی رحبان و بادرانی و در ساقیت اسحاق و ولایات اکراد

هر مسکه در جاده عبودیت بعد در خدمات پادشاهی ثابت قدم و در اسع قدم بعد باشند ایلیل مقرر شد

مع ملحقات در تصرف او بعد باشد تغیر و تبدیل نشود و در باب یکبرایات لرستان و حقیقت

فاخره و کمر و شمشیر طلا کرده بیانات ارزانی داشتند ارسال کردند چون چند سال از مرحوم ...

گذشت و رابطه آنکه میر مهران بغداد حضرت سلوک متعرض می شود بعضی از ایشان با راضی

... نبوده و کیدات مرجوعه قیام می کردند در خفیه حکم همایون در قتل و ... او صادر گردید مهدی

لذا ... دقت کشته میر مهران بغداد ... میوه ... بود او دم

بیگ از پیش یکان قلعه کرمش او کرده بود قطع از محصولات بغداد که مقرر بود حواله

وجوهات بغداد گشت شاه وردی و محمد خان نام پسرانش به طریق رهن در بغداد بودند قدری روز [illegible]

پاشا فرار کردند از کنار بغداد در روی بوادی صحرا افتادند که با دو هزار کرد بان رسیدند و در همان

این احوال شاه سلطان محمد والد معظم پادشاه طهماسب علیه الرحمه [illegible] دختر او سلو

حمزه میرزا ولد خود خواسته کاری نمود و در صلح و صلاح او سلو با طایفه [illegible]

رغبت نموده او نیز قبول اهمیتی کرده که در ملازمت قزلباش اختیار نمود بعد از چند سال

بالام احوالات حلت فرموده شاه وردی این محمدی بیرون رفت [illegible] ایشان [illegible]

خان روانه گشته [illegible] شاه سلطان محمد [illegible] غایت [illegible]

سلطنت ایران [illegible] شاه عباس در [illegible]

خواهر [illegible] که [illegible] حمزه میرزای برادرش [illegible] نکاح دختر او [illegible]

دختر

دختر عمزاده [illegible] میرزا بهرام میرزا [illegible] نکاح شاه وردی درآمده در میانه [illegible] خصوصیت [illegible]

بود آنکه از دربار [illegible] شاه عباس ایالت [illegible] همدان [illegible] در میانه [illegible] شاه وردی

در ناحیه [illegible] و عداوت قدیمه که میانه [illegible] حرکت [illegible] کار [illegible]

[illegible] ناحیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه عباس [illegible] تفصیل

[illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible]

شاه وردی آورده [illegible] شاه وردی [illegible] شاه عباس [illegible]

از محصولات و اهالی و عیال خود از آب سیمره عبور کرده تمام عمر در قیم خودسری کلانتری رعایت نمود و باج

الوسات و جماعات او در این طرف آب ساکن گشت لشکریان همایون شاه عباس در آمده و ناحیه خرم آباد

که مقر دولت و مرکز سعادت حکام لرستان است نواب همایون ارک آن را شاه عباس بهمن ملقب

شاهوردی پسر سلطان که دعوی ولد سلطان اوزون داشت و او را امیرالامراء آن سرحد کرده

در رابطه حفظ و حراست و ضبط و سیاست الوسات و جماعات آن نواحی چند نفر از امراء قزلباشیه

تابع او ساخته عنان عزیمت بطرف دار السلطنه قزوین معطوف داشت و شاهوردی بعد از معاودت شاه

و سایر طوایف عالم پناه جمعی از طایفه کردان و مردم الوسات و جماعات از رجوع بسیع مقرر و جمع سلطان

بجرات تمام از آب سیمره گذشته در ظاهر خرم آباد مستعد قتال و جدال گشته از طرفین تقدیم قتل و غارت داد

بعد از کشش و کوشش بسیار شکست بر لشکر ایران افتاد و سلک جمعیت شاهوردی پسر حاکم ... بعضی از ... به

سالک طریق فرار گشت و بعد از آن ... در مقام اطاعت درگاه ... آل عثمان

خبر

خبر را بکسان باب ظفر انتساب همایون شاه عباس رسانید و تقصیر گشت از جرایم او در گذشت منشور ایالت

خرم آباد و حکومت لرستان برتری که در تصرف آبا و اجداد او بعد بمورد از زمان داشت باو مسلم گردید

مرسوم و منفعت پادشاهانه پیش از قدیم قرار ساخته رایت حکومت او سالها در آن ولایت باوج

مهر و ماه بر افراشت و ... که تاریخ هجری در سنه هزار و ... کامران حکومت لرستان بود

قصه مختصر ... که ... آل ادریس ... ملک ... شرح حکایت

... که در ... کرد ... روز ... آذربایجان

که کرد ... و تقریر ... اشتهار دارد ... سلطان ... از ارباب ... شادی

کرد ال ... ساخت ... گشت ... حکمت

حاکم شده ... بدر الدین ... نجم الدین ... نجم الدین ادریس ...

برادر ... بدر الدین ... برای ... که ... سر ... کرده ...

با جهت تسویه قرار شد اسد الدین آن شخص را بیک ضربه که داشت از دیوار شهر بر انداخت نجم الدین ایوب چون

این حال مشاهده کرد ... نموده ... سلطان مسعود عرضه داشت

نموده آن امیر در جواب نوشت که میان من و آن شخص ... سالها مودت و قرابت محبت استحکام تمام داشت

در درگاه بنا ملاقات ایشان ... طلب ... آنست که در شهر ...

تا من به کمک ... نجم الدین ایوب رسید باتفاق برادرش اسد الدین بصوب موصل ...

پس از رسیدن بدان منزل اتابک عماد الدین زنگی ... در طریق ... بعلبک را مفتوح

ساخت زمام ایالت آن شهر در قبضه اقتدار نجم الدین ایوب نهاد و نجم الدین امیری بود بغایت نیکو صورت

و پاکیزه سیرت بصفت ... و دیانت موصوف و بزیور عدل و امانت معروف در ایام حکومت

بعلبک از برای طبقه صوفیه خانقاهی بنا کرده ... و در آن ولایت آثار

نصفت و عدالت ... بظهور رسانید و بعد از فوت عماد الدین زنگی باتفاق برادر خود اسد الدین

بار

بنزد نور الدین محمود رفت و هر دو برادر منظور نظر تربیت نور الدین محمود گشته منصب سرداری سپاه و لشکر یافتند

با حکومت حمص باسد الدین متعلق شد و عاضد اسمعیلی والی مصر در دفع فرنگ مدد از نور الدین محمود خواسته

وی دو نوبت اسد الدین را با لشکر گران بمدد وی فرستاد در کرت آخر اسد الدین شاور وزیر عاضد را

حسب الرضا او بقتل آورده کار او وزیر شد اما هنوز از کار ... وزارت ... احد

خاطر جمع ... و بعد ... که در آن منصب ... داشت در روز شنبه ... جمادی الآخر

سنه اربع وستین وخمسمایه رایت عزیمت بجانب عالم آخرت برافراشته برادرزاده اش صلاح الدین

ابن نجم الدین ایوب ... امر وزارت گشت صلاح الدین یوسف بن ... ایوب ارکان ...

و وقوف و کاردانی ... ارکان دولت عاضد ... مملکت ... ولیعهد

... در مصر ... نور الدین محمود فرستاده التماس نمود که پدر او ... رخصت دهد تا بمصر آمده در امور

معین او شود ... نجم الدین ایوب ... رخصت ... مصر ... داشت

در بیست و چهارم رجب سنه اربع و ستین و خمسمایه بظاهر مصر رسید عاضد خلیفه از وصول شیرکوه نجم الدین ایوب

دیر سه که در بیت الدعوان ایوان صفت و بصفت علیا و مرانجام کرفته بود برادرزاده صلاح الدین

ردیف روشن کردانید و صلاح الدین در تعظیم و تکریم بر رابر کذارد و ابطال ما لیه بکار آورده خواست که

منصب وزارت بدو باز کذارد اما نجم الدین قبول ننمود صلاح الدین به تمشیت مهمات مصر

قیام و اقدام نمود و در اواخر محرم سنه سبع و ستین و خمسمایه مزاج عاضد فاسد شد و در روز عاشورا عاضد در

آخرت کشت و صلاح الدین خزاین اسمعیلیه را که از نقود و امتعه و جواهر زواهر و اقمشه دفینه مالا

بود تصرف نمود حیث الاستقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته رعیت و سپاهی را مستظهر و مستمال

کردانید و در تاریخ یافعی مسطور است که از جمله منقولات که در خزاین عاضد بدست صلاح الدین افتاد عصای

بود از زمرد و از کتب نفیسه مخطوطه صد هزار مجلد بود و در ایامی که ایالت صلاح الدین بمصر استقرار

نور الدین محمود را زنو نخست خواست که بمصر رود و دیگری بعوض صلاح الدین بتربیت سلطنت

رساند چون این خبر بصلاح الدین رسید بر رو قریبا در حال امرای خود را جمع نموده جهت دفع آن واقعه

مشورت در میان انداخت تقی الدین که برادرزاده صلاح الدین بود برخواسته کفت صلاح آن است

در آن است که اگر نور الدین محمود ازین جانب متوجه شود با جنود نامحصور روی بمعرکه کارزار آوریم و زمام

اختیار این مملکت را بقبضه قدرت او وا نکذاریم نجم الدین ایوب بر تقی الدین بانک زد که

منع و صلاح الدین را مخاطب ساخته کفت که من و برادر تو شهاب الدین با آنکه خال تو است دیگر

از تمامی این جماعت به تو محبت بیشتر داریم هرگاه نور الدین متوجه شود همکنان مانند که بر سابق

بانواع تعظیمات و تقبیل زمین استانه او معروض داریم اشارت فرماید آنچه بعز قبول

رسانیم حال بر در خانه که ما چنین باید نیت دیگر امرا و ارکان دولت و هر کدام

این مملکت در سلک ممالک محروسه نور الدین انتظام دارد و با تحقیق ملوک ادیم و مرقومت که

نور الدین را سر غول کنه نیز در طاعت [illegible] نیست که نور الدین محمود

منبر اسکندریه چنانچه استماع افتاد که خاطر همایون بر آن قرار گرفته است که رایت ظفرآیت بجهة تسخیر ممالک مصر

ابر دولت نهضت فرماید و حال آنکه حاجت به آن نیست که آنحضرت به خاطر این مهم مرتکب زحمت سفر

شوند زیرا که من فرزند قدیم از جاده عبودیت ملازمان پایه سلطنت بیرون ننهاده‌ام و هر حکمی که از درگاه عالی صادر شود

به قبول تلقی می‌نمایم بیت هر چه حکم کنی بنده فرمانبرم هرچه امر کنی چاکرم و خدمتکار اگر شعاری

از مضمون این نامه بر ضمیر انور نقش بسته مناسب آن است که یکی از خلفای خاصه را ارسال فرمایند تا طوق

در گردن نهند نامه به درگاه عالم پناه آورد و چگونه نمی‌کرد تا نهم فرمان سلطان صلاح‌الدین

نصیحت حضرت او را استماع رضا نمود مردم متفرق گشتند آنگاه نجم‌الدین ایوب با پسر

خلوت کرده گفت تو در خاطر غرور جوانی داشتی به تجربه بر صلاح و فساد امور اطلاع نداری زیرا که

این جماعت از اتباع الحضرت اطلاع می‌یابند و نور الدین اعلام کردند تا سپاهی او سوی دولت

در مصر از نو آید از ... تمامی سپاه شام در وصل مجتمع ساخت

دارد

در باب نهضت به طرف مصر او را جهت حال که خبر آن مجلس به سمع سلطان رسید و کمال ... مطیع او هم

خاطر مجتمع گشت بهم دیگر شتافتند و ما در قضیه او مانع به جهت وقوع اتفاق امیر نجم‌الدین ایوب مرتفع

تدبیر فرمانها چون عرضه داشت صلاح‌الدین مضمون آن گشت و نور الدین دیگر تحریک در آن امر نرسید بار دیگر نسبت

به صلاح‌الدین در مقام عنایت آمده صلاح در آن دانست که او سوی کار خود بازگذارد و اسب تقویت

برادر برادرزاده در سنه ثمان و ستین و خمسمایه نجم‌الدین ایوب از اسب افتاد چند روزی تمام بود که از آن درگذشت

و صلاح‌الدین بر وفات سیف‌الدین اورا به تجهیز و تکفین کرد و در موضع مناسب او مزار ساخته تمامی

برادرم تربت ملوک پرداخت و از نجم‌الدین ایوب شش پسر ماند صلاح‌الدین سیف‌الدین شمس‌الدوله توران‌شاه

سیف‌الاسلام طغتکین شاهنشاه تاج‌الملوک بوری و در سنه تسع و ستین و خمسمایه نور الدین محمود فوت شد صلاح‌الدین

استقلال یافت و ملک ولایت شام نیز به تحت تصرف درآورده و از عهد او بر تمام سلطنت آن

بلدان تافت و بیت المقدس و دیگر ... به تصرف ... بیرون آورده را در سلطه خود

قراقوش را سنه تسع و ستین بجانب مغرب مامور کرد و بعد از آن قراقوش لشکر بر سر آن جانب کشیده بلاد اطرابلس

که در تحت تصرف فرنگان بود باهتمام او مفتوح گشت و هم مطابق این حال توران شاه برادر صلاح الدین شمس الدوله را

از وقت مملکت یمن طامع شده در زبیدی که عبد النبی نام داشت و ببعضی بر آن ولایت استیلا یافته بود بر او شمس الدوله

آمده بعد از مجادله و مقاتله بقتل رسید و در سنه سبعین و خمس مایه چنانچه گذشت ملک دمشق با اکثر بلاد شام در حوزه

تسخیر صلاح الدین درآمد و ملک صالح اسمعیل ابن نور الدین محمود بحکومت حلب قناعت نمود و در سنه اربع

و سبعین و خمس مایه صلاح الدین فرمان داد که سوری بطول بیست و نه هزار ذراع در جانب بیابان در گرد قاهره

بنا نهند و ابتدای آن بنیاد کار کردند و از خاصیات صلاح الدین یکی آن عمارت سور است و در سنه ثلث

و سبعین و خمس مایه صلاح الدین لشکر بفلسطین کشیده [illegible] و احوال آن قیام نمود در کنار

بطرف رمله رفته ناگاه سپاهی از فرنگ بر او رسید و مقاتله صعب دست داد و هزیمت بر لشکر

اسلام افتاد و تقی الدین که ... صلاح الدین بود در آن شکست بیک ... با بسیاری

با بسیاری از سپاه بمصر رسید و صلاح الدین در کمال رزانت بمصر شتافته انصار را بکار فرمود تا مدت چهار ماه

آن بلده را سلطان محاصره نموده و در آخر همین سال قلعه حلب نیز بتصرف صلاح الدین درآمد و ایالت آن ولایت

را بملک ظاهر پسر خود ارزانی داشت و در سنه اربع و سبعین و خمس مایه فرخ شاه که برادرزاده او بود و به نیابت

او در دمشق حکومت می‌کرد و حکمت شخصی از امرای فرنگ که به بلاد شام در آمده بغارت و قتل اهل اسلام

مبادرت ساخته بود از لشکر کفار زور گرفت و در این حال خال صلاح الدین شهاب الدین که در حماه

حکومت می‌داشت وفات یافت و ملک مظفر تقی الدین ابن شاهنشاه ابن نجم الدین ایوب قائم مقام شد

تا سنه سبع و سبعین و خمس مایه در آن ولایت ... کرد و همچنین وفات یافت و در سنه ثمان و سبعین و خمس مایه

شمس الدوله نجم الدین ایوب که سابقاً بسوی یمن رفته در حین تسخیر آورده با سکندریه رفته بود از عالم

فانی رحلت نموده جسد او بسوی شام حمل کردند در مدرسه خواهرش در ظاهر دمشق ساخته بود دفن کردند

و بعد از وفات شمس الدوله ایالت یمن را بملک عزیز صلاح الدین سیف الاسلام طغتکین ... در ربیع

فی شهر ربیع الاول سنه [illegible] در ساحل [illegible] صلاح الدین در کنار [illegible]

و غایت آنچه [illegible] حال است حضرت رسالت پناهی کشته [illegible] نصاری [illegible] کشته و بسیاری از لشکریان [illegible]

آنگاه صلاح الدین [illegible] رفته آن قلعه را از تصرف نصاری بیرون آورده و قریب چهار [illegible] از مسلمانان

که اسیر کافران بودند [illegible] که در دست فرنگ بود

[illegible] در [illegible] سعی [illegible] و [illegible] فتح ساخت [illegible] لشکر [illegible]

و [illegible] لشکر [illegible] کشیده [illegible] آن [illegible] در [illegible]

بطرف [illegible] شتافت و آغاز محاصره و محاربه کرد و در آن زمان [illegible] از نصاری در آن

شهر اقامت داشتند و در باب [illegible] و مقاتله مسلمانان [illegible] جهت [illegible] فرستادند و در روز جمعه

بیست و [illegible] ماه رجب سنه مذکوره صلاح الدین [illegible] در [illegible] نصاری [illegible]

[illegible] احوال [illegible] در [illegible]

[illegible]

فریاد الامان بر کشیدند [illegible] صلاح الدین ایشان را که از مردم فرنگ بودند در قتل و اسیر ایشان [illegible]

بیت المقدس در دست [illegible] مسلمانان صلیبی که نصاری در قبه صخره مسجد اقصی نصب کرده بودند در هم شکسته

و آن روز آنجا نماز جمعه قیام نمودند و غلغله تکبیر صغیر و کبیر بچرخ اثیر رسید و حال آنکه بلده بیت المقدس در [illegible]

[illegible] تا آن غایت در تصرف ارباب ضلالت بود و [illegible] صلح در میانه صلاح الدین و فرنگان

در آن روز بر این وجه مقرر شد که هر یک [illegible] از رجال کفار [illegible] دینار و هر فردی از نسوان [illegible] دینار

[illegible] و [illegible] هر یک از اطفال [illegible]

[illegible] در دست [illegible] صلاح الدین [illegible]

لشکریان و علما [illegible] تقسیم کرد [illegible]

[illegible] فتح [illegible] لشکر [illegible] دست [illegible] صلاح الدین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] شتافت [illegible]

مسخر کرد و تهیهٔ جمیع اموال و مکان ساحل غنیمت گرفت و هر کس از نصاری که آنجا بود اسیر کرد

آتش غضب بر طرابلس انداخت ترمیه فیکر بلد دیگر شده از بلده فتح مسخر کرد تا به بلاد رزینه

با وجود آنکه نصاری سعی در محافظت ضرب المثل بود در ارتفاع او با دیوارش از یا نقبه نقب زدن

زیاده می نمود به ضرب شمشیر در حیز تسخیر مسلمانان در آمد و آنگاه صلاح الدین به انطاکیه شتافته مهم مردم آنجا به

قرار یافت و کافران امیر المسلمان که در شهر داشته که بسته صلاح الدین مبادرت نمود پسر خود ملک ظاهر

از انطاکیه به حلب رفته مدت سه روز در آنجا توقف نموده ملک ظاهر چنانکه باید و شاید به مراسم ضیافت و پیشکش

قیام نموده سلطان صلاح الدین از حلب به حماه رفته حاکم آنجا تقی الدین در آنچه در خور قدرت او بود

لازم خدمت به جای آورد و سلطان برادر مفعول آن سعید نوری نموده در حلب به جهت قصبه دیگر اضافه

کار او نمود پس صلاح الدین به دمشق رفته چند روز در آن بلده با استراحت پرداخت و در آنجا بلده

حلب شتافته آنجا ... صلح ساخت آنگاه کرک و کرک ... گرفت و در آنجا

به قدر

به قدر حجر تهیه ده بار خیمه و خیمه در تمام ... که اکثر در بقعه بلد رفت و آن خطه سوار زیاد در حدود ملک عادل

ساختن کرده در عوض ما و دو دو بلکه منزل گزیده عمارت بود آن بلده خالی شد و قید از آن به قدر نفس

به شقیف شریف برد آن قلعه را که در کمال متانت و حصانت بود محاصره کرده چون حاکم شقیف ملک

مقصد و اعیان فرنگ نیز هم داشت علامات فتح و ظفر در جانب اهل اسلام مشاهده نمود تنها از قلعه بیرون آمد به درگاه

آن پادشاه جم جاه رسید سلطان او را بار داده با عزاز و احترام در دیگر خود نشاند از آنجا که به تعریف

معانی عزیز داشته بود برین رسانید که غرض او از قصد آستانه سلطان آن است که ... صدور یابد

که ... رفته آنجا ساکن باشم و از دیوان اعلی ... مرا عنایت شود و ... که ...

بفراغت بگذرانم و آنگاه امیر ... به قبض در آید ... تسلیم نمایم ... تمام سلطان صلاح الدین ... او

به اجابت مقرون داده حاکم شقیف به قلعه بازگشت و لشکر اسلام ترک محاصره داده

بر ... و بعد از چند روز ... که ... قلعه بیرون آید

و غرض از این سخنان آن بود که مصریان دست از تضییق اهل شهر بردارند تا در مدت ربیع با بار و ذخیره
به تعمیر مدد کرده بودند سلطان در غضب رفته لشکر سپاه ظفرپناه اشارت به محاصره حصار فرمود و دلیران اعمال کارزار
[illegible] روی به ترتیب آلات و ادوات قلعه گیری نهادند در خلال این احوال خبر رسید که لشکر [illegible]
[illegible] از فرنگان به عکه [illegible] آن بلده [illegible] محاصره می نمایند و ملک عادل [illegible] گشت که
با کافران شقیف مصالحه نماید بر موجبی که شهر را با تمامی آلات و ذخیره [illegible] هزار دینار
[illegible] نفر از اسیران مسلمین و پانصد نفر [illegible] سلطان [illegible] تا اهالی [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] که [illegible] سلطان از شنیدن این سخنان متأثر گشت و رای صلح
بلیغ نموده [illegible] به استصواب ارباب رای و تدبیر ترک محاصره شقیف داده [illegible] فرمان داد
[illegible] رسید که در غیبت رایات ظفرآیات کفار فرنگ بر [illegible] استیلا یافته [illegible] اموال [illegible]
به نوعی تصرف [illegible] قصد [illegible] اولاد [illegible] صلاح الدین [illegible] و حاکم [illegible]
مقصدی

[illegible] تخریب آن ملک گشته حکم [illegible] که [illegible] در [illegible] و شام [illegible] تمام [illegible]
[illegible] استیلا گشته در بیع چیزها که قابل نقل [illegible] شروع نمودند و چیزی که ده درم [illegible] یکدرم
[illegible] در [illegible] چنان [illegible] که [illegible] به [illegible]
[illegible] تا [illegible] جمعی کثیر به تخریب آن ملک [illegible] آتش
در [illegible] از [illegible] که [illegible] این حال از [illegible] ملک عادل
خبر آمد که مردم فرنگ [illegible] اگر [illegible] با [illegible] دیگر
به سمع [illegible] رسانیدند و سلطان صلاح الدین [illegible] صلح [illegible] سال
میان مسلمانان و فرنگان [illegible] آغاز [illegible] نموده [illegible] انگاه
سلطان [illegible] ملک طاهر و ملک [illegible] رخصت [illegible] نفیر
نفس روزی چند [illegible] نزول [illegible]

سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه وارد ملک شام رسید جمیع اولاد و بار حکام بلاد شام در حضرتش مجتمع گشتند

و چند ماه بود و سیر در آن ولایات کرد زیارت قدس نمود در همان ماه صفر سنه تسع و ثمانین و خمسمایه سلطان از جهت ملاقات قافله

حج بدمشق رفت چون از زیارت حجاج مراجعت نمود بتب محرق گرفتار شد در بیست و هفتم آن ماه بجوار رحمت

و مغفرت الهی پیوست و در وقت ختم امام از خواص و خدام آغاز زنهار و زاری در وقت قرآن قاضی فاضل در

وقتی جسم صدیق بحمدالله آن پادشاه عادل جهت کشورداری طلب کرده که نیز بر آن تقریر نمود

نمود و سلطان صلاح الدین پادشاهی بود بصفت نصفت و بعدل و جود و شجاعت موصوف علاوه و اهل مصر

دوست داشتی و شعرا اکثر در مرثیه احوال او اشعار گفتند و در ... که در مصر بنا گذاشت

ذو العقاب و جمیع مهمات در مصر و در ایام دولت او قلعه جبل در ولایت مصر بسیار طرح انداخت

و مستعدات خوب و مدارس مرغوب بر آن ... ساخت و بعضی از آن

عمارات ... که نزدیک بقبر شافعی واقع است ...

مدرسه قاهره معزیه قریب بمزار امام شافعی منسوبست بامام رضی الله عنه و خانقاه سعید السعداء که از جمله

ملوک اسمعیلیه بوده ساخته و مدرسه حنفیه که بمدرسه سیوفیه اسلام است تعمیر فرموده و مدرسه شافعیه که در مصر

بزین التجار و مدرسه مالکیه در قاهره معزیه و بعضی قطرات دیگر مدرسه و خانقاهی که در قدس ساخته

باتمام رسانید و گویند مکارمت سلطان صلاح الدین بمرتبه بوده که با وجود سلطنت ممالک ذخیره و ولایت

بعد از فوتش در خزانه او ... یک دینار صوری و ... نقره ... اعظم الله

و در دگر اخبار الفتح عثمان ابن صلاح الدین یوسف سلطان صلاح الدین در زمان حیات ولایت مصر را به پسر بزرگ خود

عثمان تفویض نموده بود و ملقب بملک عزیز گردانیده بود چون از آن عزیز مصر ... بعز و مصر رسید

رسید سلطنت ... اکابر و اشراف آن ملک ... و ملک عزیز ... از ضبط آن ممالک

فارغ گردید قصد ... ملک افضل ... باتفاق عم خویش ملک عادل ... بسر ... نمودند

در ماه رجب سنه ... و تسعین و خمسمایه آن ملک را ... گرفته ملک افضل ...

و عزم سلطنت دمشق را بملک عادل تفویض نموده و خود بمصر معاودت نمود و در سنه خمس و تسعین و خمسمایه ملک عزیز
در مصر وفات یافت و او جوانی بود در غایت حلم و حیا و در نهایت عفت و سخا بعد از فوت او مصریان بمعرفت
دو فرقه شدند طایفه بسلطنت پسر عزیز که موسوم بملک منصور بود اتفاق نمودند و زمره طلب ملک افضل [illegible]
او را از صرخد [illegible] آوردند و در کرسی سلطنت ملک افضل ابن صلاح الدین یوسف چنانکه از سیاق کلام گذشته وضوح می پیوندد
که ملک افضل در زمان حیات پدر حاکم دمشق بود و چون صلاح الدین بعالم آخرت انتقال نمود برادرش عزیز
باتفاق عم خود یعنی ملک عادل سه کرت لشکر بدمشق کشیده آن ملک را از ملک افضل انتزاع نمود
و صرخد را بوی ارزانی داشت او در صرخد بسر می برد تا وقتی که ملک عزیز وفات یافت آنگاه بمصر رفت
و روزی چند بر مسند عزت تکیه زده آنگاه عمش با سپاه بر دل مصر رسید ملک افضل [illegible]
ارزانی داشت سلطنت مملکت مصر بر ملک عادل قرار گرفت و ملک افضل [illegible] مدت حیات [illegible]
بسر میبرد و در سنه اثنی و عشرین و ستمایه در آنجا بجوار رحمت ایزدی منتقل گردید و در تاریخ یافعی مسطور است

که ملک

که ملک افضل بسیار فاضل و کامل بود و در نظم اشعار تازی اهتمام کمال داشت و در جودت کتابت ید بیضا می نمود
و در تعظیم و تکریم اصحاب دانش مراسم مبالغه بتقدیم میرسانید و در باب عدل و رعایت رعایا تقصیر نمی نمود و از تواریخ [illegible]
وقوف تمام داشت و در نظم اشعار دست [illegible] در آن اوان که برادرش عزیز و عمش عادل
او را از [illegible] دمشق [illegible] این چند بیت نظم کرده بدار الخلافه فرستاد مولاي
ان ابا بكر وصاحبه عثمان قد غصبا بالسيف حق علي وهو الذي كان قد ولاه والده عليهما فاستقام الامر حين ولي
فخالفاه وحلا عقد بيعته والامر بينهما والنص فيه جلي فانظر الى حظ هذا الاسم كيف لقي من الاواخر ما لاقى
من الاول و ناصر خلیفه این ابیات در جواب او فرستاد وافى كتابك يا ابن يوسف معلنا بالود يخبر ان
اصلك طاهر غصبوا عليا حقه اذ لم يكن بعد النبي له بيثرب ناصر فابشر فان غدا عليه حسابهم واصبر
فناصرك الامام الناصر وزیر ملک افضل نصر الله ابن ابی الکرم ضیاء الدین محمد بن عبد الکریم الشیبانی الجزری
بود نصر الله نیز با سه برادر [illegible] عز الدین علی و مجد الدین ابو السعادات ابن جزری و امثال ایشان در فن [illegible]

فضایل و صنوف علوم بر آمده صاحب تصنیفات خوب بود و در فن انشا و نوشتن رسایل آن قدر مهارت داشت که

افوق آن مرتبه تصور نتوان نمود و داد در تحریر این هنر ترسل داده و در انشا کالشمس تابنده در ادب اسالیب

تحفظ کلام ملک علام حاضر ذهنش که نیروی قوت حافظه اش بدان پایه بود که دیوان ابو تمام بحتری و متنبی بسیار داشته

و در تاریخ یافعی از ابن خلکان مرویست که چون ابن اثیر از کسب فضایل پرداخت بخدمت سلطان صلاح الدین

شتافت و منظور نظر رحمت گشته وزارت ملک افضل پسرش گرفت و امور او بر وجه الاستقلال بدان

از و منوط می بود تا وقتی که عزیز و عادل دمشق را از ملک افضل انتزاع کردند آنگاه ابن اثیر بار ترک

آن دیار گرفت و در گوشه متواری گردید یکی از حجاب ملک او را در صندوقی نهاده در صندوق مقفل ساخته

در آن حالت بیرون آورد از دمشق پس از آن همراه ملک افضل بمصر رفت و در آن دیار بنیابت وزارت ولد ملک عزیز حاکم

مصر و چون ملک عزیز مصر را مسخر نمود ابن اثیر از آنجا که بحلب رفت و در آنجا بخدمت ملک ظاهر پرداخت از حلب

در موصل آمده و در موصل بسیار شتافته تا بموصل معاودت نمود تا آخر حیات از تصانیف او الله

بر وفور فضیلت ابن اثیر کتاب مثل السائر دالست و آن نسخه ایست مشتمل بر آداب که شعرا و کتاب

را به آن احتیاج ضرورست و ایضاً کتاب الوشی المرقوم فی حل المنظوم و کتاب المعانی المخترعة فی صناعة الانشاء در

از جمله مصنفات آن وزیر فضیلت انتماست و قاضی در مسند سمع و تلقین و ستایش روی نمود از برادران عز الدین علی

وجیه الدین ابو البرکات خردتر بود و در دیگر ملک عادل ابن نجم الدین ایوب در تاریخ یافعی مسطور است که

ملک عادل الصفت عقل و تدبیر موصوف بود بنابر آن برادرش صلاح الدین یوسف در لوازم امور

با وی مشورت می نمود بعضی مهام در قیام امور مهمه بسیار داشت و در زمان سلطنت برادر در بعضی بلاد بنیابت او

و گرگ و عکه رایت حکومت می افراشت و بعد از فوت برادر سلطنت خود ملک عزیز مملکت مصر

و شام متعلق بود و ملک عزیز عاملی که ملقب بمنصور بود بنیه زاده اش فرستاد و در شام از تفوق

و بعضی وسایل آن حالت در قبضه اختیار پسر خود ملک کامل داده و حکومت دمشق را به پسر دیگر خود

ملک معظم تفویض نمود و جزیره را بپسر دیگر ملک اشرف ارزانی فرمود و ایالت ...

پسر چهارم که ملک اوحد نام داشت و بنجم ایوب معروف گردید به تقرر در اخلاط نشسته رایت

سلطنت بایوان کیوان رسانید و در ماه رجب سنه ثانی و ستمایه ملک معز اسمعیل بن سیف الاسلام طغتکین

این نجم الدین ایوب که در مملکت یمن باطوار ناهنجار ظلم و طغیان می پرداخت و بشرب مدام مدام اشتغال نموده

دعوی می کرد که نسب من به بنی امیه می پیوندد و در موضع زبید به بدعت اهل او بقتل رسید

و پسرش ملک ناصر که در سن صغر بود قایم مقام پدر شد و از جمله افاضل ابن الاثیر نام مسلم ابن محمود الشیرازی

با ملک معز معاصر بود و کتاب عجایب الاسفار و غرایب الاخبار بنام او تصنیف نمود در سنه تسع و ستمایه ملک

اوحد ایوب ابن ملک عادل که حاکم اخلاط بود بظلم و سفک دماء اشتغال می نمود وفات یافت

و مملکت به برادر دیگرش ملک اشرف داد و در سنه اثنی عشر و ستمایه ملک عادل نبیره ملک

مسعود ابن ملک کامل را بایالت ولایت یمن سرافراز ساخته به آن جانب ارسال داشت و چون

ملک مسعود که هنوز آن مملکت رسید اعیان و اشراف در طریق اطاعت سلوک نموده بر اهم استقامت

بکار

بکار آورده و داد معدلت در یمن بیمن و سعادت بر تخت نشست و در سنه خمس عشر و ستمایه ملک عادل از این

عالم آب و گل بصد حسرت رحلت کرده بعالم آخرت پیوست و پانزده پسر یادگار گذاشت و در تحفه نوشته که

ملک اختر برج سلطنت با نصیبتر کامل و معظم و اشرف و صالح و شهاب الدین غازی و دیگر ملک اشرف در زمان

ملک عادل در زمان ملک عادل پسرش ملک اشرف که مردم بود در مدینه رها و فرمانروایی حکومت می نمود

پدر در خرگاه ایالت حران بر نعل تبریک گرفت عم ملک اوحد وقت حکم اشرف باخلاط نیز نهضت

پذیرفت و در سنه خمس و عشرین و ستمایه ملک معظم شرف الدین عیسی که در دمشق علم سلطنت بر افراخته بود وفات یافت

و پسرش ملک ناصر داود نام داشت قایم مقام پدر شد و در سنه ست و عشرین و ستمایه ملک کامل از مصر بعزم

فتح دمشق نهضت نمود ملک اشرف در صدد مدد برادرزاده آمد ملک ناصر طالب صلح گشت و در آن باب

رسل و رسایل مهم بر آن قرار گرفت که ملک ناصر بالکرک و دیگر ولایت قناعت نماید و ملک اشرف

در دمشق بر تخت سلطنت نشسته حران و رها را بملک کامل باز گذارد و آنگاه ملک کامل

بمصر بازگشت ملک اشرف دمشق را در میان تصرف شریف بر نهج ساخت و باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت

رایت عدالت بر افراخت و او پادشاهی بود در غایت علم و کرم رافع اساس عدل و قامع بنیاد ظلم و ستم

بصحبت اهل خیر و صلاح بسیار مایل و الطاف عمیمش اصحاب علم و فضل را شامل و در زمان دولت خود

در دمشق دار الحدیثی بنا نهاد و تدریس آن بقعه شریف بشیخ الاسلام ابن صلاح داد و مدت ملک اشرف

جلوس [illegible] در سنه سبع و عشرین و ستمائه اتفاق افتاد و فاتش در سنه خمس و ثلثین و ستمائه روی نمود امرا و ارکان دولت ازو

بتجهیز و تکفینش پرداخت و در قلعه دمشق دفن کرد و تا مدتی در خوابگاه او دستور دفن بود و بعد ازان

بتربتی که در طرف مسجد جامع ساخته بودند نقل کردند و بعد از ملک کامل برادران ملک عادل ملک کامل

بر شاهی بود که دولت قرار دیانت شان مرصوف و بتعریف عدل و احسان معروف لطافت طبع

و دیگر جمیعش در السنه و افواه مذکور و حسن تدبیرش نزد اقاصی و ادانی مشهور بر جاده سنن و سنت نبویه ثابت

قدم و در رعایت علمای ملت حنفیه مصطفویه راسخ دم و در لیالی جمعه مجلس ترتیب میداد و مشغول بعلما و فضلا

بودی و بعضی نفایس آن طایفه مباحثه نمودی تفتیش مسایل نمودی و در ایام دولت خود در قاهره مدرسه دار الحدیث

و در کمال وقت طرح انداخت و در بر قبر شافعی قبه در غایت رفعت بنا کرد و در تمام ممالک کامل در ایام حیات او

مستهد معارف و عقاید در رتق و فتق مهمات ممالک مصر بوده از فوت ملک عادل در سنه خمس عشر و ستمائه استقلال

یافته در ایام که مملکت حجاز و یمن و شام سوا تسخیر نمود و بنا بر این هر کجا خطبا بنام آن پادشاه عالیجاه میخواندند

که صاحب مکه و عبیدها و الیمن و زبیدها و مصر و صعیدها و الشام و صنادیدها و الجزیره و ولیدها

سلطان المشرقین خادم الحرمین الشریفین ناصر الدین خلیل امیر المؤمنین و وفات ملک کامل در سنه

خمس و ثلثین و ستمائه آخر روز چهارشنبه بیست و یکم ماه رجب روی نمود و مدت سلطنت آن پادشاه عادل — در قلعه دمشق

بیست و چهار سال بود گفتار در بیان سلاطین مصر و شام و یمن در تاریخ یافعی مسطور است که در سنه

ست و عشرین و ستمائه ملک مسعود ولد ملک کامل که در سنه اثنی عشر و ستمائه بر یمن و حجاز

لشکر کشیده آن مملکت را بتحت تصرف در آورده بود و مدت چهار سال بر منبر و سکه نام خود

در مکه معظمه وفات یافت و در حالت مرض وصیت نمود که از متملکاتش چیزی در تجهیز و تکفین
او صرف کنند و جهت آن شیخ صدیق را که در سلک اعاظم علمای اعلام انتظام داشت تعلیم یافته تا از وجه
حلال به نهج سنت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تجهیز و تکفین او کنند امرا و ارکان دولت او بموجب
وصیت او عمل نموده شیخ صدیق کفن آن پادشاه بیکی عقیقی سه از زر دادار ی که با آن حج نموده
بود ترتیب کرده او را در میانه قبور مسلمانان دفن کردند چنانچه وصیت نموده بود بر سر قبرش
نوشته‌اند که هذا قبر الفقیر المحتاج الی رحمة الله رکن الدین مهران ابوبکر ابن ادریس و چون خبر فوت ملک معظم
در سنه بسیستان رسید ملک کامل نیابت محمود و جمعی گذشته بر اسم تعزیت قیام نمود در اثنی و ثلثین
و ستمایه مقدم الجیش ملک کامل سهراب نام خادم که در شجاعت ضرب المثل بود وفات یافت و از او
سه فرزند ماند که بعضی از ایشان بمرتبه امارت رسیدند و هم در این سال ملک [illegible] ابن سلطان صلاح
الدین زینب که ملکه [illegible] سلطان داود بود در قلعه سپه حکومت می‌نمود بعالم آخرت نهضت

و بعد

و بعد از وفات او ملک عز الدین ابن ملک طاهر که برادر سلطان او بود آن قلعه را تصرف نمود
در سنه ثلث و ثلثین و ستمایه ملک محمد صلاح الدین در گذشت و او در علم حدیث و سایر علوم معقول و منقول
ماهر بود و در تواضع و زهد صاحب بسیار بنهایت می‌بود و در سنه اربع و ثلثین و ستمایه ملک غیاث الدین محمد ابن
ملک طاهر ابن صلاح الدین زینب در حلب بعالم آخرت انتقال فرمود و او بعد از فوت برادرش ملک طاهر
در سن چهار سالگی بر سریر فرمانروایی نشسته بود در سنه خمس و ثلثین و ستمایه ملک اشرف در دمشق وفات یافت
برادرش ملک صالح که اسمعیل نام داشت قایم مقامش ملک کامل لشکر بدمشق کشیده اسمعیل در شهر متحصن گشت
و ملک کامل آغاز محاصره نمود تا الاخر بین الجانبین مصالحه وقوع یافت بر آن جمله که [illegible] اسمعیل [illegible] سپرد ملک
پایه سریر ملک کامل بر دولت و اقبال در دمشق بلند رتبه گشت نشسته بسبب عقیب حرب سه ده روز دولت
او منحرف یافته روز سیم که یوم جمعه بود چون در مسجد خطیب بر منبر خطبه برخواست و گفت اللهم ارحم ملک الکامل و ابقی ملک العادل
سلطنة الملک العادل از استماع این کلام مردم در خروش شده آغاز گریه و زاری نمودند و امراء دولت

دولت خانی معظم عیسی که برادرزاده سلطان اشرف مظفرالدین یونس که ملقب بود بملک جواد در دمشق
بنیابت ملک کامل ملک عادل حاکم بوده باشد بعد از آن در جوار مسجد جامع خطبه ملک کامل بمقبره ترتیب یافته چه
او بعد از قلعه بر ارکان نقل نموده در زیر گنبد [illegible] دهان غایبان در پهلوی [illegible] وزوال اقبال
آن خاندان در تاریخ یافعی مسطور است که بعد از فوت ملک کامل پسرش ملک عادل در مصر بر مسند سلطنت
نشست و ملک جواد در دمشق نایب او گشت و در سنه ست و ثلثین و ستمایه امرا و اعیان مصر را خاطر از او ملول
کرده غیبت امارت بیرون رفت آنچه برادرش ملک صالح ایوب که در آن وقت در ولایت [illegible] بود
بود شده و ملک عادل در محبس نشانیدند و در قصر امارت بیرون کرده جمعی کثیر از لشکریان بر گرد
درگاه او به قلعه بردند و محبوس کردند و ملک صالح بعد از حبس برادر باردوی استقلال در قلعه آرام
نهاد و بر مسند سلطنت بنشست و رعیت را بگسترد و [illegible] معمور ساخته تا کافه برایا
[illegible] بر مسند [illegible] جواد سودا [illegible]

مردل کرده بنیه و امارت اسکندریه بر او تفویض نموده برادرش در قبرس تا جواد غاشیه او بر دوش افکند
پیش قدم در رکاب او برود بعد از رکاب آن جوانی از که منهیان کشته بطرف غزه توجه کرد و عم خود
اسمعیل بن سعد که بملک صالح ملقب بود از بعلبک [illegible] اسمعیل مصلحت در اطاعت برادر سلطان اشرف
از ملک که حاکم حمص بود بشفاعت جیش و با مراد او مستظهر گشته در راه عین [illegible] توجه دمشق شد و بیکبار خود
در آن بلده افکنده امرا و ملازمان ملک صالح چون این خبر شنیدند او [illegible] که نشسته بود [illegible] ملک صالح
آورده در حبس ارکیان ملک ناصر حاکم کرک بملک صالح از جمله [illegible] او بود گرفته و فرزند [illegible]
در قلعه کرک بند کرده چون این خبر بسمع ملک عادل که در غیبت برادر در قلعه بیرون آمد در مصر [illegible]
رسید قاصدی نزد ملک ناصر فرستاده صد دینار تقبل نموده که ملک صالح را بدو سپارد ملک ناصر [illegible]
نکرد و [illegible] ملک صالح داده بموافقت او [illegible] مصر آورد و بعد از رسیدن [illegible]
امرای کاملیه سلطنت ملک صالح راضی گشته نوبت ملک عادل را گرفته در قلعه محبوس کردند و [illegible]

صالح برادر الملک مصر درآمد ملک ناصر از طرف کرک مراجعت کرد در سنه ثمان و ثلثین و ستمایه بارهٔ دمشق

اسمعیل صالح عرضی که داشت قلعهٔ شقیف را به کفار فرنگ تسلیم کرد شیخ عزالدین عبد السلام و ابو عمرو ابن الحاجب

از جملهٔ علمای شام روی بر این حرکت انکار تمام نمودند و اسمعیل در غضب رفته عزالدین عبد السلام را از خطابت

دمشق معزول ساخت و او در این نهضت با ابو عمرو ابن الحاجب بمصر رفتند و در سنه احدی و اربعین

و ستمایه ملک جواد برادر ملک کامل روزی چند حکومت دمشق نمود بالاخره بعالم آخرت توجه کرد و در سنه خمس

و اربعین و ستمایه مرتبهٔ حکومت ملک عادل ابن ملک کامل در مصر بنهایت رسید از وی عزم ... یافت

ملقب بملک مغیث بود را نیز ... در قلعه محبوس کرده بعد از وقوع مرض خود و ... میانه

ملک صالح ایوب که حاکم مصر بود و ملک اسمعیل که در دمشق سلطنت می نمود و ملک ناصر که در کرک اقامت داشت

حکایات اتفاق ... اکثر اوقات اسمعیل منهزم گشته از دمشق ... و معتمدی عظیم دست داد

و در جمادی الاولی سنه سبع و اربعین و ستمایه ملک صالح ایوب در منصوره وفات یافت و قطای که مملوک

او

ملک صالح بود باتفاق دیگر امرا مرتبهٔ سپاه و حرمت ... و مرگ او را پنهان داشته کس بطلب ولد او ملک معظم که

در بعضی از بلاد شام بود فرستاد تا آنکه در صحبت ملک معظم ... بمنصوره رسید و فوت پدرش ظاهر شد

خطبه و سکه بنام او نقش و ... کردند و در سنه ثمان و اربعین و ستمایه کفار فرنگ قصد مصر نموده مقابله و قتال

ترتیب فرمودند و در منزل منصوره محاربهٔ عظیم دست داد و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم معظم وزید و از منهزمان فرنگ ...

کشته شدند ... از ایشان عرصهٔ تیغ ... گردید و ملک فرنگ در ... تیر اسیر و دستگیر شد و در قلعهٔ منصوره

مقید گردید آنگاه ملک معظم آغاز خفت و طیش کرده مملوکان پدرش روی بخروج نهادند او را گرفته کشتند و ...

ترکمانی را که هم از ایشان بود مقدم سپاه ساخته از منصوره علم عزیمت بصوب قاهره افراخته و ملک فرنگ

... به پانصد هزار دینار ... و ... را نیز ... ساختند ... در ... ال ...

این احوال ملک ناصر که حاکم کرک بود بمدد لشکری که ... آن ... دمشق را مفتوح کرده آنگاه سپاه شام

... آورده بطرف مصر نهضت ... امرای مصر استقبال کرده در منزل عباسیه ... دست داد

[illegible] مصریان [illegible] و در آنجا خطبه بنام ناصر خواندند و عزالدین [illegible]

از غلامان صالحیه بطرف شام گریخته [illegible] ملک ناصر [illegible] که خزینه و طبل و علم [illegible]

[illegible] شمس‌الدین لؤلؤ [illegible] ملک ناصر [illegible]

[illegible] ملک ناصر را [illegible] و خزینه او [illegible] به نهب و تاراج دادند [illegible] سلطان صلاح‌الدین [illegible]

و ملک اشرف [illegible] ملک صالح اسمعیل ابن عادل [illegible]

[illegible] خبر [illegible] ملک ناصر رسید [illegible]

[illegible] دمشق [illegible]

و این وقایع در سنه [illegible] ملک ناصر

[illegible] ملک مغیث عمر ابن ملک عادل ابن ملک کامل [illegible]

[illegible] ملک ناصر را [illegible] مصر [illegible] ملوک

[illegible]

ملک صالح ایوب بود بسلطنت برداشتند ملک معز لقب دادند و در آن تاریخ [illegible] پادشاهی مصر تعلق [illegible] غلامان گرفت

[illegible] حکومت آل ایوب که در مصر انقطاع یافت و چون بعضی غلامان آل ایوب بعد از انقطاع [illegible] در مصر

بر سر حکومت نشسته‌اند [illegible] سلاطین [illegible] به ترتیب در خاتمه [illegible] سنه [illegible] قضایای

آن سلاطین [illegible] اما ملک ناصر داود ابن معظم ابن عادل که از [illegible] عزالدین

[illegible]

[illegible]

[illegible] و ملک مغیث عمر ابن عادل [illegible] که چند سال [illegible] کرک بود [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] لشکر از مصر بتسخیر [illegible] ملک مغیث [illegible] سنه [illegible]

سلطنت [illegible] الملک [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

نام خود منقبه نموده و انتهی بر پنج قصبات مختصر اول ورود کرمانیان و ورود لرها و نقل اخبار حاکمان کرد ... در جمیع

آثار را با لکان لرستان در سلک نظام آورده‌اند بقلم بیان بر لوح بیان چنین رقم کشیده که از اولاد

دیار بکر از بنیاد احداث مردان که از سیاق کلام گذشته احوال او مشروح و مفصل مرقوم بابا آورده‌اند

شخصی که مرتبه در میانه کردان حاکم گشته در اواخر دولت سلاطین چنگیزیه در ولایت شهرزول که در آن شهر

زور اشتهار یافت و او سلاطین فیروز سامانی و وجه تسمیه شهرزور بقول حمدالله مستوفی که پسر ضحاک ماران اکراد

بعد او در کردستان که روز بیشتر بوده حاکم آنجا بوده و هم [illegible] در قرب مخرج [illegible] متوجه گشت و بحکم او در آن

آن ولایت سلوک طریق تصرف درآورده و حاکم با استقلال شد چون چند وقت حکومت نمود با کام

دل از ولایت شهرزور برکنده روی به لرستان نهاد و بعد از فوت وی کلول نام پسرش والی آن دیار

گشت و او نیز با اجل موعود که تا پیر تقدیم و تاخیر نیست روی در عالم عقبی آورد و بعد از انتقال او این کمران

وارد ... برای ترتیب که شهرزور ... در آن ولایت ... امر حکومت گشته خضر ابن کلول

ابن الیاس ابن خضر ابن الیاس ابن حسن ابن خضر با ... ابن نابر اما احوال جماعت که مذکور ... در

حرف محقق نبود ... معتمد القول ... شنیده که بر آن ... کرده جرم ... گمان ...

در شروع در احوال ... طبعه نموده که ترکات از ثقات ... احوال ...

و بعضی از ... نسخه ... قلم ... در این نسخه ... آن ... صحیح ... به ...

نقصان در عبارت مختصر قسم ... احوال مختلفه ... که سبب آن را ارباب ...

و ... کلنار ... نام این شهرزوران بابا ... حسن ابن حمران الیاس ابن خضر ابن کلول ...

بعد از فوت پدر حاکم گشته مدت ... در استقلال حکومت آن دیار ... امارت ...

از آن عالم آخرت روانه گشت ...

چون ... عالم فانی رحلت نمود ... ملکت ...

قسمت شد ...

و بقیه ولایت در تصرف برادرانش بود که در ذیل احوال ایشان مذکور خواهد شد و چون از ایام حکومت
سلیمان بیک چهل و دو سال متمادی گشت رخت ازین جهان فانی بعالم جاودانی کشید پسر بزرگش بیک کامکار گشت
اسمعیل بیک بامیران بیک ابن سلیمان بیک بحسب قابلیت بر مسند حکومت نشست و دولت دوام
حکومت او متمادی شد سلطان سلیمان خان علیه الرحمه و الغفران سلطان حسین بیک حاکم عمادیه را با بعضی
از امرای کردستان بتسخیر ولایت شهرزور مامور کرده بود و سلطان حسین بیک حسب الفرمان قضا جریان مقرر
شد ضمن آن ولایت شهرزور را بامیران بیک سهر در قلعه ظلم محاصره نمود بعد از کوشش بسیار بطریق صلح بامیران بیک
بیرون آورده روانه آستانه سعادت نمود بعد از گرفتاری بامیران بیک عمش سرخاب بیک ولایت او را ضمیمه
الکای خود که ... مهرروان و ... گشت و طوق اطاعت درگاه عالم
پناه عرش آشیانه ... از رفعت ... شاه طهماسب کرده چون سلطان سلیمان خان ...
امیران بیک ... از قلعه ... بیرون آورده بسنجاق ... اقبال داد بقیه حیات

بطریق مالکیت برادرزاده داشت و تا حال که سنه خمس و الف است سنجاق مزبور در تصرف میران بیک است
و مدتی است در آن جا ساکن است و بعد از آن ... بامر حکومت قیام می نماید و سنجاق ... اردلان
آل عثمان به برادر او اسمعیل بیک معوض گشته مدتی در تصرف داشت بعد از آن بعالم آخرت شتافت
سرخاب بیک ابن مامون بیک چنانچه از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد که بعد از گرفتاری برادر سلطنت خود
مامون بیک بحکومت ظلم و شهرزور نشسته حاکم بالاستقلال گردید و حصه برادر دیگر محمد بیک ...
تصرف نموده ضمیمه ولایت موروثی کرده بنیاد دولت و حشمت بتمامیه که القاص میرزا برادر ...
... شاه طهماسب باراده سلطنت التجا بدرگاه سلطان سلیمان خان برده بعد از چند وقت از سلطان
مزبور رابطه بعضی تقصیرات متوهم گشته سرخاب بیک را شفیع ساخت که در خواست گناه او
از نواب ... شاه طهماسب ... اصلاح خواهد که ...
ولایت ... سابق ... چون سرخاب بیک ...

بپایه سریر خلافت مصیر شاهی عرض نمودند نواب همایون شاه طهماسب این خبر را مغتنم دانسته شاه
قلی آقا قهقهه را با بعضی از امرا و اعیان قزلباشیه بطلب القاص میرزا در شماخی و امرا و اعیان اعراب
قضا جریان روانه گشته القاص میرزا را بپایه سریر خلافت مصیر شاهی حاضر کردند بعد از ...
او نافذ گشته او را بقلعه قهقهه برده مقید کردند و بعد از یک سال ... او را از قلعه انداخته
هلاک ساختند و در تعاقب این ... نواب همایون شاه طهماسب هر ساله مراری یکی از ارکان دولت
عامره در وجه انعام ... مقرر فرموده ... که در قید حیات بود مبلغ ... بر گرفت
... نواب همایون شاهی ... موافقت ... پنجاه سال حکومت
... بیشتر گردد ... در صفحه روزگار ... که ... حسن و اسکندر
سلطان و یعقوب و بهرام و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... محمد بیک این ...
... در کلیمه ... و ... که ... تا
حکومت

... به قامت ... سلطان سلیمان خانی گشته با ... رستم پاشا وزیر اعظم
عثمانی پاشا ... بغداد و ... که ... به تسخیر ولایت آذربایجان ... امرای کرد
... ولایت ... در ... قلعه ... که ... قلاع ولایت آذربایجان
حصارت ... حصار ... که ... ایام محاصره ... قاسم بیک ...
... گشته ... در ... شاه طهماسب ...
... عثمان پاشا ... محاصره نموده ... کرده
... تا ... و ... قلعه ... که ...
... و ... سپاه ... قلعه ...
... قلاع و ... آن ولایت ... در ... ساخت ... تاریخ ولادت
... سلطان ... سلطان ... این ...

بعد از فوت پدر حاکم آذربایجان گشت چهل سال در ایام حکومت او متمکن گشت و بعد چون خان

تقاضا فقر ظهار حیات او را در نوزده و بوارده تیمورخان داد خان ناصر شد و در این ظلومیت

هات و مآل حال ایشان چنانچه در رقم حروف مسطور گشته انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد سلطان ملک اوجاق

ملک چون برادرش سلطان ملک وفات کرد متصدی حکومت آذربایجان گشت و بجمله در حکومت استقرار

بهم رسانید برای سلطان ملک که دختر زاده کمان شش سلطان استاجلو بود به اراده حکومت

مرزوه شهزاده در درگاه شاه اسمعیل نانی آورده بعد از فوت شاه اسمعیل تیمورخان پسر بزرگ

سلطان ملک دست تطاول به نهب و غارت الکای پاشا سلطان دراز کرده در میانه ایشان

علم حضرت و عداوت مرتفع بود تا هنگامی که پاشا سلطان بجانب آخرت رحلت کرد

تیمورخان ابن سلطان ملک بعد از آنکه پاشا حکومت پاشا سلطان در بورون [illegible] در سنه

تیمورخان مستقلا در حکومت باقی [illegible] اطاعت درگاه پادشاه جهان

سلطان مرادخان نصف صد هزار آقچه عثمانی از خواص ایالت تابع [illegible] از [illegible] عیسی خرو داد

مرو رعایت گشته سنجاق حسن آباد و قلعه قلعه بطریق استملاک به پسر بزرگ او سلطان و قره طاق به پسر

دیگرش بوداق داد و همه را به فرزند دیگرش مراد داده باز به پسر کوچکترش مفوض گردیده حاکم شهر

وهم خان از دولت قزلباش دیده نام عمل است ضمیمه ایالت وی گشته او سلطان ملک میر میران

عظام آل عثمان انعام داده مردم به تیمورخان پاشا گشت عاقبت رابطه گرفت سلطان دو قور

عوض نقصان آن روی نمود که [illegible] که از قزلباش می بود مع الدوام امرای حکام اطراف و حوالی خود را

از خود رنجانیده ایشان را مخالف می نمود دست تعدی از آستین تمرد بیرون کرده الکای

ایشان را غارت و نهب میکرد تا دفعه حصه تاخت و دولت عمر بیک کلهر که شاه وردی حاکم

لرستان بمعاونت پدر عمر بیک آمده و باتفاق سر راه بروی گرفته در وقتی که در ولایت کلهر

بنا که ساله [illegible] تا که دولت گمه بود در گلگاه [illegible] آمده [illegible] روی تعلق آورده تیمورخان را

در حین محاربات دستگیر کردند و چند روز او را در قید نگاه داشته بعد از آن از روی مرحمت

اطلاق نمودند و با وجود این فتنه برگشته نیت خود بر دفع طبقهٔ که نشست زده بود قریب گرک

ارادت ایزدی بارادهٔ تسخیر الکای زرین کمر تابع که از دیوان شاهی بدولتیار سلطان شاه مغفور

متعلق بود توجه فرمود در اثنای آن مقاتله و مجادله واقع گشته در سنه ثمان و تسعین بیکلربیگی تیمور خان

بقتل رسید ... خان برادرش قائم مقام او گشته ... خان ابن سلطان ... از جانب ... برادر

متصدی امر حکومت آن دیار گشت و ایشان را اطاعت و انقیاد ... جمجاه سلطان مراد خان

علیه الرحمة والرضوان نمود با سلاطین قزلباشیه نیز طریق ... مسلوک داشته

در حکومت او استقلال و استبداد داد ... که تاریخ هجری در سنه الف

و خمس است بلا مخالفت و منازعت برادران آنجا مبادرت می‌نماید فصل دوم

در ذکر حکام حکاری که ایشانرا ... شنبو ... اکثر تواریخ ...

و خواطر پرصفای ارباب ... در قبض قدرت این قصه در پرده التباس مانده که نسب ملوک

حکام حکاری بخلفای بنی عباس منتهی میگردد اما چون نسب سلسله ایشانرا کسی مضبوط نگاه نداشته

بود که بکدام خلیفه از خلفای مذکوره میرسد عنان جودت خامه خوشخرام از تحریر ارتباط این طبقه به آن حضرات

بخلفای عظام کرام منعطف گشته و الحق اینطایفه عالیشان در میان حکام کردستان بنجابت و نسب

معروف‌اند و با اطوار ستوده و اوضاع مستحسنه موصوف و با سلاطین عظام و خواقین کرام در رعایت اعزاز و احترام

ایشان کوشیده‌اند و طمع در الکا و ولایت ایشان نکرده‌اند اگر چنانچه بعضی از سلاطین ولایت ایشان

گرفته باشند بعد از تصرف باز بطریق ملکیت بدیشان داده‌اند و لهذا صاحب تاریخ ظفرنامه

مولانا شرف الدین علی یزدی آورده که امیر تیمور گورکان در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه بعد از فتح قلعه تبریز

متوجه وان و وسطان گشته عزالدین شیر که حاکم حکاری و والی ولایت آنجا بود در قلعه وان متحصن شده

و کمال همت بر مخالفت امیر تیمور گماشته متوجه ... حرب و قتال گردید القصه

امیر تیمور قلعه و آن شهر را محصور گردانید و میان گرفت و کار بر محصوران تنگ کرد و ملک چون

عزالدین دید که تاب مقاومت و تحمل صدمت سرپنجه صاحبقران ندارد که گفته اند بیت

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد لاجرم از روی عجز و انکسار از قلعه بیرون آمد

و بعتبه علیه صاحبقران رو نهاد و قصد در پای بوس کرد و ملک عزالدین با تمامی سپاه از قرای ادبار از ربقه

اطاعت تیمور سر کشیدند در حصار استوار کرده آغاز جنگ و جدال نمودند چون امیر

ببینند و دیده کردند دلیران عزم آن نمودند و بهادران قلعه گشای بقهر و غلبه آن قلعه گیران را

مسخر کردند و از متحصنان شهر بتیغ بران و خنجر خون آشام از هم گذرانیدند و یکی از فضلا تاریخ

فتح آن شهر را بدین عنوان تألیف کرده رباعی شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت ماه علمش

سر مه گیران بگرفت تاریخ گرفتن حصاروان را گر پرسندت بگو که گیران بگرفت و امیر

تیمور از تسخیر [illegible] آن قلعه ها فراغت یافت و چون قلعه مزبور

سرداد و محاربت و سنگهای عظیم که در دیوار او [illegible] در سنگ آتشی [illegible] چنانچه در انهدام آن بر

و اهتمام مالا کلام کار آورده [illegible] بر آن مرتب نشد عاقبت بامر [illegible] مرکب تیموری

بطرف [illegible] در حرکت آمد چون [illegible] گردون اساس [illegible] زوال ملک

در صحرای [illegible] در ماه رسید امیر تیمور ملک عزالدین را منظور نظر عاطفت گردانید ملک

مذکور [illegible] بطریق ملکیت [illegible] حکومت و فرمان [illegible]

با آل [illegible] تیمور [illegible] عز صدارت یافت [illegible] سنه اربع و [illegible]

و [illegible] ملک [illegible] ملک عزالدین [illegible] و امیر شمس الدین [illegible]

بخت و دولت [illegible] میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible] حکومت نمودند [illegible]

[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] امیر قرا یوسف ترکمان در [illegible]

کردستان را در قبضه تصرف درآورد و بعد که به ولایت خود عودت نمود در دار الملک
چنگیزیه ملک نامه بخط الیغوری در خانواده ایشان هست که بنظر راقم حروف رسیده
غرض که سلاطین عثمانی در اعزاز و اکرام این طبقه دقیقه نامرعی نگذاشته اند و ولایت را بالکلیه مملکت
بریشان ارزانی داشته اند و حکامی که به ترتیب از آن طایفه حکومت کرده اند شروع در شرح
احوال ایشان می‌شود بعون الله تعالی گفتار در ذکر اسد الدین کلابی و عماد الدین از ثقات
و راویان روایات صادقی اوراق را استماع افتاده که در زمان امیر تیمور گورکان
از ولایت حکام هکاری اسد الدین ابن کلاب ابن عماد الدین به نام زمره مدتی تمکین
جز آنکه چون رشید در غزوات کفار فجار رفته و مرات آثار شجاعت و جلادت از آن
بظهور آورده اتفاقا در یکی از معارک پلنگ از او فرار نموده پادشاه آن عصر او را تیغ
زرین ساخته که تا آن نصف ... وفات در اعزاز و احترام او کوشیده او را ملقب

بهاء الدین زرین چنگ کرده اند و چون حسن بیک آق قوینلو متعهد امور سلطنت ایران گشت
اکراد را با حکام کردستان بیگانه کرده صوفی خلیل موصلی را با شاه محمد بیک که از جمله امرای ترکمن
آق قوینلو بود به تسخیر ولایت هکاری نامزد کرده و صوفی خلیل مدتی منتظر فرصت می بود که ایلغار
بر حاکم هکاری آورد قضا را روز چهارشنبه فرصت یافته ایلغار بر سر عز الدین شیر که در آن وقت حاکم
هکاری بود آورد هرچند متحصنان چه در حد و اطراف اخبار رسیدن لشکر بر دور بیانیه گفت امروز
چهارشنبه است و فرخنده نیست جنگیدن با دشمن مصلحت نمی دانم دوستان و ملازمان هرچند او را به جنگ
تحریص کردند فایده بر آن مترتب نشد که به یکبار صوفی خلیل موصلی و سپاه بر سر وقت او رسیده
او را به قتل آورده و ولایت هکاری را بالکلیه در تحت تصرف ایشان درآورده متصرف
گشتند و محافظت و ضبط و صیانت آن ولایت را به عهده اهتمام عشیرت دنبلی گذاشتند
مدتی در تحت آق قوینلو ولایت مزبور در تحت تصرف عشیرت مزبوره بود تا آنکه جمعی

از رعایای ناحیه ویرا از کفر نیفزاید که اهالی شهر اسوری که به علامت مصحف کهنه کیست و کار

بسر رفته چون ملاحظه اوضاع و اطوار شهاب الدین زرین چنگ می‌کنند که خود قرار نمی‌دهند

که این شخص لیاقت حکومت حکاری دارد و صلاح در آن است که این شخص به سرحد نمیرود

بر داشته کیانیت ولایت حکاری برهم دهد از قرار نصیحت مقربات شهاب الدین برخاسته

از نخوت بمنصب به دولت طایفه اسوری متوجه ولایت میرود می‌گردد و بیت محیطی در خانه

اسوری اوقات که از پیشه منتظر فرصت میباشد و علامت کفر آن ناحیه جای ایشان که در درهای

شنبه از کار و بار خود فارغ می‌شوند و جبر به قلعه دیر اسلام از همه دیار با احتیاج بقلعه می‌کشند

تا روز شنبه در شنبها که شهاب الدین با جمعی از دلیران عشیرت لباس کفره پوشیده اسلحه و ادوات

جنگ نیز در میان علف تعبیه کرده و بسته با اسب بطریق معهود متوجه قلعه می‌شوند چون

با اتمام دیوار قلعه کشیده علف ها بیرون انداخته و اسلحه جنگ نیز در میانه آن

ازدحام ...

با تیغهای حمایل آن قوم دلیران بهرام انتقام شهاب الدین طایفه دنبلی به تیغ مهر و تیغ گزینان نیز حاکی

هلاک کرده به قتل رسانیده شهر و بیگناه نرم سر آهن از دیار و روزگار عشیرت دنبلی برآورده

القصه بهادران طایفه دنبلی در درون قلعه شهاب الدین جمیع موافقان بیرون ... روزگار نقیض

تیغهای آتشبار و گرز حیلی در درون خلوت نشینان با گروه اطوار و قلب محرمان سر از بدن بسرا

و صحه رستخیز از آن آیه کریمه یستغفرون بالاسحار ... ساخته و نذر ... جا آمد و باد ... اطهار

ملکوتی اوش آقاصر و ارادتی رسانیده به تجدید خیام حکومت حکاری از سر قلعه دیر باروخ

ماه و مهر بر افراشته و شهاب الدین روز بروز از آن ولایت شهر از وجود مسلمانان پاک کرده

بعد سپاس گزاری سپاه اسلام به لباس عالی مبدل فرموده و از آن روزگار مناسب این قصه

حراب ... اظهار ابیات سعدی رحمه الله مثنوی روز شنبه که دیر شاهی ... خبر زند

در را دعای ... جمیع اخوان ... ... طیش انداخت

حکام

و تمامت عشایر حکاری در روز شنبه تا نیم چاشت که هر کرد رسد روز شنبه بود شنبه را سعد دانسته مطلق

اسدی چون تا شنبه می خوانند هرآینه واسطه آنکه آن شنبه بشارت کرده اسدالدین جولی مرده

بسرداری و حکومت آن ولایت طایفه حکاری قیام نمود بعد از آن دست از دامن دنیای فانی

کوتاه کرده دست در گریبان عالم باقی زده از سر و زر تعلق در نمود کدام

در ضمن قتلی که بر چرخ کشیده که مرمر حلیش عاقبت زنخ نکند ملک عزالدین

شیر ابن اسدالدین زرین چنگ بعد از فوت پدر متصدی امر حکومت و متکفل مهام

امارت شده مدتی در آن ولایت متعلق به وی بود آخر با جل موعود به عالم آخرت

نهضت فرمود و نیابت مردم آن ولایت به پسر فیل بک خصال خیر عادل بعد از او

ملک ابن عزالدین شیر چون پدرش وفات کرد حاکم با استقلال گشته آن

حکومتش قریب ... سال ... امتداد یافت و در این مدت از آن ولایت

حکمرانی

حکم رانی و فرمانروایی کرده اطاعت شاه اسماعیل صفوی نمود و منظور نظر شاهانه گشت از عنایات

بی غایات خسروانه منظور الطاف گردید و برادرزاده داشت زکریا بیک نام او را به لفظ عمی یاد می‌کرد

در میانه ایشان طریقه محبت و یکانگی و وظیفه اخلاص و اتفاق به درجه اعلا و مرتبه قصوی

بعد او پسر بیک احمد داشته ملک بیک و سید محمد بیک در آخر حیات ملک اسد

به پسران قسمت نموده بعد از آن به اردو الغرار ... ملک بیک ابن ... بیک بعد از فوت

پدر در قلعه بای بامر حکومت مشغول گشته در کمال عدل و داد ایام ... ولد

هفت پسر یادگار گذاشت ... بیک ... بیک ... بیک ... بیک

حسن بیک بهاءالدین بیک رستم بیک از آن جمله رستم بیک در زمان

حکومت پدر به حفظ و حراست و ضبط و صیانت ناحیه ... مسعود ...

زراعت که با عشیرت ... در قلعه ... رسیده ... زینل بیک باغ

محمود آغای سلیه وزوار قلعه‌های دو علی آغای عشیرت بابه را طریق عصیان پیش گرفت
و قلعه‌های سلیه به تصرف خود در آورد بعد از چند گاه به مقاتله و محاربه ایشان گرفتار کرده
و زینل بیگ قصد قتل او در منصه اظهار آورد و مراد از او ولدی قتال کرده شد قرار را
که به رسم معلوف کسی گردانید عاقبت بعضی پسر دیگرش ارکان دولت در طه حوالدار
خلاصی گشته فرزند آنها به سبب محمد بیگ برادر خود که حاکم و سلطان بود آورد
و در آنجا بیشتر توقف نمود نزد شرف خان حاکم بدلیس رفت و شرف خان باقصی الغایه
در اعزاز و احترام او کوشید و دقیقه از دقایق عزت و حرمت او مرعی
نگذاشت و زینل بیگ که ارشد اولاد او بود بعد از سید محمد بیگ حکومت
ولایت هکاری رسیده احوالش مشروحا ذکر خواهد شد و احوال سایر اولادش
مجملا آنست که پسر ارشد یعنی بیگ نام پسرش در ارکه بیت شاه طهماسب

رفت

رفت و در آنجا چندان رعایت دیده بود از مرحمت که در باب جاین بر عهده ورگرفت و از دیگر پادشاه راه یکی
محمد بیگ حاجی بیگ و دیگری بیگ نام پسر دیگرش احرام زیارت بیت الله بسته و در آنجا وفات یافت و از او
دو پسر مانده میر عزیز و سلطان حسین و یازده بیگ نام پسر دیگرش در ملک رعایا آنچه منضبط ایشان مصطفی بیگ نام
سردار لشکر پسر داران رفته در جنگ جلبه و دیت امرای قزلباش گرفتار کرده چون در قزوین نظر شاه
سلطان محمد رسیده حبس انداز شاه مرقوم در رقت برادر شهر اش نام بیگ لقب رسیده و جلی بیگ
نام پسر دیگرش بعضی اوقات حکومت البانی مبادرت می‌نمود آخر با جانی برعود و قوت شه از اسمعیل
پسری شاه و احوال بهارالدین بیگ نام پسر دیگرش در ضمن قضایای زینل بیگ مذکور خواهد شد و آنچه الحال
سید محمد زاهد بیگ بعداوت و اهتمام عشیرت سناپی بر زینل بیگ برادرزاده اش
مستولی گشت او بعد از ولایت هکاری بیرون کرده عمو با ولایت اسد و به سوی تحریک شهر
ورگود نمود زینل بیگ التجا به سلطان حسین بیگ حاکم عمادیه برد و به وسیله عرض امداد او آنچه

درگاه فلک اشتباه سلطان سلیمان خان گشته در زمان عصر رستم پاشا نسبت باو التفات درکرده
فرمود که چون قبل از این تو از جانب سنی عظام ترک اوطان کرده بطرف آذربایجان رفته
اطاعت شاه طهماسب کرده الحال خاطر از همه طرف جمع کن اگرچه اهل و عیال و فرزندان
حمزه سلطان از سرحد قزلباشیه بهر جا می آوری دل از وادی ترکیه جمیع گشته تعلق باولکای
هکاری از عواطف علیه شاهی بر حال زینل بیک تعلق نخواهد بود باشته عیال آورده
اهل و عیال از آستانه علیه سلیمانی متوجه ولایت هکاری گشت در اثنای راه که از ... رد داد
بخت برگشته حسن بیک حاکم محمودی بواسطه عداوت قدیمه که با طایفه هکاری داشت کمکه بود
رسیده بود ... چند نفر از دلیران محمودی ... مسلح ... بسر راه زینل بیک
فرستاد ... حسن بیک ... محمودیان زینل بیک و رفقای او را ... درآورده
... که بسر زینل بیک و رفقای او را ... رعایا ... پیش

حسن ... زینل بیک رسید بر زینل بیک ... در آن میان ... از احوال او
... کرده که او ... زخم تیر و سنان ... و جان از ... رعایا ... او ... از
... چون این خبر در جزیره شایع شد جمیع حرم زینل بیک رسید ... التماس نمود که
جد زینل بیک ... آورده ... اعزاز و اکرام تمام ... کشته حسب الرضا ... از ... للملال
... اورده ... او ... کردند ... زینل بیک ... معتقد ...
در ... حیات ... زینل بیک تفرس کرده او ... متوجه ... شده ... جز ...
حیات او جمیع خاتون ... جراح ... او ... نمود ادویه ... بر ... محتاج
که او ... بود ... مقرر ... زینل بیک ... او ... تمام داشت
اما خاتون ... در ... او ... شده شعله غضب ... زینل بیک ... بدل ...
دلف ... زدن ... مرام ... جان ... آن ... زبان ...

سبحانه و تعالی چنین از سوء شعار عاملین که امنیت و نزد خادمان از سوء اعتراض رد احکام تمام روانه

ولایت سطکاری نمود از بنی نیک صحبت ولایت و دست حکومت سپه تا آن حال از دو فرمان نه

عشیرت دیگر حرام شد اما چون سپهسالار حکومت استقلال و استقرار رسید اسکندرخان پاشا

میرمیران سوء مردم ایالت سطکاری از آستانه علیه حضرت زمین نیک التماس نمود فرمان ایالت

بنفاذ پیوست که هرگاه وقتی پاشا به سپهسالار حد سوء تعدی آورده ایالت سطکاری زمین نیک از ارامنه

ولاه اسکندر پاشا لکن سوء طلب سپهسالار فرستاده از سوء ایشان طلب داشته داد و از انجمن نیمه

توقف گذشته با جمعی کثیر در باب ملاقات توجه ایشان و به نام نموده از راه پاشا

عرض نمود که در سرحد ایشان از طاعون است و حصن ایشان توان شد اگر جاکه حضرت پاشا

لطف نموده جمع در پیرون از جهت ملاقات معین فرمایند ضمیمه سایر الطاف حضرت جلاله

اسکندر پاشا بالعزو بالا زوال بیرون کشیده در حالی مرعوب ملاقات نمود سپهسالار بالعزو مساکن عود

خاطررا بالکلیه از اسکندر پاشا فارغ ساخت و مردمان خود را معرض انصراف داد از زردی

مراعات چند روز در سلطان رسید آقا امین الدوله سکندر پاشا چون از اوضاع اطلاع گشت

آقای جلال الدوله سپهسالار با جمعی کثیر از ایران فرستاده پیغام داد که بعضی خاندان ملازم از طرف

قزلباش شایع گشته آمدن سپهسالار با سپاهیان مع المعهود لازم است و آقای جلال الدوله نیز عزم عراق

که میسر است از سوء ایران میرساند آورده و آقای مزبور به سلطان رفته هرچند سپهسالار آمدن

لکن هیچ جا نیست به ایران مترتب نشده داد سوء خبر آورده از راه برداشته به ایران آورد

با سپاهیه چه سوء خبر که بعضی یک نفر باراده حکومت روانه ولایت گشت پاشا نیز حسب حکم

محمود را که محرک سلسله این قضایا بود طایفه جلالی داند در عقب نیک ارسال داشت بعد

در آمدن لشکر خبردار گشته جمعی سوء در پناه عشیرت نیک ایشان رفت که به معاونت شایع طغیان آغاز حکم کرد

چه در ایشان شایع و حکم یک طایفه گرد آمده شکست یافته بودند و قسمی جا از سپه چه کوشیده و حقوق

خدمتکاری [illegible] سلطان سلیمان [illegible] رسیده [illegible] تا اتفاق

روانه دیوان شده از اسکندر پاشا سید محمد یعقوب بیک [illegible] بیک [illegible] حکام [illegible] یعقوب

بیک سر [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible] از ولایت [illegible] داشت

از ویدن سلطان مراد خان حکومت [illegible] گشته [illegible] آنجا قیام نموده

معزول شد [illegible] عثمانیه [illegible] دار السلطنه [illegible] عمر عزیز [illegible] داد

رخت اقامت بعالم آخرت کشید زینی بیک [illegible] زینی بیک [illegible]

با برخورد در مقام [illegible] عصیان بود [illegible] مخالفت می‌نمود [illegible] که [illegible]

[illegible] حاکم جزیره [illegible] ولایت [illegible] روز [illegible]

[illegible] بود که [illegible] خبر عزل رستم پاشا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] عودت [illegible] ولایت [illegible]

شاه طهماسب

شاه طهماسب کرد [illegible] شاه [illegible] بواسطه [illegible] سید محمد خلیفه [illegible] می‌کرد

تا وقتی که خبر وزارت رستم پاشا که مکرر از جانب سلطان سلیمان خان [illegible] گشته [illegible]

قزلباش شایع شد [illegible] ولایت قزلباش عودت نمود رستم پاشا [illegible] مقید

با احوال [illegible] ولایت [illegible] ایام [illegible]

ارسال داشته [illegible] تسخیر و فتح قلعه وان که سید محمد حاکم [illegible] بواسطه [illegible] سلطان مصطفی

که میان شاه طهماسب و سلطان مصطفی طریقه [illegible] سلوک [illegible] که

گذشت اسکندر پاشا [illegible] رستم پاشا از وزیری و وزارت معزول شد اسکندر پاشا [illegible]

زینی بیک [illegible] حکومت [illegible] ایران [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

آمده بود [illegible] داده

و چند نفر از رفقای او را اسیر کرده نزد اسکندر پاشا آوردند و این قضیه سبب تغییر احوال او شد
پاشای مزبور گردید و بیچه زینل بیک ... رسیده حکومت حکاری را که از او و قید سید محمد را
معروض پایه سریر خلافت مصیر کردند از دیوان سلطانی ایالت حکاری به زینل بیک مفوض شد
را استقلال حکومت و دارایی آنجا قیام نمود و ایام حکومتش قریب چهل سال امتداد یافت
بعضی اوقات ایالت و ولایت مزبور به برادرش بهاءالدین بیک مقرر شد اما آخر
به زینل بیک و پسرش سیدی خان تعدی رسید و بعد [illegible] حکومت
حکومت او قرار یافت و چهار پسر نیکو سیر داشت زاهد بیک و سیدی خان بیک
و دیگری بایک و ابراهیم بیک زاهد بیک با پدر بعضی اوقات طریق عداوت و مخالفت مسلوک
میداشت تا حسب الفرمان قضا جریان او را در سنه [illegible] اخراج کردند و زینل بیک حکومت
حکاری را [illegible] پسر دیگر خود سیدی خان بیک مرحمت کرده منشور ایالت

بنام

بنام او از پایه سریر خلافت مصیر حاصل کردند اما سیدی خان بیک در عنفوان جوانی ناگاه
از اسب افتاده جان به جهان آفرین تسلیم کرد زینل بیک منشور ایالت بنام دیگر پسر بایک که ناصیه
البایع سرسبز طریق استبداد با ابراهیم بیک نمود و در تاریخ سنه [illegible] و تسع و تسعمایه که عثمان
پاشای وزیر اعظم به فتح و تسخیر آذربایجان حسب الفرمان سلطان مراد خان مامور گشت حکم ایالت
بنام زینل بیک نوشته ارسال نمود که به مهم تاخت و غارت ولایت قزلباشیه مبادرت نماید
اتفاقا در آن ولایت شاه سلطان محمد با سلطان حمزه میرزای پسر خود در تبریز توقف داشت
چون خبر آمدن زینل بیک به کنار مزبور مسموع شاه شد فی الفور امرا و قورچیان ترکمان [illegible]
به دفع او فرستاد در وقتی که لشکریان زینل بیک از تاراج [illegible] فارغ
عودت نموده بودند زینل بیک با معدود چند در حوالی [illegible] امرای [illegible]
طایفه ترکمان در وقت او رسیده [illegible] واقع شده زینل بیک

زینل بیک با آغایان اوجاقی رسیده بودند پسر او را هم بیک پسر دیگر کردید
سادات والای سرخ حیدری بیک بود در آنجا دفن که بعد از فتح سرور خدای مرکز ام
محل نعش محفه در مدرسه آنجا مدفون کردند بعد از دیوان سلطان مراد خان ایالت حکاری جرخی
نشانی که در زمان حیات پدر بزرگ با بیک داده بودند باز به او عنایت شد و او را هم بیک سعد
بمبلغ خطیر ارقیه و ثلث صلاحی کردند که بعد از اول حکومت الباج مبادرت می‌نمود زکریا بیک
این زینل بیک حسن بیک ده سال در حکومت او بیکاری جعفر پاشای وزیر که با ایالت وان و ... نظر
آورده بکمال قیام و اقدام می‌نمود به حرکت مردم فرمود که ایالت حکاری بحسب شرع مصطفوی قانون
عثمانی حق زینل بیک پسر بزرگ زینل بیک است تفویض این امر هم بولادلت دیوانی تاب
فی العنوان این مضمون ... عرض آستانه علیه بسته سفینه کردند از دیوان عثمانی ایالت حکاری
زینل بیک مفوض کردید ... جعفر پاشا زینل بیک ... خلعت

ولایت

وصیانت ولایت مبادرت نمود اما حسن بیک خاطر اگر غبار رقابتی کاسب دکر با بیک بود
کردن با اطاعت زینل بیک ننهاد و بکار بر صد مجادله و مقاتله اقدام نمود و عاقبت زینل بیک با پسر
خود بقتل رسید حسن این احوال مسموع جعفر پاشا گشت ایالت حکاری را ... ملک بیک نام پسر زینل بیک
عرض نمود منشور ایالت بنام او از درگاه همایون آورد جمیع کثیر از عسکر دوائی وزیر را با ملک بیک
نمود بضبط ولایت فرستاد این مرتبه زکریا بیک آنجا بمقاومت ننموده التجا به سید خان بیک والی
عمادیه برد و اتفاقا در این اثنا احوال خود معروض پایه سریر اعلی کردانید اردوی همایون
ایالت ... بشرط آنکه صد هزار فلوری ... تقبل ... دیوان عثمانی ادا کند داد
و محاربت سنان پاشای وزیر اعظم به ... مفوض شد زکریا بیک ... ولایت خود عودت کرده ملک بیک را
از ولایت ... ملک بیک ... عالی ... رفت بمرض طاعون ...
در اوایل سنه خمس و الف ... زکریا بیک

48

در درگاه معلی پادشاهی توقف داشت ابوبکر آغای کدخدای کرد بابان که بزرگ ریش سفیدان دولت ارادت

بلقب تعقیب رسید و شرح این قصه آن است که سنجاق عزیز بیگ که اولاد دنباله قاسم بیگ بلباس ... بر ...

بشرح وطرح چند صح

سیف الدین نام شخصی از برادر سنجاقهای خود گرفته بعد از فخر الدین مزبور بقوت سلطان عثمانی ... جهت

صاحب سنجاق زنگنه و بابان گرفته از تصرف پادشاه جمجاه گیتی ستان ابو المظفر سلطان ...

... را ایالت آن ولایت داده است ... که سنجاق زنگنه بابان داود دنباله قاسم بیگ ... ابوبکر آغا

... مبدل گشته بود از زیر حکومت خود آن ... منعقد گردیده ...

بر نزاع و کدورت انجامید داراب بیگ ... سیف الدین بیگ ... مقام

جدال و محاربه در آمده ... عاقبت جمع کثیر از طرفین بقتل رسیدند ...

بیگ در آن باب از کرد بابان امداد طلب کرد ... از مردم عشایر و قبایل ...

... داشت ... چون ابوبکر آغا که ... بود به ... راضی نبود ...

سرحد

نموده با جمع که ابوبکر آغای مزبور بر تهنیت سنان پاشای میرمیران وان با تحف و هدایا ...

رسالت آمد فخر الدین سنجاق ... که سنان پاشای مزبور مرد قهار و جبار است ...

آن است که ابوبکر آغا سنجاق زنگنه را در آورده باتفاق حسن بیگ ولد سیدی خان بیگ در عقب

ابوبکر آغا روان آمده عرض ... از زبان کرد بابان ... بنظر پادشاه آورده مضمون آنکه

از تغلب و تصرف ابوبکر آغا به تنگ آمده‌ام اگر حضرت پادشاه او را بقتل آورده ...

... پادشاه ... پادشاه مزبور ... عظیم ...

ابوبکر آغا را گرفته بقتل رسانیده و حاله که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است ... بیگ

... داراب بیگ ...

... که ... باشند ... که ...

... آمده ...

به آل خلفای عباسیه منتهی میگردد و بروایت بعضی از نقلهٔ متقدمین نسب شان بشخصی که در سلک مشاهیر

اعیان منخرط بوده میرسد العلم عند الله بهر تقدیر بنی عباسیه اشتهار دارند اما در حینی که از ولایت شمس الدینان

بعمادیه آمده اند و قبل از آمدن بعمادیه آبا و اجداد ایشان بحکومت قلعهٔ طاروان از اعمال شمس الدینان

مبادرت می نمودند و آن شخص که از طاروان بعمادیه آمده بهاءالدین نام داشته بر آل سلجوق ا

عمادیه در پایهٔ حکام و امراء کردستان به بهاءالدین مشهور و در روایت اصح قریب بچهار صد سال است

که اولاد بهاءالدین در آن دیار بامر حکومت اشتغال دارند و قلعهٔ عمادیه از بناهای قدیم است

که در زمان سلطنت سلجوقیه عماد الدین ابن زنگی ابن اقسنقر والی موصل و دیار ربیعه بنا کرده است قلعه ایست در

در بالای سنگی واقع شده است که شکلش مدور دارد و تخمینا محیط او نصف فرسخ برجی جانب

وسعت زمینش و شکست زمین از زمین مرتفع است و هر جانب دروازهٔ قلعه غیر کوه آب

رسانیده اند که احداث چاه ... ... از آن برای آن آب است و آب صیفی

در نهر

از نهر جاری بردن شهر می آورند و اطوار و السنهٔ آن دیار و مردم او بکردی و تازی ممزوج است صغیر و کبیر

آن ولایت متدین و بخیرات و مبرات راغب و مایل اند حکام عمادیه در آنجا مدارس و مساجد بنا کرده علما و فضلا

بتحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه افاضت و استفاده می نمایند از جملهٔ عشایر عمادیه اول عشایر مزوری است

و ایشان زیباری است و زیباری رود خانه ایست در ولایت عمادیه چون این طایفه در کنار آن رود خانه واقع شده

شده اند زیباری گفته اند و اسم دیگر آن طایفه نهر الجزل است و در رابطهٔ ... بطن ... بر ... اهم است

دنبلیه عشایر ایشان

دیگر عشیرت دکانی است که در السنهٔ اکراد بر لکانی تعبیر یافته آبر دری و ... و سپاه ... ایشان ... آن ...

بهدینان در اصطلاح مردم آن دیار در اسلامیت ... و یکی از قلاع مشهوره و هرک و قلعهٔ عمادیه عقره است

که قصبه دارد و در آن موازی ... هزار ... خانه وار دارد از بلدیه و جنگیه در آنجا ساکن است و دیگر

قلعهٔ دهوک و قلعهٔ ... است که امیرزادگان دینی عالی حاکمان عمادیه بحکومت آنجا قیام می نمایند

دیگر قلعهٔ ... است که در تصرف عشیرت زیباری است و دیگر قلعهٔ ... و قلعهٔ ... و قلعهٔ ... قلعه

با زیباریان است که طایفهٔ زیباری تعلق دارد و دیگر از جملهٔ نواحی عمادیه یک ناحیه را خواست و عشیرت
او مخصوص به دمایل است سندی و سلیمانی و در بین ایشان از اوزاد و ولایت سنه بانی بترمی نامند اکثر
علما و فضلای کردستان از آنجا برخاسته‌اند از قدیم الایام اوجاق عظیم بوده و حکام آن علیحده داشته
و تابع عمادیه نبوده است آخر که حکام آنجا ضعیف شده‌اند حکام عمادیه آنجا را داخل ولایت
خود کرده‌اند و ابوالعقل ریف بیگ نام شخصی از اولاد حاکمان آنجا مانده که مدت حکام
جزیره مرگرد و حاکمانی که از نسل بهاءالدین در عمادیه حکومت نموده‌اند نسب ایشان به احوال
معلوم نبوده و در هیچ رساله کرد جمله معلوم بوده به ترتیب نوشته شود والله تعالی الملک الصمد
امیر زین الدین در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانی و ولد ارشد آنحضرت
شاهرخ سلطان بایالت و ولایت عمادیه سرافراز بوده آثار تجربه ساعات سالکان مراسم الکبر
و چون آن امیر رعیت نواز دیده از بر ریاض رضوان خرامیده سر فرخنده اختر شاه امیر سیف الدین

قائم مقام پدر شد جناح عدل و احسان بر سر رعایا بگسترانید و چون امیر سیف الدین بریاض جنت خرامید
از او حسن و بابریک نام دو پسر ماند پسر بزرگ او حسن قائم مقام پدر شد در زمان او سلطان آق قوینلو
سلیمان بیک پرناک او را عساکر به تسخیر ولایت عمادیه مامور کرده بود و سلیمان بیک قلعهٔ عقره و قلعه
دهوک را مسخر ساخته هرچند سعی در گرفتن قلعهٔ عمادیه نمود اثری بر آن مترتب نشده آخر
در کار او درمانده از سر قلعه برخاست و امیر حسن به اندک زمان استیصال خانوادهٔ آق قوینلو
سه نوبت همایون شاه اسمعیل صفوی آمده اعزاز و احترام تمام یافت و قلعهٔ دهوک را
از دست طایفهٔ طاسنی گرفته داخل الکای موروثی ساخت و ناحیهٔ سندی را از طایفهٔ
سندی گرفته متصرف شد و بعد از آن فوت گشت از او هفت پسر ماند سلطان حسین و سیدی
قاسم و مراد خان و سلیمان و بیربداق و میر زاهد و ... سلطان حسین بیک
که اسن و ارشد برادران بود کار در مملکت گشت و عزم قتل اخوان او و فرزندان

وی به کنور خوانده شد از سیدی قاسم علیخان نام پسری مانده واز مراد خان اولاد ذکور نمانده
خویش در قضایای قباد بیگ بقتل رسید از نیمان شاه رستم نام پسری مانده از پسر یداق بیگ نیز پسری مانده از
بیرام بیگ سلطان محمود از خان احمد شاه رستم نام فرزندان مانده اند از بایرک این سیف الدین پسر
دیوانه درویش مانده که باعث قتل و فتنه قباد بیگ او شد اما سلطان حسین خلاصه دودمان و زبده خاندان
بنی عباس است که بعد از فوت پدر بحکومت آبا و اجداد نشست و در زمان سلطان سلیمان خانی غازی والی ولایت عمادیه
گشت و بغایت متقی و متشرع بود علما و صلحای آن ولایت بسلطان رعایت و عنایت میکرده اند و امر
رعیت بعدل و داد بعضی الامام بعضه صغیر و کبیر از او راضی و شاکر بوده اند و نوعی در رعایت و حمایت
پادشاهی قیام و اقدام می نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان بود و در اعلام اسامی و القاب و تکمیل
فرق ممتاز اقران و امثال گشته که جمیع امرا و حکام کردستان با هم در مرتبه بود از کنج ضلاع
او میرود ایشان رفتند و هرچه درو چیزی که در کردستان د... ممالک محروسه عثمانی

داعیه شده دست رد بر سینه مطالب و مقاصد او نمی نهادند و در تسخیر بعضی قلاع و بقاع جلادت
ولایت عمادیه مع ملحقات و مضافات و منسوبات کوشیده اند و در سنه [illegible]
آخرت نهضت فرموده از او پنج پسر یادگار مانده قباد بیگ بیرام بیگ رستم بیگ
خان احمد بیگ ابو سعید قباد بیگ این سلطان حسین بیگ بعد از فوت پدر حسب الفرمان سلطان
سلیمان خان امارت و ایالت عمادیه بدو مفوض شد او مرد درویش و خلیق و صوفی منش بود بغایت
طبع سلیم و قلب رحیم داشت و در اکثر اوقات به صلوات خمسه و تکالیف شرعیه شاغل در روز
داشت لیکن در کارهای دنیا در تدبیر امور دنیوی و تدارک و مملکت داری بی وقوف و جاهل
چنانچه بجرم آنکه بمقام رعایت برادر زادگان خود خاص بیشتر از او ملول شده بر سر
عشایر و قبایل از او متنفر و گریزان شده میل بطرف او آمدند بیرام بیگ و بیرام بیگ ... معاودت
آن زمان بجهت فرار نمود بخدمت شاه اسمعیل ثانی رفت و ملازم سکرانه ... که زاده او گشت

از غیرت قبادیه را که طایفه مزوری بوده بر قباد بیک عصیان نموده او را از حکومت خلع کرده نزد اتراک عثمان
او با پسر کرای بن سیف الدین سلطان غیاث حاکم خود کردند و چون بیرام بیک حاکم حکاری سلطان قارمان
از قباد بیک بهر رسیده بکوبی را طلب بیرام بیک فرستاده او را از مجلس شاه سلطان مراد اطلاق داده
باز دعوی آورد و قباد بیک را سه قرت داده زیاد گشت ترک حکومت کرده باز به مصر سفر
فرار نمود بیرام بیک باستدعای حکومت مرجعه عمادیه شد و در دار الامارات سپه سالار کرمان و دیار
بکر بود آن فرهاد پاشا وزیر بر آن قضیه مطلع شد ناحیه زاخو بالطریق سنجاق به بیرام بیک عطا نمود قباد بیک
هم چنان از مصر باز آمده از آنجا روانه اسلامبول شد و بامداد و معاونت وزیر اعظم سیاوش
پاشا تجدید برات حکومت خود عمادیه عودت نمود و چون بقلعه دهوک رسید با رادکان
و امرای عشایر که باعث فتنه و فساد گشته بودند [illegible] تعیین [illegible] اعیان [illegible] کرده
محاربه کرد در وقت [illegible] سلطان [illegible] میر ملک مزوری [illegible]

شناعت

شناعت و دلیری [illegible] اظهار [illegible] قباد بیک آورده و قلعه دهوک را مرکز و اقامت
گرفته با اهالی قلعه مقدمه ساخته که در قلعه [illegible] مفتوح کرده قباد بیک [illegible] از سر [illegible]
در [illegible] نقصان آورده اموال و [illegible] نهب و غارت کردند و چون بیرام بیک بر این قضیه
مطلع گردید از راه اظهار کینه دیرینه قبادی [illegible] سلیمان بیک و میر ملک او را از حکومت [illegible]
کرده و او نیز از صلح و صلاح [illegible] قبادی [illegible] طرح [illegible] اسباب
شکر [illegible] حکومت [illegible] سلطان [illegible] قباد بیک [illegible]
شده روانه آستانه سلطان مراد خان گشته [illegible] عمادیه [illegible]
رعیت [illegible] بیرام بیک [illegible] آغاز [illegible] صدقات [illegible]
[illegible] قباد بیک [illegible] اعظم [illegible] بیرام بیک [illegible] سلطان [illegible] قمرو
ملک [illegible] کرد که بیرام بیک از ترس [illegible] جهان پناه شاه اسمعیل [illegible]

رفته اعزاز و احترام تمام یافت بعد از آن که شاه غفران پناه به روضهٔ رضوان شتافت
برادرش نواب شاه سلطان محمد رعایت و حمایت پیرام بیک [illegible] مرعی داشته
و بواسطهٔ عجز و [illegible] او را در قلعهٔ الموت محبوس کردند و زینل بیک حاکم هکاری [illegible] کشت
در [illegible] در این باب با امیرخان والی تبریز [illegible] قرار بر این شد که [illegible]
بطریق جایزه پیشکش به سلطان محمد شاه و امیرخان داده که پیرام بیک را از قلعهٔ الموت
اطلاق و او را تسلیم زینل بیک نمایند بعد القرار زینل بیک مبلغ مزبور را تسلیم [illegible]
[illegible] پیرام بیک را تسلیم کردند و پیرام بیک بعد از [illegible] قضای [illegible] حاکم عمادیه گشته
با رعایا و متوطنان آن دیار به حسن سلوک کرده [illegible] بر آن [illegible] رعایا و اهالی
عمادیه آثار عدل و داد پیرام بیک [illegible] مسموع [illegible] پاشای وزیر اعظم سردار
[illegible] از خاطر [illegible] ایالت عمادیه را به پیرام بیک [illegible] سلطان [illegible]

بیک

بیک ولد قباد بیک به آستانهٔ سلطان مراد رفته بعد تحقیق قضیه [illegible] در باب [illegible]
و قبای حکومت پیرام بیک [illegible] به نهایت پادشاهانه
تفویض ایالت عمادیه [illegible] گشته تغییر احوال پیرام بیک و [illegible] عمادیه [illegible]
[illegible] پاشا رجوع نمودند احکام مطاع [illegible] لازم الاتباع در این باب [illegible]
پیرام بیک [illegible] ایالت عمادیه سنجاق [illegible] را علاوه حکومت [illegible] پیرام
بیک ارزانی داشت و [illegible] استمالت [illegible] وقت که طریق آن ایالت حکومت عمادیه
[illegible] پادشاهی همایون [illegible] که [illegible] سنجاق [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] روانه سفر [illegible] رکاب پادشاهی قیام و اقدام [illegible]
تا هنگام مراجعت از سفر [illegible] ایالت
عمادیه از مرحمت پادشاهی [illegible] پیرام بیک [illegible]

حسن بیک مدت بیست و سه روز از ایام حکومت او نهادی شد غنائم را ایالت عمادیه سعد

بقبضه قدرت سیدی خان نهاده سنجاق زاخو حسنکیفا تابع شد سلیم خود از حکام دیار بکر در

طرف آمد روانه سفر گرجستان گشته بعد از مراجعت از سفر سردار فرهاد پاشا او سعد کرفته

در قلعه ارض روم مقید کردانید تا آن حال در قصه تهذیب سلوم خواهد شد بعون ملک العلیم

سیدی خان بیک ابن حسن بیک حسن ارتکاب به سعادت شان نه تعدیض ایالت عمادیه

و سعی جلیل القدر رسم بیعت مشهور قضا و قدر رسم و رضا شد و احکام مطاع ترکه

بنام میر میران بغداد و شهر زور و سایر امرا و حکام کردستان به نفاذ پیوست که اکر رام بیک

در تسلیم بخود قلعه عمادیه و ایالت ارکان ما اهل و ما عمر ما بتفاق برادر او رفته ادسعد

از ولایت عمادیه جبراً و قهراً اخراج نمایند و حکومت آنجا سعد به سیدی خان بیک دهند

و حسن سیدی خان بیک به صدور رسیده رام بیک اطاعت حکم پادشاه کرده قلعه

و ولایت سعد

در وقتی که لیکن گذاشته بردند رفت و سیدی خان بیک بمعاونت سلیمان بیک بهاران که خال او بود

در اواسط شهر ذی الحجه در سنه ثلث و تسعین و تسعمایه داخل عمادیه شد با مر حکومت قیام نمود حکم قلعه

از این بکردن رجوع خزانه پادشاهی سردار از سفر کرجستان عودت نمود رام بیک را

حسب الامر مقید کرده و کس را طلب سیدی خان بیک نموده به قرستانه ادسعد با ارض روم آورد

بعد از آن که مبلغ خطیر از راه بطریق جایزه کرفته رام بیک را با ادسعد در قلعه رفت مسعود

قتل قباد بیک والد سعد پادشاه شد نموده در سنه اربع و تسعین و تسعمایه بقصاص او را بقتل آورد

الحال آنقدر بیست حاکم مستقل عمادیه کشته میان برادران و بنی اعمام در ولایت ولات عداوت

دمار گشته بحیطه تصرف او پیوسته اکرچه زرد زری با دو طایفه مزوری که تقدی در ورک

در مقام مخالفت و عناد بنفاذ آمدند و بعضی سال نقض او که دورش سعد آماده اند در همه المطیع منقاد

خود ساخت فی الواقع جوانی است بحلیه قابلیت متحلی است پیرایه سعادت و درین زمان عدو کامرانی

آراسته رعایا و سپاهی از عدل و احسان و انصاف او راضی و [illegible] طول [illegible] خلافتش شاکر بودند

امید که باطوار پسندیده موفق باشند مقصد چهارم در ذکر حکام جزیره که از آن منشعب است شیعه .

از عبارات و کلمات ثقات و مسودات [illegible] روات بصحت رسیده و بتحقیق انجامیده

که سلسله نسب حکام جزیره از خلفای بنی امیه [illegible] مدینه [illegible] که از اجداد

فی الحکومت کردن مبادرت نمود سلیمان ابن خالد نام داشته [illegible] روش داد

فی السلوک [illegible] سلوک که آخر وقت [illegible] حال او نهایت

از آن بعد رعیت که از طریق و شعار اسلام [illegible] رفته‌اند داخل طریقه

اهل سنت و جماعت گشته‌اند [illegible] قرار [illegible]

[illegible] جزیره از بناهای قدیم است در سال هفتم

از هجرت در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه [illegible] ابو موسی الاشعری و عبدالله

عباس

عباس ابن عثمان رضی الله عنهم بصلح [illegible] جزیره [illegible] جزیره عرب [illegible]

جزیره [illegible] بطرف [illegible]

رضی الله عنه رسید [illegible] دعوت کرده [illegible]

کردستان [illegible] تصرف [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] قرار [illegible] کردستان [illegible]

در آن [illegible] قلعه جزیره از بناهای [illegible] که [illegible] امیه است [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

عمر رضی الله عنه [illegible] رضی الله تعالی عنهما [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] جزیره [illegible] العرب [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] آب [illegible]

آنجا نمی‌رسانند و همیشه تر و مردم در زیر آب است و بیشتر اهل مردم جزیره عمر گذشته جزیره و سواحل جنوب و غربی ولایت

اند و جمله چهارده قلعه و ناحیه در این جزیره بوده که می‌بود که باعث ملال و کلال ارباب فضل و اهالی شده اند اول قلعه و ناحیه البرز

اول ناحیه گورگیل است که جبل جودی که سفینهٔ حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام که بر آن جبل قرار گرفته و عشیرت آن ناحیه

منحصر است به هفت قبیله چهار قبیله حسینی لو هنرزری نهریا گورگیل استوری و سه قبیله فقر یزدی لو مزیرکان و دل

دوم قلعه و ناحیه برکه است که بنام عشیرت اشتهار یافته دوم قلعه و ناحیه مرکز محمدی مدان عشیرت است سیم ناحیه و قلعه

اروخ است که در تصرف قبیله از طوایف استوار و بیشتر کردستان است چهارم ناحیه و قلعه پروز است که محمدی قبیله اروخ است — اروخ است

و این ... لان برزکراوان پنجم قلعه و ناحیه بادان است که بیشتر کارنیش دارد ششم ناحیه طنزیست که قلعه

او را کلهوک می‌خوانند و او نیز در تصرف عشیرت کاریست هفتم قلعه و ناحیه فنک است و منحصر به چهار قبیله است که تعداد

قبایل او در احوال امرای فنک مرقوم شد هشتم ناحیه طور است نهم ناحیه هیتم است که اکثر رعایا و سکنه آن از ... نصارا

ماعدای ... حاکمان جزیره در ... ناحیه ... مرتو قبیله ... در آن ناحیه است دهم قلعه و ناحیه شاخ است که در آن

و جزیره اما جزو ... از ... و شغاری از قبیله شیلدی در آنجا ساکن اند یازدهم قلعه

نشرکی است دوازدهم قلعه شاط است که قبیله ... در تصرف و عهده عشیرت ... است اعوانان و ...

می‌شمارند سیزدهم قلعه کیور است که آن را ... می‌نامند در تصرف قبیله کارسی و ... است چهاردهم

قلعه ... است از نواحی ... که بعضی رعایا و سکنه آنجا ... مانند ... صفات ... و دیگر

در اینجا به تازی تکلم می‌کنند و عشیرت ... ایشان ... است ... و ... محمدی

... زنند ... در ... و ... ایشان ... و ... ایشان ... و ... اما

کرده است که عشیرت ... محمدی در ... از جزیره رفته اند ... در صحیفه سیم تقریر

که در فهرست به تفصیل رقم زده کلک بیان خواهد شد ... الملک ... اکمل ... شرح

احوال حاکمان جزیره ... الحمد ... سلیمان ... از ایشان ...

... حاکمان جزیره بحکومت آنجا مبادرت نموده اند سلیمان ...

وچون مدتی در آن دیار بکام رانده کامروا و خرمان حیات از جزیره خارج شد و بمقر بقا آورد سر بر سلوک اختیار نمود کامکار گشت

میر حاجی پسر دوم میر عبد العزیز و میر ابدال اما در شهر او اولاد کلان میر عبد العزیز بود که تفوق در جهان …

برادران در میان عاملت کوکب سعادت می‌رسید روز بروز آثار دولت و علامت شهامت

از ناصیه احوالش بهر ساعت بساعت شعشعه نور جمالی از جبهه آمالش هویدا … بالدی بسرش …

فرق فرقدسان بالندی … بنابراین میر عبد العزیز بعد از وفات پدر بحکومت جزیره … ناحیه …

بعد … میر حاجی … ناحیه فینک به برادر دیگرش میر ابدال مقرر شد و برادران باتفاق در حفظ

و حراست و ضبط و صیانت و تدبیر شرایط مملکت داری و قانون عدالت گستری می آوردند

با کمال موافقت و مطابقت کردند تا بعد از … در وقتی که حکام جزیره که باشتهار … فرزندان

چون مدتی از ایام حکومت میر عبد العزیز … شد هادم اللذات دست تصرف … لذات دنیا …

کوتاه کرد … طریق سابقه دنیای فانی … امیر سیف الدین و امیر حمید الدین

باستان …

بجای پدر

در … پسر بزرگترش قائم مقام پدر گردید امیر سیف الدین عبد العزیز چندی بنام حکومت جزیره بقبضه تصرف

در آورده و بقهر و قانون سنت پدر سلوک نموده … رعایت کرده در رعایت رعیت و حمایت سپاهی

و عشیرت کوشش جمله … از خود راضی و … کرد تا … ایامش بر نهایت انجامید …

روزنامه عمرش … در نوردید و بر طاق نسیان نهاده … رفت آن امیر نیک اعتقاد و برادرش امیر حمید الدین

بر مسند حکومت جزیره نشسته بهتر از پدر و برادر رونق و رواج مملکت داده و مدتی … حکمرانی

نمود عاقبت آفتاب عمر دولتش بمغرب زوال رسید و صبح اقبال حیاتش بشام ادبار … انجامید

خلف الصدق او امیر عیسی قائم مقام پدر گردید بمضمون … که گفته اند … کرد در دیار

… بر کارش … و سلوک … اعمال … در … شروع

کرد … و در ایام حکومت خود … با رعایا و برایا رفتار کرده هیچکس … سلطنت …

و چون دنیای فانی … رحلت نمود ثمره شجره او امیر … الدین

بر سریر سلطنت نشسته و در باده رعیت پروری و مملکت داری بنا به اهتمام نمود که ما فوق آن متصور نبود

بصیقل شمشیر آبدار زنگ ظلم و غبار ستم از آیینه خاطر صغار و کبار زدوده و ابواب بذل و احسان

بر رخ کافه اهل ایران گشود و همراه طالب بلاد کثیر البرکات اصحاب کرف داراب

داراب [illegible] بعد چندی عازم عالم آخرت شد پسرش امیر ابدال جانشین پدر گشته طریق اطاعت

بزرگوار سلوک در پیمود و ابواب [illegible] داشت تا هنگام که رایت حکومت بصوب عالم آخرت برافراشت

و بعد از فوت او پسرش امیر عزالدین بسر داری عشایر و قبایل پرداخت و در زمان او [illegible]

رایات امیر تیمور گورکان بر تسخیر ممالک جهان افراخت چنانچه مولانا شرف الدین

یزدی در تاریخ ظفرنامه آورده که حضرت صاحبقران نامدار امیر تیمور گورکانی در سنه ست و تسعمایه

بعد از فتح دارالسلام بغداد و قلعه تکریت و تسخیر سایر قلاع و بلاد و آن نواحی متوجه ارزن

گشت در موضع جسیل که در [illegible] ماردین واقع است امیر عزالدین حاکم جزیره

درگاه

درگاه عالم پناه آمده شرف بساط بوسی یافت و پیشکش‌های لایق کشیده منظور نظر عاطفت اثر صاحبقرانی

گردید و خراج و شعار که عبارت از آذوقه و ذخیره است قبول کرده رایت خود معاودت نمود و از سلطانیه

عیسی حاکم ماردین [illegible] سلطان [illegible] بعضی از اوضاع [illegible] که شرح آن در این مقام مناسب نیست

صدور یافت و حضرت [illegible] که بمحاصره قلعه ماردین اشتغال نماید اما چون کثرت لشکر و ابنای سپاه

بسیار بود و در آن حوالی علف یافت نمی‌شد رای مملکت آرا در امیزداد ماردین را محاصره کردن نساخت

و متعلق [illegible] در روز [illegible] سلخ ربیع الاخر سنه مزبور از آنجا عودت نموده بجانب موصل روان شد

و در آن منزل صاحبقران دریا دل جمعی [illegible] تحف و هدایا [illegible] جزیره و [illegible] گان

بجانب سلطانیه روانه نمود [illegible] در لطایف [illegible] که در موضع جسیل با امیر عزالدین

[illegible] رسیده بود [illegible] گشته [illegible] در [illegible] بود

در [illegible] رخصت انصراف حاصل کرده همراه [illegible] تحف و هدایا [illegible] روانه

و چون بحوالی جزیره رسید بار دیگر از راه صواب بیرون نهاده دست جسارت بتاراج متعلقات
دراز کرد و همه را اسیر گرفته بجزیره آورد و امیر عزالدین حاکم آنجا عهدی که با صاحبقران بسته بود شکسته
با آن بدبخت همداستان شد و صاحبقران الزام حجت را [illegible] قاصدی با امیر عزالدین فرستاد
و او را پیغام داد که شیخ اسیر گرفته را بر ما فرست تا از سر گناه تو در گذریم و اگر نه آتش
قهر و خشم تو در زیر سم ستوران پی سپر خواهد شد امیر عزالدین بحصانت قلعه و دوری آب
اعتمادی که داشت از امتثال امری که در این باب از [illegible] صادر شده بود ابا نمود بنابرین صاحبقران ظفر
قرین در روز دوشنبه بیستم جمادی الاخری سنه [illegible] که داشته ایلغار فرمود و با تمامی سپاه از دجله
گذشت ... در وقت سحر لشکر فیروزی اثر چون بلای ناگهانی و سیلاب بیکران
بر اطراف جزیره محیط شد و در آن محوطه قلعه دار [illegible] ساخت و تمامی [illegible]
آن عرصه غارت و تاراج کردند و امیر عزالدین در آن غوغا و آشوب بر کشتی نشسته

از [illegible]

از آنجا او را بشناخته بکشتند و عقوبت بسیار [illegible] اموال و اسباب او بتاراج داده و او را که بعد از شکست
بعد از رجوع امارت [illegible] از آن مهلکه بیرون رفت و در این باب روایت
مردم جزیره آنست که امیر تیمور بنابر اعزاز و احترام امیر عزالدین کوشید چون او مطیع
شد لیکن در این وقت از نفاق مزاج امیر تیمور رنجیده [illegible] که در آن زمین ارکان
ظفر انتساب بوده باشد چنین [illegible] مبلغ خطیر از مال [illegible] وظیفه امیر عزالدین مقرر بود از ادای آن
ابا نمود بدین سبب امیر تیمور بر او انحراف مزاج پیدا کرده حکم بنهب و غارت جزیره فرمود و امیر عزالدین
در میانه عشیرت [illegible] اوقات بسر برد [illegible] و عمارت [illegible] تا وفات یافت
امیر ابوالحسن ابن امیر عزالدین بعد از پدر بر سر حکومت جزیره متمکن گشته [illegible] قدم در [illegible]
نمود اما [illegible] عالم آخرت رحلت کرد امیر ابراهیم ابن امیر ابوالحسن [illegible]
[illegible] بحکم استحقاق بر مسند حکومت [illegible] کار [illegible]

مشغول شده وفات کرد از او سه پسر ماند امیر شرف و امیر بدر و امیر کمک اولاد امیر شرف قایم مقام پدر شده

حتی که در ایام حکومتش متمادی گشت با جمعی مرعوب در که گشت و برادر زاده اش امیر بدر با یکی گرفتار شده

در تهاب حکومت و فرمانروائی قیام نمود فوت شد از او سه پسر ماند امیر شرف و میر محمد و شاه علی بیک کمک

مهرانی از ایام بعد از وفات برادر در مقام امر حکومت جزیره گشت و در زمان خروج آق قوینلو را آن

دیار متعلق به ایشان خراب ساخته مردم کشتن دیار را ویران یافت و ۹۴ از بختی اکراد تقلید نمیشد و کمک محمد بار دیگر

زاده بسالها نشد میر محمد و شاه علی بیک گرفته بطرف عراق بردند آن ولایت را الکه به میر شرف

ترکمان آق قوینلو در آمد امر حکومت آنجا بچلبی بیک نام شخصی که بالفعل او ولد در میانه طایفه اکراد

بچلبی بیک اشتهار دارد تفویض شد و چلبی بیک مذکور در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت

جزیره اهتمام نمود که ما بعد تر از آن متصور نبود تا در آن دیار شعار تصرف داشت تا وقتی که امیر شرف

ابن امیر بدر از طایفه آق قوینلو دست [illegible] کرده امیر شرف ابن امیر بدر

در تاریخی که عمش کمک محمد و برادرانش میر محمد و شاه علی بیک در دست طایفه آق قوینلو گرفتار گشته او در کوه

در کوه ها مختفی بسر میبرد تا آفتاب دولت آق قوینلو بسر حد زوال رسید و صبح اقبال ایشان از مطلع

گشت که گفته اند بیت تا نیز دیگر بنا کامی دیگری شد کام خشنیده روز بروز آثار ترقی از جبهه آمال

امیر شرف طالع و ساعت بساعت تباشیر اقبالش از اوج رفعت لامع تا بقیه السیف برادران و اقارب و

بیرونیات خود جمع ساخته و هوای حکومت جزیره در نظر خود جلوه میداد مدتی سال در سر زادی با ایل دود مهدی

نشسته منتظر فرصت می بود و ما کان هر تیری از بخت بنه [illegible] طالع ارجمند باراده حکومت از کنج

عزلت به امید در میدان جرات زده ولایت بورو [illegible] آثار عسکر کردار

متحصن گردانید و حاکم بالاستقلال گشته در زمانی که عمش کمک محمد و برادرانش شاه علی بیک و میر محمد از قید

ترکمان خلاص شده بود پیوستند و چون حضرت صاحبقرانی شاه اسمعیل صفوی مروج گشته مملکت عراق و آذربایجان را

از تصرف ترکمان بیرون آورده پادشاه گشت [illegible] بتصرف در آورد

تسخیر جزیره لشکر بآن طرف فرستاده در میان طایفه قزلباش و امیر شرف محاربه و مقاتله واقع شده

هر دفعه امیر شرف غالب آمده چنانچه در کرت اولی [illegible] آمده [illegible] دستگیر گشت در ترتیب

دوم خان محمد استاجلو سلطان که میر میران دیاربکر بود با برادرش بعزم تسخیر دیار امیر شرف فرستاده از فتح

میسر نشده بی نیل مقصود عودت کرد و در دفعه ثالث اولکان تکه قورچی باشی تکلو سوار از تهران

با قورچیان نامدار و لشکریان جرار شجاعت آثار بعزم رزم امیر شرف قلعه جزیره روان

کرده و امیر شرف بعون عنایت الهی توجه کرده مضمون آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة

باذن الله دلیرانه بر دو آمده از [illegible] دعا [illegible] جمیع [illegible] در برابر اولکان تکه صف

آراسته بعد از کشش و کوشش بسیار اولکان تکه شکست داده از ولایت جزیره بدر کرد

و دیگر از آن روز لشکر قزلباش متعرض ولایت جزیره نشد و امیر شرف بعد از آن

حصن [illegible] چند [illegible] شاه اسماعیل [illegible]

بعد از

بعد از فوت برادرش امیر شرف باتفاق عشایر و اعیان بختی مستقر امر حکومت جزیره شد و قلعه و ولایت

آنجا مستقر گشت قلعه [illegible] برادرش میر محمد داده و در وقتی که امرای کردستان

باتفاق اراده ملازمت حضرت شاه اسماعیل صفوی نموده روانه خوی و تبریز شدند شاه علی بیگ [illegible]

خزانه اندازه و اماناتی که از طایفه بختی بقزلباش رسیده بود بر طاق نسیان نهاده امرای [illegible]

از امرا و حکام کردستان متوجه ملازمت نواب شاه اسماعیل شده ذخیره خاطر که نزد امیر شرف آمده است

اعظم ترین است کرد او سلطان همراه امرا و حکام کردستان در قلعه حصن [illegible] بعد از آن

امرا و حکام کردستان هر یک [illegible] از قید خلاص گشته شاه علی بیگ [illegible]

قید و بند رهائی یافته بجزیره آمده در آن حین ولایت جزیره از نیابت شاه اسماعیل در تصرف

اوزون بیگ برادر محمد خان استاجلو [illegible] بود [illegible] با او محاربه و مقاتله

واقع شد اولاد میر بیک بر آن جزیره بحرین قرار برقرار داده قلاع و نواحی جزیره به تحت

به تصرف شاه علی بیک درآمد و امرا را با امیر شرف حاکم بدلیس عقد اخوت بسته

اظهار اطاعت بدرگاه سلطان سلیم خان نمودند پادشاه مرحوم سلار رغبت به تسخیر دیار بکر

داود پاشای والی ... کرد و چند سال از حکومت شاه علی بیک گذشت باجل موعود

بدار البقا شتافت از او چهار پسر ماند میر بیک و ناصر بیک و کاکه جهد میر

بعد از فوت پدر میر بیک قایم مقام او شد و او لاولد ناصر بیک و کاکه جهد

حکومت جزیره بحرین که احوال هر یک به تفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

ازو امیر سلیمان بیک میر ماند در قید حیات است میر بیک ابن شاه علی بیک کار

پدر سلکو میر جزیره نشسته اند از سر عدل و داد همراه کرد و ... قریب اعلام حکومت

بالاستقلال

بالاستقلال که در دولت سلطنت و ایام حشمت سلطان سلیم خان غازی فی اوله الآخره کمربات

سرور پادشاهی و اشارات پادشاه شاهنشاهی حاتم و اقدام نمود در سفر فتح ایران و بغداد و ممالک دیگر کردستان

و عراقین ملازم رکاب ظفر انتساب شاهی بود و از ایالت جزیره امرا شیخ ... هیچ وقت و اعتمادی نکرده

منت نعمت علیه سلطانی بظهور آمد پادشاه ثانی و وزیر اعظم رستم پاشا انحراف مزاجی بهمرسانیده آنچه

در دیوان همایون احکام رفت امرا و حکام در آخر سفر ... در وقت دست از حمایت سلطان

علی بیک حاکم عمادیه سلیمان برادر او ... بقصد میر بیک قصد ... نموده به نحو ... از دیوان

از دیوان پدر رقم ... آنکه از پادشاه و وزیر حصن کیفا و دار السلام بغداد او ... جزیره شده

و دیگر آنکه در همان وقت زینل بیک حکاری با مراد و معاونت رستم پاشا وزیر باسلطه حکومت از

آستانه سلیمانی عود نموده که عزم ولایت جزیره نماید چنانچه قبل از این به تفصیل مذکور شده میر بیک

معدودی چند از سپاهیان ... همراه اهل زینل بیک شد

عقب او که او در زخم ابار ... رجعت ... برادر او اخشد و حرم او ... رستم ما بابا

گشت علاءالدین جزیره خاطر او دست رد در روی فرستادگان حسن زد سنه صدارت ستمگی گشت امیر

ناصر را در هر جانب راه گرفت نمود که طالب حکومت شود از جهت آن شهریار شاه ...

و ناصر ملک حسب الامر متوجه درگاه سلیمانی شد نمود با او حضرت آصف جاهی حکومت جزیره

ارزانی داشت بهر حال بر ناصر ملک غالب گشته بجزیره عودت نمود مجدداً در سنه ... او را

هرمز ملک بطرف سمنان رفته حکومت ... تسلیم ملک ادریس نمود ... ملک

روانه شد آن شهریار شاه بشر ناحیه طرود ... سال ایالت جزیره ... کرده حکومت

جزیره ملک ارزانی به هرمز ملک مقرر شد و هرات ... [illegible] ... عمارت آبادات

حاکم ذلک جزیره گشته او را ... آنجا قیام نمود الا علاءالدین در مجلس ... اسرار

... دل ... مرکز ... که ... لعه درم ... اطراف ... شد و ...

لعه درم حرف ... صبح و شام ... دوام اوقات و لیکن خرج ... سال ... که قیمت

آن را از وجه حلال داده ... که شبهه داشته باشد ... و در بابا یر امور شرعیه و احکام دینیه

قابت ... رعایت و حمایت علما و فضلا ... مرعی داشته و علما

و فضلا که در زمان او در جزیره مجتمع گشته اند در هیچ عصر و زمانی نبوده اند مولانا ... مولانا

... مولانا ... مولانا رضی الدین ... که در علم ظاهر و باطن ... علمای زمان و مشایخ

دوران است و مولانا ... که تصنیفات ... العلی ... اول است

در ... است که ... مولانا ... هرمز ملک ... خاطر گشته از جزیره اراده

بیرون رفتن نمود هرمز ملک با اطراف و ... نزد مولانا رفته او ... با التماس

و ضعف خاطر ... را از ... مولانا ... تیغ کرد ... چون ناصر ملک را در ...

فرصت شد ناحیه طرود ... سال ... اول ... الت ... ساخت ...

یافت و او در آخر عمرش از منصب خود درگذشت و بزاویه عزلت گوشه نشسته

اختلاط در عشق و رندی است او همه اشکال کارها در پی از عشق ملک و جاه که ارتفاع داشت

اتفاق افتاده که یکی از دوستان قصاب به نزد میرزا بیک آمد شکایت کرد که مرا

امانت کرده است میرزا بیک تصور کرد که آن شخص قصاب است که بآن مردم که امانتی

آن قصاب را حاضر کرد و مقدار چوب سیاست زد آن قصاب بعد از خوردن چوب سؤال

کرد که گناه من چیست که سزاوار این سیاست گشتم میرزا بیک در جواب گفت تو اعلم

اینکه بفلان شخص امانت کرده گفت یا امیر شخصی که او دعوا کرده امانت کرده است قصاب است

و من قصابم میرزا بیک در جواب گفت میرزا قصار و قصاب اشتراک لفظی دارند اگر سهوی

شده باشد سهل است تقدیم خواهد شد و چون با جان موعود اجابت حق تعالی کرد

کف او او میر محمد نام پسری داشت میر محمد از میرزا بیک در زمان حیات پدر هزار الملک بود

بجمع مال و منال حرص تمام داشته روایت است که چهار هزار گوسفند بره دار داشت

که هر ساله مبلغهای کلی از نتایج آن حاصل میکرد و دیگر صد هزار قطعه مرغ بر بچه‌ها و مرغان

سپرده بود از هر مرغی هر سالی چند دانه بیضه مقرر داشته بود میگرفت غرض که در کفایت

مال و جمع منال ید طولی داشت و بعد از فوت او پسرش الله‌قلی تمام حاکم جزیره کشم گردید چون

مدت سالی از ایام حکومت او منقضی شد در تاریخ سنه ست و ثمانین و ستمایه که مرا

مصطفی وزیر ثانی بموجب فرمان سلطان مراد خان به تسخیر ولایت گرجستان و شروان مامور شده

میر محمد نیز همراهی جنود نصرت ورود نظام الملک قیام می‌نمود چون عسکر قیامت اثر داخل

گرجستان شده محمد خان المشهور به توقماق خان پسر سلطان قارق حمزه آقا علو میر میران چقور سعد والی مقام

سلطان قاجار میر میران قراباغ و گنجه از آن سرداری ده هزار سوار جرار رزم آزما گذر از

در معبر نام که محلی است سر راه بر مصطفی پاشا گرفته مدار لشکر شکست داده اتفاقا

اتفاقا در آن روز بابانی [illegible] و با دیگر با امر قراولی مامور گشته بودند و لشکر اسلام

لیکن در حال جلدی بعد از عصر قریب بغروب آفتاب ملاقات [illegible] کرده مردان

که اتفاق [illegible] کردان آن گروه انبوه [illegible] داشته اند روز تهور و غرور

غافل از مکر [illegible] و شهور بر آن قوم حمله آوردند [illegible] کرده بیشتری عدد [illegible]

[illegible] که [illegible] در جهان

پر پنجه آهنین [illegible] که آهن گرانه آهن گداز کرده قزلباش بعضی از مردمان

[illegible] در برابر لشکر روم نمایان ساخته دلیران رزم [illegible]

[illegible] کار آزموده [illegible] کوه آرمیده [illegible] آن زمره [illegible] شکوه [illegible]

عسکر انبوه [illegible] دلیران کردان چون شیر غران بر آن جمع [illegible] قزلباش

روز آورده [illegible] نامدار بعضی

ازان

ریشان ساخته که بیکبار قریب به [illegible] از مرد تا زن [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] آتش [illegible] بهیئت مجموع حمله بر لشکر [illegible] کردند [illegible] آوردند [illegible]

دار و گیر [illegible] در آن معرکه ستیز علامت [illegible]

ظاهر گشت [illegible] دلیران [illegible] گلگون [illegible]

وادی [illegible] صدای [illegible] جای

[illegible] از هر طرف [illegible] تیغ [illegible] که ترک زد

[illegible] میدان [illegible] غرق [illegible]

تاج [illegible] القصه [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] در آن معرکه [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] سه چهار هزار کس از طرفین [illegible] غالب آمده [illegible]

نقدینه که مقدار دویست هزار التون سکه سلطانی بغیر از قماش و اجناس و امتعه و مرصع آلات بود

در خزینه او موجود بود و ولد درویش محمد سلطان که نام پسری دو ساله غیاث الدین و چهار دختر دیگر

وارث او بود و در این عصر کسی از حکام کردستان باین مقدار خزینه مالک نشده بود سلطان [illegible]

دو از دختر ملک محمد ابن ملک خلیل حاکم حصن کیفا متولد شده و در صغر سن از پدر باز مانده

عادت کردستان آنست که چون پسر خورد سال از پدر یتیم ماند او را ملقب و مخاطب باسم

پدر [illegible] که [illegible] علم سلطان [illegible] در اول امر واقع شد [illegible] که نام او را محمد کرده‌اند

باشند [illegible] اما چون مادر او عورت عاقله بود مبلغ خطیر از پدر میراث بابت او بود

دارائی ملک و عشیرت [illegible] سلطان [illegible] تسلیم داده [illegible] رعایا و زیردستان

آنگاه بطریق رفق و مدارا سلوک نمود و دختران خود را بمیرزا [illegible] داد

داود [illegible] خان ابدال [illegible] امارت جزیره [illegible]

کفایت

کفایت او ولد خان ابدال گذشت و فی الواقع مردی در حفظ و حراست و ضبط و صیانت

ولایت جزیره قیام و اقدام مینمود که مزیدی بر آن متصور نبود و یکدفعه [illegible] برداشته

باستان سلطان مراد خانی [illegible] ارکان [illegible] هدایا و تنسوقات

گرانبها [illegible] بادشاه [illegible] خلعت فاخره [illegible] ایالت مفتخر

و سرافراز گردید رخصت انصراف حاصل نمود بجزیره عودت فرمود [illegible]

از ایام حکومت منقضی گشت [illegible] وفات کرد [illegible] مریض گشته [illegible]

[illegible] در تاریخ [illegible] سنه احدی و تسعین و تسعمائه مرغ روح [illegible] آشیان [illegible]

[illegible] جا گرفت [illegible] ملک [illegible]

[illegible] منقطع [illegible] ناصر [illegible] این شاه [illegible]

سلطنت سلطان سلیمان غازی و در ایام وزارت رستم پاشا وزیر اعظم [illegible]

و مدبر امور آصف رأی شاه درویش محمود کلچری بود و این درویش محمود در جمیع ارباب عشرت
روزگار است و در طرز اشعار و اسلوب نثر از شاگردان مولانا ادریس است و مدت مدید
نائب شرف بیک حاکم بدلیس به تعلق بود و در زمان ایالت منصب وزارت و وکالت شرف بیک
مذکور بدو قرار گرفته و بعد از حادثه شرف بیک به دیار روم رفت معلم دختر سلطان سلیمان خان که مکرم
رستم پاشا بود شده و هم در آخر منصب کتابداری نواب سلیمانی به وی مفوض گردید تا آنکه
کار و بار او بجایی رسید که مرجعیت اکراد کردستان شد و بعد از آن جهت رستم پاشای وزیر تمامی
احوال کردستان را تفویض نمود تغییرات و تبدیلات در حکام آنجا واقع شد غرض از تمهید
این مقدمات آنست که سابقا مذکور شد که رستم پاشای وزیر اعظم با میر بیک سالی که
در منصب که با برادر خود بدر بیک مخالفت نموده طالب حکومت جزیره گردد و او حسب الالتماس روانه
آستانه ملک آشیانه سلیمانی گشته تفویض ایالت جزیره به وی شد و چون [illegible] از در [illegible]

اد

ادمر در کهیر میر بدر بیک پر توجه درگاه پادشاهی باخته و ایتمسال در ایالت جزیره بنوعی که شرط است سنجاق
با میر ناصر تعیین نموده و ایالت جزیره بخود مقرر گشته مدت آن تا هرگز فرصت با میر بیک در سطور داشتیم وفات یافت
و میر بیک برادری مرور سالها در زمان [illegible] و مدت بعد عرض و عجب تبدیلات و تغییرات و غیره که در
حکام کردستان واقع شد بعضی اعلام بعضی از روزگار بازند از تابعی درویش محمود کلچری است القصه چون میر بیک وفات کرد
خان ابدال پسر او بار دیگر سنجاق طلب و ایتمام در زمان سلطان سلیم خان ثانی در وزارت محمد پاشای وزیر اعظم از آن
درگاه پادشاهی بلکه دیگر در دولای حکومت جزیره در کاخ و باغ او در امر تقدیس ایالت سابق بود
و محمد پاشای وزیر و شهر دری میر بیک بلکه که چه نظام امور عالم و محبت خاندان حکام در صدد زجر و اهانت خان
ابدال شده رای او بر آن قرار گرفت که خان ابدال را محبوس کرده نگه داشته کرسی [illegible] بنابراین
مدد آقای چاوشباشی مسلما چند نفر از چاوشان درگاه عالی طلب خان ابدال فرستاد تا خان
ابدال را [illegible] از امیر سنجقهای بخشش و جمع [illegible] دو چند بار و [illegible]

عصر رفته بود بعد از ادای نماز چاوشباشی با جمعی از چاوشان به در رسیده او را به بهانه‌ای بر وزیر

دعوت نمودند طایفه اکراد مکیه که جمعی در آن وقت که چاوش پادشاه با چند نفر از چاوشان

بطلب خان ابدال آمده‌اند ظاهر علامت حرب نیست که قصه او گفته‌اند که او را تعاقب

آورند بمجرد این مطلب شیخ سلیمان نام کردی از ملازمان خان ابدال از عقب چاوشباشی در آمده خنجری

در میان دو کتف او فرو برد که سر از سینه او بدر آورد چاوشان رفیق او چون این حال را

مشاهده کردند پراکنده گشته نزد وزیر اعظم رفته او را منع که از آن کرده بظهور

آمده بود بعرض وزیر رسانیدند و خان ابدال که این قضیه سرانجام گشته تفرقه در کارهای

کار ایشان راه یافت و با تمام در شهر اردو پراکنده گشته در کوچه‌ها متواری شدند

و بعضی از شهر بیرون آمده در صحرا افتادند و مردمان عبد الغنی وزیر پادشاه

به گرفتن خان ابدال [illegible] ملازمان او مامور گشته و [illegible] در کوچه

و محلات

در محلات اردو منادی کرده اطراف و جوانب شهر را محاصره نمودند و خان ابدال با ملازمان او

گرفته در دیوان حاضر کردند و در آن لحظه فرمان قضا جریان پادشاهی به تعاقب خان ابدال و ملازمان

او نافذ گشته از سر عسکر با موازی چند نفر از اعیان به تعاقب آوردند ابدال و جماعت او را به سلاح طالبان بقتل

ضبط کرده داخل خزانه عامره نمودند و از دولت پسر بیکی سر در صفحه روزگار باید کار نماند

امیر ناصر و امیر شرف و امیر محمد و امیر سیف الدین و شاه محمد و امیر عز الدین و امیر ابدال

او ابتدا امیر ناصر از نیابت سلطان محمد حاکم جزیره بسفارت ایروان رفته بود در ایام تعاقب ابدال

سفر در سر قلعه قارص خبر فوت سلطان محمد استماع فرموده پاشا و وزیر سردار رسیده در امور

سردار نصرت شعار بر آن قرار گرفت که حکومت جزیره سالیانه یکی از دو ایشان

که همراه عسکر ظفر شعار بوده تفویض نماید با مر سردار نصرت شعار امیر [illegible] بحکومت

امیر ناصر مفوض نمود در تسلیم حروف [illegible] فقیر احوال ایشان [illegible] سردار [illegible]

۸۹

قبول نورزیدند که حکومت ایالت جزیره به و مرحمت شاهانه اما امیر عزیز دله کاکا حمد با لیاقت

بالاچا پاشای و بغضیه بعرض سردار رسانید که از سلطان محمد مرادی صد هزار سکه سلطانی داده الی

جواب پیچیده شاهانه و بغیر از جزیره وارث دیگر ندارد و من از امیر ناصر نام حکومت اقرب اگر

ایالت جزیره بمن تفویض شود سرداری صد هزار از فلوز سلطانی از پیش سلطان محمد رسانیده آن هزار فلوز

ارباب حقوق جزیره عاید در اینباب سردار بکفایت شمار این سخن نغز فرز علیم دانسته از وقتی که برعهده

و پس امیر ناصر بود با اتفاق امیر عزیز به مدد دیالان حاضر نمود سردار رجوع با اعیان کجا گشادرد گفت

که از امیر ناصر و امیر عزیز که ایشان سلطان محمد تحت فرمان نزدیکتر است اعیان جزیره گفتند

که امیر عزیز یک درجه نزدیکتر است سردار فرمود که ایالت جزیره بحب ارث با امیر عزیز

میرسد مراد لسان اندرشتن اولاد و حب است باز اعیان جزیره در جواب گفتند که

اگر امیر عزیز لطف احمد اقرب است و حب ارث حکومت به او میرسد اما تمام قبایل

دیگا

دعا گویی و اعیان دولت خواهان امیر ناصرند و از دل از برای حفظ و حراست و ضبط جهات

مملکت و انتظام سابق نیز بهتر است سردار گفت هرچند هم چنین است اما حکومت به امیر عزیز

میرسد ام شخصی از اعیان انجمن در جواب مبادرت نمود که حکم سلطان سلیمان غازی است که میرسد که عشایر

و قبایل حقیقت داشته باشند و رعایا حق حاکم بازند تا حکومت امیر عزیز میرسد قبول ندارم سردار از این کلمه

آشفته گشته جلاد طلب کرد و در دیوان خانه قلم شمار ناصر شد و در روز پنجشنبه بیست نهم ربیع الاول سال

سنه احدی و تسعین و تسعمایه هر بر سر شهرت رسانید و دولت قیامت از دو علامت فرع اکبر قبایل اکراد را

نمود و سیلاب اضطراب از نهیب تیغ و شتاب برپا کرد و ایرادوان نا رخت و لفظ از صغار و کبار اولاد الله بعار

ارتفاع نا کرد و سردار خیره و تیره ساخت بهت بگرد عالم را آتش خونیش که آمد عجیب ساخت مشوش

زاند ده آن ماتم جانگسل سردار گشت از دیده ها خون دل بعد از آن تفویض ایالت جزیره

بامیر عزیز نمود او را بخلعت فاخره پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز کرده با چادرش و قبایل

همراه او بضبط جزیره فرستاد و امیر شرف با برادران داخل در ناحیه طرزی متمردی شده طال الحال

تا آن عهد قریب بمرحوم قلم شکسته رقم [illegible] الملک الجلیل المجید امیر عزیز این کاک مهر جان

بسعادت داده او و پاشای وزیر مقرر بر حکومت جزیره شده و یک سال و چهار ماه از حکومت

او منقضی گشت عثمان پاشای سردار وزیر اعظم حکومت جزیره را به میر حیدر این خان ابدال مفوض

نمود میر عزیز معزول گشته در تبریز همراه عساکر نصرت فرجام اسلام [illegible] مرحومه [illegible] پاشای

ولا مقام [illegible] از جزیره بیرون آمده در تبریز اقامت [illegible] حصن عثمان

پاشا در تبریز وفات کرد دفعه دیگر فرهاد پاشا سردار گشته متوجه دیار عجم شد میر عزیز

در ارض روم [illegible] سردار [illegible] بشرط آنکه [illegible] از قرار ایالت کوه سنجار توابع [illegible] دهد

جزیره داخل خواص همایون پادشاهی بوده باشد در هر سال موازی شصت هزار فلوری از حاصل آن

برآورد داخل خزانه عامره نماید ایالت جزیره [illegible] آنکه امیر محمد از استماع این خبر

روانه

روانه آستانه مبارکه سلطنت شده در حین [illegible] زمام مهام وزارت بکف کفایت سنان پاشا درآمده حسب الامر عالی امیر عزیز

بر محمد [illegible] در [illegible] بطرف روم ایلی فرستادند و ناحیه طرزی که محل سکونت [illegible]

امیر شرف و برادران او بود با امیر عزیز [illegible] به پسر [illegible] و [illegible] ابدال

[illegible] ساخته از روی رفاهیت [illegible] و [illegible] دارالحکومه

چند روزی [illegible] امیر شرف [illegible] ابدال [illegible] برادران [illegible] امیر عزالدین و امیر سیف الدین

و امیر ابدال که هر یک [illegible] در [illegible] امارت رسیده [illegible]

[illegible] لطافت [illegible]

[illegible] امیر [illegible] برادر [illegible]

[illegible] میر عزیز [illegible] جزیره [illegible] امیر عزیز [illegible]

[illegible]

اراولاد خان ابدال روانه درگاه گیتی پناه پادشاهی شد و امیر شرف با برادران اطراف
و جوانب حرایا و نواحی جزیره سو ضبط نمود اگرچه طرف شیخی تا و اتفاق که در قلعه آکه شروع
در محاصره نموده در چند ایام محاصره کهی روز استمداد یافت از میرعزیز امداد و معاونت بر آن پادشاه
کار آن بمرحله خطر رسید قضا سود در این اثنا حاجی بیک بجهت امداد و معاونت میرعزیز طلب نموده
پاشای میران دیار بکر رفته بود فرصت که میراوند با جمع و چند اهالی علی میرعزیز
در قلعه گذاشته در یوسف الدین در قلعه سو کشته پرداز رفت و امیر سیف الدین معتمد امیر شرف
در دنیه مرد جنگ گشته بر سر راه برد گرفت در میانه ایشان محاربه و مجادله دوام شد امیر
سیف الدین در معرکه ضرب امیراده بقتل رسید و امیراده بجان سلامت ارکان
در ظاهر هزیمت برد اما امیر شرف و امیر عزالدین بقلعه جزیره در آمده اموال و اسباب میرعزیز و سایر
اهل و عیال او بسبب غارت نمودند و اهالی عیال او بطریق اسیری بدست مردم اکراد

دولم بالم

و او محاربه با میرخواله مطالبه دور و در میانه خصومت شد و تفرقه شد و میرعزیز مع اهل و عیال میرعزیز در میانه
ضایع گردید چون این احوال در آستانه شایع گشت بسمع اولیای دولت رسید حسین پاشای میرمیران موصل مامور
میرعزیز روانه نمود خان و جانب امیرخان بنام امرای حکام کردستان نامزد گردید که اتفاق حسین پاشا بر جزیره رفته
کار امداد ... خان بیرون آورند و تصرف میرعزیز بلکه امیر شرف و برادران او که
که متغلب در جزیره نشسته اند بدست آورند حسب الامر ایشان ... نهند و میرعزیز در میانه
ایشان اقدام نمایند که سایر متمردان از آن عبرت گیرند حسین پاشا بامتثال الامر مبادرت نموده باتفاق
محمد بیک حاکم حزو و لشکر کردستان بسر وقت میرعزیز و متعاقب بر سر جزیره شد و چون امیر شرف و برادران
از توجه او خبردار گشته قلعه شهر را خالی گذاشته بطرف طور رفته و در آنجا اهالی عیال خود را به
جانب فیران دیگر رفته و حسین پاشا میرعزیز را با اسباب مقاومت و محل حکومت ایشان به نیز قلعه و شهر
خالی گذاشته با امیرزاده با مالک طریق فرار گشت و امیر شرف بسلامت ... نموده و امیرزاده ...

[illegible]

نکامش در دولت امیر شرف بقتل رسید و میر عزیز سواله را خبر نزد در صحاری و بیابان مرده

و چوپان یافته بیت چنین است دستور چرخ کهن که چیزی برآری برآورد بیخ ازانجمله جوردی

سواران ... ز دیهای سطارب رسیده نه که امیر محمد خان ابدال چون در تاریخ سنه احدی و تسعین و تسعمایه

زاده پاشا وزیر اعظم میرزا میرزا از میر محمد را تعقیب آورده تفویض ایالت جزیره بمیر عزیز نموده با لحاح میر شرف

نقض احوال سلطان محمد فرستادند امیر محمد عودت و فرزندان و برادران معقول خود سواره و دسته بریم داده

خوانی ترحمه و رکاب پادشاهی اتفاقا و فرهاد پاشا در سرداری عسکر دیار عجم و ابطه بعضی تقصیرات نفی شده

سرداری عثمان پاشا مقرر گشت و امیر عزیز سواله را حکومت عزل نموده تفویض ایالت جزیره با میر محمد نمود

و چون عثمان پاشا در تبریز فوت کرد و دوم دفعه دیگر سرداری دیار عجم بفرهاد پاشا منوض گردید جانشینش قبل از آنکه

گذشت و میر عزیز دراین مدت فرهاد پاشا که بشرط آنکه شش قره ... از آنچه از دولت جزیره ...

بدیوان پادشاهی بعد باشد ... مبلغ ششصد هزار فلوری که از محصول قرابای برنو الیتیم خزانه عامره

خزانه عامره نماید ایالت بمومی الیه ارزانی گشت و میر محمد معزول متوجه درگاه جهان پناه شده بنابر مقدمات چند حسب الامر از آنجا فرهاد

پاشا میر محمد روانه ولایت یرون ... که در آن ولایت جهت او وظیفه تعیین شده که مدت ایالت در آن ... گذشته

و امیر شرف و سایر برادران او در سفر گرجستان در رکاب ظفر انتساب سردار نصرت شعار رایات ... از محمد و

سردار نصرت قرین ظفر شعار از غزا و جهاد کفار امیر شرف مع برادران بناحیه طرزی رفته متوطن گشتند

ناحیه سعرت نیز میر عزیز ... نکته است در دیوان پادشاهی طرزی و سعرت نیز هم ... بجای ... یک برات کرده

حصنی میر عزیز بجزیره آمد در همین هفته حکم همت برطبع و تسمیع اولاد خان ابدال که اسباب ... اما بر او ...

رفیقه ... از سیاق کلام گذشته روشن می شود میر عزیز در جای ... و بعد ... مهر او ...

اولاد و ذکور و اناث خان ابدال از طرف گشته منقطع النسل شده و امیر شرف بجزیره آمد و قیمت ...

از حکومت ... و بعد از آن ... قلاع ... خود را ... ایالت خود ...

سلطان محمد ... دارکان ... سپاه ... دنیا ... امیر ...

بدار السلطنه تبریز آوردند و ایالت جزیره را بشاه علی بیک ابراهیم پاشا بروز بر وفات میرزا محمد پاشا
بدستوری میران و بار دیگر سلطان با امیران کردستان مأمور گردانیدند که امیر بدر را بجزیره آورده آن
ولایت را بدو سپارند امیران از تعصب بنفس هر دو برادر میر محمد پاشا چون همراه امرای دیار بکر بر جزیره رفت امیر
بدر منازعت در مقابله و مقاتله ولایت را تسلیم برادر خود میر محمد نمود تا در حیات پدر در آنجا حاکم گشت
و بعد از چند روز عالیجناب حیات امیر شرف سلطان بجزیره آورده برادران هر یکی بتدریج گشته دیگر
آتش فتنه و شیخ و بعضی قرایا و مزارع دیگر و بعض ولایت جزیره بوظیفه امیر شرف و برادر
ایالت مقرر داشت و بعض دیگر دعوای دیگر سلطان گذاشت و برادران که بساغ تجدید کرد از آن بلوک بیاره
و در زیر تصرف دست شده امیر محمد را امارت جانشین بر این قرار راضی گشته و بعد از چند روز
گذشت که ... امیر شرف سلطان امیر شرف کرد و بعد امیر شرف از رفتار و رفتار او ...
کرده داشت و از عهده تعهدات که بیان خطر است بر دو آمد جزیره و سلطان آمده ...

چون

بعد برادرش ناصر حاکم شد. بعد بکار و رستم ... الحق رعیت و سپاهی از عدل

داشتند ... دوام او برخوردار از حسن خلق او ممنون و شاد بودند ... از جان و دل هواخواه

دوست و دشمن از اطوار پسندیده و اخلاق حمیده اش هواخواه ... طرز خلق ساعی در نوع انسان را

کمال جود و کف کافی او بحکم اصلاح ... کرده از حسن نظارت ... بستان ارم که

لکن بر ستان سحاب لطف او بر زمین ... در میانه میر عزیز و میر ... امیر شرف برادر

... حاکم ... کشت زمام مهام امور حکومت جزیره در قبضه اقتدار امیر شرف که

در حفظ ... و حیات ... کمر ولایت ... اهتمام ... در ... احوال در زیر

عصر میر محمد برادر میر شرف ... جزیره ... عوض ... حاکم قبل

از این گذشت میر محمد ... عدم استحقاق در حکومت کار ... باز ... دیوان سلاطین آل عثمان

جزیره ... با میر شرف ... چند روز از ایام حکومت او ...

برادرش امیر عزالدین ... هوای حکومت جزیره در سر ... مرغ آرزو ... کلاه دماغ او آشیان

نهاد هر روز اطراف و جوانب جزیره ... نهب و غارت ... جمع کثیر از ... داخل ...

دادوباش ... جمع گشته شرف بیک ... خایف و خاسر ...

... چند نفر از معتمدان ... که چون امیر عزالدین در درون خانه ...

تمام ... در درون خانه ها پنهان ... امیر عزالدین ...

... چون امیر عزالدین قدم در درون خانه نهاد ... کلاه دماغ

او ... گشته حکومت جزیره

مبادرت ... حسن عدل و داد ... معمور و آباد ساخت ...

... امرای کردستان ... جزیره ...

در میانه ... امرای کردستان

در اثنای حرب و فتن مجروح شده‌اند آخر بکثرت سپاهی کرد کردید شده و کوه جودی که کشتی حضرت
نوح علی نبینا و علیه السلام بر آن کوه قرار گرفته و در آن ناحیه واقع شده و آن ناحیه قریب
بصد پاره قریه معمور از سلسله والی دارد که هم قشلاق و هم ییلاق دارد که از ولایات جزیره است
در آنجا سکونت دارند القصه میر حاجی بدر در آن ولایت وفات نموده از برادر حاجی بدر
شمس الدین نام شخصی قائم مقام او شد چندی مرتبه حکومت آن ولایت قایم داشته اما عمر
او نیز وفا نکرد میر شمس الدین نام پسرش برادرانه آن ناحیه مبادرت نمود چون او نیز
وفات کرد از او سه پسر ماند امیر بدر و امیر حاجی محمد و امیر سید احمد هر سه بالتعاقب
یکدیگر حکومت کردکی نموده‌اند اما امیر بدر و میر حاجی محمد سلسله اصلا احوال معلوم
نیست بنابراین راقم حروف شروع در آن نمود امیر سید احمد ابن امیر شمس الدین
بنیابت مردی شجاع دلاور بود و در معارک صاحب دستبردهای

مردانه

مردانه می‌نمود در هنگام اتفاق امرای کردستان در رکاب سلطان سلیمان مقرب پادشاه گشته بر سبیل طیبت
سخنان ظرافت‌آمیز و حکایات لطافت‌انگیز ملتفت‌به بود از وفات سلطان سلیمان تا سلطان سلیمان غازی
ایام عمر آن مرحوم سعادت و میمنت در فضای اطوار او مقبول طبع پادشاهان گشته بعض اوقات منصب سنجاق را
علاءالدین کور کیل نموده برادرزاده داشته مقرر داد و روایت است که در محل سلطان سلیمان خان از در السلام بغداد
عودت کرد میر سید احمد خود سوار در میان تا یارت که اشتر او سوار بر راه سلطانی ماند پادشاه از احوال
تا یارت سؤال کرد گفتند میر سید احمد است دیگری سنجاق موصل به روح ... پادشاه روح
هر یکی عنایت فرموده‌اند تنی چند روح شد و منصب در میان تا یارت ... طبیعت
پادشاه ... آمده باز سنجاق موصل علاءالدین کور کیل نموده برادرزاده داشته و ... مرده
او ... تا ... حیات ... میر سید احمد عمر طبیعی یافته ... نزد پادشاه
معزز و محترم بود قلعه کورکیل از قلاع مستحکم کردستان است چنانچه روایت می‌کنند که در ...

سلیمان بیک بیژن اوغلی قلعهٔ عمادیه را محاصره نموده مضمون نشان را رسانید میر زین الدین بجانب قلعهٔ [illegible] بشیر
عزیمت کرده در آن وقت عز الدین شیر حاکم هکاری در قلعهٔ وان [illegible] ولایت خود متحصن شده بعد از آن قلعه‌ها
و ولایت او بتصرف گماشتگان آق قوینلو درآمد و سلیمان بیک پیغام داده که هرگاه قلعه کلیدهای قلعه
عمادیه و قلعه‌های سوای آن [illegible] ولایت [illegible] اصلا از شما هیچ وجه امری نداریم و خیمه‌های ما در نظر
اگر ادعا حکم بر کنند [illegible] القصه چون میر سید احمد مدت باستقلال حکومت کردکان [illegible]
وفات یافت و بعد از آن برادر [illegible] و ولایت بر امیر شمس الدین ابن [illegible] بعد از فوت عمش میر سید احمد
منصب امارت و حکومت کردکان داد و سوای برادر دیگر میر ابراهیم و امیر عمر و امیر حاجی محمد بود [illegible]
الدین بعد از چند سالی حکومت کرده [illegible] از جهت [illegible] و کیخسرو بن میر ابراهیم کار او در امارت
نشست امیر ابراهیم ابن امیر [illegible] حاکم کردکان شد در زمان او میانه [illegible] بیک حاکم جزیره
و [illegible] بر حکومت آن [illegible] منازعه و مناقشه واقع شد [illegible] در احوال امیر بیک

بهبعضی

وان عرضه

به بعضی مذکور شد میر ابراهیم [illegible] رفت که از قزلباش [illegible] امیر الامرا [illegible]
با جمعیت [illegible] گرفته از آنجا متوجه آستانهٔ اقبال آشیانهٔ سلطان [illegible] افغان [illegible]
خورشید [illegible] شاه طهماسب با لشکری زیاده از قطرات امطار [illegible] وان [illegible] گرفت میر ابراهیم
[illegible] برسم تقدیم [illegible] که [illegible] از طرف بارگیری [illegible]
در پایان بارگیری و ارجیش [illegible] میر ابراهیم [illegible] در میانهٔ قلعهٔ ارجیش [illegible]
و در آن [illegible] شاه طهماسب [illegible] قلعهٔ ارجیش آمده [illegible] در محاصره
[illegible] آن ایام محاصره قریب چهار ماه امتداد یافت کار بر محصوران [illegible] گشته قرار داده قلعه
بطریق عهد و میثاق تسلیم [illegible] شاه [illegible] که [illegible] امیر ابراهیم [illegible]
[illegible] که همراه ایشان بعضی [illegible] صلح [illegible] آخر الامر مردم قلعه [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] در [illegible] کار [illegible] قلعه [illegible] اصلاح

علی الصباح بقلاق و قزلباش بتیر و تفنگ و نیزه و شمشیر بر در قلعه در آمده حواله طایفه بختی کرده امیر ابراهیم

در آن دار و گیر اسیر پنجه تقدیر گشته بقتل رسید و برادرش شاه علی زخمدار با سپاه بکفت تفنگ گریخته

بنظر شاه عالم پناه در آوردند و که هوالی لحظه خان شاهی بر نفاذ میرسیت که هم خان زنده و بیست از نظر

او پنهان کنند تا به ایالت حال کمال آفرین تسلیم کرده امیر ابراهیم برادر حقیقی مرحوم بموجب منشور سلطان

سلیمان خان بمنصب امارت کردکیف مرد بعوض رسیده در مدت سی سال حکومت اگرچه جمعی مرهم

بر ما خلف ارشد بود اما چون دست بتمیز رسید در قرات میرعزیز داده اند و خان ابدال که

میراحمد حیات اولاد خان ابدال می کرد و پسرش رعایت میرعزیز با امراد و معاونت میرعزیز از

ارا امارت خلع کرده بکار او و اولاد کردکیف شد و میراحمد برسم دادخواهی متوجه درگاه سلطان مراد خان

شد در راه با جای مرحوم در گذشت امیر محمد بن امیر احمد بعد از خلع میر مقتضی امر حکومت و امارت

کردکیف گشت اما از عقل و کیاست و فهم و فراست چندان بهره ندارد و چند روز بامداد

و سعادت

و سعادت میرعزیز از کرکیف خورده لاکن عاقبت در دست اولاد جمشید امیر عمر و امیر محمد و میر محمود بقتل رسید

امیر ابراهیم امیر محمد برادر حقیقی میرعزیز است بعد ابدال در تاریخ هجری در ماه شعبان سنه خمس و الف مسند

میر شرف ابن خان ابدال را به حکومت کردکیف متعلق گرفت منبعه عمدة امرای فسنک ناحیه فسنک بکار

عشیرت است بحجت نه شقاقی میران که ینه دارا او در زمان امیر ابدال ابن سلیمان ابن خالد خان بسر

مذکور چون سلیمان ابن خالد در ولایت جزیره فوت شد اولادش این ولایت را در میانه خود قسمت کرده

در آن جمله ناحیه فسنک بمیر ابدال رسیده و در زمان امیر ابدال حکومت آن ناحیه قیام و اقدام نمود چون او وفات کرد حکومت

آن ناحیه باولاد در تحت امر او قرار گرفت تا زمانی که ترکمان آق قوینلو بر آن ولایت مستولی گشت و در آن

زمان بهرج و مرج تمام در آن ولایت واقع شده حتی قریب به یک قرن آن ولایت در دست ترکمان آق

قوینلو بود از آنکه دولت آق قوینلو رو به انحطاط آورد امرای کرد ولایت موروثی متصرف و از شان در آمده

دیگر از آن روز کس متعرض ولایت ایشان نشد مگر که چند روز در زمان شاه علی بیگ بعد از آن باز امرا در

عاد به یاد امرای خود در آمدن ابن حسین از اطراف باز ساز کرده ابن عیسی بیگ

و مساعدت حکام جزیره آن ناحیه تربت دارنان ادوارکه تا امروز که تاریخ هجری در سنه [illegible]

آن ناحیه در تصرف ایشان است تفصیل و ذکر حکام حصنکیف که بشهار رسند علیحده سمت تحریر یافته [illegible]

بطرز دیگر خامه آمدنگار سرواهنگ پیشینه کج روکند نوازی کر در حدیان نوکند نقله اخبار و حمله آثار

آورده اند که چنین دست نقط آل ایوب در سنه تاریخ آن در دست بتمامیه بالکلیه از حکومت عزل شده

کاه کمیر در زمان قضا بالطاهرت آن طبقه عالیه بسعد ارزانی و دولت در مندیه تیغ از ادا [illegible]

هم در ربقه حاکمی بسر میبرد و بعد ازآن برجوزسته روی توجه کلاف مار فرمیع آورد مدت حاکم آنجا رفته از

در سلک امرا و اعیان منخرط کردید و آن حاکم دست فرزند شخصی که از فروع طرف علیه حکومت ناحیه صادر

بود ارزانی داشت الا که چنین چند بود که در صادر و رعایت اقامت اداخت در آنجا دیگر گذشته روی

بجانب راس العقبه و العقبه حصنکیف بشهار رواداد آورده و در آنجا توطن داده اهتمام بر که تا دیار

آن دیار مراتب مزاج او فتاده برفت و در ابنست با الاد آنجا منبسط و دیگر خاص [illegible] دیار گرده

الّا

در اطاعت آن در زمره ادا ملوک حکومت قیمت سلطان و شروع در تعمیر قلعه آنجا کرده قضا سعود را که علی والقضای

سلطان ماردین نسبت تکلف تام و تزلزل بالاکلام با بنیه اساس قصر دولت راه یافته لوا رجاعت

قلعه حصنکیف لیانیت تمام شده بطلب باج قلعه فرستاد و اد از آن ابا کرده قدم در وادی مخالفت نهاد

بنابراین حاکم ماردین لشکر خود را بجمع نموده اراده تسخیر قلعه حصن کیفا توجه راس القول ی با قلعه

در مقام محاربه و مجادله در کیف ثابت قدم و رایع دم مابین شجاعت در میدان جلادت نهاده حاکم

ماردین پی بمنی مقصود سعادت که از آن روز با زمان که آل ایوب به بهره بر دو تسخیر اطراف [margin: الت]

و نواحی حصنکیف اداخت و بام کرد و متی آنکه دو سلسله مفتوح و مسخر ساخت و الملک اکنون بسلسله در بعض

احکام سلاطین و نسخ متقدمین و پیشینیان هم نوشته اند و در این باب از بعض ثقات مرویست که در زمان

حکومت حوالی آنجا در قلعه حصن نام شخصی سید از اعیان عرب گرفته در قلعه محبوس نمود حق محبس حق تمام ادا یافت

و مقصود که حاکم قلعه سید از او بود تحصیل عمر نرست کاد به دیگر رسید که حق نبد در مرض تلف

درآن روز حسین شمخالی را امروز حاکم قلعه فرستاد پیغام داد که اهالی کاروبار نزد اردو نت رفته و دل بر هلاک
نهادیم از ملک التماس داریم که یک لحظه غایت کند مرد از حبس برون آورد و همراه آن بالیان که همراه من آمدند
ده هزار تاعی در میان قلعه برد کشته در نظر ملک جلوه در آوردیم تا طرز سواری و اسلوب بهادری بهتر و حرکات
حرکات و سکنات چستی و چالاکی بالیان بر ملک واضح و لایح گردد تا از آن اشارات عالی اصدار یابد
راضیم ملک التماس حسین سلطان را رضا نمود و دل داشته فرمود که بالیان او سوار حاضر کرده حسین سلطان تکلیف
سواری نمود حسین نیز زینی صورت بسته همان ساعت بر بالیان که هر یک خود سرور شده که مانند برق
بر رویی زمین بی آرام بود بر لب آن آب بگذشتند و ساطع بالای یمین و یمت لگام دور که مانند برق نمیرسید
که از زمین به یک پای رفت با کجا رفت بیان قطره اشک که از چرخ چکید کند رکنه بر یک مو درنگ
بگذشتم بر آب بگذرد چه حباب بگرم تا ز ر گرد آتش برون جهد و ریزد اسب نشیب
شتابان چه قطره درون و سرینند تازان چه ابر درآرند رسنده همچو راه رسنده چون روز

جهنده

جهنده همچو فهم خرده آتش دار اندر دایره نقطه دیو آرد مکر قدمش از آهن است جنس کار
چنین لطف فرمای جوش چو دیدن دلبه و چستی و چالاکی خود سلطان شاطر بیاف به یک بار بالای سر پهنیر
نهر دهنب داده تا از برج قلعه که رفیع از صد رزن معماری بر تقیه خود سلطان در آب سلطان آلود
که از کنار کمر قلعه روان است و تکم لگاد دیا آگشت چو خود سلطان زمین بکمر دفار دلجه خود که او اسب بازوی
با چندی کنار نجات رسانید چنین از نظر ملک غایب گشت و نام چنین کیف از مردمان بر آمد که چنین
این قصه عجب اشتهار یافت تا به سخن غرائب ایران بود و بر روایت بانی قلعه که بعدها این جان
نام داشت از آنجهه بجسکیفا اشتهار یافت العلم عند الله و عمارت قابل بنای جسکیفا بنیره چند قبیله است
اینت چیزی دیار اینها بخرده سلاق ابتر کا کوردا کیر کوردی جعفر رسالاتی جلیل حنبله
سوالی میدان و ناحیه مقیم جسکیفا قصبه آفرد و ناحیه بشری و ناحیه طور دار است که پیوست حکام
خرد است در اینها هر از کفره خراج که از وارد و از آن روز که بانی قلعه دلوا حاکم با طراف خراج مخالف

می‌بردند تا هنگام که جیب حیاتش بچنگ اجل چاک شد بحکومت قلعه و اطراف و نواحی زرکی

و سرداری عشایر و قبایل اقدام نمود بعد از فوت او آنکه در این سنه داد و داد شهرت ملک سلیمان

نام مردی ارباب دولت او بر سر حکومت جلوس فرموده بحکومت سیستان قیام نمود تا او نیز حکومت چنگیزیه

که سنه ست و ثلثین و سبعمایه است آن ولایت در تحت تصرف او بود بعد از آنکه سلیمان با اجل موعود ملاقات

آخرت رحلت نمود پسرش ملک محمود قایم مقام او گشت و او در روادی مملکت داری و سرداری جهد و جهد در عمارت

رعیت و تربیت عمده و حشم پادشاهی عظام و اعطام نمود بسیار با سلاطین دیگر اعاظم ایران طریق

مراوده و مواسا مسلوک می‌داشت تا آن وقت که عالم فانی را وداع نمود ملک عادل این ملک محمود

بر جای وی نشست و برادر او هم در سیستان بنیابت او بمجلس عدالت ولایت آن ولایت سیر

معمور گردید که نه مرتبه جاه و جلال او را با واجب او نگاه داشته تا در شهر اصل رستاقات سیستان

بکار رعیت آباد و دولت ملک شرف این ملک عادل مرز و درجات و قایم مقام او شده

داد کام

داد معاصر امیر تیمور گورکان بود چنانکه صاحب ظفرنامه مولانا شرف‌الدین علی یزدی آورده که در تاریخ

ست و ثمانین و سبعمایه صاحبقران امیر تیمور گورکان به ارغون شاه و قلعه زره که ترتیب یورش

چون به سیستان رسید ملک در آن جنگ با لشکر ظفر اثر گشت و جمعی در آن کار

رعیت عبودیت بتقدیم رسانید و بعد از مراسم پیشکش شاهانه که گذشته

بر ولایت خود عود نمود بعد از آن مدتها در حیات بود آخر با اجل موعود ملاقات آخرت نمود فرمود ملک قطب‌الدین

ملک شرف الملقب بملک کامل چون در گذشت پسرش با عشایر و قبایل سیستان

قیام نمود در تاریخ سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان بفتح و فتح اولاد امیر

گورکان به دو دولت و سلطان آمده ملک استقبال کرد و شرف عتبه بوسی دریافت و در جلو میرزا شاهرخ

حکام و امرای کردستان امیر شمس‌الدین ملک حاکم و برادر سلطان ... خزانه

از هر طرف لشکر درخت نیز داد و نیز حکام در بر شده بود و سعادت

شد و بقیهٔ حیات بفراغت بگذرانید و در آن دیار اوقات بسر کرد تا هنگامی که از عشرت سرای انجام
در جوار خوشحال در مرغزار الم ساحت در سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بریاض رضوان خرامید ملک خلف
المشهور بجعفر سنجی در اصطلاح اکرادش خلف حسین سنجی داد و پسر ملک سلیمان برادر ملک خلیل است بعد از
فوت عم بحکومت دودمان حسکیفا و سرداری عشایر و اقوام قیام و اقدام نمود و در بطن مادر خود کار دید
که با طایفهٔ بختی او را سلو واقع شده و در آن محاربات و دو مردی و مردانگی داده جنگهای رستمانه نموده ملک
با وسعیدش جهودگشت و در تاریخ خمس ... با جنود آق قوینلو اراده تسخیر ولایت کردستان نموده جهانگیر
روز از گمان نیفع حسکیفا ... که هنگامی که خلیل بیگ برسر قلعه آمده هر چند با نه در محاصره مجتهد و زیاده
آورده تسخیر میسر نشد و کیا ازین نخوان ملک خلف باسم نوید حکومت آنجا بتحریک ترکمانان
در پی خرابه قصد قتل عمش کرده تا روزی او را بسلام در حمام یافته بتخلیه تقانی و تقریبات
شیطانی عصا بعصیان بر پا نهاده ملک شته قطع صله رحم که برتیغ بیدریغ رشته حیات آن

ملفه داران ملوک رفیع قطع شهر یا کلیه حکومت آن خاندان از تصرف وارثان او بیرون رفته بدست
طایفهٔ ترکمان در آمده شخصی قاسم بیگ نام از پرنیاک ... که در مهمات دنیا و آخرت چیزی حاصل نکرد
بیت تخم وفا و مهر در این کهنه کشت زار آنگه شود عیان که رسد موسم درو ملک خلف بعد از ... در
ارزن رسانیدند ... ملک خلف ابن ملک سلیمان در فترات ترکمه در طلب حصن حصین
بحج و سیاحت در سلسله ترکمه آق قوینلو درآمده با بدلاده و معاونت میرشاه محمد بردی متعلق بود او
تا آمده طوایف حسکیفا بر او مجتمع گشتند اتفاق بر راه رفته تعرض شیراز آن قلعه بعد از طایفه
آق قوینلو متصرف گشته هنوز از دکانی ترک حسکیفا در آنجا بود نیز تا حین او صا از طایفه ترکمان گرفته
متصرف شد و بعد از آن ملک خلف در حکومت استقلال تمام بهم رسانیده و در انواع کسب احکام
کردستانی در آن عصر بعضمت و حشمت او نبوده و از وضع و اطوار او پادشاهانه داشته خواهر زادهٔ
نواب همایون رفعت شاه اسماعیل صفوی بود در وقت که از نقش سلطان یعقوب ملک محمد

[illegible]

بزم زیارت حضرت اعلی اعلام بر پای بکر آمد چون بحوالی حسکیفا رسید بعقبهٔ [illegible] خود را آورده در روز جشن

جمیع ملکان و جشن پادشاهانه ترتیب داده امرا و حکام کردستان خواص و عوام در آن عشرتگاه حاضر گشته

[illegible] عشرت گسترده ساقیان ماه چهره [illegible] زیاده از رحیق خوشگوار دور آورده و مغنیان خوش آواز

نغمه پرور و مطربان بزم بلحن بربط و نواز [illegible] آیین سرود برکشیده [illegible] آسمان

در آفاق [illegible] که در آن [illegible] اطراف ممالک معمور اجتماع [illegible]

[illegible] ملک [illegible] جهت [illegible] دولت [illegible] بر اپرده [illegible]

و جمعی ارکان دولت و بنیان حشمت آن [illegible] روی در استقلال آورده آفتاب دولت [illegible]

[illegible] شاه اسمعیل صفوی از مشرق [illegible] سرزد امرا و حکام کردستان [illegible]

تا بر تبریز [illegible] امرا [illegible] شاه اسمعیل ملک خلیل را با سایر امرا در قید

کشیده تبریز [illegible] ملک خلیل [illegible]

خواهر شاه اسمعیل [illegible] دختر داشت به تبریز آورده مدت [illegible] در قید [illegible]

[illegible] ولایت حسکیفا بتصرف قزلباش در آمده در هنگام فترات [illegible] ملک خلیل [illegible] غنیمت

دانسته [illegible] که [illegible] تقلا [illegible]

دیار بکر شاه [illegible] طایفه محمودی [illegible] قلعه [illegible] ملک خلیل [illegible]

مردانه [illegible] ولایت [illegible] حسکیفا [illegible]

بود که [illegible] حسکیفا [illegible]

[illegible] ملک سلیمان ولد ملک خلیل [illegible] حکومت [illegible]

که [illegible] زمام حکومت آن دیار [illegible] ملک [illegible]

این احوال طایفه [illegible] تبریز [illegible] تسخیر [illegible]

[illegible] که [illegible] خبر آمدن ملک خلیل [illegible] آن دیار [illegible]

اطاعت نزد پدر آمده بختیاری ترک محاصره قلعه سعود کرده ملک صلیبی چند روز قلعه را تسلیم نمود
از قزلباش متحفظ گردیده به بیرون تصرف در آورده در حین قزلباش در وقت قلعه خرگیماز را با امداد داد نجات
عشیرت بختیاری گرفته بعضی حفظ حرمت قلعه بزور در جهت استمام نمودن انعم بعضی عشیرت بزور
مرتبه مرتبه فریفته قزلباش شده در خبر آمدن ملک صلیبی بجانب ذخیره قلعه بر ناحیه مرعمال
ولایت بختیاری رفته که آنجا قرار داد آنچه قلعه سوسن بیشتر از دست نه ملک صلیبی
از این قصه دقیقه گذشته مردم عشایر دو جانب جمع شده جمع بعضی بر آن طایفه ایلغار برد
دوپا به قدم اطاعت پیش آمده بعد تسلیم قلعه بعضی ملک صلیبی از بختیاری در گذشته
با میر تک بختیاری معامله نموده رابطه خود بر دربار درآورد که بعد از این بیلاق در میان احمد
مرکز میلیا باسم قلعه سوسن بطریق ملکیت مدار داده دست دیگر از آن جماعت قلعه تسلیم
ملک صلیبی که بقدر از ثقات روایت از احوال طایفه بختیاری خان زاده است که بر او نه
هم آنجا

که بختی و بخت چه کلهر بعد از اولاد حاکمان جزیره عمریه بود بطریق حکومت آنجا منارجه
در میان برادران خاتمه حکومت به بخت قرار گرفت و بختی به بابت حسکیف خاتمه و ملکان حکومت
آنجا رسید از طایفه بختی گرفته اند در روایت دیگر آنست که طوایف اکراد جمله از اولاد
بختی و بخت است اعلمهم الله تعالی تا در زمین چه امیر شرف ابن امیر بدر حاکم جزیره بود از طایفه بختی
با بر عداوت قدیمه نسبت با امیر شرف بعضی اوضاع نا ملایم بظهور آمده امیر شرف در مقام انتقام
بر آمده دو میر محمد بختی را از ملک صلیبی طلب نمود تا اگر او را تا لی نیز ادا ملک صلیبی میر محمد
با پنجاه نفر از اولاد و احفاد عشیرت بواسطه خاطر امیر شرف بقتل آورده چنین تک نام امیر
از آن معرکه فرار کرده احوال و ارزاق بقیه عشایر دو جانب او به تاراج داده غارت
داده اهالی زنده مردم آن است که بر وقت چنین تک به رفت ملک صلیبی
با طایفه قزلباش بنا برای جهت بعد ملک صلیبی قلعه با لی سر تک داد با او مصالحه کرده

باعث این قصه است القصه ملک سلیمان بواسطه طایفه محمودی قلعه حسکیفا را تسلیم او کرده

مدت بر سریر حکومت و کامرانی و جهانبانی روزگار گذرانید عاقبت از هاتف غیبی ندای

ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش هوش استماع فرموده بجاودانی انتقال نمود از او

چهار پسر یادگار ماند ملک سلیمان ملک اسد ملک محمد ملک حسین ملک میر این ملک سعید

چون ملک حسین جوانی بود بعلو همت موصوف و بشجاعت و مردانگی معروف چنانچه جمله جهان

و قبایل حسکیفا شیفته جمال و کمال و فریفته کمال اجمال او گشته اند زمام انقیاد

که او را در میانه خود بحکومت نصب کنند آن سلوک که ... حزب عورات دلیر

او مرفوز ... اما چون کار بر این ... حکومت نشست ملک محمد و ملک عثمان

برادران بمحمودی رفتند و ملک سلیمان برادر دیگرش از آن ناحیه از آنجا فرار کرده بدرگاه

خسرو پاشای میرمیران آمده در خدمت طالب حکومت گشته خسرو پاشا نیز از برای رفع

نزاع

نزاع برادران کس بطلب سلطان ملک حسین فرستاد برادرانش که محمودی بعضی نیز در دیوان

حاضر گشته اهمیه داده از آنکه ملک حسین نزد پاشای بزور بقتل آورده تفویض ایالت حسکیفا را به برادر

او ملک سلیمان کرد ملک سلیمان این ملک خلیل بزرگان دیرین در روزگار آن راه بیگانگی و نفاق گشته اند

که برادر او ... شایسته رفعت انکشاف است که در جمیع احوال دامن کمال احسن ... ارجمند

اتفاق او عزم دور که ... خود بمرحب ... الارحام بعضهم اولی ببعض ... که تعلق

صله رحم را در جمیع امور منظور نظر داشته باشد که ... محمود اقران ... بیت ... باهم

اگر یکدیگر چنین ... بر دار ... ازهم ... بزرگ بزند غرض از تمهید این مقدمات آنست چون

ملک سلیمان بمرحمت سلطان ... سلیمان خان و معاونت خسرو پاشای میرمیران والی

ولایت دیاربکر حاکم حسکیفا شد حسین ... ملک خلیل ... برادرانش ملک محمد

و ملک ... با او در مقام مخاصمت و منازعت درآمده و چند روز از حکومت او مرور کرد

ملک علی تاب مقاومت او نیاورده بجانب بزرخان حاکم هلمند رفت و با اتمام عشایر و قبایل
بواسطه قوت ملک حسین از ملک سلیمان متنفر و منزجر گشته با او موافقت نکرده ملکیه او را تصرف
گرفته بنابراین در ایام محرم اس برادر کوچکش گشته بکابل او آمده رفت و در ضیافت
از جمله حسن کیفا و غیر که مفاتیح قلاع تسلیم خسرو پاشا کرد که در عوض آن از دولت
قیصریه طلب ایالت هر ولایت که خسرو پاشا مصلحت احوال او مسعود و منصوص نماید
سلطان سلیمان گردد بنابراین از حضرت پادشاه نیز روحا بطریق بیست هزار آقچه بطریق ایالت
در عوض حسن کیفا بملک سلیمان ارزانی شد و سیصد هزار آقچه دیگر به تیور زعامت
به برادرش ملک محمد و دویست هزار آقچه بملک علی نام برادر دیگرش از دولت عطا
عنایت کرده مدت ملک سلیمان در روحا با حکومت مشغول شد تا آخر در حبس ارتحال
جان به برادر که در اوایل عهد شاه سلطان گرفت ملک محمد از ملک صفی بپدر او دفات

برادرش سنجاق روحا را از او گرفته سنجاق عرب گیر بطریق امارت از دیوان سلیمانی به او در زمان اشه
برادران بر سبیل بطریق سنجاق به او مرحمت گشت در آنجا نیز قرار گرفت آخر از کثرت تردد
و تغیر و تبدیلات عاجز گشته از غوغای سنجاغ تاب دردسر نیاورده چنین باو بملک حاکم بخشید طرافی
و صلت به اکه بعد از ختم خود سلطان شیر محمد ولد مهر بیک داده از قدیم الایام نیز حقوق همسایگی در میان
در میان ایشان مسلوک بوده بنابراین کنج انزوا اختیار کرده در جزیره منزوی شد بقیه الحیات در آنجا
بعد اجابت حق سعی لبیک گفته بجوار رحمت حق پیوست از او یازده پسر ماند ملک خلف
ملک سلیمان حسین ملک شرف ملک علی ملک سلیمان ملک صفی ملک طاهر ملک عادل
ملک محمود ملک عمر ملک احمد اما ملک احمد در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی وفات
نمود ملک حمزه نام پسری وارد و ملک سلیمان و ملک طاهر و ملک حسن هر سه برادر در عنفوان
جوانی وفات کردند بهمون جاودانی رسیدند سنجاق به سر ملک حسین طالع گشته

از زیردان سلطان سلیمان خان هر دو مفوض شد با تمام برادران مدتی است امرای کردستان
حکایت مختصر در کردستان تردد می‌کنند ملک سلطان حسین ابن ملک محمد چون سیاق هر دو موجود نیست
چند مدت در آن سمت تردد کرده او نیز از آن شغل خطیر فراغت نموده احوال که تاریخ هجری
در سنه خمس و الف است در کردستان اتفاقات روی داد که زنبوردار که شغل از زیرداران اوقات
آبا و اجداد او به ادعایی می‌کند اما چون بزرگ نژاد است حق سلطنه و قلعه
ترتیب حال مآل او ساخته دولت عظمی آبا و اجداد او به رساله صحیحه سیم سایر
کردستان در آن ممالک سه فرقه است فرقه اول مشتمل بر نه فصل است فصل اول
در ذکر حکام جمشگزک که در آن مشتمل بر سه شعبه است برادر ایمان آرا ضمیر منیر ملکی
ماهران علم تواریخ نوشته نام که نسب حکام جمشگزک بر زعم ایشان به ملکیش نام شخص
از اولاد ملکشاه بن عباس می‌رسد و برادر بعضی اکابر بر آنند که میرسلیق ابن علی

نام

نام و از فروع سلاطین سلجوقیه است و در زمان سلطان الب ارسلان سلجوقی صاحب ارزن الروم و توابع بود
تا سنه ست و خمسین و خمسمایه در میان اولاد و حکام کرجیان خلاف صعب دست داد و معارف لشکر او در دست کرجیان گرفتار
اما چون خواهر شاه ارمن توجه فرموده با کرجیان فرستاد بعد از قضیه حسین ملک و بعد از وفات او حکومت به پسرش ملک محمد
قرار گرفت و بعد از آن ملک محمد از زمین دار امارت به جاده او انتقال یافت و بعد از وفات حافظ ملک داود ابن
ملک محمد بر اورنگ حکومت نشست و اراده خروج و دعوی سلطنت کرد عاقبت در سنه ثمان و تسعین و خمسمایه در دست سلیمان ابن
قلیچ ارسلان سلجوقی گرفتار گشته بقتل رسید و در آن تاریخ ارزن الروم به تصرف سلاجقه روم در آمد و حکام
جمشگزک از اولاد و اخلاف ملکشاه باشند که ملکشاه به کثرت استعمال طایفه اکراد تحریف یافته باشد و اما حکام جمشگزک نیز
و دولت بر آن منقبه که در نظر باید و نتایج اتراک بوده باشند زیرا که اسامی ایشان مثل مناسبت با هم اکراد و اعراب دارند
روایت است که ملکیش نام شخصی از تبار آل سلجوق که جمعی کثیر از ایشان خصیص بنمود و دو قلعه و شانزده ناحیه که الحال
در دست حکام جمشگزک است تسخیر نموده و عشیرت ایشان را ملکیش خوانند و دیگر جماعت مشتمل بر سه قسم اند که گرد شغار

دارد حکام عمرانی و انصار در اینجا که در کردستان مشهورند تا مرزی هزار خانه و در زبان ایشان [illegible] ایران بجهت جمعی

در سلک ملازمان پادشاهی منخرط بوده و حاکم علیحده در میانه ایشان منصوب است و بجهت ولایت ایشان در میانه کردستان

شایع است که خواص و عوام بحسب خواهش که در آن خطه سکنی دارند اطلاق لفظ کردستان بر ولایت ایشان

نمیکنند هرگاه در میانه اکراد و ولایت کردستان مذکور سازند مراد از آن تمامی چمشگزک است و در آن تاریخ که ملک

سی قلعه و شانزده ناحیه که قبل از این مذکور شده و به تحت تصرف در آورده به اراده و ترتیب اولاد و احفاد ملک

حکومت قلعه و نواحی چمشگزک منفصل و از زیر تصرف ایشان در فترات پادشاهان چنگیزخان

و امیر تیمور گورکان و شاهرخ میرزا و قرایوسف ترکمان بیرون رفته تا زمانی که تمام مهام حکومت آن دیار

در قبضه [illegible] امیر [illegible] در آمد پادشاهی ایران [illegible] قزلباش [illegible] همت [illegible] استحقاق

خانواده های کردستان گماشت بخصوص برآنکه طریق مصادقت و اتحاد با سلسله علیه [illegible] نموده

بعد از آنکه در قلع و قمع حکام چمشگزک کوشیده طایفه قزلباش [illegible] در [illegible] ولایات آن دیار

بود به تسخیر ولایت چمشگزک مامور گردانید و طایفه مزبوره آن ولایت را بزور در تصرف [illegible] ایشان که [illegible]

امیر شیخ حسن [illegible] اولاد و احفاد [illegible] بجهت [illegible] معروف بصفت سخاوت و مروت معروف [illegible]

رتبه [illegible] رسیده [illegible] خاطر [illegible] اکثر [illegible] ممالک [illegible] اعلی [illegible]

ساخت جمعی از شهریاران و متعلقان و دلیران بر رایت [illegible] مجتمع ساخته [illegible]

بر طایفه مزبوره لواء [illegible] از ولایت [illegible] افواج [illegible]

حکومت [illegible] مقام [illegible] که حکومت [illegible]

و [illegible] حکومت [illegible] شاه [illegible]

[illegible] تسخیر ولایت چمشگزک [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهانه [illegible] چمشگزک

به دار ارزانی شده و مزرعه منفعت طریق ظلم و عدوان پیش گرفته جمعی کثیر از عشایر و امیر شقران ملکشی را

بقتل آورده و بنا بر این بزرگ و کوچک آن طایفه آهنگ مخالفت نموده آذربایجان را گرفته خروج نموده خبر

رسانیده بر رسیدن حکم برتنبیه خود رسیده کرده منیر عین الملک حاجی رحیم بیک بجانب عراق و اصفهان

ارسال داشته قلعه قادر آباد را بنا بر این رفته متوجه شاه اسمعیل لشکر و نزم سلطان

سلیمان با لشکر فارس و عراق و آذربایجان متوجه جانب ایران شده و حاجی رحیم بیک در آن شهر در کار

شاهی متوجه به ارک گشته و انهزام شاه اسمعیل سلطان سلیمان غازی بکران نموده تسخیر تبریز معطل

داشته و حاجی رحیم در باب تمام کار اعمال مرتبه بغیر کتاب وی سلطان متوجه گشته در اعمال روزنامه

زاده ویش و جهت نقض آرا آقا بان رستنیان ملکشی در الوان قصد جریان سلطانی به ایلات رسید

و در سلسله و افواه مشهور است که سبب قتل که در تاریخ نسب شان دیعی و شانا به که سلطان محمد خان

دالی روم متوجه تسخیر قلعه کلهر شده و حاجی بیک با سپهری با دو مصاف داده است که سرحد آن قلعه کلهر

ارادهٔ

استعلام تسلیم قلعه کماشتگان سلطان محمد خان متعهد شده و بعد از آن بیرون آمده قلعه کلهر بتصرف کماشتگان دولت خداداد

شاه اسمعیل صفوی داده و فتح شاه بیگ با نیز در آن احوال اسلام روی با پیر ریز خلاف سلطانی که بیه ... حاجی رحیم بیک

در تسلیم قلعه کلهر بهر رکورد رشا بها و ان ورزیده اسلام بعد مصالحه و مناقشه بتصرف کماشتگان شاه اسمعیل داده است این احوال

در خاطر پادشاه مریخ انتقام اثر چنین حاجی رحیم بیک مطرش در آن حوالی اعلی با مراد بدست دیگر زاده و مصرع

با هر چه شده هر آنچه که بدکشد جزا و چون خبر قتل حاجی رحیم بیک در عراق مسموع پسر او در حین تمکن شده در عراق رحل اقامت

اراده بعد رخصت سلاطین هر که متوجه مصر گردیده و در زمان سلطان بجا بیگ حاکم ملاطیه که از نیابت سلاطین چرکسیه

حکومت آنجا قیام می‌نمود ملتقی شده دشمن از احوال خود معرفت و بتعقیب آنکه کرده و شاه و رهنما از ادرعهد معظم سلطان

زمان مصر نیز بر دو مشاوره متوجه چنین حاجی بیک مرد جهاندیده کار آزموده که موسم روزگار چشیده و بنای روزگار

در وصف او برین ترانه می‌سرود شعر خود چه پرسی که روزگار آگهان چو شعر همه را زاده آتش دهان به اندازه

لها در جواب فرمود که حامد عظمت و کرکت و قرابت و دولت سلاطین آل عثمان بر جمله پادشاهان زمان ترجیح طالود

۱۰۷

دست جهانگیری در آورد تا مملکت پدری ایشان را اطراف و اکناف تمام رسیده و احوال سلاطین چرکس که تابعه هزار روز

چرا که بار ایشان را در قانون مهلت انحراف یافته در رشته دولت از چنگ عدالت پردازی رفته مفقود است

که در پیرایه از کشیدن جور دمان برآید مملکت تصرف دیگران خواهد رفت صلاح در آن است که احرام عتبه درگاه سلطان

سلیم خان را بسته عنان عزیمت بصوب روم معطوف دارد میر حاجی بیک این جاحب ترجم خلاصه آن خاندان در سه

آن جوانان است بعد از ملاقات به حاجی بیک و قبول نصیحت او عرض او که گفته نصیحت خالی نبود از غرض

به دولت تخت دفع مرض باری همت در کار عزیمت درست کرد و مضمون بلاغت شعر فاذا عزمت

فتوکل علی الله بکار برده همت خود آلودند دل بسته از در صدق و اخلاص متوجه درگاه عرش اشتباه

سلطان سلیمان شاه و در اماسیه بعز بساط بوسی فایز گشته چون منظر کیمیا اثر سلطانی در آمد بر قوت

و جرات دلیرانه او تعجب نمود که با وجود آنکه پدر و پیر او سالها چه کس از آقایان ملک [illegible] آورده ام

اصلاً و قطعاً دم در این یکجهتی [illegible] درگاه عرش اشتباه ما آورده بنا بر این سلطان سلیمان معروض داشت

که گفته اند

که گفته اند که جوی عمر را خواهد بود که [illegible] گناه است بود کار بسته بیتابانه پادشاهانه دلداری

خسروانه [illegible] قرار تضرع کرده همیشه ولایت چرکس را [illegible] که در تصرف آبا و اجداد عظام او بوده داده

دولت و فرمان [illegible] که عهد [illegible] میر میران [illegible] اسکندر بیگ

تا به چرکس کهنه که سنجاق [illegible] در تحت تصرف قزلباشیه بود آن را در تسلیم او نموده

[illegible] امر [illegible] متوجه چرکس [illegible] از مرحمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در کار بسیار کار کرده است خالد بیک چوهری بیک رستم بیک ویس بیک تکین بیک کیقباد بیک

بهلول بیک محسن بیک یعقوب بیک فرخشاد بیک عمر بیک کلدی بیک کنجه بیک کاوس بیک

پرویز بیک یلمان بیک — دولت همه از اتفاق خیزد — بی دولتی از نفاق خیزد جمله

اتفاق کرده روانه آستانه سلطان سلیمان شده اند آستانه عالی محروسه ولایت ... در قصبه جمشکزک ... خراج کرده

و علامت اقدام آن ولایت مع ناحیه و قریه که لیاقت عوض ... از پادشاهی گذشته باشد داخل

عوض ... سازند و سایر ولایت منقسم بر دو سنجاق و چهارده زعامت و تیمار که حسب الاراده علی

... ان حضرت غازی سلطانی عز اصدار یافت که بغیر از عوض ... جمشکزک منقسم بر دو سنجاق

و چهارده زعامت و تیمار گشته در تصرف اولاد و احفاد ایشان سلسله توجیه شد بمردم بیگانه نه دهند دایم

اولاد و اولاد اولاد ایشان ... از ایشان ... پادشاهی ... شعبه اول در ذکر امرای مجگرد که ...

مجگرد در حین جلوس خاقانی سلطان سلیمان خان بطریق سنجاق به جمشید بیک پسر پیری بیک

عنا...

غازی گشته چون یکی از حکومت او ... وفات یافت از او چهار پسر ماند اما خود ... کدام ... سنجاق

حکومت ... برآن سنجاق مزبور از دیوان سلیمانی به یعقوب فرخشاد بیک ... گشت ولد او ... برادر

برادر حصه و حسد برده نسبت خیانت آل پادشاهی داده احوال ... به سریر سلطنت مصر سلطان ... گفتند

حسب الفرمان قضا جریان سلطان سلیمان خان بقتل رسانیدند و از او ... بیک ... بیک ... ازین سنجاق

مجگرد بطریق زعامت بطرز مشارکت به پسران ولد سنجاق ... بیک ... بیک پاشا ... میران

از ... روم ... چهار پسر محمدی بیک ... زعامت و تیمار رعایت ...

رستم بیک حاکم ... بعرض پادشاه سلیمانی رسانید که اگر از فرخشاد بیک ... قصبه ...

... التماس ... از درگاه عرش اشتباه پادشاهی آن است که ...

... بیک ولد ... بیک ... رستم بیک سنجاق مجگرد

... داشته در ... مصطفی پاشا ... از ... شیروان ... بیک ...

کاهی نفسه تقدیم مجلکز دشته همین ناحیه ترجالان رسیده لقمه جان بقابض ارواح سپرده و دارا دو چهار پسر
مانده میر بیک و ... عثمان و کمال احمد بیک و سنجاق مجلکز از جانب مصطفی پاشای سردار بجهت
نشان عالیشان سلطان مرادخان به پسر بزرگش میر بیک ... حکومت و دارائی آنجا قیام نموده
آیه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة از سکان ملکوت استماع نموده جام آخرت
نوشید فرمود ... بیک ... پسر ... از دیوان سلطان مرادخان ...
سنجاق به پسر بزرگش ... بیک ... تصرف در سنجاق ... قابض ارواح تسلط
او سوار ... ساعت ... از جهان ... قرار ... و سنجاق
محبکز ... و ... که تاریخ هجری در روز پنجشنبه ... ماه
سنه ... سنجاق مجلکز در تحت تصرف اوست ... حکام ... بیک ...
هر جای ... ولایت ... و زراعت ...

تمریسا

قسمت ... ناحیه ... بیک ... سلطان سلیمان خان ... شده چون
... بطریق ... حکومت آنجا قیام نموده امارت ... فانی ترجیح داد کرسی حکومت
... بایسنقر ... بموجب ... استحقاق بایسنقر بیک ...
... حکومت گشته قائم مقام ... امور ... فهم و فراست آراسته ...
... در حفظ و حراست ولایت و ضبط و رعایت عشیرت ... اقران ... امور
... دنیاداری ... حکام کردستان ... در ...
از علمی ... کار ... دایره ... در فنون ... و ... مروت
... اشعار ... و ... نثر ... بطریق ...
و جمیع ادوات و آلات و ظروف ... حکومت ... مستقله ... توابع
... عثمانی و عشیرت ... مخصوص ... کردستان

او شهمه از نحس و صلاح او کار ذی مکنت اسیر که به دولت عظمی و مملکت کبری برتری که آبا و اجداد عظام او بوده

رسیده و مرفه ساخته بهم در دیگر امرای ستمکار در ایام دولت محمدشاه که به عمارات اولاد درویشی نهاد در زمان

سلطان سلیمانی کان عمارت معتصم به ریختن ... ره زمامت که ناحیه سلطان با قصبه محمدشاه که وحش سوار ابی او را ...

شد بود چنانچه سابقا مذکور شد و در بنای اهالی کنجه و ... دیگر در روز ... بیران ... ملک ... مرادبر

بگلر دارایی ... که او از بر ... بوده و بجز او ... روز ... قائم گشته چون ...

و ... رسیده برادران تقاق حکومت مرد ... که از نوری سلطان روانه شده ... بود که ... خبر ... رسول

که ... حقیقت احوال ... و ... عظمی و وزرا ... اولاد

ترتیب ... مستعد ... که ... از ... هر طرف ... با ...

که ... بوده ... سلطان ... گشته

... ساخته ... کنجه و ... ناحیه ...

بگلر ...

بگلر ... بیم ... از ... به آن سبب ... ولایت ... صفات ... سلاطین ... ازو ... عرض

کدام ... بر ... کشیده که ... عاقبت ... نکند ... از ... ملک ...

... صاحب ملک ... ارث و استحقاق والی ملک ... و ... برادر ... ملک ... والد

... احوال ... مرتبت ... در ... که در کنج قناعت ... عمر ...

... حکومت ... خفیه بغض و عداوت را در دل گرفته بلکه در صدد ... برآمده ...

... تا ... برادری ... رفته ... تیغ ... برادر حقیقی خود ... را ... بعضی از ...

... بغض ... و ... را ... که ... صاحب ملک ... کفاح خود ...

تا ... احوال ... او ...

... در مقام بغض و عداوت ... بجمیله ... رد ...

... از ... با ... سر ... تقرب ... وفا ...

صالح بیگ مرحوم در میانه نهاده دل بسمع رضا و صفا تمام قرار بران داده که آن حمایت [illegible] و دراز ١١٠

زفاف صبیه دیگر که در درون خانه نگاه داشته چون عمر بیگ بخانه کدخدایی خانه درآید مادران [illegible] .

پسر را آن کس هم او [illegible] داده چون شب زفاف رسید [illegible] در محل [illegible]

شد چون عمر بیگ [illegible] با جمعی [illegible] نفس [illegible]

ذو الغور زبان [illegible] از کمینگاه [illegible] غالب [illegible]

از بار [illegible] از صالح بیگ کیخسرو بیگ و محمد بیگ [illegible]

سر [illegible] نیز [illegible] پسر بزرگ [illegible] کیخسرو بیگ [illegible] داشته [illegible]

سلطان مراد خان شد [illegible] وزرا و عظما [illegible] عرض [illegible]

[illegible] پسر بزرگ [illegible] داشته [illegible]

مدت [illegible] سال که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است سنجاق [illegible] در تحت تصرف کیخسرو بیگ است

بعد از

بعد مدتی و مشارکت غیر [illegible] و دارایی آن جا قیام می نماید و احوال اولاد درویش بیگ [illegible] که در [illegible]

این قضیه مرقوم [illegible] اول [illegible] درویش بیگ [illegible] زعامت [illegible] با [illegible]

[illegible] زعامت [illegible] مصطفی بیگ [illegible] ذوالفقار بیگ [illegible] الماس

نام اولاد [illegible] عنایت [illegible] درویش بیگ [illegible] هزار آقچه زعامت [illegible]

[illegible] بعد از وفات او زعامتش [illegible] ابراهیم و جعفر و شیخ [illegible] سلطان [illegible]

حال [illegible] یعقوب بیگ ابن درویش بیگ است که [illegible] آقچه زعامت داده [illegible]

زعامتش [illegible] دو هزار [illegible] چهارم کیقباد بیگ ابن درویش بیگ [illegible]

آقچه زعامت داده [illegible] زعامت [illegible]

[illegible]

[illegible] رحمت [illegible] درویش بیگ [illegible]

هم که بعد از این پیر علی بیگ پسر بابا بیگ رعایت رعایت و بعد از وفات او رعایت پسر [illegible] بیگ نام پسرش

ارزانی داشته شد ششم پیروز بیگ این پیر علی بیگ بعد از وفات رعایتش بجهت رستم بیگ نام پسرش انتقال یافت هفتم

بهلول بیگ این پیر علی بیگ پسر چهارم است آنچه رعایت مقرر شد بعد از وفات او رعایتش در میانه

پسرانش [illegible] واحد قسمت گشت هشتم قلندر بیگ این پیر علی بیگ او سوم پسر رعایت چهار هزار آقچه

راهی که در ایام [illegible] مصطفی پاشای سردار [illegible] در محاربه [illegible] واقع شد نام او

و عیال و اکراد [illegible] رسید و رعایتش [illegible] بیگ نام پسرش داده [illegible] رعایت او [illegible]

عوض آن بیگ منتقل شد نهم سلیمان بیگ این پیر علی بیگ پنج هزار آقچه رعایت [illegible]

او سعی طوری کرده است [illegible] که تا تاریخ هجری در سنه [illegible] در قید حیات است [illegible]

و در [illegible] مردانگی و آن [illegible] است [illegible] از [illegible] کامکار [illegible]

این [illegible] این [illegible] رسیده که [illegible] امرا و مردم [illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible]

رضی الله عنه میرسد و [illegible] از [illegible] سید [illegible] و او مرد زاهد و عابد و متقی بود و گاه گاه

[illegible] الهامات غیبی می‌شنید و [illegible] که حالا در دست اولاد اوست [illegible] بطن بسید [illegible] عبدالله

ابن عباس رضی الله عنهما میرسد و [illegible] در ایام [illegible] در ولایت [illegible] میرود [illegible] که [illegible] در دواحی

قلعه [illegible] در قریه [illegible] ساکن گشته و در آن قریه عبادت خانه [illegible] ترتیب داده و در آنجا بطاعت و عبادت

ترغیب می‌کرد چنانچه [illegible] آن [illegible] شب و روز بریاضات و مجاهدات قیام و اقدام و خلق

آن دیار را بطاعت و عبادت ترغیب می‌نمود [illegible] آن ولایت [illegible] نسبت [illegible] او [illegible] اعتقاد

تمام [illegible] اکثر مریده و معتقد او گشته‌اند و چون [illegible] را [illegible] در برابر [illegible] محمود [illegible] کار

[illegible] رسیده [illegible] و فاتحه [illegible] و در آن قریه [illegible] در تربیت [illegible] و [illegible]

و [illegible] میرسانید [illegible] کثیر از [illegible] فرقه [illegible] حسن اوضاع و اطوار [illegible] لطف و [illegible]

و [illegible] مردم از اطراف و نواحی روی [illegible] او [illegible] [illegible] و [illegible] عبادت و [illegible]

ورع و صلاحیت او در مرتبه‌ای بود که اکثر خواص و عوام آن ولایت حلقه عبودیت او در گوش کرده

ربقه ارادت او بر دوش کشیده‌اند چنین مرویست که ... جاودانی گفت و منوچهر پسر شیخ معتضدی ... کرد

داد اعتقاد و اخلاص عشیرت مرداسی بدان مثابه که بود در مرتبه قصوی یافته اراده خروج و ...

عروج کند سلطنت مصر و سلسله مملکت معتضدی کردانید و بر دربار قلعه کهیل را به تحت تصرف درآورد

و الکای قلعه است بر سر کمر رفیع واقع شده و آن کمر شاه به کج شده که از دیوان او و هم ... است

بر آن کمر از حد و قیاس ... مگر در روایت مشهور در السنه و افواه مذکور است که ... الله

بر یکبار رسیده و بلفظ ترکی اشارت ... الکمر که آن کمر بقدرت کامله پروردگار ... الله اعلم

المشهور که در آن قلعه و ولایت ساکن است طبقه مرداسی اند و مردم این زمان ... این طرف

جمعی بمقام ... کلاب بعد ... در حوالی حلب مقام داشته در آن زمان ... در تصرف

سلاطین ... مصر ... اتفاقا امرای مصر که در مقام عداوت و خصومت

دراک

در آن گاه اضطراب باحوال ساکنان آن دیار راه یافت و امیر شیخ بر مصالح این مرداسی او در این ... گذشته

مالدار و مکرمت قلعه اکیل را محاصره نموده از غرض کار بر محصوران تنگ شده قلعه را تسلیم ارکان ... و چون

این خبر بسمع ظاهر ابن حاکم اسماعیل رسید کس بنزد او فرستاده او را با پسرش در سنه عشرین و ثمانمایه

نقیب کرده ... وصلت و طمع ... از طرف کهیل آورده و لکن تا تاریخ در آن ولایت ساکن شده

القصه چنین مذکور است و معاونت عشیرت مرداسی قلعه و ولایت کهیل را به تحت تصرف درآورده

بحکومت و دارایی آنجا از خلف آبا و اجداد حکم قیام و اقدام نموده که در زمان سلطنت سلطان ... در دوله

او کمال قصور را ادراک ... از گفته شرح این قضیه ... در حکایات آینده بتفصیل بیان خواهد کرد ...

الملک ... اول ... حکام کهیل که ملقب به ... بیک اند ... و ... بکرات ... و ...

استماع ... که وجه تسمیه ... که چنین ... سلاطین ... مغاربی

رفته ... با میر حسام الدین حاکم ... در آن دیار ...

الب ارسلان سلجوقی امیر ارتق بود که از نیابت او والی ماردین و آمد بود آخر اولاد

او بعد از ملکشاه و بغداد و مصر متصرف شده و در زمان [illegible] سلطان جلال الدین [illegible] می کنند

و نهضت [illegible] به پایه حکومت رسیده [illegible] در دار [illegible] دولت [illegible] آن [illegible]

ناصر الدین که آخر آن طبقه بوده در دست او قصبی آمده و دولت از بقیه ایشان منقرض گردید

القصه امیر ارتق بر تسخیر قلعه ماردین مامور گشته با جمعی امرا و درست محاصره قلعه مشغول گردید [illegible]

گرفته کار بر محصوران تنگ شد و در اثنا قاضی [illegible] دلیقه [illegible] شرار [illegible] سلطان [illegible]

تیر [illegible] امیر ارتق [illegible] امیر حسام الدین حاکم قلعه آمده او مشغول [illegible] جان داد

و [illegible] تا [illegible] تاب مقاومت با امیر ارتق نداشته [illegible] آثار ضعف و فتور [illegible]

نقص و قصور بر صحیفه احوال [illegible] امیر ارتق [illegible]

قلعه مسخر کرده [illegible] تیغ [illegible] مستغنی [illegible]

در آن قلعه

در آن قلعه و شهر حصن [illegible] ملک نشست و بعد از آن نیز در آمد که تربت [illegible] جمشید [illegible]

حیات [illegible] مرحومت پدر [illegible] که حالیه [illegible] طایفه مروان برآن وضع [illegible]

[illegible] که [illegible] آخر [illegible] که [illegible]

[illegible] عیان [illegible] آن صحیفه [illegible] احوال [illegible] که [illegible]

[illegible] و مقاصد آن جماعت [illegible] روز [illegible] که گفته [illegible]

[illegible] یلدرق [illegible] نام آن پسر [illegible] یلدرق [illegible]

[illegible] ملقب گشتند مثنوی چنین آمد از هوشیاران روم [illegible]

[illegible]

نه که پرورد کردگار [illegible] رونق کار [illegible]

القصه امیر یلدراق از [illegible] وفات کرد [illegible] مانند [illegible] کنار

در کنار جانی پرورده تا بسن رشد و تمیز رسید آنگاه عمر آن اقوام و غیره سر در ربقه اطاعت او نهاده حلقه بندگی

او در گوش کردند و امیر بولعمرو نیز بجای پدر بر سریر حکومت نشسته پایه عدل و احسان بر فرق فرقدان مرتفع

گردانید و ابواب ظلم و طغیان بر رخ عالمیان مسدود کردانید جناح عاطفت بر سر مسلمانان گسترانید تا آنکه نوبت

که حکومت در دارالملک کهی و کرداری اتفاق قیام نمود نوبت بعالم آخرت کشید و سر کلاه ترکش

امیر ابراهیم بحسب قابلیت و استعداد قایم مقام پدر گردید داد در حکومت کار برساخته بر زبر عرش ملک را

سر طلاقه بر کرسی چهارده است و که صد ابراری آخرت اختیار نمود در آن مقام فرخ وجود بنشست

بعد از وفات او پسرش امیر محمد خان برگذشته چند گاه حکومت نمود با جمعی رو بعالم آخرت

رحلت نمود او را سه پسر بود نخست اول امیر عیسی داد بعد از وفات پدر قایم مقام شد بحکومت کهی

بامارت نمود دوم امیر تیمور تاش که در زمان حیات پدر والی قلعه اسفرزار از جمله حکام بالو

ازین بعد وقایع احوال او در شعبه دوم بتفصیل بیان خواهد شد سیم امیر حسن که او نیز

[illegible]

در زمان حیات پدر والی قلعه بر ربع و ناحیه جرجرک بود و حکام جرجرک از نسل اولاد اند بقول بعضی ازیشان

امیر حسن پسر امیر محمد است که از جمله عمال اوست که در ایام حکومت پدر آن ناحیه جرجرک و قلعه بر ربع تعلق

بعد تفصیل که به بقیه احوال امیر حسن باب یاد دیده شد در شعبه سیم مذکور خواهد شد بعون الله الملک المجید

امیر عیسی ابن امیر محمد بعد از وفات پدر حاکم کهی گشته در ابواب ... قطاع الطریق ...

سلوک نموده رعیت و رعایا از عدل و انعام او راضی و شاکر بودند تا هنگامی که دعوت حق را لبیک گفته

بعالم آخرت انتقال نمود و پادشاه این امیر عیسی مرحمت ... امرا و سادات ... عشرت ...

حاکم کهی گشت چند وقت حکومت نمود وفات کرد و از او ... پسر ماند اسفندیار و شاه محمد ...

امیر عیسی بحسب استحقاق قایم مقام پدر گشت و زندگی عالم فانی ... بعد از ...

و عیسی بیک ... اسکندر ... والی ... بیک ... شاه محمد ...

و حکام ... آورده از ... مملکت ...

در میانه حکام کردستان بزرگی و اقران سرافراز بوده در زمان حکومت آق قیونلو درجه اعتبار و مرتبه اعتبار

یافته او سلطنت را بقیام رسانید از فرزندان او محمد بیگ بود که به نبیره آن در طریق الیاس بیگ قاسم اشتهار دارد و مشهور است

که در تاریخ سنه ثلث و عشرین و تسعمایه که نواب همایون شاه اسمعیل صفوی بر دیار بکر استیلا یافت قاسم

اطاعت او سر بر خط فرمان نهاده مخالفت نموده با برادران خان محمد استاجلو لشکر بر سر او کشیده آن ولایت را

از تصرف او بیرون آورد و منصور بیگ نام یکی از طوایف قزلباشیه را در مدت دو سال آن حدود

تصرف نمود بعد از جنگ عالم [illegible] قاسم نام از سلطان سلیم خان ولایت مرد دیار

از تصرف قزلباش بیرون آورده بار دیگر در مسند حکومت متمکن شده و بر دیار آن ولایت که شهرت دارد

در زمان قراخان [illegible] از تصرف قزلباش بیرون آورده تسلیم محمد پاشای میرمیران آنجا نموده

در زمان آل عثمان پایه اعتبارش روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آخر [illegible] ایام آخرت

توجه نموده [illegible]

برجب

برجب وصیت عمش حکومت اکیل از دیوان سلطان سلیمان خان به وی تفویض شده و او مرد صالح دیندار عالم

عادل رعیت پرور بود با اهالی و رعایای آنجا به یگانگی و آشنایی طریق مدارا و مواسا مسلوک می‌نمود و عمارت

عالی بر سر قبر عمش قاسم بیگ ساخته و در جنب آن خانقاه و رباطی ساخته هر روز زمان آش [illegible] آینده و رونده

تعیین نمود دایم الاوقات مترددین از آن منتفع می‌شوند و این منازل در یک منزلی شهر آمد

واقع شده بنا بر لطف اشتهار دارد و بعد از چند سال ایام حکومت او منتهی شد از این رباط فانی

به منزل جاودانی شتافت از او علیخان و قاسم بیگ ماند [illegible] متعاقب یکدیگر حکومت

اکیل کردند اما آن [illegible] در عهد کمال [illegible] از این دنیای فانی رفتند

از قاسم بیگ [illegible] جعفر بیگ و غضنفر بیگ [illegible] جعفر بیگ [illegible] قاسم بیگ [illegible] حسب الفرمان سلطان

سلیمان در صغر سن حکومت اکیل به او ارزانی داشت و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است

از نتایج [illegible] کم حکومت آنجا مسلم است [illegible] تعرف نمود

در ذکر حکام پالو چون که قبل از این در احوال آنها مذکور شد که حکام پالو از نسل امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان
ابن ابراهیم ابن امیر ملداق و امیر تیمورتاش امیری بود بصفت سخاوت و فراست مشهور و معروف و بصفت شجاعت
و مردانگی معروف آثار فتوت و مروت در اطراف و اکناف عالم ظاهر ساخته از او [illegible]
درین [illegible] قرانی [illegible] صاحب [illegible] مشهور و مجمع کلام از زبانی که [illegible] حکومت
پالو در قبضه قدرت او بود تا هنگام وفات بارها [illegible] ترکمانان آنجا بود [illegible]
همین وفات کرد از او میر حمزه نام پسری ماند باتصواب عشایر و قبایل قایم مقام پدر گردید چون او نیز از این جهان
رفت از آن [illegible] در سنه [illegible] حسن بیک ابن امیر حمزه بجای او [illegible]
بجای پدر متصدی امر حکومت گشت و در آن اثنا قدرات آق قویونلو هیچ و مرج در دیار بکر واقع
و حاکمی [illegible] قلعه ارغنی [illegible] رفته [illegible] حکومت
[illegible] کرده که [illegible] وطن [illegible] اولاد ذکور

ازو

نداشت حکومت به برادر [illegible] جمشید بیک تعلق یافت جمشید بیک ابن میر حمزه منقول است که جمشید بیک
در اوایل حال که عمرش [illegible] خالد بیک [illegible] روزی [illegible] شکار
جانوری شکاری خالد بیک [illegible] قطع امید از آن جانور کرد
که [illegible] که در [illegible] تصورات مردم [illegible] آن جانور بر سر جمشید
بیک نشست خالد بیک [illegible] کرده که این مرد بدولت عظمی خواهد رسید
هر آن فالی که [illegible] چنانکه [illegible] حکومت [illegible] ساله
از عمرش [illegible] تعلق یافت [illegible] مهمات و تمشیت
و مهمات مملکت [illegible] که [illegible] سلطان سلیمان [illegible]
حلقه [illegible] که سلطان [illegible] که [illegible]
بود ضبط و صیانت و حفظ و حراست [illegible] اهتمام [illegible] بیک [illegible]

سلطانی در زور بازوی خود که چند دفعه جنگهای مردانه کرده و در زمینهای رستمانه نموده با آن شجاعت ملک پرورنما خود بود
متمنی که همه را تحت تصرف خود درآورد و از عزم احوال آنکه علم مملوک جمشید شکوه و دارای مرکه
شمشیری از دست لشکریان ترکمه بر سر او خورد و نصف استخوان کله او جدا شد چنانچه مغز سرش آنکه را
می نمود جراحان پارچه کدوی خشک را برابر استخوان که جدا شده بود بریده در آنجا بسته بودند و التیام
گرفت و درست با کدو التیام یافته مدت چند سال در قید حیات بود و در وقت دیگر اولاد و ازو یادگار ماند
دایم قضایا اگرچه مناسب با این احوال نداشت و موافقت این مقال ندارد اما استعدادی این فن
میکرد در هر کار قضیه واقع شده قسم دیگر که سلیمان در ایام لکار مقصود القصه چون جمشید شکوه
زمام مهام پادشاهی بکف کفایت خود درآورد دکمین تدبیر در ترتیب خاطر امیدوار آل عثمان
کوشید ارکان دولت حضرت سلطان از حقوق خود که سلاطین حشمت آئین خواهند
معدلت گزین عثمانی در سال عشر و سیصد ۱۲ م در ربیع ماه الکلام مرد بپای گشت چنانکه سلطان

سلطان سلیمان خان قانونی چند مرتبه که بعزم تسخیر ایران عبور از کردستان نموده بشخص امرا و حکام کردستان
که لیاقت مشاوره و استحضار سلطانی داشته باشند و عدم قابلیت و استعداد این کار بنام جمشید بیک نیز
ملتفت شده بودند آنکه نبودند حضور سعد و لطف و عدل سود دیده صرف و ارخاموش و در نکته باشد
[illegible] استخوان و درون پر زور بنا بر این چند دفعه در سفر ایران و مشاوره با سلطان زمان ظفر و اقبال
همنان می‌بود و اگر دشمنان او در هر وادی سمع همایون میرسید متعهد و متحمل فعاله دست رد
بر سینه مطالب و مقاصد او می نهاد و در انواع خیرات و مبرات و در امور دنیاداری
و رعیت پروری و عقل و درایت و دور اندیشی و کیاست ثانی خود نداشت از آنجمله
مشهور است که هر سال سه هزار زر برسم [illegible] از کله در مسجد حوض حقه حج جمع
و در محلی فرستاده و سه هزار زر همچنین بعد از آن در آنکه قرب بجهت حرمدار شد
می شد در گردن بگرائی [illegible] بواسطه رذالت بحلب میفرستاد

و بر اردی ده هزار کس [illegible] تاج دولت علامی و در زراعت و عمارت ساعی بود [illegible] از آن قبیل است در آن عصر در کردستان

از امرا و حکام کسی بجمعیت و سامان او نبود و قلعه و مدرسه و رباط ساخته از مناقب بسیار چشمه آب قریب قلعه

دودمه نام [illegible] رباطی در غایت وسعت و فسحت ساخته که آن جنس در زمستان و تابستان از آن

محفوظ بود و بعضی از ضواحی تا [illegible] بسعی [illegible] آورده بعد سال استقلال حکومت پالو نموده در سلطان

سلیمان خان غازی برات [illegible] بقیه ملکیت بجهت اولاد [illegible] در بطن بطن مرکوم

نامه [illegible] و در حین حیات [illegible] خان بیک نام پسر [illegible] و بعد [illegible] ارادت [illegible]

و منزل [illegible] در آن [illegible] بهر چند [illegible]

[illegible] با طبیعت [illegible] در [illegible] ایام

که [illegible] و [illegible] خان بیک و حسین بیک و حمزه و تیمورتاش و [illegible] شاه نام

[illegible] خان بیک و [illegible] بیک [illegible] بحکومت رسیده اند

احوال [illegible] بعد از آنکه چنانچه مذکور شد رضی الله بیک از دنیا رفت اما احوال حمزه بیک نام پسر [illegible]

آن است که در اوایل منصب متفرقگی درگاه پادشاه جهان [illegible] زعامت [illegible] شد بالاخره

[illegible] که [illegible] به [illegible] ولد [illegible] او گفته

و بعد از وفات او [illegible] بیک نام پسر او [illegible] بعد [illegible] عثمان پاشا [illegible]

بایت حکومت پالو از جانب مصطفی پاشا سردار [illegible] قزلباش [illegible]

رسید تیمورتاش نام پسر [illegible] در حین حیات پدر [illegible] دیاربکر متفرقه

[illegible] در آن [illegible] لوای حکومت [illegible] آخرت [illegible] سلطان جهان [illegible] از اولاد الله وردی

[illegible] نام [illegible] شاه بیک [illegible] در حین حیات پدر جهان از [illegible] زعامت

بطریق متفرقگی پادشاه [illegible] در آن اوقات وفات یافت از او [illegible] احمد نام [illegible]

[illegible] خان بیک [illegible] بیک [illegible] در آن آوان حاکم است

مدت حکومتش سی سال بود در فراغت گذرانید تا آنکه در زمان سلطان سلیمان خان در سن [illegible]

حاصل گردید و بعد از وفات پدر حاکم، الله استقلال افراشته صدای انا ولا غیری

بگوش اولی و اقاصی رسانیده و بساط عدالت گستری و رونق رعیت پروری گسترانید

عمر [illegible] سال از حکومت گذشته بود که [illegible] اولاد امجادش [illegible] رسانیده فارغ البال

و [illegible] مدت سی سال [illegible] صدای [illegible] خرج خبری [illegible] مانند [illegible] شیروان

سعادت [illegible] گشته [illegible] قرار گرفته در کردستان بلکه عراق و حجاز در میان اقران و امثال باستقلال [illegible]

ممتاز گشت بعد از آنکه [illegible] در حکومت [illegible] فراغت [illegible] با جمیع [illegible] باقی بیگ

[illegible] محمد نام پسری [illegible] لیاقت [illegible] تعهد حکومت نداشت باتفاق [illegible]

[illegible] و اقوام به برادرش حسن بیگ قرار یافت [illegible] بیگ بعد از وفات پدرش [illegible]

بموجب فرمان سلطان مراد خان باتفاق عشایر و اعیان متصدی حکومت [illegible]

اما ولد بزرگ آن دیار [illegible] در تاریخ سنه [illegible] و تسعمایه در ایام دولت [illegible] مصطفی [illegible]

از [illegible] شیروان بجوار رحمت پروردگار رحلت [illegible] سلیمان بیگ و مظفر بیگ [illegible] سلیمان بیگ [illegible] بیگ بعد از

وفات پدرش حسن بیگ حکومت را از جانب مصطفی پاشای سردار بسلیمان بیگ [illegible] شد [illegible]

سلطان مراد خان [illegible] و استعانت [illegible] پاشای وزیر اعظم [illegible] بیگ [illegible]

و چند سال [illegible] در میانه [illegible] بیگ و سلیمان بیگ [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] سلیمان بیگ [illegible]

[illegible] در حکومت [illegible] بیگ [illegible]

[illegible] قابلیت [illegible]

چنین [illegible]

آخر در طلب حکومت [illegible]

بعد حسرت و درد از نهاد خود برآورده از قرار اتفاق [illegible] بعد از او حکومت بپسرش احمد بیگ
منتقل شد چنانچه باز در زمان احمد بیگ نیز بر سر حکومت با سلیمان بیگ منازعه و مناقشه بسیار نموده [illegible] بطرفی
طرفین از اقوام و عشایر با یکدیگر [illegible] یاوری بخت یاری ننموده [illegible]
کار دولت [illegible] تا آنکه [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] در تاریخ سنه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] سلیمان بیگ [illegible]
[illegible] امرای حریر [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]

[illegible]

امیر سیف الدین قائم مقام میر [illegible]
امرای امارت [illegible] خرابه و ویرانه [illegible] ولد [illegible] پسرش
بجای او بمسند امارت نشست بعد از وفات او [illegible] پسر [illegible] اقوام و اقارب و عشایر [illegible]
گشته [illegible] بعد از وفات او [illegible]
امارت [illegible] بعد از وفات او [illegible]
صدر امارت [illegible] احوال حکومت [illegible] ناحیه حریر [illegible]
[illegible]
دیار [illegible] سلطان سلیم خان گرفته و سلطان سلیمان خان [illegible] حریر
[illegible] اوجاق [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

بکمال اشتهار رسیده فرزندگان نکته‌دانی و دبیرکنندگان آلات سخن‌رانی بر رتبه دقیقه‌شعاری و از تعصب دور
خوانند چه که نسب حکام صاصون بملوک ارزن منتهی می‌گردد و در روایت صحیح احکام البیس بر اعلام امور ضلال
عزالدین و ضیاءالدین در کشور نمودند که از دیار ملک ارزن اضطرابات سبب البیس فتنه انداز قلعه
صاصون استوار را دست تمام شخص گرفته بعزالدین دادند چنانکه بعضی از احوال در احوال احکام البیس ایراد
خواهد یافت و چون طایفه ارکان و عزالدین مسعود عزیزی در خزانه نگاه بعزیزانی مشهور را جهت زیارت درگاه
درجات قلعه صاصون باکا جهته انداز و القدام قدمی آنجا رسیده بهار قبیله اند نزدیکی بادیه سامانه
حموقی و در مع که ناحیه از ... برده شد گرفت خشنده از طرف استقبال که
در آن سال که بعضی جمعیت حالی و دیر مناری بعزیزان و غیرهم تابع اقدام خود کرده بودند و حاکم
صاصون درباره حکام کردستان بصفت سیادت و شجاعت و همت و دلاوری و شهامت اشتهار
داشته در میان آن ممالک برادر و اقران خود نسبت می‌کردند همراه با سلاطین و حکام ذیشان

طرق

طریق مدارا و مواسا سلوک نموده‌اند از جمله چند مرتبه که سلاطین آق قویونلو و قراقویونلو و آل عثمان
متعرض ولایت گردیده ایشان دست در حبل المتین مدارا زده ولایت خود را از طوارق آفات
سلاطین کرام و خواقین عظام سالم نگاه داشته‌اند بلکه از انواع رعایت و اصناف حمایت یافته
اند و آخر شخصی که از حکام ایشان بهم رسید امیر شاه ولد میر ابوبکر است ولد
مذکور پسری داشته خضر بیگ و شاه علی بیگ خضر بیگ ابن امیر ابوبکر بعد از وفات امیر ابوبکر قائم مقام پدر
چند گاهی در حکومت قرار گرفته بزودی عنان عزیمت بصوب عالم آخرت تافت چون ولد
ذکور نداشت حکومت برادرش شاه علی بیگ ابن امیر ابوبکر بعد از وفات برادرش با استقلال
تا غایت که سنه هزار و پنج است نشسته بنام سکه علی الدوام با جوانان کامل تجرع شراب مدام
می‌نماید ... و ... دوستی ... داشته ... در بار
... رنگ ... از دل ... می‌زد ... که امرا و حکام کردستان ...

به رحمت وفات یافته بود و پسر و نادیر پسرش حالیا در قید حیات است محمد بیگ امیر علی بیگ صاحب

همچنین برادرش جعفر بیگ بعد از فوت پدر با امداد و معاونت عشایر و قبایل حاکم شد محمد بیگ با الفرار

با معدودی چند به درگاه سلطان سلیمان رفته در هنگام توجه قاهره به تسخیر مصر

در رکاب نصرت انتساب سلطان مشار الیه در محاربه چراکسه مردانگیها ابراز نموده چنانکه در روز

شکست چراکسه محمد بیگ سه زخم از ... مجروح و ناتوان بلکه مرده بی جان در میان مقتولان

یافته و وزرا و امرا این قصه به عرض سلطان رسانیده جراحان چابکدست بر سر او تعیین کرده تیمار

او مقرر کردند هر چه ما یحتاج از خزانه عامره جهت او تعیین و وزرای عظام در مقام رعایت او در آمده

لذا به عنایت استفسار نمودند تا بانجام رسانیدند و ایالت صاصون بدو الحاق یافته از آن که

در ... آن در باب ... خاکیان ... منافقت ... عالمی وزرای عظام ملتمس

او ... اجابت ... فرمان ... جعفر بیگ صادر

ملازمت رکاب همایون شاه اسمعیل صفوی مبادرت نموده شاه مزبور اکثر امرای ...

ولایت ایشان را متصرف شده علی بیگ در آن مملکت به لباس سلوک در آن ... گشته اوضاع و اطوار

او موافق مزاج ایشان افتاده ... در ... مجلس خاص ... اختصاص یافته ...

مدام ... دام ...

... نکاح ... فرزندی سلوک داشته ... خصوصیت ...

باجی ... عالم فانی ... سه پسر ماند محمد بیگ و خضر بیگ ...

همچنین علی بیگ در ... شاه اسمعیل ... وفات یافت و پسر بزرگش محمد بیگ ...

بود ... اتفاق خضر بیگ ...

... امارت ... محمد بیگ ... ایالت ...

... شاه ... محمد بیگ ...

بارکو

خود سوا از حکومت قطع نموده خفیه جهت ادراک دولت خود تعیین شد و بعد از آن دفعه آقا شیخ

که زینه دعوی از وفات خضر بیک اولاد چهار پسر ماند سلطان محمود و احمد و یعقوب و محمد سلطان محمود

با جمیع مردم به عالم آخرت نهضت فرمود و یعقوب بیک در سفر گرجستان در سنه اثنی و تسعین

و تسعمایه در محلی که محمد پاشای وزیر میران آنجا دلیل سرخوان فرمان تغلیس از لشکر قزلباش

و داعیان از جمیع شکست یافت و در هنگام عودت در دربند طاهر بتقدیر رسید و احوال

احمد بیک و محمد بیک در ضمن قضایای آتیه به تفصیل مذکور خواهد شد الحاله محمد بیک ولد احمد حاکم

با ایالت مستقل مأمور است اما ملک خلیل حاکم حصنکیفا در تسلیم ناحیه ارزن بنا داد غروره

قلعه و ناحیه ارزن را تعمیر نموده مردمان خود را به محافظت آنجا نصب کرده در خطوط او ایت

اولی بمنع نموده و آخر الامر محمد بیک با امداد و معاونت شرف خان بیک حاکم بدلیس و معیت

والی ولایت جزیره و دیگر زر نگاب کشیده قلعه ارزن را از اخراج کرده دست گماشتگان

ملک خلیل

دست گماشتگان ملک خلیل از ناحیه ارزن کوتاه گردانیده به تصرف خویش درآورد چون مدت دوازده سال

از حکومت او منقضی شد و ناگاه فانی را وداع نموده بعالم عقبی شتافت از او سلیمان بیک و بهاءالدین بیک

و صارو خان بیک و خان بوداق و حسین بیک شش پسر ماند و سر پسران ترتیب متعاقب یکدیگر

حکومت نمودند از بین بیک حسن بیک نام پسری مانده بود در تاریخی که بعد از قتل صارو خان بیک حکومت

به پسرش محمد بیک ارزانی داشته از طلب امارت گذشته با محمد بیک آغاز سرکشی نموده با امداد و استعانت فرهاد

پاشای سردار فتح بیک سر گرفته تربیت محمد بیک نموده با پسرش تقبیل آمده از بوداق بیک مراد خان

بیک نام پسری مانده بود در سفر گرجستان با پدر کشته شد از او بهاءالدین و بوداق نام دو پسر مانده است و عمل بیک

نام پسرش در زمان حیات پدر وفات یافته از او فرزندی نام سلیمان بیک این محمد بیک است ارادات

پدر در تاریخ سنه سبعین و تسعمایه بموجب فرمان همایون سلطان سلیمان خان امارت صاحب از ... معزول گردید

و ناحیه ارزن را بطریق زعامت به برادرش بهاءالدین بیک عنایت فرموده سلیمان بیک

مردی بود سلاطین منش و بزرگ‌منش بعلو همت و وقار آراسته و بسمو سخاوت و شجاعت پیراسته در محلی

که سلطان سلیمان خان بعد از فتح بغداد و تبریز باز در بند گیفته و عمر بعضی از ادات ملک محال و کردستان را

در دشت ارزن تمغر از جهات [illegible] دوازده روز [illegible] دولت [illegible] و آسمان خیمه سلیمان

بیک سالها چون کوه آهن پای ثبات و وقار فشرده در صاحب [illegible] ذخیره [illegible] بارگاه پادشاه

سلیمان شان اسکندر مکان [illegible] ملک شمس الدین بیک [illegible]

داود مردی بود که صبح و شام ملکه علی الدوام [illegible] شراب ارغوانی با خط جوانان [illegible]

و محبوبان [illegible] از نوشیدن شراب [illegible] فارغ نبود [illegible] جهان

جهان گذران [illegible] عاقبت بمرض آبله [illegible] وداع [illegible]

[illegible] جام [illegible] آیا جسم جام او چه شد حال آغاز و انجام او

[illegible] کسی تا ابد زنده [illegible] که [illegible] دارد [illegible] بهاءالدین

بیک

بیک ابن محمد بیک ابن شیخ بیک [illegible] بعد از وفات برادرش عوض بیک [illegible] از جانب [illegible] سلطان سلیمان خان

بجای سلیمان بیک بر سریر حکومت [illegible] نشست و [illegible] حکومت [illegible] القاب در احکام و فرامین

در زمان او [illegible] عالم [illegible] شدند و بهاءالدین بیک مرد [illegible] دیوانه [illegible]

[illegible] کردستان [illegible] شجاعت و سخاوت [illegible] پادشاهی [illegible] آثار

پسندیده بظهور رسیده در زمان حکومت برادرش سلیمان بیک [illegible] ناحیه ارزن [illegible]

[illegible] بهاءالدین [illegible]

[illegible] سلطان سلیمان خان

[illegible] بهاءالدین [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

که اگر شخصی [illegible]

جراران عالم و طامعان بنی آدم بر سر او هجوم آورده و از دو عام آگشته با وجود آنکه از اهل شقاوت هزار نفر

حاصل ولایت خود بر دو عام میکرد و بهیبت منازعه نفر دیگر استقرار می‌یافت که صرف کرد لیکن جراران

بمقدار این او جامع قابلیت حسن شده بود بعد از وفات سی هزار نفر دیگر متوجه دربار ایشان گذاشت

و از اقوال علاقمندان غفلت میورزید هرکه گفته‌اند بیت آن خورد و آن دیگر خورد بیش ملک کاوری

گرسنه همه دنیا بخورد دیگر نمیرد داشت اما چون مفلس و از هر رهروی بازو خواهد قابلیت حق

در این زمان نیز بود حکومت خود چند روزی نامزد سلیمان بیک نام میرزا گشته آخر به برادرش صارو خان

اتفاق یافت دوام حکومت او در سال گذشت اولاد و ذکور از پسران نیز نام صارو خان بیک ابن امیر بیک

در زمان حکومت بهاء الدین بیک ترک ولایت خود که داخلات در دیار غربت تعلق گرفت سکندر آرا

گاهی سنجاق بارگیری و تیری در دست نداشت و نیز رگ از دو اولاد ایشان هم در مغایات گذشته

متصرف شده داخلات بسیر در ترددی میکند زمینه و امیدی که به برین و تیره کرد زمینه حسن بهاء الدین بیک

در زمان

وزیر ایشان بارزده حکومت متوجه آستانه سلطان سلیمان خان شد و بخش امداد و معاونت میرزا یار

وزیر الممدوح نیز بجوار الملک الاکبر رحلت نمود و خانیه تکلف به تدبیر صاحب و ملکزاده در ایام جهان — وغایه تسلف

خواص و عوام گردیده مع الدوام رعایت خانه‌دادهای قدیم و حمایت مردم زاده‌های سلیم بر دست آمده

داد نهمت خود ادام و قسمتم میراث است هزار آفرین بر وزیر چنین که او همچو مرحوم همکنان کین

از افواه استماع افتاده بود که سرا بهاء الدین بیک در حین حیات می‌گفت که فرزندان من لیاقت

امارت و استعداد حکومت ندارند با آنکه خود هم زاده‌ها عظام آن وزیر مرحوم حسن بابای میر میران و ار

بکر بود از پدر التماس حکومت خود بهیه سلیمان بیک پسر بزرگ بهاء الدین که او هم از این معنی متعامل است

خود و بصارخانی از از آن و دسته و بعد از ایالت خود این الاقران سرافراز ساخته روانه خود و ممالک

داد و نیز بنظر انصاف و عدالت این دستوراف آن دیار سلوک نموده حسن تربیت داد و اکثر امور حکومت به تدبیر او

ربط استیلای مهمان که مرتب تناول می‌کرد و طبیعت خود بسلسله این معنی ساخته کیفیت امور را زنبیر

اضافه خلعت شده در اثنای عسکر ظفراثر پادشاهی به سرداری مصطفی پاشا به تسخیر ولایت گرجستان و شروان

مامور گشته بود بهادرخان در موضع چلدر رزم عظیم با گرجستان اتفاق و لشکر دیاربکر و کردستان

قرار داد عساکر اسلام بود که یکبارگی جمعی از قزلباشان بر ایشان حمله آورده هنگام غروب آفتاب مهر سپهر

حیاتش از افق زوال ایام اختلال رسیده و خفتن خواب مرگ از آن گاه امیر بردند آنچه [illegible] دست [illegible]

که محمد بیک نام پسرش در آن سفر که همراه بود بعد از محنت جانی از آن لجه خود را بساحل نجات رسانیده

و بعد از مراسم تعزیت داری و سوگواری و شرایط آن قائم مقام پدر شده و بعد دیگر [illegible] بیک نام که امروز

مرجع [illegible] بود که حاکم شهر آخر شد محمد بیک ابن بهادرخان [illegible] بعد از [illegible] در سنه ست

و ثمانین و تسعمایه مامور مصطفی پاشا [illegible] در [illegible] مقصدی امر ملک گشته دخل و

و حراست لشکر و ضبط و حمایت قلاع و عسکر [illegible] مقرر شده [illegible] بود [illegible]

[illegible] خیال [illegible] از [illegible] و محاربات [illegible]

بقیه

تقلید و تتبع آداب مردم روم کرده اوضاع و اطوارش بر آن جماعت معروف بود در بزرگی مهر خوانان

و درستی که در [illegible] برادر [illegible] و خط شکسته [illegible] دکان [illegible] تعلیق مقطعات خطوط استادان

که در حال [illegible] قطعی [illegible] از فضل [illegible] اکثر [illegible] دیگر از [illegible]

اما میرزا [illegible] در [illegible] ملایمات و تکلف [illegible] حلال [illegible]

در جهان [illegible] در [illegible] و [illegible] بنا بر عزیمت [illegible] الحرام

و زیارت مرقد نبی علیه السلام [illegible] قطع منازل و [illegible] معظمه

و کعبه مکرمه که مطاف رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله است رسیده و احرام [illegible]

الحرام بستند [illegible] آمنا [illegible] حج البیت من استطاع

الیه سبیلا [illegible] فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله [illegible] جمیع [illegible] مستغرق

گشت [illegible] امور [illegible] و قانون سلطنت و ایالت چنانچه

تفتیش می‌کرد و زمام مهام عقد و حل و ربط و ولایت خود سالار در کف کفایت شمس الدین اندر فرمودان
آقا نهاله بود بلکه بر در بار و جمیع امور حکومت و ضبط ممالک سواد به قبضه اقتدار خود درآورده بکلیه بنیاد تمکن
پایه مشاوره و اراده او در داده دست نمی‌توانست نمود اهمام رضای او ثم بود به اسم فردی از افراد
اختلاط نمی‌توانست نمود از این جهت اقوام و عشایر و بنی اعمام و الکدارات او با شمس الدین در مقام عناد
می‌آمدند از ولایت خود اخراج ملکه در صدد دختر او در حمی آمد در حالی که از بنی اعمام خود جمعی خان
و نبیره خانی غازان سلطان لقبی آورده دختر جمع خان سلطان همشیره ای که در حباله خان عبدال
بعقد نکاح شمس الدین درآورده و منع تعیین دماغ پرغرور او مجال آنکه با حاکمان گیلان دعوی
همسری کند عسکر بر جزیره کشیده و بر سر سواد زمین حکومت غزل کرده بکار او نصب سازد
ع الله دوام بعثیر روزی که در فتح دیلمان که ام جوار الثانی بود جماد است و حصومت می‌ورزید
و در تاریخ سنه اربع و الف بجوار رحمت ایزد متعال رحلت و از او لاد ذکور ...

دیلمان حکومتش استمرار نیافت شد او یافت احمد بیک ابن خضر بیک و محمد بیک برادرش چون محمد بیک ولد مبارز خان
بیک در این سرای غرور به ارم سرور رحلت نمود شمس الدین که در کنف کفالت آن ... امرا المملکت تن ... محمد بیک را
بکوشت و ضبط جمیع عشایر و قبایل تقدیم اطاعت و انقیاد پیشتر آمد در این معامله محل استعانت شده بر حسب احوال
رسید برادر پاشا و بار بمعروض پایه سریر خلافت مصیر ساخت که محمد بیک ولد خضر بیک که از ابتدای دولت محمد بیک
ابن مبارز خان بیک تخلف و تسلط شمس الدین در اینالت خود ترک وطن و جلای دیار اختیار کرده بطرف ولایت تخت
رفت و مدت امارت تحت محمد قرار داده آنجا توطن کرده بود در آن حین در قصبه ... توقف داشت ابتدای
وفات محمد بیک و حکومت برادرش احمد بیک باتفاق بهاء الدین بیک ولد مراد خان که او نیز از خوف شمس الدین فرار
... باتفاق بعضی آقایان خود خصوصا شاه مراد و حسین آقای برادر و بهرام آقا ترک وطن خود نموده اتابت
در ... و ... دوال سکیه زمینه و باتفاق متوجه خود شد و شمس الدین از اتفاق ایشان متوهم گشته احمد بیک را
براه داشت که قصه محمد بیک برادر خود را ... محمد بیک ارکیده و ... شمس الدین واقف گشته بعفو العود ...

تغاق آقا یان نیز بجانب فرار که بطرف قلعه صامران رفت و اعیان آنجا را که از کردار کفار شمس الدین بیگ آمده بودند

بمخالفت او ترغیب نمود و مایل دیگر بان نشد بعد از استیلای منهزم او بدرون قلعه برده [illegible] قلعه آن [illegible]

که مرغ از فراز کوهسار آن دشوار گذشت و چون از مساحت تلال جبال او خاطر بنکبت [illegible]

چنین فلک اندر فراز او [illegible] بر کنگره چمین ره مرد پاسبان [illegible] در [illegible] تقاضا [illegible] آن منهزم [illegible] گشته

احمد بیک [illegible] لباس عارت [illegible] عریان که [illegible] تقیه و [illegible] زنجیر در کشید [illegible] [illegible] دو [illegible]

بجای او [illegible] نصب فرمود و جمع کثیر از طوایف [illegible] [illegible] قریب [illegible] هزار [illegible] [illegible]

رایت [illegible] جمع که بعزم تسخیر قلعه صامران [illegible] آوردن محمد بیک و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عزیمت [illegible] حرکت داده و در طرف [illegible] قلعه فرود آمده اراده محاربه [illegible] که محمد بیک

[illegible] صامران در اضطراب [illegible] روز [illegible] چهاردهم شهر شعبان سنه اربع [illegible] [illegible] [illegible]

اراده [illegible] و معاودت طلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] فرستاده شمس الدین [illegible] این خبر [illegible] گشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داده [illegible]

معاودت نمود و محمد بیک تغاق آقا یان روز که [illegible] الدین آقا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که وزیر [illegible] او [illegible] شمس الدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طوایف [illegible]

[illegible] خود را [illegible] تغاق [illegible] محمد [illegible] اراده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

محمد [illegible] پسر خود [illegible] [illegible] [illegible] پسر [illegible] را [illegible] قلعه [illegible] که احمد بیک را

در [illegible] آورده بهار الدین را همراه آورده [illegible] [illegible] قلعه [illegible]

محمد بیک [illegible] روز که از صامران [illegible] شمس الدین [illegible] [illegible] در قلعه [illegible]

بهار الدین بیگ احمد بیک [illegible] [illegible] [illegible] تغاق [illegible] آقا را [illegible] احمد بیک

در [illegible] شمس الدین [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و احمد بیک و بهار الدین به قدم اطاعت محمد بیک [illegible] [illegible] قلعه را تسلیم محمد بیک [illegible]

حکومت نصف کرده و مطیعه که از قدیم الایام در ایالت خود بجهة امیرزادگان تعیین نموده برای آنان

تعیین کرده و محمد بیک استحقاق خود را باستصواب عیان و اقوام و حکام کردستان و امراء عظام موروثی بر سر عهد

سیر سلطان اعظم و خاقان اکرم سلطان محمد خان المغفور حسن اهتمام و سعی دستور معظم ابراهیم پاشا وزیر اعظم ایالت خود

بر وجه عنایت ولایت کشته نشان سلطانی عز صدور یافته بنیاد ریاست او پاینده و در تشریف [illegible]

محمود قراولگ و چون مدت سه ماه از ایام حکومت او بتمامی نگذشته که شمس الدین [illegible] در [illegible]

شعله نفس حسد در کانون سینه اش سر بفلک کشید الحال با میرشرف داماد خود [illegible] بر ده [illegible] که درین

ثانی [illegible] اراده نمود که میرشرف [illegible] محمد بیک در سنه تمامی [illegible] آقای [illegible]

از [illegible] سازد قتی از رسیدن امیرشرف [illegible] رسید و میرشرف از راه [illegible]

انحراف مزاج [illegible] که بنا بر موروثی که اقوام و عشایر خود بحکومت محمد بیک راضی نگشته [illegible] که

شمس الدین که [illegible] امیرشرف [illegible] خود [illegible] حکومت [illegible]

امیر

با موارد [illegible]

امیرشرف از در مکر و حیله و تزویر در آمده الی الدین [illegible] و سایر طوایف اکراد

جمیع [illegible] که هنوز با سعد [illegible] امیرشرف کمال خود با اقوام و عشایر [illegible] اطاعت او

استقبال کنند آنچه رضای خاطر او باشد بجای آورند جماعت عزیزان [illegible] وفا فشرده

قدم از جاده متابعت و طریق مطاوعت بیرون نهادند با محمد بیک یکدل و یکجهت گشته متعهد [illegible]

و جدال و آماده حرب و قتال شدند و بعضی از امراء و حکام در میانه [illegible] امیرشرف [illegible] کار [illegible]

[illegible] امیرشرف [illegible] عزیمت [illegible] بس منعطف کردند اراده [illegible]

که شمس الدین [illegible] بعضی [illegible] محمد بیک [illegible]

[illegible] امیرشرف [illegible] محمد بیک [illegible]

و روز دیگر [illegible] شمس الدین [illegible] طرف خود [illegible] شمس الدین که [illegible]

[illegible] روز دیگر که [illegible] عودت [illegible] اراده [illegible] که [illegible]

با اعیان جزیره عهد کرده که به اسلامیه آن قصبه حمله نماید که به قصبه حمله آوردند ١٣٠

شمس الدین ... ببندد جز تسلیم چاره ندید با امداد و معاونت خلیل بیک دلیل عمال حکومت ... از آن

در ظرف ... ساخته امیر شرف از آن ... این اخبار ... گشته

کمان جزیره عودت کرده دیگر از آن روز که منتهی شهر ذی القعده الحرام سنه اربع و الف

غبار فتنه نشسته گفته شد این قصه در عهده ... تا روزی که علی پاشا میر میران ...

که با ابراهیم پاشای وزیر اعظم سابق ضرب ... داشت در اواخر که در ...

داشت احوال جزیره و حکومت محمد بیک به عرض وزیر روشن ضمیر رسانیده

علی پاشا نیز نقد مقدور امداد کرده از محمد بیک چشم داشت و توقعات ...

کیسه های طمع خام دوخته و سرها به خیال نقره خام اندوخته از آن ...

آنها با وجود آنکه از جانب محمد بیک رعایت کلی یافته هنوز آتش حرص و نایره

[illegible]

حرص تسکین نیافته دل چون کان لعل پر خون و جانی افروخته همچو کان زر ...

در جهان دل لعل آتش رنگ کف نقد در دل آن خراب است کیسه خالی باشد ...

صفر چون خالی است ... رنجیده خاطر از جزیره بیرون رفت ...

معروف بجزیره آمد شمس الدین ... با مکر ... داده

که حکم ... بنام احمد بیک ... که ... احمد بیک ... بجزیره

آورده ... جزیره

آمد شمس الدین و علی پاشا ... باعزاز و احترام ... امیر شرف ...

بنام علی پاشا و امیر شرف ... که امداد احمد بیک ... حکومت ...

شرف نیز ... علی پاشا و احمد بیک و شمس الدین ...

... در اواخر ماه شعبان سنه اربع و الف ... جزیره ...

شایع شد بعضی از طایفهٔ بوسانی و خالدی و غیره سوی بخارا رسید که محمد بیک از حکومت معزول ۱۳۱
شده و احمد بیک بوضع منت دیگران در میانه ما حاکم خواهد شد هر چند چرا در میانه خود حاکم نصب [illegible]
که یعنی بزور بازو بحکم نامه و لیکن که چون احمد بیک و شمس الدین بیک واقف شده اطلاع یافتند
لذا کمربی باز گشته عودت نمودند بار دیگر اجماعت نزد قصبی بهار الدین بیک پیرمراد
خان بیک سوار در میانه خود حاکم ساخته قصه حتی محمد بیک بنفسه اجازه داد باش تا گفت
ادوات حرب رد محمد بیک او که او نیز بمضمون الضرورات تبیح المحظورات بقدم رضا پیش
آمد گفت چون عشایر و اقوام از حسن سلوک من راضی نبودند بالطبع دل از رضا از سر حکومت
در گذشته بهار الدین بیک سوار بجای حاکم کرده ایم و دست بیعت دراز کرده احکام و فرامین
در شان وی صادر شد پیش بهار الدین بیک نهاد چون این خبر به شمس الدین گشت
بر عهده وعیده نوشته باو ارسال داشت که محمد بیک قادر بر سر منزل است اگر جانب او عزیمت
گرفت.

گرفته تا آن که آنگاه از کمر حکومت خود بیرون تعلق خواهد گرفت و چون محمد بیک بیرون
مقرب شمس الدین واقف گشت به نزد بهار الدین فرستاد و پیغام داد که لایق دولت ثابت
که مرا گواری بعوض خون پدر شمس الدین بیک اداره بیه اگر متوجه قتل و غارت باشم شاملکیند عوض
حکومت است عرض که با انواع حیله و جادوی خود سوار از دست آن جا بیرون تا کل علاقه کوه عمار
عشیرت خالدی لذاخت و با همراه محمد آقای خالدی اتفاق از آنجا بطرف قلعه صامری توجه نمود
تا بغداد آن آنجا خود سوار مرد و قلعه لذاخت و شمس الدین با عیالات و اهالی بختی احمد بیک
بحکومت نصب کرده بعضیت و بر گشت متوجه گردید و بهار الدین بیک نیز با همراهان و دیگر بیگان
قریب هزار سوار و پیاده در خود بجنگ و محاربه آماده گشته جمعی از طایفه خالدی بطریق
قراولی بکنار رود خانه خود فرستاده عمداً بطغیان آب که طایفه بختی عبور نتوانند کرد و حرف
... که مانع دخول ایشان شود صباح طایفه بختی خود سوار به آب تنها بیابان شدند.

کدز هنیه جنه تموز از قرار اولان خالی نعقت اد بعد حسن نقیه قرار اولان این خبر سو به بها
الدین آورده تات متقاتله و کاولیه نیاورده کان برسانی فرار کرده ابن عیال خود سلاد در
میانه برسانی کرد است باراده ۰ اکنه خود سر نیز قلعه صاحبان انه از ده باطراف روانه
حسن نکوای قلعه رسیده استماع نموده محمد بیک در روز قتال از رسیده تا تاسکنه در تو طن کرده
یکدل ایلچیان شده در قلعه استوار منحصر دیم از اطاعت و حکام برداری محمد بیک سر نهند
با لضرورة با باشا همراه آقای مرسانی و معدود جند در روز دو شنبه بیست پنجم شهر ربیع الثانی
سنه مذکوره به بلیس آمده مدت یازده روز در آنجا توقف داشته روز دوازدهم
برضای آجاد مرتبان برغم خاسه که اقدام فرمود ابداع پاشا محمد بیک را کوچ
شمس الدین سوار جنود خراج کرده اد سعود میانه خود حاکم خواهد ساخت چون از قلعه به میر
بر خاتون رسیده از اطراف صاحب ال مرعی باستعمال رسیده در شب شنبه ششم

شهر رمضان سنه مذکوره شمس الدین در دست محمد آقای ایلچی دروازه قلعه تعلق گرفته ۱۰۵۸ احمد بیک
از امارت قلعه مطلع گردیده پیروان اقدام طلب محمد بیک بصاحبوف رفته مردمان عالی با بیان را امر کرد
نهب و غارت کرده خود با مردمان عراق در بهنه در خانه آقای شمس الدین متحصن گشته
و محمد بیک بجز و آنچه بر سنه حکومت نشسته بهاء الدین بیک با سپاه تمام حاصل نموده جنه روز در درون
با محمد بیک نزاع اقامت کرد زیرا که برهانی اوروانه جزیره گشته مدت امیر شرف
و ظیفه مصاحب از اسعد و شجاع بمیر محمد ولد امیر شرف غایت گشته بود با مقرر نموده واحمد بیک
در جزیره تعلق رسیده و محمد بیک با فوج استقلال حکومت خود با درت ۱۰۵۸ فصل چهارم
در ذکر حکام جزیران و آن مشتملست بر شعبه چمن آرای ریاض اخبار بوستان و لطافت
بخش شعبه این گلستان از رشحات سحاب قلم این تحقیق را بنیان رقم می کنند که حاکم
جزیران از ناحیه ملیان است نی آل خضر لطف در ادای که آ، و امیر اولیاء به ملیانی

جماعه از مردم سلطه بیهقه قلعه ملیان است در تصرف ایشان بود آخر مرتبه که در آنجا میر ... بوده اند
ایشان دل و دین و سرمایه سر برادر رشید میر اکشته بطرف خیزان که آن دلاور را بر ... آورد
و قلعه حصن حصین در میان خود قسمت نموده چنانچه خیزان سه برادر در ... ناحیه یکی سه برادر
و ربط ناحیه ... برادر ... که ... تعرض ... بحکومت و ... اکنون تا قائم مقام و حال
اولاد میر ... که در نسخه داوداه مذکور است که در حال مرقوم بحکومت رسیده اند ...
در شعبان ... و ... قسمت ... کلک ... حراه ... الملک ... شعبه ...
و در ذکر حکام خیزان و وجه تسمیه آن حکایت مشهور است و در نسخه داوداه مذکور است که اسم خیزان
در اوایل مسجد خیزان بوده ... که مردم آنجا در ... کرده ... مسجد خیزی ... و ... اوقات
دیانت معروف از صغیر و کبیر ایشان که ... نماز تهجد و اشراق ... آخر ... کثرت ... اکراد
که ایشان ... اسم ... تغییر ... شمس الدین ... عز الدین ... عزیز ... جمشید را

جمعی

جمعی وا از اهل ... در ... اسم ... لفظ مسجد که ... خیزان گفته اند و وجه تسمیه اکراد
آن است که اهل ... از مسجد خیزان بوده در ... که ... قلعه ... زیارت بیت الله الحرام رفته
بود حصن ... شفقان ... در ... قلعه گذاشته اند ... در ...
... ایشان ... خیزان ... خطاب ... که ... توقف کرده رفته است اکنون حکام آنجا
به ... خطاب ... که ... توقف کرده رفته است اکنون حکام آنجا ... و ... مردم
... خیزان از بناهای قدیم است که در زمان ... واقع ... در میانه مردم آنجا
مشهور است که بانی آن ... صاحب مراغه و تبریز است و ... ارباب ... سلاطین
... آنجا ... باشد ... که در زمان هلاکو خان ... عمارت مراغه ... سلاطین
ساخت و خواجه نصیر که در آن عصر ... الملک ... و مشیر ... قلعه ... از وزرای آنجا
در آن ... ساخته باشند و مسجد جامع که در آنجا ... است از ... قلعه ...

و از آنجا لقب کرده اند که مردم کش را بتخصیص داده اند و چه در حقیقت بعضی میگویند که در حقیقت کش ترکمان

است بر رانده و گرد آن شهر بلدان می نامند و عقیده مردم آنجا آنست که قدم بسیاری از اولیای کبار رسیده

مکان استجابت دعاست و عمارت اندرون قلعه بطرز مصر طرح کرده اند از آجر و آهک ساخته اند

انواع باغات و عجب بلده ایست تمام قوالک و دالکور در نواحی آن از دو سابر بلده عجم بهاتی در آن بلده مرغوبست

اکثر از این حیثیات نسبت بنای آن بخواجه نصیر الدین محمد طوسی میدهند و تربت امام حضرة الله اما آنکه از اولاد

کش ولایتیست در غایت نزهت و در فصل پائیز اکثر سکنه شهر و توابع آنجا سوار بر تفرج

میگردد باغات کش ولایتیست در حقیقت قبه است و سایر تمام میوه مرغوبست در زمستان آنجا

کش بسبب سوار از کثرت شکار خندق میزدند و غیرت کش ولایتیست بشهر سبز ملقب است و وجه

تسمیه بسبزی کش است که هرکس از عشایر و قبایل ایشان فوت میشد حکام آن دیار علوفه و دو مقرر کرده

بعد قصور بار داده اند اگر خورد و اگر بزرگ همه باشد می دادند و چیزی از آن زاید نقصان ملک دهد

ازین

ازین جهة بسبزی لقب یافته و حکام ایشان همیشه با سلاطین عظام و خواقین کرام بهرام انتقام مرارا دوستی و اخوت داشته

انواع رعایت یافته اند و هر وقت که پادشاهان بر ولایت کش دست یافته استیلا یافته و ولایت کش را بحکام آنجا

وا داده و از ایشان در خدمت پادشاهانه و سلطنت ایشان سالم مانده از آنجمله صاحب کتاب مطلع السعدین مولانا

عبد الرزاق سمرقندی آورده که در تاریخ سنه اربع عشر و ثمانمایه که میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان از دغدغه

قرا یوسف ترکمان بجمعیت کوچ با پایان آمد پسر امیر سلیمان خیزانده در ملازمت امیر شمس الدین مرتبه تقرب

میرک شاهرخ نموده عنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گشته بعد از امیر سلیمان

و پسرش از حکام ایشان آنچه در السنه و افواه مذکور است امیر ملکت که مدت حکومت کش و ولایت

سیادت منهٔ آنجا از حین عالم آخرت رحلت فرموده امیر داود ابن امیر ملک مدت سی سال حکومت خزائن

بلده متبرکه ساخت ایشان سلطنت با استقلال کرده مع المدام بشرب مدام و مصاحبت جوانان سرو قد گلرخ

مداومت می نمود هر کس معروف در خیزانی با کرد و باتمام علمای فضلاء در آنجا با ثقافه و استغاثه

اشتغال ورزند و اورا سه پسر بود سلطان احمد و میر سلیمان بگ و میر محمد بگ سلطان احمد ابن امیر داود

بعد از وفات پدر والی ولایت خیزان شد و در حکومت و دارائی آنجا کماینبغی سعی و جهد کرد و چندگاه بعشرت

بسر برد رعایا و متوطنان آن ولایت ازو راضی و خوشنود بودند همراه امرا و حکام کردستان در ملازمت

دودمان علیه عثمانیه سلطان سلیمان خان غازی خدمات پسندیده ازو بظهور آمد ملک نامه همایون در باب ایالت خیزان

باو عنایت شد و در کتابت نامه گرفت در ذکر تاریخ در سنه ... و ... ثانی را القاب حاکم ولایت

العدو لفظ حاکم که کاکان خیزان مشهور شده اما شرف خان با وجود محبت و کمالی که دانا است

ثانی منعقد در مکاتب اوله بروم آمد و بطلب مراد که در احوال شرف خان مذکور خواهد شد

در مابین عدالت و خصومت بعداوت مبدل شده سلطان احمد بیگ در قلع و قمع خاندان او با او غلبه نمود

و شرف خان نیز باراده تسخیر خیزان ولایت آورده سلطان احمد بیگ لشکرها کشید و در میانه مردان

بسیار تلف شده باری مطلقا در میان ایشان عداوت کهنه سلطان احمد بیگ بار دیگر فرستاد او

زیاده تحریص و تحریک شرف خان کرده او نیز با عسکر دیار بکر بر سر خیزان گشته براه ... از خیزان

بناحیه ... آمد روانه ولایت بدلیس شد در آن معرکه شرف خان بقتل رسید و بعد از آن که ... در عقب

او سلطان احمد بیگ نیز بعالم جاودانی رحلت فرمود نظم یکی از چشم بد بنگر بر آن زیبای خاتونان

که تا با قوت گردان شود به تابوت از چه سان بینی سر زلف عروسان شود چاخ نشتر بینی

رخ گلرنگ شاهان شود چون رنگ زعفران بینی سر بالین نازنینان بالش ز دیبای قبا بینی که بر هم کرده

دیده نرگس بینی نیر آن بینی و از او سه پسر ماند امیر محمد و یوسف بیگ و ملک خلیل و ملک عثمان و حاکم

امیر محمد ابن سلطان احمد بعد از فوت سلطان احمد حسب الفرمان قضا جریان سلطان سلیمان خانی ولایت

خیزان دو حصه گشته نصفه بامیر محمد و نصفه بملک خلیل برادرش مقرر شد و چند مدتی از ایام حکومت امیر محمد

سپری شده بمرگ مفاجات از این عالم فانی رحلت نمود از او سه پسر ماند سلطان مصطفی و داود بیگ

و زین بیگ ملک خلیل بعد از وفات برادر والی ولایت خیزان شده مدتی برین قرار بود که از دولت عثمانیان

بنام خود برات گرفته اما سلطان مصطفی بامداد و معاونت خال خود بهاء الدین بیک حاکم حزو متمرد گشته آستانه

گشته و حصه هر پسر را علیحده مقرر کرده چون مدت شش سال از ایام حکومت او سپری شد روزی از اسب در کهسار

کاه در میانه جنگل و بیشه مرده دیدند او را یافتند هرچند تفحص نمودند سبب حقیقی وفات معلوم نشد و بعد از وی

او حکومت به برادرش داود بیک تعلق یافت و چون بعد از زمانی پسرش میر محمد بالغ گردید جادداد

رجوع فرمود بعد از وفات داود بیک زینل بیک یعقوب بیک به آستانه سلطان سلیمان خان رفته از آنجا

حصه ایالت حیزان را بنام خود مقرر کرده از زمانی که از ساغر حکومت بخشیده بود که کاسه زهر از دست

ساقی اجل بکام مرگ کشید و در راه اسلامبول جان بجانان آفرین تسلیم کرد ملک خلیل ابن سلطان احمد

چنانکه شمه قبل از این از احوال او مذکور خواهد شد در زمان حیات برادر و یعقوب بیک سلطان

لطف و مدت حیزان سلطان را تا آخر تمامی سال متصرف بود بعد از فوت یعقوب بیک سلطان

در زمان سلطان سلیمان بامداد و معاونت میر شمس الدین پادشاهی وزیر اعظم هر دو حصه حیزان را تحت

مقرر نمود و قریب بیست و دو سال بلا مشارکت و ممانعت برادران آنجا قیام نمود اما در حکومت و امارت

حیزان تعدی نموده در تمام مهام کلی و جزئی مدت یک سال در قبضه اقتدار ابدال آقا نام شخصی از عشیرت بلیلان

نهاده بعد از حکومت بنامی و فرمانروائی گشته چون مرض برقی بر مزاج آن پسر اکبر امیر داود موافق تقدیر

می آمده در سنه احدی و تسعین و تسعمایه بمرض صرع که در بهار آن مبتلا بود رحلت بعالم آخرت نمود و برادرش بیگ

پسر خردسالی ماند امیر محمد بن سلطان احمد بعد از وفات او ملک خلیل یعقوب بیگ باتفاق عشایر و قبایل پسری

برتبه فرمان عالیشان سلطان مرادخان متصدی امارت حیزان گشت و بنفس الامر در حفظ و حراست ولایت

و رعایت عشیرت و طوایف و دولت برعیت و دولت آنجا قیام می نمود که ناگاه قضا و تقدیر الهی که در سنه

اثنی و تسعین و تسعمایه که امرای عثمانی با پاشای وزیر در جهت آباد تبریز با بعضی از امرای قزلباش جنگ کرده ستر نعمه

عین جنگ قضا ... میر محمد در آن معرکه با جمعی از لشکر شهادت یافت و از اولاد سلطان احمد میر محمد نام

که پسر او میر محمد در صغر سن ترجمه کتاب آخرت نموده امیر حمزه با ملک خلیل بعد از قتل عشیرت میر محمد در اول

نیری تفاق با وجود آنکه خوردسال بود او را با امارت محمد بیگ بر حسب رأی سلطان مرادخان حاکم خیزان شد

دران ایام شمس ریف بیگ ابن سلطان احمد باراده حکومت خیزان ترجه آستان قبال آشیان سلطان مرادخان

گشته از مراحم بیدریغ پادشاهانه حکومت خیزان بدو تفویض گشت و چون از آستانه عودت کرده بخیزان آمد

عشایر و قبایل نیری خیزان التفات کلی او نکردند و مایل گشته خدمت جعفر پاشا وزیر رفته از او استمداد

و استعانت طلب داشت جعفر پاشا نیز تقویت او کرده و کسی را همراه او نموده بضبط خیزان فرستاده ولی او نیز

باز امالی و ولایت کردن باطاعت و انقیاد او ننهادند چند دفعه احوال بر این منوال بود معلول درباره

قبیله ناحیه نیران شد بطریق سپاه غ برو داده که تصرف کرده خیزان مع توابع در تصرف

میرخان بیگ چون او کرانی برآمد دیگر نگذشت ریف بیگ توجه کرد سفر آن ملکه

به کار وجی حوالی که قانع بناحیه نیران نشد مکرر ایالت خیزان طلب نمود امیرخان ناچار

مکتوب جمیع نیرهای او بعضی ازخان و طایفه نیروان بر سر ریف بیگ رفت و او نیز در قریه ارم اعظم

نیران

نیران متحصن گشت متعاقب جنگ و جدال شده و مهم او جماعه رفقای او مستولی شده ریف بیگ در میانه جا جلد

پنهان شد به بر امای تمام در میان کتابت گشته کشت قاتی حود بسلطان تاخت و میرخان لرد کرده آنجا رحمت

ایزد تعالی ابیات عدات بسیار کشیده و جراحات بیشمار او رسید و نه حاجة قطعه چند قریب بوب از قرای

ولایت خیزان را که از ارض و املاک موروثی خود بود قیه لکن را با بانی و ارکان آل عثمان فرو نمود

هنوز با وجود آنکه مستغرق دریای دین گشته اند آن ناحیت حلال متمکن گشته و حاجی بیگ ابن عمزاده او که

از دختر حاجی بیگ محمودی متولد شده بود با ابراد طایفه محمودی چند روز با میرخان و رابطه آنکه ناحیه نیران را

بطریق سپاه غ برو داده اند منازعه و مناقشه نمود آخر الامر قرار بر آن شد که ناحیه مردوانان بطریق و ضمیمه

در وجه معاش او مقرر گشته در ملازمت میرخان به اتفاق در تمشیت امور ملک و مال به وجه متفقی و

و بالفعل بالکلیه بطریق ... آنکه احوال و اوضاع و ولایت خیزان بر وجه احسن که مذکور شد

در دیگر امرای مس ازین کتاب قلم وحرکات بیان مستعد رقم ... بنوع که کلام

که حکام حیزان و مکس و اسپایرد برادران بوده‌اند و از ناحیهٔ بلبان آمده ولایت گرفته‌اند و در
حیزان ولایت را تقسیم کرده‌اند و بروایتی بعضی نقل از بنی عمانی بوده‌اند که آن ولایت را بطریق اشتراک
از سلاطین سلجوقیه گرفته متصرف گشته‌اند به هر تقدیر اسم اول کسی از امرای مکس که در افواه و السنه
مشهور است امیر ابدال اوده پسر داشت احمد بیگ و میر شیخ بیگ احمد بیگ بعد از پدر متقلده قلادهٔ امارت
شده بضبط و صیانت آن ولایت قیام نموده میر شیخ بیگ برادرش زینل بیگ حاکم حکاری که از اقارب
خاطر بهرسانیده بود برده بشته همراه خود بآستانه سلطان سلیمان خان غازی برد و ناحیه و قلعه کارکار را
از ایالت امیر احمد تفریق کرده بطریق سنجاق بمیر شیخ بیگ تعیین نموده در این باب احکام مطاع صادر گردانید
و مدت حیات مبارکت برادران با مر حکومت امارت نموده‌اند مدت سی سال از ایام حکومت شان
منقضی شد احمد بیگ وفات کرد از امیر ابدال بیگ و میر علاءالدین نام دو پسر ماند امیر ابدال بیگ ابن امیر احمد
بعد از وفات پدرش حسب الفرمان قضا جریان سلطان سلیمان خانی تفویض امارت مکس بدو شد

در این اثنا میر شیخ بیگ بجوار رحمت حق پیوست و ابدال بیگ دختر زینل بیگ حاکم حکاری را به
نکاح درآورده بامداد و معاونت او ناحیهٔ کارکار را بدستوری که در تصرف آبا و اجداد بود الحاق
سنجاغ مکس ضمیمه در این باب نشان مکرمت عنوان از سلطان سلیمان خان حاصل کرده نهایت آخر رستم بیگ ابن
میر شیخ بمعاونت طایفهٔ محمودی ناحیهٔ کارکار را تفریق کرده بحوزه در آورد در میانه بنی عمانی منازعه
و مناقشهٔ بسیار واقع شد در اواسط سنه خمس و الف بنی در وقت بین العشائین باراده کدخدا و فیوا
کمال کنگرهٔ قلعه آمده پاسبان از شکر لغزید تا به زیر افتاده جان بجهان آفرین تسلیم کرد واراد
میر محمد و محمود نام دو پسر ماند میر احمد برحسب استحقاق باتفاق قبایل و اقوام بجای پدر نشست رستم بیگ ابن ابدال بیگ
چنانکه مذکور شد بعد از قسم بنی عمانی دختر میر شیخ بیگ محمودی را بنکاح درآورده بامداد عشیرت محمودی و محبی
نهایت معطلی با شیر برادر ناحیه کارکار را بحوزهٔ تصرف درآورد جمیع مدت ... سال در حکومت گذرانیده
فوت کرد پسرش شیخ بیگ قایم مقام او شد در حالتی که ابدال بیگ پدر کشته میر شیخ بیگ

باراده ضبط ملک با اردستان پاشای میرمیران وان با امرای بی حد و مرز وارد چلمه همراه ادهم اوله
ساخت و میر احمد باتفاق اقوام و قبایل برفع حرب نهنگ از قلعه بیرون آمده بصدمه جنگ و جدال
در باختن ایشان محاربه و مجادله واقع شد و جنگ در آن معرکه بقتل رسید امیر احمد باستقلال بحکومت
ملک مبادرت نمود حالیا مدت ... است که بامر حکومت قیام نموده ... در درگاه امرا ...
این طبقه تیز ... که سابقاً مذکور شد بنام ... ان ... اند در زمانی که امرای کردستان اطاعت
درگاه عثمانی نمودند والی ... میر محمد بیگ بود وفات یافت از وی دو پسر ماند سلطان ابراهیم و میر شرف
سلطان ابراهیم ابن محمد بیگ بعد از وفات پدر بر سریر امارت نشست بموجب حکم سلطان سلیمان خان
غازی متمکن شد ... بامر حکومت مبادرت نمود ... محمد بیگ و ... بیگ ...
قزلباش ... قلعه وان آمده با ... پاشای میرمیران ... قیام نموده در دست ...
بمرتبه شهادت رسید و محمد بیگ بعد از وفات پدر قائم مقام او شد محمد بیگ ابن سلطان ابراهیم

چون پدرش وفات کرد بموجب نشان سلطانی والی آن دیار گشت و او چهار پسر داشت اویس بیگ
خالد بیگ و اولیس بیگ و سلطان ابراهیم بعد از وفات پدر اویس بیگ ... در ... تعلق
بقصه امارت آن ولایت شد و حالیا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است ... سال است
که آن ولایت را در تصرف دارد و در عقل و معاش و ... دنیا داری و جمعیت ممتاز است
میر شرف ابن محمد بیگ بعد از آنکه برادرش سلطان ابراهیم جانشین پدرش شد درگاه سلیمانی رفته
ناحیه آغاکیس را از ... برادرش تعیین کرده بموجب نشان سلیمانی بطریق سنجاق گرفته
متصرف شد چون ... ناحیه مزبور را در تصرف ... جاودانه انتقال نمود
از او بهاء الدین بیگ و داود بیگ نام دو پسر ماند چون ... در ... سال ... قبل ...
آغاکیس ... از دیوان ... بامرای ... در حقیقت داود بیگ ...
... بمرض صرع ... مبتلا گشته بهاء الدین ترک دیار نموده ... در بصره ...

سلک علانی پادشاهان که فصل پنجم در ذکر حکام کلیس بر ضمایر خطیر ارباب تواریخ

دوران دقیقه دانی و خواطر خجسته مآثر شناسندگان خاندان قریشی مخفی و مستور نماند

که سلسله حکام کلیس بر شیخ شمس الدین نامی که از اولاد حضرت عباس رضی الله عنه منتهی میگردد و بعضی بر آنند

صحیح آنست که حکام هکاری و عمادیه بنی عباسند و تحقیق نسب ایشان در این وادی آنست که شمس الدین و بهاءالدین

و مند برادر بودند حکام هکاری که از نسل شمس الدین اند و باصطلاح اکراد ایشان را شنبو گویند و حکام عمادیه که

از نسل بهاءالدین اند ایشان را بهدینان و حکام کلیس که از نسل مند اند ایشان را مندیه میگویند

بهر تقدیر در بدایت حال که مند از طایفه اکراد بر سر رایت خود جمعی عظیم بطرف شام رفته بود

در آنجا بخدمت سلاطین آل ایوب رسیده کسب نیک نامی کرده آن سلاطین معدلت آیین ناحیه قصیر را که

در حوالی حلب واقع است جهت سنجاق به مند عنایت کرده تا اکراد را بحال خود در آرد.

متدرجاً اکراد یزیدی که در آن دیار متوطن بودند بر سر رایت

مند

مند جمع گشته روز بروز آثار رفعت و سرداری و علامت شهامت و رشد از ناصیه احوالش ظاهر گشت اکرادی که در حوم

و کلیس بودند عموماً تابع و فرمانبردار او شدند و در زمان سلاطین ایوبیه به غایت و حرمت شاهی حال و کار آنها به نظام گشته

روز بروز آثار ارادت و اطوار امارت اکرادی که در محروسه شام و حلب بعضی معمور و بعضی از کلیه در دست تصرف

او مسلم و قبض و بسط در تحت حکومت آن جماعت قوی و مستظهر گشته بنیاد دولت او را پایه بلند از جنس اکراد

بمرتبه بلند رسانید و در آن وقت بعضی از سنجاق یزیدی که در پای حما و حمص ساکن بودند در حکومت اکراد با مند

در مقام منازعه و مناقشه در آمده بعضی اوقات آغاز جنگ و جدال و بنیاد حرب و قتال کرده آخر الامر

بقهر و لطف و احسان و عنف مطیع و منقاد خود ساخت عمده اکراد آن دیار گردید بر قصبه قزان بردار

او نهاد چون مدت حیاتش به سر آمد پسرش عرب بیگ متصدی امر حکومت گردید چون او نیز

در ابرار بقا رحلت نمود خلف الصدق او امیر جمال قدم بر مسند پدر نهاد و بعد از امیر جمال پسرش

احمد بیک قائم مقام او شد در زمان حکومت ایشان فرمان قضا نفاذ حکومت آل اویس در روز دیده در

آن طبقه بیلبان چراکسه اتفاق یافت و احمد بیک اطاعت چراکسه نموده چند مرتبه از لوازم حکومت او تمادی گشته

عالم فانی را وداع کرده ازو حبیب بیک و قاسم بیک ماندند و برادرش حبیب بیک بجای پدر حاکم اکراد شد سلاطین

چراکسه او را باستمالت کذب به خود دعوت کرده در حلب بقتل آوردند قاسم بیک بحبیب ارث ورزیده اکراد

جانشین برادر گشته اکراد او را کرونا تصرف و حیطهٔ ضبط درآورده و در جانب سلاطین چراکسه حکومت اکراد

در حجر — به شیخ عزالدین نام مردی از اولاد دیشانی یزیدی مفوض گشت از آنکه کفرهٔ یزیدی تابع او شده

و شهر با زیک رمضان اوزر سردار کرده با لشکر بعضی متعلقان حلب را همراه او نموده بر قاسم بیک

فرستادند قاسم بیک نیز با عشایر و قبایل خود در جبال میهمن متحصن گشته و سلطان غوری هم

لشکر خود فرستاد که وی را از پیش بردارند حلب اسمرک شیخ عزالدین نموده در دفعات دیگر بر قاسم بیک

فرستاد و در میانه ایشان چند مرتبه مقاتله و محاربه روی داده هر دفعه شکست بر لشکر

چراکسه افتاده در تاریخ سلطان سلیم خان بعزم تسخیر عراقین و ولایت مصر و شام توجه فرموده چراکسه غافل از عزیمت

آنحضرت معطوف گردیده و قاسم بیک باتفاق خیری بیک چرکس ترک اطاعت نموده و بفرمان والی سلطنت

فایز شده بعد از فتح مصر و شام و حلب قاسم بیک همراه خاندان سلطنت خرم و درین راه با لوکه

در رکاب ظفر انتساب سلطانی برجمه العبد مبادرت نموده شیخ عزالدین یزیدی که بخدمت قراجه پاشای میرمیران

حلب مبادرت نموده با اغوای بعضی مفسدان حق ناشناس پاشای مزبور را بسخنان غرض آمیز فریفته

کرده بسبب خیانت و عصیان قاسم بیک الغرض مطلقا نا به بر خلاف تقصیر در آن وادی ریاضت

نموده در آن وادی مبالغه نمودند که اگر مرتبه دیگر قاسم بیک رخصت انصراف یابد تحصیل عودت محال است

باعث فساد کلی خواهد شد چون هنوز اهالی قوی بر روغ آمیز وضع قاسم بیک را خاطرنشان خان

سلطانی نموده قتال آن قصاص جزای اتفاق او را مقرر گشته و امور موکدان عقوبت او را اتفاق آورده

و بیان هفتاد و سه نام لیدرس شوافعات بعمه در سلک فلان خزینه قادر و ده ترتیب و محافظت

در قیام بمنصب و امارت اکراد بابستند حاجی قراجه پاشا از دیوان سلطان سلیمان خان شیخ عزالدین کفره زهی ۱۴۲
مفوض کرد جان فولاد بیگ این قایم مقام اول احمد بیگ برادر بزرگ او را در برابر حاجی سلطان سلیم خان محافظت
که امارت اکراد را شیخ عزالدین کفره زهی مفوض منصب جنس شیخ عزالدین فوت یافت و مرگ
جهنم شتافت از فولاد و اقربای او کسی نمانده که از عهده امر حکومت برون تواند آمد بنابر آن
خوانین او سلاله و خواص [illegible] که در نهایت بود که حکومت اکراد [illegible] در عهد ملک محمد بیگ [illegible] از
از فولاد حاکمان حسنکیفا بود منصب جلیل مهام سلطنت متکفل کفایت سلطان سلیمان خان در آن جان
فولاد بیگ [illegible] از برای حاجی پروانه [illegible] در سلک [illegible] در رکاب عرش اشتباه منخرط گردانید
و در غزای بغداد و فتح روس و غیر ذلک در رکاب ظفر انتساب سلطانی بعمل آورد و الحال اکثر
[illegible] حکومت آبا و اجداد [illegible] منصب سلطان سلیمان خان
در [illegible] اکراد [illegible] در [illegible]

داشت

داشت جان فولاد نیز از او [illegible] در آن حین امارت کلیس با پاشا خادم مفوض شده طالب تفحص احوال اکراد
[illegible] ایالت کلیس و حکومت [illegible] تفویض نمود کسی لفظ [illegible] آن طایفه
[illegible] و سایر بلاد عرب [illegible]
بنابر این سلطان سلیمان خان جان فولاد بیگ [illegible] عواطف پادشاهانه سرافراز
گردانیده ایالت کلیس را مع ملحقات به او ارزانی داشت و او نیز [illegible] مقتضی الرام تربیه کلیس گشته [illegible]
در ضبط و ربط اکراد قیام و اقدام نمود که مزیدی بر آن متصور نبود [illegible] در تاریخ که سلطان سلیمان خان
بعزم تسخیر ایران [illegible] قسطنطنیه [illegible] سرا پرده عظمت [illegible] سلطنت در آن [illegible]
از خلوت خانه خاص [illegible] پرده [illegible] مسند [illegible] ارکان وقت [illegible]
و چون صباح این احوال شایع شد [illegible] رستم پاشا وزیر اعظم رسید [illegible] خاطر که [illegible] جان فولاد
داشت [illegible] شیخ [illegible] جان فولاد [illegible]

اینان اصلاحی در کار این امر خطیر نمیتوانند شد بنابراین نایره غضب پادشاهی اشتعال یافته حکم باعدام

ارکان دولت داماد جانی خوانده را کرده و درین شب جانی خوانده بجز نیمه مهلت خواست که اگر دزدان

به آنکه بهر عقوبت که پادشاه دادخواه حکم [illegible] سزاوار باشد بعد روز چهارم دزدان اموال بالتمام در مجلس سلطانی

در دیوان سلطانی حاضر کرده به امرا آن که دزدان بیابان رسیده به جانی خوانده بیک برحسب تهدید رنج

پادشاهانه و ثواب نیات خسروانه بی اندازه والله قران ممتاز دیرادوار که در جهت دایه عقل ارش باشد

علیین رسید و مدت عمرش از نود متجاوز گشته که بدو صد رسید گویند هفتاد نفر از اولاد و ذکور

داشت که اکثر به سن بلوغ و سن تمیز رسیدند و رکن شده از آنجمله جعفر بیک و ظهیر بیک و احمد

دعوایه و رحیم بیک و جعفر و مظفر و رزاق و صغیر و حمزه و سید پسر داشت که از او نان

در رقیه حالات بعضی از آنها جعفر بیک که پسر بزرگش بود بعد از دادن جبلت و عنفوان کامرانی

احوال جهانی اوضاع بیخبر داران که مقتضی طبیعت جوانان است و صدق قیاس پیران پیر

ارزاد

ارزاد داوضاع او متنفر گشته بسبب نسبت اولادی که در تربیت پسر عم خود میجی بیک جنی اما ریسه و سپاه داد

و سلطنت قابلیت و استعداد در جبهه احوال و ناصیه آمالش هویدا بود خواست که او سعادت ولیعهد خود سازد اتفاقا

در آن اوان سلطان سلیمان‌نشان عازم سفر سکتوار شده جانی خوانده بیک بر ... ضعف بدن و سستی تاب

تردد سفر نداشت از سواری عاجز بود جانی بیک را قائم مقام خود نموده در رکاب ظفر انتساب سلطان

بهیه غازی روانه سکتوار نموده و در آن سفر صفات پسندیده ازو بظهور آمده منظور نظر کیمیا اثر

پادشاهی گشته و بعد سیاق او سلطان کره بهند در سنه اربع و سبعین و تسعمایه که رایت نصرت

نصرت آیات ظفر شعار از آن سفر معاودت نموده عدالت و داع عالم فانی نمود از غایت ضعف

و ناتوانی بر و خبات لشکر کانه جانی خوانده بیک ظاهر گشته جعفر بیک نام پسر کوچک ولیعهد کرده

و ضبط اموال دامادک و آفاق خفیه داده و بعد در وقعه فتنه از میرزا بیک [illegible] گرفت

مزبور جعفر بیک نام پسرش از حکومت و اموال او بی نصیب و محروم باشد بانی معروف

وصیت نامه نوشت بمهر قضاة و سادات و اهالی آن دیار رسانیده و در کیسه ممهور نزد کرد آل

قلعه حلب که انشا دیه از آن حال غریب تقابض ازدواج پسر جعفر بیک این حال بولداد بیک

برجب وصیت نامه بر ربقان مکرمت عنوان سلطان مرادخان حاکم شده در کلیس بعد از چهار

که در بکافیکه مصطفی پاشای لله سردار بتوجه تسخیر شیروان شد جعفر بیک در عقب لشکر وفات

از عازم دیار بکر شده چنین تقرر اجه داغ جمع است رسیده لداب خاتم جان بجهان آفرین تسلیم نمود

حسن بیک این حال جولداد بیک که از وفات پدر واگاه نشده و حقارت بسیار از جانب

حسین بیک و برادران او دیده حسین بیک و برادرانش ملاحظه نکرده و در مقام انتقام

در آمد روانه کلیس شده و بعضی اموال و اسباب پدر را متصرف گشته مجبر سپاهی که در آنجا درستی

پدرش معتبر و در خدمت هر یک از ایشان حق مسلمان از رتبه الطلاق کم بر ایشان

بر ایشان دستیه رعایت بنهایت از برادران سپردند که استحقاق حق خود سپردن

باید

سرو باید پسر را آنکه اشیه مشیر مفخم ناظم نظام امر عالم محمد پاشای وزیر اعظم با او در مقام عداوت و خصومت در آمده گفت

که پدر در زمان حیات خود حسن بیک را از منصب و میراث محروم کرده و داد سعادت سعد حکومت را به ارتفاع

زاغ سنجاق بابوس سالم بود در زمان وقت حسن بیک راضی گشته طالب سنجاق باشیسر که در تصرف دارد بوده

حسین بیک بعد شده از عنایت پادشاهی سلطان آن سنجاق بودار را بدو گشته حسین بیک بر آن اقتصار و اکتفا

تکرار آن کسی آهسته نوشته در سنجاق برادر را بجهت خود مقرر کرده از این اندیشه منزول ساخت و درین اثنا خبر

فوت برادرش جعفر بیک و تفویض ایالت کلیس از جانب مصطفی پاشای سردار بحسین بیک سمع حسن بیک رسیده

با اهالی سپاهی شهر روانه آستانه سلطان مرادخان گشته سواری جهت را عنوان بطریق تمکین با اهالی پادشاه

که در آن حین پادشاه عالم پناه عقیده صحیح نامه او بر آن شیخ جاهی داشت بر ده عالی

کلیس شد که از پادشاه و وزیر تمام حساب که دیگر تصرف کلام سنجاق

بحسین بیک عنایت و حسین بیک را آن سنجاق راضی شده طالب اوجاق بود اکرم اراده

تیغ براق زینت غزا در فتح احکام [illegible] نمود و ابطال ابرام و مبالغه و الحاح شیخ حکومت کلیس محمد بیک و سنجاق [illegible]
مقرر شده و در تاریخ که مصطفی پاشای سردار تبریز قلعه‌ای [illegible] حبیب بیک و در آن سفر تقصیر و تهاون در تنبیه [illegible] در آخر سفر [illegible]
که بدست سردار آمده [illegible] حکومت کلیس [illegible] بیک [illegible] سنان [illegible] بیک [illegible]
بار دیگر [illegible] پادشاهی شده اتفاقا در آن حین مصطفی پاشا از سرداری معزول شد سنان پاشا [illegible] سرداری [illegible]
بود بعضی از امرا [illegible] حبیب بیک [illegible] سرداران [illegible]
پاشا فریفته و شیفته او شده [illegible] نصف ولایت اعجام در دست او [illegible] بنا بر این حکومت کلیس
باز مقرر داشت و چنین [illegible] حکومت آنجا قایم نمود و سنان پاشا از سرداری و [illegible] عظمی [illegible]
حکومت کلیس [illegible] مقرر نمود حبیب بیک [illegible] آخراجات [illegible]
رحمی در عالم عشق [illegible] نظم [illegible] در قطع خصومت برادران
روی زمین [illegible] سلطان سلیمان خان غازی
کرد.

گشته بود [illegible] جعفر بیک والی ولایت [illegible]
[illegible] حبیب بیک [illegible] جعفر بیک
[illegible] بلطافت [illegible] حکومت کلیس [illegible]
تصرف [illegible] عاقبت کاری ساخته [illegible] قرار گرفت [illegible]
[illegible] همه کارش [illegible] القصه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] کلیس [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] طرابلس شام [illegible] حکومت کلیس [illegible] طرابلس [illegible]
هرگاه معزول [illegible] کلیس [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] طرابلس [illegible]

ارادل و اعراب آنجا با نصیر بردوط طرابلوس ولین ولایت شده در عهده گرفته خود سوار از جمله مزبات

فرقه المتجر بنی جهت الرقیق برلدنا سعد الملة والدین خواجه افندی سه است و علاقه کثیر که خواجه مزبور

داشت حتی ده هزار فلوز زر سرخ ودیع خواجه افندی سه است و علاقه کثیر که خواجه مزبور داشت

حتی ده هزار فلوز زر سرخ ودیع خواجه افندی شده همراه خود آنکه همین پاشا نیز متقارن آن حال

از مصر گذشته روانه طرابلوس شد اتفاقا فقیر چند روز در سلانیک بوده شد تا آنکه خبر او شنید از چند روز

با جمعی از رفقایش در کاروانسرای خواجه یافته سبب قتل او نیز همین پاشا و مردانش از رفقایش

کرده بنابراین خواجه افندی با وجود محبتی که با او داشت همین پاشا در مقام لطف در آمده او سو

از حکومت طرابلوس معزول کرده و حرج آقای قره حیات المشهور به تسبیحچی را تعیین کرده

که او سعد در قلعه حلب محبوس کرده به تفتیش حرمن فقیر و رفقای او که او کرده در تحصیل مراد

که در عهده ایشان بعد قهرمان پاشا حسن آقا صاحب القرانی قصاص حسن پاشا شد

در قلعه

در قلعه حلب مقید کرده در ارض قیز حسب الشرع چیزی ... ولذا بنام در تاریخ هجری

در سنه خمس والف است در قید حیات است وهم چنان معزول در ممالک سلطانی آقای سو

ملکه زانه امیه که عاقبتش بخیر ... مبدل کرده چرا که جوان است بهمه حیثیت آراسته به زیور

قابلیت پیراسته فصل ششم در ذکر امرای شروان که مشتمل بر حکومتی و حرز عالی است

مبین نعمه برای کلتان امارت دو طرفی قصه پرداز حکومت شروان حکومت از نهایت امرای شروان

چنین روایت می کنند که آبا و اجداد ایشان در اوایل حال در سلک وزرای سلاطین

آل ایرب منخرط بوده اند جو لا دیت ... تا حکومت آن طبقه بسر آمد سلطنت مصر و شام در سنه

ایشان و ستین و ستمایه در دور دهه با تفاق ... از اولاد ایشان که هو ملکان حسینقا ... نامه

به این دیار آمده اند بروایتی نسبت ایشان بملوک شروان میرسد بهر تقدیر عز الدین و نور الدین

و علاء الدین سه برادر ... که به ولایت کفرا آمده اند در کتاب ... گشته آخر ...

انتهاء مدت ایام حکومت ایشان در دیار شان تعلق یافته داخل [illegible] که ذریت ایشان در کفرا

بامر امارت مبادرت نموده در [illegible] میر حسن ابن ابراهیم است و دانم پسر داشت

امیر محمد کورد و امیر شاه محمد و میرزا و میر شمس الدین و میر عبدالله [illegible] حکومت میر حسن به [illegible] اکابر

و ولایت [illegible] درمیانه فرزندان [illegible] نامه نوکر [illegible] نامه نوشته درمیانه

فرزندان کرد است که هر کس بعد از وفات من [illegible] با احوال [illegible] متعرض نشوند

جایی که قلعه [illegible] با توابع به محمد کور قلعه کفرا مع ملحقات بمیرزا و قلعه اروان [illegible]

بمیر شمس الدین و قلعه ادیب با توابع بمیر عبدالله مقرر نمود و میر شاه محمد [illegible] قایم مقام خود

میر شاه محمد ابن میر حسن بعد از وفات پدر بر حکومت کفرا قیام نمود و اتفاقا در [illegible]

ایام میر عبدالله [illegible] رخت [illegible] چون اولاد ذکور نداشت قلعه ادیب نیز ضمیمه

کفرا نموده در حکومت استقلال تمام یافت بعد از وفات میر محمد و میر ابدال و میر [illegible]

و میر عزالدین نام چهار پسر ماند میر ابدال که از [illegible] بود میر ابدال ابن شاه محمد بعد از وفات پدر

بر مسند امارت نشسته چند سال از زمان امارتش سپری نشد بقیه حیات بمقتضای اجل سپرد

و میر شاه محمد ابن میر ابدال والی ولایت [illegible] و در زمان حکومت نواب جهانبانی شاه طهماسب

[illegible] تسخیر کردستان کمر [illegible] کردستان جمیع [illegible] که بر اطاعت پادشاه [illegible]

نموده [illegible] درگاه [illegible] شتابیده [illegible] چنانچه سابقا [illegible] امارت رفته امرای کرد [illegible]

بغیر از شاه محمد [illegible] حمله [illegible] و میر شاه محمد [illegible]

قزلباشانه ملبس ساخت و در مجلس خاص و بزم اختصاص پادشاهی مخصوص گشته خود را بلند [illegible]

[illegible] ولایت کفرا [illegible] حکومت مقرر داد

[illegible] یافت از عمر [illegible] بیک و میر ابدال بیک و میر عزالدین بیک

چهار پسر داشت [illegible] رضا و رغبت از امارت [illegible] بزرگ [illegible]

۱۴۸

ولیعهد خود کرده بود و ... از ذات ... رکه آخر با حال ... عوض علم ...

به رضا که محمد بیگ اول پسر شاه محمد بیگ بر حسب وصیت پدر با امر حکومت کفرا و مضافات قیام نمود

چون مدت سی سال از حکومت خود مرور کرد بعد از وی ابدال بیگ با راده ... [illegible]

رخت بربسته و لوای حکومت کفرا شاه محمد بیگ علی رغم برادر که فرزند ارشد از دیوان خاقان

سلیمان مکان تفویض ایالت کفرا به وی شده ... الله ... بحفظ و حراست

قلعه بارگیری که در سرحد قزلباش واقع شده قیام نماید بنابر آن محافظت قلعه را عهده

او کرده روانه آنجا شد تا غایت در آن حصن نواب کیتی پناه ملک سپاه شاه طهماسب

بعزم تسخیر قلعه ... و جیش ... به بارگیری آمده در ... شتا که از کثرت برف ...

... چون اسفندیار روئین تن خویش ... در بر گرفته بود جهان ... قائم ...

رخنه ... در هوا ... طیران ... در آب ... ایران ...

بجای آب پاره سنگ خورده که آب بسته چنین سنگ رخام است رزه ... [illegible]

خنجر گذاران ... روح دام است ... بر قلعه بارگیری حول بلای آسمانی فرود

آمده شروع در محاصره کرد چون ایام محاصره امتداد یافت کار محصوران به تنگی کشید

و ذخیره و آذوقه رو به انحطاط نهاده مردمان ... قوت و تاب و توانائی نماند مع

ذلک ... محمد بیگ پیشه که امارت کفرا از دیوان سلیمانی به برادرش ابدال بیگ

ارزانی گشته بنابر ... محمد بیگ ... قلعه ... شده

کوردستان شاه طهماسب ... معصوم بیگ صفوی امیر دیوان نمود جهت عرض احوال ... آستانه

سلیمانی شده ... عرض کنند که ذخیره و آذوقه قلعه بارگیری در کمال ...

... قلعه ... قزلباش ... [illegible]

مرکلان ... سلطان ... [illegible]

۱۴۹

ابدال بیگ ابن امیر شاه محمد بعد از فوت برادرش محمد بیگ در کفرا حاکم مستقل شده و چون سیزده سال

از ایام حکومتش منقضی گشت نزاع و خصومت در میانه میر محمد و ملک خلیل و برادران و حکام خیزان

قوم ملک خلیل امداد و معاونت از ابدال بیگ طلب نموده بود از آنکه تعصب و غیرت کردی

غایر را اقدام شده و بسوی قلعه خیزان آمده باتفاق ملک خلیل زد و در محاصره

قلعه خیزان که امیر محمد باتفاق عشیرت بضبط قلعه خیزان قیام نموده بود مقابله و محاربه

آمده در برابر ایشان صف آرا گشته بعد از مقابله بسیار مردان صف شکن از مردم خیزان

و مزارعی که در سر راه بود به باد نهب و غارت رفت و مردم خیزانی برسم دادخواه

روی تظلم بر آستان سلیمان خان آورده حکم همایون بنام اسکندر پاشای میر میران وان صادر

کرده بنده آوردند که ابدال بیگ را در دیوان حاضر کرده تفتیش قضایای خیزان

نماید چون اهالی طرفین حاضر گشته تعدی و تجاوزی که از ابدال بیگ و مردم شیروان

را اهالی و اعیان خیزان اثبات نموده در دیوان وان به ثبوت رسید میر میران وان اهل الحظ او را

در قلعه محبوس کرده به دو جمعیت راه عرض پایه سریر خلافت مصیر فرمان قضا جریان بقتل او نافذ

گشته او در آن حبس در دیوان به قتل آوردند و حکومت کفرا را دو حصه کرده نصفه بعبارو خان فرزندی و نصف

دیگر را بحسن بیگ که از عنایت و شفقت دارد از ابدال بیگ محمود بیگ و زین بیگ و میر شاه محمد و حاجی

و میر محمد و ذوالفقار رسید بشر خورد سال مانده محمود بیگ ابن ابدال بیگ بعد از فوت پدرش چند سال کفرا در تصرف

مردم بیگانه بود و حسن محمود بیگ که برشد رسید برای عرض حاجات و التماس اولجای ارثی به درگاه

آمده به قبول آستانه سلطان سلیم خانی گشته سلطان سعادت نوازه و دشمن گداز از مرحمت و عنایت

بعد نهایت شهریاری حکومت کفرا را که در تصرف آبا و اجداد بود از زمانه دولت داد و در ربیع

ربیع التسلیم بپیشانی گرفته منقضی الحرام در دولت اجتماعی حکومت که در حکومت و منازعات متمکن شد

داراب عدل و جان بر رخ پر جوان مرتبطه و دستگیر دوران گشته عشیرت و رعایا در برابر ایالات

با نام عام خوشنود گردیده اما مع الدوام بشرب مدام و مباشرت و مطالعت عرابانی گلرخ اندام اوقات ۱۵۰

گذرانیده به خط بلیغه یک لمحه بی لاله و در یکنفس بی قدح می نگذراشت و یکدم در موسم بهار دور از فلک

مرغزار دمی و صدای ناله و نغمهٔ نی نبود چه بر و یک جرعه می امیر سک آرزو کرامی تر ز خس هزار دار

بخشه گذاری بر بانگ رود و ز ملک دولت تردد در گردون چون زلیل بر احوال ارایام عشرت

مرور گردیده در سلک و در تیر خواب بیهوار از خمر و شنه شکفته چمن غنچه کجوان آمیخته نازه دو دلبر گلرخ

بطارق سماع بهر هر کرانی که از اولاد میر محمد کور بعید از دیوان سلطان سلیمان خان عنایت گشت و در

چنیه از آن ولایت دو به تصرف او بود رهنی مکتب از اجزای ایکپا بر عربی که سابقا هر ارزش جوانی

کلی در شهر دیر تیر خواب مرده بافته دشت جنگی او کم تو آمیختند کرد تا ز سلوم نشد و برادران

در منزل با نهادن چند سال میر فرخ حاکم شروان شده و چون رهنی مکتب تبریز و تسخیر رسید با سلطان

امارت کفرا روانه گشت و نه پادشاهی که عمده قاقا در آن ولایت خان سنان پاشا در برابر تیم و عم پاشا قرد آل

برم

برم تسخیر قلعهٔ عقبی نه باشی و قدر غله بسیار و لشکر و ذخیره بسیار با مردی کشته روانه گشت و بعد از یک

با بعضی امرای معزول اکراد قرار داده که سپاه در برابر لشکر رد شد با عسکر نصرت مآثر روانه گشته

احکام مرحمت فتح قلعهٔ عقبی نه باشی نقض ابرام عهود مبرمه شد و حقیقت احوال زینی بیگ بر سکهٔ سنانی

پاشا معروض داشته پسر او را منصب امارت و حکومت کفرا العنوانی که به برادرش محمد بیک و ملا یعقوب نزد عثمانیه

در زمین بیک دولت کام مقاومه رام وطن مالوف و مسکن معروف حکومت کفرا بر جای آبا و اجداد خود متمکن شد

با رعایا و برایا بطریق رفق و مدارا سلوک نمود با حکام و امرای اطراف و جوانب خود بر وجه احسن

معاش کرده سپاه را با حوال حسن گسترده و علما و فضلا را رعایت و فقرا و ضعفا را حمایت کرده از خود

بتقصیر راضی نشد و چون قریب سی سال بدین دستور حسنه حکومت کرد کام از دنیا و بکام از رنج عیش

دنیای ناپایدار گرفت و لطف تیغ ساخت و در برابر یک کفرا ازل و ز نهنگ سعی نمود به وجه بهره در

شده آخر به مرض صعب گرفتار گشته در سنه ... پادشاه رحلت کرد کنیه در اواخر دیوان احرام

سنه خمس و الف بعزم دار القرار از این سرای فانی بعالم جاودانی رحلت فرموده و از او اولاد ابدال بیگ
و ملک خلیل و میر محمود و میر محمد و میر سلیمان ... پسر گزیده در صفحهٔ روزگار یادگار که شرح ابدال
بیگ ابن زینل بیگ او جوانیست بصفت جمال پیراسته و بحسن سیرت آراسته برادران
پدر بموجب وصیت او ... از حضرت سلطان سلیمان خان بحکومت و ... سرافراز
سرافرازست و بالفعل حاکم آن ... الحال مستقل آنجاست امید که متمتع و برخوردار بوده باشد ... اول دیگر
کنده ... و ... میر محمد ... میر حسین که در ولایت ... را در میانه ... تقسیم کرده ... را
بابدال بیگ بالفعل زینل بیگ ولد میر سلیمان بیگ از دیوان پادشاهی بطریق زعامت قلعه ...
و مضافات ... گشته متصرف است و بعضی اوقات ... از ... امارت ...
در قضیه ... ابدال بیگ مذکور و بعضی از ... زینل بیگ ... جوانیست بصفت رشد و ...
موصوف ... زعامت ... از دیوان سلطان محمد خان ...

که و میر ابدال نام برادری داشته شعبه ... در ذکر ... بالفعل میر ملک ابن میر فرخ از اولاد میر شمس الدین
میر حسن است که قلعه ... در ایام قسمت ولایت ... میر شمس الدین ... داشته به
بطریق زعامت متصرف بود و جوانیست ... در میان کردستان بشجاعت معروف و بصفت
... معروف است فصل هفتم در ذکر امرای زرقی و آن مشتمل بر چهار شعبه است
بر ضمیر فیض پذیر سخنوران بلاغت فرجام و خواطر مهر مآثر سخندانان فصاحت انجام مصورست این قضیه در حجاب
ظلام ... که نسب امرای زرقی باعراب شام می رسد و شیخ حسن ابن سید عبدالرحمن نام شخصی تقریباً
از آن دیار فیض آثار جلای وطن نموده در ولایت ماردین آمده و در آنجا بعبادت و ریاضت مشغول گشته
و دوام ملازمان ... درویشان ... شیخ زرقی ... و ... ازرق را
کبود چشم ... برای صفت ... برای کثرت استعمال ... زرقی
... و ... شیخ ... در ولایت ماردین ... گشته ...

ازراه ترس شد او را در قلعه ماردین محبوس کرد بعد از چند روز کشف و کرامات از شیخ بظهور آمد

بسبب قلب و ضمیر درویشانه پادشاه را امیر و مخلص ساخته شیخ را از قید اطلاق داده و از آن

التفات باعث از کناره شرائط تعظیم و تکریم بجا آورده دختر خود را نیز بعقد نکاح او در آورده در آن صحبت

محفل او نیز اعتقاد را نیز شیخ حسن از قسم گشته بعد از وفات پادشاه قائم مقام او

گشته اولاد و خویشان باطراف و جوانب رفته هر یک ناحیه از نواحی ولایت متصرف شدند.

حاکم آنجا که شعبه اول در ذکر امرای و رزیف مشهور است ناحیه را در تصرف داشت

ونام پسرش قاسم بود و قلعه که در میان کلی عظیم واقع است درمیان آن قلعه در دست کفار

خاربکه آن را دیر میخوانند آخر که آنجا را متصرف گشته قلعه تصرف در آورد که

در کثرت استعمال شده اسم بتحقیق پیوسته ملقب الله حضرت العزیز

امیر حمزه بن امیر جلیل ابن امیر غازی بمرحوم ان پادشاه جهان شاه اسمعیل صفوی

امارت

امارت مدرسی امیر حمزه بعد از وفات او پسرش بیک باتفاق امرا و حکام کردستان اطاعت درگاه

فلک اشتباه سلطان سلیمان عالم آرای خسرو انار بر الطاف عدیده سلطانی از جمله امارت مدرسی

و مدتی در آن حکومت ارزانی فرمانهای چهار پسر روزگار

بایکار بیک و بیک و یعقوب بیک و جهانشاه بیک بیک بعد از وفات

پدر برادران او در مقام عداوت درآمده حکومت آغاز کرده مرتضی شدند

در زمان که حکومت استقلال بعد از وفات بیک

در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعمایه بر حسب سلطان سلیمان غازی والی ولایت

گشته سال امارت در مقام کرده

سلیمان در قبضه ناصر بیک کردکان در یاخته

کشته یعقوب بیک بعد از بیک سلیمان حاکم

حسب ورود این رزق شده او مجبور بود دریافت رفقای نفقات کرده و نقصان فقرا و اهل
مهمی عظیم داشته صرف نموده و مرحمت او در حق جمهور عقلای صاحب رای به طبع نظم داشته اشعار محققانه در ابیات
مرحمانه ازو در زبان اکثر اشعارش به زبان کردی است بلکه در آن فن دیوانی دارد و در حسن آداب حسن سلوک
معاشرت و ظرافت مکنت و داری و حیله انانی خود به حسن نیت ... سال حکومت نمود خوش اطوار طبع و اسخی
در ازمنه خطیر منع کرده در زمان تکیه بر حکومت کار مخفی ... بیت کوچون ... سال از این قصه
گذشت در ایام سفر تبریز دارای در حدود ملکان است با امرای کردستان در دست قزلباش گرفتار شد
یعقوب بیک برادر کشته شد در زمان که پسرش به جای حاکم آخرت انتقال کرد از زمان
شیخ بیک و محمد بیک پسرانش محمد بیک این در زمان بیک حسن ... در سنه ... و ... تعلیم
به درجه شهادت رسید بعد اهتمام پدرش یعقوب بیک در سن ... ساله جانشین پدر شد و با وجود
خورد سالی در امور ریاست و آداب امارت قیام و اقدام نمود که محمود قلی ... تا به قدر

ومنزلت

و منزلت از آبا و اجداد او حفظ نکند زیرا که محمد بیک کردی که به رابطه عداوت قدیم با حکام تبریز
که منسوب به خود او با او رابطه قرابت داشت به او داری او در مقام انتقام درآمده از در سرکشی سلطانی
و عهدی رفقای خود آتش سرکشی بعضی از امرا منع و قرار در این سال نهب و غارت و احتراق بلاد کرده
کلاه ابلا و دیار رسانیده و محمد بیک نیز بعضی از این عمال و مردمان را به جهت حفظ ... نموده
حفظ و حراست مرحمت و مغروری خویش کرد تا ... محمد بیک ... در میانه ایشان
مجادله و مقاتله روی نمود ... آمد ... محمد بیک ...
از آن معرکه ... گشته ...
در آن بود ...
میانه ... گشته استقلال تام ...
که تا تاریخ هجری در سنه ...

و در این مدت رابطهٔ قرابت با حکام جزیره خواست که با میر ادهم میر شرف حاکم جزیره بدر بیک ولد خضر بیک سید

در حکومت جزیره معزول شده بهاء الدین بیک ولد مراد خان در جزیره حاکم سازد با شرایط لایق امر

عظیم از حیز امکان بیرون بود بعضی حالات ناشایست از وی بظهور آمد که دست رد بر جوانی

جوان با ساعد دولت امید که الله تعالی او را بسعادت و الطاف و مروت و وفا فایز گرداند

نظم
دلا مجوی ز ابنای دهر چشم وفا
که در حقیقت این مردمان مروت نیست شیوهٔ مردم درد گران

گردکان سابقاً قمر و کلاک بیان کرده که با نام شخصی از اولاد شیخ زرق نقطع دیرویز

آلتون قاپی میر اوسلا با دختر کاهی مباشرت و مباشرت کرده از او پسری در وجود آمد

و از شرم و خجالت خواست که پدر برادران مطلع گشته میر را از طرف گردکان خرسال و امرا

گردکان ذی قعده آن پسر را با امرای ... اعانه میر نامی گردکان در رابطهٔ قرابت

منار که در ... ولدیت ... گردکان واقع شد و دوام الدولت با امرای وزن

ارغن

منازعت می‌نمود و هر کدام از ایشان و طایفه که قوت ظاهر داشته هر دو با زود قریه میر اوسلا تصرف

می‌نمود که در تاریخ که شاه اسمعیل بیک و زینی شاه سلطان سلیمان خان رفته متقرب به اولکا

که قریه مثار دیگر ولدیت و زینی بیک با شه از استماع این ماجرا میر اوسلا مشغول ارز

کاوون سینه بابا کشید در صدد تقدم او در آمد و العبد با جمعی از ملازمان خود

آنچه در سلک ملازمان که با شاه اسمعیل بیک رسید او با سلطان ازبان در گذرد روانه شد تا در قصبهٔ ... کل

مدرسه که فصل مهمات خود ولیعهد مسعود ناصر نبود و چار کنگره بسته در میانه آن

مجادله و مقاتله واقع شده ساعت میر بیک با جمعی چند از دلاوران گمراه شد

تقدیر سینه حمل میر اوسلا ولیعهد این قضیه مطلع گشت ... ال والی ای سال

جمع نمود و با جمع مبرهن بیک که بعد از این تفرقه از ملازمان این که حقیقت احوال اسلا

معروض داشته بر خلاف مصر کمند از موقف متصل خدا ... جریان تقدیر بیک

دیگران نافذ گشته اوسلو باشی تعزار ارتقا از درجات که بر سر سالار داخل شده صلیب
کشف تا عبرت سایر مستوران گردد مدت تا کنون بمعاملت نشوی ار کز املاک سلطنت
شیدان راه اسلو زد و رزد این ساز کار خواهی ۲ الک ایران مهر بیک ابن
ناصر بیک پیرار جای در تعویض امارت کرده که به غایت بیش معمول صورت
که الحق الحیف تیار شان خود سلد شمس الدین که فدای خود و زنهار بیک شد مخصوص کفایه
با جمله بیک در زنی دلبر و دمال بیک و به مقام عداوت حضورت در کله ... که
هر گور سه در دست مردمان جهر بیک دلبر و دمال بیک کشته شد حضر بیک ابن
پیرار جای به ماه اردو معاودت شمس الدین که فدای خود در غرور سالی تا م مقام آن
دهم قریه منار سلو ارجانب جهه بیک در زنی با بعضی امرال دلاور اق ... احوال
و دیت به سر دو دیگران که بر تهانمان ... بود گرفته به دو دلیم نیان در رباط عالم

خرد و زنهار بیک پسر دوی صلاح نغم قلمدان داده که محمود زرق
که کله خراب جهر بیک در زنی لعبه و باقه قصاب جهر بیک حسب الرضای اوسلو ارغات خورد
در موجی جهر بیک پستی اشه شمس الدین نوکران اوسلو درب ولده بعد از خبر زور محمود سلو
کشته بطرف حرم فرار کرده ... تکیه به حرارت ناصر بیک پیکی با فتح و صلح در
ذوق و حمل ناصر بیک حرز دل بود جائی که مقتضای طبعت الطاف آن اوقات به لهو و لعب و عیش
و طرب مشکله زانیه و حسن نام منحره قابلیت دیگری داشت به خیر مشهور که دایم بالعمد مصحکه
و ظرافت می‌نمود قضا سلو روزی که آن دست نشه اسرار در بیکار خنجری حواله سینه ناصر بیک نمود
که سر خنجر از مهره پشت ناصر بیک به در رفته دو عمای ختم حیات به ناصر ارواح سالمه
جامعی از غیر اقوام آنجا حاضر بعضی چنان ... این حال کفته بضرب طپانچه و کلک کوب
دوست از خیر مردان کشته شد و تا دلی دعوی سلو از بعضی خیانت حالی و طوطی از ...

بازانواع ممات و بیمار گشته و میر حسین نام شخصی بوده که بعد از قتل میر ناصر در دیوان تعویض ۱۸۸

امارت کردکان از دیوان سلطان مراد مفوض گشته و بعد از آن که امارت به میر شرف

محمد بیگ عنایت گشت حسین بیگ پسر ترک آن دیار نموده ملازمت امرای اکراد اختیار

کرده بود در این اثنا از ضعف و پیری و ناتوانی از وطن مألوف آمده بود با میر محمد بیگ اتفاق

نمکیر نهد و در آن روز از وضاع و احوال خبر سلطان مراد خان نسبت بحسین بیگ که در آن باب

صادق رأیت قتل را نیز در آن روز تعلیق کرده و دلاور میر ناصر پسر محمد بیگ

و میر زکریا پسر میر ناصر … و حالا میر محمد … سلطان مراد امارت کردکان اشتغال دارد

شعبهٔ سیم در ذکر امرای عتاق از مشاهیر کردستان خانوادهٔ احمد بیگ ابن میر محمد ارسلان است

داود شاه … از امارات کرد … خورشید … شاه اسمعیل صفوی بعد از جنگ … که جهت

همچنان استیلای … شاه اسمعیل صفوی بر دیار بکر و کردستان

موتد

مدتی که شهر عتاق را احمد بیگ متصرف گشته بود طایفهٔ قاجار پسر و عشیرت زریکی

یار و دیار گرفته اطراف و جوانب را گرفتند کشته شد بعد از قتل خان محمد استاجلو که شاه مرور

در میان امرای طوایف اکراد در تصرف و اختیار آن ولایت بودند و خویش اکراد عتاق نیز در آن

زمان قلندر در میانه قلعهٔ خرابه که مشهور است بقلعهٔ … اختیار کرده و طایفهٔ قاجار که در درون

قلعهٔ عتاق بوده در رسم و شمع ایشان شده آغاز خصومت نمودند عجب حیلتی که در میانه قلعهٔ خرابه

قلندر خیمه میکنند ایشان با ایشان معذرت کرده گفتند که در میانه ما و عشیرت مروانی خصوصیت

مبادا دعوی … زمان و کثرت برف در راه که محل تردد نبود ما شما را … عالی

باسیرین … اگر … به تعرض ما متعرض … فقرا نشده … گشته … کاه و … ترانه

جایز داشته … حاکم عتاق را نیز … در مقام … و عشیرت

زن … خاطر از تعرض و تاراج مطمئن گشته در قرار گشته … [illegible]

قلعهٔ عتاق را در بهار زمستان بحیله و خدعه بدست لشکر ظفر اثر انداختند در بهار زمستان لشکر زده‌ای گردان

سر ایشان را در لشکر قلعه ... که دلدوران رزم به نردبان بالا رفته و با مردان قلعه درآمیخته

قریب شصت سال با اتمام به تیغ بی‌دریغ بهادران گذرانیدند سر ایشان را بر دار عبرت کشیدند و از عالی انجام

در قلعه اخراج کرده کس طلب احمد بیک فرستاده و آن سر ولایت به حکومت که قلعه امارت نصب نموده بود

حسب الفرمان سلطان سلیمان در تصرف او بود چون پادشاه مرحوم عالم فانی را بدرود نمود ارادهٔ شاه ... بیک و ... بیک

و محمود بیک سه پسر ماند و داعیهٔ امارت عتاق که حکومت و بزرگی ... کردن ... زد کار او

ایشان بخدمت و خدمت آستانه علیه ... عتاق ... سلطان سلیمان خان غازی

شده و قرار بر آن دادند که محمود ... دیوان ... و ... مدد ... شد

در میانه برادران ... و ... ضبط کرده شاه ... احمد بیک حول

حکم ... برادران بنام میرمیران دیاربکر حاصل کردند که شخصی صاحب وقوف به تحریر ولایت

عتاق

عتاق تعیین نماید که ... که سی هزار آقچه عثمانی از محصول بعضی قرا و مزارع بطریق رعایت

به محمود بیک و شصت و ده هزار آقچه عثمانی به زینل بیک رعایت مقرر کرده ناحیه ربط و میافارقین

و قریه ... و جزیه کفره ... و خاص ... بعد از آن نقل کرده ... آقچه عثمانی برای سنجاق شاه ... بیک

مقرر ساختند و بعد از وفات محمود بیک رعایت او به احمد بیک ... رعایت کرده

و در زمان وزارت رستم پاشا ... خدمت شاه ... بیک ... که او ... حسب الفرمان سلیمانی تعلق آن داده

و ناحیه عتاق ... که بیست سال با برادر ... داده از تصرف ایشان بیرون رفت و زینل بیک

این احمد بیک در ... میرزا که با شاه ... بسر ... و دستاغ

عتاق ... آنکه قلعه ... کرده ...

و حیله ... زینل بیک ... حال ... عتاق با استقلال که ...

و سنجاق عتاق ... به برادر او ... احمد بیک ابن ... بیک ... شخص عثمانی ... آقچه و ...

نام پیری پاشا خود ... این ردیف ... بعد از وفات ... که سنجاق عتاق بر ... مفوض شده ایدی ۱۵۸

بر تصرف ایلدی بعده عصر زمان سلطنت جهانبانی دولت و حشمت ... سلطان سلیم خان در ایام

دم ... همت عالی او جامع ... احرام کعبه حاجات بسته روانه آستان ... مراد شد

با برادر دوستان ... محمد پاشا بن وزیر اعظم سنجاق عتاق ... اوجاق در ایام ... سلطانی ... شده

و بیست سال با امارت عتاق قایم و اقدام ... جامع معروف ... معاش و ...

مصروف ... خاطر ... دیگری مصروف ... اکثر ... مالذات ... تصرف ... خط

مالی ... خزینه ... سولاز ... روح ... ساخت وارد

ردیف ... نام ... مکرمت عنوان سلطان مراد خان ...

... دلام ... رسم ربع شده ... کالی ... و ...

... دولت ... مبتلا ... استحقاق

متصدی

متصدی امارت شده و ... ایام ... نام شخصی از بنی عثمان ... بشرط التزام ... سال

... بخزانه ... سنجاق عتاق ... پادشاه ... سنجاق

... کفند ... شرط ... سعادت ... زاده ...

ابراهیم پاشای ظالم ... که آغاز ... دنیا ... عدوان در ... دیار

... دستان ... بشرط ... ولایت ... دیار ... ذوالفقار بیک

... نام ... تفویض ... چون ابراهیم پاشا ... پادشاهی ... مقتول گشته

در عهد ... محبوس ... سلطان محمد خان خلدت

خلافته ... قایم ... اکاسره ... اتفاق ... حجاج ... عبرت

... میان ... مقبول ... بر ... مردم ...

... با امارت عتاق ... نفاق

بحکم تقریر کرده شد والی با استحقاق گشت الحق حکومت آنجا در ید تصرف اوست

شعبهٔ چهارم در ذکر امرای رحینی صدر نشین رزقی رحینی عتاق است به طبقه آمده واقع

شده و قلعه در قلعه رحینی و قلعه وارهین و زینی دکدکان فروع ایشان است اول حکام رزقی

سید محمد ابن سید عبدالرحمن ابن سید احمد ابن سید سعید ابن سید قاسم ابن سید علی ابن سید طاهر ابن

سید جعفر ابن سید یحیی ارقشع ابن سید اسمعیل اکبر ابن سید جعفر ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین

ابن امام حسین ابن امام مرتضی علی رضوان الله و سلامه علیهم اجمعین منقول است که سید محمد از دیار شام بولایت

هاروین آمده در ناحیه عتاق ترطن شده بزهد و تقوی و عبادت حضرت باری تعالی مشغول گشته

متقی آن دیار سادات عتاق و اهل خیر بوده اند برداشتم ارزق بردای دانم بالطبع

ارزق مجلس معتقد شیخ محمد در رزقی شده در آن حین امیر ارتق ابن اکبر که از اعاظم

امرای سلاطین سلجوقیه بود از نیابت ایشان حکومت و دارائی آنجا داشت جزیره و مجلکرد و جنگلقا

بود تعلق داشت اتفاقا او را دختری جمیله قابله بود بر روی او عاشق گشته متفکر و مجنون شده در احضار طبی

حاذق مبالغه کرده بودند فایده بر آن مترتب نگشت روز بروز ضعفش در تزاید بود آخر الامر شیخ

حسن از رزقی امیر ارتق طلب داشت که دعای در حق دختر او کند شیخ دعا خوانده آب

خوانده بر روی دختر بخشید از برکت انفاس متبرکه شیخ حضرت حق تعالی دختر را شفا حاصل

گردید مستعد امیر ارتق اراده نمود که آن دختر را بعقد نکاح شیخ در آورد شیخ ابا کرد

دختر را بعقد نکاح پسر او سید حسن درآورد حکومت ناحیه رحینی و ولایات و نواحی که در تصرف

امرای ورزین است تا بر آن شده و تا حکومت رحینی و عتاق در تصرف اولاد ایشان که سید احمد

و سید حسن و سلیمان ابن قاسم و بعد حسین بوده ماند و پسرش عمر ابن حسین ملک قاسم ا

اوشه و او معاصر ارزون حسن نابندری بود و حسن ملک او سلطنت عمر از احترام نموده دختر او را

بجا آنکه نکاح خود در آورده بود جهت مهرانی و دو بار در رحینی و عتاق املاق نموده بود و از آنجا فرمود

و حسن بیک پسر از آن دختر میری بعرصه آمد در زمانیکه بعضی از بلاد کردستان بتصرف

مسخر گردید امارت عتاق و ترجیل به آن میرزاده ارزانی فرموده و در ایام ضبط و حمایت

ایالت مذکور در عهده اهتمام عمر بیک که عم بوداق بیک است بود عمر بیک بعد از فوت برادر

از نیابت او زوال حسن ایالت مذکور بوداق منوط شد حسن بیک [illegible] ایالت [illegible] بیک

این حسن بیک [illegible] در تاریخ سنه ثلثین و ثلثمایه و تسعمایه ولایت ترجیل و عتاق

را در زمان سابق به بوداق بیک مرحمت نموده چند سال حکومت آنجا بود بعد از آن رحلت بعالم آخرت

آورد و احمد بیک ابن بوداق بیک بجای پدر قائم مقام شد و در تاریخ سنه ثلث عشر و تسعمایه که

در زمان شاه اسمعیل صفوی بود بار دیگر [illegible] شد بعد از [illegible] که امارت عم بود

لشکر قزلباش بقتل رسید و علی بیک ابن بوداق بیک بعد از فوت برادر در [illegible] قلعه

امارت شد چند سال از ایام حکومتش سپری گشت رحلت بعالم آخرت نمود

عمر بیک

شمس بیک حسن از امرای عظام کردستان از راه صلاح با ملازم قزلباش دیگر گشته دوری گردان

شده اطاعت درگاه پادشاه مغفرت پناه سلطان سلیم خان نموده امارت ترجیل [illegible] بعد از او پسرش

[illegible] که [illegible] بر [illegible] دیار بکر یافته ترجیل [illegible] بعد از وفات

او پسرش قائم مقام او شد حیدر بیک ابن شمس بیک [illegible] سلطان سلیمان خان غازی

تفویض امارت [illegible] مدت [illegible] حکومت گشته در حینی که مصطفی پاشای سردار عساکر نصرت

شعار به تسخیر شروان و گرجستان روانه شد در جلدرم با امرای کردستان در دست قزلباش

بقتل رسید تفویض امارت از جانب مصطفی پاشای سردار به پسرش بوداق بیک [illegible]

با [illegible] سال از ایام امارت او در گذشت [illegible] برادر او [illegible] بیک

بجای او نشست و بعد از [illegible] ماه لوای حکومت [illegible] علم زد بعد از وفات او [illegible] امارت

به [illegible] بیک مرحمت شد [illegible] سال امارت کرد وفات یافت و برادر او

امارت به برادرش عمر بیک ابن حسن بیگ از دودمان پادشاهی سلطان مراد خان حکومت
ترکیه مرحمت نمودن قضا جریان در غایت شهرت و ادعوای آن سلسله جلیله آراست
در جمع آدمی و مردمی و پرستاری عالم دام لطایف روحی مختلط است اکثر اوقات
در خدمت و ملازمت میرمیران دیاربکر بسر برده مراتب ارکان و توابع دیاربکر بادیست که حصول مهمات
سرانجام قضایای ایشان در دیوان میرمیران آنجا میسر است حصول آن در درگاه امرای سویدی
از ریاض روایات گذشته و دیگر از حکایات عزیز رسیده تمام این اخبار بمسامع جان راقم
این نسخه اثر رسیده که نسب امرای سویدی به آل برمک منتهی میگردد و نسبت عباسی
... با بکر نام شخصی که از عظمای صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم است میرسد و در دیار
مقصد امرای طایفه سویدی از قریه سوید است که در ... است و اطراف
شام واقع شده والله اعلم اما آل برامکه نسب خود را بملوک فرس میرسانند و در تاریخ

ببلاد

بعبرت آمیز قائم میمینند که ناگاه نیم غایت لذت و شعر ادراک لطف ملیح لذات کاری
جانش و در زمان دو جنان گرفت و در دل دیوان از خیمه سار و حبوشان تراودید آغاز نهاد
بیت از خوشه چینی که آن کرمانست وی هاون هم که آن بریانست و جعفر که بر حال است
در زمان عبد الملک ابن مروان و مردانی در لام سلطنت سلیمان ابن عبد الملک با امرا و ارباب بهاست
عبد الملک و مشق لشکر داخل او ... مسموع پادشاه گردید که او بسلا در مجلس حاضر ساخته هم او بسلا در مجلس
سلیمان حاضر کرد اثر تغیر در اوضاع پادشاه ظاهر گشته و چون که جعفر بسلا از مجلس بیرون گشته حرف
زمان مجلس از سبب تغیر مزاج پادشاه نسبت با و سؤال کرده در جواب رابطه گفته زهر اسمی که داشت
دیاره بمجلس ما آمد آن او مرا خوش ساخته بر کیفم زیرا که جز مهره در بازوی نداشت که گاه
او و دیگر سمومات در مجلس ما حاضر میکرده ما بنیاد حرکت میکنند چنین نسبت بعد از آن سلا را منظور
نظر کرد که زهر در زیر نگین خود تعبیه کرده ام که اگر آنچه مرا رسانند زهر بر کلم تا از آن شهرت

ملاحظه نمودم بنابراین بر دانا اولو الالباب ریبی که فهمیده این سخن با عزت مقصد طبع سلیمان

فهم روز بروز در مقام ترقیت او گشته تا آنکه در وزارت خود مستقل و به تفویض در مهم چو یابد

ز مهر در جامی نهان ز تیر دیر بر او نامی نهان جهان تابی ز مهر کام است دیگری

ز مهر بنک نامی است و ابرار آن مدت وزارت ابو العباس سفاح و بعد از ابو جعفر دوانیقی به پسرش

خالد پسر خالد جعفر نام متعلق بود و در زمان خلافت هارون الرشید که یحیی ابن خالد ابن جعفر وزیر بود

منصب وزارت به مرتبه رسید که مادون آن پایه منزلت و درجه وکالت متصور نبود و ترقی

برادر دو فضل و جعفر و موسی مشرف که در همه عصر و زمان یکی در ایام سلطنت ابو العباس

خبر هفده ساله مزاج هارون الرشید به یحیی تغیر گشته جعفر به قتل رسید و یحیی و فضل تا آخر عمر در زندان

ماند در آنجا هلاک شدند چنین است آن دنیای ساله دولت که مانند بر بهار است

و امرا و عرب نیز آن که در ایام وزارت و ایام ائمه علیه السلام میرکار دیوان ضبط شده اکثر

مهام سلطنت را احوال آن طایفه اطلاع یابد رجوع به کتب تواریخ باید کردن

این نیز از آنجاست که حکم نیز از وزارت و صاحب گذشته و آل حال مرسی از کتب تاریخ احوال

تجسس نمود معلوم شد که در وقت کرامت هارون الرشید را در آنجا خود

بر که هست آن که در دستان کشتی در آنجا تو طرح آن که هر حکایت مشهور است و در نسخه دادگی

مگر آن که نفر از اولاد آل برمک در زمان خلفای بنی عباس از سنه دو صد و کرد ستان گشته

در خانه حرکت نام محمد فرخ عالی نسخه در جهت نقشا و ساکن شده در دیار کرمان در آنجا

به عبادت و مجاهدت و تقوی و طهارت مشغول گشته در آن وادی بر تبه عالی به اقتضای تاب ابو عمرو

شد چنانکه اوری از دور خود دو مهم ضروری رفته حل آن دیار سلطان مسعود طلب در صحبت

شیخ آورد آن شیخ دلها و سلطان با حال تا آنکه قصه کلام کرمک سلطان گفته حسن کلام گرمک

از حضرت مرحوم سعادت نمود قصه طعام خود سلطان در دست کلام گرفت چون از خود

استمداد یافت که بخاطر رسیده باشد که تا طاقت تا دل که باشید حصه طعام تو راح خوردم کشور از ۱۶۳

لذیذتر و تند او در غضب شد او سوی نفرین و دعا برکوه که حق تعالی ستم تو سوی ما باک داد که مجموعه

قانع نمی شوی نعوذ بالله آن جوان خاطر جان جهان آفرین تسلیم می کند عنقریب در خلاص مردم

آن دیار نسبت بر آن شیخ یک درجه گشته شیخ اتفاق سفر کرمان که میر شهاب نام داشت

حسب الالتماس در ضیافت نه عشیرت سر به در آمد آنجا سود تصرف شده و قلعه در آنجا

کفره ایتام رسانیده چند سبقت از دیگران آن طایفه قیام نموده از آن نجام آفت نهضت نموده

ذکور او مسعود میر شهاب کشور مستقر قلعه رایات شد از او داد که در آن دیار سکونت

سفرها به ترتیب ایام میل نمود که یعقوب الله الملک المعبود امیر عادل ابن امیر شهاب میر ارغون

مستقل امور امارت شده مرتبه بر آن کار قیام نمود آخر احباب حق سوی کمک کشته شیرین

امیر محمد قیام مقام او شده او نیز به از چند سال که بدان شغل خطیر قیام نمود جان داد

نهضت سوم

نهضت و موضع تصرف امیر فخر الدین جانشین پدر کشور و حکمرانی و داد معمور آباد که آنچه او الولایت را

عنان آن دیار غرور بسرای در جهان حرمت امیر حاجی ساختن به امر حکومت کشور او مرد

با پاک و سالک دختر زرین آغاز آنچه منظور بان از نور بصر محروم بود و چون ماه زمان حکام

امارت در قبضه اقتدار پسر بزرگش میر فخر الدین فرقه پسر دیگرش که میر محمد نام داشت پرورد

حسن و جمال به حلیه فضل و کمال پیراسته در ناصیه احوالش آثار شجاعت و شهامت ظاهر و هویدا

آنالش علامت مروت و سخاوت باهر و معروف پرتو آب رو تشریف دارد به هنر دور روز و

سر برآورد ترک یار و دیار نموده ترم ملازمت به درگاه شد چندی بعد به نوعی که بر شاه علاء فارس

کشت و مشمول عواطف خسروانه و مغمور عوارف بی پایان که کشور داران خاکبوس شیخ بود

کرر ان دفعه روانه و دولت مرور گردید و در میان برادران کار سپاهی و سان رسیده

بعد از چند سال و کار بسیار امیر محمد گشته شد و علامت بعد مراتب و شارکت در تصرف فخر الدین ماند

اتفاق ~~خیزد بیدولتی از نفاق خیزد حق تعالی ازیشان اتفاق~~ برادران فتوحات متکاثره

ایشان رخ نمود از آن جمله بعد از فوت خالد بیگ بازوکی ناحیه کیج سلوار را با تمام چولاق خالد گرفته

متصرف شده و بعد از فتح چالدران که سلطان سلیم خان بر ولایت دیاربکر مستولی شد قلعه و ناحیه چمشگزک را

از تصرف یکوت اوغلی و ناحیه آقچه قلعه سلوار از تغلب سنقر بیگ بازوکی که از جانب نواب خاقان

شاه اسمعیل بحکومت آنجا قایم می بود و ناحیه زرکی و ناحیه مسگرت سلوار از دست قلندر بیگ روژکی

بقوت تمامی بیرون آورده تصرف نمود بعد از آن برادران ولایت سلوار در میانه خود قسمت کرده چمشگزک سلوار

مع توابع بسلیمان بیگ و ناحیه پرتک قلعه و ولایت بسلطان احمد بیگ مقرر شده چند سال در کمال فراغ

گذرانیدند از رفتار مصنفین [illegible] و بعد از آن حکومت ایشان بر ابدال بیگ [illegible]

که در خدمت سلیمان بیگ حسب الفرمان سلطان سلیمان خان بقتل رسید و چمشگزک و سلوار بر سبیل ارپالیق بامرای

عثمانی مقرر گردید و از او مقصود بیگ نام پسری ماند سلطان احمد بیگ ابن ابدال بیگ عم زاده اش

۱۶۴

و چند سالی که در حکومت بود عازم سفر آخرت شد چون اولاد ذکور نداشت برادرزاده اش قایم مقام او شد

ابدال بیگ ابن امیر محمد بعد از وفات عمش قایم مقام او شده مستقلا متقلد امارت گردید در آن اثنا

طایفه قزلباش بسرداری یکوت اوغلی حاکم چمشگزک بعزم تسخیر خارپوت بر سر ابدال بیگ آمدند

میان ایشان و در میانه ایشان محاربه اتفاق افتاده و از جانبین خلق بسیار طعمه شمشیر آبدار شده عاقبت

در فوت ابدال توفیق الهی رفیق احوال ابدال بیگ شده نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت او وزیدن گرفت یکوت

اوغلی منهزم گشته اموال و اسباب و خیمه و خرگاه و اسب و استر او جمله بدست مردمان ابدال بیگ

درآمده چند سالی بعد از آن قفس حکومت شهباز جانش بجهان آخرت تسلیم کرد و از او سلیمان بیگ

و سلطان احمد بیگ دو پسر ماند سلیمان بیگ ابن ابدال بیگ بعد از پدر جانشین او شده

باتفاق برادرش سلطان احمد بیگ در حفظ و حراست ولایت و دفع اعدا کمر همت و جهد بمیان بست

تا آنکه بمضمون دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد حق تعالی ازیشان

اتفاق

۱۴۵

سبانی بیک بتقدیر رسید بعد از آن مرتها حکومت کرد ایام حکومتش [illegible] تا در کوه بود که از آن

رباط ها در قدم بیرون [illegible] دنیا که در او ثبات کم می بینم در هر قدمش هزار غم می بینم

چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می بینم و از اولاد مراد بیک [illegible]

دیگر پادشاه مقصود بیک ابن سبانی بیک بعد از [illegible] در رکاب ظفر انتساب سلطان سلیمان خان

در سفر نخجوان همراه بود در [illegible] جایی نام از توابع آنجا در هنگام قراولی [illegible] قزلباش کشته

در آن محاربه کار [illegible] و مردانگی از او بظهور آمده چنین آثار شجاعت و شهامت از او مع

عز و عدل سلطانی رسید سنجاق جبقجور [illegible] که در تصرف [illegible] بود [illegible] حکم همایون

بقیه اوجاق نامزد شده عنایت گشت در حالیکه دیگر پادشاهی [illegible] میرمیران دیار بکر [illegible]

که [illegible] بر [illegible] و جان سپاری که در [illegible] از او بظهور آمده بود

کمه [illegible] مراد [illegible] آنکه پادشاه [illegible] با [illegible] ناحیه جبقجور [illegible] تا

ارامرا

لله امرای عثمانی عرض کرده از تصرف او بیرون آورده بمقصود بیک جهت عرض احوال و عهد او اسکندر پاشا

روانه گشته [illegible] آستانه سلیمانی شد و در [illegible] احوال [illegible] نموده [illegible] رعایت

خاطر اسکندر پاشا احوال او بسلام معروض [illegible] خلافت مصیر کرد [illegible] عاقبت [illegible]

گشته بجوار رحمت ایزدی پیوست مراد بیک ابن سلطان احمد بیک آنکه زمانی میرمیران دیار بکر

ولایت سلطان احمد بیک [illegible] در میانه [illegible] ناحیه خان جوک [illegible] قلعه [illegible]

بمقصود بیک [illegible] ناحیه جبقجور که در تصرف امرای عثمانی بود مراد بیک [illegible]

تا [illegible] حکومت [illegible] احوال [illegible] در حکومت [illegible] گشت

مراد بیک [illegible] رضا [illegible] سلیمان بیک نام [illegible]

بجوار رحمت پیوست ولد او سلیمان بیک و علی خان [illegible] مصطفی بیک [illegible] مصطفی [illegible] در هنگام

تسخیر تبریز همراه امرای اکراد [illegible] بعد از آنکه در دست قزلباش [illegible] رسید علی خان [illegible]

و در بیست و یک سال گرفتار گشته چهار سال در قلعهٔ قهقهه مقید بود آخر همراه مرادپاشا که قایل میرمیران دیاربکر بود

صدر میر شده ارادت ... مرادپاشا طالب سنجاق چیقور است امید که مرتقی بمرتبه شده و الوان

نام ... در سلک عظمای رعایای دیاربکر منتظم و دارد و اکنون بغربت ... دارد و امامیر محمد ... کار

قلعه ... متصرف بود ... در حفظ و حراست ضبط داد ... چند ان قرار ... بنابراین ... باشد

سردار سنجاق ... سلیمان بیک ... چند سال در میانه ...

سلیمان بیک وفات کرد ... سلیمان بیک ابن مراد بیک ... بتکلف و معاملهٔ تعلیف

جوانی است ... سرحد ... اداری ...

میرمیران بغداد ... در ... عزت ... دیده در طرز ... درویش

... در میانهٔ امرای ... و ... طبع و ... صحایف معانی

و ذهن نقاد ... آیینه جمال نکته دانی ... دیدهٔ ایام ... روشن

مثل دقیقه شناسی سخنوری ... و ارتباط ... حالات ... واجب

و جاه ... زیروری وارد رباعی ... نادر ... است

... آن ... از ... است

آبا و اجداد ایشان ... موضعیست ... محکم است در دامن کوه ... فرات واقع شده

که از انقلاب دوران و فترات زمان ... سالم و محفوظ ماند ... و سعت

همت سلیمان بیک ... مختصر و محقر ... صحرای ... عمارت

... رسانیده ... کلام ... در ایام

فتح ... شروان و آذربایجان ... تخصیص ... که

... زدگی ... بمراد ... ساخت ... عمارت ...

بادر آمده سلیمان بیک ... خود ... تحفهای

مروان بن محمد از آل ابی سفیان و مروانیه و مرجع الریاسات و خاتمات سلسلهٔ بنی امیه بود و از ثمال کرد

سالم و عالم معاودت نموده از جانب برادر سلطنت یافت و از زمانی که مروان در زمان خلافت

امارت ... بمعرض ... از کتاب تاریخ هجری و غیره در شهور سنه خمس و ثلثین ... گذشت

و دارالملک ... که چون باستعداد و قابلیت مردم است باطوار مستحسنه موصوف است خصوص

در دولت امرای سلطانیه و آن شمس ... ضمیر مهر تاثیر ... رایات دانش و انصاف

و حافظ حقیقت ... آیات ... و اعتقاد ... پوشیده نماند که نسب امرای سلطانیه بمروان که آخر

سلاطین بنی امیه است میرسد و از سلسله حمار که بمروان میگفتند که اعراب ... سال

سنه حمار گویند و در زمان استیلای ... و ... تا وقتی که ... بمروان

... گذشته ... مروان در حین طفولیت روزی ... آمده ... در

... و ... آمده ... کرده ... در مرتبه

دیگر از مروان این نقل میرود که ... عرض شده که ... مروان والله لذت حمار کرده

... ملقب ... اسم ... بهر تقدیر ... مروان ابن الحمار ...

مروان ابن حکم ابن ابی العاص ابن امیه ابن عبد شمس ابن عبد مناف و حکم در روز فتح مکه بدولت

اسلام مشرف شده و مروان الحمار در اواخر سنه سبع و عشرین و مایه بر مسند سلطنت نشست

و چون ... مدت ... ابو العباس سفاح بر او خروج کرده او بطرف مصر فرار کرد و در تاریخ ...

شهر ذی الحجه سنه اثنی و ثلثین و مایه در قریه ... صالح ... با اعوان و انصار سفاح

... تا ... بغداد ... دارالخلافه ... عبد الله ... عبد الله ...

... و عبد الله ... خلافت ... عباسی ... سلطنت ... آل ...

... در بغداد ... خلافت ... آنجا ... ایشان ...

... که نسب امرای سلطانیه ... باشد ... سلطانیه ...

که نسبت ایشان بنام عبدالملک ابن مروان از سلسلهٔ مروانیه منتهی گشته العلم عند الله بگفتهٔ ثقات

روات کتابهٔ منضبط که چون از مدت سلطنت عباسیان ... هرج و مرج باحوال مروانیان راه یافت

سر بغر زده در مروان احکام با جمیع کشور از سلطنت کنار طلب دور دیار که آن سلسله خروج خواهند

بر عالم ناحیه غزال اسکن شده مرتبه مرتبه عشایر و قبایل ایشان که عمده آن بازوکی بود بر ... راجع گشته

بجز اهتمام آن طایفه قلعه ... و قلعه ... و قلعه ... و قلعه ... و قلعه ... مضافات و محلات

و قریات آن از آب شط و دیاربکر و قلعه ... تا ... در ... و قلعه رباط ... و قلعه ...

و قلعه ... و قلعه ... سالها از تصرف ... در ... و در ... پرداخته به تصرف شده ... تا حال

و هر افاق مروانیان که در ... مصر و شام متفرق و پراکنده شده بعضی بر جمیع ... نسبت و فرقه

شده ... که ... و ... و ... و ... و ... و ... دیگر از طوایف

بطریق اهل سنت و جماعت عمل بمذهب امام شافعی است و بعضی طریق ... بروی

مر

پیش کرده حقی ... در سیادت حضرت امام علیه الصلواة والسلام و تابعیت

علی السلام ... و جعفر ... کلام ... داد ... در میان ایشان ... اما اعتقاد ایشان ... فرقه

اسلسله که ... و ... در ... بهار ... و لیکن ... و ... و جبل

شرف الدین ... گشته ... در ... و ... تسلط ... در ... ایشان

ارشیه ... کوسنه ... کاکان ... تعلق ... القصه ... مروانیان ... مروان

مجتمع گشته ... پیر ولدی ایشان و حکومت ... که ... تصرف ... و اقوام

نمود ... ایران ... ملک ... جاوید ... میر بهاء الدین نام ... قائم مقام او شد

داو نیز ودیعت روح بمقتضای اجل سپرده دار ... میر عزالدین و میر عبدال الدین و ... حکومت

با میر عزالدین ... گرفت ... او نیز ... ایام میر ... حکومت

... رؤسای ... میر عبدال الدین ... نقل حالت

۱۶۹

تعالی بعد از ازدواج پسر دوم میر ابراهیم ولد میر عزالدین که سر رشته دولت بیت رسید با تقویت عشایر و قبایل

حاکم شده و چون مرتبه حکومت [illegible] میر [illegible] عالم فانی [illegible] در خور گردید از میر ضیاء الدین و میر شیخ احمد نام

دو برادر دیگر [illegible] میر ضیاء الدین قائم مقام او گشته تنفیذ امور امارت و تکفل مهام حکومت

شد و [illegible] در سلک [illegible] کامران [illegible] که نواب اعلی اول شاه اسمعیل صفوی

[illegible] خان محمد استاجلو [illegible] حفظ و حراست آنجا مامور گردانیده خان

با میر ضیاء الدین طریق [illegible] سلطان [illegible] خود دار السعه

و با برادر و [illegible] طایفه سلیمانی در [illegible] و سعادت امیر [illegible] (میر ضیاء الدین) [illegible] زمانه

که [illegible] ذی القعده [illegible] میر [illegible] نام [illegible] اراده تسخیر دیار

بکر بر سر [illegible] فرستاده [illegible] بعلم اتفاق [illegible] از قلعه [illegible]

در گذشت بیت کجک [illegible] فتنه انگیز شد زمانه [illegible] فتنه گر تر شد [illegible]

ستیزان

ستیزان رزم‌آزمای همچو حارث میدان کین طایفه سلیمانی بلکه دیوان کلیانی در آن معرکه

داد مردی و مردانگی داده در آن جنگ [illegible] از نبرد آن رستم دستان [illegible] گردان

تقویت بازوی کامکار و ضرب شمشیر آبدار لشکر [illegible] قزلباش منهزم گردیده [illegible]

در آن معرکه [illegible] برادرزاده [illegible] خان محمد رعایت [illegible] با میر [illegible]

سلیمانی [illegible] از او اولاد ذکور [illegible] میر شیخ احمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] ولد [illegible] حکومت

میر ضیاء الدین با ولد [illegible] امرای [illegible]

[illegible] میر ضیاء الدین [illegible]

که لوای امر مملکت برداشته [illegible] باتفاق [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] و میر ضیاء الدین [illegible] از خان محمد استاجلو امداد

و بتعاقب محمود خان نیز لشکر بسیار تعیین نمود و فرار نمود و در میانه محاربه عظیم دست داد
چنانچه عمر شاه بیک و یوسف و جهانگیر بیک در آن معرکه بقتل رسیدند شاه ولد بیک که بکار رزم
دخیل بود آن فتنه بود از آن معارک بهزار فلاکت خلاص گشته از آن لحظه خونخوار خود را بکنار
رسانید بطرف شام مدت ... چون ... حسن استیلای طایفه قزلباش بر ارض
جا مراد از ولایت کردستان ... در ... آورد ... نام مردی که در طایفه
... آقایان ... قلعه ... رفاقت ... اکبر خان شاه ولد بیک بطرف
شام فرستاد این خبر ... مسموع او شد بسبب استماع متوجه ولایت مزبور گشته
بعضی ... عشایر بر سر حکومت متمکن شد و در فرصتی که ولایت دیاربکر
و کردستان بتصرف اولیای دولت عثمانی درآمد حکام ... بنابر ... که با امرای عثمانی
داشته طایفه خالدی ... که چند نفر از ... در کارها ... ضروری

کاپر

کاف کردستان ... در اراضی میافارقین بقتل آوردند ... اسیر
اعیان و ارکان شاه ولد بیک ... احوال ... طایفه خالدی
... اسیر ... این امر ... آوردند ... سابق ... میرزا
دیاربکر را در مقام حضرت ... احوال ... مع عز و جلال پادشاهی
رسانید ... شاه ولد بیک ... شاه ولد بیک ... ارد
دادی ... ملک ... اما ... ولایت ... ملک ... حوالی ... ماند
ضبط ... قلعه ... و توابع در تصرف او ماند ... سال ... ارز
ارکان ... از عالم ... ازاد ... بیک ... میرزا
و ... بیک و جهانگیر بیک و امیر ... و ... سلیمان ... شاه ولد بیک
برادر ... والی ولایت ... شده و مدت ... امارت ... نموده

ازو افعال ناپسندیده و اعمال ناشایسته بظهور آمده و باتباع وادی سلوک برخلاف مدعا که حضرت عالم
آخرت ارتحال نمود برادرش سلطان حسین بیگ و ولد افغان نام پسر سلطان حسین بیگ ابن علی بیگ
بعد از پدر بموجب نشان همایون سلطان سلیم خان در شهور سنه ثمان و تسعمایه قائم مقام پدر شده حسین بیگ سلطان
مرادخان عساکر اسلام بسرداری عثمان پاشای وزیر اعظم بتسخیر آذربایجان مامور گردید
سلطان حسین بیگ در تاریخ سنه ثلث و تسعین و تسعمایه در معرکه تبریز در محاربه قزلباش
در تبریز شهید شد و از او قلیچ بیگ و سید احمد بیگ و زینل بیگ و حیدر و زاهد و قاسم نام
شش پسر ماند و سید احمد بیگ نام پسرش در هنگام قتال پدر اسیر قزلباش گشته قریب
ده سال در قلعه قهقهه محبوس بود آخر باذن آقایان قزلباش خلاص شده بولایت خود عود
کرد و از دیوان سلطان مرادخان زینل بیگ نام پسر او معزول گشته قلیچ بیگ نام
پسرش که مسن از همه بزرگتر بود و بعضی کوچکتر بعد از آن حاکم و امارت

هر دو مقرر شده و با زینل بیگ برادرش بر سر امارت در مقام عداوت و خصومت در آمده و چند
روز نشو و نما نمود و هم در آن اوان بواسطه [illegible] در دست عشایر و اقوام کشته شد سید احمد بیگ
ابن سلطان حسین بیگ چون از حبس قزلباش خلاص شده در ارض روم بخدمت فرهاد پاشای [illegible]
رسید حقوق خدمات و جان سپاری و استحقاق حکومت وی در دیوان اعلی بعرض
پادشاه از مرحمت بی غایت پادشاهی [illegible] حکومت قلیچ [illegible] در اوایل
مادرش بهلول بیگ در دست طایفه [illegible] حاکم بالاستقلال گشته
و چند سال حکومت نمود [illegible] میرمیران دیار بکر امارت [illegible] عثمان
عنایت کرده [illegible] حکومت [illegible] سلطانی آورده در اوایل سنه ثلث و الف
در [illegible] وفات کرد و حکومت [illegible] زینل بیگ برادرش مقرر شده و الحال که تاریخ هجری
در سنه خمس و الف است حکومت آنجا متعلق است بعهده او و دیگر امرای [illegible] منصب

۱۷۲

امرای میافارقین نیز نام شیخ احمد از امیر عزالدین میرسد و امرای قلب سی اعلام ایشان وادیکی

که درین طایفه بامارت رسیده بهلول بیگ این الوند این شیخ احمد است که نفس اندر مردی شجاعت

آثار رشادت و شهامت در ناصیه احوال او لایح و لایق برادرش عمر شاه بیگ ملازمت اسکندر پاشا

میرمیران دیاربکر اختیار کرده چون پاشای مذکور تسخیر جوار [illegible] الغزالی قلعه جزیره مامور شده ملتمس درگاه

بنابر آن مرسوم اسکندر پاشا حفظ و حراست و ضبط و حمایت در عهده بهلول بیگ نموده

بطریق سنجاق مقرر داشت و در ایام دولت او [illegible] نامه شکسته [illegible] بطور آنچه

حصه عالی آنکه حصه ارولایت مذکور از دیوان خاقانی بدرجه رعایت شود از میرمیران دیاربکر

و امرای کردستان عرض حال کرده [illegible] درگاه گیتی ستان سلطان سلیمان

شد و از عواطف [illegible] ناحیه میافارقین مع توابع [illegible] قلعه [illegible]

از حکومت حکیم تعزق گشته [illegible] حکم [illegible] که مقطع

طایفه

طایفه بیسیان و بوجیان و زیدان در زمان شاه دله بیک کرخی [illegible] مقید بود

در عهده بهلول بیگ [illegible] جمع [illegible] دیاربکر [illegible] و چون چند [illegible]

گذشت و متعاقب [illegible] عجم داخل شد طوایف مذکوره بشرط آنکه در ولایت

از دیار قزلباش مفتوح گشته بحفظ و حراست [illegible] ایشان بار رعایت و الطاف

سنجاق بدیشان مفوض گشته چنین [illegible] طوایف مذکور [illegible] بهلول

بیگ گذشت آغاز سرکشی کرده در اوای مقطعات و سایر رسومات [illegible] شاه

برادر بهلول بیگ [illegible] قلعه [illegible] عمادی [illegible] گشته [illegible]

بر سر [illegible] جمع ساخته در اوایل [illegible] بهلول بیگ حسب الحکم بجهت تحصیل مقطعات

گرد [illegible] میافارقین [illegible] و در میانه او [illegible] واقع شد

بهلول بیگ در آن معرکه [illegible] او میرخان و عمر بیگ و محمود بیگ و محمد و عثمان

امیرخان تکه اینجه بهلول تکه بعد از قتل پدرش قائم مقام او شده و چند سالی از ایام حکومتش

سپری شده بود که با اهالی و اعیان [illegible] که از عشایر و اقوام او در اطراف و جوانب مصادر [illegible] چنانکه مردم

از جور و بیداد ایشان بجان آمده [illegible] محمد پاشای میرمیران آنجا او را [illegible] محمد پاشا امیرخان تکه را در دیوان

آنجا حاضر کرده حسب الحکم بقتل آورده عمر بیک اینجه بهلول تکه بعد از قتل برادرش امارت [illegible]

غایت گشت اما از عهده امور [illegible] بر نیامده و در تحصیل مقطوعات و ادای حق دیوانی [illegible] سال

چهار هزار [illegible] زر [illegible] بایستی که [illegible] از دیوان پادشاه جمجاه [illegible]

پناه سلطان محمد خان امارت طایفه را کرده [illegible] ابراهیم تکه [illegible]

و در ادای [illegible] التماس [illegible] کرده [illegible] ساکن شده [illegible] در تحصیل مقطوعات [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] در [illegible] ساخته [illegible]

رعایای [illegible] و بلاد دیگر [illegible] آغاز [illegible] در میانه [illegible]

چند نفر

چند نفر از طوایف متردده و کاروان بقتل آورده اموال او [illegible] نهب و غارت [illegible]

هزار [illegible] که هر دفعه [illegible] ملاحظه کرده اگر چه نام امارت دارد اما حکم [illegible]

فرقه [illegible] حضرت [illegible] کلان [illegible]

[illegible] کنند کمان [illegible] قصر [illegible] رسیده [illegible] کلان [illegible]

[illegible] نام [illegible] کمان [illegible] از قرات [illegible] تقریر [illegible]

تابع ناحیه [illegible] سهران [illegible] در کلهر [illegible] قلعه [illegible]

و [illegible] آن قوم [illegible] تحقیق می‌کنند که [illegible] پاشه [illegible]

و ابراهیم و شیخ [illegible] سه پسر داشته اما در میانه پسران [illegible]

[illegible] که از [illegible] کلهر [illegible] حاصل می‌شده صرف [illegible]

قریه [illegible] کشتی از [illegible] و [illegible] او باشد [illegible] حال

او گشته و سر در ربقهٔ طاعت او نهاده اتفاقا در آن حین حاکم آنجا رسید و شیخ اعظم
به اشارهٔ شیخ او توجه از تخت رفتند و او باشی ... تابع عیسی شده بقهر بطرف حجرهٔ ... شهزاده
الهدی اسم امارت برادر که مرتبه بالکل از شده و اما الکن ناحیه علامت قابلیت
و امارت و نهایت در ناحیه اهالی عیسی شاه منصور هم اتفاق که او سوی امارت
قبول کرده در اندک فرصتی خلق بسیار بر سر او جمع گشته بعزم تسخیر قلعه
او ان روان شده جمیع اطراف آن قلعه سنگ است اول عیسی ... او
بر بالای آن سنگ ها برآمده گروه در محاربه و جدال کرده و جماعت متحصنان
از جرات و جسارت آن فرقه سراسیمه گشته از اندیشه سنگ سرخی ملک گرفته
آخر از کثرت اهمال و اکراد که هیچ راه رهایی کرده بنهان اشقیا زده ابنقعه بعد از جدال
مفتوح شده کوکب طالع عیسی جمیع بعضی از مردم قرنی دور گشته ستاره بخت

ازطالع

از طالع کیوان رتبت روز بروز در ... مرتفع شده آفتاب حشمتش از اوج افلاک
بالاتر گرفت ... و دیگر بار ... ولایت تهران ... بتصرف در آورده خطبه
در آنجا ... بنام او ... آخر ... شاه ... حکومت نشست
خود از ماضی مرحوم عالم آخرت رحلت نموده ازو میر ... و میر بوداق و میر ... و میر شاه
چهار پسر ماند در ایام حیات خود ولایت ... در میان پسران قسمت کرد که هر کس بحصه خود قانع
بوده متعرض احوال یکدیگر نشوند ... ناحیه ... که متعلقات او بود به ... عیسی ... داشت
... ایام حکومت عیسی ... در معرکه قتل ... میر بوداق حاکم ...
تقرب رسیده میر بوداق ... بعد از فوت ... ناحیه ...
... تابع قزلباش متحصن ...
میر سیف الدین و میر ... میر سیف الدین قائم مقام ... در امارت استقرار

گرفت و بعد از فوت او پسرش میر حسین جانشین او شده او نیز بر طریق اطاعت حق سلوک
لیکن گفت و از او یک پسر صغیر ماند روزگار زمام کار را به پسر بزرگش میر سیف الدین عاری گردانیده
سنجاق سوماقلو سال به سال در تصرف آبا و اجداد او بود ضبط کرده به میر حسین علی ایشان
ادبیر کرمک رسانیده است و در ایام حکام کردستان به صفت سخاوت موصوف بوده
شجاعت معروف بعد از فوت پدر در شفا با تمام جمع ساکن شده با برادر خود میر حسین بر
بابان در مقام مجادله و محاربه درآمده به بود آن سو قصد رسانیده و ولایت برادرش سلیمان
هم کمر سنجاق اربیل و موصل و کرکوک را در تصرف خود نگاه داشت و اکثر قبایل
آورده و اهل مملکت شهر و سر حدات تصرف شده و بعد از قتل حاکم سهران مع محقات
گشته آخر جان از جنگ گرگ اجل مدحض کشته آمد و فوت شد و از او سه پسر
دو پسر عز الدین شیر و سلیمان نام شهرت یافته میر سیف الدین مدتی در نواحی عنوانی و کردستان

جلم

فتحه روی در جهان جاودانه آورد عز الدین شیر سنجاق اربیل را متصرف بود در تاریخ سنه احدی
و اربعین و تسعمایه که سلطان سلیمان خان فتح دار السلام بغداد نمود قشلاق در آنجا کرد عز الدین شیر
بعضی از اوضاع ناملایم نسبت به امام علیه سلطانی به ظهور آمده حسب الفرمان واجب الاذعان
سنجاق اربیل کمی بیک داسنی که از امیرزادگان طایفه یزیدی است ارزانی داشته و عمر او را قهرمان
عز الدین شیر که قورخی سلیمان خان که قهرمان یاد کرد از رخت حیات و نقد امارت کشته بر باد
بر بسته روی در دیار عدم نهاد و از او قاسم بیک و میر عیسی و میر سیف الدین سه پسر ماند سلطان سلیمان خان
عمر او ولایت سهران را ضمیمه سنجاق اربیل نموده به کمی بیک داسنی عنایت نمود حکومت سهران
بالکلیه از تصرف دارنایش رفته میر سیف الدین ابن میر حسین ابن ... بوده از ... قهر
ملک ملک غیرت اما شنه که میر سیف الدین سنجاق سوماقلو سال سال بوده در تصرف آبا
و اجداد او ضبط کرده چون عمر او ولایت سهران را از دودمان خاقان سلیمان خان

کمین بیگ غارت شده و چند دفعه میانه میر سیف الدین و حسین بیگ محاربه دست داده واقع شد

عاقبت الامر میر سیف الدین تاب مقاومت طایفه داسنی نیاورده عزوین بیگ سلطان طلب کرده آن

بر بلکه بیگ حاکم اردلان برده دیگر بیگ از سبحان و قلی سلطان در امداد و اعانت او لوازم تعاضد

ورزیده میر سیف الدین را مایوس گشته لارکان پا بر عقب نمود و حسین بیگ به سهران رسیده جمعی را شکسته

در توطن آنجا بر سر حقه جمع ساخته قلعه اربیل را متصرف درآورده آزاد

تحت و طلاع حسین این فتوحات او سعادت نموده اکثر عشیرت داسنی تمام سهران را

بیکبار رتبه رجوع گشته حسین بیگ با این قضیه مطلع شده عزم او متوجه

و در میانه ایشان محاربه عظیم دست داده در این دفعه شکست بر حسین بیگ افتاده عموما

مالک مورد شد بعد تصرف امیر سیف الدین در آمد و چند مرتبه دیگر حسین بیگ طایفه داسنی

جمع نموده عزم مقاتله و محاربه با میر سیف الدین متوجه گشته آتا هر مرتبه فتح و نصرت

[illegible]

[illegible]

باندرمای و کافی از امیر سیف الدین گشته حسین بیگ گشت خزانه حسین بیگ یا مین

حسین بیگ در ارکلد مشغول بود مع عادل سلطان سلیمان مکان رسیده فرمان قضا جریان لقب اداره

کشته بعقوبت هر چند تا ستردا و تعقیب او در ولایت حسین بیگ حاکم عمادیه با بسیار همراهی کرده تا آن

مع امیر سیف الدین در تسخیر ولایت سهران مامور شده هر چند جد و جهد مقصور ازین بر آن مترتب نگشته

در بین مقصود عقوبت که امیر سیف الدین فرار کرده بار دیگر در ولایت اکراد اکثر را

مسکن رسیده و عاقبت الامر مقتضای عمر العصر با غازی بیگ برادر المشهور فراری

ترجمه در رکاب سلیمان شد با اراده آنکه حسین با آنجا رسیده مرحمت سلطانی رقم عفو بر جرایم او کشیده

مملکت موروثی وی وا را در حمله شد لطف قاضی رسیده وزرا رسیده آن ... اهل گنجه بود جان از مرکز

عقوبت سپردند امیر ... متصرف شد ... که طایفه داسنی در ولایت سهران استقلال یافت

فتح بیگ در مقابل طایفه داسنی محاربه در جنگ مرتبه ... عالی با امیر نموده تا آن ترک

وزیر نصر روانه درگاه گیتی پناه عرش اشتباه صاحبقرانی گردید تا شاه طهماسب کشته شد متهم بود به
عشیرت و اتی مقتضای عداوت قدیمی که میانه ترکمن و جمعی مستمر است بنیاد ظلم و تعدی گذاشته کرد
در زمره سلطان ... سهران را آورده تعرضی که مردم از ظلم حجاج ابن یوسف ... به ابوسعید ... نمیشدند
که بر این جمعی از عشیرت سهران متفق گشته کمر طلب قتل ... بر عزم قتل او ... سلطان ...
در آنجا او چون به طلب عرض تظلم متوجه است تا اقبال آستانه سلیمانی نشسته علی ... گردید که در سلطان
سلیمان آن اعتماد بر قتل ... سادات مرعی ... بعد از آن ... ابو سعید ...
و بعد ... و بنی قضایای که قبل از این مذکور شد با سلطان سلیمان ... برادر ... ادات ...
آورده از اراضی سهران ناحیه حریر ... دشمنی ... سلطان ... آورد
با ... آخر ... از اراد ... سلیمان بیک ... بود ... از قتل
بیک ابن سلیمان بیک ... در علم حکومت در ناحیه ... تا در ... است ...

بطور ۹

بعد از آن ... در ابکار ... و عداوت مبدل شد از طفلی آن کار ... رسید عاقبت الامر
بود ... سر ... بتاب ... سعادت ... در داده ... سلطان ... حاکم ... بود
... روز منتظر آن ... ابراد ... ادبار ... در کار ... ارکان ... ارادت
... عمرو ... بیکار ... سلیمان بیک ... سلیمان بیک ... نجات ... عراق ...
بعد ... حکام ... رشد ... بعد از آن ... ارادت ... حاکم ... استقلال
ولایت سهران گشته ... عشیرت ... دختر ... هزار ...
... تاخت ولایت ... عمارت ... مردم ... جمیع ...
ارکان ... عشیرت ... ولایت سهران
آورده ... عرض تظلم و دادخواهی روانه درگاه سلطان مراد خان گشته پادشاه مرحوم
در صدد آن در آمد که سلیمان ... که سایر ... ارکان عشیرت ... اتفاقا ... ۴۰

سلیمان بیک بعضی از ولایت قزلباش را بسهل نهب و غارت نموده قزلباش بسیار اسیر و دستگیر

کرد جمعی از قزلباشان اسیر را با اموال کثیر بدرگاه سلطان مغفور فرستاده منظور نظر عنایت او گشته

مخالفتی که از او صدور یافته بود بعفو و اغماض مقرون گشته از بی عنایتی قهرمان بیک شخصی که سنجاق

ترک را متصرف بود بعضی اوضاع ناملایم از او صادر شده بلکه آرزوی حکومت بابان در

عداوت سلیمان بیک در خاطرش جلوه گر می گردید تا در سنه اربع و تسعین و تسعمایه سلیمان بیک

ناگفته بسر او برده با برادران چهار ده نفر از اقربا و متعلقان او بقتل آورده دیگر ازان

حاکم دربند و والی صاحب قدرت گشته خورد و بزرگ در روز دیگر از ضبط قهر داد

این بهنجار و امرا و حکام که در قرب و جوار او بودند همراه او کاشش می نمودند بعضی امرای کرد

مردانی بود اما دولت و ثبات بتاریخ آن یار داده در لاغری و علالت بی طول داشت داکر

اوقات او به ناز و نیاز مرطوب بود تا عاقبت مرحوم رونق حیات باشنده مرتبه مالوف با جنت مرات

حضرت

حضرت مدیر ال از قفس بدن پرواز کرده بفضای ساحات لاهوت نهفت و صفوف بیگ ابن سلیمان بیک

بعد از وفات پدر بر جای سلیمان بیک بحکومت نشست از حضرت غفران سلطان مغفور حکومت ولایت بابان بدو مفوض شد

و تا لا تاریخ الهجری در سنه خمس و الف است من حیث الاستقلال بحکومت و دولت آنجا قائم مقام است و در روزگار

حکام بابان بر نفیر و نقیر در زمان سلطنت ال و خاطر عاطر را دایما به تسخیر آن ولایت مشغول است و بعد از آن که حکام

بابان در میانه حکام کردستان بکثرت خیل و حشم و جمعیت لشکر و خدم مشهور تمام دارند اما حکام

حکومت آن سلسله چنانچه مذکور خواهد شد بر پیر بوداق دیگر از خواهرزاده سر منقطع شد

حکومت آن بر دمان مذکوران ایشان اتفاق با شخصی دیگر که لایق و استعداد امر ریاست داشت

باشد در آن خاندان نه پیر بوداق این میر ال در ولایت حاکم و در تاریخ رستم بیگ سهران کرکان

جلادت گری تعرق در جبال اند و احوال ربعه آخر کارش بجایی رسید که داعیه عروج داراد

خروج کرده دولت ملک را از عزلت رزاء و شورشی متمکن کرده از بهران دار و لایت اتاش

سلسله در سلک گرفته قلعه داران تسلیم کرده بحکم خود میرزا الف بمنصب وزارت [illegible] لطف [illegible]

مطیع و منقاد خود ساخته ولایت شهر و بازار سلطان از حاکم آوردن گرفته ضمیمه ولایت خود کرده همه جنبه [illegible]

در اطراف و جوانب [illegible] علم داده و ناحیه گرگان [illegible] اعمال [illegible]

آن سلسله یکی از ملازمان خود موسوم کرده در حکومت بعضی اختراعات کرده که هیچ کس از سلاطین [illegible]

آن ولایت این دولت میرزا [illegible] دختر امرا و آقایان [illegible]

مراسم عروسی [illegible] ترتیب داده در روز [illegible]

دختر [illegible] با جهاز [illegible] و در آن احوال [illegible] آقایان

خود [illegible] نام [illegible] خاطر رسید که فصل [illegible] از محال

این قصه [illegible] سال [illegible]

[illegible] زبانی [illegible] ولایت تهران [illegible]

[illegible] مقاومت نیاورده [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] از [illegible] واقعه عجب [illegible]

[illegible] تا میر سید [illegible]

[illegible] آمد [illegible] با امرا [illegible]

[illegible] که [illegible] در جهان صاحب تاج و تخت [illegible]

[illegible] خورشید [illegible]

[illegible] سلیمان حضرت [illegible]

[illegible] انجام کار شعرا [illegible] نظم [illegible]

[illegible] در مجالس [illegible] از آن [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

حکومت کرده ذکران دآقایان کهیا منعی اطاعت او نمی نمودند لهذا بعضی دفعات که ترک اطاعت

منقرض گردید و بزرگان ایشان استقلال یافته اند که بعد از انهدام آن خانواده حاکم بابان شده

در برابر سلاطین نشسته بر نظیر این مرام است دادو موجودی بود بر برقرار ماندن کردستان و تخلیه شجاعت بر آن

ارض ملک او رعیت و پاپای راضی نشد که بعد از رو خود عراق ادر علیا در ایالت در جهد امر دولت

و بعضی فراغت خفته و بقوت بازو ناحیه کفری و اعمال دار السلام بغداد و سایر بقعه تصرف در آورده

دخل ولایت بابان کرده بعد از آن ولایت بدو حصه منقسم شده سلیمان پاشا نجمی بعد از رحلت بر نظیر

این مرام ولایت بابان با تصرف میرابراهیم که اهل ترتیب یافته کان پسر پرورش تربیت بغداد

در زمان حکومت ایشان سلیمان بیگ که بود ولایت بابان سو در میان حکومت که تصرف شده حقیقت

با بلدی عراق عجم تحت معاودت سر که بود آخر الامر با سپاهی سنقران در میان ایشان مرد صحبت

بعض حضور تسلیم شد اما عاقبت سلیمان ابراهیم سو لشکر آورده حصه ولایت سو که باد

تعیین

تعیین شده تقسیم حکومت حقوق که سپرده حضور بازده ساله ایالت حکومت ادستان شده حاکم قابل بر

وداع گفته سلیمان پاشا و دولت حرمت و دولت فرمان سنه ۱۲ و ستم و محمد و سلیمان چهار پسر پاشا ابراهیم بعد از

بر نظیر نیابت عراق اشراک ضعف و ولایت بابان استقلال تصرف بود و عزل در دولت سلیمان

انفکاک شده از اولاد حاجی شیخ و امیره و میره سلیمان سه پسر پاشا حاجی شیخ امیر ابراهیم بعد از رحلت بزرگ

تک اولاد و مصاحبت عبدالرحمن پاشا بر کار رفعت عبدالله مرتبت کامیابی بهادرت شاه

طهماسب بار رحیم روانه شده وارد درگاه شاهی نسبت با و امداد و معاونت واقع شده یاری و کمک داد

حق معاودت کرد و ناحیه بلیخ دو باره کلدی میر عزالدین نام بغداد میر سلیمان سو بعد از زمانی دراز حکم

مرکز استقلال تصرف در آورده ده نفر از دولت ادو میر سلیمان بر عموم ولایت بابان استقلال یافته

حاکم مستقل شده نادر شاه افشار [illegible] بالاخره بر مرزد بالاخره لشکر کشید

عهدای پناه سه مرتبه لشکر بر سر او آورده هر مرتبه شکست یافته حاجی شیخ خان

و با دعوت که از امرا و حکام کردستان برای چند نفر از طلاب و علما و داد تنبیه آن فقها
که به بیت غزا و جهاد تیر و کمان بر داشته بودند ملحق شده بکسی که بر و معاونت نه نمودند در تاریخ
سنه احدی و ثلثین و تسعمایه سلیمان خان غازی فتح دار السلام بغداد نموده قشلاق در کرکوک
جای بغرم شده ولی سلطانی روانه گشته عین به ناحیه مرکه رسید اما آن ناحیه در وضع او اق
کهنه در ایام انگار رجب فرمین در ربیع که با معهودی چند باوا بزاز در قلعه متحصن بود اگر در دیار به آخر
انتها و حصر با تیغهای آبدار بر براو تاخت آورده تسخیر آن و محاصره فرود نتاونه کوک تیره
برابر ساخته دامیره نام برادرش سلام در آنسو که تعقیب آورده داراد بود داق و مصادم بر آن
و برادر دیگرش نیز با بعد مرحمه عام فاضله هر جو که بود داق این جای تیغ خون ریزش در رگ
اهلیه شده ناحیه مرکه تعلق رسید و این قصه در بغداد مسامع عز و جلال سلطانی رسید از غایت عنایت
پادشاهی ایالت بابان به وارزانی گشته بر ساختندش با رعایا بطرا تومرق

و هوادار اسلوک که اجداد امیر بیک یعنی عزیزه که شرح آن در ضمن تقاضای آینده مذکور خواهد شد
میر بیک ولد میر سلیمان طالب حکومت بابان گشته از دیوان پادشاه سلیمان مکان به دیار رسیده
با امداد و معاونت سلطانی میر حاکم عمادیه بقطع ولایت مرزوش متوجه شده بود ولی بیک تاب
مقاومت نیاورده فرار کرد الحق با تاثیر اقبال آن شاه نوابکامیار شاه طهماسب بر جمعیت تمره نشسته
در آن ولایت تردد نمودند و با اشاره وزیر اعظم با میرزاده ولایت بابان او سوار رو کرده
حجم با بعد مسعی آورده حکومت بابان از طرف علیه سلطانی بدو مرحمت شد و بر آن
بسکر از نفس واندی پیر الدماغ و الحاح نظم و سرافراز گشته بطرف اوجاق مورود شد
شرف عودت نمود خبر به صفحه راجع بود رسید میر بیک با سواری آمده چند روز در
با اراده محاربه کار زار او سفیر آنجا نفره هنوز در معرکه صف آل جنگ ده کس رجال برادر
ترتیب لبد که میر بیک سالک طریق فرار گشته روانه آستانه سلطانی شده و چون در آنجا

عظمای امرا بموقعه و بی شرف گشته و خانان ذوالقدر خان سلطانی به نفاذ پیوست که بطلوس مبارک

بایزید از عهده کمتر هیچ کدام از امثال امر سلطانی تجاوز نفرمایند میں بیک عزم سفر آخرت نمود چون ایلچی حاضر

در درگاه سلطانی شاه شیخ شاه تاریخ سلطانی شعله کشیده امرای کرد که اسم چهار پادشاه از سر شیخ بود دارق

مامور کردید دیدار سه قوت مقاومت آن جماعت نیاوردند قرار گرفته آنجا سلطان میں بیک عهده

برده سلطان میں بیک حقیقت احوال ایشان معروض پایه سریر گردون مسیر گردانید و سپه مانعه که

جرایم ایشان بعفو و اغماض مقرون ساخته ایالت موروثی سعید بدرجهت خواند سلطان خلیل

دیش حسب الالتماس حاکم حماه ارکان که در گذشته سنجاق عنایت درعرض دیدت

با پادشاه عنایت فرموده حصه یک سیاه بلوک بولی بهک نام شخصی مقرر داشته

و در هنگام که شاه قدیم دشمنان شاه درمیان شاهزادگان سلطان سلیم و سلطان بایزید در قونیه اتفاق

افتاده بود و بیک جانب سلطان بایزید گرفته روانه گرفتار پیشته و خان قضا جریان

نفاذ

نفاذ پیوست که سلطان بایزید و دار بیک با آنکه در جمله پیران کشته ای است قبض اورده

مراد سعید درگاه سمیع فرستد که جرایم او به عفو پوشیده کناهان او سعوبات عاصی بدیناه نشوند

سازم سلطان بایزید با پسر امر خاقانی مبادرت نمود و سوی در کوتاهیه لقبی ادهم سعد

رسانید پسر سلطان ملک ارمن در آن ولد از حاجی شیخ ذمیں بیک و چهار بیک و میر سیف الدین

چهار پسر با حاجی شیخ همراه سلطان بایزید به ایران عجم رفته در جهد گرفتاری سلطان بایزید حاجی الفران نقض

جویان درآن اوان شاه طهماسب با آقایان و امرا تعلق رسیده و امیر سیف الدین با محمد بیگ علامه

در دفعه سنجاق کتانه عنایت شد و بالفعل متصرف است میر حسن ابن سلیمان

حسن ایالت پاپان پسر تصرف حاجی شیخ ابن ابراهیم در آمد مقام ذوالقعده درگاه

عرش اشتباه همایون شاه طهماسب بر در جلال حایون اهراد التماس

مضمون سلطان همراه کار دفعه

کرکوک به سلطان قاجار والی [illegible] آن سال مامور گردید و اشرار [illegible] ان بقیه تفرقه شده از اطراف در رفته
به نیت مقصود مراجعت فرموده تا آنکه عبدالله خان استاجلو سال امیر الامرائی در رکاب پادشاه بود
سیدی وادوان به تسخیر الکای بابان ارسال نمود و میرجان لشکر قزلباش را [illegible] بکلر
نام [illegible] که از کثرت اشجار [illegible] در اکثر [illegible] بود به [illegible] کلی جنگ برابر شده و [illegible]
در آن دار و گیر اسیر او بوده مرادی [illegible] نفر در سلطان [illegible] در دیار گشته شده [illegible]
هر ارکس از طوایف قزلباش در معرض تلف درآمدند آنچه از امرا و اعیان زنده ماندند
با هزاران محنت که [illegible] کامیاب [illegible] جسته در شاه طهماسب از نو [illegible]
مرحمت [illegible] خاطر گشته او [illegible] در تیم نام [illegible] در بیگ از قلعه [illegible] محکم
محبوس گردید [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] طلاق [illegible] دلاده [illegible] خلاص شد [illegible]
[illegible] از دیار عجم فرار کرده [illegible] به سلطان سلیمان خان آمده [illegible]

ایستاد و همراز

مهر [illegible] پیش [illegible] در دولت روم [illegible] سه [illegible] بهر طرف [illegible] دفعه ارسال
که در آن دیار بسر برند تا بالتماس سلطان خلیل بیگ عمادیه ایشان از روم آورده منصب
ایالت بابان را [illegible] دفعه [illegible] قضا [illegible] که حیدر [illegible] ولد [illegible] سالها
میرمیرانی در دست [illegible] بود [illegible] بیک [illegible] کشته [illegible] خضر بیک نام [illegible]
ناحیه [illegible] بابان [illegible] متصرف گردید آخر در زمان سلطان مراد خان مغفور که امیر
[illegible] از قزلباش روگردان شده اطاعت [illegible] عثمانیه [illegible] ناحیه [illegible] خضر بیک
[illegible] سنجاق [illegible] از [illegible] داد [illegible] مقرر کرده [illegible] دیگر [illegible] خضر بیک [illegible]
[illegible] بود در [illegible] احوال خضر بیک [illegible] قطع رشته [illegible] و حکمت [illegible]
[illegible] عشیرت بابان [illegible] حاکم [illegible] امرا [illegible] سال [illegible]
ایشان [illegible] اطاعت [illegible] نمی کنند [illegible] عشیرت [illegible] بابان

برآمده که و مردان بسیار از قطاع عقبه عبارت از ایل الکلام هایی و در اغنام مردم

عابر و متمکنین را از فضل [illegible] قدم همه این گروه در آنجا از آقایان تابعی

ناحیه لندنو احوال آن دیار سرسام آرمیده مجمع اهل چهار رود در زر در میان

عشق [illegible] که بخزانه نهر روز ادا نمود و ملت بابان داخل حوزه حکام اول

باشد راکد از اینها عمال بطرق رجوع دیدار انهار آن سلوک میانه در این

مبلغ نقد و جنس هایشان عاید میگردد داده بر فوج دلیه رکن علی احمد میرزا [illegible] در

داران دیار [illegible] نزد عمال [illegible] که تاریخ هجری در سنه [illegible] است

احوال آن ولایت [illegible] منوال است [illegible] در [illegible] حکام [illegible] کلام [illegible]

انجام [illegible] حکام [illegible] مستقل

میگردد که [illegible] حکام [illegible] که در نواحی [illegible] در [illegible]

بعض

بعضی از ثقات حاکمان [illegible] است به در [illegible] و لواء [illegible] است که سیف الدین نام شخصی که حیله کار [illegible]

از ادل سلسله [illegible] است از کثرت [illegible] [illegible] اشتهار یافت و [illegible] میتواند [illegible] علم [illegible] سیف الدین

[illegible] و [illegible] [illegible] از زمانها [illegible] که در [illegible] حال و او [illegible] احوال [illegible]

که جمعی کثیر از عشیرت بابان دیار [illegible] [illegible] مجمع آنجه ناحیه [illegible]

کوهپایه [illegible] شده [illegible] ناحیه [illegible] و ناحیه [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] جمیع

گشته بعد مردم [illegible] [illegible] حکومت آن دیار [illegible] سیف الدین [illegible]

از [illegible] سیف الدین [illegible] قائم مقام [illegible] شاه [illegible] صفوی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

واقع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قشلاق در حدود فرحه طایفه شاملو سلاسر داری عیدی بیک والده زینل خان و صارم ... مهردار سلطان

محمد بیک صارم فرستاد ... در ... پیشتر ... صارم آمده محاربه عظیم دست داده ... ملک

باردار ... شاملو تقی آمده و صارم بر ایشان غالب آمده متصرف شده آن ... اتفاق ...

حکام کردستان ... اطاعت ... آل عثمان ... سلطان سلیم خان مبادرت نمود ... حکم ... جلادت

گشته در تاریخ که سلطان سعید ... سلطان سلیم خان ... صاحبقران ... چالدران ... ادر ...

صارم ... عتبه ... روانه درگاه گیتی پناه شده ... نشانات شاهانه ... اختصاص یافته ولدیت ... در ...

... گشته ... اقطاع ... در ... عزا ... سلطانی ...

... و اجازت انصراف ... ولایت موروثی ... نموده ...

... بعد از ... دولت ... کرد ... حکومت ...

... صاحب ... هم ... دولت ...

در زمانی

در زمانی جوانی ... ... عمادیه ... با عمران سیف

الدین شیخ حیدر و میر نظر و میر خضر ... بود ... صارم ولدیت ... در میان

... صارم قسمت ... ناحیه ... برادر بزرگ شیخ حیدر قرار گرفت ناحیه

... میر نظر و ناحیه ... میر خضر مقرر شد ... برادر ... اتفاق ... اول ...

... کردستان شاه ... اطاعت که ... سلسله ... در ...

... که ... قصاص ... سلطان سلیمان خانی در ... کردستان سلطان علی بیک

حاکم عمادیه ... حاکم ... و امرای ... عظیم ...

... برادر ... شیخ حیدر ...

و ... میر نظر ... میر خضر ...

لیاقت حکومت و امارت ... امیر بیک ... صارم ... سیف الدین ...

شیخ حیدر رسما مع جلال سلطان سلیمان خان رسیده حسب الدستور عالی امرای کردستان
از دیوان سلیمان مکان امارت مکری را بمیره اوزرانی شده قریب سی سال بحفظ و حراست
و ضبط و صیانت ولایت و عشیرت مکری قیام و اقدام نموده در اطاعت و خدمات رو دلی
را شیخ دم و در طریق ... که دهر ... راست قدم بود آخر باجل موعود لبیک ... گفته
اجابت گفته ... آخرت ... و ... از ... ... باو امیره بیک ابن شیخ حیدر حرر دود
بعد از وفات ... اطاعت ... درگاه گیتی پناه جهانبانی ... ایالت و ولایت مکری از دیوان شاهی
... کشته ... ملکی ... بفرمان ... جون نواب سفرت پناه جهانبانی ...
نزدیک ... در قزوین امیره ... درگاه ... بارگاه همایون شاه ... آمده ...
مشرف شد و ... عنایت شاهی ... و ... جهت ... از ...
دعمر تمام بادشاهی ... در ... ارزانی ... بادشاهی ... قرار سلطان محمد

دعال خان ... آن سلسله یکی کفایت و قبضه درایت امرای ... در آمد ... و ...
در ... بار ... محمد بن میر سید امیره بیک ... در آن ولایت ... قرار ... امرا ... با سایر امرا ... احکام
کردستان ... دلدولان ... و ... بوسیله ... میر ... میران
و ... با طاعت ... سلطان مراد خان ... شد ...
سلطان ... باباکان ... ایماق ... ... شد ... ...
کشت و ... و ... مراغه ... میران ... شده و ... محمد پاشای
میر میران ... کردستان از طرف اردوی ... تاخت ... قلعه ... ... جلوی
حاکم مراغه ... و ... قرار ... با ... امرا ... سکنه
و ... آنجا ... ... کیست ... جهان باشد ...
در ناحیه ... ... و ... که اسم ... ... شاه ...

مالک شده‌اند هنگامی که توانائی آوردن خدمت هر [illegible] بیگ‌ها خویش ابرام نگاه

[illegible] وقت [illegible] آرام اگر سایه فلکی تا پایانه برود احمد [illegible] [illegible] صحرا

نگاه [illegible] در دریا [illegible] شد [illegible] میرمیرانی [illegible] مراغه کامران [illegible]

[illegible] روانه [illegible] که [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] مراغه [illegible]

شرط [illegible] داشته [illegible]

[illegible] رشته در سلک [illegible]

[illegible] که [illegible]

تفصیل

تفصیل [illegible] سلطان [illegible] گشته [illegible] داشته [illegible] امیر [illegible] پاشا [illegible] ناحیه دریا [illegible] رسید

[illegible] ناحیه [illegible] در قلعه [illegible] قلعه [illegible]

دریای [illegible] کار [illegible] که [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] از قلعه [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] امیره بیگ [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ناحیه [illegible] امیره [illegible]

[illegible] در مخالفت [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] استقلال تمام

[illegible] واقعه [illegible]

[illegible] که [illegible]

و مدت مرخص از ارتفاع تبریزات احمد پاشا نیز در رقبه اعتماد نهد و ایروان را که

اطلاق اسم میرمیران بر او شده چندان کردی با لی عثمان او در بیاور [illegible] احمد پاشای

مزبور مرتبه مرتبه احوال امیره سلاطین [illegible] حکومت و مدت پاشا و سنجاق

مرحمت داد پس سال [illegible] و کار [illegible] رسانیده و نموده که مرخص از ارتفاع تبریزات

و داد که [illegible] رسیده باشد با مصلحت تبریز [illegible] اکنون [illegible] موزار

معاش زر از [illegible] و محصول [illegible] امیره [illegible] تبریز [illegible]

صرف شد امیره [illegible] مبلغ خطیر بطریق تعیین و عهده کرد که [illegible]

[illegible] احمد پاشا بر منوال [illegible] مقطوع کرفت [illegible] قانع [illegible]

و مدت تبریز [illegible] احمد پاشا [illegible]

داده [illegible] بطریق سنجاق در [illegible] که [illegible] کشته

نوعی حراست کرد که قلعه احمر [illegible] سنجاق [illegible] امیر [illegible] کرده

دامیره پاشا [illegible] عثمان [illegible] واجاق [illegible] و امارت [illegible] قانع شده و در [illegible]

و ارتفاع در [illegible] تصرف امیره پاشا دادو لاد عظام او [illegible] حیدر نام [illegible] قره خان

[illegible] که [illegible] امیر [illegible] عالیجاه [illegible] زر [illegible]

[illegible] سلطان مراد خان [illegible] بود [illegible] که [illegible]

[illegible] پاشا [illegible] امرا [illegible] رسانیده که [illegible]

که شیخ حیدر [illegible] که خضر پاشا نیز [illegible] سنجاق [illegible]

در دردارهای محمودی داده [illegible] شیخ حیدر [illegible] دم [illegible] نموده [illegible]

[illegible] که [illegible] طایفه [illegible] محمودی [illegible]

از رفقای [illegible] رسیده [illegible] خضر پاشا [illegible] طایفه محمودی

عوض بیک میر لوای سکوندلو [illegible] با اراده انتقام و تخریب قلعه بر سر شیخ حیدر آمده شیخ حیدر

از بهر [illegible] باز پس گشته با لشکر [illegible] [illegible] آورده

[illegible] جنگ و جدال [illegible] جمعی از دلیران در مقابل عسکر پاشا صف آرا گشته

دست در قبضه شمشیر و کمان آورده [illegible] از دست [illegible] سر رشته [illegible]

[illegible] [illegible] زخمی دلیران شده [illegible] گردان

چنان سر [illegible] که [illegible] چنان نیزه [illegible] رفت [illegible]

که [illegible] در آمد [illegible] خویش القصه عوض بیک در آخر کار [illegible] پاشا

در آن میان [illegible] سردار [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] روز [illegible] قلعه [illegible] پاشا [illegible] بوداق بیک قاسم بیک شیخ حیدر

[illegible] چهار [illegible] که در احکام اطاعت [illegible] درگاه سلطان مراد خان

[illegible]

[illegible]

[illegible] منصب [illegible] رسیده [illegible] بوداق نام پسر [illegible] قاسم بیک [illegible]

[illegible] آورده شیخ حیدر [illegible] برادر [illegible] بیک [illegible] درآورده [illegible] اولاد [illegible] پاشا [illegible] حیدر [illegible]

۵۶ [illegible] قلعه [illegible] ناحیه [illegible] و ناحیه [illegible]

و ناحیه [illegible] و ناحیه [illegible] و قلعه [illegible] احوال ایشان [illegible]

[illegible] عالم [illegible] آگاه است والله اعلم بالصواب

[illegible] حکام [illegible] که [illegible] حکام [illegible]

[illegible] که حاکم [illegible]

[illegible] والی [illegible] برادر [illegible]

والی [illegible] حاکم عشیرت [illegible] که [illegible] و ناحیه [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] ایشان

پیدا شده تا بمرتبهٔ امارت رسیده و اعتقاد مردم برادوست آن است که حاکمان برادوست از نسل
عبداللّه است اما غلط است و از نسل آن دودمان و مقدمهٔ آن خاندان غازی قران ولد سلطان احمد است
که حقیقی از اطاعت کردستان بزرگ کردستان شاه اسمعیل ملوک بسیار در جنگ قزلباشان اند که در اردوی
آمده‌اند و از زیر ... در جنگ نقشبندی آورده چون باتفاق امرا و حکام اکراد از بیعت ... [illegible]
همایون شاه اسمعیل رسیده بود ... او را بسیار اعزاز و احترام کرده او را ... غازی قران
ناحیهٔ ترکور ناحیهٔ مرکور ناحیهٔ دول مع مضافات و ملحقات ... [illegible]
حکام کردستان بعتبهٔ علیهٔ سلطان سلیم خان درآمد تاریخ که سلطان سلیمان خان غازی بعزم تسخیر ولایت
عجم عنان عزیمت بطرف تبریز و آذربایجان معطوف داشت و غازی قران بشرف ... [illegible]
در سفر نصرت اثر عز تقرب سلطانی یافته کلمات او در باب ... بغداد و دیاربکر ... [illegible]
و منصب ... پادشاهی ... سرافراز شده ... در حکومت و امارت کامران ...

دیگر از نسخهٔ عمر طبیعی یافت و بعد از وفات در صفحهٔ روزگار شاه محمد بیگ و عوض بیگ نام
دو پسر گذاشت ... اول در دور امارت ... شاه محمد بیگ ابن غازی قران بعد از وفات پدر بمسند
امارت گشت چند سال بامر حکومت قیام و اقدام نمود که از رحمت حق پیوست از او اوغلان بیگ
و حسن و اسکندر ... چهار پسر باقی ماند ... مقرر شده بود اوغلان بیگ ابن شاه محمد بیگ
بعد از فوت پدر برحسب نشان سلطان سلیمان ... قلادهٔ امارت شده او نیز از دنیا وداع نموده
رحلت کرد از او اولیا بیگ و شاه محمد بیگ و شاه قلی بیگ ... چهار پسر ماند حسن ...
... بانواع لیاقت ... امارت ... حکومت برادوست ...
حسن بیگ ابن شاه محمد بیگ بعد از برادر برحسب حکم سلطانی امارت برادوست ...
از ... امرای ... [illegible]
... [illegible]

میر میران دانا عز صدار یافت که تفحص احوال حسن بیک نماید عجب العربان قصاص او از حسن بیک کشید

در دیوان دانا حاضر کرده نیمه روز به سر از تفحص و تفحص او بسیار از درختی که میانه برای او آویخته بودند اوکزون

و بعد از صلب و سیاست او امارت برادرش سلیم بیک مقرر فرمود مشارالیه اعلی شاه

مدار قلیچ بیک بر عرض عرض پادشاه ارسید سینه سلطان سلیمان حکومت سلیم بیک

مفوض شد و چون چندی از ایام حکومتش سپری گشت برادرش حکومت اولیا بیک بای

در عقب گذشته ازو بیک روگردان شده به اتفاق حکومت اولیا بیک بود از آستانه سلطان مغفور

شده امارت اردیل از آنکه زیرک آنجا شاه محمد بیک که احکام تسخیر جزو پادشاه بر او مقرر کرده بود.

تغییر داده سلیم بیک مرحمت و عنایت شده آنکه زیرک بیک از غزل ارسیاق اردیل

از حکومت استغنا نموده که از دار اختیار کرده بعبادت مشغول و عزلت گزیدن گرال

حکومت اردیل به سلطان زیرک که از رحمت حق پیوست از او اولاد ذکور نمانده

اولیا بیک ابن بوداق بیک

اولیا بیک ابن بوداق بیک ابن شاه محمد بیک چون از مرحومی پدر بزرگ دلی با نفوذ حکومت بود چند سال

در دست بنی عثمان خدمت و جز آثار رشادت و سرداری و رعیت آنکه از فرزندان و بنی ... ساکنه اولیا

قابلیت در خاندان و عشیرت و اقوام برادرانش که امارت اولیا بیک بر درگاه ملک شاه سلطان مغفور

رفته امارت او کفته التماس ایشان بنیاد اجابت مقرون گشته در تاریخ سنه خمس و ثلثین و تسعمائه

امارت از عمّ بیک تغییر و با اولیا بیک ارزانی گشت و حالیا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است

امارت مدتهای مدید بنا رغبت و مخالفت در تصرف اوست شعبه ... در دیگر امرای ترکمان قلعه ولدکرد

نامزد بیک ابن ... بیک ابن شیخ بیک ناحیه ترکمان بخش از آبا و اجداد ایشان سلطان احمد نام ولایت را

متصرف و اقدام سالغ در آن کهنه لکوشی سالیان متصرف شده در جای تحریر این نسخه آن

در تصرف امیر بیک و با البعض در تصرف اوست و او مردی شجاع و مشهور است و عمرش از آنکه

متجاوز بود در رابطه و عمر سوز دلفروز با عشیرت در تابع زیبی بیک حکمرانی منازعه دارد که

قریب چهار نفر در ایام ایشان صنایع شده و ناصر بیگ بعضی اوقات ترک دیار کرده در کاه ملک

شاه ... رفت ... جهانبانی رفت و در یکی بیگ ... از ... او پسر بیگ نام

پسر او ... ترتیب کرده ناحیه ... که ارادت ... بطریق سنجاق ... مقرر

بجهت برادری آزار خاطر بر ... رنجیده ... برخوردار ... بمرض طاعون درگذشت

و بعد از فوت پسر بیگ ناحیه ... زین الدین بیگ نام ... علاء الدین مقرر گشت و زین الدین بیگ ملک

... در ... قزلباش تقید رسید و ناصر بیگ ناحیه را

... سنجاق ... بیگ نام ... آن ناحیه را بطریق سنجاق از آستانه سلطان مقرر کرد

ناصر بیگ ... بعد از او ... غارت کرده و بعد از او ... بیگ

... بعد از او ... شیخ ... بیگ مقرر ... بعضی ... او است و ناصر بیگ

... بیگ ... بیگ ... حسن ...

داستان ...

حیدر نام است ... ذات ... بیگ ... گذشته ... فوت کرد و در ... بیگ ... زمان

نام ... بیگ ... رسیده و ... نام ... حسین بیگ نام برادرش کشته ...

... امرای ... سلیم ... متعلق ... حقیقت ... طریقت ...

که نسب امرای ... سلطان ... مرد ... در ... کان ... شیخ محمود نام ...

شام ... جزیره ... در زمان ترکمه قراقوینلو با اقوام ... طرف ... آمده قرار ...

... قلعه ارزن ... شیخ محمود ... در ... ملک ... خود ...

با ... ولایت ... در مقام ... شد ناحیه ارزن ... ناحیه ...

... امارت ... مقرر ... شیخ محمود ... بعد از ... حسین ... شیخ محمود ... حکومت

در زمان سلطان ... آق قوینلو ... ناحیه ... از حکام ... متصرف شده ... حکومت

... حسین ... ترکمه لشکر ... الدین ... شکست داده ... شیخ ...

کس به نزد حاکم بدلیس فرستاده از زد و برد طایفه محمودی اعلام داده معاونت طلبید حاکم بدلیس شاه علی بیگ را
با لشکر جمع کثیر همراه او نموده به معاونت عز الدین شیر فرستاد و در حینی که میر حسین بغفلت و استقلال هرچه تمامتر در کنار
رودخانه خوشاب که مشهور است به میر احمد نشسته بود که ناگاه امیر بیگ و لشکر عز الدین شیر بر او ریخته از جانبین
آتش قتال اشتعال یافته پایداری کرده آن گرد ... بقتل رسید میر حسین بضرب تیغ ... از پا درآمد
داد و لد میر محمد نام پسری داشت میر محمد ابن میر حسین بعد از قتل پدر بکار ... نشسته همچنان بدستور در سلک
امرای قزلباش منخرط بود ... خدمات ... تسلیم کرد ... شمس الدین و عوض بیگ ... از او ...
در آن روزگار ... عوض بیگ ابن میر محمد بعد از فوت پدر بر مسند ایالت خوشاب متمکن شد ... عشیرت محمودی
دیار و اورکن سلطان حاکم وان و وسطان که از نیابت نواب همایون شاه اسمعیل ... آنجا ...
سیادت ... در تمام ... و مناقشه در ... آخر الامر اورکن سلطان عوض بیگ را گرفته
در قلعه وان محبوس کرد ... و در حین ... کس نزد شرف خان حاکم بدلیس فرستاده از او استمداد و

استعانت

استعانت کرده شرف خان مکتوب بر نامه دوستی به اورکن فرستاده التماس استخلاص عوض بیگ نمود
در جواب ... شرف خان ... گشته در ... عزم ... نشسته اورکن
اورکن سلطان در اطلاق عوض بیگ ... قدم در طریق مخالفت نهاد شرف خان نیز
ملکان ... به نهب و غارت ... وان و وسطان اشارت فرموده اورکن از ... اطراف ...
عوض بیگ را از قید اطلاق داده ... فرستاد و بعد از آن عوض بیگ در سلک امرای
کامکار نواب همایون ... انتظام یافته ناحیه البای و ضمیمه خوشاب کرده به او ارزانی داشت
قزلباش چند سال تصرف بود بعد از وفات ... عوض بیگ ... بار داده ...
و ... بر ... عوض بیگ ... در زمان سلطان سلیمان خان غازی ... تسخیر ... بدلیس ...
کار ... طریق ... و ... گشته ... رفته در ...
ارزاد ... نام پسری داشت که قلعه ... ... سلطان ...

سلطان مغفور لطایق سنباق در تصرف دارد و شاه بیک از جانب نواب همایون جهانبانی

مرتبه امیر امارت محمودی قیام نمود آخر در دست حسین بیک ابن امیره بیک امیر لوای الباق بقتل رسید

ازاو خالد نام پسری مانده بالفعل ناحیه حوص بطاقی سنباق در ید تصرف دارد و حمزه بیک نام

پسری که از او در میان طایفه محمودی حسب الحکم نواب همایون جهانبانی بر نوری نام مردی از دلاوری

قزلباش که امارت محمودی باو ارزانی شده بود ملازم رکاب همایون شاهی عالم حقیقت

الدین محمودی دلاوری بقتل او دلیر حمزه بیک سال کبر تفصیل که نواب همایون چند

او را بعد از آن مدت اکثر محبوس کرده بعد از مدتی او را از حبس اطلاق داد

با جمعی از آقایان محمودی ملازمت حاجی بیک و جمیع مامور ساخت و آخر الامر

در دست حاجی بیک در حربی با آقایان محمودی بقتل رسید و حکومت محمودی از دودمان

شاهی بیگ خان بن امیر عز الدین بر جانب تغییر شده بعد از چند روز شاه سلطان حسین

حاکم

حاکم وان خان محمد استاجلو گرفته در قلعه وان مقید ساخت و الکا را در دست محمودی

از دیوان شاهی بطایفه محمودی و دنبلی مرحمت شده و طایفه دنبلی که از عشیرت ایشان که

معدودی چند در آغچه قلعه و چندی دیگر در قلعه خوشاب متحصن شده بعد جمله بقدم اطاعت ملازمت

حاجی بیک در آمده و خان محمد بیک از قلعه وان ... محمد ... شجاعت نام کسی که در آغچه

قلعه تصرف رسانید و در این اثنا این خبر جمعی از طایفه محمودی که ملازم ... بودند که ... شنیده

باجرای این حیله ساخته بر سر حاجی بیک ... آمده که بر سر قلعه آغچه نشسته بود

شکست داده و حاجی بیک ... ... بر سر قلعه آغچه رفت

انداخت و جمعی از طایفه ... در آن معرکه بقتل رسید ... ... بتمام

میرمیران آنجا ... ... بدرگاه سلطان سلیمان خان ... ... خبر

معروض ... ... جهانبانی ... امارت محمودی بنام خان محمد نوشته

نهایت فرسوده در آخر که حکومت محمودی یحیی بیک از دیوان عثمانی بجهانی قرار گرفت
خان محمد بن رضا در غیبت از امارت محمودی فراغت کرده با غنیمه قلعه‌ها همگی قناعت نموده از
آنچه دیگر از دیوان عثمانی از خزینه دیار بکر بر وظیفه او تعیین شده در سلک متفرقگان وال
منتظم بود عمر طریق یافت و از او دو پسر صغیر باز ماند در آغوز عثمانی آنها مردانگی نسبت معذور
رسیده و چهار پسر و دست ملک خلیل و میر شمس الدین و سید محمد که از وفات پدر در سر
آنچه قلعه در میانه او بود در اختیار شد ملک خلیل در دست برادرش بعدی رسید که بهرام میرک
در زمان حیات پدر وفات کرد و بالفعل میر شمس الدین نام پسرش که جوانی آ
بحلیه قابلیت و زیور شجاعت آراسته در آنجمله قلعه قایم مقام پدر شده است امیره بیک
این پسر قاسم بیک از وی عوض بیک محمودی از دیوان شاهی قزلباش در زمره محمودیان گشته
در تاریخی که در زمان ادلمه تکلو و شرف خان حاکم بدلیس محاربه و جدال که

تفاق

اتفاق افتاده امیره بیک در روز مصاف از صف شرف خانی رو گردان شده به عسکر
ادلمه ملحق شد و در آنجا بر جمیع آن صرف [illegible] اولغور ساخته بنوعی عزت
در درگاه ملک اشتباه در آستانه اولین خاقانی معطوف کرده به جمیع این احوال مع
سلطان خان سلیمانی رسیده در حینی که از صلدق [illegible] به توفیق بزرگ در زمان ق
اوجان که امیره بیک مکرر از اطاعت درگاه سلطانی درآمده و پادشاه ربع مسکون
چاوشی از جاوشان درگاه بطلب او فرستاده او متعصی [illegible] چاوش پادشاه
گردان در میانه صالح [illegible] شنیعه جنگ و قتال شده از اینجا دادند میان از [illegible]
هاوران شایع گشته از هر طرف هجوم بر او آورده ملا [illegible] آورده امیره
دستگیر کرده با جمیع نفر از رفیقان بدیوان حاضر ساختند و همان لحظه بخرز سلطنت
اول در دیوان پایسار رسانیده و از او [illegible] بیک [illegible] حدود

باز چون میران بیرجه رسیده و تبریز رسیدند در سالی که سلطان سلیمان خان عازم سفر

نخجوان اختیار [illegible] باتفاق یکدیگر در رکاب عالم پناه همایون [illegible]

ناحیه [illegible] آمده [illegible] سنجاق منصور بیک غایت درجه

رسیده [illegible] در سلک [illegible] چاپان اعلام منخرط گردانید و چون نواب شاه اسمعیل

ثانی بر تخت سلطنت جلوس کرد منصور بیک بعز بساط بوسی مشرف گشته منظور نظر

عاطفت او گشت و بعد از آن که نواب همایون از دار فنا رخت هستی بدار البقا کشید

[illegible] در ماهی [illegible] و حضور [illegible] منصور بیک [illegible] سلسله

[illegible] سنجاق [illegible] که از دولت عثمانی [illegible] اوجاق و ملکیت

بر وی عنایت [illegible] بتقدیم الطاعت دیوان آمده ناحیه موش [illegible]

گشت [illegible] بیک [illegible] داده چون [illegible] بیک فوت شد [illegible]

دیلم

و [illegible] بیک نام [illegible] در تاریخ سنه اثنی و الف ناحیه [illegible] از اعمال [illegible]

سنجاق [illegible] عوض [illegible] حمزه بیک نام پسر او عنایت شد چون [illegible] و حالات

محمودی متوجه [illegible] در احوال [illegible] که در [illegible] و قضیه

حمزه بیک [illegible] عشیرت محمودی [illegible]

[illegible] که در [illegible] عشیرت محمودی [illegible] ایران

[illegible] محمودی

[illegible] محمودی

[illegible]

[illegible] سلطان

[illegible] محمودی

مردود ساختند و از آن تاریخ از اصلاح و کوشش در مهمات پادشاهی اهتمام نمی‌نمود در زمانی که اسکندر پاشا میرمیران وان بر حاکم [illegible]

منع رفته او را به سوی درگاه [illegible] آورد و [illegible] که در آن [illegible] آثار شهامت و مردانگی و صداقت و شجاعت بظهور آمده اسکندر

پاشا جهت احوال او [illegible] به سریر خلافت مصیر سلطان [illegible] کرد [illegible] سلطان [illegible] نزد [illegible] که از

او [illegible] کمک فاخره و شمشیر [illegible] سرافراز ساخت با میرمیران [illegible] هزار [illegible] از قرا [illegible]

[illegible] حوالی [illegible] دیار بکر [illegible] و [illegible] مرزداران [illegible] غایت [illegible] امرای [illegible]

از [illegible] قلعه [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] سلطان مغفور مراد خان [illegible]

تسخیر ایران لشکر ولایت [illegible] سپاه [illegible]

در [illegible] عصر [illegible] اسکندر پاشا [illegible]

با سلطان احمد [illegible] حاکم [illegible] نزاع [illegible] از دیوان سلطان سلیمان [illegible]

حاکم

حاکم [illegible] برادر [illegible] امارت [illegible] در تاریخ [illegible]

در [illegible] فتح تبریز [illegible] قزلباش [illegible] عساکر نصرت [illegible]

پاشا [illegible] جعفر پاشا میرمیران تبریز رفته [illegible]

در [illegible] ناحیه

[illegible] قزلباش [illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] جعفر پاشا میرمیران تبریز [illegible]

[illegible] تصرف [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] غایت [illegible]

تصرف او [illegible] تصرف [illegible]

واگر بنی عثمان در آقایان محمدی از حسن قدوم این اهتمام جمیع مرتب عالی رسیده

قرار از خوب و مرادی رعایا ارزانی داشت آن را با کمال وارد که از تصرف قزلباشیه بیرون

آورده بطریق تیمار و زعامت بر دستور قطاع تصرف شده و پیشکش بطلب جمیع نهایت مردنیا

دار بود و عشیرت بر در و عمارات گشت و چنانچه از زمان الغ بیگ سرکار عثمانی تا حین حیات

هر نوع خدمت و مهمات و هر قسم دلدری و شجاعت که از او بعد داده عشیرت محمودی

در آغوز پادشاهان آل عثمان بمنصه ظهور آمده لهذا حلیه مرادسو و قتری ساخته [illegible]

از بهر آنان اتحاد در کنار و رج که و بخط و مهر مقدم مکان دفتر داران و قضات و والی امرای

کردستان رسانیده آخر آن دفتر سلطان سرداران [illegible] آن ملت که [illegible] ابدان درگاه

سلطان مغفور مراد خان [illegible] امرای غزات سلطانی مرتبی کرده [illegible] که اولاد

سلطان [illegible] و تقاعد [illegible] جابی [illegible] گرفته [illegible]

مرادات و مقاصدات حصول سلطان بیگ کرد در سنه [illegible] مبارک در مجالس [illegible]

الزام داده حکم سلطان [illegible] تفاوتی نبود [illegible] جمیع [illegible] درزمان حیات

که سنجاق [illegible] عوض سنجاق [illegible] سنجاق خوشاب و امارت محمودی [illegible]

فراغت کرده و او مردی است ابدال وش [illegible] اوقات بمصاحبت علما و فضلا و خدمت

مشایخ صوفیه مصروف میدارد و بزیارت بیت الله الحرام رفته از اداء خیرات و مبرات [illegible]

و در دنیا [illegible] عشیرت [illegible] طریق سلوک [illegible]

که امارت خوشاب [illegible] امرا و عشایرات [illegible] محمودی [illegible]

امرای [illegible] تقریر [illegible] ثقات روات [illegible]

[illegible]

[illegible]

روز بروز عشایر قاجار بر سر او جمع شده در ادای امرای عشایر ذوالقدر مرتکب ناپسندیده

عمل می‌نمودند در زمان امرای ایشان که به عیسی بیگی اشتهار دارند بعضی از آن عشایر از آن بر سر

رفت که طریقه اهل سنت و جماعت پیش گرفته و در حق آن جماعت عقیده فاسد

نموده و برو[ه] عقیده [illegible] از دولت نجف آمده در باب اکرام ایشان

و نجابت می‌خوانند و شیخ احمد نام از اولاد عیسی بیگ در زمان ترکمان آق قوینلو برات

عالی رسیده قلعه‌ها و بعضی از دولت حکام منقرض کرده بود و متوجه بعضی مهالک گر

و دارای آن قلعه‌ها در عهده اهتمام طایفه مذکور بود بعد از شیخ احمد بیگ وفات یافت از اولاد

شیخ ابراهیم و شیخ بهلول نام دو پسر ماند شیخ بهلول به جای وی صدر در قایم مقام او شد

و بعضی تمکین کرد آخر از امارت خاطر آخرت روز از او جهت [illegible] بیگ

در حال [illegible] ورود بیگ و حاجی بیگ و احمد بیگ و شمعی بیگ نام [illegible] فرمانده

و جعفر بیگ

حاجی

حاجی بیگ ابن شیخ بهلول بیگ در اوایل به مرتبه اخلاص بالراسخ اختصاص

عمده مرتبت گشته به قتل [illegible] به نواب همایون گیتی ستانی جهانبانی و قتل [illegible]

پادشاه [illegible] خصوصیات [illegible] الکای خوی و سلماس ضمیمه ممالک آبا که هر دو را از ذوی [illegible] داده

ملقب به حاجی سلطان گردانید و ضبط ولایات دانی و محافظت سرحد را بدو رد در عهده اهتمام

او بود مقرر شد چون حضرات آن اکراد و دیگر سالاران به تبعی که هرگز در خواب و بیداری

رعایای آن ولایت [illegible] بعضی و مضرت قصبه خوی [illegible] بیگ حاجی سلطان به کوردی

دیگر و سام [illegible] تقصیر که نواب اعلی [illegible] جهانبانی [illegible] در مقابل عسکر روم

ظاهر است می‌گفته [illegible] ملکه گردی ترکی [illegible] کم کرد [illegible] شتلم کرد

لیکن [illegible] درازیست کم کردن [illegible] درازیست [illegible]

چو گرد [illegible] خورد [illegible] کنا [illegible] گم نبود

و آتا قینش زشتتر بود که اشتلم میزد که خود را شاه [illegible] زمین میزد
مقصد کلام مقال عجب و عهد در مهر الک جار که بالای تراز آن نقد [illegible] که در جهد [illegible] است
که چند نفر از متعینان هرکاری صدرای رفته صلوات بسیار تا دل گفتند در مجلس میر خان
آن صدرا پرزارتیان قصه صدرا طلب نمود گفتند شاه این شهر [illegible] با صلوات
غایت گفته است این شهر در زمانه ملک ترکی مشهور است که شهر بزم صلوات
دهم از آنجا عجب نقل میکنند که جمعی از مسلمانان در روز جمعه از جماعت باراده
شنیدن خطبه بجامع شهر در آمده بر دعجب خطیب چنانکه عادت مذهب امامیه است
اسم ائمه اثنی عشر علیهم السلام مذکور ساخت لیکن اعراض کرده بی‌تکلف گفتند
که این چه نوع خطیب است که نام حاجی بیک و برادرانش مذکور نساخته تمام
جعفر بیک که برادر خورد است مذکور ساخت و [illegible] که خطیب نام حاجی بیک و برادرانش را

دهلی

در خطبه نسازد به نماز جماعت حاضر نشوم از ترکمان لطایف از آنجا عجب بسیار
منقول است که از ایراد آن احتراز اولی است القصه چون حاجی بیک [illegible] را کمک
نموده بسیار [illegible] چند مرتبه القصه تمام عشیرت محمودی که عدد آن قریب [illegible] در میان آن
بود حرکت کرد اما چنانکه در احوال طایفه محمودی سابقا مذکور شد هر دفعه کاری ساخته
آخر الامر اسکندر پاشای میرمیران وان نیز جعفر بیک و خان محمد محمودی علی العجله ایلغار
دو تاخت بر سر او در خوی [illegible] حاجی بیک [illegible] جمعی کثیر از طایفه [illegible] نقیب آورد
و حاجی بیک نام پسری خورد [illegible] احمد بیک ابن بهلول بیک [illegible] برادر [illegible] اردلان
نواب جهانبانی [illegible] سکنه آنجا [illegible] برادرزاده کشته [illegible] عشیرت در ضبط [illegible] حاجی بیک
[illegible] قزلباش [illegible] از طرف [illegible] صفوی
انحراف جسته [illegible] رضای جهانبانی [illegible] تا در [illegible] سلطان سلیمان خان

عازم ارسنجر نخجوان شد و احمد بیگ و جعفر بیگ و اسمعیل بیگ امیر سه پسر بگور سیل

با بعضی امرای قزلباشیه نواب همایون جهانبانی بطرف اردوان فرستاده با امرا

قزلباشیه قرار داده که در فلان روز شاه امرای عشایر دنبلی بقتل رسانیده خود نیز جانب

ایشان شتافته که در درگاه معلی اند طعمه شمشیر آبدار خواهم ساخت در روز موعود امرای

قزلباشیه در اردوی امیر بیگ را در سلک با چهارصد نفر مرد جرار از طایفه دنبلی بقتل

آوردند نواب همایون کشورستان همایون جهانبانی نیز بانعام امرای بیست نفر

از قزلباشان که طایفه ... را بیایار رسانیده بود منصور بیگ ابن محمد بیگ از اولاد حاکم

دار لکهی ... آستانه سلطان سلیمان خان غازی آمده مشمول عواطف خسروانه

منظور ... گرانه بادشاه گشت منصور بیگ ابن محمد بیگ ابن ...

ار عنایت ... سلطانی ناحیه ... در سی ... بطریق سنجاق ... مرد از انجا

لو بو

بقیة السیف دنبلی بر سر رایات امیر شمس گشته و مرتب الحال گشته ... آنجا قایم و ...

از فوت لوند بیگ و قلیچ بیگ نام دو پسر ازو ماند ... ابن منصور بیگ مراد دو ...

او سال ... بتکلف امیر ... در ولایت شجاعت و شهامت در زمان ...

و مناصب جلیل المراتب امارت برادر ... و ... تاریخ هجری در سنه خمس و الف ناحیه قوتور

و ناحیه ابقای بطریق ... در تصرف اوست و ناحیه ... در هنگام تسخیر نخجوان بطریق ...

به برادرش قلیچ بیگ عنایت گشته تا غایت آن ... مبارک ... در تصرف اوست حاجی بیگ

ابن حاجی بیگ ... که متولد شده ... در سال ... تعالی علیه

اکراد نواب همایون جهانبانی وظیفه از خزینه ... عنایت ... رسید و ترتیبه

در سلک قورچیان عظام منخرط گردانید و در قرات سلطان ... ناحیه ابقای بطریق امارت ... از انجا

داشته جمعی از طایفه دنبلی بر سر رایات امیر شمس ... قرب ... در آنجا ... حکومت ...

امیرالامرائی نواب اقدس اشرف شاه اسمعیل ثانی در زمان سلطان محمد که مصطفی پاشای سردار
در کنار رودخانه قنق فرود آمد امیرخان عزم شبیخون عسکر اسلام نموده حاجی بیگ در آن معرکه با بعضی
امرای قزلباش شیروان در آب کر غریق بحر ممات شد و ما بقی که از آن معرکه بعطیه سلطان [illegible] شاه
در مقام اطاعت نظر بیگ داد الله حاجی بیگ عنایت شد و به تصرف اولاد حاجی بیگ است
و اسمعیل خان نام پسر بزرگش حاجی بیگ است سلطان بیگ ابن جمشید بیگ ابن بهلول بیگ در زمان
که نواب همایون جهانبانی [illegible] سلطنت بطلایعه دولت تغیر مزاج بهم رسید حکم قضا [illegible] نفاذ یافت
و [illegible] سلطان بیگ در سلک قورچیان عظام شاه منخرط بوده خدمات و جوابات
[illegible] مامور گشته [illegible] صدقات [illegible] که در عهد او تحصیل نموده
اخبار [illegible] عزت [illegible] استماع نموده [illegible] صدقات [illegible] داشته
و بطریق [illegible] عزت [illegible]

عنایت

عنایات و عاطفت بی‌نهایت شاهی است مرحمت بیدریغ بی‌نهایت شاهنشاهی نواب همایون جهانبانی با طایفه
و منصب سرحد آمده [illegible] ایشان [illegible] سلطان بیگ صدقات
[illegible] ترحم درگاه شاهی [illegible] اعتقاد و اخلاص [illegible] نوازشات شاهانه
داده [illegible] سرافراز گشته [illegible] در سلک قورچیان عظام منتظم گشت و حکم [illegible]
حاجی بیگ [illegible] سلطان محمد [illegible] امارت [illegible] سلطان بیگ معزول گردانیده
ناحیه [illegible] بنصف [illegible] مقرر [illegible]
اسم امارت [illegible]
[illegible]
نخجوان [illegible]
قلعه [illegible]

کامکار شاه محمد سلطان باد مقرر شد و در محلی که ایروان بقبضه تسخیر آل عثمان در آمد
و سنان پاشا در محافظت آنجا تعین گشته لفظ بیک با بعضی از امرای قزلباش و اکراد
و طایفه روملو و چمشکزک و سعید بیک که از قدیم الایام ساکن چخور سعد بودند از امرای درگاه معلی
شده با دسته بوساطت سنان پاشا چغال اوغلی در ارض روم که بیت فرهاد پاشا
سردار مشرف شده و لکی خالدی از ان و سلیمان سرای و سکمن آباد بهرتر قدیم از او تعلق
علیه حیدر دادند سلطان بیک و برادرش خلیل بیک ارزانی شد و چمشکزک آباد از دولت
ذات همایون جهانبانی دیدار از آن مرحمت رفیع سلطان مغفور علاء الدین سلطان ق
تا گریک گشته بطریق یطاریق اقطاع مملکت در قبضه تصرف امیر مغفور بیک محمودی بود
در تعلیم آن ناحیه سلطان بیک توقف در تصرف تکرار از جانب فرهاد پاشا سردار برخوردار
مکرر حضرت سلطان اعظم حکم کرده در وقت اطاعت آستانه پادشاهی تصرف
نمکند

سکمن آباد که از قدیم الایام اوجاق موروثی طایفه ذبیح بیک با سلمان پاشا قرار داده ولد
کمره و ارال با حکم همایون بیاکیه تمام در دولت داشت از روز غلبه خواهرت که کرد و در سکمن آباد [illegible]
از طرفی سردار فتنه و فساد در ایجاد آن آمده عداوت قدیمی در حرکت در آمد کار با تیغ سیف
و سنان رسیده با طایفه ذبیح بیک قاچی و ارادل حق بسیار جمع ساخته و در برابر کمر تیر مقرر ارا
گشته لفظ بیک با برادرش خلیل بیک هم [illegible] کرد از مردم معین و نیا بیک روز به مقاتله علم اسلام [illegible]
بمراد رفتن برادر آنش با همه غرور امرا و اقوام ذبیح در ارض روم که مدت فرهاد پاشا سردار
آمده بود که با زحمت عظیم خواهش کرد از ناچار منصور بیک و سایر امرای محمودی که در کار بر
بعد از حکم در تصرف اوراق بود اوراق نیز در ان مجلس حاضر شده چمن برد در تقید غرور رسیده
امر حاضر چنین ادا نقیض بود که سردار برتر عرض و عرض علیم داده بود تقاضا کرده
که شده بود تا بود محتشم بهادر بود مرکب آزار و کشنه خرج لغزش که رفته بود و بیچ سردار معهود [illegible]

مهر سکوت در دهان نهند از احوال حکام عدالت مآب اغماض ملتمس گشته بمقتضای الصلح خیر احکام

سالک طریق مصالحت شد چون از طرفین منتصدی دارد بحصول پیوست قرار چنان شد که منصور بیک

در ناحیه سکنی نماید در گذشته شاه حکومت پسر سلطان جای بیک قاضی و اگذارد ناحیه جالدران

بطریق سابق بتعلق بیک عنایت شد که از سر دعوی و خصومت در گذرند ناصرود طایفه دنبلی

از زمره اکراد تا صلح کرد ... شعبه عمومت کهنه قصه دوم در ذکر امرای حکام کلهر که ایشان

منحصر به سه شعبه و نسب خود را به گودرز ان گیو میرسانند و در زمان سلطنت کیان والی ولایت بابل

که بکرند اشتهار دارد بوده اند در زمان بهمن برحکم ده که حسب الحکم او بخت النصر لشکر شام کشیده خرابه

و حقی بسیار نموده چندان از قوم بنی اسرائیل بقتل آورده که از خون ایشان آسیاب گردش

آمده مورخان بخت النصر را از اولاد گیو ذکر نموده قدم بر سریر سلطنت نهاد از آن تاریخ

حکومت آن دیار در دست او و اولاد و عشیرت ایشان بوده گوران میخوانند شعبه اول

در درتنگ

درتنگ از امرای کلهر ان طبقه چهار کس در افواه و السنه مشهورند به اسامی ایشان مذکور اول غیب الله بیک

که او مرد صالح و عابد و متدین و دارای ... و قرای که در تصرف آن جماعت است قلعه دیوزد و ترز

و کلانه و کرکاه که رود و زد کلهر و دنور و مراد ... است اول اطاعت بدرگاه عرش اشتباه همایون شاه اسمعیل صفوی

برده خدمات لایق بجای آورده حقوق خدمت محمد بیک ابن غیب الله بیک قایم مقام پدر شد و ولایت درتنگ در دست

نواب کامکار گیتی ستان جهانبانی باو ارزانی گشت و او مرد ... به فضایل آراسته و بصفت عدل آراسته

علما و فضلا کمر رعایت ... در ... مدرسه و جامع ساخت نواب کامکار جهانبانی دختر

او را بعقد نکاح در آورده نسبت قرابت بوسم ... متعلق احکام

بعد از اسکندر ... امیر ... سلطان ... مظفر و جمشید بیک چهار پسر داشت در زمان حیات

ولایت موروثی خود را چهار حصه کرده به پسران قسمت نمود امیر اسکندر را

ولیعهد و قایم مقام خود ساخت میر اسکندر بعد از فوت پدر در قزوین روانه

درگاه فلک اشتباه جهانبانی شد تحیه پرنور لالی که در زمان نواب ابا دل
شاه شهید نیز در درگاه پادشاهی رتبه اعزاز و احترام یافت و بدستور سابق تفویض امارت
پلنگان الله رحمت بیکران شامل غایت شد مقضی المرام رخصت انصراف یافت
دهم بیست سال در ایام حکومت او متعاقب جعفر ظهیر شیران و پلنگان آخر گشته
جان بجهان آفرین داد بعد مباش ایمن که این دنیای پرجوش نگردد ... آدمی ... گردون
در اوایل دولت سولاق حسین تکلو که از نیابت نواب جهانبانی شاه اسمعیل حاکم دینور بود
بعد از فوت امیر اسکندر بر قلعه پلنگان رفته آن حصن حصین را که تسخیر آن از حیز
امکان بیرون بود در عرصه قلیل مسخر ساخته بحیطه تصرف در آورده سلطان احمد
که عموی او بود از سولاق ... گشته در شهر زور که ... محمود پاشا و ... میرزای
آنجا رفت و ... نواب جهانبانی بروضه رضوان خرامید و ایرج

باحوال

بحوالی قزلباش راه یافت هر یک ... بر دایمی ... همراه که دولخانی تکلو حاکم همدان
سولاق حسین شد که از قدیم ترکان سلطه شان بود آخر بار و در این قرآن
ترکی که مطابق ... سال هجری است ... صاحب ... عسکر ... زور ... صحبت
یافته قلعه پلنگان را از قبضه تصرف تکلویان بیرون آورده کسی ازو دارا ه
آن زمان تا سنه ... بالفعل پلنگان بطریق استمرار ... در ملک وی بمرد مال
و در اوایل عثمان ... بمردمان اجنبی مبدل شده ... در دیگر امرای ... در تحت ...
که در ... اکابر ایلات ... ... تحصیل ... احکام ... که
... که مردی ... و ... قلاع و نواحی در تصرف او بود
بوده است که ... قلعه زنجیر و زوال و ... و در ...
که بعد از فوت ... پسرش عمر بیگ قائم مقام پدر گشته در اواسط ... مردی ...

دستکاری و فایق و ضابطه به آخر نوعی رفیق‌های او شد از شمس شمالی

تو بر نصوح که در هنگامی که سلطان سلیمان خان غازی فتح دارالسلام بغداد

نموده بقدم الطاعت پیش آمد تفویض ایالت موروثی از جانب دیوان سلطانی

به درم حکم شده معمول هر طرف سرکرده حضرات شده از آن تاریخ که در زمان سلاطین

هر کدام سره شقیه باشاهی در کار در جاده عبودیت ثابت قدم بوده در طریق

چاکری راسخ دم بیعه عمر طویل یافته آخر عزل تحریر نیافته بهت الکائکه از عراق

سبعه جوانانی باهات هزار رسالهای عین ناخت بازی عرق آب

کتاه داد دارد اصر فرق است بعد از وفات او پسرش قباد بیک منصوب گری

حکومت شده در شجاعت و شهادت و صاحب وجاهت برادر جوانان عصر

دیگانه مردان دهر بود دولت موروثی و مکتسبی مع اشیاء الزاید از حد بود

دیلمو رونهاد

دیلمو رو نهاده در به تصرف دارد در کثرت مراعی و مواشی و جمعیت خزینه

و اموال و زیادتی اعوان و انصار ثانی هزار دستبه سهم در در کرامای

های دشت حمی درجایی تحریر این نسخه [illegible] سال لیکن که از احوال ایشان

خبر داشته باشد حاضر نبود اما از افواه استماع افتاد که او جایی مرتم ان

همدوره مای دشت است و اکثر [illegible] ایشان [illegible] اتحاد آن

و قبل از این حکومت ایشان در میانه شهباز و سلطان نام برادران بر وجه اشتراک

ضبط می‌شده و در تاریخ سنه اثنی و الف سلطان شهباز سلطان تعلق آورده

جمله حکومات ولایت اکراد سوران به تصرف در آورده با بعضی دارای حکومت

و ضبط در الطاف آن قوم با استقلال بر او تعلق بلد دولت شهباز القاص نام پسری باشد

کاهی با عمش در مقام عداوت و خصومت در آمده منازعه میکند و هرسال بار آری

جهت ابلاغ غنائم متعهد گشته که بدیوان دار السلام بغداد ادا نمایند بالجمله حکام ایشان
آل عثمان و میر میران دار السلام در مقام اطاعت و انقیاد اند و مردم شجیع
و دلاور و مشهور اند و اکثر اهل و ارزاق و مردم و مرای ممتاز و محمود و قرآن
و ... این ممتاز و یکانه دوران است نصیب باز دهد در کار امارت با انصاف و تدبیر
نقل است روات و ارباب کلمات صحیحه آیات نقل از حکایات خیال و هوج
می آنجا که بانه نام ولایت است که امرا و عشیرت آنجا سعید و منور گفته اند
و آن ولایت منحصر بر قلعه و ناحیه است یک سال قلعه بر دره و ناحیه بانه دیگر سیو
قلعه شده و ناحیه شوه نیز خوانند و آن ولایت سعید و ساکن ولایت اردلان
و ولایت مکری و قیصری و امرای آن طایفه و مسمی باختیار الدین است و وصف نسبت ایشان
که بجهت رفع خفا از کفر باسلام در آمده اند به اسکندر اطاعت از سید علی السلام نموده اند.

العلم عند الله

العلم عند الله اسم اول کسی از ایشان که در این سلسله داخل شده مرکز است میرزا بیک نام داشت از امرای
داد و هم در حکومت با نصیحت اهل و دختر شیخ بیک حاکم اردلان بعقد نکاح خود در آورده
و در امارت استقلال تمام بهم رسانیده با سلطان بیک استعانت در سر حد ... دختر شیخ بیک
مخاصمت نموده و سلطان بیک قاسم بیک برادرش در زمانه حکومت نموده و میرزا بیک
از وفات او ... که میرزا بیک الله به بعضه بیک نموده با برادر و مناقب ... الم
قاسم بیک ... از ولایت بیرون کرده در حکومت قرار گرفت چون با ... طمع
عالم فانی ... که از او بوداق بیک و سلیمان بیک و غازی خان و میر محمد
و غوزلو نام ... با دکار مانده بوداق بیک بعد از وفات پدر متصدی امر امارت
گشت چند سال از ایام حکومت او ... میر محمد و غوزلو نام برادر دیگر که
از مادر دیگر متولد شده بودند بر او خروج کرده او را از ولایت بیرون کرده

بوداق بیک التماس بآستانه شاه طهماسب برده که از او امداد و معاونت نماید
بولایت موروثی معاودت نماید حاکم الکات (؟) که بسیاه تاخت بر او آورده
در قلعه قزوین هلاک شد چاپش بشارت برد سلیمان بیک این سر بیک که از
وفات پدرش و برادرش بوداق بیک باستوار دیوان شاه طهماسب سیورغال
شده بموقع بیک دلزا آمدن آقا رحیم القدر و ولی امر عم سعی مامور ساخته
که امرا و سلیمان بیک ... او سر با امارت بانه نصب کرد حسب الفرمان
سلیمان شاه سلیمان بیک بعبادت ... رفته ابراهیم بیک متصدی حکومت
بانه شده و قریب بیست سال امارت آنجا کرده چون مرد صالح و متدین بود
از امور خطیر امارت و مهام عمر حکومت استعفا کرده دختر سلطان ... نکاح
کلهر سلطان اش در آورده امارت و وزارت او دلزا بآثار رحمت او ...

مسیبه

مسیبر بروفق بار قتالش و تسخیر شوره مع مرزوقاتش و در هم دیگر از فرزندان بابر و وردیت نگار
حرمت ایشان بعضی را دها اله تعظیما دیگر تمام رفته در کرت آخر و در سر مرقد مطهر سوزد و مشهد اکبر حضرت
خیر البشر صلی الله علیه و آله اطهر مجاور گشته در هر شهر بنوبا سکونت اختیار نمود در آن زمین
رفیع دنیا یافت رحمه الله علیه فصل سیم در ذکر امرای ایران اکراد و آن مشتمل بر چهار شعبه است اول ان
اخبار که نامه در دربار کوه بختیار بر لوح بیان قسم شعبه اول طبقه لر از جمله اکراد ایران آن
سیاه مقدر و جنگی و نکته حکایات مشهور است دو و انواع داستنه و گذر که در صحاب ال و امراد
بعد از لرکان لرستان و برادری از کردان ارد هان العزم سلاطین ایران از کمال
داد طال برد آن آیت ایشان اسلام تیار قاضی داده و در سه شعبه تمرته امارات
رسیده و مرد ... ارار اطراف و جوانب بر رایت او جمع شده طلب اسم
آن گشته لذا ما طرف اکراد ایران که مدت امراد سلاطین

مسکنه برا ینموجب است که در زند و لر و بهبهان اقلیم و حصص بهری و در میان کلارنا
انجو حمود کرکانه ورزی کلکه کم بارزه که ویس دعو بکر لو و غیره اند از اشغر قسم چهار فرقه
که بارزه که و جمبر کرد و بی دعو بکر لو اند از قدیم الایام در میان ایشان میر و امیر سلطنت
که امارت و حکومت بارت مسکنه و از طایفه زند چند نفر سلطنت عظمی رسیده و گیتی ستانی
ایران فایز گشته اند و بیت چهار گروه دیگر از اکراد در قراباغ ایران متوطنه
که با یکدیگر در بستهار روانند در زمان نواب جهانبانی بلکه سپاه جهانبانی احمد
بر تال او عم نام مردی سالار در میانه آنجماعت امارت کنند تا مرادی
سه هزار سوار در بعضی حصص و چار دیسیاق همراه داشته باشد و طایفه دیگر از اکراد
در خراسان است که ایشان سالار کیکی مینامند و از اکراد چرخ ایشان بسلطنت
رسیده اند و تمامی نفرهای تمام ایران سالار مهر له در زمان نواب جهانبانی

امارت

امارت شاهی شمس الدین ملک سنجق هزور معروض بود طایفه اکراد غیر مشهور در ایران
بسیار است که ایشان را از آن موجب طلب میشود ابهری ادارت اکنون شعبه اول در ذکر امرای الحمد لله الملک المعبود
سیا متقرر در تاریخ سنه و تین و تعداد ... بهاء الدین جهانبانی حلیمی ملک شاه از سلسله های
آنجماعت سالار ... که مرسم کلیمی خان کرد ... و امراء جملة اکراد ایران ...
و بیت چهار فرقه از طایفه اکراد و بغیر از عشیرت سیاه منصور و اکراد علیشاهی در میان ایشان
امیری بود ... که او مقرر نموده که سلطانیه در زمان ... و اوجی خند که در ...
آذربایجان و عراق و آنجا است ... داشته امر فرموده که سواری ... الله سوار
از طایفه ... ساخته در باب قزوین و تبریز ... طوق و ... در عهد
صد و ... ده سال بر منوال که ... جماعت بسیار از اکراد در سایر ... جمع
... خان ... در عهد ...

آنچه درون تبار روشن [illegible] لذا اوضاع ناهمسر در اکراد متفرق و متفرق گشته جمعی از آن

باعث تفرقه که [illegible] گشته بنابراین رای جهانبانی اعلی حضرت [illegible] مزاج [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] عراق [illegible] خان [illegible] داشته [illegible] ورستاق که [illegible]

عزیزی از اکراد [illegible] سایر طوایف اکراد که بر سر رایت او مجتمع شده بودند [illegible]

[illegible] بشیر [illegible] منصور [illegible] شده [illegible] حیات [illegible] بار حکومت

[illegible] رفت او [illegible] بار خورش [illegible] بودند [illegible]

کامیاب شاه سلطان محمد [illegible] امارت [illegible] شده [illegible] بر [illegible] خان [illegible]

در این [illegible] آذربایجان [illegible] آل عثمان در [illegible]

بحفظ [illegible] و سامان [illegible] آذربایجان [illegible] ناحیه [illegible]

در [illegible] و صدر [illegible] و [illegible] ارد [illegible] ستان [illegible] و [illegible] ارز [illegible]

دارالقلعه

دارالقلعه [illegible] بر رسم عساکر قزلباش [illegible] از اکراد [illegible] جمله از دیوان [illegible]

کامیاب شاهی [illegible] در [illegible] و [illegible] معمور و آباد [illegible] او رفته ناحیه [illegible]

در [illegible] قلعه [illegible] ساخته قصبه [illegible] در [illegible] کاخ و باغ او [illegible]

شاه [illegible] کشیده [illegible] سلطان [illegible] صدد [illegible] و [illegible] دولت [illegible] ار [illegible]

در [illegible] متصرف گشته [illegible] اکراد [illegible] قلعه عظیم [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] دولت [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] رسیده [illegible] در [illegible]

با جمعی [illegible] در درون قلعه متحصن شده [illegible]

[illegible] نموده [illegible] مردانه [illegible]

تاب مقاومت نیاورده [illegible] دولت [illegible]

خلق بسیار از ایشان طعمه شمشیر آبدار شده خیمه و خرگاه و اسباب ایشان جمله به یغما رفت و [illegible]

که مدبر دولت پایدار در معرکه کربلا در رکاب [illegible] گذشته و در [illegible] کاشانی [illegible] دیگر [illegible]

به [illegible] اول [illegible] سلطنت [illegible] گرفته

[illegible] آن [illegible] که [illegible] از [illegible]

شاه عباس گورستان [illegible] الله ایام [illegible] [illegible] و [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] خان احمد والی [illegible] خان احمد [illegible] [illegible]

از خان احمد طلب [illegible] از [illegible] محرم [illegible] آورده [illegible]

[illegible] تمام [illegible] [illegible]

به [illegible] عراق [illegible] که سلطانیه [illegible]

و این خبر [illegible] نواب همایون گیتی ستانی رسید [illegible]

سلطان [illegible] ولایات [illegible] دولت پایدار [illegible]

[illegible] ملک [illegible] دولت [illegible] [illegible]

و از آنجا که [illegible] اوست [illegible] [illegible] در درون

قلعه [illegible] که [illegible] شده و طایفه [illegible] شروع در [illegible] آن [illegible]

این خبر [illegible] نواب همایون گیتی ستانی رسانیدند [illegible] نفس نفیس همایون

[illegible] آن [illegible] دولت پایدار [illegible] پادشاهی [illegible] شده [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] آقایان [illegible]

در [illegible] دولت پایدار [illegible]

[illegible] بر [illegible] از [illegible] و [illegible]

این طایفه در شجاعت و شهامت و دلاوری از سایر اکراد ایران ممتازند چنین که متکفل امارت
آن طایفه بعد از امرا [illegible] امیر سنقر کان ایشان شانه در عهد [illegible] دولت گورکانیان
متفرق گشته دست تطاول بمال مردم دراز کرده قطاع طریق و شرارت پیشه گردیدند کار را [illegible]
که جمعی معدودان ایشان بکرمان آمده از اطراف و جوانب ممالک محروسه ایران
برسم دزدخواهی بدرگاه عرش اشتباه نواب همایون جهانبانی شاه طهماسب انار الله برهانه
تظلم نمودند نواب همایون جهانبانی بعد از تفحص و تجسس که ظلم و تعدی آن فرقه بتواتر تحقیق
رسید امر همایون نافذ شد که هر کجا از طایفه چگنی بیننده قتل و غارت [illegible]
ایشان را از ممالک محروسه شاهی اخراج نمایند هر جا که خواهند بروند اگر توقف
نمایند در هر محلی که ایشان را بیننده بقتل رسانند و [illegible] ایشان بقتل و غارت
نماینده شده [illegible]

بنابر آن

بنابر آن تا این زمان نفر ایشان بعزم سفر هندوستان متوجه خراسان شدند در [illegible] که قزاق خان تکلو حاکم هرات
که از قهر و سخط نواب همایون جهانبانی وهم و هراس در ضمیر داشت طایفه مزبور را [illegible] تربیت خود [illegible] نمود
[illegible] در رعایت آن جماعت سعی و اقدام نمود چون مهم قزاق خان در دولت معصوم بیک صفوی بانجام رسید
جماعت چگنی بطرف غرجستان رفته جمعیت نمودند چون حقیقت احوال ایشان بمسامع علیه شاهی رسید [illegible]
و شهامت ایشان [illegible] مردم شده در اواخر ایام [illegible] که [illegible] آن طایفه بود [illegible]
عظام انتظام داشت [illegible] به پایه منیعه امارت سرفراز گردیده [illegible] آن قوم و یکی از محال خراسان را بایشان
ارزانی داشته ترقیات کلی باحوال ایشان راه یافت و در سنه احدی و الف که عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان
اوزبک بعزم تسخیر قلعه قوچان با سپاهی سی هزار لشکر جرار بر سر بوداق خان [illegible] حاکم آنجا
در این اثنا خبر به پایه سریر خلافت مصیر نواب کامیاب اشرف همایون اعلی [illegible] گیتی ستان شاه عباس
رسید که بنفس نفیس شریف متوجه آن صوب گشت و عبد المؤمن خان تاب مقاومت نیاورده از قلعه [illegible]

و بر داق خان برادرزاده‌اش خسروانه و انعامات پادشاهانه مفتخر و سرافراز گردیده نیز امرای او بمنصب امارت
ارزانی داشت و حکومت و دولت او آنکه بطریق امیرالامرائی و تفویض مهمات بر آن حکومت فرموده بالتمام
آمدن در سلک امرای پادشاهی منخرط است شعبه سیم در دوره امرای شاه اسمعیل ماضی مراتب
عالی رسیده الله محمد قرا آن بعضی ازین امرای ایشان کسی نامه فرقه فرخ کیفیت امرای قزلباشیه بولایت
شرف در عراق و خراسان استعلام کرده و بعضی در دیده و چون اعلام منخرط گشته شعبه چهارم در دکر امرای بزرگ
بر دو است مشهور باتفاق ذکر خبر احوال امرای پازده که از میانه عشیرت ... بر آمده است
در جمیع از طبقه متعدد ایشان را از جمله ارکان دولت ایران ... بهر تقدیر در زمان سلاطین ترکمان
رو بعز باش شکل مرتبتی در جیش و همه جا ... و سیادت منصب امرا و عشایر پازده که اکثر جا روا داشته
اما مذهب سعی مرادی ... در ... معروف ... چندان تقید ... و امرای ایشان در ... قزلباش
خالد ... و ... اول کسی که از ایشان امارت منصب امرا ... شهرت حسین بیگ است

داده در قید داشت شهوار بیگ و دیگر بیگ شهرت ... حسین بیگ ... امرا ... الله قلی ...
عهد ... امیر شرف عالم ... خان ... بیگ ... شاه اسمعیل صفوی
... منصب ... ازو ... تا ... مردان ... فرار ... کرده حتی ... اولاد ...
... گشته پادشاه جهان پناه ... ساخته بجای ... منصب ... خان ...
در ... روز ... مصدر ... ده ... حسین ... ناحیه ... پنجاه ... تعلق
امرا ... که ... امارت ... داشت ... خلیفه ... خانه ...
... بود ... عزم ... که ... در ... امرای ... آورده
... و ... آورده ... سلطنت ... کده ... خلیفه ... تمام ...
... شده ... سلطان سلیمان ... در آن ... امرای ...
... مرحمت از ... جالدران ... الغرای ... به ... رسیده ...

دوله بیگ دو پسر ماند و سه برادر رستم بیگ و قباد بیگ و محمد بیگ نام در محالی که ناحیه اوچکلان میرفت

بطریق امارت در تصرف رستم بیگ برادر خاله بیگ بعد در محاربه شرفخان حاکم بدلیس و عشیرت

روژکی در اوچکلان با جمعی از مردم ما رود کشته شد چنانچه تفصیل او در ذکر امیر شرف بدلیسی ایراد خواهد شد

یافته اند الحال در قباد بیگ نام او ولد در ذکر [illegible] از محمد بیگ نام برادرش امیر جلال بیگ نام پسری ماند

ورزمان نواب همایون جهانبانی در سلک قورچیان عظام منخرط بود ادیس بیگ ابن خاله بیگ فرار در قبیله

پشت بر ولایت روم کرده اطاعت بدرگاه عالم پناه نواب جهانبانی ننموده از ولد بعنایات پادشاهانه

سرفراز گشته امارت [illegible] بدو ارزانی شد و چون دو سه سال بدین دستور گذشت [illegible]

زراعتی که با مدت سلطان والی تبریز بود انکه در بیگ سلطان قصد او کرده فرار نموده بطرف روم رفت و در [illegible]

قوطی [illegible] چون این خبر در استنبول بسامع جلال سلطان سلیمان خان رسید حسب قضا

به نظام تربیت که درزی داوود با او داده [illegible] آنجا ادیس بیگ را آورده برایش [illegible]

قتل

قتل [illegible]

حسب الفرمان درزی داوود ادیس بیگ را با برادرش ولد بیگ نام پسر ابن خاله بیگ و الوند بیگ

بقتل آورده و دو پسر خوردسال او قلیچ بیگ و ذوالفقار بیگ نام با آقاجه بیگ در زنج حاکم اخلاق

بردند و آقاجه بیگ ایشان را در ظل حمایت خود جا داده احوال ایشان را بسده سنیه پادشاهی عرض نمود

وظیفه بجهة ایشان معین نمود چون بسن بلوغ و تمیز رسیدند با اقربا و اقوام خود فرار نموده پناه بدرگاه جهانپناه

عرش اشتباه بردند قلیچ بیگ ابن ادیس بیگ چند مدتی در رکاب همایون شاهی بوده بعنایات پادشاهانه محترم

گشته [illegible] ایران و امارت پازوکی بدو مفوض شده چند مدت [illegible] امارت

[illegible] احکام مرحمت آیات شاهی از [illegible] با [illegible] ادیس بیگ

نام پسری خوردسال ماند ذوالفقار بیگ ابن ادیس بیگ بعد از وفات برادرش امارت پازوکی

بدو مفوض گشته نواب همایون جهانبانی در مقام تربیت او شده الحال [illegible]

[illegible] از [illegible] اوی [illegible]

مردکانی به که دیر یابه بکام کرفتاری است کار عمر تمام یعنی دیر آمده است دیر تفاوت

[illegible] رفته آنه بیک رجوع است چون اولاد دیگر بر حکومت امارت یارکند که به برادر سعید اکبر

اولین بیک مفوض شده [illegible] که اوسعید بیک [illegible] کار بیک مقرر داشته والده اولین بیک از آنکه

بیک ترحم به اکرد که بعد القصه پسرش که ترک امارت نموده بر خود سر برداشته در [illegible]

بیک بزم عتبه بوسی بارگاه فلک اشتباه نواب همایون جهانبانی آمده [illegible] کار بیک از این مقدور

این بیک این شفیع بیک چون والده اولین بیک بر خود سر از امارت یارکند

خلع کرد جماعت ایشان با استصواب عالی امارت یارکند که با امارت [illegible] لشکر در [illegible]

مشورت شاهی بر [illegible] کار بیک عنایت شده چون او مرد اهل [illegible] حلقه [illegible] اکرا

اختلاط با طایفه اهل دل [illegible] درامر شرعیه چندان تقید نمی کرد [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] بود در زمان او

عمارت

عمارت یارکند کاشغر و ملازمان گشته قریب ۵ هزار خانوار [illegible] جمع شده قرایا

و مزارع [illegible] در اعمارت و آباد ساخته جمله دعوی یارکند کاشغر کردند و چون مدت یارکند [illegible]

از ایام امارتش سه سال [illegible] انتقال [illegible] نیاز بیک [illegible] بیک [illegible]

خان [illegible] الدوعای نواب همایون جهانبانی امارت یارکند [illegible] لشکر [illegible]

او نیز [illegible] طریق بزرگ مرعی داشته [illegible]

[illegible] امرا [illegible] نواب کامیاب جهانبانی [illegible]

[illegible] سلوک و آداب [illegible] این است که طوایف یارکند [illegible]

[illegible] روایت [illegible] نواب [illegible]

جهانبانی [illegible] مزاج ایشان [illegible] امرای آن [illegible] مشغول

ساخته امارت [illegible] بیک الملقب [illegible] داشت [illegible]

[illegible]

جهانبانی در قید حیات بود بیازبیک استاجلو معزول می‌گشت و بعد از آن که نواب جنت

مکان جهانبانی بر روضهٔ جنان خرامید بازوی کیسو برادر پادشاه سلطان محمد را ضرر کرد

آنکه سکر بیگ چپنی بود به بیازبیک داده با لشکر قزلباش به طالش رفته و بیازبیک تابع امیرخان

شد و آنچه خالدی و چکنی بعد ازین در طالش جمع شده تابع تقاق گشته اهالی الکا در سلک

در حصه گسکر و از بیازبیک در آن آثار مردی که بظهور آمده آخر در ایام توجه امیرخان

بعزم محاربه الله‌باش و شکست لشکر امیرخان در شروان و ترکان رود و فارغ شدن در آب

گر غرق بحر فنا شده ادهم بیک ... طالش سابقا مذکور شد برآن رفت که اوس بیگ

داخل آن ... آنکه بیازبیک بر طمع امارت بازوی قصد حیات او کند از امارت

طالش گسکر به قزوین آورد و نواب اعلی از جهانبانی قریب بیست سال او در سلک امرای

عظام منخرط گردید در قزوین فوت نمود تا وقت دلهره ... تکمیل قابلیت و زبان‌دانی داور الک

سخن

بین الاقران ممتاز

سخن گوی سیه و دخمه ... بیازبیک در طالش بجهت امارت معزول از امارت بازوی گرد الکا

الکا و برادرزاده شده چند سال در الکای گسکر و کهنایی در عهد امارت و ضبط و حیات بازوی گر

بروی آمده تا عهد ایلخانی و ... قید که در میانه آن طایفه را شیخ گشته ... ساخته شعار

اهل طالش که ... جنت مکان در رواج ترقیت و رونق ملک ... بعد از فوت

جنت مکان که نقض عهد و میثاق در میانه پادشاهان شد لشکر و حکم اول بعد آنکه ...

قدیم ... و علاقه‌جات و الوسات ایشان ... متفرقه قره ...

باطراف و جوانب ... آثار خرابی بظهور آمده امارت بازوی گر ...

در حصه ... طالش ... باتفاق خان و ... مسعود ...

دارند در آنجا و انواع خدمات ... بظهور رسید و در تاریخ سنه ثلث و تسعین

و تسعمایه که عثمانیان ... به تسخیر تبریز شد و در روزی که ... در حرام ...

نزدیک چهل هزار توپقاق خان و جلیقه خان و قبچاق اوغلو و اسحاق خان شاملو و سایر اعیان قزلباش

در همه نامه ما سلطان پاشای حقی اوغلو که قراول و پیشرو عساکر نصرت آثار بود کار بر ایشان تنگ

گشته از طرفین متلاطم امواج بحر خون بر عیوق کشید. در آن معارک قلیچ بیک عرب اوغلو بیک بیلدان

قرچی بیک و ملک شاه بیک بیلدان اوسعو سر از تن جدا کرده مظفر عثمان پاشا آدم سر از تن

خسروانه سرافراز شده وارد امان تقاع بیک نام پیری باشه در او ابلدریک امرا

قزلباشیه حضرت صاحب اقتدار رضا ان قرامانلی حاکم اردبیل نهم آخر آورده کامیاب شرف

رسیع ها ... تا ... سلطنت قرچی کرکی تا ... در سر خورد که در همیان دفعه از ایشان

تا قاق امرای منبع از نجوان با طاعت ثابت نه ... آمده امارت آن طایفه سعد

با ابراهیم بیک اوجی اوغلو سعی از راه لشکر و از طرف فرهاد پاشا سردار تعیین

گشته بعد از رحل منزول گشته صحیفه چهارم و درگاه عظام هر پیش که آب و آه جدا

گرد

سر دادور اق اخز فاتحه و چهار سطر وقایع فاتحه در میان شهر و قلعه هر پیش که با او گشت و باغ — دان پیشنهاد

عمارت آن عیب بیکران مخیل یکبار بر خبر عمارت سال کس سازگشت که چندین کارکرد

بر ساخته هزار ... نه پرداخته اگر فانوس قرارت گاه است در اندرون آن

دیار کرات زمان بر آب با آینه با نقش همه آنها نیز ام چو عرض درین نگرد رها

هر کاری که ما تو آب برای جهان آرای معماران بوده معمار و هیمیز مشکل گشای مهندس ساز قلاع حصار

در پیچ حصانی و نیت تیار ساز که چنین ساخته عراب حادث معمار عالم و استخراج نموده در نقاشی نمود

در صانع بنی آدم که فی الجمله از هر دو دنیا بهره و صحابه خبرت و خبر آنها است همه کس را

سهولت میسر نه چه بد از طی کتب مفتاد اول این قصه ملحوظ میگردد که هر پیش لد کار آنکه زیر نقشی آرایش

ذری رقم اند سرنه فردین مؤلف که بینفت تقاریر گردد که منبع رود و جمله از خصم شکسته

خالص تر نیست که در میان فارق نباید از آنها حیله کرد تا آن هر دو ملحق می گردد در نصیحت تر که

ابهر
و فارسی املا آنکه سرا بنام برلیسیه اما غلط است چرا که بقول ارباب خبر در دو آب
برلیسیه نام یکی از محلات اسکندریه است که بانی قلعه و مدینه بوده و مسعود اصحاب لغت قاموس آورده
که برلیسیه حارسی بوده که آب بهار جوی و دشت بان و بعضی گفته برلیسیه سرای دهی آن دریا بود
و بعضی تابع اوزن گفته اند اما بتدقیق دکاری آفاق ده آن اقلیم رابع است مرصع کلام اعراب
انجام آنکه نقطه خیار و جمله آثار مرقوم کلک بدایع شمار که گفته اند که در مصر و نامایکه اسکندر
و زبان بر عراق عرب کتابیه روم هفت زمینه که زمین رباطی رودخانه نیل العرب است اینجا
در صد ز آن چی که هر آبی از اطراف و جوانب دهی رودخانه میگردد آن سر آب
حکمی امتحان نمایند که کدام درخت و علفت و خورش و کدورش بر کدام ذایق مرگ به بر طرف
عبور و مرور نموده تا میل پیدا شد که رودخانه برلیسیه ده هیچ حجر نیک آنهای مرز زمانه
بیشتر می آید و کفی از آن جمعی پر میدهد و ستمی آیا شامه به اوقات آن خوشگوارتری تمام جهان

دستور

در تر کنار رودخانه که شارع عام است گرفته میرآید تا مقامی رسید که آب رودخانه کس رود یا طالیکر را بسکو موقوف
و جمعی این امر که آب بسار مرارت میانه آب رودخانه کس و بهتر از آب رودخانه با طبراق ایشان
خوشگوارتر می آید همین ان کنار رودخانه که در سر گرفته تا اندر مرده تا سر چشمه که منبع رودخانه کس را است
رسیده چه صفا جمعی جلوت نشینان نظر چه چشم ها پنهان رسید قعر آن تا کاوهای
نمونه چون [illegible] روشنائی کیانی کاهی روشنائی کرد بکاری [illegible] پرده [illegible] آورد [illegible]
پناه آورده سوسی خلوتی [illegible] ندارد عکس درو غوطه خوردن که بر کنار
آنجا که زری که [illegible] از عارض غباری [illegible] کم توان دید درو عکس
رود که اگر چشمه سار آن سبزه و کوهسار در نظر اسکندر در غایت لطافت و صفا در آید
[illegible] که در قرآن [illegible]
[illegible]

مانند خضر سبزپوش در چمنش خلعت گلگون بر دوش نظم مراتبش اعتدال از بهار گرفته نم ابر رحمتش جرعه از کوثر گرفته

زمین هایش ز آب ابر شسته در او گلهای رنگارنگ رسته بساطش در نقاب گل نهفته گل لاله اش ... کرده

شکفته گلشن چمن گلزار فانی نهار دامن سبزه اش عرق تر در او رسیده سبزه هایش تا کمرگاه درختانش در ره

سبزه چرگاه اگر در چمنش خنگ در آمیدی گشتی سایه اش مال پر پری القصه آب و هوای آن دیار

موافق مزاج اسکندر افتاده چند روزی بواسطه استراحت رحل اقامت در آن چشمه سار انداخت

و بساط عیش و طرب مستتر آمده از کف ساقیان سیمین ساق زهره جبین جامهای بلورین نوشیدن او را

عیش و عشرت و داد سرور و بهجت داده چرخ چنبری پیمانه دهها که لمک عارضه داشت

در دریای حرام الماس مهور است و در سینه افتاده هر کس که ... دلها برسر شاخ کاو در رود

همه ارسطو که هر چند اطبای حاذق و حکمای مرتبه در ازاله آن جهد بسیار کرده بعضی مفرد بعمل آورده

برای شربت نگشته و چند روزی که در آن چشمه اقامت داشته آن مرض بکلی منقطع

حکایت اول

حکایت اسکندر که مرا عارضه شاه دارا ملکی مسطح زیر چشمه مرزبان ملک کرد آن آستان

چشمه اسکندر نامیده و در میان مردمان ایران مشهور است بنا بر نوعی آب آنجا را کرد

سوار اسکندر میرسید که شهر و قلعه ها که در آنجا بود قرنا بعد قرن و عهد ابعد عهد از آن بار کوه سر بلند

علم خود میرساند که در آنجا قلعه و شهری بنا نمود و در تمامت رعایت جمعی اقدام نموده که دیگر

شهر پادشاهی اراده تسخیر آن کند ملک متصرفه شد که گاهی زینت از مرتبه جبت القران و قضا جریان بتعمیر قلعه

و عمارت و حصار مشهور است و قریب به قریب چشمه در جایی رودخانه کشور و بساط که آنجا

جای قصه و قلعه برملیس است با کوهها کن قریبی تا تمام میرساند و در حالیکه اسکندر از نفر ایران عطف

که به آنجا میرسید برملیس در قلعه و حصار را استوار کرده و اهتمام جنگ و جدال و منعه حرب و جنگ بیشه کردن در طرق

اطاعت و فرمان برداری در کشید اسکندر چند منجم فرستاده کوس و دسته پرچمها نواخته در برابر حط

گرانبار کرده همه اوزی برای آن شربت نکشته ام خیال قلعه بر در تمرد و عصیان پرده اسکندر قلعه

محاصره پرلیس نمود بعضی از اعاظم و ارکان دولت جمعی کثیر از لشکر در میانه مسافت واقع شده پرلیس شهر

را گرفتند و کلید آن را از جهت کلیه قلعه و مفتاح حصار بر دوشته با تا نه اسکندری رفتی نمود و مال عمر و اکثار

و ساکنان آن از سیاحت و جهت ارباب اعمال گشوده که پادشاه عالم تردد و عصیان نموده تا اعلیه نهایت آن

چرا که در جمع که نموده سفر در سلسله عمارت قلعه و حصار با مراکز دو نموده نقطه لهراسپ و شهر که در نهایت

و استحکام قلعه مرتفع قائم بود به نحوی که نه فرمان پادشاه اسکندر بیگی و ابرام تسخیر آن میسر نشود بلکه کمند تسخیر خیال

کرده زیر دست بلند جهانگیر بر کنگره کاخش نرسد و طایر جوهر ادراک دلیران صاف ضمیر بهم

حواس پرواز بر شرفات آن نشستن نتواند کرد بنا برین خیال و احداث الواعه کتاب جغرافیا

ذکر قلعه در میان و قاحت و دو نمیه المختار بهر عقرب که پادشاه عالم پناه در روادار

مستبهم اسکندر را اداره پرلیس خوش آمده نام قلعه و شهر پرلیس را نام او مرسم ساخت و حکم می کرد

آن کابل طرق بس عظیم بود در زمان دانشمند گذاره کرده قرار دستور شهر باز درج ...

دیون ایت مجموع عرض پرلیس شش فرسخ و در اطراف آن دایم الاوقات از اطراف بسیار نعمت خانه

و اوقات زیادت مردی است که در زمین باقی بار بسیار در قلعه مهر اسکندر سکان و متوطنان آن را

از کثرت خیر بیشی بر تو ادراک بعضه آورده اند حکما در درگاه عالم طلسمی تعبیه کرده اند که اکثر گشته مراحم مردمان

بیماری های در او شغل آدمی که مار در دولت دارد از سنگ تراشیده در برهی دیوار بیابان است طلسم

درگاه اشتهار دارد و قصه پرلیس در نهایت است در بین آذربایجان و دیار بکر و ربیعه واقع که اکثر

حاجیان ترکستان و هندوستان از ایران و عراق و خراسان بیابان رسیده در حوالی آن آرام

تالی نماز و تغلب در قصه ایشان داد کی بیابانی هیره در کنار رود جیحون خطا و ختن و روس و سقلاب و بلغار

عجم و عرب در روز کار آن که عالم تردد و بیابان های که از سنگ بر اعمال پرلیس عبور در مرحله نکنند

میسر نیست و این سنگ سراغ در جزیره نرسیده پرلیس اطراف جنوبی واقع شده و بعضی اهل مرآت است

که جمع از رویت بریدی آنکه مرور و درد سنگ می کرده و مرتبه مرتبه بنا به سنگ شده و تردد آن ...

بر زبان عوام می شنوند تا قوت غیره که در آن عصر به مهدی و یکلاق بن عظیم در نفس لیس ساخته
که به بی بی مهیه خاتون مشهور است آن سنگ سر شور راخ که بالفعل کاروان و مردمان لهو است
یکهزار منکان شریف نیست و قدمگاه رجال الله مردان حق بر [illegible] و اهل الله بر آن گاه سنبه
واقدی از نوفل بن عبد الله واقدی از نوفل بن عبد الله روایت می کند که در زمان خلافت عمر عیاض
ابن غنم بتاریخ سنه سبع و عشرین من الهجرة بفتح دیار بکر و ملازکرد مأمور گشته در آن زمان حاکم اخلاط
دیطلوس حاکم اخلاط بود طارون نام دختر خود را [illegible] ساخته بود در فتح ملازکرد
که به [illegible] داده چنان بود که دختر [illegible] نکاح [illegible] حاکم [illegible]
در آورد دختر [illegible] این [illegible] که او [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible] تمام داشت [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] بیت [illegible] طارون [illegible]
بودی

چون بوی این مراسلات اتفاق [illegible] از قبضه [illegible] بیرون رفته در خیمه ترک
سخن که [illegible] عیاض ابن غنم رفته مشرف اسلام در آمد طارون [illegible]
نکاح [illegible] در آورد [illegible] طارون با اصحاب عیاض [illegible] ساخته [illegible]
که [illegible] مسلمان ساخته بود باز [illegible] رجعت کردم تا [illegible] ساخته [illegible]
اخلاط را بصلح [illegible] اسلام کرد [illegible] حاکم [illegible] صد هزار دینار [illegible]
دو [illegible] فرسخ [illegible] با عیاض صلح کرد [illegible]
[illegible] اسلامیه [illegible] شافعی [illegible] در ایام [illegible]
آبا و اجداد [illegible] آن [illegible] که مذهب ابو حنیفه دارند و مردم ولایت شافعی [illegible]
و با التمام لطاعت و عبادت راغب [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] در هر قریه از قرای اسلامیه [illegible] خانه [illegible] مشهور [illegible]

[illegible]

و منشأ ذاتی لطف او آراسته بانواع شجاعت یکی از نوادر روزگار فرزند وی شیخ امیر الله اسعد پیر اسلام عرب دوست

همیشه مردان ما بعد از اصحاب در آن بلده نشو یافته اند از آن جمله مولانا اعظم قرحانی که از علمای عالم علوی کمالات

فضایل مولانا عبدالرحیم تبریزی که مرد دانشمند بوده حاشیه در کمال لطافت و دقت بر مطالع نوشته در منطق

و بعضی از او مصنفات مختصر بر ابن العضد معروفست و مولانا محمد بن علی که در علم صرف و نحو

رساله مختصر و علماء و معتبر فقها است در علم کوچک ... و بر حاشیه بنام امیر شرف حاکم تبریز نوشته

منظور خاص و عام است و در تبریز نشو و نما یافته و حضرت قطب المحققین برهان الحق حافظ

اوضاع شریعه و فاتح ابواب طریقه شیخ عمار یاسر که مرید شیخ ابو النجیب الدین سهروردیست

و مرید شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی ارواحهم از تبریز است و جناب قطب زمان شیخ عرفان ...

مولانا حسام الدین تبریزی از علمای عالم بعضی و کتب وی در تصوف و شیخ عمار یاسر ...

و بعد از ریاضات و مجاهدات که بمرتبه کمال رسید تعبیر و در روضه و مولانا ادریس حکیم

ولد

ولد مولانا حسام الدین است که مرتبه منصب رشید ... آق قوینلو متعلق بوده و آخر بملازمت مجلس سلطان سلیمان

سرافراز گشته و فتح مصر در رکاب نصرت انتساب سلطانی بوده در آن قضایا غزا و در فتح سلطان گفته و این ابیات شعر

یکی از قضایای فتح که ظهور رسالت میکند بیت کسی نفتادی در جهان ... چو سلطان و ناصر عدل ...

زمین جامع صلح جز شه ما نیست که گشته مجرد ... دیار ... حرام

که یک صد ... شاه که بر کم زر انجا * گرفته آنکه نه ... رسید ... زبهر تو بود این همه ...

بروم شام مجرد دیار ... چه ... کلاه ... تا ... اگر عرضه ...

بحر به همه ... که ظهور ... در کهنه ... جمع ... نزد کرم جامع علم کرد

استشهار ... عقل نقل و فضل ادب ... طب ... ریاضی ... اکثر ... علم آنکه است

معتبر ... حکمت رفعت ادریس که ... و تاریخ فارسی در احوال سلاطین ... نوشته

... زبان ... در آن ... که ... در آن ... داد فصاحت و بلاغت داده ...

که در [illegible] دست و روانی نظیری نیست چنین بر احوال است [illegible] است [illegible] نهایت

[illegible] قریب به هشتاد هزار بیت است و در حینی که شاه اسمعیل صفوی خروج کرد این قصه را تصنیف داد

بعرض شاهی رسیده مولانا کمال الدین طبیب شیرازی که [illegible] حواصل [illegible] بود تا کتب

[illegible] و سؤال [illegible] که این تاریخ [illegible] گفته است [illegible] مولانا [illegible] امر سعادت نظم کتاب

مشتمل بر انواع لطایف و ظرایف نموده [illegible] در این ضمن [illegible] الکتاب

[illegible] یافته ام اما ترکیب [illegible] گفته ام نواب کامیاب شاه اسمعیل [illegible] مولانا

[illegible] که [illegible] اول [illegible] طلب [illegible] خواص [illegible] از آن

[illegible] آن [illegible] که چند بیت [illegible] است

شاه اسمعیل در [illegible] شعر [illegible] خاقان [illegible] که [illegible]

[illegible] زمینه [illegible] شاه است [illegible] که [illegible]

[illegible]

طریق میرک خاص و باباشاه حیدر هم [illegible] رخش اختلاط [illegible] همچون [illegible] رخش [illegible]

[illegible] که در آیات [illegible] [illegible] نام اسمعیل [illegible] و ابو الفضل افندی ولد او که

[illegible] در [illegible] بود در زمان سلطان سلیمان مکان [illegible] روم [illegible]

[illegible] در آن اوقات [illegible] که [illegible] که [illegible] از این قضیه واقع شده [illegible]

در کشتی نشسته [illegible] میرفته که [illegible] و تلاطم دریا [illegible]

قریب حال فرزندان آن [illegible] کشته سفینه عمر آن [illegible] در گرداب [illegible] غرق [illegible]

امید آن نامرادان [illegible] زورق حیات [illegible] در بحر ممات [illegible]

[illegible] خبر [illegible] که [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

[illegible] فراق فرزندان [illegible] طول حیات [illegible] در [illegible] دیوان [illegible]

برات حافظی در بهشت ان له الحکم والیه ترجعون درسته و تاریخ ارواح علما رود ناحیه عمر شریف

در شهر بغداد از مولانا از بعضی فضلای اولاد ذکر زبان منقطع است و شیخ ادریس اکبر دی

که مولانا نور المله والدین عبد الرحمن جامی ذکر او در نفحات که از بدلیس است و مولانا نصر الله نوایی

در جانب غربی بدلیس در محله کور حاج شده و سکنی شاعر که هشت نه امرای ترکمان و ملازمت

از حسن خان حاکم آنجا می‌نموده و آخر در سلک ندمای مجلس سلطان سلیمان منخرط گشته و لطیفی

رومی اسم او شعر در تذکره الشعرای ترکی می‌آورد و وقایع زمان او شعر به نظم می‌آورد

سلیم نامه نام نهاده داد سخن داد و شاعری داده در قصبه بدلیس است غرض که مولانا عبده بدلیسی مجمع

فضلا و علما و معتقد دانشمندان دسته الیه و جناب فضیلت شعاری مولانا مرسی که کلماتی بدلیس

در مدرسه شکریه مهر و منقش است از مولانا شاه حسین جبه خوی که عمر طبیعی یافته صد و بیست سال در زمان حیات

نه کان هر که رای مشورد او در آن نقش نمود در یالی که بیرام بیک قزلباش در سال که آن اکراد

دیانت

دیانت شاه اسمعیل تحفظ و حراست معه الحجر از دست چپش و بار دیگری امرا که تبعه بعضی از امرای ترکمان

ازف خان که در حفظ و ضبط آن حدود می‌بودند شارعه و محادله اتفاق افتاد ارغان شیخ

هم او فرستاده برادری با بعضی نفر از طلبه و دانشمندان بدلیس به نیت غزا و جهاد بر سر ترکمان رفت

همراه شیخ امیر متوجه از دست چپش شده و آب و هوای آن ملک به اتفاق جمهور از خیر و صفت رد کرد

و لطافت و نزاهت مذکور است باغات و عمارات آن از نهایت تعریف فزون و احاطه

شیخ الله بدلیسی شیخ فضل الله نامی مرید ناحیه و دولت شیخ محمد خیزانی است و او خلیفه

شیخ عبد الله برخشانی است مزار پر انوار ایشان در گورستان میدان است و ملکان نیست

و کمال است سلسله ایشان در تصوف به شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره العزیز

منتهی می‌شود داعی حسنه است در تعریف آب و هوای و لطافت قصبه بدلیس از نتایج طبع گهربار

دلفکار در رشته نثر از اوست ده جهه بدلیس که از رشته به جمله مذکور است ابیات تغییر غیبی در ارجا

خوش فضایی است که از نزهت پاکیزه گلش شده از رشک زمینش باغ ارم پامیها چو دیاری است

که از لطف هوی آمده برشته خوب است صحرای حبش سوگند آن لطف رها تا در آن کوی گذارد اهل

مشکین سوء عرض گشت بحرش این همه خیال است خطا مگر چنین آمده خاک زان کوی مهیر

مرو آنجا که متاع تو بود خاک بها چه زمینی است که از صفوت خاکش خبر داد از گلستان خلد

آمده عمری است صبا تا غباری برد از ساحت تاکش سوی خلد که گنبد غالیه انگیزد

حبه حبذا لیک این چه که برگشته در آن کی کرده بغباری نشده ش دست رس از عنبر صفا

در زمستان اگرچه از کثرت برف و شدت سرما و سه چهار ماه در آنجا مردمان عمرا

در خانه اما با وجود این آرایش خیابان برجوشت مزار دگر مردم شادی نشانه دارا مالی آنجا از

معلم و غیره دعوت و بندی همه جوب همه می سوزانند و جمعی از این جهت به یکدیگر تهمت

که حرارده آنچه عثمانی است می فروشند در حمامات آنجا همه چوب می سوزانند

و بعضی اوقات

و بعضی اوقات در بعضی زمستان از کثرت برف طرق عبور و مرور بر آنها در روزه بسته

میگردد از قدیم الایام سلاطین عثمانی از جمیع حیثیت این اسلام مقاطعات آن کوه

و شهر بعد از آن ... جمع ... عرفیه و شرعیه معارف و علم ... اند و شهر

و احکام شرعیه و اوامر و نواهی مطاعه ... نشر داده اند حکام آنجا بقاع خیرات

و مدارس و خوانق و تکایا و حمامات و قنطرات بسیار ساخته اند چنانچه یکی هم از سنگ تراشیده اند

در میان شهر معروف است مردمانی بر آنجا تردد میکنند و شانزده محله و شصت حمام دارد و چهار جامع بزرگ

یکی از قدیم الایام کلیسیای ... بعد فتح ... که کبیر اسلام ... آن را ... به جامع مبدل ساخته اند

مشهور است و یکی دیگر از بناهای بلده حیقه است که تاریخ آن بنا ... نوشته اند ... جامع کهنه ... دارد

و جامع دیگر ... دالی آنجا جامع زاویه ... که ... است و چهارم جامع ...

جده فقیر با مدرسه و زاویه در محله ... بنا کرده ... در این جوامع ... دکاکین ... است

هر کدام بسبع خطیر مرتبطند و معلوم نیست که در زمانی که از رسم العلم تا این وقت هرگز جمعه و جماعت در آنجا فوت شده باشد

و در باب مدرسه که خطبیه و حاجی بکیه و عسکریه و ادریسیه داخلند صیه که از احداثات خیریست که در تاریخ

در جنب زاویه شیخیه باتمام رسیده و بالفعل مملو از طلاب است تدریس مدرسی بعهده … فضیلت شعار … افندی مفوض

از آنجمله تدریس مدرسه شرفیه بمولانا خضر … که در اصول و فروع فقه و علم تفسیر و حدیث بی نظیر است و مقرر است

که هر کس در نزد او بکمال رسیده و در مرتبه کمال است و مدرسه خطبیه بجناب مولانا شمس الدین مولانا محمد … ارشاد

متعلق است و در این علمای کردستان بعلو فن است و تحویلش مشهور است و در علم تفسیر و بیان و منطق

و کلام مهارت تمام دارد و تدریس مدرسه حاجی بکیه بمولانا محمد زاده صوفی مفوض که در فقاهت و تقوی

و دیانت در اعلی درجه است و مدرسه ادریسیه بمولانا عبدالله که مشهور به … یعنی … است

متعلق است بطریق … [illegible] … که برات در دست دارد و او نیز در فنون … عصر

عصر است و دیگر مردمان فاضل و قاضی از اهل صنایع و محترم … [illegible] … کلی است

در آن

در آن بقعه بسیار است جامع مخصوص مدارس … الخیرات و مبرات مجمع الحسنات و الصدقات ملاذ ارباب الطلب

و العلم و اصحاب الفضل و القلم مؤتمن الدولة السلطانیه و معتمد الحضرة الخاقانیه خسرو پاشا میر میران وان

یکی حمام از سنگ رخام و دو … خان و مراتب … دکان … و دو … خام

و غیره مستغلات دیگر ساخته که انتفاع کلی از آن متصور است و جمیع اینها وقف زاویه را … است

که دارالعماره او … بسیار در بلده … رسیده و فضیلت شعار … و بلاغت

… حاوی کمالات … مهر جان … که در … از قضات و اکابر … کان … است

و … متعهد مناصب … و متقلد امارت … تاریخ بنای عمارت او در … قطع

النظر از احداث و عمارات خیر … شده و … معقول

و بعض … باتمام … اول عمارت … است که در … قریه … دلیسر

واقع شده و … بر … و سیع … زاویه … حمام

و یک مسجد روح افزا و ده باب دکاکین و حجرهٔ تحتانی گرد و دوازده هزار ذراع مساحت چشمه
بر آنجا آورده است و آثار آبادی و علامت معموری ظاهر گردانیده برازش خانه دار از کفره و ملاحده
بر آنجا آورده و دکاکین و محال و اراضی از صدقات و خیرات پادشاه مغفور سلطان مراد خان بطریق ملکیت
بخیره‌ها عنایت شد و وقف آنجا گشته که بجهت تهیه در دهه شوربا و نان تعیین نموده اند امرا و اعیان
و ترک و تاجیک و عرب و عجم هر روزه از ده شهری و غریب هر کس بیشتر در آنجا مهمان می‌گردد
ادب و اخراجات رعایت می‌کنند و نفس الامر محال است که با وجود یکه در ما بین نهر دو دره‌ها
چند کاروانسرای متعدد است اما بواسطه کثرت برف و شدت سرما که در اعیان برفستان بسیار میشود هم
که برف باریده اند از انجمله اند تا تمامی زمستان نشست و جهت تعیین عرض تا زمستان موارد چند نفر
از دکاکین و تردد و معرض تلف می‌آمدند و سلاطین و حکام کرام به تخصیص آبا و اجداد عظام
این مستهام چند دفعه اراده عمارت آنجا کرده بلکه اساس متعدد به نهاده اند که تا بعضی

دیوار و حصار او از پایه از قد آدمی بالا نرفته است اما بواسطه انقلاب زمان در این اوان
ناتمام مانده صورت اختتام نپذیرفت تا که از بخت تا که روزی و الهی از بست سال تهیاد است
که از آثار پادشاه مغفور در آب و هوا ضایع نشده اند آمین در دهه و دیگار و زوار و حجاج
رفاهیت و سعادت تردد میکنند تا بنیاد در بلده دارای جامع رفیع و مدرسه عالی امکان
هر فن و زاویه در غایت صفا بانجمله اند و ماتم رسانیده اند و حافظان خوش الحان و خطاط نوردان
متقی قرائت خوانان شیرین لهجه نغمه سرا و حیا و داران مودب تعزیه دار در آنجا تعیین که هر
بجهت امر یک نفر احضور سبعه ادا شد از وظیفه تعیین نموده اند از ادای صلوٰة خمسه از برای ترویح روح
پر فتوح حضرت قیام و اقدام نموده به قرائت فاتحه قیام مینمایند و در لیالی جمعه و جمع ختمات
واقع میشود بلد دفعه ثواب این روح بزرگوارش داخل است شاه اسلام برده اوراق گشته
جامع کثیر از عشرت روزگار که تا بر گشته بر ضلالت شده بعد قرب جهان

از جبال عظیم بزرگ و دیار روم و ملک و چقار [illegible] بر یار ترزنیا سیه ختم وطن ارف و مکن معروف آباد و مهراد

کرام این ستهام رسانیده مصدق کلام غرایب انجام آنکه در جامع که پادشاه مرحوم مغفور فیضتر از [illegible] محمد خان

و دولت و عجیب حالات او جامع مرقوم نموده و بسط [illegible] بود [illegible] وادی آنچه [illegible] ۷۲۲ [illegible]

بطور [illegible] که [illegible] متعذر [illegible] با موازی [illegible] از مرور [illegible] و پیر و برنا [illegible] است [illegible]

[illegible] و دیگر شهر [illegible] رابعات اطراف و نواحی خوب است در آنجمله ناحیه [illegible] است که

[illegible] مردم [illegible] است و در بعضی اوقات دار الملک پادشاهان [illegible] و در زمان او [illegible] ایالت آنجا

[illegible] تعلق میداشت و هوای [illegible] در غایت لطافت است و [illegible] بسیار [illegible] دارد

از هر قسم [illegible] در [illegible] در ایام [illegible] سلطنت و [illegible]

[illegible] و [illegible] مشهور است و آثار [illegible]

[illegible] در آنجا از [illegible] و مدارس و خانقاه [illegible] علما و مشایخ [illegible]

اردبیل

اردبیل [illegible] که در علم ظاهر و باطن بزرگ و علمای عصر [illegible] جامع [illegible] است [illegible]

[illegible] لشکر قیامت اثر چنگیز خان که در ایران و توران واقع شد [illegible] جامع [illegible] قبل از ظهور [illegible]

[illegible] با موازی دوازده هزار خانه و در [illegible] اردو [illegible] که [illegible]

[illegible] در آنجا [illegible] در آنجا است [illegible] است که

[illegible] است [illegible] دیگر از جمله [illegible] که در علم [illegible]

[illegible] است و خواجه نصیر الدین محمد طوسی [illegible] هلاکو خان در تبریز شروع در بستن رصد و نوشتن زیج کرد [illegible]

در رصد [illegible] باتفاق مولانا [illegible] مؤید الدین عرضی و نجم الدین دبیران قزوینی کار را باتمام رسانیده

اما [illegible] رصد [illegible] بعضی [illegible] که در زمان ظهور [illegible] در آنجا واقع [illegible] گشت [illegible] در تاریخ [illegible]

دستگاه سلطان [illegible] الدین خوارزمشاه [illegible] رصد [illegible] و غلبه [illegible] قتل بسیار کرد و [illegible]

[illegible] مغول [illegible] خراب [illegible] وقتی [illegible] در [illegible] دستگاه [illegible] عظیم

اگر عمارات دیگر خراب گشت و در سنه خمس و خمسین و تسعمایه نواب اعلی جهانبانی در تعاقب زمستان قلعه اخلاط را
محاصره نموده از گماشتگان سلطان سلیمان خان غازی مستخلص کرده بنیه و تخریب قلعه فرمان داده و در حکایت ملکی تیره
برابر ساخته بود ز ان سلطان سلیمان خان غازی قلعه و شهر قدیم سور بر اطراف بنیه قلعه چهارکنج در کنار دریاچه بنا کرده
بالجمله شهر قدیم ویران گشته قصبه جدید نیز چندان معمور نشد بیت جهان رباط خراب است در گذرگه سیل
گمان مبر که به تکمیل شود معمور و بالجمله هر جا که از اراضی شهر قدیم میکاوند آثار عمارت از ان
دکان و حمام با سنگهای تراشیده و رخام مصنع بیرون می آید و ناحیه دیگر بدلیس بر شرق است و آن
بلده قدیم لب آب است و از قلعه موش راه در طرف جنوب شهر بر بالای کوه بنا کرده
معمور بوده و در زمان سلطان غازی آن قلعه را ویران کرد و نصف قلعه که در جانب غربی
قلعه در بالای تل واقع شده و عمارت که تا حال باقی است از کوتوال و تحصیل
دارد و معمور در اصطلاح اهل آنجا و آن سوی که بنیه و از کثرت و آن آثار شهر
کمتر است

کمتر است اما در اطراف بلده باغات انگور دارد و علفزار بسیار و در آنجا حاصل میشود صحرای خوب و علفزار
مرغوب دارد و رعایای آنجا اسب و گاو و گوسفند و گاومیش بسیار دارند چنانچه هر جفت گاو و که از آن
عبارت از آن است که چهار گاو و گاومیش می بندند و صحرای موش که بی اندازه است
ادارش اشتهار دارد و پهناوری ده فرسخ در طول سه چهار فرسخ در عرض بوده باشد زمینهای آن
مسطح و نباتات همواره و اطراف آن کوهستان بر بیشه سبز و خرم و همیشه برف
و چشمه سارهای سرد و رودخانه های فراوان در آنجا هست چنانچه آب فرات از جانب
شمال آن صحرا آمده آن صحرا قطع میکنند بطرف جنوب میرود و رودخانه معروف بقره سو در جنب
آن صحرا از جانب شرقی می آید و در وسط صحرا با آب فرات ملحق میشود و در کوهستان آن
انواع گیاه میگیرند و تمام شکار مرغ های در آن صحرای بسیار است و مرغزار پر ریاحین

بهشت بنشین پیر پاشد و کر کوری بسته در دامنش از آهنین بر پیشی آنچه که فرد
نشسته از حاکمی نگرده که همه ساله ریگان آن سبزه خاک همیشه در او نار بنعم فراخ
ملکه مرغان ایمن گذر او ست اگر مرغ به باهر در او ست زمینش بار آزار آغشته که
تو کوی درد و زعفران کشته که از قرایای ارامنه قریب به صد خانه دار و در آن مرغزار پهلوی یکه است که
در منه کوه از اطراف صحرا قرایای ایلدمیه و آتقیشه و جقوق و نوایش بقول حمدالله مستوفی در زمان
سلاطین چنگیزیه بیست و نه هزار و پانصد دینار رسیده و در زمان سلطان سلیمان خان غازی که ولایت مذبور
تحریر و باز دید گشته بغیر از قرای اوقاف و املاک سه جزیه چهار هزار نفر گرفته با سکه
جزیه قدیم هر نفر از قرار معتاد آقچه مجموع بهر دو پانصد و ارسی سه هزار سبعه بیست چهار
آقچه میشود که از ... انصف عثمانی یک مثقال نقره خالص است و در وقت است
که حتی از ظهور اسلام در زمان حکام ارامنه شخصی که حاکم ... بود ... در ...

خود و

خود و در نسخه ... الدهر و عسکر او در جوی ... هنوز تألف میخورد که در حق حاکم
و صاحب باز بر هزار و ده ناحیه مشهور دیگر هر یک علیحده است که ییلاقات وسیع دارد از آن جمله
صوبهری و بیک کول و دیگری جبل شرف الدین که اوسات اکراد در زمان آبادی او
محل ایشان بود که ییلاق میشی در آنجا که منافع بسیار از آن حاصل و اقع میشود و چشمه آب دیگر است
در آنجا که از یخ ملح ... و از جمله دیگری نمک احمر حاصل میشود ... چهارصد هزار آقچه خمانه
پیدا میشود و در حقوق دیوانی ... مدرس است اگرچه رعایای ارامنه از آن کمتر شده اند اما اکثر
قریه مزرعه آنجا ... با قطاع و صاحب تیمار داده اند و بالبعضی مدار چهارصد صاحب اقطاع در آنجا
است و ... تاریخ ... در آن ناحیه پیدا میشود و کوه علیحده ... در آنجا حاصل ... از ...
آنجا دریاچه ایست مشهور به ... که اطراف آن ...
کل ... ...

واقع است که آن سه ییلاقی نارک میخوانند اکثر در غایت تمیزی و شفافیت و در زمستان
چنان یخ می‌بندد که کاروان چهار ماه بر بالای آن تردد مینمایند و قریب بیست و چهار گز یخ
ادا میکند صدای بسیار در نیم راه میرود و چون یخ بر طرف گشته در هر اطراف آن سیاه اکثر ویرانها
بسیار از دریاچه برود خانه‌ها که جلب کرده دهان آنها متصل برود میرسانید دائما از آن رودخانه
هر کس که چنانکه مطلوب آن است صیدهای سکنه جانکه شخصی واحد در یک شبانه روز
چند مرد دریاهای که اراده داشته باشد بعجولت میکرد که تشخیص نمایند در عین زمستان دوری
غم زراعت باید است طرفه آن است که بعضیها در آن هم است هر کس از آن نان و حلوا
بخورد حکم سم دارد چند نفر از مردمان در حضور فقیر که اراده تناول کرده یک شبانه روز بیهوش افتاده
آخر تریاقات خورده بکثرت استفراغ خلاص شدند و چند دفعه علمداران دیوان اراده کرده که
اجاره دادند و التزام نامه و مبلغ کلی از زرکنی مهر دیوان عاید گردانند اتفاقا در آن سنوات

ماهی از دریا

ماهی از دریا بیرون نیامد عنبری جامهای شده که بر عظیم در ماهی نیست و اختلاف حالات بسیار
بر لیس واقع شده که بکوه نزدیک شهر رودخانه دارد و آن شهر مردم خوبی است که زمستان نزدیک قشلاق
در رودخانه میکرده‌اند و تابستان ییلاق بیشتر در آن کوه میروند و در سر کوه قلعه و عمارت بنا کرده
اکثر دکاکین در آنجا میرسد و جمع عظیم از ترسه نزدیک سر کوه قلعه برگزیده شخصی زمین فرو رفته
بجای عمارت آب برآمده است با وجود آنکه کوه در زمین دو هزار ذرع و تخمیناً هزار ذرع باشد زراع
بیابان که فرو رفته حوض بزرگ دریاچه مانند به اسم اطراف حوض مسیر زمین دارد
در کثرت سنگ تلخ دهنه در درخت غیر از سال هزار زرع که بر کنار او تردد نتوان
کرد در راه چارپا در است دیگر از دم پایه می‌توان رفت و بعضی کنار حوض سنگ اکثر دارد
میرشد که هر قطعه‌ای سنگ تلخی است که پهلو به پهلو داده آب گرم بیرون می‌آید و اکثر
سنگهای سیاه مانند شال از سوراخ های او سر بر کرده و بعضی خود مانند سنگ بود از هم گسست

و از جانب شمالی در پشت جرمی سیاه کثیف مانند آهن که از کره ماه مرادان پیدا میشود و درون آن
و صلابت از آن سخت‌تر و گران‌تر از زمین جوشید مبدی سحاب نیلی که ظاهراً بعقاد حقیر
ایشان طریقه و تقاطع می‌زد و در ارتفاع زیاده از آنکه در طی تحتانیه منقسم شده روزانه از چند جهد
متعدد بیرون آمده و آنکه اراده نمایند که پاره‌ها که در روزنه کمی بعد باشد از آن هم جمع سازد
مشقت بسیار میکشید الحق تا نه تعالی سطر اول در بیان عشرت روزگی و وجه تسمیه روزگی غبار
مهرها و فارسیان میدان فصاحت و حافظ حکمت و از شهرهای عرصه بلاغت مخفی نماند که
روزگی لفظ دری است و بعضی گفته‌اند او سعی کم و پیش نوشته‌اند اما روزگی در اصل عبارت
از یک روز است و کلمه در آخر لفظ روز و الحاق شده کاف و یای وحدت است مثل
خردک و مردک و کفک و درک و معنی آن بعضی از فصحای بلاغت انتساب آنست که کاف
و یا در فارسی برای تصغیر آمده است و میتوان بود که امدی شیئ محقق مقتضی طبع کرده باشی

والله اعلم

و الله اعلم مطابق واقع ملیحتر عربان که هر جا از آن لفظ در آیه کریمه در هیچ میکنند
هر یک ثقات رواة منضبط است و در سلک صحاح اخبار منضبط که عشرت بنده مرتب روزگی
و دیگری بروز از جهت چهار قبیله اکراد و در موضع طلب فی اعمال ناحیه خویت جمع گشته منقسم بر چند
شده دوازده فرقه از سه چهار و دوازده گروه ایشان قبایل مرسوم گردانیده
بلباس و قبایل [illegible] قریه است از قرای ولایت حکاری در وادی بنام عشرت اند اطراف
محال کلام [illegible] در موضع طلب جمع شده‌اند در اراضی آنجا و در میانه قطعه قطعه نموده یکدل
و یکجهت دیگر با آنکه [illegible] از آن [illegible] که در تبریز و لایت که به شهر اربیل
در قریه طلب [illegible] روزگی [illegible] دولت [illegible]
حاکم [illegible] در ملک [illegible] منتقل است و در [illegible] حاکم [illegible]
از [illegible] و از عشرت [illegible]

گرفته اند بعضی بعضی را [illegible] هر یک سلسله از عشیرت در صدد انتزاع [illegible] المراد

القصه چنین و بدست هر یک سلسله [illegible] در قبضه تسخیر در آورده [illegible] شخص

که متصدی امر حکومت و متکفل مهام امارت روزگاری بود نوبت بنوبت منقطع [illegible] گشت و عشیرت

روزگی از بیم یکدیگر [illegible] کردن با اطاعت [illegible] نهاده و مشغول [illegible]

اتفاق بظهور رسید که [illegible] اگر چه حاکم نباشد زیرا [illegible] بر آن مملکت

[illegible] که فریادرس کس [illegible] که [illegible] و چون [illegible] برای [illegible] کردند

رؤسای عشایر و قبایل در این باب با یکدیگر مشورت نموده رایها بر آن قرار گرفت که

عزالدین و ضیاءالدین را [illegible] از نسل پادشاهان اکاسره که در شهر خلاط

توطن دارند بیاورده [illegible] هرکدام که لایق حکومت [illegible] اولاد

داشته باشد امارت و دارائی خود نصب کنند [illegible] در قبضه اقتدار

او

او بگذاریم کار و بار مملکت و مهام ولایت رواج و رونق به اکمل [illegible]

تمرد و عصیان باز آید صغیر و کبیر عشیرت بدین معامله راضی گشته [illegible] تکلف می کنند

چند نفر از اعیان عشیرت به شهر خلاط رفته شهزادگان [illegible] باعزاز و احترام

تمام از خلاط برداشته به بدلیس آورده [illegible] عزالدین [illegible]

بدلیس و [illegible] ضیاءالدین را در حزو و [illegible] مقرر داشتند [illegible]

اطاعت ایشان [illegible] و حکام [illegible] کفایت

[illegible] که داشته [illegible] مملکت [illegible] در قبضه اقتدار [illegible]

میر عزالدین [illegible] از عهده [illegible] بیرون آمد عشایر و قبایل

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] عشیرت روزکی

در میانه عشایر و قبایل کردستان [illegible] بکثرت [illegible] و شجاعت [illegible]

و عشیرت معروفند به خوزنک قاموس و لطیف رشتی و دریکی و دنیات سوانات

مرصوف اند که با عشیرت و صوبت بر حاکمان ایشان آمده دقیقه از دقایق

نامرعی نگذاشته اند از جمله مکاری روطلعه از دو طایفه همراهی و جان سپاری

تقصیر نکرده اند هر وقت که ولایت بدلیس از تصرف ایشان بدر

رفته و حاکمان ایشان از طرف گشته تجمل تمرد و سرکشی نموده بی معاونت و

امداد میران شوکان و ترصد بقول الله گشته ولایت حکومت را

بتصرف در آورده اند در میانه اکراد مشهور است که بعدد

هر سنگی که در بنای دیوار قلعه بدلیس نهاده اند عشیرت روزکی بهر

رخنه است و هرگاه پادشاهان در سوگ که اراده تسخیر کردستان

نموده مقرر است که اول با حاکمان بدلیس و عشیرت روزکی منازعه

نموده

ننموده میسر نشده و تا مادام که عشیرت روزکی مطیع و منقاد نگردد سایر

عشایر کردستان با طاعت و انقیاد گردن نمی نهند و لهذا در حینی که سلطان

غازی ولایت بدلیس را از شمس الدین خان حاکم انجا گرفت و از نیم

غضب سلطان به ولایت عجم رفته طایفه بلکا و موودکی در زیر الوی بلباس سرکشی

کردن با طاعت نگذاشته کان ال عثمان نه نهادند حتی جمیع اکراد حسب الامر

سلیمان خان در آن کوه قاف هجوم بر سر ایشان جماعت آورده ایشان را

آرام نتوانسته کرد تا هنگامی که سلطان سلیمان قانون مردم درا کفیده ور

دو طایفه با یک سو بر سر طایفه بهاء الدین بیگ حاکم حزو ستاو و دیلم

بهمه اولاد شیخ امیر بلباسی ابراهیم بیگ و حاکم بیگ سرا امیه در دستمال

نساخت برو رود غیبه منحرف گشته دامکرا آجات مهر سنقر کال کردستان بدلیس

می‌آمده و اوقات سعادت بفراغت می‌گذرانده طایفه‌ای دوری که نیز در بلاد
عرب و بهادران بجهات مختلفه باشارت و وقار فرموده مردانه استوار
گشته صبر و تحمل شعار خود ساخته به ارتفاع مرتبه ارکان دولت در دین محمدی گشته
که ریش سفید در ترکمن عشیرت شاملو است از دلاوران مردانه خود
در درگاه عرش اشتباه سلطان سلیمان مکان تقرب مخصوص یافته بود و فرزند شیخ
و قابلیت که از جبهه احوال او ظاهر و هویدا بود بکمال حسن و صفا آراسته
و در زیور عشق و کمال پیراسته که بنوعی بود که او سواد جامع الحکایات می‌گشته
و مکرر اتفاق افتاده که سلطان سلیمان در مجلس خاص و بزم اختصاص خود طلبیده
با او صحبت‌ها می‌داشته و از ابیات ترکی و فارسی بسیار بنظم می‌آورده شاعر
بی نظیر بوده و از جمله ابیات او که راقم حروف بخاطر داشت این است بیت

برزه

برزه میرود بلبل نغمه زن با حال عشاق با آنکه غنچه هنوز بلبل خسته آرام نمیدهد بنوعی تندرست
کلام قدیم آنرا میکرده که او سعادت دیوان ثانی میگفته اند محمود بن زمان پادشاهی کرده منصب
منصب کتابداری خود سلطان در ارزانی فرموده و دیگر حیدر آقا بهادر سلطان است
که کارگزار شهره و مردانگی او در تمامی ایام حضرت روشن بوده از دوران سلیمان سلطان
با عزت جهان تلقی و بعضی مهمات بطریق قطاع ملک بوی مفوض شده و دیگر از عزت
بلباس ابراهیم بیک و له قلندر بیگ آقا است که از روی اطلاع بخشش خاطر که از بعضی
اقوام داشته به پایه بیستان و در آنجا که حضرت محمد خان ترکمان
که حاکم و فرمانفرمای آن ولایت بوده رفته مردانگی و شهامت از او سر زده
هم چون حباب پایان است او سعادت سرداری سر صد بامر او گردیده و حمل
شجاعت و دلیری که از آن او دیوان است چنانچه مرتبه متعدده او و عشرت

بهیچ جبال و قلل و قصبه بگز را اتفاق گشت و لشکر عشیرت بلوچ فتح آنجا که بسیاری
از مردان کاری از جانب بلوچان هدف تیر بلا گشته در عرصه تلف در آمده
عاقبت الامر آن ولایت مسخر و منخفض مردم آن دیار با اسلام و انقیاد
مطیع و منقاد او گشته هم الی دوام آثار الطاف عظمت بکمال راسخه و دیگر لشکر آقا
که در زیر نظر فرقه تا زمان دولت سلطان حسین میرزا رفته در لکه کرمان حرکت
مراتب عالیه بسامانیه داخل ممالک نواب میرزا گشته هر وقت تحصیل آقات
هستام لکن بمارالیه معروف شده است و دیگر قاسم بیگ و الله شاه خان آقا محمد دارات
که هم از مرحمت طایفه ریگی در آن قسم حرف از الکای تحوان کجاب
هر بیسی ولایت محروم خود بود و قاسم بیگ مرکز زبار عصیان و جلادت
یکجهتی نسبت بدرگاه ملک شاه هرس از فرصت خود داشت های

بار و کار

و دو قلعه در دامن جبال و سکنای بمپور و انحراف بدر رفته چنین در ملک قرجال
منحرط بودند از دایره اطاعت و انقیاد بیرون نهاده بعضی از اکراد عراق
نقار خاطر بود در میانه طایفه ریگی که بواسطه منصب یوزباشی گری که از او دهنه
هنوز در مخاصمت او کوشیده که مافوق آن متصور نبود تا آنکه الکای مورد
او بسالار آورده انواع رسوا از ثانی صادر گشته جاسم بیگ مرو او
بمضمون الصبر مفتاح الفرج عمل نمود تا آنکه حقوق خدمت و نمک خوارگی و جان سپاری
بر نواب اشرف اقدس اعلی ظاهر گشته منصب یوزباشی گری که مورد
بعد از بعضی از کفر خبر دل رفته تازه و عنایت و مقرر محمد حالی که تاریخ
در سنه خمس و الف الست بامر مزبور مبادرت نمود و الحق چون ذات بزرگوار
قابلیت ذاتی نسبت به آنچه در کلیه کفایت و ذکاوت آراسته است که در تمام

به این سبب بسیار عشایر کردستان امتیاز داده‌اند و این طایفه منقسم به چهار شعبه‌اند

از آنجمله کرمانج شعبه که [illegible] و باباپیر و [illegible] عشیرات

قریبی و [illegible] به لسان [illegible] و قوالیست [illegible] کلهر

و [illegible] و بابا [illegible] و گوران [illegible] دستگی [illegible] کارست

و [illegible] رودی و بلدگردی قوالیس زرزوزی و [illegible] قوالیس

و [illegible] و کردی و [illegible] و کاشاغی و [illegible] و اسپورلی

و [illegible] سطر [illegible] حاکمان بدلیس [illegible] تواتر

[illegible] رسیده و در بعضی نسخ [illegible] به نظر آمده که نسب حکام بدلیس به ملوک

اکاسره میرسد [illegible] الله اعلم [illegible]

که در زمان [illegible] ابن [illegible] سلاطین اکاسره

بهارت

به نیابت [illegible] حکومت ولایت ارزن و شیروان قیام [illegible] و چون وفات یافت اولاد

[illegible] در جای پسر [illegible] قائم‌مقام [illegible] گشته و شیروان [illegible] در ترتیب [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] تا آنکه [illegible] کشیده

بتعدی و غلبه مسخر کرده [illegible] ملوک [illegible] حکومت شیروان

قناعت کرده و نسب سلسله حاکمان شیروان [illegible] و [illegible] در [illegible]

که با [illegible] قناعت [illegible] مستور [illegible] اجداد [illegible] ملک [illegible]

و نسب حکام بدلیس [illegible] ملوک [illegible] شیروان حکام بدلیس [illegible]

و [illegible] که تاریخ هجری در [illegible] خمس و الف [illegible]

[illegible] که حکومت [illegible] بدلیس مع توابع و لواحق و مضافات

و [illegible] در تصرف حاکمان [illegible] قریب [illegible] سال

که از دست ایشان بیرون رفته بتصرف مردم بیگانه درآمد و چهار طبقه از بلاد ملک که
تصرف دو ولایت دراز که لهذا احوال هر کدام علیحده از این بتفصیل در محلش مذکور خواهد شد
القصه چنانچه سابقا مرقوم کلک عنبر[illegible] گردید که عزالدین [illegible] در [illegible] ضیاءالدین
در حزم و عشرت روزگار بحکومت برداشته لهذا در چند وقت [illegible] حکومت [illegible] مردم
کرد و مهمی مردم [illegible] آنا فانا بجانب ضیاءالدین [illegible] و عزالدین تنزل
می نمود و چون ضیاءالدین از [illegible] وقتی که [illegible] مردم [illegible] گردید
[illegible] مرتبه [illegible] از حزم [illegible] ملاقات برادر [illegible]
[illegible] ملاقات برادران [illegible] عیش و عشرت گسترده
اوقات [illegible] ضیاءالدین [illegible]
[illegible]

و تحقیق

و تحقیق [illegible] حکومت [illegible] در [illegible] جاگیر گشت و در خفیه [illegible] با مردم
[illegible] که [illegible] کرد که در [illegible] برادرم [illegible] در قلعه بیرون خواهم آمد
[illegible] قلعه مرحمت خواهم کرد و چون ضیاءالدین از برادر رخصت [illegible]
[illegible] عزالدین [illegible] برادر [illegible] ضیاءالدین
با برادر گفت که [illegible] در قلعه [illegible] که [illegible]
[illegible] تا به قلعه رفته [illegible] برادر [illegible] عزالدین
[illegible] ضیاءالدین [illegible] قلعه [illegible]
که [illegible] که چند روز [illegible] در [illegible]
[illegible] عزالدین [illegible] برادر
[illegible] ضیاءالدین [illegible] حکومت

آن ولایت به وجه اجاره گرفت و حالا که حکام جرد از نبایر او اند و بعد از آن شهاب الدین و حاکمان لر [illegible]

از نسل و نتایج ضیاء الدین اند که بر بادی شهاب الدین داماد حکام [illegible] که در کتب تواریخ مسطور است

بهمه نقریب است و مدت حکومت ایشان از چهار صد و پنجاه سال متجاوز است که در کتب و تاریخ حکومت [illegible]

تکفل قصه کرده اند و اسم آن شخص که علاء الدین اتابک ابن سنقر پسر سعد [illegible] گرفته [illegible]

که در وقت تسوید این نسخه و تسطیر آن معلوم شد که چه زمانی در تصرف او بوده [illegible]

زمانی خود در میان که سلطان جلال الدین ابن سلطان محمد خوارزمشاه به پسر اتابک ملک [illegible]

بعد برادر او برادرش ملک حمید الدین حکومت یافته و بعد از او عز الدین و بعد از او امیر ابو بکر و بعد از او

امیر شیخ شرف و بعد از او امیر ضیاء الدین که معاصر امیر تیمور گورکان بوده [illegible]

و از زمان او تا حالی که حکومت [illegible] اوراق تعلق گرفته احوال حکام ایشان [illegible]

و سوانح قضایای ایام حکومت ایشان در محل خود به تفصیل مذکور خواهد شد و مفصل [illegible]

که در تاریخ [illegible]

نقل کنند از سلاطین سلف همت و دین و پرتو رحمت خود جهت سلامت [illegible] به قدر زمین تا اوج

رفعت رسانیده اند درجی که صرصر حوادث [illegible] شعله آتش غضب پادشاهان عالیمقدار [illegible] گردون

قهر از رخنه در دیوار [illegible] به تقریب مذکور جمله [illegible] به بعضی [illegible]

این قصه چنان است که در زمان اتابک [illegible] که متعرض ولایت حکام لرستان شده [illegible]

و شرح قصه چنان است که در زمان سلطان جلال الدین ابن سلطان محمد [illegible] سلجوقی [illegible] از

ولایت عراق عرب [illegible] عماد الدین اتابک [illegible] شده [illegible]

[illegible] ضبط و حمایت ولایت [illegible] قیام نمودند و در سنه احدی عشر و خمسمایه [illegible]

گشته حکومت [illegible] علاء الدین [illegible]

رفته تا آنکه لشکر [illegible] شده و بار دیگر [illegible] آن ولایت [illegible]

[illegible] در سنه اربع و ثمانین و خمسمایه به حرکت [illegible]

بحیله تسخیر در آورده و قلعه اکثر کردستان شوکته بکمان آن قلعه بنا که مرسوم شام خف مبادیس
کرده بهره و اهالی و ارعمک آن ولایت عادت شده در بیشتر از جهات ولایت کردستان
بتحقیق بعد بدلیس در تصرف سلاجقه و اتابکان لر با و در سنه ست و سبعین و خمسمایه السلطان .
صالح امیر ابن نورالدین ابن سیف الدین غازی اتابک در محاربه مصر شکست یافته منهزم بموصل رفت .
تا که وفور در چهره غبار ... ظاهر و علامت خوف در جبین ناصیه مملکت ... ظاهر و عشرت
روزگار که سالها در بس دیار عیش ... بغیر جمن ... نوران و ... در که ... جلیل ...
همه از آن منظر فرح افزای ... چنان بغیر ... بر بیان ... از قلعه کرده
بزیر رفته ... زمانیکه آن اتابکان حمله آورده ... و کرده ... غبار ...
شمشیر آبدار ... کرده ... که از نیابت ... ضبط بدلیس و حکومت ... که
که از ... ارتفاع خیرات آن از جامع و رباطات و قنطرات در شهر بدلیس ... ساخته است
داراد

و بعد از آن بدلیس در تصرف قزل ارسلان اتابک بعد از آنکه در ... که ... عراق عرب با آقسنقر
اتابک منهزم شده تسخیر ... و اکثر آذربایجان نیز با بلاد اتابک که ... قزل ارسلان آقسنقر ...
نام حکومت آن مراتب در تاریخ آل سلجوق سلاطین است و جماعت ... که در ولایت بدلیس از
زیر قید شان و ... ضبط سلجوقیان است ... در تاریخ احمد ... قرا ... کرده اند
طریق ... در میان اعزاز و احترام که در سلاطین ... بدلیس ... صاحب
فصل اول در ذکر امیر ... طلوع ملک ارتفاع سخن ... خورشید
شعاع ... فصاحت شعار ... امیر ...
که قدم بر سریر حکومت بدلیس نهاده از ... سلاطین مصر و شام ... ملکه ... امیر ...
آن پادشاهان در رعایت ... تاریخ سنه خمس و عشرین و ستمایه که سلطان
جلال الدین ... خوارزمشاه ... چنگیز خان ترک سلطنت

ایران گفته به بلاد هند رفت و چون خبر فوت چنگیز خان در فضای هندوستان مسموع شد از راه کیج و مکران
بعزم تسخیر ایران برادر ملک صفاهان آمد چنانچه خلاق المعانی کمال اسمعیل اصفهانی در این معنی گفته نظم
بسیط زمین باز گشت آبادان بیمن سایهٔ چتر شه زمان جهان کنند تهنیت یکدگر همی حادث
بقیه که زنسان بماند و زحیوان بر بر منقول از خبر بیش و حد اران بیش که او زد همی مرد او عمق هزاران
برای بنده کی داد کمتر یارا زیر کرفت ترکه طبعت شاه ان ترجمه زنج یاد از اکه در عالم
عمارت زرتر بهره زیرکه رسیده طوفان ترداد نیر اسلام بستدی از صلیب نور کرم تا ولی سع
رخای از اول حجاب ظلم تیره برداشت رحمت عدل نقاب کفر و نیکی از رخ آمال
و پس از پیریابار کشتن آن دیار بسعار از خیبث و جهد نا پاکان پاک گردانید
اما بعد از چندی که اولکای قاآن از فضای ایران واقف گردید تا بها در چون
نویان شعرباسی هزار مغول جرار بعزم سلطان جلال الدین روانه ایران ساخت
سلطان سع

سلطان سعد ملی توقف ننموده بطرف اران دار متحرک آنجا تمامی در قبضه تصرف در آورد که
کمال اسمعیل گوید که بعد خبر ترشاهان روزگار کرد و داد تغییر اسب تقلیل ارغان و خطاب
تاریخ روضة الصفا آورده که سلطان قم از عراق بتسخیر اصفهان طرح و در آن حین حاکم تبریز ملک از بیگ بود
و برادرش ملک مجد الدین از نیابت او بحفظ و حراست اصفهان مباشرت می نمود و داع انجا عت
از تکاثر احدی دفاع نتوانست کرد بیضه کشته بمحبت تحصن در شهر و ذخیره و اعوان و انصار مغرور که حسبلات
سلطان تبریز در نیکوان اندیشه تم محاصره کشیده و سلطان نیز جابر لشکر را فرمود که محاصره قلعه انبار
در معه از جانبین شعله جدال و ثایره جنگ و جدال بالا گرفت و چون کار محاصره بامتداد انجامید مردم
شهر از قلت قوت بقوت کشته لشکر سلطان خبر کشته شهر را بسر بردند و غله گرفته ملک مجد الدین
خود نیز قلعه وسط شهر را که قتال و رعب الدین محمود که ملک شرف بوده شحنه و چون مصراع تسلیم کشته
بود و لی فقر مردمان طاقت نداشته از در قوت در مقام صلح با سلطان در میان آن در شهر آمده روز

ملک مجیرالدین را به قصد دلجویی بخدمت سلطان آمده سلطان از جرائم او درگذشت او را سوی اولاد ایشان

عذر داده منضم و سرافراز گردانید اما چون در مجلس سلطان شد به پای برخاسته درخواست عزالدین

نمود سلطان در جواب فرمود که با وجود دعوی سلطنت و حکومت رسالت علم خود کردن نشاید

عزالدین زبیدار روز بیرم اطاعت بیرون آمد چند نفر از رفقای خود زره و جوشن در زیر پوشیده

بار داده آنکه چون مجلس سلطانی درگذرد او را بسوی خشم کار از پای درآورد و منقریان سلطان از حقه سر کشیده

او دو قصه شد او سوی صلح بحضور سلطان درآورد در قید سلطان شاه با تقیید او کرد و ملک مجیرالدین

نیز همراه او محبوس کرد و بهنه و ملک اشرف در همان ایام صاحب خلاط رسیده در پیام ملوک شام

فرستاد از او استعانت طلب نمود در آن ایام لشکر مصر و شام همه داد و رسید ملک اشرف نیز

معسکر گرجستان که تابع او بود با تشکیلات شان رفته در صحرای موش به اینان ملحق گشته

تا اتفاق بزم و رزم سلطان جلال الدین روانی شده از قضا سلطان بسبب عارضه مرض طاری شده

در مجلس

نغمه نشسته صفوف آراست کرد و در صحرای موش تلاقی فریقین دست داد هر سه سپاه روز جنگ عظیم

واقع شده عاقبت شکست بر لشکر سلطان افتاده اما مهابت سلطان بمثابه در صحاری آن جا گیر شده

که لشکر او بسلامت تا قریب شصت فرسخ عودت کرده و سلطان نیز بجانب ملازگرد معاودت کرد اتفاقا آن روز

سی سوار از لشکر سلطان به کران رسید و خیمه آهنین سرخ بالا در حوالی قرابال سوار از

در جانب تبریز با مع علیه سلطانی رسانیدند و از استماع این خبر چند کرد از دولت اکثر نسل سلطان احوال

دیگرگون شده ملک مجیرالدین و عزالدین از قید خلاص یافته ملک اشرف طرح صلح و صلاح سال الدراخت

و در مقام محبت و اتحاد درآمد و دختر ملک را با خود به کار آن نمود چون ملک مجیرالدین بعد از تب رسیده عالی

سلطان بسر بالا در میان لشکر ملک قبجاق اعظم گرفته دختر خود به عقد سلطان آورد و سلطان بر خیمه و حشم

خود منفرق و پراکنده ساخته در پیش ترا از گمرهی و در بر دیده آثار سالار درگاه

بلهو و لعب و عیش و طرب بگذرانید و ملک اشرف چند روز بمصاحبت لوم نمانده

در این قسم اتفاق کرد نهرزانشاه در پیش الدین ولایت بعد از اطراف میبایر رفته همه سپاه مغولان

برای احوال الملک یافته بر نمودند آینه و آنچه در ولایت مغولان دیگر بر حضور سلطان رسانیدند

ملک اشرف در این وادی بسیار نمی نمود سلطان جمعی را بعرض معرکه ملک از اخراجات یافته

آمده میخواهد بار دیگر از ولایت بیرون کند با آنکه سلطان شکسته خسته بود که لشکر مغول سرداری

ایاس بهادر بطلب سلطان بر حصار بدلیس رسیده از آنجا سلطان سحر از خواب بیدار شد که هنوز

از لشکر او خراب شده بود که اصلا کسی حضور آنچه هجوم و تهوری بکار آید سر در برابر در تخت

بیدار ساخته و از آمدن لشکر مغول آگاه کرده همه آن جمع بار بنه حاضر کنند باز خبر ملک گفت

در این وادی هر چند پیر و پیر نصیحت تمامی بمخ جمعی بعرض میکردیم حاله اسپ ریکی میکنیم باز

دختر بطمع و رغبت همراهی سلطان نکرده چون بعضی در جوف اللیل از شهر بیرون رفته

و بعد از آن ذکر خاتمت احوال سلطان از زبان محقق ثقات حضرت شیخ رکن عمید الدوله

سمنانی قدس

سمنانی قدس سره در رساله قدم له از نرخ شیخ نورالدین عبدالرحمن کرخی نقل میکند که سلطان در لشکرگاه جلال الدین در لکره

تا دو سه روز از دمات بعد از آن خبر میرسد چون ساعات میگذرانید تا بجوار رحمت الهی پیوست و بردار

صاحب کرده کرد که بعد از آن در جنگ بغداد طالقان آمده بود در حال سلطان کشته او

بقصاص بیکبار از بار در آوردند و بردار صاحب تذکره روایت کرد آن طمع باید

او که او سخن منع کرد نعلم عند الله بهر تقدیر ملک اشرف بعد از رحلت او چند سال که در برادرش

ملک مجد الدین بر مسند حکومت نشست و بعد از او اولاد و خواتین او بر ترتیب حکومت آن ولایت

بنمودند که کسی متعرض احوال ایشان نشد تا ایام جهانبانی حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان علیه الرحمة

والغفران فصلی جمیع در دو کرجای شرف این ضیاء الدین بر منبر مبهر کبیر تا شده از فضلای روزگار شیخ

رسیده تا که در تصنیفات او با همه مولفات صاحب خبر رحمهم الله تعالی متقدمی که

که در شهور سنه ست و ستین و سبعمایه مطابق در ماه ایل موافق است قوتولان

٢٤٤

امیر تیمور کورکان بر اثر تسخیر دار السلام بغداد و جزیره عمر و موصل و تکریت و ماردین و آمد از راه

اسپیر و اسیر صاحبان ترجمه بیلدقات اله طاق گشت و در روز شنبه یازدهم شهر رجب سنه [illegible]

هفت جدل در صحرای آق شهر حاجی ترک بقول صاحب ظفرنامه برابر دوزدهم [illegible] مردی

او در تمام بلاد کردستان [illegible] نسبت بایزید خان صاحبقران [illegible] در مقام عبودیت [illegible]

می بود مفتاح قلعه [illegible] و اصلاح [illegible] و سایر قلعه و بلاد [illegible] که [illegible]

با جمعی [illegible] سپاه [illegible] راه [illegible] تعیین [illegible]

[illegible] عراق [illegible] خشم

[illegible] خشم [illegible] بهرام [illegible] عطارد [illegible]

[illegible] و [illegible] ابن [illegible]

و [illegible] در صحرای [illegible] در همه [illegible]

بکرد

بکرداو [illegible] و [illegible] که

[illegible] او [illegible] او [illegible]

[illegible] از غرب تا شرق [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

حاجی [illegible]

[illegible] الله [illegible]

او [illegible] و [illegible]

[illegible] از شاهزادگان [illegible]

با بایزید خان صاحبقران [illegible] در قلعه [illegible]

[illegible] شاهزادگان [illegible]

ذکر توجه دمشق الملک خان و [illegible] اعیان روز که بر بار [illegible] اعلام [illegible] تیموری را حکام
سلاطین نامی ضایع شد القصه بعد از وفات صاحبقران [illegible] امیر شمس الدین المشهور
بولی منصوری امر حکومت و تکفل مهام آن اطراف گشت [illegible] امیر شمس الدین ابن خالد
از نتایج [illegible] قلم بیان [illegible] و [illegible] صلح [illegible] که [illegible] قرا یوسف
ابن قرا محمد ترکمان که [illegible] عاکر [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] بایلدرم
بایزید خان والی روم بعد امیر تیمور ایلچی [illegible] قرا یوسف [illegible] آمده که
در مکتوب [illegible] که مصحوب ایلچی [illegible] که دار السلام [illegible] روم [illegible] از
آن مرز و بوم [illegible] قرا یوسف آن
ره زن ناپسند که بر حاجیان راه حج [illegible] سالک
هر کجا [illegible] آورده [illegible] به تیغ سیاست [illegible] نشوند

چون ایلچی صاحبقران به روم رسید مضمون آن منشور معلوم رای سلطان عالم گشت جواب نامه [illegible] داده
قرا یوسف [illegible] که نزد سلطان فرج والی مصر [illegible] آن [illegible] والی مصر [illegible] حقیر ال
[illegible] از محبت و [illegible] قرا یوسف [illegible] سلطان احمد جلایر حاکم بغداد در مصر
بود [illegible] هر یک [illegible] در برج [illegible] قلعه مصر مقید بود و بعد از وفات امیر تیمور
از قید اطلاق داده معتمد [illegible] هر یک [illegible] امرای مصر [illegible]
[illegible] قیام [illegible] صلح [illegible] سلطان احمد
[illegible] قرا یوسف [illegible] جمع کثیر از مردان
کار آمده [illegible] تراکمه قرا قوینلو [illegible] جمع گشته [illegible]
[illegible] سلطان فرج [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] الله [illegible]

قرار گرفت در روز جنگ کان باری سلطان فرج قرا یوسف را فرمود که با ملازمان خود همراه گشته
سنگ ریزه میدان را برچینند در آن وقت تیمور را به تیغ هر نوع آن که دیدگاه سود مار از روزگار
برآرند قرا یوسف از استماع این سخن دلگیر گشته ملازمان خود را سلاح و مکمل کرده به میدان آورد و جمعی نقرار
مرعوار و حصه که قرا یوسف با ملازمان خود پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک بسازند قرا یوسف
هم چنان در برابر سلطان درآمد گفت ای سلطان عالم تا غایتی که سلطان نسبت با بندگان
لطف و مرحمت بیش از جمله چاکران و خدمتکاران میدیدم حالا که سلطان به بعض ایشان حقد
و غرض و قصه حقی و عرض ما بندگان ولدنی به درای دیار نمی‌توانیم بود برابر پادشاه
اکرام صفه انتساب و مهینه که ترکمان نهب رود در معرکه پرده برافت تنقل است
که در دیار بکر صد و هشتاد نفست عسکر در راه برادر گرفته هر نوبت روز بازو دیر
و تا از رک جنگ های مردانه صفه را اعدا غالب آمده از دیار بکر به حدلیس آمده

بلغ

ملحج ملک شمس الدین حاکم آنجا شده و دختر خود را ملک میرزا زاده ملک کرت تا خمس و ملعه
اوبیک سلطان بر او داده قرا یوسف در آنجا قشلاق کرده در بهار تمام تسخیر تبع وجنانه تا امداد
و معاونت ملک شمس الدین در موضع حجر سعد با میرزا ابوبکر ابن میرزا امیرانشاه ابن
امیر تیمور مصاف داده او را منهزم گردانید حجر سعد و مرند و نخجوان و ماکویه را به
تصرف درآورده آن سال در مرند قشلاق کرد در سنه عشر و ثمانمایه میرزا ابوبکر
با برادر خود میرزا امیرانشاه از عراق و عرب با لشکر بیکران به دفع قرا یوسف ترکمان
متوجه آذربایجان شدند در شنب غازان تبریز تلاقی فریقین دست داده شکست بر لشکر
جغتای رسیده میرزا امیرانشاه به قتل رسید و آذربایجان بالکلیه به تصرف
قرا یوسف درآمده روز به روز نور دولتش در ارتفاع گرفت و طرق حصول آمال و
در همین قرا یوسف و امیر شمس الدین سلوک می‌نمود و او را پسر نازی خطاب می‌کرد و لد

بدلیس مع مضافات و منسوبات برادرزاده شرف خان که امیر شمس الدین در آن باب ولده بحال

عبارت نقش کرده شود صدور شان فرزندان اعزاز بتمام الله تعالی ارسالات و ترتیبات

و هرزرجات و صدجات و سرداران و حکام و عمال و ارباب و کلانتران و اهالی و اعیان و کدخدایان

و ملک ذالکردستان عموما اکراد و مشاهیر و معارف و مشاهیر و ترکمانان و ساکنان بدلیس و اخلاط و موش

مع توابع و لواحق بدانند که چون حکام عالی مقدار دوستی و خصوصیت جهان سپهدار جناب امارت پناه فرزندی

اعزی امیر اعظم اجل اکرم امیر الامراء العظام امیر شمس الدین المعالی ادام الله تعالی ایام

دولته و نصرته و عزه و اقباله الی یوم الدین وثوق و اعتماد تمام حاصل بر ذمت همت

خسروانه لازم و متحتم گشت که بر قرار سابق امیر مشارالیه را بانواع عواطف و سیورغالات

بی الدرقات ممتاز و مستثنی ساخته تا بدین لا در جمیع و شفقت پادشاهانه بر صفحات احوال

اولاد و احفاد ایشان حال عمایه از وقت راه حکومت و امارت و ایالت و متصرف مال و جهات

و حقوق

و حقوق دیوانی بدلیس و اخلاط و خنوس و موش و دیگر قلاع و توابع مع لواحق و مضافات و منسوبات

که قبل از این در تصرف مشارالیه بوده به تحویل برادرزاده داشته به مرحمت و ملازمت غیری از این سبب

این امر در حکم سعادت الهی جهان مطاع الله قطار نعمت صادر یافت که بر قرار امیر مومی الیه سر امیر

و حاکم و متصرف ملکات و مواضع و قشلاق و مزارع که پیشتر از این با امیر مومی الیه متعلق بوده مجموع

فرزند و برادران دیگر فرزند و مرا جمیع رعایا و مرد و مال یکی از فرزندان و دیگر خلف خان امام در جمیع

خطاب و سرحد مذکور بجهت حکومت نموده بجهت وظیفه امرا و سرداران و اعیان عالی و ساکنان و متوطنان بدلیس

و اخلاط و موش و خنوس و مواضع و مزارع و دیگر الکای و متعلقات قلاع آنکه سرشته کما کان اخبار

امارت پناه فرزندی سر امیر و حاکم خود دانسته از سخن صلاح و صواب دید ایشان انحراف نه ورزند

و طریق اطاعت و انقیاد و جان سپاری به تقدیم رسانند و جمیع قضایا و مهمات و معاملات آن ملک را کما کان

امیر مومی الیه مفوض و مربوط دانند بهر چه رجوع که مطیع و منقاد باشند و از جوانب برای حکم ... توقیع

رفیع اشرف ... که ... تحریر آن فی شهر ذی الحجة الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه

عرضه داشت شمس الدین را با ظهار نوازش مخصوص ساخته ارزنگان ... معتمد خود ... قرایلغ ارزانی ... بدرگاه

میرزا شاهرخ فرستاد در اوان ... بهار ... میرزا ... از قشلاق قرایلغ بعزم رزم اولاد

قرایوسف ترکمان ... آذربایجان نهضت فرمود ... و در غره جمادی الاولی سنه اربع و عشرین و ثمانمایه

در روضه ... امیر شمس الدین ... نزول ... اجلال ...

و در دیوان اعلی ... مقتضی المرام ... در نواحی اخلاط ...

... به ... خاقان ... رخ ... امیر شمس الدین

با بعضی از امرای کردستان ... در غره جمادی الاولی سنه مزبور ...

... از ... در ... انعامات ...

اختصاص یافته ... در روز شانزدهم ماه مذکور رخصت

انصراف یافته بولایت خود عودت کرد و ... و غایله ... کثیری

امیر شمس الدین مردی ... و دانا و ... و قوانین ... مال ...

اعتقاد ... بنسبت باو ... که ... که از مقام ...

... حکایات مشهور است و در بعضی رسایل ... ...

... که در مقام ... آن ... بسیار

... و دیگر کرامات و خوارق عادات از آنحضرت بسیار منقول است که ...

در ... را ... همراه ...

... از علما و فضلا ... و در ...

... امیر شمس الدین ... ...

در بلده ... کردستان ... الیوم ... شمس الدین ... کردستان

مردمان حاضر برای تبرک و تیمن نگه داشته اند و بنظر فقیر رسیده دو قسم درم مصر و مسکوک که

باسم سه کس از حکام هرمس یکی بنام محمد ابن اشرف و دیگر بنام شرف الدین محمد و ثالث بنام شمس الدین بن

ضیاء الدین شاه کرده در زاویه دار الشفا و دار الضیافه و جامع کوک و میدانی که در شهور سنه

و ثمانمایه بنا کرده که به قصبه معروف است از منشآت آنحضرت است و قریه ترمیت از اعمال

هرمس و قریه کفو تابع ناحیه کرجان و قریه کاروخ که در پای از خشتی و غیره اکراز وام آب

مع چهار مزرعه و هفت باب دکاکین و دیگر رب کارو نهر ادب خانه و دارالهم

در بعضی تدریسی از موقوفات آنجناب تاریخ ما نزد ما از قرار تا آن ضایع شده و با بعضی

زاویه معمور است و نان دادن به فقرا و مساکین همه ساله در قریه کاروخ نیز وقف خواص

و عوام است و با نیمه در رفته تا نان و آب همه ساله و علاقه الدین رود دست میرزا اسکندر

دلیر قرار از بعضی ترکمان که مرد جاهل و نادان بود در طلب اغلاط بغرض اهالی سختار

کرد

کرد و در ادای نقش آن بزرگوار بسیار از اغلاط به هرمس نقل کرده در رعایت ترک کوه

میران و در عمارت زاویه دفن کرده اند در هر فن او خلاف است و در زبان مردمان بعث قبر او بسیار

چنان نقل میکنند که سکه مهر او همیشه اسکندر است آن دختر ترکمانیه بود و طمع در باب

تاختن و چوگان باختن دختر را بر خلاف التماس ادام داشت و میخواست که در هرمس کاه کاه اکاه

هر بند معصوب با آن نقش صرف نام امیر کبیر او سوار از آن نقش خط منع میکرد که ما ... اکرادم

و ما ... ترکمه نزد ما تحقیق نیست ترکان او لا است ممنوع ... سلطان ... زمانه و کار

سر به بحر می گشت ناچار بالضرورة کار بسر حد نزاع و خونریزی رسید امیر شمس الدین از غایت تنگ آوری

دیها و دختر مشتری دمان او نه یک و نه دان او کشته و دختر و دان چند سال در میان ...

مکتوبه بر سکه و دیگر آیت به نزد او در خوبی با حسن فرستاد ... بر در اسکندر ...

امیر شمس الدین با اراده ملاقات او با اغلاط رفت ... او را ...

حرف این قول نهایت مستبعد می‌نماید ظاهراً باعث قتل امیر کبیر خلف الصدق او امیر شرف

والی ولایت که متصدی امر حکومت گشت داد و مرد مجذوب بی‌اراده حالی بود شبها در گلخن حمام خفتی و قفسی

از آهن ساخته روزها در آن نشستی و بهای سعدی بکلمات مترنم ساختی و جای که کمتر در قفس است

از بهر اهالی او چنین با کلی خنده‌ای بقاعده داشته و او کار در صفحه روزگار رباعی شعراکیشان در کمین

وزان دیو تر از آن وزان دیو کهن سیر چو من باز شدن زاین دیو به جار نه طلا رسم غزنی

رستگار در ثقات روات مروی است که نام خانزاده زوجه امیر شرف که دختر ملکان حسیفا

بود در زمان حیات شوهر در علاقه فتنی گرفته بحباله نکاح میر سیدی احمد نام درآمده و برادر شوهر

امیر شرف به یک ضرب زهر از جهان برد و امیر شمس الدین پسر خردسال ماند و هنوز لیاقت حکومت نداشت

بنابراین تمام مهام ملکی و مالی ولایت بدلیس بکف کفایت میر سیدی احمد شاه و آغا خاتون افتاده در صدور

این واقعه از غایات روزکی آغاز عنان و سرکیفیه به امر کسی ناحیه از روز جی بدلیس را تصرف

کرد

اطراف ... [illegible]

گشت چنانچه میر محمد ناصر الدین اخلاط را و عبدالرحمن قرا ایلس ناحیه حقروری دوشی را ضبط کرد و در حج

در میان طایفه روزکی جماعه امر کس زعم خود دعوی حکومت و اراده امارت منفرد ولایت زیبلان

چوخانی شد رئیس بهر قریه والی شد چند وقت احوال ولایت بدلیس مختل بود تا آنکه

امیر شمس الدین روزی بعزم شکار از بدلیس بیرون رفته عمر بای کارانی نام شخصی از عشیرت بابکی

حوالی خنجر روز همه بارگیه عزم شهر نموده در سر هنی غرب بر بگیر مرد و جار گشته عمر او در سر

رعایت نموده الدفعانی حمو سل از راه بیرون نیاورد چنانی راند که از همه عرض خنک

برانون او خورد امیر شمس الدین گفت ای دیده مگر چشم مرادی که الدفعانی حمو سل نگهدارد

تا مردم نگهدارند عمر نیز چه جوابها در جواب مبارزت نمود رنجیدی چون بگفت اینکس چشم در زد

که به عیب خود بنا نهیت امیر شمس الدین بغایت خشمناک و اعراض گشته در مقام آزار

و اهانت او در آمد بار دیگر روزی مرحمت وده تا میرسید که از خود بعود اعراض کرد آنها

گر صبر کنی بصبر بی تنگ ٭ دولت بر تو آید لنگک لنگک ٭ بدار آنکه از عارضهٔ غضب و استیلای
خشم فارغ گشت بخود تا هی گوهر گفت مبادا اجرات این مرد حامی بیار مرحالی بصحبت باشد چون
از کار مراجعت و خود عمر با کاران سعد و دیگر که همه خود فرو خفته و بکانه میروند و دوس
بنزد خود طلب داشته گفت ای کدبانوان این چه سخنان بود که بر روی ما گفتی و ما از ما هم
ادب بیرون و بر تنهایی دستغب از آنی حرمزه فضیحت گفتی عمر زبان اطلاقات صدف
عتبه از گناه گفت ای مهر دم سقط حقیقی و ای بورد ما صمیمی بیهنه ترک ادب بکلیه ملکیه محض از خیر
خواهی کلمه چند بر تقب عرض رسانم اگر حاکم گوش استماع داشته باشد مراد در حلقت بنزد
خود طلب از مقصد این محل استغنا ... جمع اوساط در حلقت حاضر بود عمر قصه دا او
و میر سید احمد ناصرالدین که در حین حیات بر پیش از علما فتوی گرفته نکاح میر سید احمد در ...
بعد امر مهمات حکومت سلیم اوله الی آخره بلدیا ده نقصان خاطر ... ان

دو کرد

او کرد امیر شمس الدین بر حسن رای صواب آی او آفرین بسیار فرمود که جبران چند ان و علاج
این نقصان در این اقصر که چه عنوان توان کرد عمر عرضه داشت نمود که خلق و ملکن از جوانان
نامدار رو در کی یک یک بنزد خود آورده ... نسعر دو عیب و دو عیه خوش دل کرد بنده مخفف
ساز به منصب بکوبیم که چه می باید کرد امیر شمس الدین حسب الصلاح شروع در آن کار نموده هر روز یکی را نفر
از جوانان رو در کی بنزد خود طلب داشته از آن نعمت ... به مکافات بیدار میر سید احمد الله ... مقدم
خبر دار گشته سالک طریق فرار شده آنجا بمیر ابدال حاکم بلخی برده العبور امیر شمس الدین
دلبر خود سفر تعاقب آورد از عقب میر سید احمد ... تعین ... ولایت بلخ ... چون توجه
امیر شمس الدین بسمع میر ابدال بلخی رسید او نیز لشکر و قشون خود ... جمع ساخته
آماده جنگ و قتال شد و مستعد حرب و جدال بکنار آب علم امیر شمس الدین را استقبال
نمود چون بین فریقین نزدیک رسید امیر شمس الدین قاصدی بنزد میر ابدال

امیر ابدال فرستاده او را در میر سید احمد را طلب داشته امیر ابدال در جواب فرستاد که در قتل تعجیل
از قوه بفعل می آید که ایشان میر حسن شیروی را که متربی است که یکی از امیر شمس کال
بحبس سپاه تعیین آورده فرار نموده پناه به درگاه شاه برده او سوار باد اما القصه بعد از رسیدن
در پایه سریر قرار بر آن شد که امیر شمس الدین چند نفر از آقایان روزکی بر سر میر حسن
شیروی نزد امیر ابدال فرستاده که میر سید احمد را بفرستد بعد از آن امیر شمس الدین امیر حسن را
برداشته داده در پای ... آقایان سوار ... برای ... چند نفر از مردان جلد که در
شناوری مهارت داشتند ... انتخاب کرده برای میر سید احمد فرستاد
با ایشان چنان قرار داده بودند که شناوری کرده رود خانه جا که هر گاه درادا ... غوغا
به ... از مردان همراه ... ترک ... و اسباب ... خود
به آب انداخته شناوری از آب عبور کرده به مردان ملحق شد که ...

بلاتوقف

بطایفه بختی که از هم دور آقایان روزکی نسبت اند شما را مرتبه ملازمت میر ابدال گشته
او نیز میر سید احمد را بسته بعلت آنکه میر حسن شد در عوض او خواهم فرستاد بخدمت امیر شمس الدین
فرستاد و چنین سلطانی دیوان چهارم کلاه زردار و زر از سر ... لباس پوشیده و شمشیر ...
اطلاع بر ایشان نیست ... که امیر شمس الدین به تیغ انتقام رشته حیات میر سید احمد را
که ملک بحرام بود قطع کرده بر دل آن روزکی بقیه شبیخونی بکنار رود خانه زلم فرستاد و قراولان
لشکر بختی از هجوم ایشان سراسیمه گشته غوغا در میان ایشان انداخت و در فیصل آن احوال
آقایان روزکی دست ... خود را به آب انداخته شناوری کرده به عسکر خود ملحق گشته
علی الصباح ... جمعیت ... چهارم اعلام ...
اضافت ... قلم ... سوار ... همت عالی ... اختیار کرده
... رزم بکنار رود خانه ... امیر شمس الدین ...

پیش آمد گفت ای امیر اینال بزرگ خود سال که دشمنی نیکان املاک نکنده‌ام دیگر

مرا با شما عداوت و خصومتی نیست اگر چنانکه میل منازعه و مناقشه دارند اینک میدان

و مرد میدان چون این سخنان مسموع طایفه ترکان شد امیر اینال بر اسب جست و اسب را بر انگیخت

ای امیر شمس الدین آبا و اجداد عظام شما از قدیم الایام بزرگ درویش‌پسند طایفه ما و اجداد

ما بوده‌اند و همواره تا در میان ایشان ابواب مصادقت و محبت مفتوح و طریقه مصالحت

و موافقت مسلوک بوده معاذ الله که کاری پیش آرم که خلاف عادت قدیم در نظر

خلق مطرود و مردود باشم و نزد همگنان در دنیا و عقبی شرمساری کشم اگر چنانکه امیر احمد

صحبت خود فراموش کند و پای از دایره ادب بیرون نهاد بجزای خود رسید اکنون توقع

از مکارم اخلاق و حسن اشفاق چنان است که بساط مجادله سپر در نوردید و طرح

اتحاد و دوستی اندازیم چون امیر شمس الدین دید که امیر اینال با ایشان بصنوف عنایت [illegible]

اوردی

آوردی رفق و صلاح پیش گرفتند از طرفین تاکید مبانی مودت و انبساط مرعی داشته شرف مراجعت ارزانی داشت

و از آن روز مرسوم به امیر شمس الدین شد و او پنج پسر داشت سلطان احمد و سلطان محمود و ضیاء الدین و در تاریخ

سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه بمرض طاعون فوت شده و امیر شرف نیز با جمعی موعود در زمان جوانی

و عنفوان زندگانی عالم فانی را وداع نموده و امیر ابراهیم بعد از فوت پدر [illegible] بر مسند حکومت که

و چون بعالم جاودانی خرامید خلف الصدق او امیر حاجی محمد قائم مقام پدر گردید و در تاریخ سنه سبع و اربعین و ثمانمائه

بجوار رحمت ایزدی پیوست و در جنب مسجد مدفون است و از او امیر ابراهیم و امیر شمس الدین و امیر [illegible] یادگار ماند

در عنفوان روزگار کار را امیر ابراهیم بر حسب وصیت پدر متصدی امر حکومت گشت و احوال او مشروح

و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل چهارم در ذکر امیر ابراهیم بن امیر حاجی محمد [illegible]

بدان ثبت نموده که امیر ابراهیم با حکام [illegible] عقد [illegible] و خویشی

حسن بیک آق قوینلو [illegible]

مراجعت نقیب آورده در تمامت دیار بکر و آذربایجان استیلا یافت همگی همت در تربیت
بر استیصال خاندان قراقوینلو و انهدام کاخ دولت دودمان قرا یوسف اجداد ایشان گماشت و اولاد سلطان
بیک پرنیان اوغلی [illegible] که از جمله عظما و امرای اولوس بایندری از قلعه حصن بیرون به تسخیر ولایت
بیرس و تسخیر و گرفتن حکام آنجا مامور گردانید و سلیمان بیک با لشکری چندان از ترکمان کردستان
[illegible] و چون ظاهر قلعه بیرس مضرب خیام عسکر ترکمان گشت امیر ابراهیم ابن امیر حاجی محمد که در آن زمان
حاکم بود دروب قلعه و حصار را محکم و استوار کرده تحصن اختیار نمود و سلیمان بیک بنفس نفیس محاصره
قلعه شروع کرده و آلات و ادوات قلعه‌گیری مهیا ساخت و سه سال تمام بر سر قلعه بیرس
نشست هر سال که خسرو آفتاب عالم‌تاب از [illegible] نقطه خریف به اعتدال تبادر نموده و چشمه فلک از بهر سرما
و برودت هوا در تنور سحاب سر میکشید و چمن از زینت افزار کلاه از زیور ازهار
خالی ماند و اکثر از حلیه اثمار برآید برگ و بار [illegible] شده گلشن از لباس مستعار [illegible]

روزگار

روزگار برهنه میگشت سلیمان بیک در فصل بهار بودق تسخیر مطلب مطلق که آمده [illegible]
مادرین بیشتر میکرد و باز در اول فصل بهار که نسیم اعتدال از شکفتن ریاحین دلها را [illegible]
عالم خاکی [illegible] رشک مرغزار افلاک میساخت برآن از قعر چاه ظلمات [illegible]
پردلان سپاه و دلیران رستم نهاد ترکمان [illegible] نقب حصار [illegible] و قلعه [illegible]
در میان گرفته از جانبین رعد منجنیق در آمده [illegible] سنگ [illegible] بر دلدلان
رجال از تیغ پهلوانان بر زنان می‌بردند بیت چو [illegible] از [illegible] در نشیب
که در فرار نیاید که سنگ برین آمدی رگ از زمین بانگ شیر آمدی [illegible]
مسبب در [illegible] و الدشری [illegible] که چرخ بلند زره حلقه [illegible]
دلدل [illegible] زده رخنه در جان [illegible] زخم بلند بر [illegible] شده لاله گون [illegible]
چنین مدت مدید محاصره امتداد یافت که سنگ و [illegible] و کثرت [illegible] کار بر محصوران [illegible] گشته

بنوعی [illegible] از [illegible] که [illegible] آدم با امیر ابراهیم [illegible]

در این اثنا محمود [illegible] شاعر که مداح سلیمان بیگ بود در غزل ترکی این بیت [illegible] سلیمان بیگ نظم آورده

بیت [illegible] بر سلیمان [illegible] از لب [illegible] جان [illegible] داده است

القصه بود در آنکه کار از طرفین [illegible] مشقت و تیمار ریاضت رسیده از جانبین کلمات صلح [illegible]

بر زبان رانده و [illegible] فیمابین قرار بر آن دادند که سلیمان بیگ قصبه [illegible] عوض

امیر ابراهیم [illegible] قلعه [illegible] بلده [illegible] اقلیم [illegible]

احوال [illegible] حسن بیک [illegible] از او [illegible] عهد و پیمان [illegible] انعقاد

پذیرفت امیر ابراهیم از قلعه بیرون آمده متوجه خدمت حسن بیک روانه [illegible] سلیمان بیگ

قلعه [illegible] تصرف شده [illegible] می‌کنند که امیر ابراهیم با [illegible]

روزی [illegible] از آنجمله [illegible]

و طفره

و طفره [illegible] قسم تعیین [illegible] عراق [illegible] که حسن بیک در [illegible]

بود رعایت و حمایت امیر ابراهیم [illegible] حسن بیک [illegible] آمده [illegible]

ملک از دست [illegible] کرد در رشته امور سلطنت و کفایت [illegible]

[illegible] طایفه روزکی [illegible] ولایت بدلیس [illegible] امیر ابراهیم [illegible]

حسب الحکم [illegible] آورده [illegible] امیر ابراهیم [illegible]

[illegible] بدلیس [illegible]

[illegible] احوال طایفه روزکی [illegible]

از اطراف [illegible] انقطاع [illegible]

کشیده [illegible] دخول و خروج [illegible] خان ضیاء الدین

[illegible] که [illegible] روزکی [illegible]

در عراق بسر می برد و اکثر اوقات سید بدر میرزا در خدمت سلیمان خان خود به بلد قسم رفته
طریق بد سلوکی و جدال پیشه می کرد و از صرف محبت و اخلاص حبیب الله خان بکار می آورد
چنین در مردی جهان دیده کار آزموده که هر دو روزگار چشیده بود گاهی به تقریبات از کثرت
اعوان و انصار رو در گردید به بر که تربیت خانه داده ایشان در بلاد کردستان بر جمیع ادعاهات
در حدود ما بهانه حکام ایشان برکور می ساخت و لحظه به لحظه الطاف آب بر اطراد او تراب تابع و زراع
ولایت بریس سد و بید احسن ادامی بود و باعث باعث تسخیر قلاع و ولایت انکارسو با بهبود
در نظر ایشان جلوه می داد تا آهسته آهسته سخن سید کار رسانده که اگر جنابه یک از امیر سلیمان خان
اراده رفتن به بلد در خاطر دریا مقاطر خطور کند بمجرد رسیدن به آنجا و جمیع آن اعیان و انصار
از عشایر و قبایل اکراد جمع می آیند که بعین الله فتح قلاع و ولایت بسهولت میسر شود
و آن خانزاده عبرت گوتربین صورت فضیحی می برد و آخر الامر این راز سرباد داده آتش در سال اولاد

سخن سعد

سخن سعد بر همین رواج داده که اگر یکی از فرزندان خود به بهبه درگاه همراه کند روانه کردستان
نماید بعون الله تعالی عشیرت بزرگ سعد برا جمیع ساخته قلاع و ولایت بریس سوا از تصرف گماشتگان اکبر
آقا قوینلو قهراً و جبراً بیرون می آوریم و باز حق در مرکز خود قرار گرفته حیله عشایر و قبایل بر در ما که عمرات
در بدر رسیده اند بوطن خود آمده در ربقه اطاعت در می آورند القصه سخنان خود سعد به ادای قطعی خواطر
ایشان خاقان که همه بر غیر در این وادی مبالغه نمودند که دلیمه بالا چاره نیا چار دل بر مفارقت فرزندان
نهاده جمیع جنسیت سعد بمهر آقا پسر و امیر سلیمان خان سعد بر داشته و ولایت کاری آورده و ایشان سعد
در میان عشیرت آسوری که در اصطلاح طایفه سبه باف سلو می کردند گذاشته بمردمان معتمد سپرده که آنها
فرزندان من اند باید که در حفظ ایشان اهمال و مساهله روا ندارید و خود متوجه ولایت بریس گشت
که هر اردوان و در لشکر شان ذیحجه ایشان خانواده ضیاء الدین لرزیده از آنها در خدمت مخبر دارا گردیده و از ایشان
امداد و معاونت طلب داشته به تسخیر ولایت قیام و اقدام نمایند اتفاقاً در آن ایام طایفه سعدی با عزالدین شیر

حاکم خود مخالفت نموده در مقام منازعت آمده قدم از جادهٔ اطاعت و فرمان برداری و پای از شاه‌راه
متابعت و فرمانبرداری بیرون نهاده طریقهٔ مغایرت پیش گرفتند و عز الدین شیر در صدد دادن
دکوشمال ایشان در آمده لشکر بر سر آن طایفهٔ متمرد کشیده و آن فرقهٔ نادان نیز به مقتضای بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز

مستعد جنگ و جدال و آمادهٔ حرب و قتال گشته
داد مردی و مردانگی دادند و هم شنیع و تشنیع نیز بر اظهار افراد و معاودت ایشان [illegible] عبور داران
معرکه شربت شهادت چشیدند در حینی که مهر [illegible] بر قدوم امیر سنقر کان عشیرت [illegible] سلاح دار
کرد همین بود با امرای عظام متوجه مقرات کرد که به یک بار خبر واقعهٔ هایله جانسوز و قصهٔ پر غصه
محنت اندوز امیر سنقر کان بر گشته بخت تیره روز در رسید و جهت حیرت از کار زمان و [illegible]
آن طایفهٔ پریشان روزگار [illegible] در آمده فریاد و فغان با اوج آسمان رسانیده و سیلاب
غم از فوارهٔ عیون روان ساخت از غایت بی‌طاقتی در خاک و خون غلطیده [illegible]

سیاه در گردن انداخته علمهای سوگواری بر دوش گرفته و به بانگ گریه و ناله جان [illegible]

ماه دیده که زان دهقنه خونبار
ماه سینه که زان حادثه فگار گشته

آری از رفتن [illegible]
ملول گرد که سپهر حد زوال رسیده و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمت [illegible] که کشیده که در زلزلهٔ اختلال
پذیرفت نظم [illegible]

[illegible] زیست
که ماه از جهان [illegible]

در این باغ [illegible]
[illegible] در چمن ماه خواهد [illegible] القصه بعد از صدور این واقعه [illegible] اضطراب احاطه دریای محنت قرین حالی
آن شوریده بخت گردید و طوفان غم و امواج الم لشکر صبر و شکیبائی او را در [illegible] کشتی تحمل او در گرداب بلا غرقه
[illegible] از غایت [illegible] کشته با این حادثه [illegible] گفت [illegible] غنچه [illegible] بوستان حکومت
که در [illegible] امارت نشو و نما یافته [illegible] رسیده [illegible] که [illegible] از ارکان
در [illegible] ایشان حال [illegible] که امیر [illegible] را [illegible]
[illegible] و در آن حین که [illegible] داشته [illegible]

[illegible]

لذا بجا و از آنجا به عشرت بخش رفته در آنجا دختر امیر محمد [illegible] را به نکاح خود در آورده دارای دختر
شرف نیک نام پسری دارد و حالا هر دو پسر در میانه عشرت بخش [illegible] محمد آقا در استماع این خبر بهجت آثار
مبتهج و مسرور گشته رقمی [illegible] آنجناب عهد دولت امیر حسن الدین [illegible] گشت و ناصیه احوالش لازم بزرگی
و در جبهه آمالش علامت بزرگی ظاهر [illegible] معقول طبع و وقار محمد آقا آمده و قصه [illegible]
در مبادی حال تا آن وقت به این تقریر که امیر حسن الدین [illegible] گفت مطلب [illegible]
عرضه داشت و استدعای [illegible] ملازمان [illegible] آن است که دست [illegible] از آستین [illegible] برآورده
بابی سعادت در رکاب دولت که به تسخیر ولایت تبریز [illegible] امیر حسن الدین ملتمس او مبذول داشته
تا آن [illegible] ولایت تبریز [illegible] کار [illegible] از عشرت روز
[illegible] در محاصره قلعه [illegible] کار [illegible]
[illegible] امیر حسن الدین [illegible] تبریز [illegible]

باشراد

باشراده مرتبه او گشته امیر حسن الدین [illegible] که در موضع [illegible] داد و داد
ار جانب [illegible] کرد و داد مردی و مردانگی داده بیت چو [illegible]
سپهر [illegible] بیاید برون آوری [illegible] عاقبت [illegible] امیر حسن الدین [illegible]
قابض ارواح [illegible] در [illegible] حکومت [illegible] که [illegible]
[illegible] محمد آقا [illegible] جان [illegible] که دل از جان و جهان بر داشته
[illegible] کشیده گفت بیت چو طالع [illegible] نامراد [illegible]
مرادی [illegible] در این حالت [illegible] کشیده [illegible] و آب [illegible]
حکومت [illegible] که ناگاه [illegible] هوش او رسیده [illegible]
این چه [illegible] است [illegible] است [illegible] دارد آخر
سر آید [illegible] است که [illegible] جان [illegible] خسته گاه

که همت کوه شکوه بر در دولت در راه برخیزد و اسب اهبت شکوه به تازیانه عزیمت حرکت داده و آهنگ عراق

ساز داد امیر شاه محمد این ابیات را هم شکوه که در قم مانده است بنیاد عشیرت آورد که این بار بعضی اولاد

با میه این نیه که از شاه پر کنند در یا مصروف نمود بر زید صدق و صفا نشتر محمد آقا بار عاشق تا ترجمه عراق

کمیده و بردارد و منی بر اکثر نیفه بر غضه حسن حسینی که از اواخر باز رقعه که بعد نمیاد و گذشته سال آن شمس الدین

و جهت عالی حضرت امیر شاه محمد بطرف کردستان و اطفار عشیرت را بعد یاد داده و نقصان خاطر ایشان

و الیه فرزندان محمود الیه عاجزه به فرصه و زاری در دست اهر چند عذر و بهانه پیش آورده فاسو

مگر دو دار داده چند محمد آقا بسیار مضطرب شده و آخر بعضی کلمات خشونت آمیز محمد آقا گفته

ادا رام و به فنه محضر زبان حالت ایشان قسم داده هر چه که عشیرت روز که رخی بیاز رزی

دولت و عار بر آسمان وضع که در حضرت و امیر شاه ان صبحد که وهم زوال مسلکت میرانید که

هیمه ره و یده ایشان از غبار موکب امیر شاه محمد نکر کرد در الیه جای با ایمان اوادند

بکرانه

میر آنه حضور تسلیم محمد آقا عنه روانه کردستان کرد و ایشه در دولت بعضی از سعید رضا و الیکه کرانه

به پیش آورده واضح این است که تقریر امیر شاه محمد در سنه تعالی به پیش سعید بقدوم شریف مشرف کرد آنه

و جمع کثیر بر رایت او مجتمع گشته و طلب بشارت و شادی کوفته با الزام عشیرت را در کنار و پیاس حضرت بار فرمود

بکار آورند با بابت حاجات و مستحقات صدقه و نذورات داده و امان طلبه در باب فتح قلعه به پیش و تسخیر ولایت منقطع الامر کرد

و شادمانه دالده قرعه مشورت در میان انداخته را ابتدا بر آن قرار گرفت که چون چند روز علیه بار قلعه به پیش رفت

امیر شیخ الملوک داد آقایان رو کرد که بتقدیر رسیدند داخل صبح دولت و مقتضی وقت چنان است که بعضی از مردان

لشکر ده چند آنکه نماز شام گذرد با بسیار کوردان پوشیده بیدار محض آن شام به تسخیر قلعه بینا نام کمند بر کنگره

آن بلکون حصار فکنده مردان بر بالا رفته تیر و دست مقصود در کنگره قلعه بیاندازند و دالدرم دیگر تسخیر شهر

جمعی ارادت به تکیه بخش محصور شمر کرده هر آینه مغزان اداراد و اندیشه های اسپهبد اکنون ادا

ارتکاب غضب بر دل و عرصه ظهور می آید پس بر این تقریر چند نفر از عشیرت با سپاه و موکب جهت تمشیت آن مهم

به آنکه کفش برای امیر شاه محمد آورده او پای [illegible] خوشحال کرده بود و از جماعت نیز تعهد گرفته که تمکین

مراد بکنند که حصار را فتح نموده مقصود حاصل سازیم یاغیان نیز بی‌تحمل متحصنان مطلوب را حاصل سازیم [illegible]

برای این امر قرار گرفت که روز در ترتیب آلات و ادوات بکنند و نردبان مهیا نمودند اتفاقاً ابوبکر

آقای یاغی که مرد در کار دیده کارگزار مهمی اعتقاد و رنجش عاقبت اندیشی بود که مست امیر شاه محمد بدرت

معروض داشت که در این مدت که [illegible] در تصرف تراکمه بود کار و بار منحصر به ساختن نردبان بود که شاهزاده

دارد ملک [illegible] باهم [illegible] آنقدر نردبان که تا صبح [illegible] از چوب

و کلفت ترتیب داده بیانه [illegible] گذاشته در زیر [illegible] کرده [illegible] نظم [illegible]

که کار [illegible] الهی [illegible] که هر [illegible] از صفا [illegible] کار [illegible]

همان لحظه ابوبکر آقا نردبان‌ها حاضر ساخته [illegible] و [illegible] معقول [illegible]

امیر شاه محمد [illegible] اعمال [illegible] دلیر [illegible] سلطانی [illegible]

هوادارزاده داشت القصه لشکر روان که در آن شب تار که [illegible] آمد [illegible] کرده بود ملک [illegible] از ان

دیده حیران مانده مانند بادصبا از برج [illegible] که در جانب [illegible] قلعه داغ است بالا رفته و بر

رسن نردبان [illegible] در دریچه خانه که [illegible] آدم [illegible] قائم [illegible] زیرا آنجا [illegible] کنند که [illegible]

رسانه کرده گرفته گردان پر [illegible] سر [illegible] در [illegible] از [illegible] افراخته

زده دست کیف نردبان ساخته [illegible] گردان [illegible] دلیران [illegible] از جان و جهان

برداشته دولت [illegible] زده [illegible] بالا رفتند و [illegible] بسیاران

در بستر غفلت خفته و [illegible] متحصنان در [illegible] خواب [illegible] آل [illegible] بخشید

و بعضی [illegible] خواب [illegible] فرستاده [illegible] خانه بعضی [illegible]

مضبوط کرده [illegible] خانه حاکم قلعه [illegible] از خانه

بیرون کشیده [illegible] دلیران [illegible] از خانه‌ها [illegible] دست [illegible] بسته [illegible]

جوانی عهد در کنار ریشان نهاده و این جوانان از سوار و پیاده افواج که کمک ایشان از سوار و نجار

غبار دویست ان مسکن از جنگ گذاری کرده‌اند و امیر شاه محمد سردار رزم آرا با داعیه از کرام اعظام

حضور رسید حکومت بر روی نصیب گشته و از بساط عدل و مرحمت گسترانیده و ابواب لطف و احسان

بر رخ ایشان مفتوح کرده آنانکه از پیش چون عنقا از جولان خود در گذشته دلائل حکومت

چمن فصل حیدران تباه گرفت و سالها تمام حکومت نموده بعالم آخرت رحلت فرمود

داعی جوانی به صفت سخاوت و شجاعت موصوف و به همت [illegible] در خط [illegible] معروف

در تاریخ سنه ثلث و تسعمایه به جوار رحمت ایزدی پیوسته در مدرسه [illegible] جمیع [illegible] در جوار

فائض الانوار امیر شمس الدین رحمة الله علیه مدفون گشت فرزند او میر ابراهیم [illegible] در صفحه

روزگار رقم نظر چهارم در بیان رقم حکومت میر [illegible] از دست [illegible] آنکه [illegible] ثبت [illegible] جهات

وجه اول در ذکر امیر ابراهیم و منازعت او با امیر شرف چون او در [illegible]

کمال

سروری گردد مقرر بهر کاری [illegible] باشد [illegible] فرزانه در پیش باشد [illegible] کار [illegible] ارباب

شفقت ظفر او [illegible] مقاصد [illegible] کرده از فهم خرد [illegible] بخشش [illegible] رفته

در کاه رزم وقت جولان [illegible] جاه [illegible] جاه [illegible] [illegible] گلشن [illegible]

نو عروس چمن سخن آرایش فکر [illegible] داستان کهن [illegible] که چمن امیر ابراهیم بعد از فوت [illegible] در چهر

نشستن منصب امر حکومت و متکفل مهام امارت [illegible] رتق و فتق [illegible] مهمات [illegible] در

کفایت عبد الرحمن آقای [illegible] آقایان آن عشیرت بود امیر شرف ابن شمس الدین [illegible] که در [illegible]

حکومت امیر شاه محمد [illegible] آورده [illegible] [illegible] آن را در [illegible] در ناحیه [illegible] گرد [illegible]

چمن امیر [illegible] گذشت [illegible] امیر عشیرت [illegible] عبد الرحمن آقا و [illegible]

بخدمت امیر شرف مبادرت نمودند [illegible] و تحریک [illegible] طریقه [illegible] در میان

نیز [illegible] بعد از [illegible] امیر ابراهیم و عبد الرحمن آقا اراده نموده [illegible]

ازروی بی‌پروایی تمام به قدر چهارصد نفر از سوار و پیاده عاطل ساختند به آقای خزینه دار [illegible] المشهور به [illegible]
خزینه در دارالسلطنه [illegible] گشته برگشت هرچند تا سر تیز زد امیر شرف رفته او سوار شد که امیر ابراهیم را قصد
کرده بود و امیر ابراهیم مکتوب مرغوب محبت اسلوب در قلم آورده مصحوب یکی از معتمدان نزد امیر شرف
ارسال نمود که چون حقیقت [illegible] از دیر باز بهجت آثار [illegible] گذشته مترصد آن است که چند روزی به سر برد
اوقات به سعادت عیش و عشرت مصروف دارند تا کمال [illegible] هر یک طرح را با فتراک خود
امیر شرف چون بر مضمون نامه متفطن بود در جنگ نگاه داشته [illegible] ملایمات در جلادت [illegible]
زد تا آنکه به مساعدت از جانبین مجادلات و منازعات و معاتبات بتدریج یافت و امیر ابراهیم
[illegible] تهور بعضی امرای کردستان که بر امیر شرف رفته قطع اهتمام خود به تیغ تیز تعلق گرفت
و امیر شرف نیز به جهت آن [illegible] سوار شد [illegible] بعضی که در آن حین لشکر امیر [illegible] بود [illegible]
و [illegible] آقای [illegible] سعید خزینه دار [illegible] برادر او شیخ آقا [illegible] جماعت کثیر سوار [illegible]

جمع

جمع ساخته قلعه [illegible] مستحکم کرده بود و متوجه جنگ و جدال گشته هر چه کرده در برابر یکدیگر صف آراسته گشتند
چنانچه [illegible] تیغ [illegible] جنگ [illegible] دریای آهن [illegible] جنگ کمرهای [illegible] دلیران [illegible] بستند
[illegible] کمر [illegible] ساز کرد [illegible] آواز کرد [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] قتال [illegible] جنگ [illegible] مردم
امیر ابراهیم جمع کثیر و [illegible] امیر شرف کرده [illegible] نسیم فتح و ظفر [illegible] رایات
امیر ابراهیم [illegible] اکثر اعیان و [illegible] امیر شرف بود [illegible]
[illegible] خصوص [illegible] خاله [illegible]
در [illegible] امیر ابراهیم [illegible] حال او امیر [illegible] اتفاق [illegible]
که [illegible] امیر شرف [illegible] امیر [illegible] رای
امیر ابراهیم [illegible] وظیفه [illegible] فرزندان آن است [illegible]

معذرت امیر ابراهیم محمد با طاعت و انقیاد امیر شرف در آمده و علاقه به یکی از [illegible] قلعه
خانان بر درویش [illegible] کشته [illegible] در حال خود [illegible] که خود را
عمر امیر ابراهیم به قلعه گریختی و هجوم خواهند آورد [illegible] در قلعه [illegible] متعلقان محمد
در آن روز [illegible] که خسرو سپاه آگاه [illegible] با تیغ کین [illegible] بر آن حلقه [illegible] حصار بر آمده [illegible]
بر از [illegible] دلیران [illegible] فرار [illegible] نامه [illegible] انجم [illegible]
امیر ابراهیم با گردان خونخوار خنجر گذار [illegible] تسخیر قلعه و حصار [illegible]
یک متعلقان [illegible] از امیر ابراهیم رو گردان [illegible] امیر [illegible]
ابراهیم [illegible] از صدور [illegible] ترک محاصره کرده [illegible]
آقایان [illegible] حق حق از امیر ابراهیم رو گردان [illegible] مبارز [illegible]
در آن [illegible] ضعف و فتور [illegible] عجز و قصور [illegible] احوال [illegible] استحصال

تا هر گاه [illegible] که امیر ابراهیم و [illegible] آغا مردمان مصلح در میان [illegible]
محمد پیغام دادند که چون [illegible] اعمام [illegible] سلطنت و [illegible] دولت
این مردمان است [illegible] از امیر شرف [illegible] و درویش و خویش [illegible] از امیر ابراهیم [illegible]
حکومت و ولایت [illegible] قیام و اقدام [illegible] عمر و دولت [illegible]
گفته و امیر شرف [illegible] او این روباه بازی [illegible] عظیم دانسته با قوال [illegible]
[illegible] که امیر ابراهیم [illegible] خلاف و [illegible] داشته امیر شرف [illegible]
هر روز قلعه [illegible] عثمان [illegible] کرد که [illegible] باشند
[illegible] امیر ابراهیم [illegible] خلاف [illegible]
امیر شرف [illegible] امیر شرف با جمعی مخصوصان و نزدیکان به قلعه رفته [illegible]
[illegible] فرح [illegible] بساط عیش و عشرت گسترده [illegible]

در آن بهار کامکاران و حریفان کامیاب الالذکر اکنون جام‌های زرین پر از دل‌ها در آورده و به سر حرم

دیده و علیهم الکاسی [illegible] لذة للشاربین بعین الیقین مشاهده فرمود و [illegible] پرداز [illegible]

پرتو [illegible] در [illegible] دیگر ایمان ساز نواز [illegible] آفتاب [illegible] در [illegible]

خواننده [illegible] در آمده آواز [illegible] و انبساط به ایوان فلک [illegible] رسانید [illegible] در آمد [illegible]

زهره تواضع و تاکید [illegible] چنگ نشسته صف صف در آن انجمن غزلخوانان که زهره ساز زنان

غزلخوانان به سماع خوش آواز بود که صد دل به یک غمزه [illegible] کد [illegible] ستان [illegible]

[illegible] زهره گوش بر حرف و دست در آن جشن [illegible] از [illegible] مطالب [illegible]

پذیرفت و در [illegible] خاطر و ضمایر اکابر و اصاغر [illegible] عروس [illegible] در کنار آمد [illegible]

امر فرمودند که آقایان [illegible] از [illegible] عزت [illegible]

و جمع در درون و ثاق [illegible] باجناب [illegible] درون وثاق

در آن

دولت امیر ابراهیم [illegible] گفت [illegible] بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

تا که [illegible] همه [illegible] دست امیر [illegible] ساده [illegible]

[illegible] گردانی ساخت خوش [illegible] خوش [illegible] ... خسروی [illegible]

[illegible] خویش [illegible] دولت [illegible] الملک [illegible]

[illegible] کارخانه [illegible] الملک [illegible] حکومت آن [illegible]

عقوبت [illegible] دعا [illegible] در قعر چاه محبوس [illegible]

[illegible] که ملک [illegible] بر [illegible] تخت [illegible]

[illegible] تخت [illegible] شمشیر [illegible] عبدالرحمن آقا [illegible]

و جماعت دیگر از [illegible] امیر ابراهیم در [illegible] امیر اشرف [illegible]

تفصیل این اجمال و [illegible] احوال [illegible] خواهد یافت [illegible] در [illegible]

[illegible]

امیر ابراهیم یعنی عشیرت روزکی از قید بیرون آمده مرتکب امر حکومت گردیدند خزاین و

دفاین امیر شرف سعید را به باد یغما و تاراج داده قصد قتل امیر شمس الدین ولد او که در آن

میان چهار ساله بود و مادرش دختر علی بیک صاصونی بود کرد عماد آقای بابکی پسر [illegible] را از دست

امیر ابراهیم گرفته حیله انگیخته و امیر شرف زین الدین آقای عم مرا با خود تعلق آورد

امان حسب الشرع بمن سپارید تا کار او سعید با تمام رسانم بلکه مرتبت در [illegible] خود [illegible] داده

بمقتضای زبان [illegible] قصاص [illegible] بدین بهانه امیر شمس الدین [illegible] از چنگ امیر ابراهیم بیرون

که با در و متعلقان قلعه گرفته [illegible] در محافظت آن کوشیده خلاصه کلام

دیگر عمن امیر شرف سعید در بدلیس قلعه کرده [illegible] چاپان سلطان استاجلو حسب الفرمان

قضا جریان نواب کامیاب شاه اسمعیل صفوی به تسخیر ولایت بدلیس مامور شده محاصره قلعه

کرده [illegible] امیر ابراهیم محاربه و مقاتله نمود آخر الامر تاب مقاومت قزلباش

بیاورده

تاب مقاومت نیاورده قزلباش عروس ملک بدلیس را سه طلاق داده بر گوشه [illegible]

[illegible] و در [illegible] رخت فانی عالم بقا کشید و از او سلطان مراد نام پسری که در حین ارتحال

[illegible] ساله بود ماند و چون امیر شرف [illegible] حکومت متمکن شد سلطان مراد [illegible]

محبوس ساخته [illegible] محبوس [illegible] در قلعه بدلیس [illegible] عاقبت [illegible] عالم [illegible]

و عشیرت روزکی [illegible] امیر ابراهیم [illegible] قلعه [illegible] امیر شرف [illegible]

با [illegible] قلعه و ولایت بدلیس در تاریخ [illegible] سلطان [illegible]

استاجلو را بمحافظت قلعه بدلیس مامور کرده [illegible]

بجای امیر ابراهیم در حکومت بدلیس [illegible] و [illegible] ارتفاع [illegible]

دارالملک [illegible] که [illegible] صدق نیت [illegible]

روی [illegible] راه صراط مستقیم [illegible]

عنایت الهی بهای دانش و بینش خطاب میکند و غنچه ستایش در چمن مراد به نسیم سرافرازی

شکفته گردد و هر چند نوکری که بمجرد اسباب حشمت مغرور گشته بعد از رقبت از حلقه اطاعت

دو سه بار گسستند و بال عظمتش از صرصر ادبار انقطاع یافته ریاض دولتش صفت داغ عزای

زنان پذیرد سری کز تو گردد بلندی گرفت با کسی که نیفتد ز پای که سر که تو

درین حلقه به نامردی کسی گردد بلند اگر پای بندد اگر سر بود به هر یک تو دادی ضعیفی و زور

ولی اسعد فرزان کی چنین هم نهی بر دل غیر از درد آن غرض از تمهید این مقدمات توضیح آن

احوال خیر مآل بیرم بیگ است چه او در تمام حدود سال در میانه عشیرت کمتر در میانه از وضع بازی بعد

حاکمه از لمعات تیرات کلمات سابق در ثبات منشات حکایات بیانی از حق مشروع و مشروح

که او سعد امیر شاه مهر لذت بگاه اورده در صدد تربیت ایشان او شد و چون امیر مذکور در کتاب

ترا کشیده به نیابت امیر ابراهیم چند روز در حکومت بعضی نواحی پیش منصوب بود آن با هزاره و مکاوبت هرات روز

حاکم هر پیشی گشت و چون لشکر کشانی از ملک شتمی متمادی شد از کامیاب شاه اسمعیل صفوی بعزم تسخیر عراق مقرر گشته حاکم

آنجا علاء الدوله ... در ... داده گشته شکست یافت و بعد از انهزام طایفه ... لشکر عنان عزیمت

بصوب دیار بکر معطوف داشت والی آنجا که همیشه در صلح جانبی او در بعد تمام اطاعت و انقیاد پیش

آمد هدایای غریب و تحفه های مرغوب ترتیب پیشکش آورد از آنجمله مقطعه لعل بود که به نهبت کرده که از نفیسه

که از خزاین سلاطین سلف بخزینه پادشاهان بابنده ربیه اتفاق یافته بود از ایشان به وی رسیده که تا که تا آخر خلد ان

از زلزله دوران خلفای عباسیه تکلف شد هر که در عماریکو ل حلی بر ورش لعل ... صرفا ان و به جهت

جوهریان عصر آن حجم و طراوت و رنگ لطافت از تمام لعل شاه ... موقوف عرض رسانید و بنظر

نظر کیمیا اثر پادشاهی گذشته بود او با میرخان گفته و منصب مهرداری با الله که از آب شاهزاده عالم و عالمیان شاه

طهماسب والی لست همراه خزانه بود غایت شده با به مقرر و مهر لتی ناوج مهر و ماه رسیده ابان

ولایت دیاربکر بمهر خان استاجلو مفوض شد بعضی از مردمان در شهر ارکه قلعه ضروریست تحصین جسته تعهد داد اطاعت نمیکردند

دولت کامیاب بجانب اول عزم تسخیر آن قلعه کرده در عرض یک هفته بزور و غلبه مسخر کرده بعد از آن عنان عزیمت بصوب

جغد طا منعطف کرده بعد حض خاطر اصلاط مضرب خیام عساکر گشت امیر شرف بخدمت مسرعه گشته در صدد تهیه

اسباب جشن و ضیافت درآمده خیمه های منقش که از اطلس و دیبا با پهنهای ابریشم طناب فلک اساس حریر

نیان در هم رفته طناب در طناب بافته مانند درج پر گوهر برج پر اختر ترتیب داده ساقیان

سیمین ساق بلورین ساعد زهره جبین و دستان زربفت دوش بزرین حرکات نازکین آراسته

صاف چون یاسمین بر کف گرفته صلای عیش و عشرت در داده و مغنیان خوش الحان

نغمه پرداز و رامشگران بزم لحجه ساز نواز به نغمه زیر و بم راه عشاق نوبت ناله عود و چنگ عشق

در هوش از سر بزرگ و کوچک در ربوده ز هر جانب ساقی سیم تن چو شاخ گل جام گلگون بدست

همه همچو خورشید زربفت پوش همه آفت عقل آشوب هوش غزلخوان غزالان تاتارزبان

بزم

بنغمه شکر ریخته از دهان باهنگ ترکی بتاب چکل ربوده دل از نغمه معتدل چو رقص بتان

پر پیچ چنگ نغمه راه عشاق را بمهر کش و خوان سالاران انواع اطعمه که کنج از هر در حوصله

خیال نگنجد از حضرت مهیا و آماده کرده کشیدند بعد از مراسم مهمانداری و ضیافت اسب راهوار بالطویله و اغنام

نقد و اجناس و اشتر قطار قطار پیشکش کرده منظور عواطف خسروانه و مشمول عواطف بیکرانه پادشاهانه گشته منشور

ایالت بدلیس با خلعت های فاخره گران بها بسر حد ارزنی و در رقعه ثانی که در آن جهان بانی ورز

قسطنطنیه امیر شرف باتفاق امرا و حکام کردستان بتخصیص ملک خلیل حاکم حسنکیف و شاه علی بیک والی

جزیره و میر داود خیزانی و علی بیک صاصونی و سایر امرای کرد با نهضت نقره فرهم عتبه بوسی شاهی روانه شدند

و عن قریب مشرف شده بوسه شاهی فایز گشتند سرداری امرا از بوجه اعزاز و احترام تمام یافته بالاخره که مرحمت والی

دیاربکر از امرای اکراد نسبت بادگر و درآمدن بسیار رواج شده بود در قریه پالشین م عهد

بدلیس نزدیک فرمود شیخ امیر بلباسی که یکی از امرای ... بود بر ... دور رفته در وقت بزم خوانی کوپال ...

مکرر بر سر قالیچه اوزبکی بضرب چماق خشونت بدو گفت ای مرد بیک وای بر تو و بر پیشکش یمان تو که در حد

عبور از ولایت طبس در یک منزله روز در گذر کرده بزور تعدی بستانند و هم چنان شاه قلی سلطان استاجلو

حاکم مشهد که والی هرات بود بر قسم حروف نقش نموده بودم همراه محمد خان متوجه دیار بکر بود

و در راه بخصوص در ولایت ترشیز قلت ناکو ولایت بمرتبه رسیده که اهل کس اسب و سلاح خود را فروخته

با کو ولایت می دادند و در دره کیفیت ورای جون سفر بهاریان جا و ربی داده یا ترای آن برداشته اند که

ممکن بود تراییان بهر زور رعایای آنجا تر نهر گرفت چه از این او ضایع ناملایم از امرای اکراد

نسبت به او بسیار صدور یافته بود که ایراد آن باعث اطناب می شود غرض که درین وقت که

امرا بالتمام متوجه آستانه شاهی شده اند قاضی محمد زور دیار بکر عوض سهواً کجا که فرمان قضا جریان

بقیه و جمیع امرای اکراد نافذ گردد بنده متعهد می گردد که اکثر بلاد و کردستان را که از قدیم

مملکت تسخیر سلاطین از تصرف او خارج است باهر که توجه شاهانه بقبضه تسخیر درآورده چون

عرضه

عرضه داشت او بمطالعه شاهی رسید سخن آن بمنقبه کافه امرای حاضر شد بغیر از امیره شاه محمد شیروی

و امیر بیک موصلو حاضر بوده در قتل بنده در نخر کشیده در هیچ ارزان امرای اکراد بنده سبکار از امرای ترکمان با شده بیرون آید شرف زاده

به امیر خان موصلو داده و جانان سلطان شد به تسخیر ولایت ترشیز و دو لو سلطان روملو شد تفتیح

ولایت حصار و دیگران بیک قرچه باشی تکلو شد بگرفتن دیار جزیره با لشکر قطار آنجا اطلاع

به شتاب امر کرده بعد از گرفتن امرا و خلاص شدن مصر ایشان نیز ... در مجلس ... خراج

القصه چون ... امرا در ... به یکبار از خراسان رسید که شیبک خان اوزبک با لشکر

بی حد و حصر بیرون از آب جیحون عبور کرده اراده تسخیر مملکت خراسان دارد در ساعت آن حضرت

در کامیاب از جمیع امرای کردستان نادم و پشیمان گشته بعضی سعی از قید خلاص کرده از آن جماعت

زوال کرد که هیچ ... حمله متفق اللفظ و المعنی که امیر شرف و ملک خلیل آن

هر دو در قید ... کاتب ... حرکت ... آقای ... که در ...

که برعکس جاوی اوراق شد ایشان در هر نحوای و خیراندیشی در میانه عشیرت بودند که گله در تمام

بلد کردستان شهری بکو نرسته با شمرا ه از هر بیرون شاهی نمودند که همگی بر احوال ایشان مطلع

نبود بطرف عراق میروند و در هم چند روز به شهر بیره و طعام برداشته بجهت ترکمانان رفته اند و امیر

ازو سه بلدرت می کنند و با داود و قراکون قرار داده اند میانه تا وقتی که ازذات

ارزاروی کیوان نوشته نزدل در موضع جالی کردی فرعال زاری گفته مهرآقا و درویش

محمد فرصت یافته این چند باز در کنار آورده و حاضر ساخته مهر امیرآخور پرتا تسعر که

دزدی تفنگداران خدمت امیر شرف می نمود در جامه خواب او خواهید امیر شرف [illegible] آورده

سور ساخته با چند نفر از مردان کار رعیت کان کردستان می آورند و فردا [illegible]

رنگانان بر احوال آگاه میشوند بر جرات مردانگی مهر امیرآخور تحسین کرده مرحمت

بسیار از رسانند و مهرآقا و درویش محمد و امیر شرف او [illegible] راه در قریه

نزدل

در قریه نزدل [illegible] که شیخ امیر بیابانی از [illegible] در آنجا [illegible] ساخته آقات

[illegible] جادرس مشغول میبرد اند و در آنجا مسکیه شیخ امیر جادرس [illegible] آب میداد مهرآقا و درویش محمد [illegible]

سوار با کنار زمین جادرس آمده داوود طلب میدارند و جمعه آمدن امیر شرف میدهند او قصد [illegible]

نمی کند و میگوید این سخن محال است [illegible] که او [illegible] داده آورده ام [illegible]

سر [illegible] بکار آورده و بعد آب بار از دست انداخته پای برهنه ساخته [illegible]

چنین [illegible] دیده که چنین [illegible] دولت [illegible] رفته

بعد از جان او [illegible] قطرات چند از [illegible] فرو ریخت و [illegible]

حمد و سپاس [illegible] گفت [illegible] که دولت یارم کرد [illegible] جان [illegible] فرود [illegible] آمد

[illegible] که سلطان [illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

شرف قدوم نشان استقبال نموده چند روز به بطالت گذرانیده در آن بازار رحل اقامت انداخت و شمس امرا محمد

چند ترحم و الدین به بدلیس شد که عزیمت روم کرده استظهار و مهمات ساخته تا آمدن امیر شرف و حمیس

بجهت مشغول گردانیده به مجرد رسیدن او به ارکان علم لباس بر سر او سنگ شروع در گرفتن قلعه بدلیس نموده و گرد ارتد

قلعه که از بنیاد بود کامکاری به محافظت بدلیس وعده کرد و از روی خشم قدم و اقدام می نمود چون از ایل آمد

و آن وقت گرد که تا موازی چهار ماه در محاصره قلعه بدلیس نموده بالاتفاق امرای قزلباش که در بار گیر دارند خوش نمود

اعلام به سر شمس امرا آورده او به جای که خاطر داشت در مقابل او در موضع کرک میان بدلیس صف آرا

گشته و رزم در میان رسیده بود که نسیم فتح و ظفر بر پرچم لشکر نصرت اثر وزیدن گرفته بود که به یک بار

بار دیگر سبب حیله و عذر باب عالی لشکر امرای قزلباش روی گردان بی نسبت قرابت با او نموده و شمس امیر

مرآن او بسوی فرار داده در آن جا که خنده حتی سر به فلک کشیده از راه آنکه به دلاوری با برادری

با لشکر نیز بار دیگر در آمده بیشتر روی از عقب طایفه روی آمیخته صف شکن لشکر که با هم عقد

زیا

زیا منعقد شده بود به ثبات قدم در برابر کشیده و به ایشان ساخت و خبر تخت گرد نکه به یک باره رسید

ملبه برگزیده بار دیگر قسمت برد از اطراف لشکر روی گردانیده و شمس امیر سپاه ثابت دقایق جمع داری فرموده

از معرکه جهاد رفیع و در وادی فرار نهاد تا به آذربایجان شد آقا بیگ چند طایفه قزلباش که او دیر

به رسم تقرب پیش کرده به خنده به تعزیت او سوابق اوراق با اظهار کفر در آن مستعدی فهم و ارسنج

این حادثه مهم امیر شرف چند روز در عقب تعویق افتاده و آنچه مقصود او در بدلیس کرده با امید محفوظ شده

و تیاری کارخانه خاص چون که نتیجه شد و به سبب در میان گرفتن امیر شرف به بدلیس از طایفه قزلباش و مال

حال او چهار ضرب گرد است انجمن باز در حضرت مؤیده ظفر پیوسته بایست در درگاه شرف

در مرکب نصرت ایشان مهر کرد به حضرت شد عزم شده ملک از خجالت ادهم عجز امیر شرف

تسخیر ولایت بدلیس و اخراج طایفه قزلباش چند روز پیش شده از زنان اعظم سلطان گیتی ستان سلطان

سلیمان خان آگاه گشت که اراده تسخیر ایران دارد به اتفاق دفتر و سوار عمارت تحقیق و قلعه

طریق رفیق متقن قواعد اصول و فروع و جدول جداول معقول و مجمع بحرین منقول تیسیر

سلاله عارف به الله مولانا حسام الدین علی حکیم ادریس و کریمه خیر الدین ... خان زاده ... و ... کنجوران و ...

الدین محمد آقای کلهوکی که از خواص اخلاص و اعتقاد با شاه سلیمان محمد در این معامله سبب تقرار و استحکام کردستان

... همه آن گروه عبودیت نامه مصحوب مولانا ادریس و محمد آقا روانه آستانه سلطان سلیم گردانیدند

و سلطان ... از ... عبد الله ... امرای کردستان بعزم تسخیر ... قرار ...

و ... با ... کشته در صحرای چالدران با ... مصاف ... امیر شرف ... بعضی امرای کردستان

در آن ... سلطان ... خان ... دیار بکر در آن معرکه ...

... و ... قزلباش ... ادریس ... بود ...

برادر ... از ... شاه ... سلطان ... ادریس

بعد عرض ... که امرای کردستان ... شاه ... که ...

مردود

مردود نشان سلطان نشان ارزانی داشته ... در میانه نشان به بزرگی و ... منصب ساخته

که تا ... قراقوان ... از دیار بکر اخراج نماید حکیم ادریس عرضه داشت که در ... کردستان

حضرت ... هر کدام به یکدیگر ... از ... مطلع ... تفرقه جمع ... امرا

یکی از همگنان در درگاه عالم پناه ... که تا امرای کردستان مطیع و منقاد گشته ...

این مهم ... بیارند ... محمد آقای چاووش باشی المعروف به ... سر امرای دیار

بکر ... سردار عسکر کردستان ... بعزم تسخیر آن دیار روانه ساخته ...

از ... گروه ... در حوالی ... در قوچ حصار در برابر ... آرا

شده ... اول ... که شعله آتش ... برافروخت طایفه ...

و تمام ... و میر شاه ... میر سیف الدین و عمر ... روزگار و پهلوانان

نامدار آن عصر ... در آن روز ... شهادت چشیدند و ... آقایان روزگار ...

ناصرالدین و قرایادگار و سیه سلطان قره ایبت و عیسی بیک محمودی و جمعی از بهادران شیخ بزرگ کرکور

داد مردی و مردانگی داده بکثرت لشکر قزلباش قتال مردم بسیار اسیر و دستگیر شدند باجبال

سلطان توتی کتان کرده ملک خود از دشمنان به تیغ بیدریغ گیری کشیدند بنابر علت

برادر چند برادران امرای کردستان از رعیت را بتسخیر ولایت خود توجه نموده امیرشرف در نظر

بر آمیز محاربت گشته شروع در محاصره بدلیس نمودند محمد بیک خزری و میر داود حیزانی و امرای

پیرودی ملکیش و بسیار در این وادی به او رفاقت کرده مدت ایام محاصره چند روز امتداد

یافت کار بر محصوران بغایت تنگ گشت طایفه قزلباش بر آن راضی شدند عزیزان دیگر شاه محمد

پیرودی کنعدی خزان بدل منتهی ایشان شده که متعرض احوال ایشان نشوند قلعه

تسلیم امیرشرف نمایند امرای کرکور در میان قلعه و ولایت برضا در تسلیم دارند

حقیقی نمایند امیرشرف نیز مردمان قزلباش را با مراد کرده ایشان را از حصار

ودان ریاینه روانه اوطان شدند و مرتبه حفظ و حراست و ضبط و صیانت سنور و سرحد

از دیوان سلطانی و بعد از آن از جانب سلطان سلیمان خان در عهده اهتمام امیرشرف میربود حاکم ارزن

همان امر شتاب نموده در رعایت طرفین و حمایت جانبین مرعی داشت تا در زمان نواب

کامیاب جهانبانی جنت مکان که اولمه تکلو میر میران وان و آذربایجان گشته اکراد و ات

در وان و سلطانیه میر گرده نمی‌خفت سرحد مبادرت می‌نمود و زبون و حقیر پادشاهی سلطنت

جهانبانی جنت مکان در قبضه قدرت ارجمند سلطان تکلو بود و جمعی خان شاملو در ... ق

که نامش مصطفی باتفاق سایر طوایف چون سلطان تقلبق آورده او را قلعه کرانه کشتند

اولمه نیز در تبریز رایت مخالفت بر افراشته هر این در دفاین نواب کامیاب جنت مکان

متصرف شد و متمرد شده مصادره نمود و بتعجیل ما در اول با جمع ...

ودان اظهار عبودیت با سلطان سلیمان خان کرده عرضه‌داشتی متضمن انواع تعهدات

مصحوب ملازم معتمد خود بدرگاه سلطانی فرستاد و مضمون این اخبار بمسامع جلال صاحبقرانی رسید خان [illegible]

به نفاذ پیوست که امیر شرف بجانب وان رفته اولمه سلطان را با اهل و عیال و متعلقان روانه آستان

پادشاهی نماید حسب الفرمان امیر شرف عسکر و قشون خود را جمع نموده بجانب وان نهضت فرمود

اولمه نیز با مردان خود بیست نفر از آقایان و اعیان اکراد تا موضع خرکوم باستقبال آمده با سردار

خرکوم با یکدیگر ملاقات نموده اولمه او را سوگند داده بقلعه وان آورد که چند روز در آنجا توقف نماید

بعد از تقدیم شرایط ضیافت و رعایت قطع علاقه نموده روانه درگاه شوم در این اثنا بعضی

از مردمان وان در سلطان خاطرنشان امیر شرف نمود که اولمه مکنونه خود را که دارد

شده جمعیت [illegible] با برادر خود بدرگاه عرش اشتباه جهانبانی فرستاده [illegible]

[illegible] صلح و صلاح نباشد چرا اولمه مرد محیلی است مبادا که [illegible] قلعه کرده

با آقایان [illegible] و وسیله [illegible]

نمایند که

ما بین که امیر شرف در استماع این سخنان وحشت آمیز [illegible] که هرچند در [illegible]

اطراف وان تاکید می نمود امیر شرف در مقابله آغاز معذرت کرده سکون [illegible]

آخر الامر قرار بر آن شد که اولمه سلطان و امیر شرف در خرکوم توقف کرده [illegible] محمودی [illegible]

آقایان معتبر اولمه بجانب وان فرستند تا اهل و عیال او را آورده آقایان از قلعه وان [illegible]

[illegible] آقایان [illegible] اولمه [illegible] عیال

پیش گرفته در درب قلعه و حصار [illegible] آقایان اولمه بقلعه [illegible]

[illegible] امیر شرف [illegible] قلعه [illegible]

صرفه [illegible] اطراف و جوانب جمع شده اولمه [illegible]

اولاد [illegible] آقایان که باستقبال آمده بودند [illegible]

و قطع نظر از اهل و عیال کرده [illegible] که در [illegible]

و دولتخواهانه بیان همراهی مقتدره محمد رشید خان و تفلیس در سنه داده و اوراق سلطنت علیه که در زمان استرداد رفت که چون اولیای

دولت اشرف بناحیه کرجکان رسیده بند با جنرال اعظم تفلیس حضور در پایتخت امیر اشرف اقدام شکر دم جنرال سلطنت

گذشت دیگر اولیای دولت غفران آقایان معظم با سند عهدی ملاقات امیر اشرف در رخنه گذشته اولیای سلطنت چند روز

فرستاده به عرض رسانیدم چون امیر اشرف را در دقیقه آگاه ساختند که شأن را در راه حفظ طلب باعث گذران سعی

ترک آن گفتند به عرض رسانیدند اولیای سلطان دعا میرساند و میگویند که چون زاد آن والقام در این حالت تصلب طرفین شاید

دعوای پیش گرفته این جهت به باب ولایت ایران را تصرف متعهدانه عنوان زمین متعلقان دربار کاه طهران ساکن

احوال والدین پریشان شده با سر مراد رفیقان زاید بستگان مدام کاری از جانب بانو یا حمیت انگیزی

ارزانی داریم که بدان عودت که دوستان جماعت متعدد آن که با ما بانی فرع مسلک که نظر داده به اولیای

علی دوام حوزه متصرف گذشته اند و حالی خاطر متوجه آستانه اعلی شرم رحلت در دیم آن جناب گاه

رعایت صغار و کبار رفیقان ما که امیر اشرف به دربار دیگر بسیار متفرق جواب رسیده ارزند که مربی شاد است

اهتزیخ

بهترین مرحمات علیه فضل الله موافق آیه کریمه و شاورهم فی الامر ما نیز با امرای اعیان دربار شورا نمودیم

جواب که مطابق حال ما در خدمت سلطان ارمن دادیم ازینکه ما معاودت که امیر اشرف هم در آن زمان بعضی از آقایان

متعهد خود مطلب داشته هرکس در اینحال سخن گفت آخر الامر امیر اشرف فرموده نفس الامر آن است که این مردم با اهالی دولت

دفع مرکب سلطان فرستادن باعث دشمنی و عداوت با قیران میشود صلاح دولت آن است که مرداری سیصد چهار صد نفر

جمعیت مرد و جوانان کاردیده متعدد بر سر فرستاده برادران اولیای دولت رخصت داده چون لشکر مثل ما خیلی کنند

آنجا را در لشکر نیم اولیای فرار نمود بعضی مردمان از عهده شأن فرستاده با اولیای دولت چه نفر از آقایان القصه در آن

سرای سعادت با سوانح احوال بعینه علیه سلطان فرستاده عالم را از شرح این سفر مقدس سازیم و الحق فرستاد اولیای متعهد

هیچ نخواهد داد و به تجربه است و پیشینیان خاصه دارد و بعضی از آن مستحسن داشته رضا دادند و بعضی انکار کرده

گفتند که مردم بیگانه از امرا و چاوشان درگاه عالی در میان عسکر اهمیت میداد که فردا این کار گشته

باز حرمت عظیم گرده و زبان آن تحقیقات از معذرت و عجز گذشته کلام تکرار داد اولیای دولت دیگر باران

بعضی امرا و اولمه سلام چنان نمودی که اردوی [illegible] کرده و تهیه اسباب سفر او نموده باعزاز و اکرام تمام روانه درگاه سلیمانی

کرده‌اند چون اولمه از سرحد سر راه [illegible] بیرون رفت [illegible] که از عقب بیرون آمده تا شهر بادری

که از تشنه کرده‌اند که امیر شرف دولت گرفته و از دولت امیر شرف [illegible] سلطان سلیمان متوجه گشت آغاز

شکوه و شکایت از امیر شرف کرد که در باطن رعایت جانب قزلباش در مقام حقارت [illegible] در آن ملکه و اولمه خاطر

[illegible] کامیاب [illegible] در صدد [illegible] در آمد [illegible] است که [illegible] چنان است که [illegible]

امیر شرف [illegible] ابرتر عنایت به هیچ [illegible] که چون [illegible] و بار [illegible]

قیصر ارکان [illegible] آل عثمانی [illegible] از [illegible] است که از

امیر شرف را [illegible] سیدان نام شخصی که از عشیرت

[illegible] همراه اولمه روانه گشته [illegible] حاضر بود [illegible] که امیر [illegible]

[illegible] سلطان طلب [illegible] در جواب گفت که [illegible]

از ارکان دو

[illegible] از ارکان دولت [illegible] وزرا و ارکان دولت [illegible] اولمه [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] و جانب قزلباش [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] برای [illegible] یعقوب پاشا [illegible] امرای

[illegible] و دستان [illegible] که همراه [illegible] یعقوب [illegible]

امیر شرف [illegible] امیر [illegible] هر چه تحف و هدایا [illegible] درگاه

[illegible] وزیر اعظم [illegible] طایفه [illegible] امیر شرف

[illegible] وزیر اعظم [illegible] داشته [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] اهتمام [illegible]

قلعه‌داری و لوازم ذخیره و ماکولات و آلات قلعه‌داری مرتب ساخته حفظ و حراست قلعه به سردار

در عهده ابراهیم آقا بیلبلت و میرمحمود نام ایرانی که سرداری سیصد نفر از مردان کارآمد روزگار را اهل

ایشان به محافظت تعیین کرده امیر شمس الدین برج خود سوار گردیده و عیال به قلعه اختیار نزدیک استاد حسن قلعه مرکز

داخل خط و کیفیت را امورات دیگر که در قلعه فیروز زده قلم و کلانتر را تا نتیجه و سری که در آن ایام معمور و آباد بود

تا جایی از جمله روز دیگر خبر مضمون گفتار را آغاز نموده الکه با معدود چند اتباع تا بستانه دولت آمد

بود کامیاب حضرت سلطان جهانبانی زیر از رسول بعد لطف پادشاهانه سرافراز گردید و به عز و احترام

تمام فرمود و قصه تاریخی که نوشته است قال یعقوب و ادله در تاریخ سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه بوده است

از دور ظاهر قلعه بر پیش فرود آمده به اندرون شروع در محاصره کرد که شعله آتش جنگ و جدال در

حرب و قتال از فلک گذشته دلیران به شجاعت شعار نیز بران کار روز به روز که خسرو جهان

تسخیر قلعه چهارم مکمه ...ار ... کنگره این ملکوت حصار که نشسته از جانبین آتش حرب و قتال

التیام میگرفت و با وجود ماه جهانگیر در جهت پاسبانی قلعه قلعه بلاد جور و در از دیر پچه خاور را پرنده و دلیران

جنگ جو و بهادران ملکان خود دست از کارزار به جدال باز داشته پای درد امن حزم و احتیاط میکشیدند

تا آنکه شده که بدین و تیره گذشت و در جدیت با قلعه سلاطین به نفر توپ قلعه کوب و منجنیق گردان رکوب

کمان تیره برابر ساخته به نفر کار بکار رسیده بود که قلعه سلاسل سرسبز سازند که نواب سپهر رکاب جهانبانی

در آن حین خاطر امیر شرف گوشیده به نفس نفیس همایون عزم در رکاب دولت پناه از دارالسلطنه

تبریز عازم ولایت برلیس گردید چون آوازه آن بر گوش پادشاه رسید در اختلاط و عمارات شایع گشت قال یعقوب

داوطلبه مهم محاصره بسط منقطع گذاشته رحلی بوادی فرار پیمود نهایت بر وجهی سراسیمه شده که اکثر اغرق

و خیمه و خرگه عمده و توپ عظیم الجثه که از طرف روم طلبیده در مکان نصب کرده بود گذاشته تو بها دلاور

دیگر از قلعه سلاطین تکمیل برای که نفر بجا گذاشته برخاسته بود اسیر گشته به قراولان گرفتار گردیدند

متعاقب بر ورود موکب همایون ... از قلعه بر سر آمده خبر به حضرت کار رسید و خط تعرض بر ارکان ...

بانوبات دولت پادشاه دوازده شاه خسروانه بهرام فر قرآن بر فراز گشت و امیر شرف ... اموال

و جهات از غنائم و مواشی لشکر و ... الموسات و خشمات ولایت ... بطرزی ... تکثیر

و جایزه توزیع که محصلان غلاظ و شداد به تحقیق آن مامور گردیده در عرض روزهای فراوان

جمع نمودند و در هنگام طی ضیافت پادشاهانه و جشن ملوکانه زینت داده که صیت آوازه سورش عالم را

شنیده و آوازه آن باطراف ربع مسکون رسیده ماه که سیار اقطار سموات و سیاح منازل

و مقامات است طلبیده ... این ضیافت بر بام آسمان در گرفت و عطارد که مستنبط

علوم و مستخرج احکام نجوم است ارتفاع وقت النهار هر چه درجه و دقایق حاصل گرفته طالع وقت

مشخص بر صفحه دولت و سهم سعادت ... رقم نمود و ناهید که پرده سرای پرده بهرام است

زمزمه چنگ نغمه چنگ بر سامعه نغمه عود ... و بکنار نهید و قانون چون از غنیان که کار

فغان و مشاغ خزان و درم ریزان ... عیش تحریر باقیات ... آورده ... از خار و در

از دریا نثار کرده بهرام که سپهدار انجم و سالار کشور نجوم است چون چاوشان گله سرکاری رخ آراست

و صف بارخ جبروت بار است و سعد اکبر بر فراز شش پایه منبر جهت رفع عین الکمال و الکاد

بگوش ادعیه مستمعان ملکوت رسانیده و کیوان که پیر دراک و صومعه نشین قلعه افلاک گشت عقود قماری

بر مجمر خورشید نهاده طلسم دولت بر صفحه پا کشیده و خرگاه های صدری و سه‌دری و خیمه‌های سوزندی

سایبانهای ابریشمی طناب بر بعوق افراخت و تخته‌های زر و نقره بگوشه‌های لعل و مروارید

ترصیع و تزیین یافت و بساط نشاط از کنار عود و عنبر غالیه ساری و رقاصان سیمین ساق از

عیش ساغر زرین بر دست بودن ... بلعبت و شکر فروش از اطراف صلای عیش در رود درداد

و مغنیان خوش الحان آواز بر آورده بانگ سرود بر دایره چرخ کبود رسانیده رامشگران زهره طلع

نایله زیر و بم چنگ و عود ... رگ ... از دل و دماغ بر بود چون جشن زنگانه

خسروانه هر زینت ناز نعمت دریانه ... کار بتان ... صانع ... نور از عکس طلعت

در سفالین بلورین جام ها لبریز گشته باده الوردی عطرآمیز گشته زرین خوان رنگین مطبخ روز

رنگین کاسه های بزرگ اختر دراو از خوردنیها هر چه خواهی ز ترنج آورده خاطر ها ی

صورتی داده چکیده دام ریشه گرد زده دندان مغز بادام ز تخته تخته حلواهای رنگین بنای قصر

حسن شیرین برای فرش در صحن وی افکنده هزاران خشت از پالوده قند زنانها

پیرهای تر نایاب شیشه های پر کرده از آب نکرده هیچ پارسی تقریر گز آب آید برون

نیای سیه چو جز بسر روز برین ذخیره گذشت و قامت هر ... خواه کلفت اگر ...

و تقاضه زینت بزرگی امیر ... اسم ... دلوازم تحف و هدایا ... بموجب

بموقع عرض رسانیده که در قرون ماضیه و ادوار دیده روزگار ... آن ... و گوش زمانه از اهوا

و السنه جز آن ترانه نشنیده ... جانبازان نکاری ... شاهی و ابنا ... زرین

و لسان ... نافه های شوق ... رنگ و رنگ ... رنگ و محفلها رنگ

بلکه زاهد معزول

کمر زاهد مشغول حمد و لطف پادشاهانه و منظور نظر عوارف بیکرانه گشته بتقبیل مرصع و قفتان چهار قاب طلبد

در زیر فرزندی هم او ... شرف خان کرده و منصب توپچی باشی گری عسکر و امیر الامرائی کردستان

برادرزاده و پسرش ... مرحمت عزان و در این باب ... بموجب است که نقل کرده می شود

خمیر عقیده کار و مطالب اصل اشرف عروج بمعارج ... از سعادت ... عالمیان ...

حقایق کار و رعایت و ترتیب جمعیت با اقدام جهد و جهاد و مبارک ارادت و اعتقاد

گرفتن تفوق در جهان ... امثال و اقران ... مدت ... خجسته

رایت ... نکار ... برافراشته ... درگاه فلک ... در

... درگاه عالم پناه ساخته باشند در ... دولت پناه ... درگاه ... باب

نصف ... الکرام نقاوه الحکام العظام ... الامارت و السعاده

الدین و الدنیا شرف خان از راه ... دولت تمام ... خاندان ...

آورده و بتر از بهاران خجسته منشبت بادیای عاطفت و عنایت ابواب امان و جان به منعقد

ستیزنم ما بدین درنه پنج هشت جاه آمده‌ایم   از بیم حادثه این جا به پناه آمده‌ایم   بر وفق

میلی سامی مشرف بدحرم مروت و مرحمت بی‌غایت شاهی باعث تقویت و تربیت ارکان

مسعول بلاغت مشحون   بر آن ای غم جان داد زهم جاه   بر نهاد این خانه آوردیم پناه   اگر سر به فقد در کار او

حرم رواج آن آزاد او   که ایالت پناه در طلب طلیبه ایمنیت تفضیل جای داده برتبه خانی سرافراز

نموده اسم او سعد بیرق خانی موسوم کردیم و دفتم توام چاپان دیوان اعلی سعر برد و تفویض بحفظ و دارایی ملک

خانان ذی‌شأن درگاه معلی منخرط کرده بهم و منصب امیرالامرائی و فرمانروائی جمیع الوار

کردستان به او رجوع نموده ایالت پناه مرسی را اغلاط و هوش جوشی مع توابع و لواحق و سایر محال که از قدیم متعلق

در تصرف امیر موسی الیه دار الملک محروسه تا حال دانسته به آن ایالت پناه لذا لله

داشتیم و تمام مدت وقعه و قبض و بسط مهام ملکی و مالی آنجا را بقبضه قدرت و اقتدار ایالت پناه سپرده

مکمن

مکمن الذات ان عبدالله الد جان منظور دیده اعتبار داشته در شاهراه صدق گذاری و جانسپاری ثابت قدم

و در مراتب حق‌شناسی و دولتخواهی راسخ‌دم بوده بر عدم در استحکام بنیان یکجهتی و یکرنگی‌ها کوشیده که حکام و دلاه

اطراف و جوانب کردستان و توابع گشته روز بروز در درجه اعتبار مرتبه اعتبار بر سائر امرای کرام کلانتران

و تابعان کردستان آنکه خان مزبور سعی امیرالامرائی حفظ دانسته مهام تابعیت و موافقت کل آورد

هیچ دقیقه از دقایق اطاعت مشارالیه فوت و فروگذاشت ننموده و بکار و خدمت مومی الیه حاضر شده

اظهار لوازم دولتخواهی بنشیت برده روز افزون با همه وجوه همه کلانتران و ملکان و کدخدایان و رعایا

و سپاهیان و عموم سکنان ولایت مزبور بودن از سادات و اشخاص مامات به که ایالت پناه

مشار الیه را حاکم و صاحب اختیار آن محال دانسته اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند

دارنیح و صلاح نزد ایالت پناه مومی الیه آنچه بارعایا و برعایای آن

بوجه که از قدیم ضعیف حیف و میل واقع نشود و از جوانب این جمله رو نماید

برقم منیع رفیع اعلی اشرف موشح و مزین گردد حسبما اشیر ذکره بالله امیر الملک الله الاعلی

و ملک نقاوه بدیع الزمان میرزا سلطان عادل مغفور در صفر ختم بالخیر والظفر سنه تسع و ثلثین و تسعمائه بعد از

ترشیح زلال الطاف و سلسال عواطف شاهی امیر شرف خان فرزند دلبند خواجه امیر المومنین را از جمله اختصار

آورده ملازم رکاب ظفر انتساب گردانیده و رتبه مرکب جاه شاهی بعد از آذربایجان معاودت نموده

به مقر سلطنت استقرار فرمود و در این اثنا خبر استیلای عبید خان اوزبک بر خراسان و محاصره نمودن بهرام میرزا

در شهر هرات قریب به یک سال به مسامع شاهی رسید و چنانچه تقریر گردید کیفیت آن از وقایع بر جمهور

مخفی نیست که چند روز در مردمان بهرام میرزا از آفات خوف و محاصره جزم جو نیاید که در میهن

از استماع این خبر وحشت اثر نواب همایون شاهی از تبریز به سوی خراسان رخصت انصراف داده

پروانجات استمالت بشرف خان نوشته رتق و فتق مهمات آذربایجان را بدو مفوض

گردانیده و بعضی از امرای قزلباش مثل امیر سلطان عمر بیک و دیگر سلطان نارین بیگ داش سلطان

قاچار و امیره بیک مجموعی و موسی سلطان حاکم تبریز نامزد و معاون او گشته که هر وقت احتیاج

او به مدد و کومک شود امرای مزبور را سعی معاونت طلب دارد حاضر باشند و عبید خان

اوزبک بتوجه حرب خان شاه و غیره را از رساله مرحوم آتی رقم گرمی فرموده روی که از نواب همایون

جهانبانی رخصت انصراف به بدلیس جهت تنبیه فرموده که هر چند سعی بکوشد تا هنگام مراجعت موکب اعلی از خراسان

به هر نوع ممکن باشد با طایفه عثمانیه طریق مدارا و مواسا مسلوک دارد که اولمه خصم او گشته و از آنکه مبادا

مفسد و مفتن در ربع مسکون به امنی نبوده یقین میدانم که طایفه عثمانیه استیلا یافته محرک

سلسله فتنه و فساد خواهند شد و شرف خان به وصیت به بنای عهد نکته با امرای کردستان همراه

بفرد و در هنگام محاصره قلعه بدلیس با فیل یعقوب و اولمه اهتزاز و اهل استان یعقوب در تمام

کردستان در آمده او لشکر بر سر میداد و خزانه کشیده بعضی از ولایت او نهب

و غارت کرده سه روز میر داود و اسعد قلعه خزان محاصره نموده چند نفر آدم از طرفین کشته و مجدد از

وز خبر ارکشته شد خبر آمدنی اولمغله بر بریش سمع کشت ترخان ازبر قلعه جیزان ره آسته
مسافه دت نمود از ینجمله امرای خان بر بسیار که از ترخان بیزار گشته با اولمغله تجهه نه بذرام عثمان
عشیرت روز که سر بر داشت نی دارایم آقای سماییه ولد شیخ امیر قلندر آقا اولمغله
مهر آقای کلهور که در دریش مجهمه کله حربی از ترخان رنجیده بو مدت اولمغله رفته با رو ریم العظمی
اولمغله با مرادی ده هزار پیاده و سوار با نیزه که از دو تفنگچی ان وکار دار نامدار فیلی تعقوب
سیر میران دیار بکر به تحریک حضرات در فصل پاییز سنه اربعین و تسعمایه از راه جیزان مترصد
ناحیه اتابیک شدند و در آن حین زیاده از هزار پیاده و سوار زیر رایت خان مزبور
مرجوع بود و سعهٔ افرح حضرت نواب کامیاب جهانبانی بر اطراف رسید اراده کرد
الله طاق داشکر و در حرکت آمده کس بطلب موسی سلطان زیر و رستم خان لشکر تا
کنه و محاربه و مدافعه اولمغله مبادرت نماید آقایان روز که این رافض نگشته علی الخصوص سرکرده

دربایه

دربایه در دکن حصر و کمین و جمله الملک ترخان در پیش نیز عشیرت روز که بود از کثرت حماقت و نادانی
در حضور دیوان کشت و اکثر عشیرت روز که در محاربه اولمغله و مسامحه نمی نمایند تنبیه و فتنه دارانه بر سر بریش
جمع نموده مرجع او اقدام حمام کرد با وجود آنکه ترخان لشکر در علم ربی و نجوم بهره تمام داشت بعد از
درجه طالع اولمغله در اوج و طالع با دجنیض و بر طالب در این وقت با او بر جهنم از وجه مقابله جایز نیست
اما بواسطه سخنان بیهوده لاف و گزاف طایفه اکراد ضبط خود نتوانست کرد با آن گروه قلیل با لشکر کثیر
اولمغله محاربه و مجادله بخود قرار داد و قریه اولمغله سرحد ناحیه اتابیک من اعمال ولایت بدلیس رسید منتقل
او که در طرف جنوبی قلعه اتابیک است در قتل دشت داده اولمغله لشکر خود را نیک بکاره داده سگهای لشکر
خود را کریمی رزمگاه از زین بیرون آب بسته کل عظیم شده و خود با لشکر ازکرد خند صف
از طایفه همین حربی و کار از وقلب و جناح لشکر خود ترتیب داده ترخان نیز در برابر دشمن صف آراست
عشیرت روز که از نخوت و غرور جهل کثرت دشمن و مخالفت مکان جنگ نکرده در نظر نیاورده

شروع در مجادله و مقاتله کرده از جانبین جوانان پرخاشجوی و یکه‌تازان جنگجوی خونریز همت
دهر بران از بردست در هم آویخته غبار رفته و شعلهٔ آتش ورد آتش بر فلک کشیده بیت
ز هر دو طرف یکه‌تازان گرد مصاف با هم یک دست برد ز رسم ستور آتش انگیخته بجنگ
میدان بیاویختند ز تیغ سپر ترکشان تیر کمان هلالی آماج در رشته تفنگ کمانها از دهها
دهان قرار در زمین هر کس بر دار زنان اندوخته زرد و تفنگ در زخم در او از جان دخشیده
تیغ در آن رزمگاه ابر دیگر تیز تفنگ هر طرف مهرها ژاله‌ریز در خلال این احوال
که پاره حربه و قتال شعله جنگ و جدال بر سر تو کشید امیر بیگ محمودی که از سران لشکر خان
در عهده اهتمام او بود ملازمان خود عقب بار در پی رسیده ناپرهای بسته روی کرد آن شعبه کرده
ملحق گشت اتفاقا مهره تفنگ بر پیش جبه آنحضرت در آمد تا لنگ در سر قبضه
تا آنکه او بیرون رفت و لشکریان این حال مشاهده نمودند رو در وادی فرار نهاده انهزام یافتند

در آن روز موازی هفتصد نفر از جوانان خنجرگذار و مبارزان عمرو شکار در معرض تلف در آمده
از آن جمله پانصد نفر از آقایان و مردم متعین عشیرت روزکی بود با سید عبد آقا و کمی بقتل رسیده و بعضی
اسیر و دستگیر گشته اولمه از رکی خان عزیمت بصوب دوان معطوف داشته قدم در ولایت بدلیس نهاد
و طایفه روزکی خود بر رکاب از صدمه این واقعه سید عبد آقا سوء و عاکرده منقطع النسل گشته از اولاد
و اتباع وی جمعی از دیار بازماند و شرف خان از مرحله اربعین در گذشته مشرف نکرده و جمعی کشته
که این واقعه سانح شده و نهم ارسال حکومت استقلال عمر او منحصر با میر شمس الدین که از دختر عم بیگ
صاحب نام تولد شده و دختر مهر بیگ چون سوار برای سر خود انگاری که اهمیت شاه زور طوری عظیم
ترتیب داده و فرمود که آب شاهی و ملاحی سوء عزم بهره‌های بزرگ در بیان ملی بر جمیع مجلس
شرع شریف آراسته و جهه عصمت پناه با این دین نبوی دقایق آیین شریعت مصطفوی منعقد از ازدواج فرزند دلبند
در آورده و مجلس سازهای سوء خانی آراست که سپهر جهان گشته با هزاران دیده حیرت تماشا

آغاز کنند و ز دوام جواهر انجم که سالها در جیب و دامن پرورده بود برسم تهنیت نثار طبق

عرض نهاد و چون مجلس بزم و جشن در موضع کوک میدان به لبس با انواع بهجت و سرور زینت

یافت امرای ذیشان کردستان مثل سید محمد هکاری و شاه علی بیک بختی و ملک خلیل ارتوشی

و میر بیک بابلی در آن جشن دلکش حاضر گشته داد عیش و خرمی دادند در آن ایام الدوام

جولان کردستان بچوگان تاختن و قبق انداختن اشتغال نمودند و طبقهای زر و طلا ایثار و نثار

می کردند و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور امرای عظام و حکام کرام پیشکشهای لایق و خلعتهای

فاخره داده کسیل کرد و از طوایف مختلفه اکراد عفو و صفح و عذر ایشان را پذیرفته

در صدد انتقام ایشان در آمده کدورتی در دل نگذاشت از آنجمله عشیرت ... که از تاریخ گذشته

شعبی چولاق خالد بیگ تفنگچی را امیر الامرای کردستان کرده ناحیه ... را باعمال

رسانید و در تصرف آورده ... برادری رستم بیک داده

داد

داد آنجا را متصرف شد بار دیگر بعد از بعشیرت زرزا رسید قپلدق ... داد و چون ... در تاریخ

سنه اثنی و عشرین و الف بتصرف ... ناحیه ... قضا را دو سال

دیگر ترک دولت ... زنجار ... ... دیگر بار ... طرف ... را

نیز ... از ... زنجان ... که ... دریاهای ... رستم بیک برد

او ... و چهار صد نفر از مردم کار آمد ... رسید تیغ ... و ... دست

بعضی را که در آن معرکه ... در غارهای متحصن شده ... آتش ... دود ... ایشان را بر آورده

مجموع ... را ... بعضی ... استرار ... که ... در ... بر ... ... کشیده ... عالم

... که ... و ... حیات ... و ... ... ایشان ... اهل ... آل عثمان

اسیر و دستگیر کرده سالما و غانما معاودت نمود در تاریخ سنه تسع و ثلثین و الف بتعاقب تسخیر قلعه ... آنجا رکه در میانه

دیباچه ... روان است ... بر ... ... که ... در تصرف حکام ... در آمده بود گشتی و ...

٢٨٤

چند نوبت که بزرگ عقبه قلعه سوسنجرد آمده و حاکم قلعه رستم بهک ابن ملک بهک به خنکاری بود و در آن کار بعد رسید

و لکن با سعود از تصرف عشیرت نجمی که بعضی به تصرف کمتر آمد انتزاع کرده به تصرف ملک خلیل حاکم حصن کیفا

داد چنانچه در ضمن حکایات سابق در روایات آن به حق مستوفی گردد و در وقت گرفتن ناحیه ارزن از ملک

خلیل و تصرف امرای صاحب منصب دادن شیخ امیر بلباسی سعادت عزالدین شیر حکاری قرستان در تسلط

طایفه محمودی سعد لیزولایت شان گاه کرد و همان دعوی با محمودی سو جراًد قهراً جنگ ابو بکر

قزلباش را طلب داشتن در مهمی حوالت در مقدمه هر گز و از خیرات و مبرات جامع شریف و مدرسه

ملیقه در زاویه لطیفه و قیصریه دکان عظیم و دو طبقه در نفس بدلیس بنا کرده با تمام رسانید و قرار خوب در مزارع

مرغوب و دکاکین و طاحونه بسیار بر صحن و تقیه ساخت و زینت جمیع موقوفات مشروطاً نموده و گور

خود بطنا بعد بطن الی انقراض که آنها در صحن جامع شریف مدفن است و شاه بیگم بنت شیخ بیگ مدفونه

که زوجه وی بود گنبدی بر سر مرقد او بنا کرده با تمام رسانید و بعض اوقات مهیا که در آن حفاظ خوش الحان

مقرر گشته

مقرر گشته که صبح و شام بر سر مزار شریفش به تلاوت قرآن مشغول باشند و جنبه چهارم در بیان احوال امیر شرف الدین

ابن شرف خان برادر و ... دودمان کامرانی آفرینش سلاطین فروغ آفتاب جهانتاب روشن و بیان

لمعان صبح صادق مبرهن که چون قادر مختار هر گاه خواهد که ولی نعمتی را اعلیحضرت در خزانه امکان در مستقر

دولت ممکن سازد و به تاج وهاج حکومت فرق فرقدسای او سر بر افرازد در بدایت صبح دولت به بدایع الطاف آثار

او در انظار رعایت و مرحمت پرورش دهد تا آنکه متصف به صفت جلال و جمال گشته و انعام و انتقام و لطف و عنف

و مهر و کین در رعیت و لشکری تربیت یابد و در عالم خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً از افق این معنی

مرتبه و طنطنه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین را در عرصه ... متقارب ده ماه چهار

افروز ... واقعه ... مسند امارت که به قرار دوام و ... ثابت

و نظام خواهد یافت ... و نقد ... در بیان و ... صدق

این مقالات ... شمس الدین خان است ... حکومت ... گشت

و در اواخر از لشکر غازی خاقان سلیمان مکان مهاجرت اولیای خیل رمضه و شرح این حکایت آنست که چون در زمان

دولت تانیه بر تخت نهادت جمشید و عشرت روزی که او سلطان از قلعه اختیار کرده در بدلیس سکونت گرفت لطف کفر سر از اطاعت

اطاعت او نهاده در تدارک حق و قبط لشکر امرا ایالت و سکونت حاجی بزرگ از مهرآقای کلهر که اکراد شهر

یکی نشین اند در ایام حکومت دو ساله در تاریخ سنه هجری و در بین ... سلطان سلیمان مکان سپهبک دولت ایرام

پاشای وزیر اعظم سردار لشکر ظفر اثر بصوب روانه آذربایجان کرد و در این حین اعظم حسنه در خاص سپاه نصرت پناه لطف یار گرد

بر تو انداخت سر ایرین ... کحف و همرایان در عقب رو داشته استقبال پاشای بزرگ بمعسکر ظفر قرین ایرام

پاشا در اعزاز و احترام او کوشیده هنر را لی بدلیس را از نیابت سلطانی بر دارد و در ذی قعده همراه عسکر نصرت

قرین ترجمه بر تبریز در ابد کامیاب جهانبانی از استماع این خبر بهجت اثر بال سلطانی که را اسپه پاشاه مکان

و لشکر پایان زمین کار ... آذربایجان آورده چون ترجمه رایات نصرت آیات شاهی از حرکت ان دربار بعید

در ایسیم پاشای وزیر مسرعی باستقبال همراه ... آیت نهاد که شیخ سلطانی در بال بعضی اکابر ترجمه

کار

کار نواب کامیاب جهانبانی بطرف آذربایجان داشته غازی وصیعی خبر جلالت بربار عجم که

غازی یه سه ساعت که با لشکر که عدد قوم اندک در ته اداکی تا خبر نمود و بیای عبایب عقل

وادراک در شرح احضار آن عاجز و حیران بعد ازدار السلطنة قسطنطنیة المحمیه بیرون آمده کتاب

تبریز نهضت فرمود و وصفی که به پادشاه در عرض یک ماه با آذربایجان اتفاق افتاده و سلیمان

غازی با ذات دقائق هفت ازان تا عراق از دایره چرخ چنبری که زاهر و آهنگ جنگ و صلا

و عدالت مجادله و مقاتله بگوش هوش عهد وزیر که رسانیده بقول اعظم امرا عجم مخصر کان که بار داده مبارک

کارزار ملک و در آن بهر رسانیده بعضی بشر و سپاه ساخته قلب و جناح را ما هر سه لشکر را استوار که به این ترتیب

و ترتیب آهنگ نمود نواب کامیاب جهانبانی تا سلطانیه با استقبال سپاه نصرت پناه حقوق

رو آورده و با وجود آنکه هنوز اهلیه در لا اندر عنابت کمیت تبران نکرده بودند لشکر بر دور پا نهم

تسخیر ممالک عراق از رها زمین نزول فرمود و موضع اشتراک که طرق عبور دارد

را شکسته کرده و بعضی را آزاد و بعضی را اسیر و چارپا را غنیمت گرفته منصور سلطانی از شهر بیرون رفت و دیگر

برف در عرض علف در کمتر وقت از دولت جهانبانی بجانب ارزنجان و همدان توجه نمودند تا باغها

این خصم در خط بود که به لشکر سلطانی رسید اولمش یا آغروق تیکوری در تبریز گذاشته بجانب دار السلطنه بغداد

نهضت فرمود و محمد خان شرف الدین لعل غنا که ایالت بغداد در عوض فوق از آن دار مرکب سلطانی

رسیده گشته این عیال حوزه دل و در کشتیها نهاده بجانب شوشتر و دزفول فرار کرده بعد مجادله بغداد فتح

فتح بغداد سلطان غازی سوی میرش زمستان در آنجا قشلاق نموده شمس الدین بک در آن زمان علوم

رکاب ظفر انتساب سلطانی بود و از بغداد رخصت انصراف حاصل نموده متوجه بدلیس شد در اول فصل بهار

که سلطان غازی در سال آلتمش کوچی توجه آذربایجان نمود آوازه مسموع بیستی قصر حلب

در طاس کنبد و تقمولی نزول فرمود در ظاهر اخلاط آرپاس کرهان ... دشت در دوران جلک عباس

با وقوع مهر و ماه برادر خواجه شمس الدین بک سوزدار اعظم تحریک اولمش تا فرمان در دیوان

سلیمان

سلیمان خان شاه حاضر ساخته تدارک گفتند که پادشاه ولایت بدلیس را از شما میخواهد که در عوض ملاطیه عشیرت را

بطریق ملکیت بشما ارزانی دارد شمس الدین بک در جواب بهادر بیک گفت که هرگاه ملک میان ما جمله

پادشاه سرافراز است محمود خان از طرفی با شما که در عهد آقایان روز که اهل در آنکاه لعفظ

کوی تو به بطرف اوگشته گفت بهادر کشته ولایت موروثی و اوجاق است که از ذات بزرگوار با همه

کار مرا کرده اگر از شرفات ... ابراهیم پاشای وزیر اعظم را بضرب خنجر شراح شراح کرده معارض حقه دنیا کسی

از غیرت روز که امروز در دیوان حاضر و همه در آخر اوجاق گشته نامی ... روز کارهای کار ... ارم

شمس الدین در جواب فرمود که از جانب پادشاه و وزیر جناب حاکم الهی ثابت است همه ... اولمش ... گفته اند

بلند اقبال اینچنین ... و گرنه ... و دیگر ... روز بهانه که ... علما آمده

در این اثنا ... سرکار ... شمس ... ولی ... گفت ... داد

عهد نشانی اگر ولایت بدلیس ... هرگاه بر ... سبب ... اوجاق ...

بحسن سعی امیر الامرا شمس الدین بیک بعرض پادشاه رسید خلعت پادشاهانه و اسب با زین زر

در [illegible] و منشور ایالت ملطیه بر وی آمد منصب ایالت بدلیس با ملا [illegible] گشت و شمس الدین بیک [illegible]

بدلیس را خالی کرده تسلیم حکام [illegible] سلطان کرد و [illegible] بضبط ملطیه [illegible]

و [illegible] شمس الدین بیک با [illegible] ملطیه با [illegible]

[illegible] در آن [illegible] حاکم [illegible]

گفت که در خانه [illegible] که [illegible]

[illegible] اگر [illegible] ساختن قطع [illegible] حکام بدلیس [illegible]

بر ضمیر او [illegible] گشت در [illegible] ملطیه [illegible] اتفاقا در آن [illegible] نواب همایون [illegible]

توقف داشت و [illegible] سلطان [illegible] و عمارت [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] آن داشت که [illegible] و [illegible] مردان و عشیرت [illegible]

رسید

رسید [illegible] ملطیه [illegible] درگاه عالم پناه [illegible] داشته اظهار اطاعت و انقیاد نمود

با [illegible] روزی [illegible] آن [illegible]

[illegible] گشته بدلیس را خالی [illegible] در عقب [illegible] بطرف [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] ایالت بدلیس [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] و [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] اتفاق [illegible] بدلیس [illegible]

[illegible] بدلیس [illegible] شمس الدین [illegible]

[illegible] در مقام رعایت شمس الدین بیک [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] و [illegible] عظام [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] و [illegible] و مرحمت [illegible]

در ییلاق و قشلاق در رکاب پادشاهی بسر برد تا هوای صحت و نجات بنقد [؟] زندگانی روزگار سلک
قرچیان عظام و یساولان کرام انتظام داده در آن جمله شیخ امیر بلباسی و دده بیک قوالیسی [؟]
بمنصب جلیلی بهتر از باشیگری سرافراز ساخته شد بعد از آنکه دده بیک و میر حیدر و قلندر آقا جلدی
طلب نموده خسرو پاشای میر میران آمد سه روز جانب ابراهیم بیک رفته بخاطر رسیده که
او سه روز بیار بیک طلب داشت ابراهیم بیک بی ضرورت کشته قلعهٔ خوشاب را مستحکم ساخته در زمان مالکیت
سنه همین حقیقت این احوال را بیک [؟] مصحوب عرض کرده فرمان واجب الاذعان نافذ گردید
که امرای کردستان باتفاق بر سر ابراهیم بیک رفته او را بدست آورند امرای مشارالیه
بمضمون ابراهیم بیک سه [؟] در قلعهٔ کلهوک مرکز و در میان گرفته کار بر محصوران تنگ گشت ابراهیم بیک
در صلح و آشتی زده برادر خود قاسم بیک را نزد خسرو پاشا فرستاد که از سر جرایم او درگذرد و بدستور شاه
بشرط آنکه ابراهیم بیک [illegible] او را عفو ابراهیم بیک [illegible] قرار بر جنگ نهادند
برادر دیگرش

برادر دیگرش شیخ امیر را نزد امرائی که او را محاصره داشتند فرستاده التماس نمود که شیخ امیر را
پاشا فرستند و مهلت طلب داشت که او بعد از چند روز دیگر از قلعه برخیزد بخدمت پاشا رفته
عذر تقصیرات بخواهد چون امرا این معنی را بعرض پاشا رسانیدند قاصد نگذشته قاسم آقا برادرش را بقتل [؟]
تمام و در کسب نقص آورده با امرا حکم فرستاد که شیخ امیر نیز برادرش را بقتل آورده و سر او را بقلعه انداختند [؟]
چون شیخ امیر سعد از مضمون قضیهٔ نقض عهد پاشا مطلع گشته شب هنگام بعزم وصول [؟] از نزد امرا
بیرون رفته خود را در میانهٔ بیشه و جنگل انداخته فرار کرد چون [؟] در میان [؟] یاری
رسانیده [illegible] قزلباش رفت ابراهیم بیک را بقتل آوردند برادرش قاسم [illegible] برادر
شیخ امیر و قصد [؟] محصور بقلعه [illegible] در آنجا استقراری نگرفته بطرف قزلباش فرار نمود
محصوران قلعه امان طلبیده امرا را بسلسله [illegible] حاکم [illegible] آن طایفه محصور [illegible]
سنه [illegible] بیرون [illegible] قلعه [illegible] ابراهیم آقا [illegible] شمس الدین

خان رعایت نیافته با زیر دم عبودیت کم نمی‌زد و گفتند در کول برکه سلطان غازی رفت

و کتابهانی او از میان بر ترکان سلطان عقد اغماض بسته تنها از ولایت روم ایل

بر رقیب گشت و به سرحدات دراکی لیر برده آخر در دست علمای بحر و ممالک تعقیب رسید

و شیخ امیر درا و این ملوک نقار عواطف و مشمول الطاف خواقین شاهانه گشته بمنصب یوزباشیگری

قورچیان ارکان رد که قبل از این ایراد یافت مفوض گشت آخر الامر بعلت کثرت استعمال افیون

در آن کیفیت نانه از نظر پادشاه و خیل و سپاه ساقط شده در چشم خلایق حقیر گشت

تا در شهور سنه خمس و ستین و تسعمایه که در شیروان بوکالت فقیر تعقیب شده بعد فوت شده و بعد

یزد و منصب یوزباشیگری قورچیان طهماسب منزول شد تا چهل نفر از قورچیان

روز که به ولایت ابو مهدی مامور گردید و در تاریخ سنه ست و خمسین و تسعمایه در رکاب جهان

ثریت شهادت چشید و شمس الدین خان به یکبارگی از حکومت مستنفر و منزجر گشته کنج

انزوا و انقطاع اختیار کرده بمزار متبرکه قان که مزار آقچه عثمان می‌شود از مضافات اصفهان

جهت مرد معاش او تعیین و قطعه و حکم ترخان داده که تا زمانی [illegible] در طلب نزد پادشاه شود و حوالی

دهه بیست و سیره که گذشت نواب کامیاب جم جاه شاه اسمعیل ثانی از قلعه قهقهه بیرون آمده و در قزوین

بر تخت سلطنت جلوس نمود کمر اعتبار ابن حمزه میرزا در تنهار او سعی تعرض و منع آورده چون نقد و نعت مرحله ایران

بسته شاه طهماسب اکثر از احکامات پیشتر بیشتر آن تعقید الم و لذت و شیرین شکنده سعید از آن کسرت

استعمال تراکیب و کیفیات افیون و دماغ غنیمه آنکه پروای ملازمت چون کسی اعتقاد [illegible]

هر ساعت به بهانه خود گرفته مجردان ترک زیاد غیر حد ادا شدند با خاطر که تو ته فیروزان فرار شد

و در این مدت مفارقت او ولد دیگر حضرت جهان حرمت عشرت روزگی عمر با سرد تا بر تمام گم نمود بحسب

اتفاق در آن حین که به قزوین تشریف آورده جمله فرزندان اعم ادنی و اعلی [illegible] مامور بعد

[illegible] ان متبع و سرور گشته در آن لکات فراغ تغیر از نتایج استعانت ممتحن گشته

عارضه مرضی طاری شد و بندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه و صدای فی عیشة راضیة فی جنة عالیة

اصغا فرمود در قرب جوار رحمت الهی پیوست دو در فوت گذشت از این گذرگاه و این بیت که گفته زند

از این راه راهیست عدم که هر که آمد زره آفت تیغ او نرسته جاوید حیات

جا در حرم صفای بقا یافت از مسند وادی آن طرف و خلف در پیرامن خلف نیک بعد از آن

قدر حیات زار کامیاب هادی جهانبانی دخیه بال بمنصب یوزباشیگری منحرط و متحیز بود

آخر در زمان نادرشاه سلطان محمد بمنصب امارت رسیده از جمله مقربان حمزه میرزا بود

خلق حمزه میرزا اطاعت پادشاه مرحوم سلطان مراد خان مخصوص بمنصب امیر لشکر و ملاذ کرد

دیگر در بیان احوال فقیر حقیر شکسته بال از زمان تولد تا حال که تاریخ هجری در سنه جلوس

نهم جم گردون سپه ال منحصر... رضوان قصا متقن مجلس تخت تا زمان

بر پشت بیخبری به آن شاه به که اینک طبیعت طفلی کمر ده ماهه کنده لیک هر که کاران

باهم

مهبط تربیتم بسته دست بابا دال قدم زرفتن کلیک نگار از گفتن بسته دهان زجوردن

سبز زبان زگفتن لال زرگشته هر روز چمن خاک ریزه ... بیامد به دلان شرمساری خود زدل دراز

بسم رسیده هوز قوت عقل به پایه که بیش از سال هر اکنم ریاض زحجیر حقم بارم کشید نحو

غایت بپرورش حمیدیه خصال هر دست جمع معلم سپردست مرا به پای طبع فرو از عقلی او بیداد عقال

فایده دیگر زبان مرا در رهی استعداد ز حروف ابجی تا تعلیم حضور کمال کشانیدم هر سو

از نقوش خطوط ایشان ره نظر بعد بیان عنبر بیز پرتاب رسانه ناطقه سعود در جمع لطیف دل

منتهی بیان در معارف اقوال زحرف حرف کلام الهی کنان که در آنها چو در روی که بیاد بیشتر

بهم زند ار گلی در آن نیست حیرانم شکال بقدر دانش شوم روانه مقصبه و تمام استعمال

عبور داد در این منهج بر این منوال در آنهم پس از آن در مقام کسب علوم حاصل سالها در فراغت خرد و بسیار

زنجیر آن طلبیدم قواعد اعراب زحرف ای شنیدیم ضوابط اعلال زعلم و فقه اصول

تا نه دانستم که چیست مشتبه گفتم هر کرا خم جدل   شد ز زر وداد قدرت از هر ار دشنی ره پیمبر

این عجب سیرت آل   نه ز علم مجرد چو کام می خواهی   بر آن شدم که گفتم آن مدعی سوء اعمال

صفیر دگر زدم بالعشی و الاشراق   ندیم فکر شدم بالغدو و الآصال   ز درگه فکر رسیدم بشهر دگر رفت

حجاب کشف زدم حقیقت اصل دل   دعجه و قاعده نور بسیط را دیدم   میان نصرت اجزا ابیات اتفاق دل

هر چند بر ارباب فضل و کمال و صاحبان دانش و افضال روشن است که مقصود از تمهید و غرض از تشبیب این مقال

شرح حال فقیر شکسته بال و کیفیت حال حیرت مآل خود بر سبیل اجمال از زمان ترک اهل و عیال ازین

مدار است که چنین داد ز دور کرا فقیر تحقیق تقدیر از وطن مألوف دیگر بن سو فی مفارقت ضرورت هجرت

دوری شده هر یار انجام افتاد والده این حقیر که صبیه امیرخانی بوصل بعد تقدیر کاخ در آورد امیرخان دیلم

کلام پنج بهک امیر بهک المشهور بترقات بانیدر است که در زمان سلطنت [illegible] بانیدری از جمله امرا و حکام

عمده آن عصر بعد و در مدار هم بهک بسلطان ابوسعید گورکان در قراباغ مجادله تمام [illegible] بسلطان [illegible]

عازم در صحرای با صورت تنها ق فتاد و از او کاتب بناعت و علامت نهایت ظهور آمد متوکل بر ابدال خود

مرو بقتل در آمد و با بعضی کار خیرات و مبرات او در قصبه زنجان از مساجد و مدارس و موقوفات مشهور است عمر او نیز چون

هزار بیست سال از در کمال پیشان با گذار فقیر کال سال رد بعد در سال نهصد [illegible] از زوجه [illegible] در قصبه کرک ورند

من اعمال قسم عراق در تاریخ ۲۰ شهر ذی القعده الحرام سنه تسع و اربعین و تسعمایه موافق [illegible] توله یافت

و مسقط الراس فقیر در منازل قضاة کرک رود که نسب عالی آبا ایشان بقاضی شریح که در میان علما و فضلا

معروف است و هم [illegible] معروف است میرسی اتفاق افتاده و از تاریخی که از کرفته آن دیار [illegible]

فاضلی دانشمند در آن سلسله موجب بعد از برکت دعای آن طبقه عالیه در زمان صبی الی دو ماه اکه سنین عمر از مر

خمسین در گذشته و مشرف بر حدود ستین گشته اوقات بمصاحبت علمای دانشمند و مجالست فضلای فضیلت گستر

صرف شده هرگز خوشی سعی بی لحظه از [illegible] آن طایفه جلیله مستغنی نبوده بیت جای [illegible] که انیس ترک نکرد

در قدم پاکی رو آن خاک شد   سایه از آن خاک نکردی ای ربی   کرد کشته بهر دو در سی [illegible]

هر دو مشغول بوده و این بنده بعنایات جهانبانی چنان بود که اولاد امرا و اعیان خود را در صحبت بحرم خواجه صاحب خود به [illegible]

در سلک شاهزادگان اختصاص داده با ملازم خود الزام فرمودند که در نظام میداد در ترتیب و رعایت دقیقه نامرعی

نگذاشت به تعلیم قرآن و خواندن احکام شرعیه و تقوی و طهارت و تحصیل کمالات به صحبت مردمان دیندار و کسان

با امانت و خیر [illegible] با امانت خیر ترغیب می فرمود و دایم ایشان را از اختلاط مردم بد نهاد منع و زجر

نفس فاسق مانع آمده صحبت علما و صلحا برایشان توفیق میکرد و همین بمرحله رشد و تمیز رسیده به تفویض مناصب گری

بر انداختن و نگاه داشتن و آداب داشتن و قانون سلاطین شعار و قاعده نیابت داد و دیگر مهمات [illegible]

و کیفیت کارهای بصفت نقاشی [illegible] باشند که سلیقه [illegible] کنند هر کس [illegible] یافته

در دل صاحب نظری یافته هر نظری که بر صدق معانی است عین تحقیق ترکیب کلمات است تا کمال

چون در آید [illegible] برگ تازه برگید رفتار [illegible] فقیر به [illegible] رسید در شهر سنه [illegible]

و همین [illegible] حرم خاص و [illegible] اختصاص [illegible] در سلک آن پادشاه پاکیزه اطوار

و در سلک

و در سلک خدام آن سلطان نیکو کردار منخرط بود تا در تاریخ سنه اربع و ستین و تسعمایه که دولت محمدی از ملازمت

پادشاهی استعفا کرده [illegible] اختیار کرده عزیمت [illegible] بزرگوار [illegible] رفته است [illegible] سلک

به فقیر عنایت فرمود حسب الالتماس ایشان فقیر را در سنه خمس و ستین [illegible] منصب امارت سرفراز ساخته الکای

سالیان و محمود آباد من اعمال شیروان مرحمت فرموده [illegible]

و دو سال فقیر بود [illegible] سالیان [illegible] فقیر داده فقیر را [illegible] رسید [illegible]

محمود بیک حاکم همدان سپرده [illegible] فقیر [illegible] در سلک فرزندان خود انتظام داده دختر خود را به عقد نکاح

فقیر در آورد و در آن ایام [illegible] بعنایت فقیر را موجب عزیمت [illegible] در سنه [illegible]

و مدتی [illegible] سال دیگر اقامت در همدان [illegible] سلطان [illegible]

او و [illegible] ایلچیان از جانب روم واقع شد والد مرحوم [illegible] تعالی [illegible]

تفویض امارت [illegible]

بحفظ و حراست اتباع مأمور گردیده
سایر امرای قزلباشیه

نقد کرده است و فقیر در قزوین با مرحوم ملازمت اشتغال نموده و پس از ... الدین ... از ... تشخیص نشده ... ازان
تقدیر بان که بر گرفتاری خان احمد گیلانی و الی ... پیش نقل کرده و ارادهٔ شاه مرحوم بر تسخیر ولایات او جزم شده
فقیر را با چند از امرای قزلباشیه بر عزمی که مرضی طبع پادشاه مرحوم باشد از عهده بیرون نیامده بلکه سپاه ... دولت
نموده بر رعایای آنجا تعلیم و تعدی کنند الا که فقیر رضای خالق و مخلوق منظور داشته حسب نظر آن ... شان باشند
متعهد و الحق ... پامال باشند هم ... ستمگر ... هم ... رحم ... و ... ان ... صنف
رعایت و حمایت بار عایا و متوطنان آنجا نموده در ... خاطر عاطر پادشاهی ... گرد
که مرضی گشت چنانکه ... نواب ... پادشاهی ... ظهار ... عبرت ... ری و ...
و نهایت ... و ... زمین ... ولایات ... گشته ... کلام ...
دعاگویی ... بعد ... کار ... رسید که فقیر با ... نفر ... سلطان ...
که از مردمان گیلانات ... نصب ... پادشاهی ... روز ...

بعزم

بعزم ... و ... که بر ... فقیر ... فتح ... بتوفیق حضرت رب العالمین گشته ... کرده ... سادات ...
است ... نفر از گیلانیان در ... رسید ... منازعت گشته و قطع نظر از آن کرده دیگر
در آنجا فتوحات عظیم و نصرت ... که رواج ... بار ... آن ... کار ... گشته ...
راجع ... از عفونت هوای گیلان و کثرت امراض ... اکثر مردم کار ... صالح
طبیعت نصرت نموده فقیر ... اراده ... ان ... رسیده ... آن ... ملازمت
... شاهی ... که در آنجا ... رخصت خروج ... فقیر ... گشت
... که فقیر را ملازم رکاب ... ساختن ... قزلباش ... بر آمده ... الکه ... ...
قزلباشیه ... فقیر ... در ... که فقیر ... اطراف ... محمد ... الله
نواب مرحوم ... بعضی از ... شروان ... فقیر ... داشته و ... روزی ... از ...
... شروان که ... ارش ... داشت ... که دیگر است ... فقیر ... شروان ...

و چون مدت شش ماه توقف در آنجا نمود خبر فوت پادشاه مغفور و فترات قزوین و قتل سلطان حیدر

سلطان حیدر میرزا و خروج نواب اسمعیل میرزا از قلعه و توجه او در الملک قزوین رسید و در این ایام حکم شریف

بنام فقیر در باب ارشاد شیروان به نیابت خود و ایالت که منصب امیرالامرائی آنجا را بعهده فقیر ساخته مقرر فرموده

الدوام در رکاب نصرت فرجام بوده هرگاه امرا و حکام کردستان و لرستان و کوران در رکاب فقیر حضور

بهم رسانند نوعی در اعزاز و احترام فقیر بجا آورند که محمود خان گشته ملکه ریگش و آن قولباش آخر الامر منصب

در حقیقه بعرض رسانیده بودند که فقیر با اتفاق بعضی از امرای قزلباش اراده نموده که سلطان حسین میرزا را در ایالت

سلطنت نصب نموده در مهمات سلطنت امراء بوده آخر در قلعه و در ربطه با دل همچنان می‌بارند که مدتی که بود

بنا بر این
که کلمه ای بجهت اختلاط و نزدیکان من بود که در آن زمان ایشان که بر ایشان حقد و حسد در حق فقیر در تفتیش

جا یگیر شد بعضی از ایشان را وصلت بسیار است در حق مردود و دقیقه که فقیر را بعهده حکومت نخجوان اخراج

بعهده حواله بر کرده شد که از آذربایجان از ایل محمود ان خو رخصت مراجعت بوطن داد و چون

دو گروه

دو گروه معروف و چون مدت شش ماه و چهار ماه بگذشت و دارالامان نخجوان با مراجعت بوطن و ارکان پادشاه فرمود تا حضرت

مرحوم مغفور سلطان مراد خان رسیده خسرو پاشا که میر میران در بیچ حاکم بکلاری و در عهده خود محمدی منشور ایالت ایروان

رسید که از عواطف پادشاهانه و عوارف بی نهایت ملوکانه او جاق موروث ما خانات شما متعلق و این بار گشته

وطن اصلی معاودت نمایند در روز نیم ماه شوال سنه ست و ثمانین و تسعمایه از نخجوان با امرای چهار صد نفر ملازم که از

اردو بجمعه درست نفر از عشیرت زور که بود بسعادت عصر و ان دامرای کردستان تا نرفتی در دیوان شده بخسرو پاشا ملاقات شد

گشت فقیر را با اعزاز و احترام استقبال نموده بشهر در آورده و حقیقت حال را معروض پایه سریر سلطنت مصیر نمودند

تکبیر منشور ایالت با خلعت پادشاهانه و شمشیر طلا که از خزانه سلطان عثمان خان گیسو الی مصر بخزانه عامره پادشاهی

متعلق بود مصحوب مصطفی چاوش مع مکاتبات و عذر داری علام مقتضی مهر پاشای وزیر اعظم عز صدور ارسال فرمود

همچنان خلعت فاخره و شمشیر طلا از جانب پاشای سردار لالا مصطفی پاشا که نصرت با علیحیه رسید الله قدره را خسرو

مصحوب را از ساخته و استقامت که مقتضی المرام بمقرر لطف و اعداد و اعظام صرف و معاودت مرتبه

در تاریخی که نادر شاه همراه گرگین سپاه عساکر منصور سوی تسخیر دیار شیروان و گرجستان

و آذربایجان مأمور گردید نهصد و ده سال است که در اکثر ممالک و در پیش همراه عساکر نصرت فرجام

چون ظفر و جلال ام خان بود و در منزلات هر جمعه دقیقه فرد که انشای عنوان جاسه چهار دفعه باشد

فرمان رسید بخت شان که در خطه ها دین کدورت متوفی نفقه خطا تعلیم که هر بار در نثار

در رکاب و ملازمت و صحبت صادق قسم شرف خان خطاب که همه رشته نفقه که کمال اخلاص و کمهتی و نهایت اختصاص

دیگر صحبتی با در ضمیر منیر واضح و لائح است شفقت و عنایت خسروانه دربار محفوظ رتبه اعلی

و دو سه قطعه نقش رقم نمود در شهر رشته اصلی و تعیین و تقاضا که فرمان دیوانی ر دلدار روان

سخن گرفته قلعه در آن نباید که در دفتر سابق به ایالت خزینه و ذخیره امراء و میر اش کاتب

تفلیس و گرجستان روزنه فرستد و در آن سفر بعضی حکایت از تقریر صدور یافت ناحیه گرگین خان

هر دو یک سال از آنچه با توان حوادث ترتیب داده ایالت بر پیش فرستاده که مجموعا

حوادث

خوض حصر چهار صد و ده بار هزار آنچه عثمانی و در زمان سلاطین آل عثمان دعوت حاجیان آمده و ده مان با هم کس از امراء عثمان

در شأن این مرحمت والتفات شده و امروز که تاریخ تحریر در سنه هزار و صد و پنجاه و سه نجمه الف است به روز دولت خاقان کشورگشای

از مظفر سلطان مؤید جهان مطاع ارمغان اعلی آفات و در آن حکومت مروت و در تعریف فقیر است اگرچه بالطبع از این خطه اجتناب نمی

شنوی آن زاده همه دولت ارشد فرزند امجد برهان مبارک قدر شکیب ادام الله تعالی شمس ایام نیک طول الله تعالی عمره و ضاعف اجلاله و قدر نکاه

بنا بر شفقت هر دو فرزند چنانچه دأب بزرگان است چند بیت در نصیحت از خود نامه مرقوم نمود جامی علیه الرحمه در این مقام فرمود است اختصار

نظم بیا ای جگرگوشه فرزند من بنه گوش بر گوهر پند من صدف وار بنشین دمی لب خموش چو گوهر فشانم فرو کن به گوش

دار گوش تشنه بنیوش از آن بار کن چو دانستی آنگه تا آن کار کنی بزرگان که تعلیم دین کرده اند نگهدار آن نصحت

چنین گفته اند که ای همچو خورشید روشن ضمیر چو صبح از صفا شیوه صدق گیر اگر داد کار این دو کار خوش نباشد

قدم در هیچ دشوار میش رنگا بود و دشمن او از آن شود همه کارها بر تو آسان شود به هر کار دل با خدا راست دار

که از راستی کار نیکو بود رستگار دگر جهد و الفت کار را نشانه نبود تیر او بار را حجت جانب خیر در آن

بار دل بجز وی نکشد علاج بر این سینه خسته هم سر سنگ ستم بود ظلمت جهل از آب علم مزن پشت پا

فیروزه را بقیمت مکن از شبان روز را سیاه بجهد و دانش گذار که پیدا نیست جز عیب عار ... بهار

تو اندر دم کارگر ... سر و پا دشمنان برابر که زان دختر کهنه کان زاد ان بهر کو در پی کز جفا

خسروان به ایشان نشاید که در آن عرصه زر اهوی باشد مکن این شیفتی بهر بیرون که

درود از او طبع تو چون گشت نشود بدی به رنج و بهی در او برد دست ... آگهی چو ...

گفت دهقانی صاحب زرش که دیگری گیر و از دیگری زرش بهر کسی ره آشنا همی ...

روشنایی همی جایی که بر تو از عالم رسد جز از جانب آسمان رسد هر آن جو رکزه ... است

آهسته رفتن بر آشنا است نیو داد دریا در هم خانه را که هر کجا باشد ... چه روزی

سیاست ... یار عالم ... نظر بر حریفان عام مبادا کز آن گهر گستاخ ... زند

باز گستاخی در سخن چو بر رشته کار رشته گره سخنهای زر جهد ... بیهوده ... هم کارها

لد فره

ارزو ... که ... ولیکن با ... مکن ... سلام ... به ... بد ... ماله

هزار بخت ... چه کمر ... بار ... معلکن ... که ... آنچه دارد

... سخن ناتوان ... آزرم ... که تا ... آرزم ... سخن ... درشتی

... است تواضع کن آن را که دانشور است زر ... ره ... است

... روشن دل ... انصاف ... زبان ... سخن ... در

... راه ... دل ... که در ... چه ... ان

به ... دل ره ... زبان سعدی ... چنین ... قلم ... جو ... ان

... که ... در ... کرد ... این ... ان ... درسلک ... تقریر کشید ... [illegible]

آن است که ... که در ... شد ... تیز ... زبان ... شرح ... تالیع

ایام دولت ... سلاطین آل عثمان ... ایران و توران ... نتیجه ... که

منت ایزد را که بر وفق مراد از کلکم در زبر دانش بود قصه‌ها کردیم تمام ... دیگر این
گفتن نیارم والسلام خاتمه در بیان احوال سلاطین عثمانیه آل عثمان و پادشاهان ایران ...
که معاصر آن سلسله علیه بوده‌اند بر ضمایر ارباب ممالک عقل و ... خواطر حقیقت ... اصحاب مسالک
فضل و دانائی ... مستتر نخواهد ماند که عادت مؤلفان و قاعده مورخان و مصنفان
که در تقدیم و تأخیر ذکر پادشاهان رعایت ترتیب مکان است دلیل قاطع و برهان
ساطع بر حجیت این نظام بر صدق این کلام احوال فرخ انجام حضرت خاتم خیر الانام محمد مصطفی علیه ...
والسلام است که وجود فایض الجود ... کار عالم کن فکان بود و تشریف ... تاج
ولکن رسول الله و خاتم النبیین گرفت بیت مهر کا ازل تا ابد ... بار ... نام او نقش است
و ... دیگر بر ترجیح اعتبار ترتیب زمانی ... که با جماع ... ذات ...
و در پی کلام تا به فرقان حمید انزال واقع شد پس ... مطابق این ... مشهود است ختم این رساله ...
و ان

بذکر سلاطین آل عثمان شروع نمودن انسب است اگرچه جمعی از مشاهیر ارباب معارف در بلاد عرب و طایفه
از ماهران صنایع فصاحت و بلاغت که در سلک سخنوری ... جمعی از ایشان لله دره ... قلم اقلام نکته دانی گفته
روایح فضیلت ایام دولت سلاطین عثمانیه شعار در اطراف و اکناف جهان به نظم و نثر در سلک آورده
در احسن عبارات و الطف و امتن استعارات مؤلفات ساخته‌اند و مصنفات پرداخته جزاهم الله خیر الجزاء اما
حقیر فقیر ... در سلک ملازمان آستان ... و در جمیع ... مخصوص ... بیکران
رفعت ملک صفت ... خاقان اکبر و اعظم ... عرصه عالم ... ملوک ارض
و العرب و العجم مهر سپهر سلطنت و جهانبانی ماه بارگاه ... گیتی ستانی دارای جهان آرای ... کشورستانی
سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین شاهی که ... تاج دولت اوست آفاق ...
زیر صولت اوست براوج سپهر نور ماه خورشید از قبه چتر آسمان رفعت اوست خادم ...
همام عالم ... الاسلام مروج علم ... المصطفویه ... مصنفات ... العلماء ...

صاحبقران نادر الزمان المصطفی بآیه کریمه ان الله یأمر بالعدل والاحسان ابو المظفر سلطان محمد خان
خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه نیم خط و مسلک بعد از آنکه وارد درگاه آفتاب
عالیجناب فایض الانوار شان جو الدانی عنقا بر دست الهمت حوالتم و فرض دانسته که تاریخ جلوس
این خاندان رفیع المکان و سوانح احوال سلاطین ایران و توران بی اکمل جهانیان که معاصر ایشان
بوده اند تا این زمان فرخنده نشان پر توالی سنه در سلک تحریر جمیل بطریق استعجال در خاتمه
رساله بیان کند و بموجب قضیه مرضیه شکر المنعم واجب بنا بر حب اکرام و دعای بر اهل الانام نخبه
باتمام رساله بنا بر این خاطر فاتر به ترتیب و تهذیب اشتغال نمود و چون بکرم قصیر در بیان لطیف
در صحیفه بدایع آسمانی طبعت و قال ساباد بجو جنبه جهود اشتغال نمود اگر مناسب علو همت و بلند
همت طبیعت آن بود که از حقایق علوم و دقایق معقول و مفهوم سخنی چند اسرار و استعداد
انوار سقف رسایه و سیراب امتحان نشر با زبان اتفاق و یقان به پایه الدان ملکان درایع

بدیر گفتن

بدیر گفتن و اد حمن غزال مشکین خال قلم در جولان است و نافه مشکین اثر و خامه عنبرین نامه در مشام مرام عطر بیز
گشت و زبان بر بیان راز دل در میان نهاد که خضر آسای جولان از چشمه روشن بیان ظلمات دوات آب حیات بردارد
و چهره بتان حکایات را در لباس ساده تر در نظر مردم دیده در جلوه آرد که زلال معانی را در حیای سحر حلال
و ربط استعارات غریب تشبیهات عجیب شعر و تیره نشود بسیر لغایت آنکه معانی است که آرزو درصفا و ظرافت
بیانات بر عذار چون روی چار کلاه از جمال بیت انوار اشراق رخ ادراک در مشارق آفاق همچنان آفتاب جهانتاب
فروغ بخشد و چهره دلفریبش از چشم زخم مردالفضول ایمن باشد که گاه در بحث صلاح الله ربیعه لعل آل اعلال
و سبب اینکه آنها میان بلاد روم از حدود ما وراء النهر و خراسان بر ضمیر منیر عزیزان مخفی نماند و خواطر شریف ارباب بدنها
قلم رفیق و پوشیده نماند که در صفحات اخبار و در لغات اصحاب اخبار رحمهم الله تعالی چنان مستفاد می گردد
که نسب عالی تبار این طبقه علیشان سلطان عثمان غازی برید و خلاصه احوال متقدمین و ائمه التواریخ رحمه الله الغفور
و ازین جهان آرا سلطان عثمان شهرت از اوغوز در اسم ایشان سلجوق عددی می کنند و باتفاق اکابر آفاق نسب عالی

بانی سلسله سلاطین عثمانیه و عامه علمای عالم و کافه فضلای بنی آدم متفق اند که امروز تاریخ هجرت روز
چهارشنبه سلخ ذی الحجة الحرام سنه ست و الف است تاریخ سنه تسع و تسعین و ستمایه که سلطان عثمان غازی در قصبه
قراحصار صاحب خطبه بنام نامی خود خواند سیصد و شانزده سال است که اجداد آن پادشاه عالیجاه بطول
مسند پرواز سلطنت در این خاندان والا دودمان قرار و استقرار گرفته با وجود آنکه عظمت و حشمت این
دودمان بی زوال در ترقی و تزاید است و همچنان است که تا قیام قیامت زوال باین خاندان
هیچ نرسد یارب و دعای خسته دلان مستجاب کنی و بر این ترتیب نسب سلسله این طبقه گرامی به یافث ابن نوح میرسد
سلطان محمد خان ابن سلطان مراد ابن سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم ابن سلطان بایزید ابن
سلطان محمد ابن سلطان مراد ابن سلطان محمد ابن سلطان مراد ابن سلطان محمد ابن سلطان مراد ابن سلطان کلیمی
سلطان ایلدرم بایزید ابن سلطان مراد ابن سلطان اورخان ابن سلطان سلطان عثمان غازی ابن ارطغرل
شاه ابن سلیمان ابن الب ابن قیا قزل بوغا ابن یاران ابن تیمور ابن قوتلغ ابن طغان ابن قنول ابن شاه دوزان ابن

یلغار

یلغار ابن باسنقر ابن ترقور ابن بارتو ابن جمدور ابن باتو آقا ابن کوک الب ابن آغوز خان ابن قراخان بک
بن یکیه و جهی ... ابن یافث ابن نوح علیه السلام میرسد غرض از تمهید این مقال و مقصود از توضیح این احوال
آنست که ... از صدور و مادر النهر و خراسان بر ایران است که در تاریخ سنه احدی عشر و ستمایه که زمان تقدم
لشکر قیامت اثر چنگیز خان ... اغار اوج و مرج در ولایت ماوراء النهر و خراسان انداخت و یافت و عموم سادات
بهر دیار رسیدند نمودن ... در هر کشور ... چنانکه صاحب کتاب حبیب السیر آورده که در شهر ... که
از اجداد این طبقه علیه است ... که سید عز الدین نام ... با جمعی ... سیزده شعبان ... آمد
کشته ... از مردم ... هزار ... که ... در ... آمده ... در کار ... شاه
سید ... برآمده ... این رباعی ... باعث ... که در
بگشتن آن ... چنین ... از دست ... که ... و چنان ... کرده اند
که ... آباد و معمور ... که ... هزار ... جانا ... حکم ... اسلام

در مقام مرحمت و بی‌مروتی سلطان ایران قیاس تر آن که متنفسی در آنجا زنده نگذاشت و تمام بقیه تیغ ۳۰۰
بی‌دریغ رنگ روزگار عزیزی در آن معرکه [illegible] همه را کشته [illegible] عمارات عالیش را
پست کرد و در بلده خوارزم بانجه آنکه صد هزار مردم بیشتر در آن اجرا ساخته و زنان جوان و کودکان را اسیر
با اسیری برده و بقیه مردم سوخته و قتل [illegible] رسانیده ترک [illegible] که هر قاتلی [illegible] چهار بیست
بود و عدد قاتلان از صد هزار بیشتر بود و در شهر نیشابور هم از ده روز کشتار کشتگان غیر از عورات
و اطفال هزار هزار و سیصد و چهل و هفت هزار [illegible] و در قلم آمده [illegible] در آنجا تربیت [illegible] چنگیز
العرض چنین در هر کجا از این نوع [illegible] قیامت نشان ظاهر شد سلیمان شاه ابن قیا الپ که جد سلاطین
امرای عظام و خواقین کرام سلطان محمد خوارزمشاه [illegible] بیرون [illegible] هزار خانه دار از طوایف اتراک
بمقتضای و قول الدنیا کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم [illegible] که در حرکت آمده در مرتبه [illegible] عشایرت
خود را بر بلاد روم رسانیده در شهر [illegible] ملک و مدتی آن است رحل اقامت انداخت

و آن خطه فرح بخش را [illegible] رایت دولت و مقر اقبالت [illegible] ساخته و بعد از چند وقت در آنجا بنیت
غزای کفار فجار بطرف البستان روانه شده و در اثنای راه چون به لب شط فرات رسید در هنگام عبور
که آب نهایت خروشان [illegible] در حوالی قلعه جعبر [illegible] غریق بحر فنا شد جسد او [illegible]
او را در نواحی قلعه جعبر دفن کرده [illegible] و او را چهار پسر بود ارطغرل و سنقور و گون طوغدی و دندار
اختلاف برادران که در راه روم بطرف اطراف [illegible] متفرق و نفاق در میان [illegible]
و بعد از آن [illegible] ارطغرل با یک برادر [illegible] در بعضی از [illegible] بعزم غزای کفار [illegible] روم رفته نهضت
فرمود و دو برادر دیگر با اقوام و عشایر باراده وطن اصلی [illegible] در آن حین سلطان علاء الدین
ابن کیقباد ابن فرامرز ابن کیخسرو ابن قلیج ارسلان ابن سلیمان ابن قتلمش ابن اسرائیل ابن سلجوق
روم بود و چون در قونیه [illegible] سلطان علاء الدین رسیده [illegible]
سلطان علاء الدین [illegible] ارطغرل [illegible]

ملک قشلاق و ییلاق تعیین نمود بزیهای ارطغرل در آن سرحد با کفار فجار [illegible] غزا و جهاد میکرد
و از جمله صاحبان و سرداران و حشم او یکی [illegible] بود که بکثرت اعوان و انصار و وفور اهبت و استعداد از
سایر عشایر و قبایل ممتاز بود [illegible] و در آن وقت [illegible] روز بروز قوی [illegible] اقوام او
نیز از دیوان سلطان [illegible] نام [illegible] قشلاق مقرر داشته اما پسر بزرگ او که [illegible]
جوانی بود بصفت سخاوت موصوف و بسمت شجاعت معروف همه روزه [illegible] آثار قابلیت در ناصیه او [illegible]
مروت و فتوت [illegible]
از کفار [illegible] مستخلص کرده [illegible] قلاع و حصار و قصبات [illegible] بتصرف در آورده حکومت آن
دیار بطریق [illegible] قرار گرفت و بعد از فوت [illegible] مقام [illegible]
تاریخ [illegible] و احوال ایشان بتفصیل [illegible]
[illegible]

ارطغرل در آنجا بار رحل اقامت انداخت و علی الدوام با کفار [illegible] غزا و جهاد
میکرد تا آوازه شجاعت و مردانگی و صیت قابلیت و فرزانگی او باطراف و اکناف عالم رسید
[illegible] نفر از [illegible] اقوام او [illegible]
سنه [illegible] ارطغرل در سنه [illegible] سلطان عثمان
پسر [illegible] او [illegible] گشت [illegible] سلطان عثمان غازی بعد از فوت [illegible] سلیمان
[illegible] سلطان علاء الدین [illegible] که قصبه [illegible]
[illegible] سلطان عثمان غازی [illegible] سلطان علاء الدین [illegible]
[illegible] سلطان عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

رسد بعضی که عثمان یکی از جمله بهادران عصر و پهلوانان دهر است نسبت حقوق تا به سلیمان جلیه [illegible] همراه

لهراسب [illegible] اجداد او [illegible] از توران با ایران و وزرای ایران با خلفا [illegible] آمده بازار جنگ

و [illegible] صفات ظاهر و حقیقت [illegible] اولاد [illegible] بلند پایه امارت سرافراز و ممتاز گشته [illegible]

از [illegible] حصار [illegible] طراحی [illegible] کمند [illegible] شود [illegible] از جمله

[illegible] بر [illegible] که [illegible] با بهادران [illegible] مبادرت

دارد و در تاریخ سنه ۶۹۹ [illegible] سلطان عثمان در حکومت استقلال تمام یافته خطبه به نام

نام خود [illegible] و بقیه احوال آنحضرت [illegible] آثار بزرگوار [illegible] که در دیباچه [illegible] ایراد

مختصر [illegible] سنه [illegible] بعون الله الملک المستعان وقایع سنه تسع و تسعین و ستمائه در ایام [illegible]

که مبدأ جلوس سلاطین این خاندان [illegible] سلطان عثمان غازی قلعه [illegible] و قلعه [illegible] حصار

و قلعه [illegible] و قلعه [illegible] بقوت بازوی کامکاری و ضرب شمشیر [illegible] مفتوح کرده

دیمه‌ارا ان

دیمه ارا ان کیانب [illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible] و جمعی [illegible] که [illegible]

از جمعیت [illegible] نام [illegible] ترکمان خطبه به نام نامی عثمان [illegible] و [illegible] القاب

[illegible] در اواخر [illegible] سلطان عثمان دختر [illegible] نام [illegible] که از مشایخ [illegible] عصر

[illegible] شرع نبوی و [illegible] ملت مصطفوی [illegible] در آورده [illegible] حاکم [illegible] را

دختر [illegible] حاکم [illegible] داده بود [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] آورده

۶۹۰ [illegible] سلطان اورخان [illegible] وقایع [illegible]

در [illegible] ارغون خان ابن [illegible] خان ابن هلاکو خان ابن [illegible] چنگیز خان

که پادشاه ایران بود [illegible] وفات یافت [illegible] تفصیل [illegible] بعون

در [illegible] باقی [illegible] مقام [illegible] ارغون [illegible] که [illegible] کار

و در ماه رجب [illegible] روم حاکم بود [illegible] قصه [illegible] تعالی

امرای عالی جناب ستم برستم آمدند پاکان کهتر و بعضی از امرا از سبب خلل جاه در عرصه و زمره ازین جزر دست

پای در دایره متابعتش نهادند و بعضی از امرای بزرگ بموجب سیاست تمام ناصب اسلام بر ... بخشیدند

و بعضی از آن سر باطراف ولایت سپردند تا به صلاح رتبه عدل و احسان و رفع ظلم و عدوان بشارت داده

متعاقب آن اهالی از جانب روم اخبار باعدام شنیده راه در سلیم پادشاه مسکن تر دریان تو بعضی ... کار

روم نهضت نمود و در غیبت او بعضی از سپاه از لشکریان جلال زاده که رومی ... ترتیب فتنه و فساد آغاز نهاد

وقایع سنه احدی و ستین و تسعمایه که خاقان که دریای ... کذشته بجانب روم رفته بود و او ... سال منطقه ...

از آن سفر باز گشته به ... سر ... امرا مهمات سلطنت اقدام ... بر جلالت نفوذ جمعی که ...

... شدند با ... مرام ... بجهت امیر الامرا که سعد ... دولت ... داده تمام

وزارت مدرک کافی خواجه صدرالدین محمد خالدی که در صدارت از قاضی سفر کاشی ... ولایت ترکان بود

منصب او سر ملقب بصدر جهان کردانید و بعضی دیگر که خواجه قطب الدین احمد بود قاضی القضات

۱۶۳

دولت مرو و فات مالک ... در ارزانی ... پادشاه باتفاق ... امرای ... کل ... دیکر

نوع تمام خزاین آباء و اجداد خود ... کان و خزاین ... امرا اقلیم ... در ... نظر ... جواهر

که سلاطین سابق آنها مانند کوهر در کنجینه سینه محفوظ می داشتند ... تمامی آنها ... بهادر ... میان

بخشیده و کثرت ... آن ... که ... حاکم ... کان ... الله اکبر

در خزانه محبوس داشتند و چه در ... کان که داشتند و ... زر ... خزاین و ... وقایع

سنه اثنی و ستین و تسعمایه در این حال صدر جهان وزیر کیقباد ... امرا ... و امور ملک و مال ... اکاه

کردانید و ... ایشان مهام ملک و مصالح ... از رعیت را ... بازار ... حکم

که از جمله امرای بزرگ کیقباد ... جمعی ... در بارگاه ... که ... صدر جهان

اموال ... نصف ... مصارف ... جهت ... لشکر ... داد ... محمد

... آن شنیده ... شود الغالب ... در ... ملک ... کرد ... آن

آمریه تا مدد و معبر بنظر بصیرت و کف کفایت صدرجهان که ذات و نام اختیار جهات و ممالک سر

بقبضه قدرت او داد صدرجهان رای صورت بست که چاو در ممالک بیرون آمده بنا کار آن بر

آن جاش نهاده و به مدار روزی چند که اعدا را پیشه ساخت عقود رحمت بشمار خود که دقایق نقلت و تعیین

و سمایه در این نسخه بر سبیل اسراف کلیه تومان در ان ایام اسراف در آن دیگر بسر جهان

در تلف صدرجهان از حیثی درم و دینار در خزینه چیزی نمانده و کلیه تومان به تدریج

و بذل طریق اسراف مرعی میداشت صدرجهان از لوازم اجابت ضروری در ماند و عاجز شده

از هر کسی از آن وجوه جا بنا ممنوع است و هرکس به تعیین ضمیری نگاشت در آن عزالدین مظفر ای

مهر کرد خصیه که از علما از تریر و بعرض صدرجهان رسانیده که مصلحت وقت در آن است که بدستور

ولایت خطای مملکت چاو آن جا و در ممالک محروسه خانی بعوض زر و نقره روان سازیم

و بیع و شرا بر آن چاو نهند تا حقیقت سیم و زر بالتمام در حاصل خزینه عامره نهند و پادشاه سو

دستگاه

دستگاه قوی پیدا شود هیچ آفریده در پادشاه بقیه بنابر آن که در آن زمان صدرجهان بشعر بالم از تجاره اول

قرض بر جمله بهم رسیده و در خطه خرجی دیگر در حق هم رسیده دستگاه عزالدین مظفر عرض طمع او گشته بسمع قبول راه داد

و به اتفاق فولاد چینگ سانگ که ایلچی قاآن بود آن چاو [illegible] از زبان رسانیده پادشاه حکم

نمود که بعد از این در ممالک محروسه زر و نقره معامله نکنند و در قسم بیع و شری بر [illegible] تعیین رفته زر گشته

در [illegible] پادشاه و امرای خوان زرگران زرکش زر و نقره در دیگر بجز خرج مشغول [illegible] در هر ولد

آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان و دیاربکر و عربستان و خراسان در هر جا چاو خانها بنیاد

نهند و عمال حجت [illegible] کار تعیین نمودند و مبلغ خطیر [illegible] در وجوه بنیاد چاو خانه

معروف شد و این چاو کاغذی مربع و مستطیل بود که چند کلمه بخط خطائی بر آن نوشته بر سر هر دو طرف آن

کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و لفظ ایرنجین تورجی که [illegible] آن عبارت [illegible] پادشاه

ملقب بود و نقش [illegible] ساخته دایره در میان کاغذ نشسته و عبارت [illegible] از نیم درم تا ده درم و [illegible] لقب سلطانی چند

که بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ ثلث و تسعین و ستمایه پادشاه جهان این چاو مبارک را

در ممالک روان کرد هر که تغییر و تبدیل کند با زن و فرزند بیاسا رسد و [illegible] از اشتهار

این حکایات مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهت میل خاطر پادشاه و صدر جهان

در این باب اشعار گفتند که یک بیت از آن جمله ثبت شد چاو اگر در جهان روان باشد رونق

ملک پادشاه باشد جاودان مجملاً کلام در ماه ذیقعده سنه مذکور چاو در تبریز روان گشت بازار از رونق

بحسب ضرورت بیع و شری شروع نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از مشاهده این حال

گوشه [illegible] اگر چه اندک [illegible] اسباب دکاکین باز میکردند اما هیچ متاعی

و اثر به سود پنهان می ساختند بنابراین در روز جمعه عوام اهالی تبریز بفریاد و فغان برآورده

[illegible] لعنت کنان [illegible] قاضی جان [illegible] کشته [illegible]

[illegible] امرا [illegible] صدر جهان بعرض پادشاه رسانید [illegible] دفع چاو [illegible]

خرابی

خرابی ولایت و تفرقه رعایا و موجب فقر اولیای دولت است اگر چه روز دیگر [illegible] عنقریب [illegible]

باحوال ملک و مال [illegible] گیخاتو خان [illegible] نشنود [illegible] حکم [illegible] و مردم [illegible]

بتبریز آمده آن بلیه [illegible] در این [illegible] قرار [illegible]

[illegible] حکومت [illegible] در ایام حکومت [illegible] ملک ناصر

ابن سیف الدین قلاوون [illegible] رسانید [illegible] اربع و تسعین

و ستمایه داود [illegible] بایدو خان ابن طراغای خان ابن هلاکو خان ابن تولی خان ابن چنگیز خان

بر گیخاتو خان خروج کرد [illegible] بر سریر پادشاهی [illegible] متمکن گشت و در [illegible]

الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی غازان [illegible] در حضور شیخ ابراهیم حموی بمقام

فیروزکوه [illegible] بشرف اسلام مشرف شد [illegible] بازگشت [illegible]

که [illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

ومضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین را نقش تمیم نمود الی کلمه ترجمه طرا البلدان

گشت و در سکه سلاطین که ان تمغا خیرات اخرجت للناس تنظیم پذیرفت و نام نیک او را سلطان محمود غازان

سما ساخته منعقد شد بکاشمر سلطان محمد ملقب گردانید و وضع تاریخ خانی از آن روز بنام او کرد وقایع

سنه خمس و تسعین و ستمایه در غره محرم این سال سلطان محمود غازان که هنوز بیست روز از ایام حکومتش منقضی

نشده بود چهره تیمور در شکل سکه ال تمغا که مربع بود بشکل مستدیر که فضلی اشکال است تغییر فرمود

و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر ملک تبارک الله تعالی گردانید

و سایر ادرارات و سیورغالات اهل اسلام در جمیع ممالک بهای دارون مقرر داد و همه در بسبب

امیر الامرائی و نیابت پادشاه سپاه بهرام صولت را بکاجی نوروز ترک تعویض نمود صدر جهان

یعنی خواجه صدرالدین محمد زنجانی و نوبت عهد امر وزارت تعیین نمود وقایع سنه ست و تسعین

و ستمایه در این سال امیر حاجی نوروز به دوستی سلطان مصر متهم گشته در خراسان بحکم غازان کشته

گشت

سر شدت چنید وهم در این سال ملک سیف الدین توقم نصره حسام الدین لاجین بکدر میر که غلام مملوک ملک بود

بنی صلاح الدین صنیف ابن سیف الدین بود او را کشت و او را از ندر بر اسطه متهم گشته با چهار نفر غلام چرکس بقتل رسید

وقایع سنه سبع و تسعین و ستمایه در این سال سلطان محمود غازان در دارالسلطنه تبریز طرح جامع و مدرسه و سایر بقاع خیر

چنانکه بنا در تاریخ ارتفاع دوازده ذرع عرض دو درب بغیر از طاق قبه و در اکثر تواریخ مذکور است مسطورات

در عرض بنا مسجد با تمام رسید و خواجه علی شاه وزیر خیمه زد در تبریز جامع ساخت که طاق پیشگاه آن اشتهار تمام

ارتفاع داشت اما قواعد او استوار نشد تیره از رد سلطان خلیفه و حجر غازانیه بر ارتفاع الاعمال بر دست ترسا در طول

ده سال در عرض رکات چنانکه شفاعت دستان کان عبه امیر اباز نقیت و تمام مرده ساز گردانید اراده

دات کابایت جواب داد ابریز و ضابطان غازانی بود فتحه سوم مرتبه نمود وقایع سنه ثمان و تسعین

و ستمایه در اوایل این سال لاجین ابن حسام الدین در مصر وفات یافت بتدبیر ملک منصور بر تخت سلطنت جلوس نمود

و ملک عادل سعادت آورده و روی لعب شطرنج با امیر علم الدین سنجر رسانید وقایع سنه تسع و تسعین و ستمایه

در اواخر همین سال ملک ناصر ابن ملک منصور که والی دمشق بود در حوالی حمص با سلطان محمود غازان

مصاف داده شکست خورد و سلطان محمود غازان به تبریز عودت کرد در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب امیر نوروز که

صدر جهان ... در تربیت ... بنیان ... و ... را ... ساخته ... جهان را ... کرده بود

دیوان ... در آن ... نیابت و امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی ...

و بعد خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی ... در فن طبابت و حکمت سرآمد حکمای عالم بود

و خواجه سعد الدین ساوجی که در فن ... استیفا ... داشت تفویض کرد و بعض از آن در وزارت ...

روشن ضمیر ... کتب ... تواریخ ... در مطالعه آثار ... یافته در ملک احوال ...

... نظام پذیرفت ... در آن اوقات ... امرا ...

...

...

ذکر امیر

ذکر امیر مبارز الدین محمد ابن امیر مظفر الدین ... آنچه ... در ... که ... در ... [illegible]

در ... خواف ... در ... و ... در ... چنگیز خان امیر غیاث الدین ...

که ... ارغون خان ... امیر مظفر ... غازان خان ... امارت ...

مبارز الدین محمد ... دولت ... ارتفاع گرفت ...

... تبریز آمده ... گشته داده ...

... خطبه بنام ... معروف ...

... حافظ ... آل مظفر

گفته ... آل مظفر ... حکایات ...

احدی و سبعمایه در این سال غازان خان ...

... سلطان ...

از آنجا مراجعت فرمودند وقایع سنه اثنی و سبعمائه در بهار این سال غازان خان غازی نصیرالدین بر تبریز و قاضی
قطب الدین مرحوم را برسم رسالت نزد ملک ناصر مصر فرستاد به پیغام آنکه اگر در آن دیار خطبه و سکه بنام غازان خان نه
دیار را اخراج [illegible] ولایت مصر از تعرض لشکر [illegible] داد مصریان آن رسل را محبوس [illegible]
خوارزمشاهیان از لشکر چنگیز خان رسیده و بعد از دو سال ایلچیان مصر ملک ناصر فرزند که جواب این سخنان متضمن
با نزد غازان خان خواهند برد قاضیان را انعام فراوان داده جهت انصراف ارزانی داشت [illegible]
غازان خان رسیدند آنچه [illegible] مفروض کردانیدند وقایع سنه ثلث و سبعمائه در روز یکشنبه یازدهم
شهر شوال این سال غازان در حدود [illegible] قزوین [illegible] کشید [illegible]
[illegible] شد [illegible] سلطنت جهان غازان [illegible] جهان آرا [illegible]
[illegible] مدت سلطنت که [illegible] تبریز آورده در گنبد که برای دفن خود بنا کرده بود
بردند و سلطان محمد خدابنده که [illegible] یافته بجای برادر بر تخت سلطنت ایران

در این

در این سنه [illegible] منصب وزارت را [illegible] برادر [illegible] خواجه رشید و خواجه سعدالدین تفویض کرد
و وجه تسمیه خربنده آن است که بعد از فوت پدرش ارغون غازان خان در [illegible] با خربندگان [illegible]
در هر [illegible] آنکه [illegible] مردم او [illegible] خدابنده گفتند وقایع سنه اربع و سبعمائه در این سنه [illegible]
در بلاد [illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] سلطان سعید [illegible] وقایع سنه خمس و سبعمائه در اوائل
این سال سلطان محمد خدابنده [illegible] حصار طرح انداخته موسوم بسلطانیه کردانید و [illegible] حصار و قلعه
زیب و زینت [illegible] اتمام رسید دارالملک ساخت وقایع سنه ست و سبعمائه در این سال سلطان محمد
خدابنده بعزم تسخیر گیلان [illegible] امیر قتلغشاه که امیرالامرای او بود در آن معرکه کشته گشت امیر چوپان [illegible]
در امر سلطنت استقلال [illegible] وقایع سنه سبع و سبعمائه در اوائل این سال سلطان عثمان غازی [illegible] قلعه [illegible]
و قلعه [illegible] و آقچه حصار و [illegible] حصار را [illegible] حاکم [illegible] قسطنطنیه [illegible]
از سلطان عثمان [illegible] که [illegible] طلب داشت [illegible] لشکر [illegible]

روز دیگر فراوان به دعا کم از تیغ فرستاد در وقت عصر از دریاچه که طهورات بهبود ... بعد باشد

سلطان عثمان وقف گشته جمعی از دلیران اسلام سر بر مرغ ایشان نامور گویند اکثر آن کافران در آن کلام

عبور از کشتی قطعه شمشیر غازیان کشته شدند هم در این سال سلطان محمد خدابنده با اراده قتلغ قیه دار السلطنه بغداد رفت

در میانه صدر جهان بخاری حنفی که علام ... رتبه بود و خواجه عبد الملک شافعی اقضی القضاة سلطانی مباحثه

مباحثه مذهب ... تقیع ملک کرده و سلطان مذهب شافعی اختیار کرد که آخر بسعی شیخ جمال الدین حسن ابن المطهر

ریف مطهر علی مذهب امامیه صحت بعمل احکام و فرامین بممالک محروسه فرستاده که در خطبه و سکه اسامی سامی

ائمه اثنی عشر رضی الله تعالی عنهم مذکور و منقوش گردانند و کتاب منهاج الکرام را شیخ جمال الدین بنام سلطان

تالیف نموده وقایع سنه ثمان و سبع مایه در این سال قلعه قرمی و قلعه بیلوچی و قلعه کبره و قلعه طرقینا بتصرف ع ز

و قلعه تکور ... بتسخیر اولیای دولت سلطان عثمان غازی در آمد هم در این سال در مصر سالار که نایب السلطنه

سلاطین ... با جمیع ... اتفاق که ... ملک ناصر ... ملک مظفر ... ملک ناصر از کید ایشان واقف گشته

قلعه کرک

بقلعه کرک رفت و پیاده رجنکیر را سلطنت نصب که ملقب بملک مظفر ساختند وقایع سنه تسع و سبعمایه در این سال

امرای مصر ملک مظفر چنکیر خروج کرده او را از سلطنت خلع کردند ملک ناصر را از قلعه کرک آورده بر تخت سلطنت

نشاندند هم در این سال سلطان محمد خدابنده حکومت و ولایت ابرقوه و ضبط راه ها در خراسان و در آن سال

علاء الدین امیر مظفر الدین محمد که در یورش گیلان از آن آثار مردانگی و جلادت مشاهده نمود کرد انهیه و وقایع

سنه عشر و سبعمایه در این سال سلطان ابو سعید سعادت مختلفه از ابهه و خزان طاری که بر ارکان دولت

از حیاتش قطع امید کرده آخر حق سبحانه و تعالی شفای عاجل بخشید خیرات و صدقات بسیار نمودند و در ماه

رمضان این سال مولانا قطب الدین محمود ابن مولانا مسعود ابن مولانا مصلح الدین که قدوه علما و زبده فضلا بال سلطان

بود در دار السلطنه تبریز انتقال بعالم آخرت نمود و شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از جمله

تصنیفات آن جناب است وقایع سنه احدی عشر و سبعمایه در این سال محمد فرزند خواجه سعید الدین محمد ساوجی

که وزیر بود بقتل آورده حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده رفته از تاریخ سال ذال یا الف

عمرو بن ... ارزان لیث ... عمرو

در عمل شغل دیوان صدارت جهان بر عهده خواجه سعدالدین محمد مستوفی خواجه علیشاه جیلانی شد بکار او

بوزارت نصب فرمود که با خواجه رشید شریک باشد و در اواخر این سال سلطان متوجه بغداد شد

وقایع سنه اثنی عشر و سبعمایه در این سال حاکم دمشق قراسنقور و صاحب حلب جمال الدین اقوش که از اعاظم

امرای مصر و شام بودند از سیاست ملک ناصر ترسیده با پانصد نفر سوار فرار کرده بدرگاه سلطان محمد خربنده آمدند قدیم

و در رحبه و سلطانیه به تقبیل بساط معدلت مناط سرافراز گشته بانواع انعام و نوازش اختصاص یافتند

و سلطان محمد خربنده بتحریص و ترغیب ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام نمود که در خاطر داشت بتجدید فرموده

علم نهضت بدانجانب برافراشت و در بیست چهارم ماه رمضان این سال الصلح معاودت فرمود وقایع

سنه ثلث عشر و سبعمایه در اوایل این سال سلطان عثمان غازی او باش حصاری و قلعه القولی

و عیان کول و قلعه اطراوس قره و کنی را مسخر ساخت و هم در این سال سلطان محمد خربنده

ایالت خراسان را به پسر عالی گهر سلطان ابوسعید داد و او را بدانجانب روانه کرد نه

و امیر بوقا

و امیر یسول با تاتاق شهزاده که جمعی کثیر از امرای عظام همراه بودند همراه شهزاده کرده بدانجانب

شهر مراغه در این سال امیر مظفرالدین محمد وفات یافت او سلطان در خطه سپیدرود در مدرسه که از مستحدثات او بود دفن

کردند وقایع سنه اربع عشر و سبعمایه در این سال در میانه کبک اغلان و شاهزاده یسور که از اولاد دوا خان جغتای بود

مخالفت و کدورت در نهر قاعم و اقدام ... غبار نقار مرتفع گشته و یسور ... در آن دیار که ... آمد

و مستعد ... سالک گردید ... از مخصوصان خود با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه

سلطان محمد خربنده فرستاد ... سلطان محمد الجایتو او را به لطف ... بنواخت و جهت ... او

لا ... ساخت ... که سوای از آن ولایت ... عساکر ... داشت

در صحرای قادسی علم اقامت برافراشت وقایع سنه خمس عشر و سبعمایه در این سال ... طغای خان ابن تیمور

ابن ... بابا بهادر ابن ابوبکر ... ابن ... قادر بهادر ابن جوجی ... چنگیز خان در

... و قایع ... در زمان سلطان محمد ... عساکر ... ولد ... او

در ذوالحجه جهان اتابک ... وقایع سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر الجایتو سلطان محمد

خربنده از این جهان فانی بعالم جاودانی انتقال کرد وصاف الحضره مستوفی در تاریخ سلطان محمد میگوید نظم

از هفتصد شانزده چون ماه بگذشت   بگردید جهان باد فنا بر سر بگذشت   آگاه ز حال خویش

ناگاه بگذشت   ایام سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و مدت حیاتش سی و سه سال در قبه سلطانیه در گنبدی

که از بهر تربت خویش بنا کرده بود مدفون گشت و از جمله آثار آن پادشاه مرحوم جامع و قبه ای است که بنا کرده در قلعه

سلطانیه است و آن شهر مربع وضع شده طولش ... و درازی ارکانش بالغه ده ذراع است

و دروازه اش شانزده برج دارد و بالفعل خراب گشته و نفیر دارد و دیوار ... باقیست وقایع

سنه سبع عشر و سبعمایه باتفاق جمهور در غره شهر صفر همین سال سلطان ابوسعید خان ابن

سلطان محمد خربنده در قورق سلطانیه در سن دوازده سالگی بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود تمام

مهام ملکی ... در کف امیر چوپان سلدوز نهاده و خواجه رشید و خواجه علیشاه بوزیر

نائل

نائل بمنصب وزارت داد وقایع سنه ثمان عشر و سبعمایه در روز جمعه هفتم جمادی الاولی این سال ابوسعید خان

خواجه رشید الدین محمد وزیر را در حدود ابهر عراق بقتل آورده مولانا عتیقی در تاریخ وی گفته

رشید دولت و دین چون رشید گو بعقبی   برفت مهمی تقدیر او که طالب براه عدم   هم در این سال

امیر مبارز الدین محمد ابن امیر مظفر سلطان ابوسعید تربیت کرده حکومت دار العباده یزد و ... و منصب

وقایع سنه تسع عشر و سبعمایه در این سال بعضی از امرای سلطان ابوسعید باتفاق قورمشی بر سر امرا و امیر چوپان

در مقام عداوت خصومت در آمد کار بمحاربه و مجادله رسید آغاز جنگ و جدال کردند سلطان ابوسعید بمدد

چوپان داد مردی و مردانگی داد و باز قتال شده در میدان ... که ملقب به بهادری گشت او

بود وقایع سنه عشرین و سبعمایه در این سال بر دست لشکر ... کبک خان ... رسیده و شکست ... کرد

در شهر غازان و خراسان ... گشته لشکر کبک خان سالم و غانم بادولت ... نمود

وقایع سنه احدی و عشرین و سبعمایه در این سال دختر سلطان محمد خدابنده که در نکاح امیر چوپان بود

بود وفات یافت و بنا بر سکه‌ای که در شکاری از سلطان ابو سعید بهادر دیگر خود ساخته
سکه به سعد نقلاخ او در گردد و هم در این سال پادشاه مادر الجایتو [illegible] برص طلوع [illegible]
گردد مرقد آن پادشاه مرحوم در شهر قرشی در جوار مسجد جامع واقع است وقایع سنه اثنین و عشرین
و سبعمایه در این سال سلطان عثمان غازی فتح ملک بورسه که از جمله بلاد اعظم روم است کرد
قران حصاری است در نهایت متانت و حالت سلطان به نفس ترتیب قتل آن شهر از اطراف
حوالی نافذ که و چنین نام آن [illegible] آنچه او یافت کار بر محصوران تنگ شد بعد از دو سال از اطراف قلعه که او
عبارت از آب گرم است فی الواقع آب‌های گرم بجائی که در آنجا است و عمارات بی‌تکلف که در سر آن ساخته‌اند
مسافران بر تجربه در جای [illegible] نه به نهر روز [illegible] کردن چهار [illegible] از زمان کرده اند [illegible]
مکان [illegible] ممالک محروسه [illegible] آل عثمان است و هم در این سال شیخ [illegible] وفات
یافت و هم در این سال امیر فخرالدین خانه که در زمان چنگیز خان [illegible] در زمان سلطان ابو سعید [illegible]

دختر

دختر اوزبک خان را در عقد نکاح داشت وفات یافت وقایع سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در اوائل این سال
قره کال نام شخصی از بهادران سلطان عثمان در ولایت روم ایاسلوق حصار [illegible] که معنی نام او [illegible]
قلعه قره کال اشتهار دارد وقایع سنه اربع و عشرین و سبعمایه در این سال خواجه علیشاه وزیر سلطان
ابو سعید خان را مرض عارضه مرضی عارض شد که از غایت محبت سلطان ابوسعید [illegible] طبیبان حاذق را
مقرر فرمود که در ملازمت او باشند بعد از آن [illegible] باشند چنین مرضی مبتلا بود و ضعف قوی بود آخر کار
رحمت حق پیوست و این واقعه در ییلاق اوجان واقع شد نعش او را به تبریز نقل کردند در جوار مسجد [illegible]
در طرف قبله او دفن کردند و شخصی که در زمان سلطان [illegible] از وزراء او باشد [illegible]
و بعد از فوت او منصب وزارت [illegible] امیر چوپان [illegible] تفویض کردند او
در اصفهان [illegible] اما در نخجوان [illegible] امیر ضیاء الملک عارض لشکر سلطان محمود غازان شده
بود در نخجوان [illegible] وقایع سنه خمس و عشرین و سبعمایه

در این سال امیر مبارز الدین محمد را شاه شرف الدین مظفر نام پسری متولد گشت در سن چهار سالگی تیر و کمان
با کمند و کمان که همه ایشان مستاصل گردانید در حکومت شوکت و عظمت تمام یافت وقایع سنه ست و عشرین و سبعمائه
در این سال سلطان عثمان غازی عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی خرامید و ایام حیات آن سلطان مغفور
شصت و نه سال بود و مدت سلطنتش سی و شش سال در بروسه نام محلی است قربی دفن در [illegible] او را
بعد رسانیدند که در آنجا دفن ساختند و اولاد سلطان [illegible] دست [illegible] در هر روز طعام در مطبخ
او طبخ شده بار عام می داد و هر سال فقرا و ضعفا را نفقه و کسوه و لباس و انعام میکرد و در وقت وفات بغیر
از شمشیر و جبه و جیفه رای اسب [illegible] چیزی دیگر از او باقی نبود بالفعل آلات از غنائم [illegible]
که در حوالی بروسا است از نتایج آن [illegible] است و مسجد جامع که در قریه حصار بازار ساخته و [illegible]
رسانیده علما و مشایخ که بالفعل ایشان [illegible] صدر [illegible] مولانا جلال الدین رومی و سلطان ولد
الدین تبریزی و شمس الحق تبریزی و بهاء الدین ولد [illegible] مخلص بوده و معاشرت داشته است [illegible]

سلطان

سلطان عثمان را در صدق اعتقاد او رضا [illegible] بر سر سلطنت ملوک [illegible] کلاه نمد سفید پوشیدن و دستار [illegible] تکلیف
[illegible] اختراع اوست و بعضی [illegible] در امور مملکت او کرده [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible] بوزارت سرافراز گردانیده [illegible] فتوحات [illegible] او [illegible] دیار
بالفعل [illegible] اشتهار دارد و در قریه [illegible] قلعه از قلاع آنجا مفتوح ساخته بنام او مشهور [illegible]
در ایام [illegible] در این سال قلعه [illegible] دختر حاکم آنجا در خواب دید که در میان [illegible]
شخصی از مسلمانان [illegible] نجات [illegible] صاحب [illegible] نام شخصی را
از سلطان [illegible] شخص که در خواب دیده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] که این خبر [illegible] در [illegible] حصار [illegible] دختر [illegible]
[illegible] داده و [illegible] سلطان اورخان [illegible]
ساخت و [illegible] اشتهار دارد وقایع سنه سبع و عشرین و سبعمائه در این سال سلطان اورخان

سببی بود از فرط حسن دختر امیر چوپان که بزیب حسن جمیله بود بمرتبه که در آن ایام که بسن رسیده که در زیب و آرایش فرید زمانه

و این بیت که خاتمه غزلیست نشانه گفته بیت گفتند بیا بمصر و دلم تا دمشق و حلب که رفته دلم در هوای بغداد است و قبل

ازاین بمدتی امیر چوپان دختر را با امیر شیخ حسن ایلکانی داده بود چون در زمان سلطنت چنگیز خانیان معمول

چنان بود که هر زنی که پادشاه خواهش نمیکرد بنظر او در می آمد شوهر آن را مطلق طلاق خود داده مقصود

که بحرم شاه میفرستادند بنابراین سلطان محرم ساخته امیر چوپان فرستاده صورت عشق و هوس خود با

با دختر او در میان نهاد امیر چوپان از استماع این خبر سرگشته در برابر جواب نگفت سلطان

با امیر چوپان انحراف مزاج بهم رسانید و حمیت و رکیک امیر چوپان و اولاد او که مدت

در انتهای امیر الامرا و مدار الملک آن سلسله بودند برانداخته و امیر دمشق خواجه را که پسر امیر چوپان

امیر چوپان بود بقصد در سلطانیه بقتل آورد و وقایع سنه ثمان و عشرین و سبعمایه در اواخر این سال امیر چوپان

در آنجا قشلاق فرزندان مرا زنی انتقام از زیر دست در خراسان بر سر ... جمع ساخته متوجه عراق شد

وسلطان ابوسعید نیز لشکر فراوان جمع کرده تا قزوین از سر استقبال کرد امرای چوپان در ری از امیر چوپان جدا شده

روگردان شده بدرگاه سلطان میرفتند بنابرآن پیش از آنکه مقابله و مقاتله واقع شود امیر چوپان بخراسان معاودت نمود

کرد ملک غیاث الدین کرت حاکم هرات و ملک او در حسب الفرمان سلطان با جمعی امیر چوپان را بکشت

بعد سلطان نیز بقتل آورد و امیر تیمورتاش نام پسر دیگر امیر چوپان که والی ولایت روم بود چون این قضیه شنید از راه در اران

و التجا بمصر برده از هیبت لشکر قیامت اثر سلطان فرار کرده التجا بملک ناصر والی مصر برد و ملک او حسب الاقتضای

سلطان بقتل آورده سر او بخدمت سلطان فرستاد و هم در این سال سلطان ابوسعید خواست که وزیری ... الملک

و مشیر با استحقاق متانت مسند وزارت و صدارت که از عهده امور دیوانی بیرون توان آمد تعیین سازد

بعد از تامل و استصواب قرعه اختیار بنام خواجه غیاث الدین محمد ابن خواجه رشید افتاد سلطان دیوان امارت

با امرا و اعیان مشورت کرد جمعی متفق اللفظ و المعنی گفتند که ... و ... مساعد اهتمام در اتمام

مهام انام و حرمین و عوام ... و ... امور و ... جمهور و ... کمال و ... استحقاق و استقلال

رعایت جانب ایشان را لایق است که در حسب و نسب بر اقران فایق و در علوم عقلی و نقلی بر امثال الدین
برآمدن وزارت و دقیقه و تقوای او بسابقه عارف بنابراین سلطان منصب وزارت مرو او را زادها حضرت
و از اکابر و اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد سعد بالو شریک ساخت و خواجه که در تحقیق مهمات
و تنقیح معاملات لوازم کفایت و مراسم امانت باقصی الغایه بجای آورده تا عاقبت قضایا بر حسب اقتضای واقع
باشد و خواجه علاء الدین محمد بعد از شش ماه بسر شغل استیفا رفت و باستقلال متصدی آن منصب شد
و احکام بتوقیع مهر رشیدی که رشیدترین اولاد دولت مشرف گشت و کسانی که پیشتر با خاندان
رشیدی بد را ... بعضی در این ایام آن نیکو سیرت اصلا بر طرف شان نیاورده و الحق ... ایام
و جهان مخدوم مرد کرد ... از آفرین بر روز خویش که او ... کند و بنام آن وزیر خجسته
فرجام اکابر ایام چنین ... قاضی ... الرحمن ... شارح ... الحاجب ... نوشته
دارد و مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و شیخ اوحدی اصفهانی رحمة الله علیه مثنوی

جام جم بنام او نظم کرده و خواجه سلمان ساوجی در مدح او قصاید غرا دارد و وقایع سنه تسع و عشرین
و سبعمایه در ابتدای این سال ملک غیاث الدین بن محمد بن ابی بکر که مدرسه غیاثیه در شمالی مسجد جامع
هرات که از مشاهیر مدارس است او ساخته وفات یافت و بموجب وصیت پسرش ملک شمس الدین
بجای پدر نشست و هم در این سال مبارز الدین محمد والی یزد و ... شاه خاتون بنت شاه
جهان ابن جلال الدین ابن سیورغتمش ابن سلطان قطب الدین محمد ابن امیر حسام الدین ... سلطان قراختای
بکرمان ... موسی ... المظفری ... بنکاح در آورد وقایع سنه ثلثین و سبعمایه در این سال
نارین طغای که ... در خراسان بالملکان ... علم خصومت بر افراشته بود و خراسان را
از داد ... و متوطنان هرات ... تا سلطان سعید آمده قصه خواجه غیاث
الدین محمد وزیر که او از غایت غرور و تکبر اراده ... در خاطر ...
سلطان ابوسعید ... باطله ... بر اراده سلطان

و وقف نیست با معدودی چند بمدد عدری که گریخت و سلطان خواجه لولو سالار در عقب
او فرستاده در کوهستان ری او را گرفته بدرگاه سلطانی آوردند بعز یاسا رسید وقایع سنه احدی
و ثلثین و سبعمایه در این سال سلطان اورخان ابن سلطان عثمان غازی قرن خصاری قلعه ازنکمید
و شهر ازنیق را ضبط نمود و هم در این سنه عزیمان در هرات ملک غیاث الدین ابن ملک حافظ را
که بعد از فوت برادرش ملک شمس الدین بر سریر حکومت نشسته بود در حصار اختیار الدین بقتل آوردند
و بعد از آن اکابر و اشراف و اتفاق کردند که در آن وقت صاحب چتر بود ملک معز الدین
حسین ابن ملک غیاث الدین با وجود صغر سن بمسند حکومت نشاندند و از پیش سلطان ابو سعید جهت او
خلعت و نشان حکومت آوردند وقایع سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه در این سال سلطان اورخان
قلعه مرتبا یکجه بس الا بجملۀ تصرف در آورد و هم در این سال جمعی را از شیخ حسن ابن شیخ
امیر حسین آقبوقا فقرا که بعرض سلطان ابو سعید رسانیده که او سلطان را بمد زد و خاتون مر سلطنت

یانهایست

ی انهایست و قصه سلطان را در نزد سلطان رسانید باور کرده قصه کشتن او کرده او
که عمه سلطان بود خواهر او بود در حرامت کشته و بخشید و بقلعه کاخ فرستاد که در آنجا مقیم باشد و بعد از
مدتی باز نظر سلطان بر او افتاد تا آن سخن تحقیق شد و افترای مفتریان روشن گشت خاتون را بجاه و
مرتبه ارتفاع یافته صاحب منصب وزیری و دیوانی شد وقایع سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه در این سال
سلطان ابو سعید غایت غضب امیر شیخ حسن را بقلعه کاخ فرستاده بود بیرون آورده امارت
روم تعیین کرد و تا زمان وفات سلطان حاکم آن ولایت بود و هم در این سنه ولادت با سعادت
شاه شجاع ابن امیر مبارز الدین محمد اتفاق افتاد وقایع سنه اربع و ثلثین و سبعمایه در این سال
سلطان ابو سعید حکومت فارس با امیر مسافر عنایت فرمود امیر شاه محمود اینجو که بعد از آن در حال
حاکم آن ولایت بود اموال و اسباب و املاک بسیار در آن ولایت داشت و از در حضرت سلطان
نیابت گرفته بود او را سخت آمد که حکومت فارس را بدیگری داده باشد بنابر آن امیر محمود

آتش قتلغ و امیر شاه این امیر سنکر و امیر محمد بیک و امیر محمد بیلیق بتحقیق اتفاق کرده قصد
مسافر کرده و او از کید ایشان واقف گشته خود سوار در درون دهلیز سرای سلطان انداخت آن جماعت
تا در دولتخانه رفته تیری چند بر دیوار زدند و کاری بجائی نرسانیدند امیر مسافر بیرون
دوید در خلال این احوال امیر سیورغان و خواجه لولو با جمعیت تمام رسیده سلطان با ایشان
متفق گشته آن جماعت پس رفته سلطان یک یک را گرفته حکم قتل فرمود آخر بسعی خواجه غیاث الدین
محمد وزیر از کشتن خلاص یافت تا زمان فوت سلطان در یکی از قلاع دولت محبوس بود مختصر وقایع
سنه خمس و ثلثین و سبعمایه در این سال سلطان اورخان قلعه بالی کسری و ولایت قره سی و قلعه
برغمه و قلعه ایدرمید و قلعه کماسی و الوباد مسخر کرد اینها همه بتصرف در آورد
در این سال مولد دهان در ارض خطای و ماوراء النهر وفات یافت و پادشاه غزان تیمور بسلطنت
نشست و در اواخر این سال پادشاه اوزبک از زندی ترشی خان از دشت خزر آهنگ ایران

و آوازه پادشاهان

و آوازه پادشاهان گو سلطان ابوسعید آنکه علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و حرکت پیش از
تمکن خصم و تغلب و شیوع اسباب قتال و جدال فراهم آورد و مرتبه مهیا سازد و با امراء لشکر با آن
عزیمت ملک ایران نمود و هر چند موسم قشلاق رسیده بود اما از جهت وقوع وقایع سنه ست و ثلثین و سبعمایه
سلطان ابوسعید بموجب خبر توجه پادشاه اوزبک هزاهز در غایت گرمی بود که لشکر کهنه در ران و ایشان
رسانیده و بسبب عفونت هوا اکثر لشکر را بیماری از زرده بقا بیرون انگشت و سلطان بسلطانیه در آن مقام
بعد از چند روز عارضه روی نموده مزاج مبارک از منهاج صحت منحرف شد بعد از دو هفته اکثر معتمدان
دست داده سلطان بجام برای امری که موجب آن ارتکاب مکتب گشته رفت مرض بمکنی که بعضی اجل
جامه حیات از تن برکند در روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الآخر سنه مذکور بجوار رحمت الهی پیوست و خواجه سلمان
در مرثیه وی گوید کر کمر و تاج نوز د تخت که باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید
امرا و ارکان دولت جسد او را بتجهیز و تکفین نعش سلطانیه نقل کرده در جنب جامع شریف که در شرح

جهت همین کار بنا بر آنکه منصب بزرگی سپرده بود و جمعی از اولاد دکور از پشت سلطان خواجه غیاث الدین
محمد وزیر ارپا خان ابن سوسه ابن منکقان ابن ملک تیمور ابن اریق بوکا ابن تولی خان ابن چنگیز خان
بر سریر خانی نشست اما بعد از چهار ماه علی پادشاه خال سلطان ابوسعید موسی خان ابن علی ابن بایدو خان را
در بغداد بسلطنت نصب کرده بر او خروج کرده باتفاق منادید اعراب و اکراد در موضع جغاتو عنان عزیمت
با ارپا خان مقابل گشته در میانه ایشان در روز نهم ماه رمضان سنه مذکور جنگ عظیم
واقع شد در اثنای کارزار لشکر امرا و اعیان از ارپا خان روگردان شده بموکب موسی خان
پیوستند و از وقوع خیانت اعیان ارپا خان را مجال توقف نمانده روی در وادی فرار نهاد
و خواجه غیاث الدین محمد نیز بطرفی گریخت خواجه در رسیدن آن مرحوم دستگیر گشته
در بیست و یکم ماه مزبور شربت شهادت چشیده بعد از آن ارپا خان بچنگ دشمنان افتاده در سیم
شهر شوال همین سال بمقام اوجان از عقب وزیر روان گشت و چون استیلای علی پادشاه و موسی خان

و قوم اویرات در اطراف و ولایت شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه اردو
شده بخدمت شیخ حسن ابن امیر حسین ابن آقبوقا که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافته او را بر مخالفت
موسی خان و علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد خان ابن یول قتلغ ابن ایلتمور ابن انباجی
ابن هلاکو خان سر بپادشاهی برداشت و تبریز ایران را تختگاه قرار داده علم نهضت بجانب آذر
بایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی الحجه سنه مذکور در دره جی
الاطاق آلاتاق سپاه کینه خواه بهم رسیده نزد علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی نزد امیر شیخ حسن
فرستاده پیغام داده که چون پادشاه بر سر ملک با یکدیگر نزاعی دارند چه ضرور است که ما و تو در این
خون ریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع خود بر بالای پشته
برآمده ایشان را بهم بگذاریم هر کدام از این دو خان ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این
سخن را قبول نمود با ده هزار مرد صف شکن بر روی پشته برآمد و آتش جدال بعد حمله ابطال رجال

بشغلی یا فرصت و محمد خان غازان عزیمت شکار فرمود و عم پادشاه محمود شاه غالب سلطان تقدیر کرده فارغ

البال در کنار آب نزول نمود و به تهیه [illegible] مشغول شده و در آن حال امیر شیخ حسن با دو هزار

مرد شمشیرزن از بیشه فرود تاختند و بزخم تیر و تیغ خسته بر پادشاه سلطان بابا تاختند

و موسی خان از رسیدن این خبر قرار بر فرار اختیار کرد و محمد خان غازان عزیمت [illegible]

داده روی بهزیمت آورده و امیر شیخ حسن بضبط ممالک آورده [illegible]

سلطان ابو سعید [illegible] که سلطان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] در این سال [illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]

ذکر وقایع سنه سبع و ثلاثین و سبعمایه در این سال ظهور خروج امیر عبد الرزاق ابن خواجه فضل الله

باشتینی [illegible] سربداریه از جمله طوایف چنگیزیه [illegible] در سبزوار خراسان واقع

و باشتین قریه ایست از قرای [illegible] بیهق از اعمال سبزوار و خواجه فضل الله محتشم آن

ملک

ملک بود و پنج پسر داشت امین الدین عبد الرزاق و وجیه الدین مسعود و نصر الله و شمس الدین و [illegible] الدین

و عبد الرزاق در ملازمت سلطان ابو سعید بسر می برد و در آن زمان [illegible] ابو مسلم کیفیت داشت در فن کشتی

گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل کرده ملازمت سلطان ابو سعید می نمود روزی بر زبان سلطان گذشت

که آیا در قلمرو ما کسی هست که با ابو مسلم کشتی گرفته و تیر تواند انداخت امیر علاء الدین بعرض رسانید

[illegible] است در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت تواند کرد سلطان

[illegible] آوردن او بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد او را در [illegible]

چند روز به پایه سریر پادشاهی حاضر کرد سلطان فرمود که با ابو مسلم تیر اندازد [illegible] بصحرا

رفته در نظر پادشاهی تیر اندازی کردند چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم سبقت گرفت

سلطان فرمود که وزراء او را [illegible] روانه سازند که [illegible] تحصیل اموال دیوان

دار الامان کرمان [illegible] مقرر [illegible] نمایند [illegible] کیاست بود

پس هر روز دینار مخصوص حق خود دانسته صد هزار دینار بخزانهٔ خاص تسلیم نمود از تحصیل اموال
عبدالرزاق اصفهانی و فروع زر را در گرمان و شیراز و غیره صرف کرد نیز دارد و تتمه را فرمود
که اموال و املاک هر کس فروخته در عوض مال پادشاهی بخزانه تسلیم نمایند در سلک خبر
حضرت سلطان ابوسعید شنیدند جمعی از زنان و لواحق باشی زر جمع کرده سمت دولت داری برادر و دو را
بزرگ نصب کرده گفت در این کس با ما اتفاق دارد و دست آرد از حق سلطان کجای سر از این دار می‌باید
آویخت تا اصلاح صد و جهتی او بر عالم و عالمیان ظاهر گشته اتفاقا در آن روز مخصصه نفر
باده در این امر متفق شدند و پانزده سلطان لقب پسر امیران گشته و در اوایل روز سیر حرام
علاءالدین محمد وزیر خراسان که در چمن دامغان توقف داشت رفته او سلطان نمیرام
کرده منتظر دعوام که باب استرآباد قرار گرفته وجیه الدین برادر عبدالرزاق باو در سلسله

ادسو

او سو در قریب دولت آباد استرآباد به درجه شهادت فایز گردید و دیگر از آن روز سربداران
عروج تمام یافتند. وقایع سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه در این سال شیخ حسن ابن تیمورتاش ابن امیر
چوپان در شیخ حسن کوچک عبارت از وی است ساتی بیک بنت سلطان محمد خدابنده را پادشاهی
برادو قرار گرفت و نام او در خطبه و سکه مندرج گردانید عزم رزم شیخ حسن بزرگ جزم کرد
و امیر شیخ حسن در آن وقت از تبریز به سلطانیه شتافته بعد این خبر شنیده عازم قزوین گشت و ساتی
بیک و شیخ حسن کوچک به سلطانیه و آذربایجان مستولی شده علم توجه بطرف قزوین برافراشت
و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده چون از ملاقات میانه ایشان اتفاق صلح گردید
واقع شد و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک با یاران به آذربایجان شتافتند و امیر شیخ حسن بزرگ به سلطانیه
رفت. وقایع سنه تسع و ثلاثین و سبعمایه در این سال شیخ حسن کوچک ساتی بیک را از سلطنت خلع نموده
سلیمان خان را که از اولاد هشتم ابن هلاکو خان بود بپادشاهی نصب کرد و ساتی بیک را

۳۲۱

طرح او کرد و در سلک ازدواج او کشید وقایع سنه اربعین و سبعمایه درین سال امیر جهان تیمور

ابن آلافرنگ ابن کیخاتو خان را شیخ حسن بزرگ در بغداد بر سریر جهانداری نشاند و در روز

چهارشنبه ذی الحجه سنه مذکور با سلیمان خان و شیخ حسن کوچک در نواحی نقتوی مراغه مصاف داده

شکست خورد و شیخ حسن کوچک مظفر و منصور به تبریز شتافته امیر سیورغان ابن چوپان را

با برادر خود امیر اشرف ابن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین کرد و در همین سال امیر

پیرحسین ابن امیر شیخ محمود ابن امیر چوپان سلطنت مملکت فارس یافت و همین امیر شیخ حسن بزرگ

از آنجا که رایحت به بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صفحه حالش

کشید و خواجه سلیمان ساوجی که در آن حین ملازم شیخ حسن بزرگ بود ... عبارت از

آن قصیده نظم ... که چند بیت ثبت ... نظم خسرو ... اگر ... کرد

نیست بر دل ... از ... عشق ... که در ... حلک ... رحمت

... کند

انتقالیست به تدبیر منجم سیار و این تقدیریست که در عرصه نطع شطرنج بر تراز شاه رخ بنت بیدقی وقار

دیده ای چو رخ بر طرف شاه نهند هر چه پیاده ای با مستظهری یا بقرار و حسب آن که نظر بر تعلیمی نقد و انشر

یکی شود از راه گذر نیز از آن عزم بجای بیدق رسید قدر نیز از آن عزم به منصب های سلاطین آخر ارت

برآرد از رخ و ترک شاه زنهار تیر سیم اسب و پیر هم دار وقایع سنه احدی و اربعین و سبعمایه در بهار این سال

سلطان ایلدرم بایزید ولد صدق سلطان مراد خان در ... آمد در بهار این سال شیخ حسن بزرگ

بار دیگر لشکر بسیار از خیل ترک و عرب فراهم آورده به آذربایجان در آمد و در ذی حجه سال مذکور

سلیمان خان باتفاق امرا و نوئینان ... دفع دشمنان بادجان رفته در کنار ایام امیر یاغی باستی

ولد امیر چوپان با تومانی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از لار ... سلیمان خان روی گردان

و شیخ ... که در ... خواری که ... بغداد در ... راند و بحسب اتفاق ...

بر جای ... که نزدیک بمعسکر شیخ حسن بزرگ ... بغداد ... ...

دشمن ... بیرون رفت تا رسید تمام کشته بمنزل خود بازگشتند وقایع سنه اثنی واربعین وسبعمایه

در اداء این سال ... که گذشته امیر مبارز الدین محمد ... سلطنت ... کرمان گشت و ملک ...

الدین برهان که والی آنجا بود تاب مقاومت او نیاورده کرمان را گذاشته بطرف ... رفت ... دوم

در این سال شیخ ... کوچک در عهد سلیمان خان لشکر ... کشیده ... بسیار کرد

وقایع سنه ثلث واربعین وسبعمایه در این سال امیر وجیه الدین ... برادر ... زاده ... نشسته ...

... شیخ ... بعزم تسخیر هرات ... ملک معز الدین حسین کرت ... شکست خورده ... لشکر ...

امیر وجیه الدین ... شیخ حسن ... که سر از ... بر ... کرده ... در ... نسبت ... امیر وجیه الدین

کرده و هم در این سال ملک اشرف برادر شیخ ... کوچک لشکر بعراق و شیراز کشیده ... سلطانیه

بازگشت وقایع سنه اربع واربعین وسبعمایه در این سال ... امیر شیخ ابو اسحق اینجو امیر شاه محمود اینجو ... در

دکوی حکومت فارس ... میدان ... چوگان ... آورد ... امارت ... سلطنت ...

تولد آبا و اجداد ایشان در فارس بوده سلسله نسب ایشان بحضرت خواجه عبد الله انصاری ... میکردد

و آنچه در اصطلاح طایفه مغول ضابط اموال پادشاه ... که در زمان سلاطین مغول امیر شیخ ابو اسحق

در شیراز قوت و مکنت بسیار بهم رسانید ... امیر محمود در قرات اریافان ... رسیده ... شنبه

بیست هفتم رجب این سال عزت ملک ... شیخ امیر حسن کوچک ... بایقوب شاه نام ... قصه ...

داشت ... آنکه ... بر آن امر ... واقف ... سر ... را ... عورات و جاریه ...

... و ... خصیه شیخ ... را ... ساخت و خواجه سلیمان در ... نقل ... رنجیرت ...

... و ... چهار در آخر رجب ... اتفاق ... زن ... خیرات ...

... شیخ حسن کرفت ... ... زنان ... مردان ...

وقایع سنه ست واربعین وسبعمایه در این سال ملک اشرف برادر ... ملک ... در ... آهنین ... از

و خواجه ... بهادر ... در تبریز ... رسیده ... خواجه ... الدین ... قلعه ...

مجلس ساخت در زمستان بقراباغ رفته غلام خواجه محمود روحی بود که از معتبران اولجایتو بود ازو اراده

مردمکی در تبریز نگذاشته محمد رومی عصیان نموده از تبریز رفته بر جنگ کسی دیگر بسلار هزیمت

خلاصی کرده باستعداد تمام متوجه شیراز شد و چون ملک اشرف این خبر با علام شنید اکرم

رفته بود به تبریز عودت کرده بقیه سال در آنجا گذرانید وقایع سنه سبع واربعین وسبعمایه در این سال

در تبریز وبای عظیم علما بسیار از ملک اشرف گشته و به الجبه اکسی توانست لذا از آذربایجان بجانب [illegible]

اتا محمد رفت و هم در این سال [illegible] امیر [illegible] سرهراد [illegible] امیر [illegible] حاکم سرهراد

شد بعد برد [illegible] خواجه شمس الدین سرهراد [illegible] وقایع سنه ثمان واربعین وسبعمایه در این سال

ملک اشرف با سپاه [illegible] بعزم تسخیر دار السلام بغداد روانه شد امیر شیخ بزرگ در شهر تحصن کرد

ملک اشرف مدت [illegible] ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت بر جوانب هوا استیلا یافت دانست که کار

از پیش نمی تواند برد به تبریز معاودت کرده زمام اختیار ملک را بالاسعد در کف کفایت خواجه عبد الحی داد

در آذر

در آذربایجان و عراق عجم و اران و موغان بمرافقت رعایا و برایا و ضعفا و فقرا اهتمام نمود و از هر کسی

هر چه توانست بزور و تعدی بگرفت وقایع سنه تسع واربعین وسبعمایه در این سال ملک اشرف خواجه عبد الحی

وزیر را گرفته بقلعه الموت فرستاد و چون که کوتوال قلعه او را باعزاز و احترام تمام نگاه میداشت ملک

بحیرا فرستاد که خواجه را به تبریز آورده بار دیگر بجیی داد که او را بقلعه النجق برده محبوس سازد و منصب

وزارت بخواجه محمود دامغانی که لطف سخن و خط خوب داشت مفوض گردانید وقایع سنه خمسین وسبعمایه در این سال

ملک اشرف با پنجاه هزار سوار جرار بعزم تسخیر اصفهان کشید امیر نجم الدین و امیر زکریا وزیر و خواجه علاء الدین

محمود کرمانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق حاکم شهر بودند اطراف بارو و دیوار و بلده اصفهان را

مستحکم ساخته تحصن نمودند ملک اشرف بیست پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته بعد از آن بمصالحه

اتفاق افتاد اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان خوانده ده هزار دینار زر سرخ با [illegible] ده هزار دینار

خدمتی بیرون فرستادند ملک بهمان مقدار [illegible] راضی گشته به آذربایجان عودت نمود وقایع سنه احدی وخمسین وسبعمایه

در این سال شیخ ابواسحق اینجو کرت دوم لشکر به دار العباد یزد کشید امرای او بتفرقه آمده خاسر
و خایب بشیراز عودت کرد و هم در این سال ملک اشرف از سرای جانیبکی در که نشست ربع رشیدی را
عمارت محکم کرد در آنجا توطن کرد که فی نفسه بنیاد کنند و در سلطانیه خونها و بیداد کرد که با امرا و اعیان که بعد
از سوق چنگیز خان علاحده نامزد و هم در این زودی دختر حاکم ماردین خواسته به تبریز آورده
ربع رشیدی را آئین بسته طوی کرد و بعد از ملاقات دختر را پسندیده نکرده زنهار
از یک شب او ... وقایع سنه اثنی و خمسین و سبعمایه در این سال ولادت شیخ زاهد برادر
سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرگ واقع شد و خواجه سلمان در تهنیت ولادت او گفته نظم ای از برج
شرف سپهر خورشید جلال زاده الله جلاله عبدالله ... داد جمال کلبن انبته الله نباتاً حسنا
بر دامنه سپهر از ... جاه و جلال روز آدینه شد از ماه جمادی الآخر رفته از عهد ...
شیخ زاهد شه فرخنده پی آمد ... شه جهان ... طالع او فرخ فال وقایع سنه ثلث و خمسین و سبعمایه

سلطان

در این سال امیر شیخ ابواسحق لشکر گردانی از شیراز به سرداری ... شیخ کیقباد به جانب کرمان فرستاد
و امیر مبارز الدین محمد با پسرش شاه شجاع سر راه بر ایشان گرفته در موضع پنج انگشت ملاقات نمودند و شکست داده
و بعضی از امرای شیراز در آن معرکه گرفتار گشته امیر کیقباد که سردار آن جماعت بود در وادی ... امیر مبارز الدین
محمد شیخ مظفر و شیخ منصور بقتل رسیدند ... وقایع سنه اربع و خمسین و سبعمایه در این سال امیر مبارز الدین
محمد شیخ ابواسحق ... شیراز ... پسر شرف الدین مظفر ... از عفونت ... شیراز از مرض ...
... گشته شاه شرف الدین مظفر وفات کرد که امیر مبارز الدین محمد ... در تعقیب ... محاصره
... تا آنکه شیراز ... امیر شیخ ابواسحق از آن ... فتح یافت
بجانب شولستان و قلعه سفید فرار کرد وقایع سنه خمس و خمسین و سبعمایه در این سال امیر مبارز الدین محمد بعزم تسخیر عراق
آهنگ صفاهان نمود و بعضی پسرش شاه شجاع متحرک شد و هم در این سال نایب المعتضد بالله عباسی که در مصر ... داشت
در استقلال دعوی خلافت ... امیر مبارز الدین محمد بمتابعت علما و فضلای فارس آمده ...

باد بعیت که فتنه روز پیش منابر و وجوه دنانیر که از زمان فترات بغداد وقت مستعصم خلیفه اثری نمانده بود

بتکرار تجدید یافت وقایع سنه ست و خمسین و سبعمایه در این سال امیر مبارز الدین محمد فرزند کامکار

خود قطب الدین شاه محمود سعید را بطرف قلعه تیشه کلاه فرستاده حاکم آنجا باب مقاومت در نیاورده کلید اصلی

قلعه که در جانب صحرا بود فرزند محمود قطب الدین شاه محمود در مستقر دولت اذن دل [illegible]

و مهمات آنجا بسعد اتمام داد عنان نصرت مآب بصوب دار الملک عزت [illegible]

در اهتزاز آورده در این سال جناب مولانا اعظم قدوه کبار امم نافذ عزم فصاحت و ناظم درر

بلاغت سعد الملة والدین مسعود تفتازانی مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که از نسل اوزبک خان

دین طغرل ابن بوقا بن قرا الو تولیت پادشاه مجمله بوب [illegible] سلطان کوک اوده

میخوانند و از قدیم الایام ولایت دشت [illegible] و ملک قرابرشان تعلق

بود است وقایع سنه سبع و خمسین و سبعمایه در این سال قرال الکروسی که قرال در اصطلاح کفره عبارت

از پادشاه

از پادشاه است باتفاق امرای بلدر و طایفه ترف بعزم مقابله و مقاتله سلطان اورخان مرتجع اناطولی

شد و چون سلطان از اتفاق کافران واقف گشت سلیمان پاشا وزیر را مامور کرد که بجانب روم

ایلی رفته تا ملک کفار را بجای [illegible] پاشا حسب المامور در تقدیم این باب سعی نموده در این سال شیخ حسن بزرگ

بعد از آنکه شانزده سال با سر حکومت قیام نموده در بغداد بجوار رحمت ایزدی پیوست و پسرش سلطان اویس

پای بر سریر سلطنت نهاده بجای پدر نشست خواجه در تهنیت سکه این نظم مبشران سعادت بر این بلند رواق

ندا کنند بهر در ممالک آفاق که سال هفتصد و پنجاه ماه رجب بتافت قلعه تیر بیار ملک و

نشست خسرو صاحبقران باتفاق قرار تخت سلاطین بدار ملک عراق شه یگانه سلاطین عهد

شیخ اویس نشست بر ملک جهان عز الله طلاق شهنشهی که برای نثار مجلس او است پر از جواهر

انجم سپهر اطباق وقایع سنه ثمان و خمسین و سبعمایه در این سال سلیمان پاشا وزیر اورخان باتفاق

فاضل بیک خواجه یعقوب و امرای معظم و جمعی از بهادران بزرگ آن روزگار بنام پیشه در آمده کادها

کافران را کشته و از پوستهای ایشان جوال و کلک ترتیب نموده از دریا عبور کرده بطرف روم ایشان روان

گشتند قلعهٔ حمیر و قلعهٔ ایاشیه و قلعهٔ اورکلک و قرکرحصاری را به اوامی که بالفعل بنام آخی یعقوب اشتهار

دارد و قلعهٔ رودکر دسل را به حیطهٔ تصرف در آورده هم در این ایام امیر شیخ ابو اسحق در دست لشکر امیر مبارز الدین

محمد گرفتار گشته در میدان سعادت شیراز که از منشآت اوست بقتل رسید و گویند در وقت قتل خود

این رباعی را در سلک نظم کشیده حیفا که مرغ عمر پر دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا

و دریغا که درین مدت عمر از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند هم درین ایام جانی بیک خان از ظلم و جور و تعدی

ملک اشرف که قاضی محی الدین بردعی شنیده بود از راه دربند شیروان متوجه آذربایجان گشت

و چون این خبر نزد ملک اشرف محقق گشت بعد از آنکه چند سال در ربع رشیدی توطن کرده بود لشکر

در شنب غازان نزول فرموده چهارصد شتر و هزار قطار استر از زر و جواهر و جنس نفیسه بار کرده همراه

فراوان بطرف اوجان روانه کرد و چون جانی بیک خان نزدیک رسید مضطرب گشته خواجه لولو

قزلو

فرمود که با خزاین و خزاین در کرده هر چند بر سر چشمهٔ خواجه رشید منتظر باشند اگر کار بمراد شود به تبریز آیند

و اگر قضیه بر عکس باشد بمن در رود خود بطرف اوجان رفته بر سر راه دو دل بر بالای پشته منتظر ایستاده بود

که یکبار جانی بیک خان از راه سراب رسید فرمود که لشکریان اسعد در میانه گیرند ملک اشرف چون

چنین احوال را مشاهده نمود بشنب غازان مراجعت کرد و یکشب در آنجا بود آنگاه از عقب خواجه و

خزاین در حرکت آمده و جمعی که با او بودند متفرق شدند متشی باد و غلام گرجی در مرند باو لحوق کردند

مردم آنجا بر کیفیت شکست آن خاین ظالم وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند

و خواجه بدر صلاحی تفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روانه شد در خانهٔ شیخ محمد بالسنجی که در صحرا

بود فرود آمد شیخ محمد در مقام خدمت ایستاد اما چون اعلام آن حالی قاصدی از عقبش برق دید

کابر اردوی جانی بیک خان فرستاد این خاص متقرر شد که اشرف بسلک گنبد آورد این خاص

اشرف در سر بر تبریز آورده از بام ها خاکستر بر سر آن ابتر ریختند چون جانی بیک بسوی شهر روی

پرسید چرا این مملکت بدین ویرانی گشته جواب داد که دوکران بر خلاف رضای خدای کنند
و جانی خان بنهضت بدور رفته در اندک فرصت ملک اشرف بقتل رسانید و سر او به تبریز آورد
بر در دیگه مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان به تبریز رفته در رشیدیه نزول کرد
و حکومت آن ولایت را به پسر خود بردی بیک واگذاشت و خود باز [illegible] دشت نهضت نمود
از چند روز بردی بیک خبر بیماری پدر شنیده بولایت اوزبک نهضت نمود و اخی جوق
دیگر بر ولایت آذربایجان استیلا یافت و در این سال [illegible] امور بیک
ابن ایدین بیک والی آیدین ایلی درگذشت و بنی عثمان بطرف روم ایلی رفته غزا و جهاد
بسیار کرده و غنیمت بیشمار بدست آوردند غازیان و مجاهدان (در آن) [illegible]
حاجی بیک پاشا [illegible] تیمار [illegible] داد [illegible]
خلاصه از آن روز [illegible] وقایع سنه تسع و خمسین و سبعمایه در بهار این سال سلطان اویس

بعزم تسخیر آذربایجان متوجه تبریز گشته اخی جوق را که از نیابت جانی بیک خان و پسرش بردی بیک
بحفظ و حراست آنجا قیام می نمود شکست خورده در تبریز بر مسند حکومت متمکن گردید و در این سال
امیر مبارز الدین محمد از شیراز باراده تسخیر آذربایجان در تبریز رفع اخی جوق از سلطان اویس
فرار کرده در نخجوان علم استبداد بر افراشته بود رفته اخی جوق را [illegible] باستقلال او در
[illegible] امیر مبارز الدین محمد بمجرد استماع این خبر بشیراز عودت نمود وقایع سنه
ستین و سبعمایه در این سال شاه شجاع بر پدرش امیر مبارز الدین محمد [illegible] کرد
و فرزندان او را مکفوف البصر کرده در قلعه از قلاع فارس محبوس ساخت و بجای او بر تخت
سلطنت جلوس نمود فضلای عصر در این باب گفته اند رباعی [illegible] کشید [illegible]
[illegible] کشید [illegible] هم روشنی چشم خویش میل کشید
وقایع سنه احدی و ستین و سبعمایه در این سال سلطان اورخان عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی

[illegible]

رحلت نمود و ولیعهدش سلطان مرادخان که پدر در بورسا بر سریر سلطنت جلوس نمود ایام

حیات آن سلطان مغفور پنجاه و سه سال بود مدت سلطنتش سی و یک سال در بورسا مدفون است

پسر داشته سلطان مراد و سلیمان شاه و سلطان قاسم سلطان قاسم در زمان حیات پدر وفات

یافت و هم در زمان سلطان مرادخان در کلیبولی عبور کرده بلغورس رفت و قلعه چورلی را

فتح کرده و قلعه سیوری حصار بنفسه بر سر قلعه سینه رفت در آنجا جنگ عظیم واقع شده حاکم آنجا را

مأسور کرده فرمود که بر عمر سرعسکر که در ساحل رودخانه مریچ واقع است منحوز کرد

وقایع سنه اثنی وستین وسبعمائه در این سال سلطان مرادخان ادرنوک بیک را

به تسخیر ولایت الغا مأمور کرده بود آن ولایت را بقبضه تصرف درآورده و غنیمت

بسیار گرفت وقایع سنه ثلث وستین وسبعمائه در این سال سلطان مراد لاله شاهین را

بعزم تسخیر ادرنه روانه ساخت و کافران انکروس در مقابل آن صف آراسته

جنگ

جنگ عظیم واقع شد آخر منهزم شده به قلعه ادرنه بردند سلطان مرادخان از عقب

لاله شاهین رسیده ادرنه را محاصره کرد کفار انکروس در کشتی صندل نشسته جهت بند فرار رود مریچ

طغیان کرده بود فرار نمودند و شهر ادرنه که از جمله بلاد عظیم روم است بقبضه گماشتگان

آل عثمان درآمده و لاله شاهین به پای قلعه رفته قلعه را مفتوح کرد وقایع سنه اربع

وستین وسبعمائه در زمان سلطان مرادخان غازی مسجد عالی در دار السلطنه بورسا که اتمام یافته

وقایع سنه خمس وستین وسبعمائه در این سال سلطان ادرنه قلعه تسخیر شد و الکه در آن زمان

خبر عصیان خواجه مرجان رسید که از نیابت سلطان والی دار السلام بغداد بود

سلطان دفع او را لازم دانسته توجه بغداد شد خواجه جنگ اقدام طغیان آب

خواجه مرجان بنفسه جنگ نموده اطراف بغداد چهار فرسخ آب گرفت و جای تردد کشتی ها

و بعضی از لشکریان از طغیان بگذشتند گذشته در اول خواجه مرجان دبراب لشکر سلطان

در آن ماه دعجمن سلطان از عقب رسیده و نظر خواجه بر چتر سلطان افتاد تاب

مقاومت نیاورده فرار کرده خبر سوء برده بقلعه بغداد متحصن شد در مقام عذرخواهی

در آمد سلطان گناه او را معفو داشته از جرایم او اغماض نموده عودت کرد و هم درین سال باز الوند بیگ

بعد از آنکه در دست اولاد خود مغلوب و مقهور شد در قلعه سفید محبوس گردید با جمعی از مردمان

قلعه اتفاق کرده کوتوال را کشته طریق مخالفت گرفت و حمزه شاه شجاع از کرده

خود نادم و پشیمان شده او را از قلعه بیرون آورده بشهر دار السلطنه تبریز فرستاد و باز

جمعی از سفهاء ان در خفیه با پدر در صدد قتل شاه شجاع شدند شاه شجاع از ایشان

[illegible] گشته هر یک را بقلعه از قلاع کرمان [illegible]

[illegible] بسیار بیهای صعب کشیده بجوار [illegible] تغیر [illegible] بقلعه [illegible]

و از آنجا بجوار رحمت حق پیوست و تابع [illegible] و [illegible]

در این سال

در این سال سلطان بزیر رضوی رفت و پیرام خواجه ترکمان [illegible] که تشنه [illegible] خواجه سلیمان و [illegible]

در ایلغار [illegible] قاصد رسید و آورد [illegible] باد این خبر مبارک [illegible] شاه عادل [illegible] سلطان

او پس پیرام خواجه را تعاقب نموده با اولاد و [illegible] بطرف [illegible] رفت سلطان در صحرای [illegible]

اولاد و [illegible] او را [illegible] غارت کرد خواجه سلیمان در [illegible] [illegible] [illegible] که او [illegible]

[illegible] مرد [illegible] چنین بار [illegible] گرفت و هم درین سال سلطان مراد خان [illegible] قره [illegible] حمیر

[illegible] مشهور [illegible] که از [illegible] گرفته

بطرف [illegible] که [illegible] ترک [illegible] گرفته [illegible] آورده [illegible] رکاب ظفر انتساب [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] نام [illegible] و [illegible] حادث گشت و هم درین سال سلطان [illegible]

والی روم [illegible] نام [illegible] کرده بطرف [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] نام [illegible] شبیخون آورده کافران منهزم گشته [illegible] غنیمت

بسیار از ایشان بدرجت رسیده‌اند وقایع سنهٔ سبع و ستین و سبعمائه در این سال سلطان مرادخان فتح قلعهٔ کتاهیه و قلعهٔ
سیاه و قلعهٔ کریمی نموده و قلعهٔ شتاتل نمود و هم در این سال سلطان خلیل ابن شیخ ابراهیم والی شروان وفات یافت و
حاکمان شروان بدین ترتیب بودند در شروان عادل میرزا سلطان خلیل ابن شیخ ابراهیم ابن سلطان محمد ابن کیقباد
ابن فرزاد ابن کشتاسب ناحیهٔ گشتاسبی شروان از متعلقات اوست ابن فرخزاد ابن بهرام که ملقب بخاقان [illegible] خاقان
شاه [illegible] بنام او که [illegible] ابن کسری ابن کاوس ابن نوشیروان ابن کرشاسب ابن فریدون ابن فرامرز ابن سالار
ابن یزید ابن حرب ابن مرزبان ابن نوشیروان وقایع سنهٔ ثمان و ستین و سبعمائه در این سال شاه شجاع داشت
که بتازه بر ضد [illegible] رسیده [illegible] شاه محمود برادرش خواهد کرد گفت چون ازانکه هر دو [illegible] شاه محمود
[illegible] متفرق کرده‌ام [illegible] ازین وقت [illegible] آمده به اصفهان کشید [illegible] تا قصر زرد
رکن [illegible] سپاه [illegible] شاه محمود بجنگ پیش آمد بعد از حرب و ضرب شاه [illegible] شاه شجاع
در ظاهر اصفهان فرود آمده و در [illegible] کار بر [illegible] تنگ ساخت [illegible] دانست

قرار دادند که شاه محمود پیش شاه شجاع آمده برادران با یکدیگر صلح نمایند چنین بود [illegible] داشته بشهر آمدند
شاه محمود نیز رضا بر قرار ایشان داده با سپاه بسیار بیرون آمده به [illegible] برادرش شرف [illegible] عظیم
نمود [illegible] شاه شجاع نقض ابرام نموده بشیراز عودت کرد وقایع سنهٔ تسع و ستین و سبعمائه در
این سال سلطان قاسم برادر سلطان اویس بجوار رحمت حق پیوست و نعش او را به نجف برده در جوار مشهد منور و مرقد
مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پس تربت پدرش امیر شیخ حسن دفن کردند و خواجه سلمان ساوجی در مرثیهٔ وی گوید
دریغا که خورشید روز جوانان چو صبح دوم بود کم زندگانی دریغا که گلها شکفته فرو ریخت از تند باد خزانی
بران آفتاب ای فلک زار گریی فرو رفته در روز صبح جوانی [illegible] مادر [illegible] خانه [illegible]
[illegible] کس [illegible] که در عنفوان صبی [illegible] زند خیمه بر جنت جاودانی و هم در این سال [illegible] سلطان
اویس [illegible] به [illegible] و سلطان اویس تعزیت داشت که [illegible]
[illegible] کپنک سیاه بر تن [illegible] شده امرا و خواتین [illegible] سیاه در کردن [illegible]

چند گه که گیتی بدو زنده بُد چنانچه خواجه سلمان در مرثیه او گوید آسمان با سینه پر آتش نشست و تا شه

جهان امیر کرمان بر پر ام شاه ز دیده نازنین صافتر از آب حیات در میان زیر آن ظلمات ابر تراوه دفایع

سنه سبعین و سبعمائه در این سال شاه شجاع خواست که کریمه از خاندان سلطان اویس در عقد نکاح در آورد

تا به مراد قصه منقطع و اسباب نزاع مرتفع گردد داماد سلطان اویس نیز به عقد شاه محمود بن محمد درآمد بهکار

قرعه اختیار بنام امیر اختیار الدین حسن قورچی بر آمد و امیر اختیار الدین با نسخ تمام توجه آذربایجان

کرد چون شاه محمود از این قضیه آگاه شد وزیر خود خواجه تاج الدین سلمان کجیله و تزویر در فرزانه دیگری نامه

جهت خواستگاری دختر سلطان مقرر گردانید روانه ساخت چون ایلچیان هر دو پادشاه در بلاد سلطان

یکجا جمع شدند در میانه ایلچیان گفتگوی بسیار در حضور سلطان واقع شد عاقبت الامر به واسطه آنکه

شاه شجاع در مکتوب خود تن به تمهید بلکه بزبان قلم تواضع نکرده و شاه محمود کمال عجز و انکسار نموده کتاب

نوشته بود العبد والداعی مولاه خواجه تاج الدین جهت علیه را اختیار و حشمت سلو با تحف تمام روانه داشته

مرحوم

ترجمه صفهان از خواجه سلمان در این باب گوید آسمان ساخت در این باب بیکار بوده بود که دزدان

سر رشته اطراف ممالک معمور اجتماعیت بیرون قری سرنامی تعالیف مقرب بکار با جور جهان عقیم

نمان داشته است ارزانی بر آورده جسم دولت تشریف حضور وقایع سنه احدی و سبعین و سبعمائه در این سال

موافق است... امیر تیمور گورکان در خطه کش که ... مشهور است قدم بر سریر سلطنت نهاد نسب عالی تبارش

او بدین ترتیب به چنگیز خان منتهی میشود امیر تیمور بن امیر طراغای بن امیر برکل بن امیر ایلنگیز بن امیر ایجل بن

ابن قراچار نویان که او در اوان چنگیز خان امیر الامراء حلقه الملک جغتای خان ابن چنگیز خان بود و او ولد

ارسیو خان ابن ایردمچی برلاس لقب داشته و عشیرت برلاس بدو منسوب است و او پسر قاچولی

بهادر است که برادر قبل خان ابن تومنه خان است که به بطن برادر چنگیز خان بهم میرسند و اطلاق

لفظ برهی و بطه داماد حسینی است و مولد امیر تیمور در ظاهر کش در شب پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمائه

و وفاتش در سنه سبع و ثمانمائه بوده مدت سلطنتش سی و شش چنانچه قاضی در این باب بیان احوال کند سلطان تیمور گورکان آنکه

مهتر او شاه بود در منتصف شهر ... در آمد بر جهد در منتصف شعبان ... گرد خروج ... در شقه ... کرد عالم باز رحمه

در سن سی سالگی در اکثر معموره عالم قدم نهاد چنانکه ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و مازندران

و جرجان و سیستان و کابل و مکران و عراقین و فارس و آذربایجان و مازندران و گیلان و شروان

و اران و کردستان و گرجستان و دیار بکر و روم و شام را مسخر ساخت و چهار پسر داشت اول امیرزاده

جهانگیر شاه بود که در زمان حیات پدر وفات نمود دوم میرزا عمر شیخ است که ایالت فارس بود در زمان پدر

تیر قضا از شست گردون بر مقتل او آمد جام آخرت چشید سوم میرزا میرانشاه است که حکومت

ولایت آذربایجان و عراقین و دیار بکر تا سرحد روم و شام بدو تعلق داشت بعد از وفات پدر در تبریز بر دست

لشکریان قرا یوسف بقتل رسید چهارم میرزا شاهرخ است که در زمان پدر والی ولایت خراسان بود

بعد از پدر پادشاه ایران و توران شد وقایع سنه اثنی و سبعین و سبعمایه در این سال امیر ولی حاکم مازندران

که از اولاد جوجی قسار برادر چنگیز خان است لشکر مرتب داشته بر سر سلطان اویس از استراباد

... او ترجیح نمود ... سلطان اویس با او در برابر جنگ کرده شکست یافت و چون سلطان از عقب با علم ... رسید

امیر ولی

امیر ولی تاب مقاومت نداشت عنان عزیمت برتافت و از لشکر او گروه انبوه بقتل آمدند و جمعی گرفتار

امیر و دستگیر شدند و سلطان تا سمنان در عقب امیر ولی رفته از آنجا بعد از عود امرا معاودت نمود وقایع سنه

ثلث و سبعین و سبعمایه در این سال امیر ولی عزم رزم از ... لشکر یاوجان کشیده که ولایت او را متخلص

سازد ... برادر سلطان اویس امیرزاده ... بمقتضای امر موعود که قابل تقدیم ... تا خزینه بر بام کوشک

اوجان رفته از آنجا در ... اوجان ... سلطان اویس بسبب ... برادر رفع عزیمت کرده عازم تبریز

گشت در خلال این احوال شاه شجاع مکتوبی با امیر ولی نوشته او را بر مخالفت سلطان تحریص نمود وقایع سنه

اربع و سبعین و سبعمایه در این سال امیر ولی با لشکر گران از مازندران بر یار ری آمده و از آنجا باده رفت

مبارک شاه امیر ولی و سایر امرا آنجا جمعی فقرا از ... امیر ولی دستها ... بر سر بیرق ... نشده له

این خبر از آن سلطان اویس ... است و لشکر بسیار روانه کرد امیر ولی در این زمستان در گذر ده ... خود ...

نیز ... امیر ولی گفت تا ... مطلع ... تا بار ... ساده

قصد کردند بقصد جنگ و محاربه پیش آمدند امیر ولی از سطوت جنگ و جدال گشته در عرض راه [illegible] ساده بعقبه

مسخر کرد امیر مبارک شاه ولد او که پنهان شده بود از آن که [illegible] امیر ولی مبارک [illegible] بقیه طلایع

او در آورد و امیر ولی با اهل زال عودت کرد وقایع سنه خمس و سبعین و سبعمایه در این سال امیر تیمور [illegible]

حاکم قنقرات [illegible] پسر بزرگ خود میرزا جهانگیر [illegible] آورده در این سال دجله طغیان

کرده غیر از چند عمارت عالی بقیه عمارات بغداد را خراب کرد قریب [illegible] آدمی تلف شده در آن اثنا

کاری [illegible] این چند بیت دجله [illegible] بار دیگر [illegible]

وقایع سنه ست و سبعین و سبعمایه در این سال سلطان اویس [illegible] امیر ولی از تبریز بعمارت رشیدی آمده در آنجا

مرض صعب [illegible] شد ارکان دولت [illegible] قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی [illegible] آن نهادند

جهان [illegible] سلطان [illegible] سلطنت [illegible] تعلق دارد و حکومت بغداد [illegible]

که او برادر بزرگ است [illegible] اجابت [illegible]

سعید [illegible] اند و در شب شنبه دوم جمادی الاولی [illegible] در آن شب [illegible]

[illegible] خواجه سلمان در مرثیه سلطان می فرماید نظم ملک را آهسته تر کاری نه آسان گشته
ملک

ملک ایران سال برگشته ویران گشته آسمانها را فرود آورده از اوج خویش آسمانها سو فرود آورده

از اوج خویش الخ بعد از فوت پدر سلطان حسین در تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد خواجه سلمان قصیده که در تهنیت

جلوس او گفته این دو بیت ثبت افتاد نظم ای در پناه چتر تو خورشید پادشاهی [illegible]

[illegible] از حضرت تزلزل [illegible] قانع [illegible] وفات امیر شاه محمود ابن امیر

مبارزالدین محمد هم در سنه [illegible] شاه شجاع در [illegible] این اخبار این رباعی انشا کرد محمود [illegible]

[illegible]

بمجرد شنیدن خبر برادر عازم اصفهان شد و در ولایت عراق [illegible] تصرف در آورد وقایع سنه سبع و سبعین و سبعمایه

در این سال شاه شجاع بعزم رزم سلطان حسین [illegible] بر آذربایجان [illegible] شده در نواحی [illegible]

فریقین [illegible] سلطان حسین منهزم گشته [illegible] شاه شجاع مظفر

و منصور عازم تبریز شد سادات و قضات [illegible] اکابر و اعیان مملکت آذربایجان استقبال کردند.

شاه یحیی بقیتی ایام در فارس بسر بردند و شاه شجاع بر تخت تبریز به تمکین تمام مقام و آرام
گرفت خواجه سلمان قصیده در مدح شاه شجاع انشا کرد که مطلعش این است زهی دولت که از اقبال
بهای چتر سلطانی [illegible] دل‌ها خلق شد روشن که بوسش رو بتو آورده اند و شاه تبایی آن حافظ قرآن شاه
مساوی شیخ محمد کججانی سفر مناقض [illegible] که شاه شجاع خواجه سلمان قصیده دیگر که مطلعش
این است بگفته اعتقاد بهم آنکه سخن ز وصف رخش چون ز خاطرم سر زد ز مطلع سخنم آفتاب بر زد
چون چهارده ماه در تبریز بعیش و عشرت گذرانید خبر رسید که شاه یحیی در شیراز رایت مخالفت
برافراشته العود عنان عزیمت بصوب شیراز معطوف گردانید و هم در این سال امیر تیمور گورکان
بعزم یورش خوارزم بر جوانب [illegible] باتفاق امرا و اعیان عزیمت به یورش جته کرده
که دفعه چهارم بود و استیلا بر آن قوم یافت و در آن اثنا توقتمش خان بدرگاه عالم آمده
یافته منظور نظر عاطفت اثر گردانید بیعتاق رفت وقایع سنه ثمان و سبعین و سبعمایه

در این

در این سال در رتبت ثانیه توقتمش خان بدرگاه امیر تیمور آمده او را اعزاز و اکرام کرد و لشکر همراه که بیعتاق
فرستاد بر تخت سلطنت نشاند و هم در این سال امیر تیمور ایلچی پیش ملک غیاث الدین بهرات فرستاده و بتمهید قواعد
مصادقت و تشیید بنای مودت سعی کرده اند وقایع سنه تسع و سبعین و سبعمایه در این سال میرزا شاهرخ از
امیر تیمور بوجود آمد امیر تیمور قشلاق در زنجیر سرای کرد و پسر بزرگش میرزا جهانگیر هم بنقل صاحب مطلع السعدین
بجوار رحمت حق پیوست وقایع سنه ثمانین و سبعمایه در این سال امیر تیمور یورش چهارم خوارزم اختیار کرده مدت
سه ماه و شانزده روز محاصره قلعه آنجا کرده فتح میسر نشد دریغا که در آن ایام وفات یافت وقایع سنه احدی
و ثمانین و سبعمایه در این سال امیر تیمور قلعه خوارزم را گرفته شهر کش را که مسقط الرأس او بود تعمیر نمود و هم
در این سال شاه شجاع بواسطه فتنه ساروعادل که از امرای سلطان اویس بود در سلطانیه دم از تمرد و عصیان
میزد از فارس آمده او را گوشمال داده و اتابک قلعه سلطانیه برده آخر از روی عجز و انکسار بدرگاه شاه
شجاع آمده ملحوظ نظر عنایت گشت و شاه شجاع بشیراز معاودت نمود وقایع سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه

در این سال امیر تیمور گورکان یورش خراسان کرد و در غره ذی حجه سال مذکور بقصبه اندخود رسید علی بیگ حاکم آنجا استقبال

نموده نوازش یافت و از آنجا بقریه تایباد که مسکن مولانای اعظم ابجد اکرم مولانا زین الدین ابابکر است رفته

صحبت شریف مولانا را دریافت و از ملاقات فایز البرکات آنحضرت فواید بسیار گرفت و از آنجا عنان

یکران بطرف قصبه فوشنج که در شش فرسخی هرات بطرف غربی واقع است منعطف گردانید و در شب جمعه

منتصف ماه قلعه فوشنج را مسخر ساخت و از آنجا عنان تاب بسر شهر هری وقایع سنه ثلث و ثمانین

783 و سبعمائه در این سال امیر تیمور فتح قلعه فاخره هرات کرده و هم در این سال سلطان مرادخان والی روم

قریب بقلعه قیاج آقا حصاری را مسخر ساخت که آن حصار مشهور است بحق بغیری وقایع سنه اربع و ثمانین

784 و سبعمائه در مبادی این سال سلطان مرادخان فتح قلعه سیرد و سیرشهر نمود و هم در این سال سلطان احمد بن

سلطان اویس که اردبیل در وجه سیورغال او مقرر بود بر برادرش سلطان حسین خروج کرده

785 او را در تبریز بقتل آورده متصدی امور سلطنت گشت وقایع سنه خمس و ثمانین و سبعمائه

در این سال

در این سال امیر تیمور گورکان یورش سیستان کرده تمامی آن ولایت را با مضافات مسخر کرده بعد از فتح مراجعت کرد

و هم در این سال در عهد سلطان بایزید ابن سلطان اویس که در سلطانیه عراق سلطنت می کرد

و کسی را بشیراز فرستاده از شاه شجاع امداد و معاونت طلبید شاه شجاع بصوب سلطانیه گشته بعد از اتمام

مهام آنجا عنان یکران بصوب تبریز کشید و در حوالی منعطف گردانیده و برادرش سلطان شیخ علی سلطان احمد در رحم

786 کشید وقایع سنه ست و ثمانین و سبعمائه در این سال امیر تیمور گورکان یورش جرجان و آذربایجان کرد امیر ولی

حاکم آنجا فرار اختیار نموده بطرف عراق آمد قشلاق در آنجا نمود در شکسته ... سلطانیه

شاه شجاع از کلبه گیتی و خارستان محنت بگلشن آخرت رحلت کرد ... وجود داود صلاحیه

... زبده خاندان آل مظفر بود بحسن خلق و صورت و طبع و کثرت فضل و دو فرزند داشت آراسته بود

سی ... ماه زندگانی یافته ... ماه در سلطنت ... کرده پسر ارزو شاه یحیی در اصفهان

و سلطان احمد در کرمان قایم مقام پدر گشته همه را در ایام ... وقایع

787 سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در این سال سلطان مراد خان والی قلعه اسکه و قلعه مارولر را فتح کرد و غنایم طلا و نقره
بی رهبت غازیان در کیسه و بیرهای خود می نهادند و از وضع لطیف سلطان مراد خوشی آمده اسکوب را نیز فتح کرده
در آن زمان پیدا شده و در این سال امیر تیمور تا سلطانیه عراق در حرکت آمده از تبریز آنجا بار ایران تا
نهضت نموده از آنجا به قصد محاصره قشلاق در سال اسرای نوروز و هم در این سال توقتمش خان با نود
هزار سوار به حکم سلطان احمد به تبریز فرستاده و آن بلده را نهب و غارت کرده از نهب بر دانی معاودت کردند وقایع
788 سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه در این سال سلطان مراد خان قلعه زکیه و قلعه قره دریه و قلعه ازاله و قلعه
ساختن نمود فتح کرد و در این سال امیر تیمور در اتباع لشکر توقتمش خان به تبریز و آذربایجان خبر یافت.
یورش معصوم که با تعجیل در حرکت آمده آذربایجان و گرجستان را مسخر کرده به قشلاق قراباغ
آمد وقایع 789 سنه تسع و ثمانین و سبعمائه در این سال امیر تیمور به جنگ قمر الدین ترکمان از قشلاق قراباغ متوجه آذربایجان
شد و در هنگام معاودت عبد لشکر به صحرای موش در اخلاط حاکم آنجا تعهد اطاعت نمود

عزالدین

حسب الامر الوسات و حاجات را نهب و غارت نموده لر کوچک را گرفته به ایذج آمده حاکم
آنجا تعهد اطاعت پیش کشی ارسال نموده از آنجا به اصفهان رفت و هم در این سال تسخیر ولایت فارس و عراق توقتمش خان
در تبریز از مرور رسید که ماوراءالنهر را نهب و غارت کرده حکومت دارالملک فارس به آل مظفر مفوض کرده
790 میرزا سید شریف علامه را با خانه و کوچ به طرف ماوراءالنهر روانه داشت وقایع سنه تسعین و سبعمائه در این سال امیر تیمور
یورش خوارزم اختیار کرده بار دیگر آنجا را مسخر کرده و مرمت با آن ملوک ترکمان
ساخت وقایع سنه احدی و تسعین و سبعمائه در این سال توقتمش خان به خوارزم امیر تیمور لشکر کشیده از سلطانیه
791 به جانب مقصود حرکت کرد امیر تیمور عنان گریز از طرف دشت قبچاق آنجا سوخت و غارت نمود
میرزا امیرانشاه پسر خود را به جهت دفع ملوک سربدار و جانی قربانی روانه خراسان ساخت وقایع
792 سنه اثنی و تسعین و سبعمائه در این سال آمدن بر رضا در غیبت الحاج سلطان مراد خان غازی

خطبه و سکه بنام سلطان غازی کرده اند و تاریخ آن اکثر و تعیین سبعمائه در ایام سلطان مراد اول
بالله او علیه ماه و له دستخط که درین سرداران کافران سارد و سکه کرد بعد از آنکه او بعد و بلوس آمده
شخص ارادل کفار در صورت الحاق بخدمت سلطان غازی مبادرت نموده و جمعی برت یوسی دخت
کرد به یکضرب خنجر آبدار آن مردود را از سلطنت سواران و درآورد که اکثر لذات از آن زخم
کن پادشاه غازی بمقام اعلی علیین شتافته درجه شهادت یافت مدت نه سال عمر داشت
سریر سلطنت که دارالملک روم بایزید و یعقوب چلبی پسران او وزیر اعظم کسی سلطان شهید
خیرالدین پاشا بود بقره جلیل اشتهار دارد و علی پاشا و سادسه پاشا که ترتیب وزارت سلطان
مراد از اولاد خیرالدین پاشا بود و سلطان ایلدرم بایزید در سن چهل و چهار سالگی به تخت
سلطنت جلوس نمود برادرش یعقوب چلبی سعی بلیغ آورده از بعد لیکن آل عثمان اول کسی که قصه
برادر کشی او بود منصب وزارت بعلی پاشا و تمرتاش پاشا تفویض نمود و فتح معدن و اطراف
و قلعه اسکوب

قلعه اسکوب و قلعه حصار و ... که در ... واقع شده و در ایام فتح قلعه الاشهر و قلعه اقلاق
و تعیین جزیه حاکم آنجا واقع شد و در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان مراد غازی بوده اند اول مولانا جمال الدین
اقسرائی است که پیش الفضلا مشهور است که چهار رطل بابا مم فخری حاشیه در غایت متانت بر تلویح نوشته و دیگر
مولانا فناری است که از دیار عجم آمده در سلک تلامذه مولانا جمال الدین منخرط گشته و در اکثر فنون علامی
روم شده میر سید شریف جرجانی به آرزوی ملاقات مولانا جمال به قصبه اقسرا آمد اتفاقا در آن حین مولانا
وفات کرده ملاقات میسر نشد مصنفات مولانا مشهور است دیگر مولانا محمود است که در تدریس ید و تقوی خضری
اشتهار دارد و پسرش موسی چلبی به اراده تحصیل به دیار عجم شده در علوم ریاضی فایق فضل گردید در ماوراء النهر
در خدمت قاضی زاده روم اشتهار دارد و هنگام رصد بستن میرزا الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور در سمرقند
همراه میرزا بود دیگر برهان الدین احمد است که قاضی زنجان بود و به ترجیح نام حاشیه بر تلویح نوشت و در تاریخ
سلطان ... یکتا ... است که اورا مردم ولایت روم قطب الاقطاب میخوانند ... وقایع سلطنت بایزید و سلطان

در این سال خبر رسید به سلطان ایلدرم بایزید که قاضی برهان الدین نام متحکم ولایت روم
والی کشته شد سلطان باراده تسخیر روم ترحم نموده و قلعه آماسیه و قلعه توقات و قلعه سامسون و قلعه جانیک
مفتوح کرد این وقایع سنه خمس وتسعین وسبعمائه در این سال سلطان بایزید بر اسلطه دست درازی کرد روم بایزید
چون برق خاطف تاخت برسر او برده اتفاقا کشتن روم بایزید در آن اثنا وفات کرد پسر اسفندیار
قرار گرفته بسته به رقت و شش ... امیر تیمور رفته او را تحریک آمدن ولایت
روم نموده و قلعه طرابلو و قلعه قسطمونی و قلعه ... هم در این سال تیمور ... ثانی
در آمد و در روز شنبه ششم شهر رجب این سال امیر تیمور با اقوام آل مظفر ... تیغ بی دریغ
بگذرانید و عموما ولایت فارس را به تصرف درآورد و در آنجا شاه ... بعبارت
نظر کردن آل مظفر ... که در سنه خمس وتسعین هجرت نهم شهر رجب
چنین عنوان دهند وقایع سنه ست وتسعین وسبعمائه در این سال ایلدرم بایزید فتح قلعه سلدبریک که قصبه ... بول

ولایت

ولایت روم ... است نموده همیشه مردمان قایم و حاضر و مطیع ... در آن جلبه پیدا می شود دایم
در این سال امیر تیمور فتح دار السلام بغداد و قلعه تکریت و بعضی بلاد کردستان نموده ولادت میرزا الغ بیک
ابن شاه رخ میرزا هم در این سال اتفاق افتاد وقایع سنه سبع وتسعین وسبعمائه در این سال قرال انکروس
از ولایت افلاق آمده متعرض ... که چون این خبر به سمع ایلدرم بایزید رسید چون برق و باد
تند و تیز روانه صوب ... شده در میانه ایشان جنگ عظیم واقع و اتفاق افتاد عاقبت ایلدرم بر لشکر قرال
ظفر یافته جمع کثیر در دست مسلمانان اسیر شدند و قرال به هزار مشقت از آن ورطه خونخوار
خلاص گشته فرار نمود و در همین سال قلعه ... حصار را سلطان بایزید در مقابل ... حصار
در طرف اناطولی بنا کرد قلعه ... نیز مفتوح شده ... استنبول ... اراده تسخیر نموده
استنبول که از خوف ... سلطان بایزید خان هر سال ده هزار آلتون نقد قبول نمود که برای سلطانی
ادا نماید و قرار دادند که محله از محلات استنبول را به ایلدرم ... قاضی سلطان تعیین گشته جامع و مناره

داد از آن قصر با شش مرتبه بر بنی و تیره شعار را السلام در آنجا بود در قراباغ امیر تیمور کنگره جامع و منارهٔ سر

ویران ساخته ملازمان سلطان بطرف روم ایلغار نمودند وقایع سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه در این سال قلعه

ملطیه و درنده و دیورک و باسی سلطان بایزید خان روم مفتوح شد و در این سال امیر قوام الدین

نام سیدی از خلفای امام محمد عسکری در شهر آمل مازندران به عقیده او کشت چون اخلاص و اعتقاد

مریدان و معتقدان به سلطنت به حدی رسید که اعلام یافت و در هر روزی که افراسیاب ایران

می آمد او را که تهمت رافضی بلده و دعوی سلطنت و خروج کرده تسخیر زد و بر وزن در تاریخ آمده بود

حسبکه حکومت آنجا بر وی قرار گرفت تا امروز حکام مازندران از نسل اویند و چند سال است شاه

عباس صفوی که بجای ارث از دختر میر عبدالله مازندرانی عم آورده یافت مازندران را

مسخر کرد نهیه و داب بضبط آن تعیین کرده است وقایع سنه تسع و ثمانین و سبعمائه در این سال امیر تیمور دار

هرات سلطنه بر خود میرزا شاه رخ ارزانی فرمود و از جمله ... که حضرت ... العلما

۶

[illegible]

عزیمت نمود در همین سال ممالک میرزا شاه رخ عنایت فرمود و ولادت با سعادت میرزا بایسنقر بود که در محرم

واقع شد روز پنجشنبه بیست و یکم ذی حجه سنه مذکور در دار السلطنه هرات رخ نمود وقایع سنه ثمان و ثمانمائه

در این ملک ... حاکم آذربایجان اظهار اطاعت درگاه ایلدرم بایزید خان نموده مفتاح قلعه خود بسلطنه

841 سلطانی فرستادند وقایع سنه احدی و ثمانمائه در این سال امیر تیمور بر تسخیر غزا کابل و هندوستان نهضت

فرموده و فتح اکثر بلاد هندوستان را نموده سلطان محمود خان سعلوخان والی آنجا سلطنه منهزم نموده غنایم مراجعت

842 بصوب سمرقند معطوف داشت وقایع سنه اثنی و ثمانمائه در این سال امیر تیمور در هفت آخر بدیع ایران شده

قشلاق در قراباغ ارزان کرد که نزد میرزا خان ... آنجا ... و عمارت آن ... سلطان احمد

و قرا یوسف از ... عسکر ... امیر تیمور ... به اتفاق عازم روم شده در موضع ... منازعه

... ساختند ... امیر قرا یوسف تخلف نموده سلطان احمد

عزیمت روم نمود در انکوریه بشرف ملاقات سلطان ایلدرم بایزید مشرف گشت و سلطان ایلدرم
بایزید در هزاره جرام او کوشیده کاه سر باخراجات ادمیش ساخت وقایع سنه ثلث
و ثمانمایه در این سال امیر تیمور بجانب روم تصمیم کرده قلعه سیواس را مفتوح کرد اهل آنرا بقتل رسانید و عزیمت شام
کرده سلطان فرج والی مصر و شام را مغلوب ساخت و در عقب سلطان فرج تا شام رفته آنجا را بسیار
تاخت و تاراج نمود و قریب بیدان معاودت بسوی قطایقه آنجا آن سوی رفت و از آنجا عزیمت
کرده قشلاق در قراباغ نمود وقایع سنه اربع و ثمانمایه در این سال سلطان ایلدرم بایزید بعزم
رزم امیر تیمور متوجه انکوریه گشته ... طایفه ترکمان و ... تاتار
در سلطان ایلدرم روگردان شده با امیر تیمور ملحق گشتند با این فتور تا لشکر سلطان ...
از وقت طلوع صبح تا غروب آفتاب بهادرانه جنگ کرده کوشش ... مصطفی ... سلطان در آن
دار و گیر ... گشته ... سلطان در هنگام غروب ... روز
نوزدهم

و از نسل ... بهمن سنه مزبور در دست سلطان محمود خان دستگیر گشته او را بسته به نزد امیر تیمور آوردند
وقایع سنه خمس و ثمانمایه در این سال امیر تیمور قشلاق در ولایت اناطولی داد و آیدین ایلی که از هر دو لایت که سلطان
بایزید در اناطولی گرفته بود بصاحبان آن باز داد چنانچه ... قرامان را
بقرامان اوغلی و کرمیان ایلی ... ایلی را بوارثان داد و اراده داشت که سلطان ایلدرم بایزید را
رخصت اطلاق داده ولایت ... را بدو ارزانی دارد ... در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه مزبور
خبر رسید که سلطان ایلدرم بایزید در آق شهر بمرض ضیق النفس و خناق از این جهان گذران درگذشت
مدت ... سال عمر یافته سیزده سال سلطنت کرده آثار خیرات و مبرات و حسنات بسیار در بلاد و دیار ... جامع
و زاویه عالی در ادرنه ساخته مدارس و جوامع و زوایا در دیار اسلام و سایر بقاع الخیر ... باتمام رسانید
و از او سلطان سلیمان و سلطان محمد و عیسی و موسی و مصطفی پنج پسر ماند و ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان ایلدرم

بایزید بعضی از اولاد شیخ حاجی ابن موسی آق سرائی است که صاحب کشف و کرامات بوده که مردمان
آن دیار را به او اعتقاد و خلوص بسیار است مقبره شریفش در آنجا است و دیگر شیخ نور الدین سلطان است
که قطب مدرسین بوده بعد ترک منصب به صحبت شیخ حاجی بیرام رسیده صاحب کشف و کرامات و خرق عادات گشته
در بروسه مدفون است و دیگر شیخ شهاب الدین سیواسی است که در اوایل علوم تحصیل نموده آخر به صحبت شیخ
زین الدین خوافی رسیده علم تقریرات را تکمیل نموده در اماسیه نام مدفون است و دیگر شیخ
قطب الدین ازنیقی است که با امیر تیمور ملاقات کرده او را نصیحت نموده و دیگر مولانا پادشاه و دیگر مولانا
شمس الدین محمد ابن محمد الفناری است که در مصر تحصیل علوم نموده باز به روم عودت کرده در اوایل قاضی
بروسا شده در آخر وزیر گشته در تفسیر و عربیات تألیفات معتبره دارد و آخر به زیارت حرمین
شریفین رفت و دیگر مولانا حافظ الدین محمد الکردی است که به برازاوغلی اشتهار دارد و جامع

اسم علوم و در فتوی بزازی نام کتابی از تألیفات او است بغایت کتاب معتبر است و دیگر مولانا مجد الدین
ابو طاهر محمد شیرازی است که در لغت قاموس نام کتابی مشهور از تألیفات او است و دیگر مولانا محمد ولد مولانا
شمس الدین محمد فناری است که در بعد سالها در مدرسه سلطانی مدرس گشت و در هر علم کمال و دیگر
مولانا بهاء الدین عمر ابن شیخ قطب الدین است که مفتی زمان بوده است و دیگر مولانا علی شیرازی است
که در اصول و فروع مهارت تمام داشته و دیگر مولانا ابراهیم ابن محمد الحنفی است که در غایت مرد فاضل
و دانا بوده او نیز مفتی زمان شده و دیگر مولانا عز الدین عبد اللطیف است که بمشارق و مشارح دستگاه داشته
و دیگر مولانا احمد کرمیانی است که فاضل خوب و شاعر مرغوب بوده راه ندیمی مجلس شهزاده سلطان سلیمان
داشته کتاب اسکندرنامه ترکی بنام او نظم کرده و با امیر تیمور ملاقات نموده و از لطیفهای او امیر تیمور بسی خوش آمده
406 او را لطیفه حمام که لطیفه که با امیر تیمور در حمام گفته مشهور و معروف است وقایع سنه ست و ثمانمایه در بیان امیر سلیمان
ابن سلطان ایلدرم بایزید در بروسا بر تخت سلطنت جلوس نموده برادرش موسی چلبی از او فرار کرده نزد قرامان

ادنه رفت و الدرکنا دلتی باغنه یاریک بر داد و لشو در کشتی نشسته نزد بود و قیلدق فرستاده بود

در صلاح روم میدار و خود صوباشی بیدمی کرده و دیوالطه تخفیف حکام کافر را که خراج چهار [illegible] می داده بعد

می ماند و تمام اصحاب او مرجو بود چون این خبر در برده شاه رسید امیر سلیمان ترجمه او در نه گشت و هم در این

امیر تیمور از یورش روم بمکان فراغت کرده بعزاری جستان و فتح قلاع آنجا مبادرت کرده و بتعمیر شهر البلدق

اران که از دیر باز از عمارت حزارتی مانده بود امر فرموده وقایع سنه سبع و ثمانمایه در بیست و چهارم شعبان

انهدام شهر شب [illegible] این سال امیر تیمور گورکان اجابت حق [illegible] گفته در سفر خطا بموضع اترار بجوار رحمت

پروردگار رحلت و خلاف در میانه اولاد و بنیاد او خاتمه عاقبت میرزا شاهرخ در خراسان

بر تخت سلطنت جلوس نمود وقایع سنه ثمان و ثمانمایه در اواخر این سال میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور 808

گورکان از آذربایجان متوجه خراسان [illegible] چون این خبر [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

صوب [illegible] امیر جهان ملک و امیر فیروزشاه [illegible] که [illegible] از آنجانب [illegible]

ملک

ملک [illegible] و قیام [illegible] بلدی و [illegible] رخصت انصراف وقت [illegible]

[illegible] آنچه وظیفه [illegible] آورده و مکتوب مصحوب [illegible] ساخت مبنی بر قواعد نام [illegible] و شیخ [illegible]

صلح و جنگ امرا اتفاق روانه شدند در موضع کالپوش باردی میرزا میرانشاه رسیدند و بعد

بساط [illegible] گسترده مکتوب و پیغام جانب [illegible] که [illegible] میرزا میرانشاه [illegible]

[illegible] نموده فرموده که جناب برادر [illegible] را سعادت ذات و دولت [illegible] داده [illegible]

[illegible] بشارت [illegible] سلطان [illegible] امر [illegible] وظیفه دعا [illegible]

در خلال این احوال میرزا ابابکر [illegible] سلطانیه [illegible] رفت و بعد از [illegible]

809 سنه وقایع سنه تسع و ثمانمایه در این سال [illegible] اولاد و سلطان بایزید [illegible] سلطنت

810 بایکدیگر [illegible] عیسی چلبی [illegible] در برده [illegible] تخت سلطنت نشست وقایع سنه عشر و ثمانمایه .

درین سال میرزا پیر محمد بن امیر تیمور گورکان که بحکم جد در دار التخت هند و کرمان بود آخر بواسطه آنکه از اسب [illegible]
و غیر آن بود در عهد [illegible] ممالک پرداخته قرا یوسف ترکمان بر او خروج کرده در پای [illegible] در
ناحیه سردرود از اعمال تبریز جنگ عظیم واقع شد میرزا ابوبکر بن میرانشاه بقتل رسید و قرا یوسف آذربایجان را تحت
811 تصرف خود در آورد وقایع سنه احدی عشر و ثمانمایه درین سال میرزا شاهرخ بر بعضی سنت نبوی علیه الصلوة والسلام
حکم فرمود فرزندان که عنوان صحیفه [illegible] جهان [illegible] کامران [illegible] میرزا بایسنقر میرزا احمد
812 سنت [illegible] کرده وقایع سنه اثنی عشر و ثمانمایه درین سال میرزا شاهرخ بتعمیر شهر مرو که
که از مشاهیر بلاد خراسان است [illegible] سعد [illegible] امر فرمود [illegible] که
روزگار و حوادث لیل و نهار که درهم ریخته از عمارات او جز رسوم و اطلال نمانده بود [illegible] از
600 تاریخ سنه عشرین و ستمایه که تولی خان ابن چنگیز خان بتخریب آن بلده حکم فرموده تا این سال کسی در تعمیر

کوشیده

نکوشیده [illegible] بود که آن مسکن از [illegible] بعد القصه بامر [illegible] آن بلده معمور و آباد
گردید وقایع سنه ثلث عشر و ثمانمایه درین سال امیر سلیمان بقصد جنگ برادر خود موسی چلبی لشکر بروم کشید
در اثنای جنگ عسکر روم از امیر سلیمان روگردان شده بموسی چلبی پیوستند ناچار امیر سلیمان
فرار کرده [illegible] موسی چلبی بر تخت سلطنت جلوس کرده حاکم بالاستقلال
814 روم شد [illegible] سلطنت امیر سلیمان هفت سال و نیم بود وقایع سنه اربع عشر و ثمانمایه در اوایل
این سال موسی چلبی قلعه [illegible] را [illegible] کرده هم درین سال میرزا [illegible] بن میرزا [illegible] که
در میان [illegible] خطا [illegible] ظفر [illegible] بعد از [illegible] ایلغار [illegible]
تا [illegible] خراسان [illegible] میرزا شاهرخ آمده
815 او در العراق [illegible] وقایع سنه خمس عشر و ثمانمایه درین سال
امیر قرا یوسف ترکمان از تبریز ایلغار [illegible] آمده [illegible] ابراهیم والی شروان

۳۴۴

فرستاده او را بعد از عزل بعنایت حاکم شکی و کشته شدن بکرجی و الی ارکم تا اتفاق شیخ ابراهیم کردن

با اطاعت او تنها شدند و بصلح بیامدند و قرار دادند از آن ازاین کذشته طرفین جنگ بسیار کردند و شیخ ابراهیم برادرش

شیخ بهلول کشته شد بکرجی در آن معرکه گرفتار کشتند بعد شیخ قرار دادند که کشتند سی بار برادرش و بیست و نفر

از نامداران گرجی هر روز یکی فرستادند و بعده شاه فرخ را عارت کرده بتبریز بحضرت معظم شیخ ابراهیم و شیخ بهلول را مولانا

ظهیرالدین قاضی را بتعزیه همراه آذربایجان آوردند و شیخ ابراهیم قرار داد که آن دیار مرجع و ادارات ملک ولایت

که در شیروان داشته بتبریز آمده تعلیم قرآن نماید شیخ بهلول درست و قاضی صدر قاضی خون بها داده

ملتمس شوند شیخ و برادرش و قاضی آنچه وجه بعضی بعد بار درباره مستدعی بسیار حضرت کردند و جامع

816 سنه ست عشر و ثمانمائه در ادرنه سلطان محمد خان ابن ایلدرم بایزید بر تخت سلطنت جلوس کرد

و شرح این قضیه آن است که سلطان محمد خان برادرش بر در زمان فترات برادران تفرقه اکاری

ایشان کشته در سنجاغ که پدرش در حیات داشته بود ارزانی داشته بود در آنجا توقف داشت تا کرد شاه

مدار

ملک و بر موسی چلبی برادرش نوعی تعرض عصیان بنمود خود سالار دریا و تکور استنبول اندرا خبر

و باتفاق او در رئیس ملک کشتی بدست سلطان محمد خان با پاسبانی فرستاده او در استطلاق تغییر کرد حیله الله تعالی

ایشان سلطان محمد خان بحوریسا آمده با امرا و تکور استنبول لشکر نابردم ایلی عبور کرده امرا تابع او تا او را

استقبال او رفتند موسی چلبی از استماع این خبر فرار کرده سلطان محمد خان او را تعاقب کرده بقتل رسانید سلطان

در صباقلو نام موضع او را دستگیر کرده حسب الفرموده سلطان بقتل رسید و سلطان محمد خان مستقل و آرام

817 بر تخت سلطنت جلوس نمود و هم در اوایل ایام او قرامان اوغلی با پسرش مصطفی آمده و دستگیر کرده ملک و سلطان

محمد خان اگر چه هر دو پسر را عفو کرد و بعضی از ولایت قرامان بدیشان ارزانی داشت و قایع

سنه سبع عشر و ثمانمائه در این سال سلطان محمد خان لشکر از قلعه سامسون و قلعه کلیب و قلعه سریان و قلعه

قربان و قلعه ینکیده و قلعه آق شهر و قلعه بیک شهر و قلعه سیواس و قلعه ادمانی و حسید ایشان را مفتوح کرد اینها

تصرف اولیای دولت قاهره درآمده و هم در این سال میرزا شاهرخ جهت دفع برادرزاده میرزا اسکندر

٣٤٥

که علم مخالفت برافراشته لشکر به ولایت فارس کشید چون سپاه آل جلایر تبریز را

مدد ترکمانان کیفیه میرزا بایسنقر بجا با جرجو [illegible] رسیده میرزا بایسنقر

دلاورانه جنگ تجلد نشاط شمع ساخته تیغ و کفن در گردن انداخته بعتبه بوسی عم بزرگوار شاهرخی

مشعوف گشت و بر عاطفت پادشاهانه رقم عفو و اغماض بر جرائم او کشید وقایع سنه ثمان عشر

و ثمانمائه در اوایل همین سال قلعه سوران بتصرف اولیای دولت در آمد سلطان محمد خان

در آمد میرزا شاه رخ ضبط و دارالملک ولایت [illegible] خان سو در این سال میر [illegible] عقیص

بر حفظ ارزان [illegible] وقایع سنه تسع عشر و ثمانمائه در این سال سلطان محمد خان [illegible] 828

قلعه کالقری و قلعه جقاد و قلعه پوسیا و قلعه باقره کوزی مسخر شده در شب پنجشنبه جمادی

الاول این سال میرزا بایسنقر از میرزا شاهرخ [illegible] داد [illegible] با هم [illegible]

باغ سفید [illegible] فرمود [illegible] میرزا علاء الدوله گشت وقایع سنه عشرین و ثمانمائه

در این سال

در این سال سلطان محمد خان به تعمیر قلعه ساحلی اشارت فرمود و هم در اواسط این سال میرزا شاهرخ از هراة

عزیمت مشهد مقدس نموده مرقد مطهر معطر امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا دوازدهم شهر شعبان

همین سال بزیارت مشهد آن حضرت رسیده شرایط [illegible] آورده قندیلی از [illegible] هزار [illegible] مثقال طلا

که بخرج رفته در آن [illegible] ساخته در روضه [illegible] فرمود و در مرقد مطهر آن حضرت آویخته و چهار باغ [illegible]

مرقد روضه [illegible] طرح انداخته عمارات [illegible] وقایع احدی و عشرین و ثمانمائه در این سال قتلق [illegible] مصطفی

که در ولایت روم [illegible] خلیفه [illegible] نام [illegible] که دعوی نبوت می‌کرد که به ولایت [illegible] رفته

827 مردمان [illegible] اطاعت او دعوت می‌نمود وقایع سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه در این سال میرزا شاهرخ [illegible]

829 [illegible] آقا [illegible] پسر [illegible] میرزا [illegible] نمود وقایع سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه

در این سال [illegible] قلعه [illegible] مصطفی [illegible] سلطان محمد خان [illegible] رفته بطرف [illegible]

توجه نمود و [illegible] نشسته بولایت [illegible] رفت و [illegible] رفت جمع کثیر از [illegible]

خود ساخته دعوی سلطنت نمود و سلطان محمد خان از این قضیه واقف گشته کس بر او فرستاده او را در غره

ماه گرفته به درگاه سلطانی آورده در پای علم صلب کردند و هم در این سال میرزا شاهرخ به عزم رزم قرا یوسف

از هرات با لشکرهای فراوان متوجه آذربایجان شد چون از رستاق ری [illegible] ممالک

عراق درآمد قاصدی از جانب تبریز رسیده خبر آورد که قرا یوسف در نواحی اوجان جان

بجان آفرین تسلیم کرد و ترکمانان چون سیماب در اضطراب آمدند قلعه سلطانیه [illegible] که داشته باطراف

پراکنده و متفرق شدند میرزا شاهرخ به سبب استعجال عازم سلطانیه گشته میرزا بایسنقر را به سبیل

ایلغار به تبریز فرستاده در اواسط ذی قعده [illegible] خیام نصرت انجام گرد و در آنجا بقرا باغ نهضت فرمود

در آن زمستان قشلاق در آنجا نمود وقایع سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در این سال میرزا اسکندر ابن 824

قرا یوسف در حدود [illegible] با میرزا شاهرخ محاربه و مقاتله نمود عاقبت منهزم گردید

بعد از عودت میرزا شاهرخ به تبریز آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود وقایع سنه خمس و عشرین و ثمانمائه 825

در این سال

در این سال سلطان محمد خان والی روم به مرض اسهال [illegible] ایام حیاتش [illegible] سال

و مدت سلطنتش [illegible] سال پسر سلطان مراد خان و سلطان محمود و سلطان یوسف و مصطفی چلبی و کوچک سلطان احمد

برادر به قتل رسیدند و سلطان مراد خان [illegible] بر سریر سلطنت جلوس نمود در هفتم ماه رجب این سال میرزا بایسنقر را حق

سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود [illegible] میرزا بابر گشت ذکر خیرات و مبرات سلطان محمد خان اولا

مسجد جامع و زاویه و عمارت مزار سلطانیه نام و مدرسه عالی در بروسا ساخته و مسجد و حمام در قصبه مرزیفون

بنا کرده باتمام رسانیده و اوقاف کاملا بجهت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما تعیین نموده که هر سال محصول

آن [illegible] به آنجا فرستاده بر طرف واقف صرف سازند و در [illegible] جامع بر سر مزار [illegible] که

غزات و مجاهدین بعد مسجد جامع و زاویه بنا کرده باتمام رسانیده و سایر خیرات و مبرات او بسیار است

و در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان محمد خان بوده اند مولانا حیدر رومی است که از جمله شاگردان مولانا سعد الملة

والدین تفتازانی است و بر شرح کشاف حاشیه نوشته و [illegible] شرح دارد و دیگر مولانا فخر الدین

[illegible]

عجم است که از جمله تلامیذ میر سید شریف جرجانی است و سرآمد دانشمندان عصر است

و دیگر مولانا قرا یعقوب بیکره است که بغایت فاضل و دانشمند بوده است و دیگر مولانا

بایزید مشهور است بصوفی که معلم سلطان محمد خان است و دیگر مولانا محمد کافیه جی بوده در عربیات تا حدی دراز

و دیگر از مشایخ پیر الیاس اماسیه است که مرد صاحب کرامات و مرجع خواص و عوام بوده و دیگر

شیخ عبد اللطیف مرزیفونی است از خلفای حاجی بوده در بوربازار مدفون است در زاویه بر سر مزار او ساخته آنجا

در وقت سفر [illegible] و آتش [illegible] و دیگر شیخ عبد الرحمن مرزیفونی است از عظمای خلفای شیخ [illegible] الدین

اسحق بوده و مزار او نیز در مرزیفون است و دیگر شیخ عبد الرحمن ولد حسام الدین [illegible] است که اولاد

قصبه [illegible] بوده و صاحب وجد و حالت در اماسیه مدفون است و دیگر شیخ ذکریای خلوتی است که صاحب

معارف و مجاهده بوده او نیز در اماسیه مدفون است و دیگر شیخ لطف الله ولد [illegible] است که در [illegible]

حاجی بوده بمقامات [illegible] که در کتب مذکور است و دیگر شیخ شجاع الدین قرامانی و شیخ مظفر

الدین

الدین [illegible] است و شیخ بدر الدین و [illegible] و شیخ صلاح الدین [illegible] و شیخ مصلح الدین خلیفه [illegible]

و رسالت [illegible] جماعت [illegible] از جمله خلفای شیخ حاجی [illegible] بمراتب عالیه رسیده اند مردمان آن دیار

اعتقاد و اخلاص [illegible] کلام [illegible] در تاریخ سنه ست و عشرین و ثمانمائه در [illegible] خروج سلطان

مصطفی [illegible] است و در روایت [illegible] در محاربه امیر تیمور و ایلدرم بایزید سلطان مصطفی ولد سلطان بایزید

در آن معرکه ناپدید شده بود و در [illegible] سنه شخصی در سلانیک [illegible] گشته دعوی کرد که منم مصطفی چلبی ولد سلطان بایزید که

در جنگ امیر تیمور غیبت نموده جمع کثیری [illegible] او اعتقاد کرده [illegible] گرد او مجتمع گشته حتی [illegible]

نیز تابع او شده و قلعه [illegible] تسلیم او نموده بعد از آن [illegible] روم ایلی آمد عسکر آنجا تمام با او بیعت کرده [illegible]

میر میران روم ایلی [illegible] بطرف [illegible] رفت و سلطان مراد خان نیز [illegible] تا [illegible]

[illegible] در کنار آب [illegible] آمده [illegible] شب [illegible] شبیخون [illegible] مصطفی [illegible] گرفت و کشته [illegible] که مردم

[illegible] سلطان مراد خان [illegible] رفته [illegible] مصطفی

از بقیه و تحف گذشته بنزل آغاجی یکجهتی نام ممکن رفت مباشی ... عسکر سلطان اویس تعاقب
کرده دستگیر نموده بحضرت سلطانی آوردند حسب الفرمان بقتل رسید وقایع سنه سبع و عشرین و ثمانمایه 827
در این سال سلطان مرادخان با اسفندیار بیک جنگ کرده شکست خورده در این سال سلطان مرادخان
دختر حاکم ... را بعقد نکاح در آورد وقایع سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه در این سال اسفندیار بیک با اراده قمع قطع 828
آمده سلطان مرادخان آگاه گشته عزم او تصمیم فرموده و اسفندیار بیک بجهت عقوبت ... نام
ولد او در ملازمت سلطان بود عم ما امرا روم ... از اسفندیار بیک روگردان شده بخدمت ... نام
مبادرت نمودند اسفندیار بیک فرار نموده بقلعه ... رفت ... سلطان
فرستاده درخواست گناه نمود ... جرایم او ... کرده
معاودت فرمود از بدایع وقایع این سال کتاب بدایع آیین تاریخ ظفرنامه است که خامه لطافت
نگار معجز آثار لطف جهان و اشرف صدر ارباب ... مولانا شرف الدین علی یزدی است که بنام

میرزا

میرزا شاهرخ بحسن اهتمام و لطف اهتمام میرزا سلطان ابراهیم ابن میرزا شاهرخ در دار الملک فارس پرداخته
و بقلم مشکین رقم نسیم عنبر شمیم مشام جان خواص و عوام رسانیده و الحق آن کارنامه گوهر بار در رشته تحریر ...
لطافت ابکار و اصاغر عالم بر آن نیر جهان افروز تاخته جزاه الله تعالی خیرا وقایع سنه تسع و عشرین و ثمانمایه
در این سال حاکم افلاق ویرا الغوادیه استظهار داشت و بعضی از ممالک سلطان مرادخان را در زمان ... واقعه ولایت 829
روم ایلی که بعضی ممالک آن را نهب و غارت نموده چون این اخبار بسمع سلطانی رسید سواری سه هزار مرد جرار از
فیروز بیک بتاخت ولایت افلاق مأمور گردانید و ویرا الغوادیه ... خبردار گشته از بیم آن خراج بتقریری
خود سال بسال فرستاده باو پرسش ... درگاه سلطانی شده و عهد و میثاق کرده ... فتنه و فساد
نکرده دست تعرض ممالک محروسه سلطانی نشود هم در این سال امرای ولایت آیدین ایلی و ولایت صاروخان
و ولایت حمید ایلی و ولایت منتشا که سابقا با اطاعت و انقیاد آل عثمان در آمده بودند امرای عظام مضبوط
نمودند و در فترات امیر تیمور گورکان ... طغیان و عصیان کرده سر از ربقه اطاعت کشیده بودند ...

ایشان منحرف گشته دعوی ممالک محروسه سلطانی نموده امرای آنولایت قرار کرده نزد محمد بیگ قرامان اوغلی رفتند
دهم در همین سال میرزا شاهرخ عمارت عالی بر سر مزار شیخ عبدالله انصاری ساخته با تمام رسانید وقایع سنه ثلثین
و ثمانمائه در همین سال محمد بیگ قرامان اوغلی با سلطان مرادخان طریق عصیان پیش گرفته بر سر قلعه انطالیه رفته
محاصره نموده اتفاقا طوپی از درون قلعه بجانب او انداختند اجزای وجودش از هم گسیخته متلاشی
گشت و در آن حین سلطان مرادخان در غزای کفار بود پسر محمد بیگ که ابراهیم و عیسی و علاءالدین
نام داشتند بعد از قضیه پدر برادران باتفاق ترک مخالفت سلطان مرادخان گفتند و دیگر
قرامان را عوض علیه سلطانی ابراهیم پسر بزرگش عنایت شد و برای دو برادر دیگر نیز علوفه
تعیین کردند که در ملازمت درگاه شاهی باشند و از معظم وقایع این سال قصه کارد خوردن
میرزا شاهرخ است و شرح این قصه چنان است که جناب سلطنت مآب حسب نص یا ایها الذین
آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله بمسجد جامع که داخل درون شهر هرات است

تشریف

تشریف حضور ارزانی میداشت و روز جمعه بیست سیم شهر ربیع الثانی همین سال چون از نماز فارغ شده از مصلی
بعزم بیرون آمدن برخاست و در اثنای راه در درون مسجد شخصی خرقه پوش احمد لر نام از مریدان
مولانا فضل الله استرآبادی بصورت دادخواهی کاغذی در دست پیش آمد میرزا یکی از ملازمان
اشارت کرد که سخن او بشنو معلوم کند بعد ازین احمد لر بی اندیشه پیش دویده کاردی چون قطره آب در اتش شکم
آنحضرت زد اما کارد بسیار کارگر نیامد و فی الفور امرا در همیه لر کشته علی سلطان بابا پاره کردند
بعد از آن میرزا بایسنقر و امرا تفحص احوال او کردند کلیدی در طاقیه او بدست آمد که در تیمچه بزازان در خانه
با آن کلید گشوده شد و جمعی کثیر را با این واسطه خانه خراب و بسبب تهمت این بسیار امیر قاسم انوار که
فرمان پادشاهی باخراج او از بلده نافذ گشت بنابر آنکه میانه او و میرزا بایسنقر پیوسته
نسبت ... میرزا بایسنقر خود ترتیب صحبت نسبت گشته در اثنای مکالمه میرزا فرمود که چرا گفته خود
عمل نمی فرمائی بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکس ان

حضرت میرزا در آخر همین سنه از شهر هرات بیرون رفتند یکی از فضلای عصر در تاریخ آن حرکت گفته

سال تاریخ هشتصد سی بود   روز جمعه پس از ادای صلوة   قصر سپهر جنبش در خراسان ولی

شهر هرات گهرش در بساط چمن فرزین   حضرت شاهرخ زنده شد مات   هم در این سال

میرزا سیورغتمش پسر میرزا شاهرخ که حاکم بدخشان بود در غزنین و کابل به بستر عدم بیارامید و جاودان

اتفاق افتاد وقایع سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه در این سال قزل قوچه ترکمان که در خراسان اقامت

داشت و همه ساله متعرض ممالک محروسه سلطان مراد خان میشد سلطان او را بخیار ... استیصال

قتل فرمود و فتح قلعه قره قیاس و قلعه جانیک و قلعه امسیه و قلعه سلدریک و قلعه قارنیه هم در این سال

اتفاق افتاد وقایع سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه در این سال سلطان مراد خان دختر اسفندیار بیک را به حباله نکاح خود

در آورده جشنی عظیم کرد هم در این سال میرزا شاهرخ بعزم رزم میرزا اسکندر ولد

قرا یوسف ترکمان از خراسان متوجه آذربایجان شد در نواحی سلماس ملاقات فریقین دست داد

و بیست و نه روز

و بیست و نه روز از ایام مقاتله و مجادله امتداد یافت عاقبت الامر میرزا اسکندر منهزم گشته و میرزا شاهرخ

پسر خود میرزا محمد جوکی را با امرای کبار برسم ایلغامیش نامزد فرمود و ایشان تا ارض روم از عقب مخالفان

رفته از پی ... میرزا شاهرخ از سلماس عودت نموده در قشلاق قراباغ اران نزول فرمود وقایع سنه ثلث

و ثلثین و ثمانمایه در این سال میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان را با ضمایم آن به میرزا ابوسعید ولد قرا یوسف

ترکمان که در آن ایام بدرگاه آورده بود تفویض فرمود و از قشلاق قراباغ اران بجانب خراسان نهضت

فرمود وقایع سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه در این سال حضرت میرزا شاهرخ از سفر دوم آذربایجان معاودت کرده

بهرات رسید برخی از ارباب ... که از جانب خوارزم قاصد آمده که لشکر اوزبک گرد ...

سپاه بسیار رکیبار از آب آمویه آمده قصبه خوارزم که به امیر ابراهیم ولد امیر شاه ملک والی آنجا تعلق داشت

بیاورد ولایات ... رفته و لشکر اوزبک خوارزم را گرفته خرابی بسیار کردند و تاراج ...

کرده انهزام بنابر این خاطر شاهرخ میرزا جمعی از امرای کبار را نامزد آن دیار گردانید و امرا ...

امر مبارزت بقصد ترجه خوارزم کردند و بمجرد رسیدن بآنجا سپاه اوزبک بسلامت صدی کوه نهیه
مجسمی آن کوه پسر شرق ساختند و امر الصعوبه خراسان مراجعت نمودند وقایع سنه خمس
و ثلثین و ثمانمایه درین سال ترکمانان بامارت سلطان محمد خان ولد سلطان مراد در ولایت روم اتفاق
دوم در این سال از طرف آذربایجان کسی آمد و بعرض میرزا شاهرخ رسانید که میرزا اسکندر ولد قرا یوسف
بعد از حصار یا محمد را که از قبل ایشان بحکومت آذربایجان منصوب بود شکست داده تفتیش
حکومت مستحکم گشت وقایع سنه ست و ثلثین و ثمانمایه درین سال امیر ملک اله حاکم کردوان
که قرابت بدان میرزا آن احتیاج نرخ دیان نسب سیاه قاجار بزرگی خاندان
بیان گشته امیر شعرالهی ولد میرزا اسکندر را بین قرا یوسف که از روضنای بالام
در بحیره قرار کرده بر خزاندار رفته بود دستگیر کرده تا به شهر راه دیار هرات نزد میرزا
شاهرخ فرستاد و میرزا شاهرخ در اعزاز و احترام میرزا بایر علی کوشیده او را در جرگه

شاهزادگان

شاهزادگان راه داده ابابکر جمیع کثیر از اجامره و اجلاف در شهر و اوباش ترک
و تاجیک مصاحبت و ادامی می‌نمود و میرزا شاهرخ مبلغ ده هزار فلوری از ترکمانان آذربایجان
که جانفیر بشهر هرات آورده بود متعارف آنهای فرخ زرخته کرکانان ریخته بود و جمعی ملکود که
چهار صد و یک مرکز از میرزا شاهرخ بطلنا تا آن کمان بربالای کوه با دلکاه بر آمد
تماشای می‌کردند که ناگاه میرزا بایرعلی پیه اشتر داد و جوانان بی‌تصوره به یکبارگی تیر انداخت
در صف عشاق سخت انداختی و به جهت نظر دلهای همه دلدان سوار تیر بلا باشی
مردم شهر چون او را دیدند همه به یکبار دست اختیار رد ربا دو دیده و بحیلی گرد و
دو نماده که اهل هرات کمان زعم میرزا شاهرخ از مشاهده این حال
متغیر گشت چون بشهر در آمد میرزا بایرعلی را بسوی آن لحظه بسمرقند فرستاد که بدان ترکمانه مردم
فرمان داد و شهر به آن جمیع گرفته حادث شود وقایع سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه

در این سال سلطان مرادخان دختر حاکم سمندره را بعقد نکاح در آورد و در سنه سبع و ثلثین [...] حالی که احدی

از این سال میرزا بایسنغر ولد میرزا شاهرخ در شهر هراة بموضع باغ سفید وفات کرد و در گنبد [...]

که در [...] مدفون گشته و رباعی که با تمام خفظ دارالسلطنه [...] در زمان او لشکر

دوده مان تیموری بمحض لطف الهی که بهر جهت کاتب خوشنویس که در کتابخانه آنجناب

کتابت میکرده اند از جناب خلافت پناهی مولانا لطف الله مشهور که [...] را

که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم [...] احوال و اوضاع بنی آدم بنام نامی او نوشته و در روز

وفات آنجناب فضلا و شعرا مرثیه بسیار گفتند اما این رباعی بر همه سبقت گرفت رباعی

در ماتم او دهر بسی شیون کرد   لاله همه خون دیده در دامن کرد   گل جیب قبا از غم او پیراهن

قمری نمد سیاه در گردن کرد   وقایع سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در این سنه قلعه [...] و قلعه [...]

منعقد سلطان مرادخان شد و هم در این سال میرزا شاهرخ بواسطه دفع [...] بعزم آذر

بایجان

بایجان اختیار نهضت [...] گشت چون عنان عزیمت بدان دیار معطوف داشت [...] رسید

باب قشلاق در [...] فرمود وقایع سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه در غره ماه محرم این سال میرزا شاهرخ

از قشلاق ری [...] تبریز شده برادرش میرزا جهانشاه [...] در چمن [...] سعادت

مرکب شاهرخی بمحض [...] پادشاهانه [...] خسروانه سرافراز

گردید میرزا شاهرخ داد [...] اجداد [...] در آن مملکه بر

مهمات مملکت آذربایجان [...] داده در هشتم [...] ربیع الاول بعزم قشلاق

بقراباغ اران نهضت فرموده در آن [...] قراباغ قشلاق [...] در اواخر بهار [...]

او جان شد در [...] سلطنت آذربایجان [...] میرزا جهانشاه [...] تفویض

فرمود [...] همایون [...] زمام حل و عقد [...]

آن ولایت [...] کفایت او [...] اولاد [...] تقاعد

بو نشانه معتبر ویرم ساخته عثمانی مراجعت بعبور خراسان منعطف کتوردم

در ایام سلطان مرادخان چلبی [illegible] ایلچیسی [illegible] قرا ایلک [illegible] که [illegible] قلعه کوکر

حیلک آنده [illegible] فرستاده چهار [illegible] روز در آنکوندیت [illegible] عمارت کفار [illegible] فتحیت

بسیار [illegible] غنایم در آمده سالم و غانم عودت کلشدر [illegible] اوغلی حاکم سمنه [illegible]

[illegible] با چهار پسر که بخدمت سلطان مرادخان فرستاد وقایع سنه اربعین و ثمانمائه در ایل

خیانت دلی اوغلی بر ضمیر از سلطان مرادخان واضح [illegible] کشته لشکر [illegible] اوردانه

ساخت دم در ایام میرزا اسکندر [illegible] قرا یوسف [illegible] برادرش میرزا جهانشاه که

میرزا شاهرخ [illegible] سلطنت آذربایجان [illegible] از روم [illegible] در موضع [illegible]

تبریز [illegible] دست داده میرزا اسکندر [illegible] پناه به قلعه النجق برده شاه

قباد نام پسرش که یکی از خاصکیان حرم او [illegible] معشوق [illegible] بعد [illegible] ادکعم

نعش

نعش اورا در [illegible] کوه دفن نمودند با ز میرزا در تبریز در قلعه [illegible] آوردند و عمارات عالیه بر قرار ساختند

وقایع سنه احدی و اربعین و ثمانمائه در زمین دلی اوغلی [illegible] الکوندی [illegible] و قلعه سمنه را [illegible] میرزا

[illegible] بتصرف اولیای دولت سلطان مرادخان در آمده دم در ایام پادشاه سیف الدین والا [illegible] میرزا شاهرخ

آمد [illegible] از کفره [illegible] عودت کرد وقایع سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه در ایام [illegible] در مقام [illegible] در آمده [illegible]

سلطان مرادخان [illegible] نام [illegible] و عمارت کرده [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] بود که

پسر اورا [illegible] که همشیره سلطان ابوطالب [illegible] در حق [illegible] سلطان فرستاد از [illegible] عقود

کشته دم در ایام میرزا شاهرخ [illegible] زیارت مشهد منور مطهر امام ثامن امام رضا علیه التحیة و الثنا [illegible] عمارت

بهرات [illegible] در این ثمانمائه قوام الدین معمار شیرازی که [illegible] تعمیرات در عمارت [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]

و در [illegible] و دخول [illegible] استخراج کرده [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] میرزا شاهرخ در جواب [illegible]

[illegible] که [illegible] در آمده وقایع سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در ایام سلطان مرادخان

لشکر و ادیت اخلاق امر کرد که آنجا را بر سر نهب و غارت نماید و چون شنال صعب بود از آنجا غارت بسیار

معتبر بهدم سپه چون مقصود حصول نکشت و در شب بیستم ماه شعبان اینجا میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر

حق تعالی فرزندی کرامت فرمود موسوم به میرزا ابراهیم سلطان و تاریخ سنه اربع و اربعین و ثمانمائه در این سال قلعه قونیه

ملازمان سلطان مراد خان در آمده شاهزاده این پادشاه قریب جوار القلعه بعزا و غضب کرده در این سال میرزا

شهر لعه کان سالار از رکاب همرجوع دو منبع مرصع بمعهد نفیس نفیس بوارسته بجوار ابوالوی خانه‌ها در میان

تراب و قیام همه در انهدام مبانی ملاحده و منابر اقدام نمود و تاریخ سنه خمس و اربعین و ثمانمائه در این سال سلطان مراد خان

بر رضا و رغبت خود سعادت سلطنت خلع کرده فرزند ارجمند خود سلطان محمد خان را به سلطنت لقب کرده و خود به گوشه

تقاعد خیمه رکود زد هم در این سال میرزا شاهرخ به شمس الدین محمد زرمی رسول را به سلطان مصر جامع عثمانیان

بمکه معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً بسلطان مصر فرستاده اهل مصر قصد اهانت نمودند بسبب رسوم خفت و انحراف داد و تاریخ سنه ست

و اربعین و ثمانمائه در این سال سلطان مراد خان بجهت حفظ سرحد با ملوک افرنج رو آورده مراجعه نمود که مدتی در ایام میرزا شاهرخ

مولانا عبد الرزاق سمرقندی صاحب تاریخ مطلع السعدین بعد طریق رسالت به هندوستان فرستاده بود مکتوبی بعض

از عراق سلطانیه و قزوین و ملک ری و قم و ساوه بنبیره خود میرزا سلطان محمد ولد میرزا بایسنقر ارزانی داشت و تاریخ سنه

سبع و اربعین و ثمانمائه در این سال قرال انگروس آدم با مکتوب به نزد قرال انگروس فرستاد که سلطان مراد خان

به علت کثرت امراض تاب سواری و قدرت حرکت ندارد و جوی وارث سلطنت مملکت گروهی را که حوالی مملکت خود به ایشان سپرده

و کار با آل عثمان در کمال ضعف و فتور رسیده است از این طرف و ما از آن جانب حرکت کنیم ایشان را از میان برداریم قرال بر مقتضی

این سخن چون آن رجوع نموده بر سلطان محمد خان آمد سلطان از استعمال حرب تعجیل نمود و قرارداد بلوک کشش

بسیار لشکر کفار منهزم گشته قرال سعادت در آن معرکه سر بریده کفار را جهت شمشیر آبدار غازیان نصرت شعار شد هم در این سال

میرزا شاهرخ به تدارک دردار السلطنه هرات فرصت خاطر خطیر مصالح ملک و ملت مصروف داشت و تاریخ سنه ثمان و اربعین

و ثمانمائه در این سال طایفه ینکچری به سلطان محمد خان در مقام مخالفت در آمده و هجوم بر سر وزرا آوردند که مکرر سلطان مراد خان را

از گوشه انزوا آورده به سلطنت نصب نمودند و وزرای عظام نیز صلاح دولت در آن دیده سلطان مراد خان را از گوشه انزوا آورده به سلطنت

لقب مظفر و سلطان محمد خان تنسوق یافت و در سنهٔ هزده هم در ایام میرزا شاهرخ سلطان مرض صعب طاری شد چنانچه مردم

امرات در حیات و ممات متردد و مضطر بودند چند روز صحت یافت و سلطان محمد میرزا را قبضات آن نمود که جمعی در آن باب گذشته

جمعی پس کمه سلطنه رخصت ارسال یافت میرزا سلطان محمد از سلطان گرفته بود و در این نیز از دولت آنجا رخصت حاصل کرد و در ایام

این بیت مشهور گشته شیخ نورالدین محمد ... و مولانا شمس الدین محمد ... با جامی که در دارالسلطنه هرات ... و در ایام

یافته بود بصوب حجاز در سال ... داشت و آنچه بزرگوار را ... مهم ... مشغول شد و در معاودت کرد و هم در این سنه میرزا محمد جوکی

پسر کهتر میرزا شاهرخ بجوار رحمت پروردگار پیوست وقایع سنه تسع و اربعین و ثمانمایه در اوایل این سال قلعه اقرم

حصار و قلعه بالقوه بتصرف سلطان مراد خان در آمد و هم در این سال میرزا سلطان محمد ابن میرزا بایسنقر که والی

عراق و فارس بود چون خبر بیماری میرزا شاهرخ شنیده علم مخالفت برافراشت وقایع سنه خمسین

850 و ثمانمایه در این سال میرزا شاهرخ بجهت تنبیه میرزا سلطان محمد که علم مخالفت برافراشته بود از خراسان عازم

دارالملک عراق و فارس شد و چون موکب شاهرخی باصفهان رسید میرزا سلطان محمد فرار نموده بطرف لرستان رفت

و میرزا

و میرزا شاهرخ مهمات عراق و فارس را انتظام داده بخراسان معاودت نمود و در صباح روز یکشنبه بیست و پنجم ذیحجه

در ضعف و پیری میرزا الکه‌ها بمحل رسیده و بمرض صعب گرفتار شد و از عالم فانی وداع کرده بجهان جاودانی

رحلت نمود یکی از فضلا در تاریخ وفات گوید رباعی سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور در شصت و هفتاد و نه آمد بظهور

در شصت و هفت شد شاه مهجور در شصت و هشت پادشاه شد و در ... او را پنج پسر فاضل کامل دانا بود اول میرزا

الغ بیگ که چهل و چند سال از حیات پدر والی ماوراءالنهر و ترکستان بود دوم میرزا ابراهیم سلطان والی فارس بود و باهتمام

آن شهزاده عالم عادل مولانا شرف الدین علی یزدی کتاب ظفرنامه را تألیف نمود که باعتقاد راقم حروف در فن

تاریخ اسم فاضل در ربع مسکون چنان تألیفی نسخه ننوشته سیم میرزا بایسنقر چهارم میرزا سیورغتمش پنجم میرزا محمد

جوکی اما چنانچه در سنوات گذشته مذکور شد که چهار پسرش سوای میرزا الغ بیگ در زمان حیات پدر وفات کرده بودند

وفات میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ در ماوراءالنهر و ترکستان و میرزا علاءالدوله پسر میرزا بایسنقر در خراسان و میرزا

851 سلطان محمد در عراق و فارس بر تخت جلوس کرد وقایع سنه احدی و خمسین و ثمانمایه در این سال میرزا علاءالدوله

بر سریر سلطنت خراسان متمکن شد میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ در قلعه اختیار الدین محبوس بود و در تحت [illegible] اوق المطلق
آنگاه لشکر کشی و فتور در میانه او بود و بار دیگر میرزا شاهرخ در همین سال واقع شد چنانچه شرح آن طولی دارد و وقایع این بعض
و نه ماه در همین سال میرزا الغ بیگ با لشکر گران از ماوراء النهر متوجه خراسان شده و در موضع ترناب که در چهار فرسخی بلده هراة
واقع شده میانه او و برادرزاده اش میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر جنگ عظیم واقع شد شکست بعض علاء الدوله
افتاد و چون از آنجا که کنار آب رفته نزد برادرش میرزا الغ بیگ رفته تمام بلاد خراسان را به تصرف در آورد
بماوراء النهر مراجعت نمود میرزا بابر بعد از عزیمت میرزا الغ بیگ در دار [illegible] دار السلطنه هراة
آمده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و برادرش میرزا علاء الدوله را مقید کرده [illegible] در همین سال قراول
لشکر [illegible] و قراول [illegible] بایقون [illegible] که لشکر عظیم بر سر بغداد آمده قصد نهب
و غارت دیار اسلام کرده و بعد از تاراج و [illegible] عودت نموده بجانب [illegible] رفته
در خلال این احوال سلطان محمد خان از [illegible] رسیده و [illegible] بر کنار [illegible] رفته در [illegible] شان

جلال [illegible]

و جنگ عظیم واقع شد چنانچه بانگ [illegible] و چند بار دیگر در آن معرکه [illegible] فتح و بالا [illegible]
کفره [illegible] و زیر است غزاة مسلمین و حجاب [illegible] در آن معرکه چند [illegible] کوشش نمودند که [illegible] غزوه
غزا [illegible] و فتح [illegible] در همین [illegible] قراول [illegible] الملک
با مقتول [illegible] به [illegible] آمدند [illegible] سلطان مراد خان تا تخت [illegible] کافران [illegible] جمع کثیر از کفار
[illegible] رسید با [illegible] کافران [illegible] در این سال میرزا عبد اللطیف
ولد الغ بیگ بر پدر عاق شده در حوالی سمرقند میانه پدر و پسر کار به جنگ انجامید میرزا الغ بیگ
شکست یافته به شهر رفت و علما [illegible] و به قلعه [illegible] که الحال
بابا [illegible] خان [illegible] و باز [illegible] گرد که شفقت پدر و فرزندی در میانه است [illegible]
سمرقند بجانب فرزند [illegible] شده در ماه رمضان سنه [illegible] به [illegible] رفت
و آن [illegible] عهد [illegible] جان [illegible] علمای عالم [illegible] در رعایت او [illegible]

نموده تا بعد از آن گشت و در روزگار اسلام بلکه در عهد ذو القرنین مثل او پادشاهی بعلم و حکمت معتبر

و کسی نبوده آخر بدست عباس نامی کشته شد و بدان مرتبه عالی رسید بیت چو عباس کشتش تتبع

شد از شش سال تاریخ عباس کشت و آن ۸۵۳ بود بعد از قتل پدر لطیف شاه بدست بابا حسین نامی

از ملازمان دارا پدر بقصد و قصاص قتل پدر کشته شد بیت پدر کش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز

شش مه نپاید روز غرایبات اتفاقات تاریخ قتل او نیز بابا حسین کشت بابا حسین کشت

شب جمعه آمد بر تیر تاریخ قتل او است که بابا حسین کشت و هم درین سال که میرزا عبد اللطیف

کشته گشت اکابر و اعیان سمرقند میرزا عبد الله ابن میرزا ابراهیم ابن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور را بر سریر پادشاهی

برداشتند و تاریخ سنه اربع و خمسین و ثمانمائه بود و در این سال سلطان مراد خان در دار السلطنه ادرنه

برحمت پروردگار پیوست و تا هفده روز نعش او را پنهان داشته ظاهر نساختند تا سلطان

محمد خان از مغنیسا آمده بر تخت قائم مقام جلوس پادشاهانه کرد آنگاه جسد مبارکش را

دفن

دفن کردند ایام حیاتش چهل و چهار سال بود مدت سلطنتش سی سال پسرانش سلطان محمد و سلطان احمد و سلطان علاء الدین و سلطان حسن

سلطان اورخان را نابینا کرده بود سلطان احمد و سلطان علاء الدین در اماسیه وفات کردند و هم در آنجا مدفون شدند سلطان حسن

و سلطان اورخان در ادرنه وفات کرده در دار الحدیث مدفون شدند و اسامی وزرای او براین موجب است

ابراهیم پاشا و حاجی عوض پاشا و خلیل پاشا و امیر پاشا و [illegible] پاشا و ساروجه پاشا و [illegible] پاشا و دیوان

پاشا و ... پاشا و خلیل پاشا و هم درین سال میرزا سلطان ابو سعید ابن میرزا سلطان محمد ابن میرانشاه ابن

امیر تیمور گورکان در بخارا خروج کرده و شرح این احوال آن است که میرزا سلطان ابو سعید در سمرقند در ملازمت

میرزا الغ بیک بسر می برد و در حینی که میرزا الغ بیک در کنار جیحون در برابر پسرش میرزا عبد اللطیف نشسته بود

گریخته بمیان ایل ارغون رفت و جمعی از ایشان با خود همراه ساخته بسمرقند آمد میرزا الغ بیک و فرزندش

او هم شکسته بطرف سمرقند روان شد بمجرد آنکه از آمدن او خبر یافتند باز بمیان ایل ارغون رفت

و بعد میرزا عبد اللطیف نادانی از فهم ... وقت پادشاه گشت ... او را بسمرقند آورده حبس نمود

داد از مجلس خانه گریخته به کنار رفت و اندوه انگیز او سعادت در حقیقت بیشتر از حوصله تحمل ایشان بازداشت

و تفقدات ایشان بود خبر حرکت میرزا عبداللطیف به آن دیار رسید امرای ایشان بکار اقدام اهتمام ارزنده در میرزا

ابوسعید رفته او را از مجلس بیرون آورده بر سریر سلطنت نشانیده و از آنجا به کوچ کنان ماوراءالنهر

برد میرزا عبدالله که پیش از میرزا عبداللطیف در سمرقند به پادشاهی نشسته بود راست نهضت برادر داشت

و بعد از وصول به حوالی سمرقند میرزا عبدالله با سپاه ... مقابله نمود ... و در آخر

عبدالله غالب آمد میرزا سلطان ابوسعید غازی انهزام یافته به ترکستان معطوف کرد ... در دیگر خراسان

و عمارات سلطان محمد ثانی اولاد او تمام مسجد جامع ادرنه است که ... در ایام سلطنت ... با اتمام نرسید

اتمام ... یافت چون سلطان محمد خان متصدی قلمرو حکومت شد رجوع در اتمام آن کرده و تمام کرد

دکاکین و بازارستان در اطراف جامع بنا نهاده اوقاف تمام ... سلطان مرادخان در ایام

سلطنت خود با تمام ... اطراف ... جامع ... بنا کرده جامع مشهور دارد و مسجد جامع دیگر در ... نیز با کرده

با تمام

با تمام رسانید و از آن جمله بروسی خانه مشهور است و جسر بزرگی در سر آب ارکنه ساخت و شقه نقش جسر

دارد و در سر جسر بزرگ مسجد عالی در ادرنه بنا کرده با تمام رسانید و در جنب مساجد علما و اشراف کرام هزار

دانه سکه طلا نیز جهت آل محمد هر سال اشرفی ارسال میکرد سکه جهت فقرای مکه معظمه و مدینه منوره ارسال میدارند

الحال که ... ارسال میکنند و ذکر علما و مشایخ که در عصر سلطان مرادخان بعد از او بودند مولانا محمد ارسلانی

که در جمله مسائل و ال مولانا فناری ... جمیع علوم بهره داشته آخر قاضی عسکر و مفتی زمان شد و تألیف او مشهور است

دیگر مولانا شاه محمد ... او است که منصب وزارت قضا در زمان رسید دیگر مولانا محمد شریف ...

مدرس مدرسه بروسا است ... و تفسیر بر حاشیه بر تلویح نوشته دیگر مولانا شرف الدین ... مدرسه تعیین شد

مردی فاضل عالم بوده تصنیفات و تألیفات مشهوره او ... دارد و در استانبول مدرس مدارس ...

پادشاه بوده است ... دیگر مولانا سید علی سمرقندی است که مردم آنجا در ولد نیز مدرس گشته ... تفسیر

مشهور دارد و دیگر مولانا شمس الدین کورانی است که در علم فقه و حدیث و تفسیر و حدیث ... عصر خود بود

معلم سلطان محمد خان گشت و دیگر مولانا تاج الدین ابن ابراهیم المشهور بخطیب مشهور است که در علم معقول و منقول
ثانی ندارد و تألیفات معتبره بسیار دارد و علاوه صدر آنچه اول که در ولایت روم جهة تدریس تعیین شده
برای اوست و دیگر مولانا خضر پاشا است که در میانه علمای عجم او تمام اشتهار دارد و در اداء معلم
سلطان محمد خان شد و دیگر مولانا حمزه قرامانیست که در علوم عقلیه و نقلیه تصنیفات دارد و از مفتیان زمان است
و دیگر مولانا علاء الدین قوچ حصاریست که در کتاب نسخ بی‌نظیر بوده بر مفتاح شرح نوشته است
و دیگر مولانا محمد بن قطب الدین ازنیقی است که حقیقت در نیت و طریقت تمام اهتمام جمیع کرده و تعویذ
بر طوالع دارد حاشیه در غایت متانت بر فصوص الحکم نوشته از مشایخ کبار است و اولاد شیخ
آق شمس است که سرآمد محققان عصر بوده و دیگر شیخ محمد کلپولی است که با زاریجی او تمام مشهور است
و کتاب محمدیه نام تألیف اوست و دیگر مولانا شیخ زاده است که کتاب مثنوی خسرو و شیرین ترکی نظم کرده
مردم روم سر و عقیق را به او صفت بدان مثنوی است و دیگر مولانا مصلح الدین ارونه‌ایست که

باام

با اهام و بافان مشهور است و بعلوم ظاهری و باطنی آراسته بود و دیگر مولانا پیری خلیفه همدانیست
بمراتب علیه رسیده و مرشد کامل و مکمل بود و دیگر شیخ تاج الدین و شیخ خرد و شیخ شمس الدین است که جمله
در علوم ظاهر و باطن کامل و عارف بوده‌اند طیب الله ثراهم و فیض الروح روحهم و ادام الرحمه فتوحهم و وقایع حضرت
و جمعیت و شأن پایه در این سال برادران اعنی میرزا اباالقسم بابر و میرزا سلطان محمد در موضع چناران باهم
آمده با یکدیگر مصاف داده شکست بر لشکر میرزا سلطان محمد افتاده میرزا سلطان محمد اسیر و دستگیر شد نزد
میرزا بابر آوردند بابا نصیحت برادر کشته گفت چرا میل کرده بنفرت کشیده قصد ملک کردی سلطان محمد گفت
این برادر در کار ملک شاه بهانه نمی‌شنود بعد از چند روز تاب برآید بعد ایام حکم قتل او در منفصل عمرش سی و چهار سال
بوده ایام سلطنتش ده سال بوده شیخ از نیات ... میرزا ... در ...
میرزا بابر کار ... بعد ... مدرسه ... در ...
دفن کردند و از غرایب اتفاقات ... آنکه ...

۳۹۰

از دیده گریان می‌ریخت تا بعد از دو روز جان شیرین بر رفتن میرزا بابر جمعی خاطر از مقام برادر جمع ساخت
پرتو اندیشه بر قضیه برادر دیگرش میرزا علاءالدوله که همراه برادر سابقه میرزا ... چشم او ... کشیدن
فرموده نظم گرت در سینه چشمی هست روشن بصیرت بین درین فیروزه گلشن خیال جسمی که
از زمره شیرین ریش چگونه تاب می‌آرد به نیش و ... دستگیر میرزا علاءالدوله در وقت
میل کشیدن این نظم فرموده تا چرخ مرا به سر جگرها برخاست دل از سر کار این جهانی
برخاست چون چشم مرا میل قضا می‌کشید فریاد ز عالم جوانی برخاست آن ...
الدوله ... در ... میرزا سلطان ابوسعید که در ... گذشته از میرزا عبدالله در حوالی ...
شکست یافته و بصوب ترکستان رفته با امداد و معاونت ابوالخیرخان اوزبک بعزم رزم میرزا عبدالله
نهضت فرموده میرزا عبدالله از اتفاق و توجه ایشان آگاه گشته با لشکر بسیار در قطعات ...
... از سمرقند بیرون آمده و بعد از گذشتن از آب کوهک تلاقی فریقین دست داده میرزا عبدالله
منهزم گردید

منهزم گردید و در وقت فرار اسب او در لای فرو رفت امیر ... که در شب شنبه هشتم
جمادی الاولی آن سنه بفرمان میرزا ابوسعید تربت ... میرزا سلطان ابوسعید بر ...
شهر سمرقند در آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود وقایع سنه ست و خمسین و ثمانمائه در ... سلطان محمد
در حوالی استرآباد ... که ... در ... میرزا ابوالقاسم
بابر جمعی خاطر از مهمات برادران فارغ ساخت از راه بیابان یزد متوجه عراق و فارس گردید
چون ... از توجه اصفهان ... در ... قاصدی از طرف خراسان رسیده عرضه داشت
... در هرات فتنه عظیم حادث شده میرزا علاءالدوله در وقت میل کشیدن ... رسید
خروج کرده خلقی از مردم تمام ... جمع کرده میرزا چون بر این قضیه آگاه شد حرکت ...
ترجیح داده ... ... از موضع ... در میانه راه اصفهان ...
عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف کرده چون بقاین رسید خبر آمد که میرزا علاءالدوله ...

مفره

میرزا جهانشاه ابن قرایوسف که در آن وقت در نواحی ری رفته بود میرزا ابوالقاسم بابر

از ممر او خاطر جمع گشته در آن زمستان در فرح‌آباد (?) اوقات بعیش گذرانید وقایع سنه سبع

و خمسین و ثمانمایه در این سنه سلطان محمد خان والی روم بتدابیر غریبه و تقادیر (?) عجیبه چهارصد

پاره کشتی ترتیب داده از خشکی بعرابه‌ها کشیده از جانب … به دریای … قرس (?) …

قلعه به دریا انداخت و گرینه (?) هفتاد سفینه به آن جسر که عساکر … طرف استنبول بگذرانید

یکماه و بیست روز محاصره قسطنطنیه نمود در روز چهارشنبه … روز که بیستم … جمادی الآخر

هزار بشهر و حصار فتح شده عساکر اسلام بغنیمت فراوان غرق شدند همان روز در کلیسای

ایا صوفیه که از کعبه بعد نماز گذارده و خطبه بنام نامی سلطان محمد خان خواندند و تعمیر ارکان

روز اسلامبول دارالملک سلاطین آل عثمان است و هم در این سنه ولایت فارس و عراق

بتصرف میرزا جهانشاه ابن قرایوسف ترکمان درآمد و مملکت آن اطراف قریب

بهشت سال

قریب بهشت سال که از تصرف امیر تیمور گورکان و اولاد و تابع او بیرون رفته بتصرف ترکمان درآمد

وقایع سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه در این سنه میرزا ابوالقاسم بابر بماوراءالنهر رفته میرزا سلطان

ابوسعید را در شهر سمرقند محاصره نمود در حین ایام محاصره جهت … امتداد یافت صلح کرده بخراسان

معاودت نمود وقایع سنه تسع و خمسین و ثمانمایه در این سنه سلطان محمد خان در ولایت روم قلعه سلوری

و قلعه … و قلعه … و قلعه … و قلعه … و قلعه … حصار و قلعه … را مسخر ساخت وقایع سنه

ستین و ثمانمایه در این سنه سلطان محمد خان … قلعه بلغراد … شد و هم در این سنه میرزا ابوالقاسم بابر از دارالسلطنه

هرات بمشهد مقدس رفته قشلاق در آنجا کرد میرزا سلطان ابوسعید هم در اواخر همین سال … رفته

سریر سلطنت … در جمادی الآخره مرحوم میرزا … شده وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمایه در این سنه سلطان محمد خان

با قرال … محاربه و مجادله … داد قرال زخم‌دار گشته … رفته و هم در این سنه

سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی … ابوالقاسم بابر در شهر مشهد مقدس بدارالبقا ارتحال نمود میرزا

۸۶

شاه محمود که ارشد اولاد دولت بود و سه ماه زیاده در ترتیب تا نصف سال کم بر تخت سلطنت جلوس فرموده مدت

حیات میرزا در ایام سی و شش سال بود و ایام سلطنتش ده سال حکایت مشهور است و در بعضی کتب

در تواریخ مسطور است که میرزا بابر قبل از فوتش چهار روز بطریق سیر و شکار از مشهد بیرون رفت

و بیک فرسخی آنجا سیر می‌فرمود در اثنای سیاحت درویشی ژولیده موی را دید پاره‌ای بر سر کشیده بنشسته

حضرت میرزا در آن ایام بسیار گرفته بود شروع در خواندن ترجیع‌بندی کرد که از بابا [illegible] تبادر نمود

ابیات او مشتمل بر بی‌وفائی دنیا و بعد ترجیع این بیت نظم این همه مطراق نمی‌ارزد [illegible] بیش

ای حزین بعد از خواندن ترجیع‌بند درویش از نظرها غایب شد هر چند امرا و ارکان دولت

تجسس کردند اثری از او نیافتند و میرزا شاه محمود بعد از فوت او همین روز از مشهد عازم دار السلطنه هراة

شد و مدت دو ماه در هرات سریر دار [illegible] مرغاب خبر آمد که میرزا ابراهیم پسر علاء الدوله با لشکر

فراوان متوجه خراسان است حضرت میرزا شاه محمود را تاب مقاومت او نبود از مشهد [illegible] میرزا

میرزا ابراهیم

میرزا ابراهیم در دار السلطنه هرات آمده [illegible] در غره ماه رجب بر تخت سلطنت جلوس کرد و اداء

شب [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] که میرزا شاه محمود [illegible] در مشهد بسر می‌برد

[illegible] عزیمت [illegible] دار السلطنه هراة معاودت داشت القصه در [illegible] قصبه [illegible]

فریقین دست داد [illegible] که [illegible] واقع شد [illegible] شکست بر لشکر میرزا ابراهیم

مردانش متفرق شدند اما عاقبت الامر امیر [illegible] خان [illegible] رسید [illegible] مردود

بطلب [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] و میرزا شاه محمود [illegible] طریق [illegible] در مشهد بود

دار [illegible] اتفاقات [illegible] روز دوشنبه [illegible] شعبان خبر [illegible] دار السلطنه هراة آوردند که میرزا

شاه محمود [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]

بوقت نصف النهار [illegible] میرزا [illegible] آوردند [illegible]

که [illegible]

٣٦٣

میرزا سلطان ابوسعید چون ملاحظه کرد که میرزا ابراهیم پسر محمد جوکی و ... ابا بکر
میرزا ابوسعید در هرات چهل و سه روز توقف کرده گوهرشاد آغا حرم محترم میرزا شاهرخ را بقتل آورد
و بعد از ارتکاب این امر نامرضی کتابخانه نفیسه ... تاریخ سنه اثنی و ستین و ثمانمائه
میرزا جهانشاه ولد قرا یوسف چون خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر را شنید از تبریز بجانب عراق ...
... از عقبه ... بگذشت و به یک فرسخی استرآباد رسید میرزا ابراهیم ولد علاءالدوله
که در آن زمان در آن سرحد بود بعزم جنگ او روانه شد در قریه ... استرآباد ... دست داد
... میرزا ... جغتای ... که بقتل رسید و میرزا ابراهیم ... بجانب ...
در هیچ مکان عنان باز نکشید و در روز یکشنبه ... ماه صفر ... سال ... جهانشاه ...
از درگاه ... برخواسته گفت پادشاه جهان عمرت دراز باد اگر ... جغتای ...
بر ... میرزا جهانشاه ... بضبط مملکت جرجان قیام نموده از آن ... گشت

درغره

862

863

در غره شعبان ... میرزا ابراهیم از ترس میرزا جهانشاه ... در شعبان ... عزیمت ...
... میرزا جهانشاه در دار السلطنه هرات ... افغان هرات ...
... خواجه ... الملک ... سنه ثلث و ستین و ثمانمائه ...
میرزا سلطان ابوسعید ... از نزول میرزا جهانشاه در دار السلطنه هرات خبر یافت ...
... در روزی چند در کنار آب مرغاب ... میرزا جهانشاه ...
... مملکت ... گذشته مملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ ...
... آذربایجان ... میرزا ابوسعید بجهانشاه رسیده پیغام میرزا ...
... میرزا جهانشاه ... از طرف آذربایجان شنیده ...
... میرزا ... میرزا سلطان محمد ... میرزا بایسنغر ...
تا آذربایجان معاودت نمود میرزا ابوسعید در دار السلطنه هرات آمده بر تخت ... متمکن شد و ...

میرزا شاه محمود پسر میرزا ابوالقاسم بابر و دو میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله رحمت حق دریافتند

864 وقایع سنه اربع و ستین و ثمانمایه در این سال قزل احمد بیک از ولایت روم فرار کرده بخدمت حسن بیک آمد [illegible]

قراعثمان ابن قتلغ بیک آق قوینلو والی دیار بکر آمد بعد از آن اسمعیل بیک [illegible] سلطان محمد خان [illegible]

[illegible] وقایع سنه خمس و ستین و ثمانمایه در این سال سلطان [illegible] 865

که را به ضبط ولایت قزل احمد بیک فرستاد قلعه قطمونی و قلعه سینوب و قلعه طرابزون و قلعه قره حصار

و قلعه [illegible] و قلعه ها [illegible] بتصرف گماشتگان [illegible] در آمد و هم درین سال میرزا علاء الدوله

ابن میرزا بایسنقر که [illegible] از آن روز که [illegible] ساخته بود در اطراف خراسان

سرگردان میگشت [illegible] در گذشت [illegible]

برادر [illegible] وقایع سنه ست و ستین و ثمانمایه در اوایل این سال سلطان محمد خان غازی ولد 866

[illegible] میرزا [illegible]

پیر بوداق

پیر بوداق از آذربایجان متوجه فارس شد و بعد از رسیدن بآنجا قضیه بر آن قرار گرفت که پیر بوداق

867 از فارس به بغداد رود [illegible] جهانشاه به تبریز معاودت کرد وقایع سنه سبع و ستین و ثمانمایه

در این سال [illegible] سلطانی [illegible]

عساکر اسلام [illegible] برادر [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] قلعه [illegible] و قلعه [illegible]

868 [illegible] وقایع سنه ثمان و ستین و ثمانمایه در این سال میرزا ابوسعید قلعه [illegible] که در [illegible]

واقع است مسخر نمود و میرزا احمد [illegible] میرزا عبداللطیف ابن میرزا الغ بیک [illegible] در آن قلعه [illegible]

869 [illegible] وقایع سنه تسع و ستین و ثمانمایه در این سال ابراهیم بیک قرامانی [illegible]

870 برادرش اسحق بیک و پیر احمد بیک در قرامان حاکم مستقل گردید وقایع سنه سبعین و ثمانمایه در اوایل این سال

سلطان محمد خان قلعه [illegible] مسخر کرد و هم درین سال سلطان ابوسعید [illegible]

بعد از آنکه صلح یافت میرزا جهانشاه دارالخلافه ... تیغ برش پیربوداق ... بغداد شد ۳۶۵

وقایع سنه احدی و سبعین و ثمانمایه در این سال میرزا جهانشاه بعد از آنکه ... ۸۷۱

بحر تسخیر در آورد و پسرش پیربوداق ... در آنجا ... رسانید ... نامه بغداد ...

ایلچی نزد میرزا سلطان ابوسعید فرستاد وقایع سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه در عاشر شهر شوال ۸۷۲

این سال میرزا جهانشاه به عزم رزم حسن بیک بایندری از تبریز بیرون آمده ... دیار بکر شد حسن

بیک چون خبر ... رسید لشکر خود جمع نموده برادرش جهانگیر بیک با پسران

مراد بیک و ابراهیم بیک ... ملحق گشتند در اثنا انتقال ... آمد

از ... میرزا جهانشاه به صحرای ... رسید قاسم پروانچی

که از امرای معتبر او بود ... یافت و ... قویلو بر طرف

و جواب ... حسن بیک ... میرزا جهانشاه در موضع ابو ...

جنجور

جنجور ... روز ... که بعد از ... امرای ... جانب سرداران آق قویونلو گفتند

... میرزا جهانشاه ...

کوچ کرده ... که ... جنجور ...

... عزیمت ... در خلال این احوال

خبر رسید که میرزا جهانشاه ... با معدودی چند در منزل ...

... میرزا جهانشاه را ... خبر دادند ...

میرزا جهانشاه رسیده ... فریاد بر آورد که ...

... نزد ... میرزا جهانشاه ...

... سلطان ابوسعید ... فرستاد ... گرفتار گشته ...

۳۶۹
873

دفع نهب ایل ارکان ظفر و نصرت عنان عزیمت بطرف قشلاق منعطف گردانید و در تاریخ سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه

در اوایل [illegible] میرزا سلطان ابوسعید لشکر از خراسان بعزم انتقام میرزا جهانشاه بر سر حسن بیک [illegible]

آمده با ایلان کشید و چون منزل قریه میانه مضرب خیام لشکر ابوسعید شد چند روز [illegible] در عرصه عالم دست

بتاراج و یغما برآورد و چون بسیار [illegible] بر روی افکندند [illegible]

برطرف گرد بنابراین میرزا سلطان ابوسعید امرا و [illegible] تعیین [illegible] قشلاق

[illegible] قرار یافت که [illegible] در آن زمان در قراباغ [illegible]

و در آن زمستان بکنار [illegible] قشلاق [illegible] رایات عالیات [illegible] عزیمت قراباغ [illegible]

[illegible] قراباغ [illegible] نزول موکب همایون گشت بسبب [illegible]

[illegible] صلاح در آن دیدند که بطرف محمودآباد و قزل آغاج روند که تا [illegible]

[illegible] عزیمت کوچ کرده [illegible] رسیدند که علف آن [illegible]

بانه

بانه که لقمه از آن بر دست [illegible] گرفته و در چنگ اجل جان سپرده و بعد از آن

بیرغان معسکر سلطان گردید امّا قحط و غلا بمرتبه رسید که ثمن غله [illegible] دینار کپکی [illegible]

و حسن بیک [illegible] ساخته [illegible] که کسی بار [illegible] سلطان [illegible] القصه بعد از

[illegible] بسیار [illegible] حسن بیک [illegible] رسالت نزد میرزا سلطان ابوسعید

فرستاده آمده تقریر کرد که [illegible] روزگار [illegible] صلح [illegible]

بنا بر آنکه [illegible] عن قریب [illegible] قرار خواهد کرد بنابراین حسن بیک [illegible] میرزا سلطان

ابوسعید رسیدند [illegible] بوده که سپاه [illegible] حسن بیک [illegible] و در آن اثنا بعضی

از امرای [illegible] خراسان [illegible] پیوستند [illegible] میرزا ابوسعید [illegible] روز

شانزدهم شهر رجب [illegible] قرار [illegible] حسن بیک [illegible]

و از آن جانب [illegible] غنیمت [illegible] شهر رجب [illegible]

جاودانی ز تربت شهادت چشید و مولانا جلال الدین دوانی در تاریخ وفات وی فرموده بیت

سلطان ابوسعید که در فر خسروی
چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته نگردد که کشته بود
تاریخ قتل مقتل سلطان ابوسعید

و چون میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت یازده پسر داشت میرزا سلطان محمود میرزا سلطان احمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان محمد میرزا ولد میرزا سلطان عمر و هم درین سنه پیر احمد قرامان اوغلی با سلطان محمد خان والی روم در مقام تمرد و عصیان درآمده ولایت او مسخر نواب سلطانی بطریق ایلغار یکبارگی سلطان مظفر منصور

وقایع سنه اربع و سبعین و ثمانمایه در بهار اغرلو محمد ولد حسن بیگ بنا بر سببی چند از پدر رنجیده متوجه بغداد شد و در آنجا توقف نکرده بروم بخدمت سلطان محمد خان رفت و سلطان معظم او را گرامی داشته دختر خود را بعقد نکاح او درآورد و از او پسری متولد شده بکوده احمد

مرحوم گشت و هم درین سال حسن بیگ توجه بجانب عراق عجم کرده آذربایجان را مسخر ساخت و در تبریز جا گرفت و یوسف میرزا ولد جهانشاه را بقتل آورد و دیگر از پسر حسن بیگ مرصد ارزانی داشت و بعد از آن سلطان خلیل پسر خود را مقرر کرده به تبریز معاودت کرد امرا و سپاه خراسان را که در قضیه سلطان ابوسعید گرفتار شده بودند ملازم رکاب میرزا یادگار محمد ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا بایسنقر ابن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان گردانیده بصوب خراسان روان ساخت و چون میرزا یادگار محمد بحدود بسطام رسید شنید که میرزا سلطان حسین ابن میرزا منصور ابن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور گورکان در هرات بر تخت سلطنت جلوس نموده و چون لشکر او چو براق بود عنان عزیمت بطرف مازندران معطوف داشت و چون میرزا سلطان حسین خبر آمدن میرزا یادگار محمد را شنید یورش مازندران را عزم جزم نموده بتعجیل روانه شد میرزا یادگار محمد نیز تا موضع جاجرم پیش آمده هر دو لشکر در آن حدود بیکدیگر رسیدند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر لشکر میرزا یادگار محمد افتاده و بطرف سمنان رفت و میرزا سلطان حسین

و میرزا سلطان محمد بهرات معاودت نمود وقایع سنه خمس و سبعین و ثمانمائه در اواخر این سال سلطان محمد خان 875
در ولایت روم قلعه ارکیلی و قلعه آق سرای و قلعه کولک و قلعه کوره و قلعه علائیه را مسخر نموده هم
در این سال میرزا یادگار محمد بدرگاه میرزا سلطان حسین نشست و چون ترحم بمنان شد از ترک امداد
و مساعدت طلب داشت و فتح بیگ [illegible] آذربایجان ببرد و بفرستاده باز گردم
در همان سال میرزا سلطان حسین باز او را بسر استقبال نموده چمن قشلاق رسید خاطر از امرای خراسان غافل
خراسان ارزاوزرو گردان شده که یادگار محمد رفته و باچار او را بسوی تاب معاودت نمودی
بطرف مرغاب بود میرزا یادگار محمد تعاقب او بهرات آمده به تخت سلطنت جلوس فرمود
و چون چهل روز از ایام سلطنتش منقضی گشت میرزا سلطان حسین از مرغاب بهرات معاودت نموده در شب
ایلغار کرده در باغ زاغان تاخت برد او آورده او را در یکی از خانهای حصار یافته گرفته بقتل آورد
بعد از آن در هرات و خراسان پادشاه بالاستقلال گشت وقایع سنه ست و سبعین و ثمانمائه در این سال 876

میرزا سلطان حسین جناب امیر کبیر اعظم امیر علیشیر را بمنصب امارت دیوانی اعلی سرافراز کرده همیشه حکم فرمود
در مهام ملکی و مالی مقدم بر سایر امراء بوده باشد یکی از فضلا در تاریخ این نظم گفت جناب علیشیر که ز فرط
عاجز نوازی و درک کمالات او خرد دیوان نشست آخر شعبان به داد و عدل از لطف شاه غازی و سلطان حسین بهادر
877 چون بهادر دیوان سلطان روزگار تاریخ شد همین که علیشیر بهادر شد وقایع سنه سبع و سبعین و ثمانمائه در این
میرزا سلطان حسین با میرزا سلطان محمود ولد میرزا سلطان ابو سعید در موضع چکمن از اعمال اندخود جنگ کرده او
878 منهزم کردانید و بسعادت بدار السلطنه هرات عود فرمود وقایع سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در این سال
قلیچ ارسلان بیگ حاکم قلعه علائیه اطاعت سلطان محمد خان کرده چه او ملکچه نام حاکم بقر تابع گشته
879 بجانب روم ایلچی فرستاده وقایع سنه تسع و سبعین و ثمانمائه در این سال در ناحیه ابیورد میانه سلطان محمد خان
و فتح بیگ با میرزا یادگار محمد جنگ عظیم اتفاق افتاده اغورلو محمد ولد فتح بیگ و در بلد سلطان محمد خان
بعد از آن شکست بر لشکر فتح بیگ واقع شده نزد سلطان مظفر [illegible]

نقل از عزیزی این فتح واقع شده بقول قاضی احمد غفاری قزوینی و بروایت مورخان روم در تاریخ سنه تسع

و سبعین و ثمانمایه اتفاق افتاده در بروجی عهد لودویقس بعضی زنیز نام [illegible] پر اوردن چین نقش [illegible]

وقایع سنه ثمانین و ثمانمایه در اوایل این سال سلطان محمد خان فتح ولایت قرا بغدان نموده استفان دیده حاکم آنجا

فرار کرده و قلعه [illegible] و ثمانین و ثمانمایه در این سال سلطان محمد خان قلعه [illegible] و قلعه ارکنک و قلعه [illegible]

و قلعه اسکودر را مسخر نمود وقایع سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه در این سال سلطان محمد خان قلعه اسکندریه بجنگ عظیم

مسخر ساخت و جزیره رودس را بطریق صلح تصرف در آورد و هم در بیست و [illegible] ربیع الاول این سال 882

اوزون حسن بیک پادشاه [illegible] بجوار رحمت حق پیوست چنانکه شعرا در تاریخ وفاتش گفته اند مصرع تاریخ وفاتش

اینکه کسی شه دین پرور عادل گفته فی الواقع پادشاه رعیت پرور عراقست [illegible]

رعایا قانون نامه که الحال در عراق و فارس دائر است [illegible] قانون نامه حسن بیک

داده اند و گویند اغورلو محمد و مقصود بیک در [illegible] و سلطان خلیل و میرزا یعقوب و [illegible]

تمت

آنکه پسر داشته از آن جمله اغورلو محمد و زینل بیک در زمان حیات پدر [illegible] کشته شدند

سلطان خلیل بعد از فوت پدر بر اورنگ پادشاهی نشست برادرش مقصود بیک را که [illegible]

883 بتبریز بقتل رسانید وقایع سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه در بهار این سال میرزا یعقوب برادرش سلطان

خلیل خروج کرده در حوالی [illegible] روز چهارشنبه دهم ماه ربیع الثانی سنه مزبور [illegible]

بین الاخوین محاربه صعب واقع شد سلطان خلیل بقتل رسید و میرزا یعقوب به تبریز آمده بر تخت

سلطنت جلوس نمود و میرزا یوسف [illegible] متابعت برادر بزرگتر کرد وقایع سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه

در این سال سلطان محمد خان لشکر همراه علاء الدوله [illegible] را آورده [illegible]

بعد [illegible] نمود [illegible] آنجا [illegible]

هم در اواخر این سال سلطان محمد خان کدک احمد پاشا را به تسخیر جزیره پولیه [illegible]

885 نمود وقایع سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه در اوایل این سال سلطان محمد خان [illegible] عالم [illegible]

فرستاده لشکر عظیم بصوب او روان کرد و ایشان داد جنگهای مردانه کرده اما چون مقصود حصول نکرده ام

درین وقت قایتبای والی مصر سپه سالار خود را با لشکر عرب به تسخیر دیاربکر مامور کرده بود

میرزا یعقوب چون ازین مقدمه وقوف یافت لشکری متوجه ساخت بعد قیام تامه امرای آنجا شکسته

با برای بایندر در رکاب و سلیمان بیک پسر او ... ملک ... در برابر روان داشت

و ملاقات فریقین در حوالی رها دست داده شکست ... و ... امرای رفتی ... جنگ

کرفتار شده بقتل رسید و میرزا یعقوب ... فتح ... سال ... بایندر ...

در سنه وقایع شکست ... و ... درین سال سلطان محمد خان ... سلطنت

عالم فانی را وداع کرده به ریاض رضوان خرامید ... پادشاهی سلطنت

که بعد از وفات او خلف الصدق سلطان بایزید خان در دار السلطنه قسطنطنیه بر سریر سلطنت

جلوس فرمود و در ذکر خیرات و مبرات سلطان محمد خان غازی ... اولاد ... کلیسیا را ... معمار

روزگار

روزگار در همه سر فلک دوار مانند و همانند آن عمارت بر روی زمین ننهند حجره ... ایوان

فراوان و قرنهای پادشاهان بر در آن ... مسکن ... و معبد اهل علما ... مسجد

جامع که از قطع النظر ازین جامع در کمال عظمت و جلال در وسط اسلامبول در جای نفع بنا کرده عرض

... تمام رسانید و دیگر بنای مدرسه معظمه ثمانیه است که قرون داده و درازده بروزگار ...

... جمع فضلا و منبع علما است ... صد و ... نفر از تلامذه و طلاب ... علمیه

با فاده و استفاده مشغول گشته سوال اعظم و افاضل کرام از آنجا بهم می شوند و وظیفه ...

علوفه یومیه دهم رتبه قضای مکه معظمه و مدینه منوره و مصر قاهره و شام و بغداد و دار السلطنه

تبریز و حلب و دیاربکر و تبریز رسیده و بعد از آن بحسب قابلیت و استعداد قاضی عسکر و مفتی

... می شوند دیگر معبد جامع و مدرسه عالی در ادرنه برای طلاب اعالی داد ... بر ... فایض الله ...

حضرت ابو ایوب انصاری بعد از ... سال از هجرت نبوی با عسکر اسلام به تسخیر قسطنطنیه آمده در آنجا

فوت کرد پنهانی او سواد فرنگ که بعضی در زمان محمد خان شیخ آق شمس الدین قدس سره العزیز

دربرزار

از روی کشف و کرامات علامات هزار او ظاهر کرده بود و هم چنان قهر الدوله دو برهان الدین

مسجد جامع و مدرسه لطیف شریف جنبه در روی آن ساخته و سایر خیرات و مبرات بنا و عمارات

در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان محمد خان بوده‌اند اول مولانا شمس الدین کورانی است و اول ایشان

ملا معلم پادشاه بوده بعد از آن قاضی عسکر و مفتی ممالک گشته دیگر مولانا خضربیک است که در مدرسه

سلطان در بورسا مدرس بوده و اول قاضی که در قسطنطنیه تعیین شده مولانا مزبور است

دیگر قره داود مولانا علی طوسی است که از غایت شهرت محتاج شرح بیان نیست

اما حواشی مولانا از آن کتاب‌ها در السنه مشهور است و در شرح توضیح سعد الدین است و حکمی که از

جای توضیح که عمده جای دیگر است اثر آن کتاب بوده باشد به هر تقدیر در دار الخلافه جوانان

به تحصیل علوم مشغول شده در علم حکمت و الهیات سرآمد علمای روزگار است در زمره میرزا

الغ بیک

الغ بیک گورکان تقرب تمام یافته چنانکه میرزا او را به فرزندی خطاب می‌کرده و تا زمانی که میرزا در سمرقند

رصد بسته و زیج نوشته بعد از قتل میرزا الغ بیک تا در ایام اوزون حسن بیک با هیئت وری او بطریق رسالت

نزد سلطان محمد خان والی روم فرستاده سلطان مولانا را از رخصت بیار نداده در اواخر مدرس مدرسه سلطان

در بورسا شد و بعد از اتمام مدرسه سلطان در بورسا و اتمام مدرسه ثمانیه او را بآنجا نقل کرده و مدتی

آقچه عثمانی با حرمت خوب جهت مولانا مقرر گشته دیگر مولانا خسرو است که قاضی دهر و کافی عصر بود

قضاء استنبول و عظمت و اشکودار مع تدریس ایاصوفیه باو متعلق بود دیگر مولانا شمس احمد است و مولانا خیالی

اشتهار دارد در یکی از مدارس ازنیق مدرس بود و در شرح عقاید حاشیه نوشته بسیار خوب و محققانه که اثر است

دیگر مولانا مصلح الدین خطیب‌زاده است که در اوایل قضاء مرضیه شهر بروسه متعلق بود در تاریخی که منصب قضاء

عسکر و حجه گشته منصب قضاء اناطولی به وی عنایت گشته و دیگر مولانا مصلح الدین نوری است که بجوامع علوم

اشتهار دارد و در سن سیزده سالگی قاضی عسکر شده دیگر مولانا حسن سامسونی است که در علوم منقول و معقول

از اکابر علمای دهر بود و در اوایل معلم پادشاه شد و بعد از آن قاضی عسکر گشته دیگر مولانا عبد الکریم است

در زمان سلطان محمد خان غازی بود اما در تحصیل علوم جد تمام کرده چنانکه از اعلم علمای عصر شد و بمنصب قاضی عسکر

رسیده بعد از آن مفتی ممالک شده در آن منصب وفات یافت دیگر مولانا محمود است که کاجی خواجه زاده بود [illegible]

یافته در تقریب [illegible] بوده دیگر مولانا فخر الدین عجمی است و مولدش از ولایت عجم است و با علما

بسیار [illegible] در بیان علمای روم مصنف مشهور است و بعضی گویند که از روم آمده هر روز [illegible] در آخر عمر

مقرر شده دیگر مولانا سراج الدین محمد است که صاحب تصنیف مشهور است و در صغر سن از شیراز او بروم آمده

مجاور [illegible] بوده مولانا یار بزرگ [illegible] که از اولاد [illegible] گشته دیگر مولانا حسن پاشا است

و از [illegible] جلال الدین که از العلما را خوش [illegible] بر تجرید حاشیه در غایت متانت

نوشته دیگر مولانا عبد اللطیف که [illegible] قاضی [illegible] مدرس ثامنه [illegible] مراتب

تعلق گرفته دیگر مولانا محیی الدین است که [illegible] رد دارد و بمنصب قاضی گری رسید

دیگر

دیگر مولانا احمد پاشا است ابن ولی الدین معروف است و در غایت [illegible] و فضیلت بوده و در اوایل

قاضی بورسا که بعد به منصب قاضی عسکر رسیده در آخر بمرتبه وزارت قدم نهاده بعد از آن معزول گشته

سنجاق بورسا بطریق [illegible] بدو عنایت شده و از مشایخ ولایت [illegible] که در زمان آن پادشاه [illegible]

شیخ ابو اسحق ابن شیخ آق شمس الدین قدس سره است حضرت شیخ ابو الوفا قدس سره و شیخ حاجی خلیفه اسمعیل

و شیخ [illegible] دیگر هم که تعداد ایشان طول دارد علیهم الرحمة و الغفران وقایع سنه سبع و تسعمایه در اوایل

این سال ولایت [illegible] شاهزاده سلیم خان اتفاق افتاده هم در این سنه سلطان [illegible] برادر سلطان بایزید

از [illegible] زاده [illegible] معظمه [illegible]

و [illegible] از [illegible] جمع [illegible] سلطان بایزید خان [illegible] گشت و بعضی [illegible]

در ولایت روم [illegible] گشته [illegible] رفت و هم در این سنه ابراهیم پاشا ابن [illegible]

که قاضی عسکر روم [illegible] وزیر اعظم گشته مولانا [illegible] الدین [illegible] قاضی عسکر روم [illegible]

شد و هم در آن منصب وفات یافت وقایع سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان یعقوب [illegible]
در دار السلطنه تبریز طرح عمارت هشت بهشت که بهشت ترتیب طرح انداخته در اندک زمانی باتمام رسانید وقایع سنه
تسع و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان بایزید خان احمد پاشا ابن شمس الدین محمد فناری بسعی صدر اعظم 889
صدارت سرافراز کردانیده بعد از اندک فرصتی معزول شد وقایع سنه تسعین و ثمانمائه درین سال قلعه [illegible]
و قلعه اوزی تصرف کماشتکان سلطان بایزید خان درآمد وقایع سنه احدی و تسعین و ثمانمائه درین سال مولانا
مصلح الدین محمد قاضی عسکر روم ایلی معزول کشته وفات یافت که در [illegible] فاضل عصر
زمان بود وقایع سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه درین سال سلطان میرزا حسین قشلاق در ولایت مرو
نمود ایالت استرآباد بکتابت میر نظام الدین علیشیر مفوض نمود وقایع سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه 893
درین سال سلطان حیدر ابن شیخ جنید که خواهرزاده سلطان حسن بیک بود در طبرستان در دست لشکر سلطان یعقوب بیک [illegible]
[illegible] که از [illegible] سلطان یعقوب بسعادت فرح [illegible] بدرود [illegible] وقایع سنه اربع و تسعین

در

در دوازدهم ربیع الاول درین سال میرزا سلطان امین دختر اوزون حسن بیک [illegible] سلطان ابو سعید بجهت پسرش میرزا احمد
895 خواستکاری نمود باعث تمام از خطه کاشغر بدار السلطنه آورده وقایع سنه خمس و تسعین و ثمانمائه درین سال در قشلاق قراباغ
سلطان یعقوب را عارضه مرض طاری شد برادرش یوسف بیک و مادرش بیمار گشت اما والده [illegible] در بیست و [illegible]
[illegible] بجوار رحمت الهی پیوست و او و برادرش هم چنان بیمار بودند واقعه والده [illegible] پنهان
896 داشتند وقایع سنه ست و تسعین و ثمانمائه در شب چهاردهم محرم این سال یوسف بیک برادر سلطان یعقوب
بریاض رضوان خرامید و مرض سلطان یعقوب اشتداد یافته در عصر سه شنبه [illegible] صفر در [illegible]
[illegible] روان سفر آخرت [illegible] و بایسنقر میرزا ولد سلطان یعقوب بسعی صوفی خلیل و امرای [illegible]
بر تخت شاهی نشسته در میان امرای آق قوینلو اختلاف تمام بهم رسید از جمله بایندر بیک [illegible]
برغم صوفی خلیل مسیح بیک ولد حسن بیک را در عراق بسلطنت برداشتند و میان ایشان و صوفی خلیل
جنگ عظیم شد مسیح بیک بقتل آمد و رستم بیک ابن [illegible] حسن بیک بتقدیر رسید و رستم بیک گرفتار [illegible]

۳۷۴

در قلعه النجق محبوس شد و محمود بیک ابن اغورلو محمد بیک [illegible] بیک جانب همدان رفت و شاه علی بیک

از سر سلطنت نصب کرده صوفی خلیل بیک را که هوس کشید در نواحی رود جرد [illegible] از بقیه

[illegible] در خلال این احوال سلیمان بیک بیژن اوغلی از دیاربکر بر صوفی خلیل خروج کرده

در ظاهر قلعه [illegible] میان فریقین جنگ واقع شد صوفی خلیل بیک کشته گردید و بیژن اوغلی کار او

جمله الملک بایسنقر برگشت وقایع سنه سبع وتسعین وثمانمایه در این سال ابراهیم بیک ابن دانا خلیل قاجار

که [illegible] سلطان اشتهار داشت باتفاق قرق سیه [illegible] حاکم النجق رستم بیک ابن مقصود سوار قلعه

بیرون آورده به [illegible] سلیمان بیک بیژن اوغلی توجه کرد امرا از او برگشته به رستم بیک پیوستند

بنابراین بیژن اوغلی فرار کرده نزد جد مادری خود [illegible] حاکم [illegible] آمده و در او خر [illegible] رستم بیک

در تبریز بر تخت سلطنت نشسته یکمرتبه فتنه ها [illegible] فرو [illegible] در اثنای سلطان بایزید خان

در [illegible] روم [illegible] قلعه [illegible] دو [illegible] منجر گردید وقایع سنه ثمان وتسعین وثمانمایه

در اثنا

879

در اثنائی که [illegible] حاجی حاکم اصفهان از رستم بیک یاغی گشته بود رستم بیک عزیمت عراق کرد و امرا

[illegible] از او جدا [illegible] بیک حاجی رسیده او را بقتل آورد و [illegible] عزم قم کرد

[illegible]

و بایسنقر بیک ولد سلطان یعقوب محاربه شد وقایع سنه تسع وتسعین وثمانمایه در این سال میرزا سلطان احمد

پسر بزرگ میرزا سلطان ابوسعید کورکان که بعد از قضیه پدر در سمرقند پادشاه بود قریب بیست [illegible] سال

سلطنت [illegible] رفت که با هیچ طفلی [illegible] گذاشت و برادر خوردش میرزا سلطان محمود بجای او در تخت سلطنت

نشست و هم در این سال دوشنبه چهارم رمضان این سال میرزا عمر شیخ ولد میرزا سلطان ابوسعید کورکان

پدر والی فرغانه بود [illegible] و در ایام سلطنت برادر اکبر [illegible] برادران خود میرزا سلطان

احمد و میرزا سلطان محمود مخاصمت می نمود آخر روزی از بام کبوترخانه [illegible] جان

[illegible] وفات یافت و ولد ارشدش ظهیرالدین میرزا بابر قائم مقام پدر گردید [illegible]

900 رحمه ترکستان سوسنجر ساخت وقایع سنه تسعمائه در اواسط محرم حسن بیک میرزا سلطان محمود
ولد میرزا سلطان ابوسعید که بعد از برادر اکبر بسلطنت سمرقند رسیده بود باجل موعود درگذشت
پسر اکبرش میرزا بایسنقر قائم مقام پدر گشته برادر دیگر خود سلطان علی میرزا را [illegible] میل
901 در چشم کشید اما از بصرش ضایع نشد وقایع سنه احدی و تسعمائه در اوائل این سنه مذکور میرزا
سلطان علی از سمرقند گریخته به بخارا رفت و با لشکر گران از آنجا معاودت نموده برادرش میرزا
بایسنقر تاب مقاومت نیاورده در شهر مختفی گشت آخر بصورت مجهول از سمرقند بیرون رفته
902 بحصار شادمان رفت و میرزا سلطان علی در سمرقند بر تخت سلطنت جلوس نمود وقایع سنه اثنی و تسعمائه
در این سال گوده احمد [illegible] بیک از سلطان بایزید خان والی روم گریخته
او بود گریخته و در کشتی نشسته بطرف اناطولی بیرون آمده [illegible] که در آذربایجان
بجهه رفتن آذربایجان می رفت که یعقوب بیک سردار شده با [illegible] خان [illegible]

توجه

توجه نموده با مراد بیک [illegible] خان که دختر [illegible] در حباله نکاح او بود رستم بیک خروج نموده
903 او مغلوب گردید و در تبریز بر تخت سلطنت جلوس فرمود و رستم بیک بقتل رسید وقایع سنه ثلث و تسعمائه در این سال
گوده احمد [illegible] با آداب [illegible] آل عثمان [illegible] امرای ترکمان [illegible] گشته تاب نیاورده [illegible]
[illegible] بیک [illegible] در مقام خلاف [illegible] سلطان قاجار [illegible]
و قاسم بیک [illegible] در عراق [illegible] مخالفت [illegible] گوده احمد [illegible]
[illegible] در روم [illegible] اصفهان [illegible] رسیده [illegible]
درست [illegible] گوده احمد [illegible] رسید [illegible]
او سلطان روم [illegible] یکی از شعرا در این معنی گفته [illegible] که سلطان [illegible]
904 در آمد [illegible] وقایع سنه اربع و تسعمائه در این سال [illegible] میرزا [illegible]
ابن حسن بیک برادرش الوند بیک که بعد از گوده احمد در آذربایجان بر تخت سلطنت

373

جلوس کرده بود خروج منصور بن الدین در عزیز کندی جنگ شد اینه سلطان که جمله الملک

الوند بیک بود کشته شد محمودی میرزا بیگ غالب آمده در تبریز رفت در اجلال منصور رایت استقلال

برافراشت در این اثنا سلطان مراد ولد یعقوب بیک برادر زاده اینه سلطان بود قلعه رود گرد

که بحکم اینه سلطان مقید شده بود بیرون آورده بشیراز نزد قاسم بیک برناک برد و قایع سنه

خمس و تسعمایه در این سال محمودی میرزا و سلطان مراد و قاسم برناک لشکر هزار بیک بشیراز کشید 905

در نواحی اصفهان جنگ شد محمودی میرزا به ارغلیه و استهلاک بار خیانت علی که دارد مقتول کشته

تعین رسید دیگر هرج و مرج در میانه آق قوینلو فتنه عثمان قواعد اساس سلطنت

او را اختلال پذیرفت دهم در این سنه سلطان بایزید خان بالکه اسعد بیک غارت لگدولی

و نفوذ ملک بعد بتاراج ولایت اردوی قزلباش با لشکر ارسنباری سرها کاری نکرد آب

داد

Shaibani
906
406
1312

1879
406
1488

داده بسیار تلف کرده عودت نمود فتح جهان فراوان و غنیمت بی پایان بدست آمد از آنجا

و قایع سنه ست و تسعمایه در این سال سلطان بایزید خان در ولایت روم قلعه مودون و قلعه قرون را مسخر

ساخت دهم درین سنه سلطان کورکان ابن بوداق سلطان ابن ابوالخیرخان ابن حاجی شیخ اوغلان ابن

اوغلان ابن فولاد ابن منکو تیمور ابن تولقا ابن شیبان ابن جوجی خان ابن چنگیزخان

میرزا سلطان علی ابن میرزا سلطان محمود ابن میرزا سلطان ابوسعید گورکان را از دست تغلب

در دار السلطنه بر تخت کورکان جلوس فرموده بر تمام ممالک ماوراءالنهر که از قدیم الایام

907 در تصرف سلاطین جغتای بود استیلا یافت خطبه و سکه بنام او نمودار و قایع سنه سبع و تسعمایه در این سال

ظهور خروج حضرت صاحبقران شاه اسمعیل صفوی در ایران دادم شده و شاه اسمعیل ولد

سلطان حیدر ابن شیخ جنید ابن ابراهیم ابن شیخ علی ابن شیخ صدرالدین موسی ابن شیخ صفی الدین

اسحق است و شیخ صفی الدین عبدالرحمن بیست پشت بحضرت امام الدین ابن امام موسی کاظم علیه السلام

اول کسی که از اجداد عظام ایشان بار دیگر آمده به خیر و شاه زرین کلاه آ...

در رابطه و دور تعدی دگرگشت عبادت ملک که زیارت مرید و معتقد او گشتند در زمان

سلطان چنگیزخان امرای مغول به تخصیص امیر چوپان مرید و معتقد شیخ صفی الدین علیه الرحمه

از آن جهت اعیان مغول بالتمام مرید و معتقد شیخ گشته و مریدان بسیار

در هر دیار خصوص در ایران بهم رسانیده امیر چوپان روزی در اثنای صحبت

از شیخ صفی الدین سؤال در موعظه که عدد لشکریان پادشاه بیشتر است یا مریدان

ایشان در جواب فرمودند که در ایران مریدان ما برابر عسکر پادشاه است

و اکثر اهالی اوزون و خان ابهری ... اعتقاد تمام به شیخ صفی بهم رسانیده گشته اند

حرره

عمه خاتون ... به قید نکاح او درآورد و سلطان حیدر از آن خاتون متولد شد و چون سلطان یعقوب

برادر سلطان خلیل ... دختر فرخ یسار والی شیروان ... به نکاح درآورد و به رابطه رعایت خاطر

آن خاتون منع سلطان حیدر که پسر عمه او بود در هنگامی که از راه شیروان به طرف ... سلطان ...

و سلطان حیدر ممنوع گشته با فرخ یسار در مقام خصومت و عداوت درآمد به طریق ...

چرکس به طرف سلطان یعقوب ... سلطان قاجار ... به رابطه منع سلطان حیدر

عداوت حاکم شیروان فرستاد لشکر ترا کمه باتفاق ... در ناحیه طبرستان بر راه ... قتال

گرفته چنانچه مذکور شد سلطان حیدر را درجه شهادت رسانیدند و فرزندان سلطان علی و ابراهیم و اسمعیل

... خردسال که از ... سلطان یعقوب ... سلطان یعقوب

... در ... قلعه استخر ... بعد از آن ... چهار سال

در ... سلطان یعقوب وفات ... ترا کمه ...

در آمد ایشان را با تمام حشم آن از قلعه اصطخر بیرون کشیده به تبریز بدرگاه آورد و در آن ایام میان
رستم بیگ و میرزا بایسنقر محاربه و مجادله شد سلطان علی در آن معارک داد مردی و مردانگی داد و رستم بیگ
در کمال شجاعت و تهور سلطان علی متهم و در میان کشته شد توجه بر غم در غم او کمال داد
سلطان قاجار و حسین بیگ علیخانی را باراده گرفتن سلطان علی و برادران او باردبیل فرستاد
بمقام مقاتله و مجادله در آمده در آخر که ترتیب شهرت چنین شد شاه اسمعیل با برادرش ... لاهیجان
بکارکیا میرزا علی والی گیلان بردند رستم بیگ چند دفعه از کارکیا میرزا علی طلب داشته
هر دفعه در تقاضای معذرت گفته او را معذرت داده تا آنکه حضرت صاحبقران در سن سیزده سالگی
منتهی سلطنت از گیلان بیرون آمده قشلاق در شیروان نمود اول نهضت بطرف منگول
توجه نمود بجهت عشیرت ... در آمده ... هزار ... اراز پیاده در مقابل
او صف آرا گشته در میانه ایشان جنگی عظیم واقع شد فرخ یسار با اعیان شروان در معرکه

بقتل

بقتل آمد و شروان شاه و پسرش در کشتی نشسته بطرف گیلان رفت و شاه اسمعیل بعضی از ولایت
شروان مسخر کرده در قشلاق در محمود آباد کرد و از آنجا بعزم رزم الوند بیگ ابن یوسف بیگ ابن
حسن بیگ ترکمان بجانب نخجوان نهضت فرموده در شرور با اهل آنجا تلاقی فریقین دست داده الوند بیگ
با اعیان ترکمان بتخصیص قراجه محمد و لطیف بیگ و سیدی غازی بیگ و اولاد دملی بیگ
با هشت هزار مرد بقتل آمدند و شاه اسمعیل از آنجا بدار السلطنه تبریز آمده رادوس ... و وجوه
و بنای ... خطبه بنام نامی خود کرده و منصب امیر الامرائی بحسین شاملو و صدارت بقاضی شمس الدین
جیلانی که معلم او بود منصب وزارت با میرزا زکریای تبریزی تفویض فرمود وقایع سنه تسع و تسعمایه
شش نفر از ایلچی سلاطین عظام و خواقین کرام در یک روز بدرگاه سلطان بایزید خان حاضر شدند
اول از رای هند دویم از عزیز مصر سیوم از حاکم الکروس چهارم از قزلباش پنجم از حاکم اقلدق
ششم از ... شاه جمجاه در این سنه شاه اسمعیل از تبریز متوجه تسخیر عراق شد و سلطان مراد ولد سلطان یعقوب

۳۷۹

با برادری امثال هزار هزار جرار از قشلاق ویلکان بعزم رزم او بجانب اصفهان نهضت در ایلاق

آلمه قلاغی هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف آرا گشته بعد از مجادله و مقاتله بسیار لشکر سلطان

مراد متفرق گردید وکل احمد بانیدوری که امیر الامرای دولت او بود با ده هزار ترکمان تعاقب

در آمده سلطان گسسته عنان شکسته رکاب روی بطرف شیراز نهاده و شاه اسمعیل او در یورد

909 بنام مراد ساخته تعاقب او تا سرحد فارس هیچ نایستاد وقایع شرح قتل شاه اسمعیل در آن سال

در ولایت فارس قدم نهاده و در دار الملک شیراز نزول فرمود خطبه بکار زار آن سال آنکه

اهل سنت و جماعت بقتل آورده خانه های ایشان بنهب و غارت بسپه حکم کرد و

یایاس بیک موصلو بیکی را القصه بیشتر او جاق نعم داده قریب هاهای در تعرف

اود اولادش بود برادر آن قلعه کل خزانه و قلعه فیروزکوه و استار را مسخر کرده حسین کیا را

جلدوی که قید از آن الیاس بیک ایقوت اوغلی استاجلو حاکم ری بود بتعاقب آورده بود در قفس

در قفس آهنین

در قفس آهنین که بودار تعذیب بسیار رحمی بسود در حضرت هلاک گرد و مراد بیک جهانشاه لو که رفیق

حسین کیا بود چون فیال اجهت عبرت کباب کرده خورد در این سال محمد میرزا ولد سلطان حسین میرزا والی خراسان

از پدر رنجش کرده بدرگاه جهانگرانی آمده هر از احترام تمام یافت و سلطان حسین بیلدرکی میرزا او

والی گیلان ام در خلال این احوال بیلدر نست شاهی رسید مقتضی الرام عود کرده وقایع سنه عشر و تسعمائه

در این حضرت جهانگیران بعدا از آنکه سلطان مراد ولد سلطان یعقوب ناکام دل از ولایت فارس کند

ببغداد رفت بیلدرق در سورلق و تخت سلیمان نهضت قشلاق در اصفهان کرده ابرقو و یزد و کرکان

در این سال به تعرف اولیای دولت شاهی در آمده و آنجا بیک بیک ولد شاه حمد و کان بنان اظهرا استاجلو

مقرر شد و حاکم قرلباش عالیغم سلطان حسین ولایت طبس سپاه و قتل و غارت کرده عبور کند وقایع

915 سنه احدی عشر و تسعمائه در این سال از کارهای جهانگیرانه قشلاق در طارم قزوین نمد ارادت درش

گیلان نموده پس که در تعرف امیر حسام الدین بود کرده آخر بشفاعت شیخ نجم الدین زرگر از آن آزرده

درگذشت و در زمان حیات چلپان بیک خانی گرفتار گشته پایمال سپاه اوزبک پادشاه صاحب همت

از عمر و دولت بهره‌مند بوده در رعایت علما و تربیت فضلا جد و جهد بسیار می‌نمود طلبه و مدرسین در زمان

سلطنت او تمتع‌ها یافته‌اند در خیابان هرات مدرسه ساخته و عمارات پرداخته که نظیر آن

در ایران و توران پیدا کردن امکان نیست و در زمان او دوازده هزار طالب علم و شعرا و کتاب

و سایر اهل صنایع در بلده هرات مرجع بوده‌اند با اتمام امور سلطنت پادشاه و امرا و وزرای او ظرف نمود

و همه آنها در عهد شان معمور و آبادان گشته و در هیچ عصر و اوان چنان نبوده در شهر هرات

انواع باغات و عمارات عالیات ساخته علی الخصوص باغ مراد که در باب بهشت یادگار

واقع است و اکثر خانه‌های بسیار و قصرهای زرنگار بنا کرده و فضلای عالیمقدار در وصف آنها ارادت و تعریف

در وصف عمارات و قصاید غرا و اشعار زیبا در سلک نظم کشیده‌اند و جمیع اولاد و سایر امرای کبار نیز

و امرا و وزرا و اعیان آن زمان جمله ساختن سلطانی خوب و عمارات مرغوب در ایام

بهشت

بهشت آیین و خانه‌های چمن ظاهر هرات اقدام و اهتمام می‌کرده‌اند تخصیص سلطان معدلت امیر کبیر نظام الدین

علیشیر در بلده هرات مدارس و مساجد و زوایا و دار الشفا و باغات و عمارات ساخته که اکثر اعصار و اوان

گوش هیچ آفریده نشنیده میرزا سلطان حسین در بهار حوالی بعضی اوقات ملازمت میرزا سلطان

ابوسعید در ماوراء النهر و بعضی اوقات خدمت ابوالقاسم بابر بود و میرزا شاه محمود ولد او در ایام

میرعبدالله ولد بایسنغر در مقام منازعت درآمده میرزا جهانشاه ولد قرا یوسف از عراق

حمله کرد حتی استرآباد و میرزا ابوسعید از ماوراء النهر عزم تسخیر خراسان کرد میرزا جهانشاه استرآباد را

از میرزا ابراهیم گرفت و حفظ و حراست آنجا را در عهده حسین سعدلو نمود و در آن وقت میرزا

سلطان حسین بر سر حسین سعدلو رفته او را شکست داده و استرآباد را متصرف گردید و چون میرزا سلطان

ابوسعید ولایت خراسان را بتحت تصرف درآورده و استرآباد را نیز از او انتزاع نمود میرزا

سلطان حسین قریب ده سال در بیابان‌های خوارزم و تخت و قزاق سیر می‌کرد و با میرزا ابوسعید طریق مخالفت

و منازعت می‌کرد و چون خبر قتل میرزا سلطان ابوسعید در ابیورد به او رسید بعضی از امرا
بحفظ و حراست مرتبه میرزا مظفر پسر ... در تسلیم خوف بکتاب برده رفته از آنجا بهرات آمده
بر تخت سلطنت متمکن گشت و در تاریخ سلطنتش خاک سایه ملک ملک سنجر آزادیم قاآن
خمس و سبعین و ثمانمائه میرزا ... رشته میرزا محمد یادگار را بامداد و تقویت اوزون حسن در سلطنت
خراسان مصوبات منازعت کرده حتی در سنه ... یافته بحصاری بادغیس در راه هری غالب
بسر می‌برد تا یکدفعه فرصت یافته از بابا الهی ... کوه صبح سعید بباغ زاغان هرات
رسانیده میرزا یادگار را که ... بود در آنجا بقتل رسانیده و بعد از آن پادشاه بالاستقلال
خراسان شد و سی و هشت سال و چهار ماه باستقلال تمام پادشاهی کرد اما در آخر عهد او شیبک خان
از یک طمع در خراسان کرده متوجه هرات شد و میرزا سلطان حسین با اراده محاربه او
از هرات بیرون آمده چند مرحله قطع کرده بود ... ساخت بر ... او آورده در مرغاب

بابا الهی

بابا الهی مرتحل ... با دیگر ... در وقت غروب آفتاب روز دوشنبه یازدهم ذیحجه آن سنه
بجوار رحمت الهی پیوست و بعد از چهار روز نعش او را بهرات آورده در گنبدی که در
مقبره خود ساخته بود دفن کردند هفتاد سال عمر یافته آخر بمرض فالج گرفتار شده چند سال
در محفه نشسته سواری می‌توانست کرد و طبیعت اطفال ... اکثر اوقات خود صرف بازی قوچ و خروس
و کبوتر ... اما در رعایت ارباب فضل و فضلا و اصحاب دانش دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشت و از تربیت
تربیت او ارباب صنایع و اهل فضل در درجه کمال و وزرا باستقلال رسیده هر یک در فن
خود فرید عصر و وحید دهر شدند از آنجمله جناب مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی
و امیر علیشیر نوائی از تربیت یافتگان آن پادشاه عالیجاه ... و شاه ... در دولت
... [illegible] ... در اواخر ... او ... بظهور رسید از جمله
دولت خاندان او ... در گذشته و ابنای ... آن حضرت که در میان عوام الناس مشهور است ...

نفرات. بدیع الزمان میرزا مظفر میرزا کپک میرزا ابوالمحسن میرزا فریدون حسین میرزا
محمد معصوم فرخ حسین محمد حسین ابراهیم حسین شاه غریب میرزا محمد قاسم ابوتراب ابن حسین
چهار نفر در ایام حیات پدر وفات کرده ده نفر دیگر بعد از فوت او در قید حیات
ماندند وقایع سنه احدی عشر و تسعمایه در اواسط این سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ ابن میرزا 912
سلطان ابوسعید کورکان چون در سرحد غزنین و کابل خبر فوت میرزا سلطان حسین
شنید و ترددات بوضوح انجامید که شیبک خان خاطر از ممر تصرف ماوراء النهر
جمع ساخته عزم تسخیر خراسان دارد و گفت اگر در این وقت اولاد خاقان مغفور امیر تیمور گورکان
باتفاق همت بر دفع خصم پادشاه اوزبک مصروف دارند و همه یکدل و یکجهت در محافظت
مملکت خراسان پای مردانگی استوار ندارند هر آینه شیبک خان خطه خراسان را عرصه تسخیر
خواهد ساخت و بنیاد حیات بقیه دودمان امیر تیمور گورکان را بر انداخته بعد

در تفکر

در تفکر بسیار خاطر بر آن قرار داد که به اراده سلطنت بر آمده شتابد و با اولاد
میرزا سلطان حسین ملاقات نماید در باب دفع اعدا اتفاق و اتحاد اندیشه نموده چون
عنان این عزیمت بر بارگیر تا ... انداخته از کابل بعزم خراسان نهضت نمود
چون بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا این خبر بهجت اثر شنودند مراسم استقبال بجای
آوردند بعد از آنچنان در تعظیم و اجلال کوشیدند که میرزا بابر سعادت در منزل ابوالمحسن میرزا فرود آمده
هر یک از برادران جدا جدا بلوازم ضیافت قیام نمودند در منزل این احوال ایلچیان
از جانب بلخ رسیده عرضه داشتند که شیبک خان با لشکری بعدد قطرات باران
بی پایان در ظاهر بلخ فرود آمده شهر را در بند محاصره نموده بدیع الزمان و مظفر
میرزا بعد از اطلاع این خبر با میرزا بابر و امرا و ارکان دولت در طریق مشاورت سلوک داشته

خاطر جمع دله شیبک خان قرار داده‌اند و تا میان جهت اجتماع شهزادگان با طراف
ممالک خراسان فرستادند و میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا بر سبیل مشورت بهمراهی
میرزایان از دار السلطنه هرات بیرون آمده جهت جمع جهات و دختران با دیگر
رسیده ابو المحسن میرزا از مرو آمده بایشان ملحق گشت و کپک میرزا ابن حسین میرزا
از قاین با امداد کردن ایشان حرکت کرد اما بعد برادران حرکت اما کپک میرزا
بخیال محال از مشهد عزیمت مشهد مقدس حرکت کرد و میرزا از امداد کان
حال خبر به برادران فرستاد بنابراین یک یک تفرقه به نسبت عزیمت
برادران خود در میان ایشان افتاده میرزایان چون نفاق ایشان
... شاهی ... کابیش گرفته هر یکی از میرزایان بمستقر خود مراجعت
نمودند ... در برابر حضرت صاحبقران ... از سلطنه رفته قندق ...

کو

کرد و جمعی از لشکریان حرکت ... جمع ... کرد که ما مرزبان ساخته ... دار ... لشکر
شامل ... مهردار ... که ... در دست کرد ... لشکر قزلباش
منهزم ... که ... سنه ثلث عشر و تسعمایه در غره محرم این سال شیبک خان لشکر بخراسان کشید
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا لشکری که داشتند جمع نمود ... در موضع
... باز ... تفرقه ... داد ... الدول که امرا الدوله و جمله الملک بدیع الزمان
بود کشته شد و ... باقی و ... در وادی قرار نهاده ... مظفر حسین
باستر آباد ... فرار یافت و بدیع الزمان با ... شجاع ... الدول
و الی ... از ... دیار رفته ... باستر آباد ... و
شیبک خان به دار السلطنه هرات آمد بر تخت سلطنت ... سلطان ... سلطان
... میرزا ... سلطان ابو المحسن ... در ... معرکه ... گشته

[illegible]

و بالکلیه مملکت خراسان مسخر شیبک خان گشته از تصرف جغتای بیرون رفت و هم در این سال
حضرت صاحبقران بعزم و هدایت مرشدی و دفع طایفه ذوالقدر نهضت نموده چون بحوالی قیصریه رسید طایفه
ذوالقدر شبیخون آورده شکسته منهزم شدند از آن جمله … گشته برابر … دولت
کامیاب صاحبقران تا طبرستان ظفر رفته از آنجا عودت کرده قلعه خرپرت که در تصرف طایفه
ذوالقدر بود مفتوح گردانید و در این تاریخ امیرخان موصلو والی دیاربکر با اقوام و عشایر خود بعتبه علیه
و نقد … پیش آمده دیاربکر … تسلیم حکام … کارگزاران پادشاهی نمود و امیرخان بعنایت پادشاهانه
و نوازشات خسروانه سرافراز گشته ایالت … الوس … میرزا … حلب
ارزانی داشت و از آنجا عنان … بجانب قشلاق خوی معطوف گشته علاءالدوله
در غیبت حضرت صاحبقران … قیلان … سردار … خان … جلو کرده …
از آن قشلاق … قاسم بیگ

ادرکال

قاسم بیک در جمیع … دلاوری و شجاعت و فرط تهور و شهامت … قیلان …
در معرکه با اغیار ذوالقدر بقتل رسید … بقصبه … صاحبقران …
و هم در او … علاءالدوله … غیرت … پسران خود …
با احمد بیگ … ده هزار سوار جرار … که از … خان محمد …
از … در دست دشمن … اطراف … طایفه ذوالقدر
… در این … خان محمد
… شمشیر … در …
العین پسران علاءالدوله … طریق فرار …
… پادشاهی … سنه اربع عشر و تسعمایه
در … صاحبقران گیتی ستان بعزم تسخیر عراق عرب … بغداد شد و در اول …

414

بیک پرناک که سلطان مراد ولد سلطان یعقوب را که از پدر اربرد داشته به بغداد رفت

سلطنت نصب کرده ظاهرا اعلیحضرت مظفر تاج پوشید و تا آنکه موکب شاهی نزدیک بغداد رسید

قدم تکه سلطان مراد سعد بر داشته نزد علاء الدوله ذوالقدر رفت و بیک بیک که

منصب وکالت شاهی به وی مفوض بود مقتدای لشکر قزلباش گشته داخل بغداد شد و سکه

و خطبه بنام شاهی مظفر صاحبقران نشان شاه اسمعیل صفوی متعاقب او به بغداد درآمده

در چهار باغ بربرداق نزول فرمود بعد از آن بزیارات عتبات رفته در آنجا

تا نخت عراق عرب که بلگار رفته بلاد مبارک عزیزی حرمت شیخ سعدیه ترک و شمشیر

هلاک شده و هرکس که خبر دیر ان شیر می آورد اسب با زین و لجام به او انعام می فرمودند

بحر سبزیر اقدام می نمودند ایالت بغداد سعد بنام بیک طالش ارزانی داشته

منصب وکالت با میر نجم و با بریار احمد خوزانی اصفهانی شغل استیفا ارزانی داد مفوض گردانیده

و هرار

و هرار بر وفق جابر شده ترکمانان دست از اموال پادشاهی کوتاه کرده خزانه و انبار آن

عزیمت دیار عراق شعع که قهرا و جبرا ولایت آن مسخر کردند و از بین ارض ی

کره کلویه که بابت دار الملک شیراز در حرکت آمده در پیام بیک قرامانلو امیر نجم دلالت بیک رسید

415 تا حدود لرستان شاه رستم ترا مور ساخت و در تاریخ سنه خمس عشر و تسعمایه در اوایل ایام

دولت کامیاب صاحبقران از شیراز متوجه عراق شده و در آن اثنا جمعی قبایح اعمال قاضی محمد کاشی

که صدارت با امارت جمع کرده بود بر ضمیر منیر آفتاب تاثیر شاهی واضح و لایح گردید معزالیه

عداوت امیر نجم علاوه آن گشت در شهر صفر سنه مزبوره بقتل رسید و هم در آن چند روز

ابدال بیک دده و خادم بیک که حاکم قزوین و ساوه و ییلاق دری بود از امارت معزول

شده منصب او بزینل خان شاملو مفوض شد و منصب صدارت بسید محمد الاستقلال

بمقتضای سیادت عالی تبار شریف امیر تاج الدین علی بن میر مرتضی استرآبادی المشهدی ارزانی گردید

که از نبیره امیر سید شریف علامه بود غیاث و محمد حسین بیک لله شاملو که مقدم امرای قزلباش
بود معزول گشته منصب او به محمد بیک سفره چی استاجلو که آخر به چایان سلطان ملقب
بود غیاث و محمد امیر نجم در حمله ششتر به مرض ذات الجنب در گذشت منصب او به یار احمد
خوزانی مفوض گشت و ملقب به نجم ثانی شد و مهدی شاعر قصاید غرا به نام او در سلک نظم کشیده
و یکی از قصاید خود مطلع بیت نجم ثانی که باشد به دو کونش ثانی ور دیگر جا بود والله تعالی اعلم
و هم در اواخر این سال صاحبقران گیتی ستان به تسخیر یزد دامن عزیمت به فتح شیخ شاه ولد
آنجا پناه به قلعه برده با کرو شاه برزا مفتوح گرد ایالت آن قلعه ملقب به یک
شاملو غیاث که میرزا بدیع الزمان ولد سلطان حسین میرزا هم در این سال از قتال عساکر
قیامت اثر اوزبک از استرآباد التجا به درگاه عرش اشتباه شاهی آورده او سلطنت
اعزاز و احترام نمود در مجلس شاهی مقدم وزیر دولت شهزاده کامجا داد وقایع

دیگر عام نیست

وقایع سنه ست عشر و تسعمایه در این سال در اناطولی شیطان قلی نام شخصی از طایفه قزلباش خروج کرده
فساد بسیار نمود سلطان بایزید خان علی پاشا وزیر اعظم را به دفع او فرستاده در آن کارزار
بعد از شهادت فایز گشت و هم در آن ایام فتح این سال در ییلاق خرقان معروض پایه
سریر صاحبقرانی گردید که عسکر قیامت اثر اوزبک بعضی از اطراف و نواحی کرمان را تاخت کرد
بنا بر آن امیر قاضی نورالله امیر نجم ثانی سعد قاضی عیسی صدر و بار دیگر شیخ محی الدین المشهور به شیخ زاده
لاهیجی را نزد شیبک خان فرستاده او را از آن حرکات شنیعه منع فرموده و شیبک
در دفعه اخری امیر کمال الدین حسین ابیوردی را به درگاه شاهی ارسال نموده اظهار حمق
اظهار غرور کرده بود و این معنی بر خاطر عاطر پادشاهی گران آمده از آن ییلاق عازم خراسان
گردید چون به اصفهان رسید احمد سلطان داماد شیبک خان از آنجا و خواجه احمد قنقرات
از استرآباد فرار کرده همچنین اکثر ولایت خراسان را سرداران عظام اوزبک خالی کرده

و حضرت صاحبقران بعد از زیارت روضهٔ مطهرهٔ امام رضا علیه التحیة و الثنا عزیمت
مرغاب نموده شیبک خان در اواخر رجب در عین طنطنه و کرّوفر از دار السلطنه هرات متوجه
مرو شده و دانا محمد خان با جمعیتی قزلباش بتهمت و ثار منقلای روان شد در نواحی
طاهرآباد با جمعی از اوزبکان دوچار گشته تا آنکه دانا محمد کشته شد قزلباشان
اوزبکان را تا حصار مرو دوانیده نزد متعاقب اردوی صاحبقران رسید
شهر مرو مرکز دایره در میان گرفته چون در جنگ حصار فایده مترتب نشد
رایات شاهی در عصر روز چهارشنبه بیست هفتم شعبان از ظاهر مرو برگرفته
از نهر محمودی که تا شهر سه فرسخ است عبور کرده نزول فرمود و در روز پنجشنبه
و شب جمعه در آن منزل توقف نموده مصحوب قورچی معتمد کتابتی که متضمن ارزانش
بسیار بود بشیبک خان ارسال داشت صباح بجانب تلخیان کوچ کرده امیر خان موصلو

در دامنه

در دامنه آن پل بلند است مقرر آنکه هرگاه سپاه دشمن بدانجا رسیده
بجنگ مشغول شوند سپاهی که در کمین کشیده شیبکیان از آن اوضاع غافل بودند
سوار از حصار بیرون تاختند و دیگر امیر خان سه هزار جمعی از ضعف لشکر بقصد ارض تاخت و
نوال و قتال صعب دست داده چون شیبک خان عنق گشت با بقیه سوار پناه بجایی
برد که سابقا بیرون شهر مرو ساخته بود از بیرون سلطان تکلو و دیگر امرای قزلباش دور بر
آن هجوم آورده بهادران اوزبک از غایت وحشت بر بالای هم دیگر چنانکه
شیبک خان سر بالای ساخته که نفسش منقطع شد و سر او را سواری بمعسکر منصور شاهی
آوردند همان لحظه استخوان کله او را در طلا گرفته بتحفه و ارکان قیام نمودند
خواجه محمود ساغرجی وزیر شیبک خان با شیعه و متعلق و کلید مرو بسعه درگاه شاهی
فرستاده بنیابت در هم حضرت پادشاهانه مخصوص گشته در سلک وزرای منخرط گردید و

ظفر آیات از آنجا بجانب هراة عزم حرکت داده در هفتم ماه رمضان در ظاهر بلدهٔ
مرغاب که دست قتلق در آنجا مقرر رسید و حکومت آنجا بلیه بیک شد و حکومت
مرو به ده بیک قرار داد و در یورت قتلق شیخ الاسلام خراسان مولانا
سیف الدین احمد ابن یحیی ابن مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی را بواسطهٔ تعصب
و سعایت ارباب غرض بقتل رسانید و هم در آنجا سلطان میرزا سلطان ابو سعید المشهور
بکان میرزا ابن سلطان محمود ابن سلطان ابوسعید گورکان بتقبیل عتبه بوسی فایز گشته
نوازش تام دید و مقضی المرام بکابل خوف حصار شادمان عودت نمود و قایع سنه
سبع و عشر و تسعمایه در بهار همین سال صاحب قران گیتی ستان از دار السلطنه
هراة متوجه تسخیر ماوراءالنهر شده چون به اردوی ملتفه فاریاب منفرد خیام عساکر
نصرت آیات گردید خوانین اوزبکیه که بعد از قتل شیبک خان در ماوراءالنهر

بعم

علم سلطنت برافراشته بعد از ورود فراغت در آمد ارکان الدوله سر تیغ ساخته و خواجه محمودی ساغرچی و ایلبکی
مهم ایشان را فیصل داده بنابراین رایات گیتی ستان جهان بان از ایالت بلخ و اندخود و شبرغان چیچکتو و میمنه و فاریاب
و مرغاب و غرجستان را و بیرام بیک قرامانلو ارزانی داشته عنان عزیمت بجانب عراق منعطف گردانید و چون
بمرو در رسید شنید که قریب ده هزار ترکمان در روم خروج کرده ملک را با حیان و امرای عظام
مصاف داده [illegible] و قلعه [illegible] تا لدن سلطنت وا [illegible] سال که [illegible] از [illegible]
بعد از نقیب الله [illegible] بسیاست سرداران ایشان امر گشته که [illegible] آنجا عسکر
بقتل رسانیده و سایر قبایل یا مرحمت نمایند که در عدد رعیت ایشان باشند و هم در آن سال [illegible]
ستان قتلاق در قسم فرستاده و در منزل قتلاق امیر عبد الکریم آقا محمد روز فیروز سلطان که حکومت مازندران
بایشان تعلق داشت با [illegible] پیشکش بدرگاه فلک بارگاه شاهی آمده بشرف بساط بوسی [illegible]
عراق عجم منعطف که بعد از عاشره اداء نماید در مدرسه شریف جرجان از حضرت تسخیر برآمد

عتبات رفت و آن منصب عالی در اواخر ... میر عبدالباقی تفویض کرده در این ایام خبر انحراف

مزاج میرزا بابر که بامداد و معاونت پادشاهی بر ماوراءالنهر استیلا یافته بود بسمع عز و جلال رسیده و بر حکم نافذ

به تنبیه و تسخیر ماوراءالنهر مامور شد و جمیع امرای ... بمتابعت او مامور شدند و او اخر ذی حجه از قشلاق قم متوجه خراسان شد

هم در این سال سلطان سلیم خان به تحریک طایفه ینگچری چند روز در ایام ... اراده سلطنت به اتفاق ... بر پدر بزرگوار خود سلطان

بایزید خان آمده در حوالی ادرنه ... و در آن محاربه ... شکست

بر لشکر ... سلطان سلیم در آن معرکه فرار نموده در کشتی نشسته بجانب کفه رفت و تا ... عزم ...

در اواخر این سال وزرا و ارکان دولت سلطان بایزید خان قرار بر آن دادند که حضرت سلطان سلیم خان

از کفه به روم آمده و جمیع لشکر بر رایات او جمع شده باز اراده مقاتله ... والد ... استقلال ملک ...

با ستنبول آورده سلطنت ... نامه ... در خفیه ... فرستاده اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت

نمودند بنابراین سلطان سلیم خان از روم ایلی متوجه استنبول گشته و ... قوی ... دل ...

وزرا و امرا عموماً ارکان سلطنت ... بشرف تقبیل انامل مشرف شده او را با عزاز و اکرام تمام

بدار السلطنه آورده در اول ... بر ... خود ... گذشته ... در همان لحظه در جمعه

گذشته بطرف ادرنه ... که بر ... او بر تخت سلطنت جلوس نمود ... سلطان بایزید خان از

چند روز از کثرت غصه و الم و هجوم اندوه و غم دار الملک بدن ... سلطان روح خالی کرده بجوار

رحمت الهی پیوست ... سی سال بر تخت سلطنت جلوس ... پادشاهی ... و اطوار او ... بستحسن اوصاف

بر روش صوفیه معروف ... بیعت ... شیخ محی‌الدین که والد مفتی الزمان ابوالسعود افندی است داده

بود در خلوت و اعتکاف می‌نشسته و اولاد دیگر بغیر آن پادشاه مغفرت پناه بر این حسب ... سلطان

شهنشاه سلطان احمد و سلطان سلیم سلطان قورقود ... سایر برادران در زمان سلطان

سلیم خان بقتل رسیدند ... وزیر اعظم در ایام سلطنت ... وزارت نشسته و از آن

عمارات و آثار خیر از جوامع و مدارس و مساجد ... در ممالک روم ... معمور و آباد است

و در اواخر سال گذشته امیر نجم ثانی باتفاق امرای خراسان عزیمت ماوراءالنهر نمود بظاهر رفته الله اعلم

فتح بیست روز در آن ملک توقف نموده از آنجا امیر محمد یوسف را که از هرات آورده بود بطلب میرزا

بابر بجهت رسولی فرستاده در ماه رجب از معبر ترمذ گذشته در موضع [illegible] که آن سو در بند آهنین

نیز گویند میانه او و میرزا بابر ملاقات [illegible] برفاقت یکدیگر بجانب حصار رفته آن ولایت

سلطان حاکم آنجا چون تاب مقاومت نداشت بیابان پرده آمده گرفتار گردید و قلعه

بهادر یوز [illegible] در آن قلعه بند کرد با جمعی کثیر از اوزبکان بقتل رسید [illegible] آن بر قرشی

رفته شیخم میرزای حاکم آنجا در مقام مخالفت در آمده آنجا [illegible] روز جبراً و قهراً مفتوح گردانید

و تیغ بیدریغ در خورد و بزرگ [illegible] نهاده [illegible] آنجا [illegible]

عادت [illegible] نمودند [illegible] که جامعیت او معلوم نیست [illegible]

اهل [illegible] در دست [illegible] سعادت شهادت فایز گشت و [illegible]

که در روز لشکر قیامت از دو قزلباش بر شهر قرشی مستولی شد مولانا بنائی بعضی خود را از [illegible]

که بر بالای [illegible] برآمده و کتاب [illegible] که قاصد جان او بودند می انداخت [illegible]

ماند یکی از رجاله قزلباش حربه حواله مولانا نموده او را از غایت دهشت آن سنگ [illegible]

این چند بیت بر زبانش جاری شد [illegible] هر دم [illegible] از سلطان عرش [illegible] همین سنگ [illegible] بر بام قرشی [illegible]

آخر این بیت در ماوراءالنهر و خراسان و عراق ضرب المثل است القصه امیر نجم ثانی بعد از قتل و غارت

قرشی از آنجا کوچ کرده در [illegible] فرسخی بخارا نزول فرمود در آنجا شنید که عبید خان به بخارا آمد

بنابر آن بیرام بیک قرامانلو را با جمعی از لشکر بمقاتلت [illegible] فرستاده چون اوزبکان

قوت مقاومت نداشتند خود را در حصار غجدوان انداختند و امیر نجم آن سو شنیده [illegible]

لشکر بمحاصره آنجا رفت و چند روز [illegible] قلعه نشسته هر چند میرزا بابر و خواجه محمود که از

وقوف آن دیار [illegible] آنجا [illegible] می نشستند با امیر نجم گفتند که بودن در آنجا صلاح [illegible]

وقت نیت قبلی نکرده تا صباح روز سه شنبه سیم شهر رمضان جانی بیک خان و عبید خان از کنار آب ارغون
آمده اوزبکان در درون قلعه پیشان پیوستند و همان لحظه آغاز جنگ شده امیر نجم که در آن معرکه گرفتار
شده بیرام بیگ قرامانلو بود و سایر امرا که در متابعت امیر نجم تک داشتند عنان بصوب فرار
منعطف داشته میرزا بابر راه حصار شادمان پیش گرفت امیر نجم در آن رزم زین الخاندین فیروزی
دست برآزار آن قزلباشان قتیل و اسیر شده و جانی بیک خان متعاقب گشته کمان تیر آهنگ
در اینک کهبست ان نزفی فرموده در عقب او عبید خان نیز رسیده در صحرای ساق ملاق
خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه بر افراخت و قریب دو ماه بر داران اوزبکان محاصره
همراه پرداخته کاری نساختند و این اخبار موحش در اصفهان بسمع جلال اعلی ستانی
رسیده عزیمت یورش خراسان مصمم گشت ... از خیرات حضرت سلطان بایزید خان
انار الله برهانه آنکه جامع شریف و مدرسه لطیف و مکتب خانه و دار الضیافه و زاویه در محل عظمت

بنا کرده

بنا کرده با تمام رسانیده و در قصبه ... در سر رود خانه قزل ایرماق پلی نوزده طاق ساخته و در قصبه
کیوه بر سر رود خانه سقریه جسری مشتمل بر چهارده طاق بسته و در ولایت ... در سر رود خانه کودر
نوزده طاق پل دیگر بنا کرده با تمام رسانیده و هر سال مبلغ کلی از خزینه عامره بفقرا و سادات حرمین و علمای اعظام
و اهالی کرام میداده و بغیر از این هر سال مبلغ ده هزار درم نقره بخدمت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره
بخارا می فرستاد در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان بایزید خان بوده اند از آن جمله مولانا مصلح الدین ... است
که در اوایل حال قاضی عسکر روم ایلی شده در آخر مفتی گردید و دیگر مولانا ابراهیم است که در اوایل قاضی عسکر بوده
عمارت از آن بمرتبه وزارت رسیده و دیگر مولانا علاء الدین فناری است که بمنصب قاضی عسکری
روم ایلی و اناطولی سرافراز گشته و دیگر مولانا جامی حسن زاده امام ... است قاضی عسکر اناطولی بوده
و دیگر اخی ... جعفر حلبی است که در مدرسه محمد پاشا مدرس گشته اما بواسطه صعوبت حفظ و مهارت
... تناسخ ... و دیگر مولانا یوسف ... است که مرد فاضل و جامع بوده در اکثر علوم

تعلیقات معتبر دارد و مدرس ثانیه گشته در روز اشتغال اقبه حجه او به تعیین شده و دیگر مولانا عذاری است

که مرد عالم و فاضل بود شرح بر حاشیه موافق نوشته و در ترکی و فارسی اشعار خوب دارد و دیگر مولانا

سنان چلبی عجمی است که بر بعضی شعرا اشتهار دارد و در ادای حال در اماسیه مدرس شد و آخر منصب ملیکی الفرز

قضا رسیده و شرح بر مواقف و حاشیه بر تجرید نوشته دیگر مولانا ایرک است که از بزرگان علمای

روم است و در اوایل قاضی استنبول گشته بعد از آن بمنصب قاضی عسکر روم ایلی دانا طولی رسید و دیگر

مجمع الفضایل والکمالات مصنف الرسائل فی العبارات کاردان ممالک ملکوت کاشف اسرار

ملک و جبروت حکیم ادریس بدلیسی است که شرح مناقب آن حضرت از حیز امکان بیرون است

و لطافت درجات تصنیفاتش از نهایت تعریف افزون دیگر مولانا شجاع الدین است که او

کوسج بود و در ابتدا مدرس مدرسه ثانیه شده بعد از آن بمنصب قضا برادر دسته را متقلد گشته و دیگر

مولانا عبدالرحمن است که اکثر اوقات بشرف مصاحبت پادشاه میرسید و حاشیه بر مطالع نوشته

دیگر

و بر آن شرح اعتراضی چند کرده که مقبول علما است و دیگر مولانا میرم چلبی است که خواجه پادشاه گشته

در علم عربیت و ریاضیات مهارت تمام داشته و زیج الغ بیگ را بنام سلطان بایزید ترجمه کرده و دیگر حکیم شاه محمد است

که از قزوین باستنبول آمده و در علم حکمت تخصص در فن طبابت مهارت تمام داشته آخر طبیب پادشاه شد

و دیگر مولانا مظفرالدین شیرازی است که در علم هیئت بی‌نظیر بوده و دیگر مولانا قطب الدین احمد ایجی مولانا

نفیسیست که در علم طب لقمان ثانی بوده و دایم الاوقات بخدمت پادشاه میرسیده و در فن طب کتب

نفیس از او هست و در زمان آن سلطان فضیلت پرور از اطراف و جوانب شعرا و قصاید غرا

بنام شان گفته اند از آن جمله مولانا نورالدین جامی است علیه الرحمه از خراسان قصاید جز بنام

نامی شان گفته فرستاده و قرار داد سلسلة الذهب را که مرسوم است بهر بعد بنام آن سلطان

عالیشان گفته و این حکایت از دیوان آن کتاب نوشته میشود   کاشش نیز شد وانچنین بودی   عدل شد ز روز شمار

فزون بودی   تا ز دعوی عدل زنده شده   خسرو روم سلطان بایزید خان   مهبط العز والعلا سلطان

بایزید ایلدرم شهروران وقایع سنهٔ تسع عشر و تسعمایه در صباح روز جمعه سیم ماه محرم ایلچی سلطان سلیم

اوزبکیه از سر قلعهٔ هرات برخواسته جانب سلطان از جیحون عبور نمود اما چون در حدود و عبید خان

محمد تیمور سلطان ولد شیبک خان که عازم خراسان بود پیوسته باتفاق بعد از مشهد مقدس

رفته و از مرو تا اسفراین چیزی در تحت تصرف در آورده بود در شهر چون آن قدر کم

شد بود میر یار احمد سلطان صوفی ادعی صلاح در توقف ندیده از راه طبرستان

بعراق آمدند و این خبر به اصفهان رسید همراه خواجه عبد الواحد غیره محمد تیمور سلطان او

بدانجا دعوت کرد محمد تیمور سلطان این خبر را عظیم دانسته بسبب تعصب آنجا شتافته

دماغ جهان آرا از فرق مردم اهل سنت و جماعت همراه جمع کثیر از شیعیان بقتل آورده

آخر بعد از میر ... از سر آن معامله درگذشته و بنواب کیتی ستان بعزم یورش خراسان

بیرون آمد در موضع ... منصب امارت و امیر الامرائی را بکدام امیر عبد الباقی

مفوض

مفوض شد و از آنجا بصوب خراسان در حرکت آمد چون ییلاق کالپوش مضرب خیام عساکر گردون

شکوه ... سلطان حاکم شیراز ... روان ساخته بمجرد آوازهٔ رایت فتح ... عبید خان اوزبک

زمین مشهد مقدس ... از راه ... رفت و هم چنین محمد تیمور سلطان همراه ... آن

بیم ... در ... کالپوش با ... کان ... در ده ... سلطان ...

لبه دار ... همراه زینل خان شاملو و ... سلطان روملو ...

امیره سلطان موصلو با ... خان ... یایلاق با ...

... با ... همراه معاودت نمود و معاملات خراسان ... احمد ... داده

خان مرجعت بصوب اصفهان معطوف داشت وقایع سنه عشرین و تسعمایه در روز یکشنبه دوازدهم

محرم ایلچی سلطان سلیم خان ... از زبان آمد چون این خبر در اصفهان

بسامع عز و جلال صاحب قران پادشاهی رسید بعزم مقابله و مجادله توجه آذربایجان گشته

در هر موضع جالدران ملاقات فریقین دست داده بعد از دار و گیر بسیار اکثر اعیان قزلباش شهید شدند

عبد الباقی صدر و امیر سید شریف و سید محمد کمونه و خان محمد استاجلو و الله یار بیگ و سلیمان بیگ ذوالقدر

ترکمان و سارو پیره قورچی باشی استاجلو و حسین بیگ لله شاملو و سلطان علی میرزا افشار و ابراهیم بیگ

و دیگر چی باشی با جمعی از امرا در آن معرکه بقتل آمده کشته شدند لشکر قزلباش منهزم نواب همایون از معرکه

روگردان شده تا درجزین و همدان هیچ جا عنان کشیدن تعجیل ننموده و سلطان سلیم خان

به دار السلطنه تبریز آمده چند روز در آنجا رحل اقامت انداخته و چون قلت ماکولات بدرجه اعلی

رسیده بود مصلحت در توقف ندیده سلطان بدیع الزمان میرزا ولد سلطان حسین میرزا که نواب اعلی

مدد خرج او در تبریز تعیین نموده بود باعزاز و اکرام برداشته روانه شد اما کار سلطان بدیع الزمان

میرزا بعد از چهار ماه در آنجا بنهایت رسیده در مرض طاعون بجوار رحمت ایزدی پیوست

ایالت بعد در حینی که شاه از تبریز متوجه محاربه سلطان سلیم خان گردید او با اعوان بعضی

مردمان

مردمان که بعد از نهضت شاهی تکلف خدمت بتقدیم رسانیده آنجا را بتصرف در آورده در تقابل

لشکر جغتای از دور جمع شده خواجه مظفر بتکچی باتفاق امرای خراسان بر سر او آمده در صباح

شنبه شانزدهم شهر رمضان سنه مذکور بر بیرام بیگ غالب آمده داد ظفر داد منهزم از راه بیابان

ابیورد بطرف غرجستان رفته باتفاق امرای دیگر حاکم آنجا که یکی از ملازمان قدیم بود ترتیب تسخیر

لشکر نمودند و آن وقت در سلطان امیر محمد بهادر ولد دولتخواه به نیابت حکومت گماشته

بخدمت شاهی توجه نموده بود میرزا محمد زمان آنجا استیلا یافته کوچکی تسخیر در آورده در هرات

دو سال با امداد و مساعدت میرزا بابر حاکم با استقلال آنجا بعد آخر دوران میرزا محمد زمان در سنه

شیر خان افغان در آب گنگ غرق گشته و از او ولدی و بنات سلطان حسین میرزا کسی نماند

شعله آن دودمان فرو نشست و نواب شاهی بعد از قتل سلطان سلیم خان از درجزین به تبریز

عودت کرده قشلاق در آنجا نمودند و منصب امیر الامرائی بچایان سلطان و نظارت دیوان به میرزا شاه حسین

وصدارت بسید عبد الله ولد سید احمد مفوض گشته بعد از چند روز سید عبد الله معزول ساخته

از منصب صدارت بپیر جمال الدین محمد ترکه تفویض نمود وقایع سنه احدی و عشرین و تسعمایه در اوایل

سلطان سلیم خان قلعه کماخ و قلعه بایبورت را مسخر ساخته و علاء الدوله ذو القدر را که حاکم مرعش بود مهزوم

گردانیده مع جمیع ابنای او بقتل رسانید و ملک آن طایفه ذو القدر مضبوط گردانید و تمامی آن ولایت

تصرف اولیای دولت سلطانی درآمده هم درین سال امیر سلطان حاکم قاین در اردوی همایون

نواب شاهی آمده شمه از غزوات ازبکان معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانید و در

سلطان از بلخ آمده مرثیه سمنان را گرفت تا بجمیع املاک مملکت خراسان سر بکفر و طغیان بر آورد

منصب لله گی ابراهیم میرزا سلطان محمد پسر داده او را ملقب بامیر خان گردانید و درین سال

ببیجن سلطان بجانب خراسان روانه گشته قشلاق در تبریز واقع شد وقایع اثنی عشر و تسعمایه در اوایل

این سال سلطان سلیم خان بعزم تسخیر ایران از استنبول بالشکر درآمده نزول اجلال در کنار

دریای ملاطیه

922

ملک زکریا قرچه پاشا را بسرداری در سال بعد از آن غازی بیگ را بجانب عربستان

معطوف داشت و قانصو غوری بعزم رزم سلطان تا نواحی حلب و استان استقبال نموده در مرج

دابق با جمیع ملازمان و تابعان بقتل رسید و قانصو در آن معرکه کشته شد و قلعه ملاطیه و قلعه دیورکی

و قلعه درنده و قلعه بهسنی و قلعه عینتاب و قلعه کرک و قلعه کاخته و قلعه برجک تصرف اولیای دولت

سلطانی درآمده و درین اثنا اجله سادات عظام و اعزه علمای کرام حلب و شام باقدام اهتمام تعظیم

دین سلطان گردون احتشام آمدند از زمره سادات و مشایخ محراب مشایخ ابن فرخ و ابن حبیش و ابن

و مشایخ صیدنایا و سید ابراهیم و سید سالم و سید عطا و شیخ رمله و قدس شریف و غیره بعز

بساط بوسی سرافراز گشتند و بعد از آن سلطان عالیشان متوجه تسخیر قاهره مصر گشته در

اثنای راه قلعه صفد تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و سلطان بزیارت قدس شریف

مشرف شد وقایع سنه ثلث و عشرین و تسعمایه در اوایل این سال طومان بای چرکس والی

مصر را بواسطه صفت شجاعت ذاتی که داشت باوج سلطنت رسیده بود باستقلال تمام حکومت
می‌نمود تقیة الضعیف حرکتی ناکرده … بر … جمیع متمردان انحراف از جاده استقامت ورزیده
و چون از اوضاع ناملایم او معروض پایه سریر خلافت مصیر سلطانی گشت از غزه در یازده منزل برآمده
آمده طومان بای به آن منزل استقبال عساکر منصور نموده در لقای سلطان ظفر آثار گشت
اول سنان پاشای وزیر را با فوجی که ترتیب داده … و بعد از آن نهضت … جراک
خود با طومان الغفلة رسیده و در روز یکشنبه … محرم الحرام سنه … بر بلده فاخره مصر سحر
سلطان سلطانی گشت دولت … که درین فتح متعرض … ایالت مصر …
که بقدم اطاعت پیش آمده بود متعرض گشته … سلطانی … معاودت نموده قشلاق در …
واقع شد وقایع سنه اربع و عشرین و تسعمایه در این سال سلطان سلیم خان در سفر عربستان در …
قسطنطنیه معاودت نموده و هم در آن سال … صاحبقران شاه اسمعیل ییلاق در … نمود …

میرزا شاه حسین به سبب … بطریق … بطرف … و کوه … رفته از آنجا بعزم
قشلاق … گشت و درمیش خان و زینل خان شاملو را به تسخیر مازندران و رستمدار فرستاده حکام
رستمدار و مازندران … بقدم اطاعت پیش آمدند در حوالی اصفهان بعز بساطبوسی شاهی فائز گشتند
به … معاودت نمودند وقایع سنه خمس و عشرین و تسعمایه در این سال … عصیان آغاز
925 دباج والی گیلان … مبارک نواب … شاه اسمعیل … کارکیا سلطان
احمد والی گیلان … باتفاق حکام مازندران و رستمدار و درمیش خان و زینل خان شاملو
به تسخیر گیلان … دباج … کارکیا سلطان احمد
در … بساطبوسی شاهی … منظور نظر عاطفت … گشته ملقب
بسلطان مظفر شد و هم در این سال بعز مصاهرت … شاهی … وقایع سنه ست
و عشرین و تسعمایه در این سال سلطان سلیم خان در … که بطریق … آورده …

برین کلمه که قسمی است از طاعون و مشهور است بیر بچه از این عالم بیرون رفت [illegible] قرار

گشته وزرای عظام کرام ده روز نعش آن سلطان جنت مکان را پنهان داشته سلطان سلیمان

خان را از مغنیسا آورده بر تخت سلطنت نشانیدند بعد از آن جنازه آنحضرت را باستنبول

نقل کرده مدفون کردند اولاد ذکور سلطان سلیمان خان نبود ایام حیاتش پنجاه و چهار

سال و مدت سلطنتش هشت سال و نه ماه و ده روز بود و ده وزیر اعظم داشته و از آن

جمله هشت نفر بتقریبی بپادشاهی بقتل رسیده و دو نفر باجل موعود فوت شده اند و هم در ایام

دولت ملک سپاه شاه اسمعیل که [illegible] قورچی [illegible] از فرستاده او سلطان [illegible] حاکم [illegible]

در دولتخانه [illegible] نقش آورده مراد بیک در اصفهان بنا نهاد [illegible]

شاهی رسانیده نواب [illegible] ایالت [illegible] سلطان جنگلو تفویض کرده [illegible]

شاملو [illegible] خان در تبریز [illegible] شاه [illegible] شاه طهماسب [illegible]

بجهان

بجهان ارباب [illegible] عثمان عزیمت بطرف املاکات سلطانیه معطوف داشت ذکر خیرات و حسنات سلطان سلیم خان

اول [illegible] مزار فیض آثار [illegible] شیخ محی الدین عربی است که در ظاهر بلده دمشق جامعی و در جوار آن [illegible]

جوامع لطیف ساخته و باتمام رسانیده و در مدینه قونیه که [illegible] مزار حضرت مولانا جلال

الدین رومی مدرسه آورده و شاگردان علم [illegible] و جامع مختصر در استنبول با مدرسه و زاویه بنا کرده

و باتمام رسانیده مزار شریف [illegible] در قرب آن جامع است در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان سلیم خان بوده اند

اول مولانا [illegible] چلبی است که در اوایل مفتی زمان بود بعد از آن [illegible] اقچه وظیفه تقاعد اختیار کرد

دیگر مولانا [illegible] مولانا عبد الرحمن افندی است که او [illegible] قاضی عسکر روم ایلی بود

بعد از آن [illegible] اقچه تقاعد قانع گشته [illegible] دیگر مولانا [illegible] زاده

شمس الدین افندی است [illegible] علما و فضلای روم [illegible]

[illegible]

تا که مرحوم شده مدرس مدرسه سلطان بایزید خان گشت و دیگر مولانا حلیم چلبی قطب‌نیست

از معارف عهد بود و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بهره تمام داشته و نهایت حرمتش

می‌داشتند و ندیم الصحبه بوده در اکثر اوقات با پادشاه مصاحبت می‌نمود و دیگر مولانا رکن‌الدین زیرک

زاده که در اول قاضی عسکر روم ایلی گشته و از جمله مشایخ معاصرش شیخ علاء ایت که در علم

ظاهر و باطن کامل بوده و در طریقه خاکساری داشته و دیگر شیخ محمد بن خضر است که در قسم شام بزیارت

او رفته با شیخ صحبتهای ممتد داشته و دیگر مولانا لامع چلبی است و در طریق مشایخ نظیر

ندارد و در طرز انشا و شعر فرید زمان است و تصنیفات خوب علاوه تذکره که بعرات ترکی نوشته

مناظره بال و مرادگره بهار و شتا نام سجع وضع رساله نوشته مقبول فضلا است وقایع سنه عشر و تسعمایه

در این سال فلان بردی نام شخصی از امرای چرکسه در مصر یاغی گشته طریق عصیان پیش گرفت و سلطان سلیم

فرهاد پاشا وزیر سعد و سردار نمود و او فرستاد در نواحی شام در ... حرب جنگ واقع شد

مراد

حرب کرده منهزم گردید فرهاد خان بردی نام در آن معرکه بقتل رسید سر او را بدرگاه سلطان ارسال نمودند و هم در این

سال جهانبانی دیو سلطان ... که رومی بوده در بلده تبریز ولایت گرجستان ... و ... داود

و ... قدم اطاعت پیش آمده با پیشکشات و تحف و هدایا بدرگاه پادشاهی آمده جزیه و خراج قبول کرد

هم در این سال ... عبید خان اوزبک بمحاصره هرات آمده در روز جمعه دوازدهم رجب از آنجا

معاودت نمود امیر خان موصلو ... شاه طهماسب ... که از امرای قزلباش ... کرد

معظم خراسان است ... و امیر ... میرزا ... در روز سه شنبه ششم ماه رجب

وی را ... و قلعه ... را ... فرستاد و در روز دیگر آن سید ... آورده و چون این خبر

در ... بپادشاه رسید ... زبانه کشیده امیر خان ... که

و ولایت خراسان ... میر محمد ... میرزا خان

... معزول ... شاه ... و اویماقات ... آذربایجان ... آمده عزل

و احترام تمام یافته مقضی المرام تجدید بنای ایالت یزد الکه بود دست حکومت

نمود و در اواخر این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت انکروس روانه گشته

فتح ملک رودلی و قلعه زتین و قلعه بلدج و قلعه کرنک و قلعه اینی و قلعه ارتور کرده باز جهت

بولایت خود آمد و در سال ایرسیا رعیت عایا آن نصرت آثار اقامه داد و در این سال

اسکندر نام مفسدی در یمن خروج کرده حکام آن دیار سر بر افراخت و ادعای سلطنت نمود

تا آنکه پاشایان تعقیب آورده و چون آن دیار را از وجود حاکم و پادشاه خالی یافته سلطان

سلیمان خان پاشای سوریه بتسخیر آن دیار رفته بقبضه ضبط در آورده سکه و خطبه بنام

نامی سلطان کرده و هم در این سال شاه زاده سلطان محمود و سلطان مراد فوت کرده و سلطان

سلیمان خان بعزم تسخیر قشلاق باستنبول عبور کرده و قلاع بسیار آن و حصار ها و قلعه ها در اواخر

این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر بلاد فرنگ از استنبول از فرط استقلال با لشکر

بهم

برده از آنجا متوجه رودس گشته او را در محاصره قلعه کیوان مرتبت آنجا کرده و هم در این سال

نواب جهانبانی قشلاق در تبریز نمودند و در ایام ییلاق متوجه همدان شدند و شاه زاده کامکار طهماسب میرزا از خراسان

آمده بخدمت پدر بزرگوار رسیده او نیز بمیرزا رفعت آثار شرف سرور گشت و امیر خان موصلو

گرفتار گشته در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان همین سال رخت از عالم بقا کشیده و تاریخ

سلطان سلیمان خان بعد از آنکه چهار ماه محاصره قلعه رودس نمود جبرا و قهرا در اواخر این سال مفتوح کرد

چنانچه فاضلی در تاریخ آن این بیت نظم در آورده پادشاه جهان سلیمان خان که مسخر شده است عون الله

فتح رودس شهر کرد آن شه دین کار کفار کرد جمله تباه گفت هاتف برای آن تاریخ فتح

الحمد لله و چند قلعه دیگر از ولایت مرزبانان مملکت سلطان که شاه سلطان علاءالدوله در تصرف

ظهور عصیان بنیت ... سلیمان خان فرمود پاشای وزیر سردار عسکر ظفر آثار گشته بر او رفته او را بقتل آورده

سر او بدرگاه سلطان فرستاد و هم در این سال کاشف ترفیه مصر خان آمد چرکس بالاتفاق کاشف ایل

طریق عصیان پیش گرفت مصطفی پاشا وزیر که در محافظت مصر بود لشکر بر سر ایشان فرستاده در
پای جنگ عظیم واقع شده آخر الامر سر آن سردار بریده بدرگاه جهان پناه ارسال
داشت. در همین سال نواب جهانبانی شاه اسمعیل صفوی قشلاق در تبریز کرده مهتر شاه قلی عربگرلو
مهتر رکاب خانه در اصطبل عداوتی که با میرزا شاه حسین وزیر داشت در اول شب که میرزا
در عمارت هشت بهشت از خدمت شاه بیرون آمده متوجه منزل خود بود از عقب او در آمده
خنجر در میانه دو کتف او زد فریاد بر آورد که فلانی شاه است اهل قورچیان کار
این حرامزاده ساخته باتمام رسانیدند قورچیان که در دولتخانه حاضر بودند بر سر او
هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و مهتر شاه قلی مقتول گردید که بعد از چند روز او را بدست
او کشته در عوض این امر شنیع لعنتی آورده در جابان سلطانی آتش جلوکه امیر الامرا
شاهی بود فوت که منصب وزارت بخواجه جلال الدین مفوض گردید وقائع سنه ثلثین و تسعمایه

در هجدهم

در هجدهم جمادی الاولی اعلی نواب جهانبانی شاه اسمعیل از قشلاق نخجوان بعزم شکار اسب صحرا و وحش
متوجه جانب شکی شده بار دیگر عودت کرده یایلاق در سولان نموده در ایام پائیز بعزم زیارت
آباء و اجداد عظام کرام خود متوجه قشلاق تبریز گشته بکرده و بنواحی سراب رسید مزاج همایونش
از اعتدال انحراف پیدا کرده بتب محرقه گرفتار گشته هر چند اطباء از دوای معالجه کردند کارگر نیامد در صباح روز دوشنبه
نوزدهم رجب از این جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود رباعی شاهی که چو خورشید جهان گشت و میمن
بزیر ز غبار ظلم از هر رنگ تاریخ وفات این شه دین کیش ز خسرو دین طلب همین خسرو دین
و شاهزاده طهماسب در سن یازده سالگی در رکاب پدر حاضر بود بر تخت پادشاهی جلوس نمود و مبارک جلوسش
که قریب به دو قرن سلطنت باستقلال کرده دولت با سلوکش در شهاب آباد اصفهان در صباح
چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه سنه تسع عشر و تسعمایه بطالع سعد اتفاق افتاده چو در ملک و جاه آمد
بر آمد بتاریخ آفتاب عالم افروز و جلوس همایونش در دوشنبه نوزدهم رجب همین سال

۴۰۱

براقم میرزا این بیت طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی جا بر شاه غازی
بر تخت زر گرفتی جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد بعد از پدر گرفتی
و لفظ ظل نیز موافق تاریخ است القصه اردوی گیهان احتشام حضرت ازو به یورت دایلاق نهضت شد
بصوابدید امرای قزلباش خواجه جلال الدین محمد وزیر و خواجه ادهم منتشی را بیاسا رسانیده و قاضی
جهان قزوینی که از اجله سادات سیفی حسنی قزوین است بمنصب جلیل القدر وزارت سرافراز گشت
و میر قوام الدین میر شرف الدین اصفهانی در امر صدارت با امیر جمال الدین
استرآبادی شریک شد و بعد از فوت نواب جنت مکان شاه اسمعیل بایزید سلطان ابن جایل
سلطان که بجای پدر امیر الامرا بود وفات کرده مصطفی سلطان که به کپک سلطان اشتهار دارد
در امر وکالت با دیو سلطان روملو شریک گشته و قایم شد احدی دخل و تعلقی در این باب
سلطان سلیمان خان پادشاه ... در دار السلطنه استنبول اوقات خجسته ساعات

بعیش

بعیش و فراغت مصروف داشت و نواب جهانبان شاه طهماسب قشلاق در تبریز
و ایلاق در سهند کرده دیو سلطان روملو که به بهانه ... اوزبک بخراسان رفته بود بطرف
که از امرای استاجلو بود اکثر به عراق آمد در آنجا حکام امرای قزلباش مثل چوها سلطان
تکلو والی اصفهان و ... سلطان ذوالقدر حاکم شیراز و قراچه سلطان تکلو والی همدان و
سلطان حاکم مشهد با مجموع متفق ساخته به تبریز عبور نمودند کپک سلطان استاجلو برادر و مع الوق
امرای مرقوم تا سلطان ... کنند که هرچه تعلق بکپک دارد توجه درگاه شاهی شد در جز اب
بعد عتبه بوسی فایز شد بعد از ده روز قاره کپک سلطان استاجلو و نارین بیک قاجار تقدیم آمد
قاضی از وزارت معزول گشته در قلعه ... محبوس شد و منصب وزارت بمیر جعفر ساوجی مفوض گشته
کپک سلطان ... رفته ... امرا ... به بهانه غزای گرجستان ... درگاه شاهی
چوها سلطان ... بر مسند امارت نشسته مهر ... در ... و اکثر امرا در این سال .

ذکر وقایع سنه اثنتین و ثلثین و تسعمائه در این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت انکروس از استنبول

بیرون آمده قلعه ادبیک و قلعه پترواردین و قلعه ایلوق که در رفعت با چرخ نیلوفری برابری کند

جبراً و قهراً تسخیر کرد و اینه و قلعه اوسک که در ساحل رودخانه طونه واقع شده از نو مفتوح گشت و بر

رودخانه مزبور جسری از کشتیها و زنجیر در بحر بطریق معهود که عادت است ترتیب داده کما

بعد از عبور نمود و قلعه دراوه و قلعه غراغو و قلعه برقاص دیمرقچه و قلعه نوکار و قلعه صونی و قلعه دل ...

و قلعه داروار سائر بحر تسخیر درآورد و قرال انکروس بعزم مقابله و مجادله سلطان غازی با جمع کثیر

از کفار در حرکت آمده در صحرای موهاج تلاقی فریقین دست داده جنگ عظیم واقع شد عاقبت الامر فتح

و ظفر بر پرچم رایات ظفر آیات سلطان مجاهد غازی وزیده قرال زخم خورده عنان از معرکه بر تافت

قضا را در حین عبور ... گل و لای بسیار بود قرال از اسب افتاده از هجوم لشکر نصرت اثر در زیر

گل و لای و جمع بانک قرال از لشکر کوب ... کار ... در زیر اقدام خاص و عام پایمال گشت

و لشکر رسید

و لشکر رسید و دست و دشمن از اصحاب اسلام و فرق اهل اسلام از او نام و نشان نیافتند و بعد

از این فتح تام دار الملک بودین که دار الملک حکام انکروس بود با مضافات و منسوبات به تحت تصرف

گماشتگان سلطانی درآمد از روی کمال دین سالم و غانم بمستقر جاه و جلال عودت کرد و هم

در این سال در غیبت کچک خان استاجلو امرای روملو و تکلو الکای او را تغیر داده به ابراهیم خان

بازداده مجادله و مقاتله ایشان از قلیچ خان موصلو و محمد خان استاجلو و بنت سلطان تکلو و ... خان

شرفلو و کردبکر قلو استاجلو بر رایات ... جمع ساخته ... گشت و در

چهاردهم شعبان در موضع شکنجه در برابر یکدیگر صف آرا گشتند از امرای تکلو قراجه سلطان و برون

سلطان تکلو ... آمدند اما ... استاجلو ... بسیاب ... رفتند در کنار

نیز ... کرده الجای بوالحارث ... و عبد الله خان استاجلو ... احمد بیک صوفی اوغلی

و قاضی جهان ... در این ... تکلو که ... سلطان ... از ... کشته قاضی جهان

بطرف گیلان رفته عبدالله خان و امرای دیگر بجانب خوار و سمنان توجه نمودند و مرتبه
دیگر امرای استاجلو اتفاق کرده در قریه جز و دیهی از اعمال طارم متحارب گشته کرت اول با
تمام شکست یافت و در آخر بخفیه بگیلان تیره عبور کردند و در آن زمستان نواب جهانبانی شاه طهماسب
قشلاق در قزوین اختیار کرده و قایع سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه در این سال ذوالفقار ترکمان
عصیان با سلیمان خان پیش گرفته در آن مملکت خود را کرده بعزم دیار قزلباش توجه
از حد روم گذشته یعقوب پاشا میر میران روم ایل از عقب او در آمده در ناحیه یاسین برادرش
و او را بقتل رسانیده سر او را به آستانه سلیمانی فرستاد و هم در این سنه قلندر شاه نام شخصی
از اولاد حاجی بکتاش ظهور کرده دعوی سلطنت نمود و جمع کثیر در تحت او جمع شدند ابراهیم پاشای
وزیر اعظم با قوچی چلبی بر سر او رفته او را بقتل رسانیدند و هم در این سال نواب جهانبانی شاه
طهماسب بعزم یورش خراسان تا سلطانیه رفته امرای استاجلو در گیلان بطریق بار دیگر آمدند

بادگان

بازگشتن سلطان روم حاکم اکثار را القصه کرده و نه از آنجا بجانب نخجوان و هجر بعد روانه شدند
اردوی دیو سلطان را نهب و غارت کردند چون این خبر در سلطانیه بعد عرض همایون رسید دیو سلطان
و چوها سلطان استاجلو بیشتر تاخته به آنها رسیدند در اراضی بردوز از اعمال نخجوان در میان ایشان
جنگ واقع شده کوپک سلطان بزخم تفنگ بر خاک هلاک افتاد و امرا از آنجا عبور کرده در الکای
گرگان سلطانیه سلطانیه بعزم عتبه بوسی شاهی مشرف شدند و چون خبر این فتنه و سبب عداوت
و نفاق قزلباش دیو سلطان به نواب جهانبانی رسید چوها سلطان بر داشت که چون دیو سلطان به ایوان
در آمد او را بیک چوب تیر زخمدار سازند که سایر خواستگاران بزخم تیغ و خنجر او را بر خاک هلاک
افکنند و بگویند که هر کس خواهم است او را بقتل آورد قضا را تیر بر موافق تقدیر
خطا به مجرد آمدن دیو سلطان به ایوان تیری که در دست شاه بود حواله سینه او کرد یا وجه اردوی
کمان و عدم قوت شاهی تا سوفار نشست و بعد از آن نرمکدان و جمله ارکان او را بضرب شمشیر

دمنجر پاره پاره کنند و نواب شاهی ایالت [illegible] با حکومت تربت به سلیمان بیگ روملو که از عهد
آقایان دیو سلطان بنو عنایت مخصوص دائم در این ایام سلطان تکلو و پری سلطان شاملو
در لطاهر بسطام با عبید خان اوزبک محاربه نموده بقتل آمدند و حکومت آن الکا سلطان بهمن بیگ ذو القدر
دو عم که یکی از ملازمان حیدر سلطان بود مفوض گردید طبقه سلاطین ذکر قشلاق شاه
در قزوین اتفاق افتاد وقایع سنه اربع و ثلثین و تسعمایه در این سال خاقان گیتی ستان سلطان
سلیمان خان غازی بخاطر جمعیت و فراغت خاطر بعیش و خرمی و شادی و دفع غم [illegible]
اوقات فرخنده ساعات در دار الملک قسطنطنیه بگذرانیده و آبادی ملک و معموری ولایت
مطمح نظر گردانیده و در روز چهارشنبه نوزدهم این سال نواب همایون گیتی ستان شاه
طهماسب از قشلاق قزوین متوجه ییلاق خرقان گشته زینل خان شاملو که از امرای عظام [illegible]
بود و حکومت قزوین و استرآباد که در ییلاق خرقان کوه نشسته بود در پیش بهادر اوزبک

ایلغار

ایلغار بر سر او آورده با جلد که سلطان شاملو والی یزد و مصطفی سلطان افشار حاکم ساوه [illegible] سلطان بقتل آورده
آورده و سر او را [illegible] به رکاب شاهی ارسال نمود و رایات شاهی بعزم خراسان روان شده چهار
ولایت جام معسکر همایون گردید و در چهاردهم ماه رمضان این سال ذو الفقار بیگ ابن علی بیگ
که به نخود سلطان اشتهار داشت و در آن وقت حاکم کلهر بود بر سر ابراهیم خان عم خود که والی
دار السلام بغداد بود در آن زمان [illegible] با [illegible] هزار سوار [illegible] صحرای
[illegible] نشسته بود ایلغار برده در حمله [illegible] که مردمان [illegible] شده [illegible] در منزل خود [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible] ابراهیم خان را با چند نفر از خواص [illegible]
بقتل آورده [illegible] حکومت [illegible] عباسی
که هر یک از ولایت [illegible] تاب مقاومت [illegible] رکاب [illegible] خان [illegible] صحرای
[illegible] در درون قلعه بغداد [illegible] ذو الفقار بعد از [illegible] حکومت و تصرف اموال [illegible]

[illegible]

عسس باشی بقتال آمده در کمال متانت قلعه بغداد از تزلزل کوه بن عباس شاهی سرمایه محاصره بنحوی که ایام محاصره چهل روز

امتداد یافت محصوران در میانه قهر قرار بر آن دادند که به ذوالفقار تعرض بابن عثمان حمله نشده

درباب قلعه تسلیم نمایند و جمعی متحصنان که سلطان معظم همگیان امیرخان بیوباشی عثمان بر دل بکر

با ذوالفقار تقدیم شرایط امان روز چند نفر از بزرگان متعینه جمع شده در درون خانه مسلح آمده

بن عثمان عرض یک یک به بهانه خلعت پوشیدن با آن خانه می فرستاد موکلان ایشان را سر گرفته

حبس می کنند و قریب بیست نفر این وضع تفتیش رسیده از احوال ایشان دیگر واقف گشتند و داد

از جهه مال ایشان بر آورده بودار ملک قاسم بیک نام که از نیابت بر ایشان متعهد بود

سرداری شده در درگاه شاهی می بود و از اولاد امیرخان محمد بیک نام پسری ده ساله که

برادرزاده ذوالفقار جهانبانی مادرش که دایه شاهی بود در آن روز میبود کس در قید حیات نماند

و اولاد ذوالفقار از آن خانواده منحصر بود پسر خورد سالی که بعد وقایع شرح ... در

جاه و ...

جهان الدوی اصلی قرار امان و مصاحبه با قلعه تسخیر ولایت آذربایجان برفتن آمده

قلعه بیرون رفت و سنه ... سلطان سلیمان خان بحسب دعوا ... اکرون

نهضت سلطنه مقتضی المرام مستقر جاه و جلال عمرت فرموده ام در سال عبدالله خان و سایر بلندملی

ادبکیه ... نواب جهانبانی با ... تسخیر ولایت ... و نواب جهانبانی

نیز ... مقابله و مقاتله ایشان عثمانی گران ... معطوف داشته چون ولایت ... حاکم

در قریه عمرآباد در روز شنبه یازدهم محرم سنه ... فریقین ... کرده در مقابل

محمد ... اولاد ... لشکر قزلباش ... سلطان و امرای ...

خانی از معرکه بر ... لشکر قزلباش ... ایشان ... تعاقب ... عبدالله خان

با معدودی چند در معرکه ماند ... سپاه ... طایفه قزلباش ... اوزبکان

از عقب لشکر رفته اند و عبدالله خان ... در بر ... طایفه قزلباش ... قزلباش

بیکبار حمله آورده عبید خان سر از جای برکند قورچی از قورچیان شاهی یعنی خان زیره
شمشیر بر مغفر او زده او را از اسب انداخت و در گذشت و سایر قورچیان و دیگر جماعت او را بکیه سر
تا بغیه کوه تعاقب نموده عبرت گشتند اما عبید خان را دین بهادر و دیگر ملازمان او با خان
او یکی از معرکه بیرون برده تا مرو در هیچ جا توقف نکرد و چون این فتح نامدار نواب
جهانبانی را روی نمود مدت یک ماه در الکاء بادغیس و جام که مشهور است بعبارت قمشی
توقف فرموده از آنجا بجانب عراق نهضت نموده در زمستان همین سال قشلاق در قم
فرموده اول بهار رفع ذوالفقار که کار و بار او بسرحد عصیان رسیده بود و دعوی سلطنت می‌کرد
خاطر عزیمت بطرف دار السلام بغداد معطوف داشت و بمجرد رسیدن بآنجا طایفه قزلباش
قلعه بغداد سلام کردوار در میان گرفته چون چند روز از ایام محاصره متمادی گشت عسکر قزلباش
از شدت گرما مضطر گشته امرا و ارکان دولت شاهی حرکت بر سکون ترجیح داده
قرار

قرار بر آن دادند که مهم محاصره بفصل پائیز در تاخیر انداخته از پای قلعه برخاسته روانه ایلاق
شوند در این اثنا علی بیک نام شخصی از عشیره موصلو که از اعیان و معتمدان ذوالفقار بود و الا بیرون
با دویست نفر از متابعان خود بمحافظت ذوالفقار مبادرت می‌نمود با برادرش احمد بیک اتفاق کرده ذوالفقار را
در خواب غفلت یافته سرش را از تن جدا کردند و ابواب قلعه بغداد را مفتوح کرده بهرکاب سعادت
جهانبانی آمده و سایر طوایف ترک که بتقدیم اطاعت پیش آمدند معدودی چند از اقربای ذوالفقار درآمده
بدر رفتند و حکومت آنجا بمحمد خان تکلو شرف الدین اوغلی مفوض شد در وقت معاودت
همه بیک و له ملک بیک خوئی که بتا طرح اشتهار داشت در حین فارسین ابهر عراق بپایه سرید
و غیره موصلو حلبی سر امارت داده او را سلطان ذوالفقار کش ملقب کردند و وقایع سنه
دیگر تعاقب در این سال سلطان سلیمان خان برفتند و غلبه قلعه بدون دست یافتن حصار را مسخر کرده
خانی دیگر آن بطرف قلعه بیم معطوف داشت و قرال بیم که از طایفه بچه بود از دار الملک خود

بیرون آمده محافظت شهر که تختگاه او بود در عهده اهتمام بعضی مردان معتمد خود نموده از اطراف
مملکت بیرون رفت و چون محاصره قلعه شهر که از جمله ممتنعات بود و سط دو ربطریق خندق
و سور احاطه کرده پانزده روز چون ایام محاصره امتداد یافت لاجرم تغلب و تصرف و استیلا
بر آن از همه جا و هر طرف بظهور پیوسته و از هجوم کفار رخ خاک رکاب ربا گرد نصرت شعار
تنگ شده و عقد همت لشکر بر دو سر با ظهور رسید بالضروره سلطان غازی ترک محاصره نموده
قاسم دیوده نام شخصی را با مبارزی چند هزار سوار از سپاهی و اقحم روم از برای نهب
و نهب و غارت ولایت شهر مامور کرده خود بسعادت بدار الملک عودت نمود و کافران اهل
تربه مرغ قاسم دیوده نموده فرود متعرض احوال عساکر منصور نشده داریان از قاسم دیوده
و رفیقان او معلوم نگشت و هم در این سال امرای استاجلو شاه ورخان ترکمان و تشا
سلطان شیخر و حمزه سلطان المشهور بقاروق حمزه که در کیلیدن سر پیش عداوت سلطانی اختیار کرده

بعضی

بعضی با استمالت جوها سلطان در شرف آباد قزوین بعتبه بوسی نواب جهانبانی سرافراز شدند
و هر یک فراخور حال خود رعایت یافته جهت ایشان الکا و منصب تعیین شد و میر قوام الدین حسین صدر
شریک وفات یافته منصب صدارت شاهی بمیر غیاث الدین منصور مفوض گشت که باتفاق امیر
نعمت الله در آن امر مدخل باشد رایت فتح آیت شاهی بدفع اوزبکیه متوجه خراسان شده سلاطین
اوزبکیه که در مرو جمعیت نموده بودند یکبار روگردان شده بودند در آن شهر فتنه و حکومت هرات به بهرام
میرزا و للگی او بغازی خان تکلو مفوض گشته از راه طبس او دروی شاهی بعراق معاودت نموده
قشلاق در اصفهان کرده وقایع سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه در اوایل این سال سلطان سلیمان بعزم تسخیر دار
نموده از استنبول بیرون آمده زخمی در حلقه بکار نموده و هم در این سنه اولمه تکلو در تبریز نهضت
اراده نموده که بدرگاه شاهی آمده بکار خود سلطان بر صدر صدارت بنشیند و نواب جهانبانی از غرور
او واقف گشته بنفس نفیس با ایلغار بر سر او روان شده و اولمه از توجه شاهی آگاه گشته فرار نمود

بطرف دانی رفته اظهار اطاعت باستانه سلطان سلیمان خان کرد چنانکه سابقا در صحیفه چهارم
بر تو اندیشه بر آن تاخته با شرف خان حاکم بدلیس منازعت نموده طالب حکومت بدلیس شد
و هم در اواخر این سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ ابن میرزا سلطان ابو سعید کورکان که پادشاه
باستقلال هندوستان و غزنین و کابل و قندهار بود وفات یافت و ولد ارشدش میرزا همایون
بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس فرمود وقایع سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه در این سال سلطان سلیمان
خان ولایت بدلیس را بطریق سنجاق باولمه ارزانی داشت چنانکه سابقا مرقوم کلک
بدعت آئین شده اولمه باتفاق میر میران مرعش و دیار بکر بر سر قلعه بدلیس آمده محاصره
نمود و شرف خان حاکم آنجا التجا بدرگاه عالم پناه نواب جهانبانی برده جهانبانی بمزید ربط رعایت خاطر او
باخلاط آمده فیل یعقوب و اولمه از سر قلعه برخاسته فرار نمودند و نواب جهانبانی بتبریز آمده
قشلاق در آنجا فرمودند و هم در اواخر این سنه خبر محاصره عبید خان اوزبک و بهرام میرزا

را در

در شهر هرات بسمع پادشاه جهان پناه شاه طهماسب رسید متوجه خراسان شد وقایع سنه تسع و ثلثین
و تسعمایه در اوایل این سال سلطان سلیمان خان بر سر قلعه کماخ نزول نموده خندق آن قلعه را بسعی عساکر نصرت مآثر
بچوب پر کردند و اهالی آن قلعه بی امان طلبیده قلعه را تسلیم گماشتگان سلطانی نمودند و هم در این سنه
قلعه قوین و قلعه بایبرت و قلعه اسکودار و قلعه ارزنجیه و قلعه قراقان بلنکرد و قلعه محمودار و قلعه تورک
و قلعه سیودباق باطاعت منصور سلطانی گردیده و ولایت [illegible] و خروات [illegible] نهب و غارت کرده بلاد و قصبات
آن دیار را بی رحمت و غلامان و کنیزان خوشگل بغارت و قید آورد و اموال و خزاین و اسباب
و دفاین فراوان و مواشی و مراعی بیکران بدست عساکر در آن ترکان در آمد و در ایام [illegible] الچیان
از قزلباش و غیره آمده بمدت سه سال قبول خراج و جزیه نموده التماس ایشان در معرض قبول یافت و احمد
پاشا درین وقت با اشعار قیصر بغزو دیار رفته بفتح قلعه قرون که در سر راه واقع شد و فرنگان
در کشتی نشسته از دست محاصره [illegible] الرام عودت فرمودند هم در روز سه شنبه چهارم شعبان

این سال قمش اوغلان اوزبک ... [illegible] ... محمدخان ذوالقدر اوغلی

که حاکم استراباد و در آن حین در چمن جوزسا و ییلاغ نشسته بود به غارت کشید جاسه محمدخان برآ

پا زین بر دار گشته به جان از آن معرکه به سلامت بیرون رفت و هم در این سنه نواب جهانبانی

التماس میرزا ابراهیم حکومت ایالت شروان ارزانی داشته به برخانی اسمعیل سلطان لله اوکهایه

و محمد بیک ذوالقدر مهردار در مقام ... در میدان صاحب آباد تبریز از اسب افتاده

گردنش شکست و منصب مهرداری به اقا خلیفه ذوالقدر عنایت گشت و ایالت تبریز

و محافظت آذربایجان را در عهده اهتمام موسی سلطان موصلو که بطریق استعجال به دفع اوزبکیه

مرحمه خراسان شده و اوزبکان با ماوراء النهر رفته قشلاق شاهی در هرات واقع شده در بهار

این سال باراده رفتن ماوراء النهر و بعد چهار روز در الکای کردستان توقف نمود تا حضرت امیرالمومنین

علی بن ابی طالب علیه السلام در خواب دیده که میگوید به آنجانب مرو که مهم تو در خاطر داریست

و از مناهی توبه کرده حق‌ویردی ترکمان ... که از اولاد شیخ جنید است رعایت نمکین خود

از خواب بیدار شده توجه بجانب مشهد مقدس مطهر امام ثامن ضامن امام رضا علیه التحیة و الثنا که به زیارت

روضه رضیه آنحضرت مشرف شد و از جمله مقربات توبه که موضوع در منع مناهی و ملاهی اقدام نمود

که خواجه شاه قلی وزیر قورچیان که در جمله امرای آن آستان بود با محمود بیک ایشیک

آقاسی ترکمان اوک‌اوغلی معروف که هر دو را بر دار کردند که بردار کشیدند و ایالت استراباد

بنام میرزا ابوالمعصوم ... تفویض فرمود و اغزیوار سلطان ولد ویردی سلطان شاملو لله او

گردیده و حکومت شیراز از حمزه سلطان تغییر داده به الله‌قلی خان ... سلطان خلیفه ذوالقدر

ارزانی داشت وقایع سنه ... در این سال ... خان حاکم ... رسیده ... [illegible]

خبر ... استنبول ... سلطان سلیمان خان ابراهیم پاشا وزیر اعظم ... [illegible]

او را سردار ساخته به تسخیر آذربایجان مامور گردانید و ابراهیم پاشا تا حلب آمده قشلاق کرد

در همین سال در این سنه نواب جهانبانی در مشهد مقدس رضویه بود که خبر قتل ترکمان
و آمدن اولمه و ابراهیم پاشا به آذربایجان باو رسید و بنابراین مهم به سبیل تعجیل ترک
عراق و آذربایجان کشید و قایع شناسی در ایامی که سلطان سلیمان خان با بغداد
معاودت ابراهیم پاشای وزیر که تعاقب ... خبر می فرستاد که نواب جهانبانی از مراد
از شاه طهماسب ... عهد ... که متوجه آذربایجان است از استنبول بیرون آمده
در تاریخ بیست و نهم ربیع الاول سنه احدی و اربعین که صد و بیست روز از تاریخ بیرون آمدنش منقضی
شده بود ... اوجان آذربایجان الحمد ابراهیم پاشای وزیر با ارکان و اعیان
بخصوص برفاقت سلطان مظفر والی گیلان ... و در آن ولا در تبریز با برادری
شهریار ... سوار ... که قدرت ... آمده ... سلیمانی متحصن ... نواب
جهانبانی ... که ... خلیفه ... و ... را ... آن
آذربایجان

آذربایجان کرد همت خود در عرض بیست و یک روز متعاقب ایشان به گنبد زر رسید و در آنجا چند روز ...
کوف الله خان ... میرزا حسین خان شاملو و غازی خان تکلو و امیر سلطان و سلیمان سلطان
روملو ... یک ... از سپاه سلطانی روانه آذربایجان ... از قزوین ... قرار ...
منزل کرده و در آنجا از امرای ... خبر رسید که سلطان سلیمان خان از عقب ابراهیم پاشا به تبریز آمده
نواب جهانبانی از آنجا روانه سلطانیه شد و در آن بین ... از قزلباش در رکاب ظفر انتساب شاهی
نبود ... کاری که ... که قدرت ... داشته در ... شاهی ... سلطان سلیمان نیز
از تبریز متوجه سلطانیه گشته و در اثنای راه ... برف عظیم بارید چنانکه ...
و ... بسیار از کثرت برف و سرما ... دست ... در منزل ... تلف
در آمد بنابراین ... سلیمانی راه یافته از راه درگزین همدان به بغداد ... سلطان
... از ... سلطان ...

تکلو و اولمه بر در سلطان‌ها مراد زیاده از سی هزار قزلباش از نواب جهانبانی روگردان گشته در حدود
سلطانیه به رومی سلیمان پیوسته بعد باتفاق اولمه و میر میران دیاربکر بحفظ و حراست و ضبط ولایات
آذربایجان مامور گردیده و خود بنفس نفیس متوجه بغداد شده محمد خان شرف الدین اوغلی حسب الاشاره
جهانبانی بغداد را خالی کرده مستوره با اهل و عیال و متاع جات در کشتی نشسته بطرف تستر رفت و سلطان
خان را بعد مجادله و مناقشه فتح دار السلام بغداد میسر گشته اعیان آنجا بعز عتبه بوسی فایز گشتند
و بعد از وصول موکب سلیمانی به بغداد مفتاح قلعه شهربان و قلعه هارونیه و قلعه داقوق و قلعه کرکوک و قلعه
حله را متحفظان آنجا بدرگاه سلطانی آوردند و در روز ... که سلطان سلیمان خان گردان علم
در بغداد شده بزیارت ابو حنیفه کوفی رفته بعد از آن بطواف روضه منوره مطهره زبده دودمان
مصطفوی قبله ایمان مرتضوی ... موسی کاظم علیه السلام ...
زیارت آنحضرت را دریافت و صدقات و نذورات بمستحقان رسانید قشلاق در آنجا کرد و نواب

جهانبانی

جهانبانی در این اثنا فرصت را غنیمت دانسته متعاقب احوال دشمن دو منزله گذشت و حسین خان که
که از او وخیره خاطر داشت بقتل آورده ایلغار بر سر اولمه به تبریز آورده و در اثنای ایلغار غازی خان
تکلو از پادشاه کامگار مستوهم گشته از اردو فرار کرده در تبریز خود را باولمه رسانید و او سلطان روم را
جهانبانی خبر کرد هنوز اولمه بمجرد شنیدن این خبر قلعه شغب غازان که در آن دولت تعمیر شده بود خالی کرده
بجانب قلعه وان رفت و در آنجا متحصن شده و نواب جهانبانی بعد از بیست روز از تبریز متوجه وان شده
اولمه را محاصره نمودند تا آخر زمستان محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن رسیده بود که قلعه مفتوح
شود که به یکبار از جانب عراق و فارس خبر رسید که سام میرزا یاغی گشته داعیه سلطان سلیمان
خان بمصر او بسر فرزندی خود خوانده و سلطنت ایران بسر او ارزانی داشته از شنیدن این حال طوایف
قزلباش روی به تفرقه گذاشتند لاجرم نواب جهانبانی از سر قلعه وان برخاسته متوجه عراق گردید
و در اواخر این سال سلطان سلیمان خان از قشلاق بغداد برخاسته بعزم آذربایجان در حرکت آمده در اثنا

غازی خواندگار بتقبیل عتبه بوسی فایز گشت و ولایت لرستان و کلهرستان و عراق بشغل جزیره

دو بواسطه تقیید سلطان در آنجا خطبه و سکه بالقاب نامی سلطانی نموده و در اثنای سلاح آذربایجان باطاعت

حاکم سهران بواسطه آنکه با طایفه قزلباش طریقه اتحاد مرعی داشته بود لقب رسیده و از آنجا که از راه

آلتمدان کوپری متوجه تبریز شده وقایع سنه اثنی و اربعین و تسعمایه در غره محرم ایلچیان سلطان سلیمان خان

غازی وارد دار السلطنه تبریز شده و ایلچی از جانب نواب جهانبانی بواسطه صلح آمده سلطان

سلیمان خان غازی مقید به صلح نشده بیک باب درجستن و اختلاط در حرکت آمده چنین امر مرمون

نواب جهانبانی نگردید که سلطان غازی از تبریز کوچ کرده بجانب روم نهضت نموده به مرند و خوی آمده

و از آنجا نهضت سلطان الامیر بیک روملو و شاه قلی خلیفه مهردار و بود و قجان قاجار و سهراب الدین

خان استاجلو و جمعی دیگر بتفرقه جمعیت ترکمانان پرداخته بهرام میرزا بلشکر سلطان غازی روان

قسمه خود تبریز قوده رفته لشکر با ایشغول بود که در همان روز خبر رسید که اولمه سلطان لشکر

لدی عزم

لدی عزم از آنجا ایلغار کرده در آن اثنا بواسطه ازاله حرارت در حوالی زاویه ملا حسن اطراق توقف

در موضع قبا تپه قاجار در مرغزار برار سوار سنجر کرده فرستاد و از ایشان خبر آورد که اولمه

وان را انداخته و گریخته روز دیگر از آنجا کوچ کرده در ظاهر وان نزول فرموده در همان لحظه خبر آمد

که امرائی که بهمراهی بهرام میرزا رفته با حاجی بیک دنبلی که در عقب لشکر سلطان غازی بعد

دو چار خورده دست بهم داده بیکدیگر آورده و خوش بهزار جد و جهد جان از آن ورطه

خونخوار بساحل نجات برده و سلطان غازی ابراهیم پاشا را میر میران دیار بکر با سوار همراه

اولمه نموده بواسطه حفظ و حراست وان فرستاد و نواب جهانبانی از آمدن ایشان واقف گشته

از دوان برخم ایشان توجه فرموده بطریق ایلغار کوچ کرده اولمه خبردار شده همراه پاشا بکنار

در کنار یوه کوه کرد که از آن روز مشهور شده بقلعه قران قره چیان ترکمانان که بر

عسکر شاهی بعنوان شاهقه یاش و قرا احمد و گروه بسوار ایشان رسیده جمعی

از مردمان کار آمد سپه نقیبی آورده امیر دو دستگیر کردند او دلمه و مهر پاشا شکسته

غازیان دستگیر کتاب در قریه باقوان تیپیس بار دیگر سلطان رسیده در اثنا که از جلالی

کوچ نمودند از راه مرعش متوجه دیار بکر نموده ملحق شده و سلطان غازی حکومت بدلیس

از شرف الدین بیک حاکم آنجا گرفته در عوض حکومت ملطیه مرعش مرد اوزانی داشت

حکومت دارائی بدلیس با دلمه مقرر فرموده از دیار بکر متوجه دار الملک قسطنطنیه

شده قشلاق در آنجا کرده در بهار باز از حسن آن سو متوجه گردیده که قزال

قلعه وان سو با جمعه خان استاجلو متوجه اذربایجان مفوض نموده و الوند خان افشار را

که بر رد از او تا عصیان دیگر در سر زده بود بیا بیا رایتهای اکثار لشکر و سلاح نموده

شیر بیک فرزند سفیر تعذیب فرمود و ملقب شاه رخ کرده در تبریز معاودت

نمود قشلاق در آنجا کرده و قاضی جهان حسینی که سالها در گیلان متغیر بود

شاهی

شاهی آمد در اسم خسروانه ممتاز و بر اقران گذشته نسبت بیک الفه دوران دیوان اعلی حضرت

و سلطان مظفر والی گیلان تیپ بیک که با میره دباج اشتهار داشت از سلطنت قاهره شاهی بیک تابیر

فرار کرده بود در آنجا گرفتار شده به تبریز آوردند و در قفس چوبین گذاشته از مناره جامع مظفریه آویخته نفط

فیه سوختند و در رمضان همین سال ابراهیم پاشا وزیر اعظم که در سفر عجم ملقب سلطان ابراهیم پاشا

شده بود و از بطالت غرور بعضی اراده که از زمکینه آن عنوان سلطانی که اسم او بود

سکه و خطبه نامند و بعد که در درون سرای خاص سلیمانی بعبارت معهود کشته شد با سلطان سلیمان

مکان شراب سوخته بود در خانه خاص سلطانی خفته بود در دست بوستانچیان سلطانی به قتل رسید

وقایع سنه ثلث واربعین وتسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان بقصد تادیب و گوشمال طائفه

ارنود و الحاق کردن آن ... دریا تا پایان ملک ماهی از استنبول پر دلی نهر روانه ولایت الوند

گشت و لطفی پاشا وزیر را با خیر الدین تسخیر بعضی از جزایر متعلق بفرانک اسپانیه داشت فرستاد

دهم در این سنه نواب جهانبانی از اردو جان آذربایجان بعزم یورش خراسان بقزوین آمد

مولانا رکن الدین طبیب کازرونی ... معزول گشته سادات اسکو ... منصب صدارت

با میر شمس الدین اسد الله شوشتری مفوض گردید و میر شرف الدین ... که مدتها منصب دار

شاهی ... تعلق داشت وفات نمود منصب ... بعهده امیر زکریا ... وزیر عنایت

دهم در این سنه سلطان احمد والی گیلان ... وفات کرد دارایی گیلان بشاهزاده عالی شان

بهرام میرزا مقرر شد و او در قزوین قشلاق کرد در آخر سال متوجه گیلان گشت

و خان احمد پسر سلطان حسن که در صغر سن بود ... میر عباس ... سلطان ... شاهی

مشهور است ... بکوهستان اسکور که در گیلان ...

جائی ... از ... اطاعت شاهی ... ساير اعيان گيلان ...

پیش آمده بهرام میرزا چند روز در ... توقف کرده بامر حکومت مبادرت نمود ...

اربع واربعین وتسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان ... در ... گرفت باستنبول

معاودت ... لطفی پاشا وزیر ... قلعه ... قزل ... که ...

... تمکین ... سالم ... و هم در این سال ... خراسان

... میر قوام الدین نوربخشی را گرفته ... عراق ... قزوین ...

که ... خواجه کلان ملک ... که ...

... ساکن گشته در قلعه قریه ...

و آن قلعه در بالای کوهی که ... هزار ... واقع شده ...

راه برآمدن ... آن قلعه ...

... شاهی ...

... بنابراین امرای خراسان ... یازده ماه ...

محاصره امتداد یافت بعد از آن کردی از طایفه چگنی از جانب قلعه پا در رفته جامی [illegible]
لطف یاد کشید آن جماعت یکبار بر بیرون انداختند جمعی از نوکران که حافظ
دروازه قلعه بودند فرار نموده خواجه کلان گرفتار شد و او را نیز که در تبریز [illegible] شاهی
آورده حسب الفرمان او را از مناره مسجد صاحب آباد تبریز بزیر انداختند تا جان بقابض
ارواح سپرد و مردم گیلان باتفاق قراحمد برادران او با بهرام ترک گیلان که بطرف دیلمان
رفت و در آنجا نیز توقف نکرده بقزوین آمد و در آن ناحیه خان اوزبک [illegible] آمده
صوفیان خلیفه روملو والی هرات بود در قلعه عبدل آباد نیشاپور [illegible] آورده و شهر را [illegible]
محاصره کرده چون این خبر بمسامع علیه شاهی رسید بعزم رزم او متوجه خراسان گشت و بمجرد رسیدن
رایات شاهی به اسفراین عبید خان ترک محاصره کرده بماوراء النهر معاودت نمود و ایالت خراسان از [illegible]
میرزا تغیر شده بسلطان محمد میرزا ولد [illegible] و محمد خان شرف الدین اوغلی مقرر شده در زمستان

همین

همین سال رایات شاهی بجانب قلعه ابیورد در حرکت بود قلعه [illegible] مواقف بسیار نموده و فتح آن
دست داد در سنه [illegible] قلعه مانک محمود را مسخر ساخته و ایالت آن را به بوداق خان قاجار تفویض کرده کوچ
بعراق معاودت نمود [illegible] جمعی و در بعضی [illegible] در این سال سلطان سلیمان خان برای تمرد و عصیان القاس
که [illegible] از فتح دارالامان [illegible] مقصد حقارت [illegible]
بعضی روانه گشت و قلعه [illegible] ولایت [illegible] و قزلباش تاب مقاومت
نیاورده ولایت را خالی گذاشته [illegible] اهل ولایت پیش آمده حاکم جهت خود نصب کرد [illegible]
[illegible] محاصره ارجیش و سلطان [illegible] تا تنبیه
معاودت نمود و در این سنه نواب جهانبانی القاص میرزا مع شاهرخ ابن فرخ یسار والی
شیروان فرستاده او در قلعه [illegible] که در جمله قلاع نامدار شیروان است متحصن شد و نواب جهانبانی
بمتابعت القاص میرزا [illegible] روانه آنجا شده [illegible] که [illegible] محصنان قریب

ششصد نفر تیغ بیدریغ قزلباشان درگذشتند حتی نواب جهانبانی منقبه از اعیان ایزدان تقاص
خبر خود سلطان حیدر را بقبض آورده و [illegible] دانی را با تقاص سزا داده به تبریز فرستاد کرده قشلاق
در آنجا واقع شد و هم درین سنه محمد صالح بیره خواجه مظفر بتکچی در استرآباد با صدرالدین خان استاجلو
والی آنجا طریق عصیان پیش گرفته او را از استرآباد بدر کرده و صدرالدین خان علی العجاله سر او را
بریده و بتکبیر کشته به درگاه عرش اشتباه شاهی فرستاده حسب الفرمان او را از نمکها نغیر به تبریز
انداخته داد الله بتکچی در او منقص شد وقایع سنه ست و اربعین و تسعمایه در این سال سلطان
سلیمان خان سلیمان پاشای وزیر را با اراده تسخیر هندوستان از راه دریای عمان روانه
ساخت خیرالدین پاشا با زرودوه نام شخصی از قپودان افرنج در دریای چاریکه کشته شده
در میان ایشان جنگ عظیم واقع شد از او قلعه [illegible] بتصرف در آورده کافران را که بجهت
محافظت او نصب کرده بودند مکرر خیرالدین پاشا بر آن قلعه رفته بزور و غلبه مسخر کرده همه کافران
که در آنجا

که در آنجا بعضی [illegible] آورده مسلمانان را بجهت محافظت در آنجا تعیین نمود و هم درین سنه
عبید خان اوزبک در بخارا وفات کرده عبدالله خان ابن کوچکونجی خان ابن ابوالخیر خان
بعد از او پادشاه بالاستقلال ما وراء النهر و ترکستان گردید و چون شنیدن فوت عبید خان نواب
جهانبانی خرمی و بشاشت نمود نذورات و صدقات بمستحقان رسانید و قاضی خان والی شروان
در آورده وفات کرده مدفن او با ابراهیم خان ولد [illegible] [illegible] غایت شد و عارضه [illegible]
در تبریز و قحط شده مردم بسیار به بادخانه رفت وقایع سنه سبع و اربعین و تسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان
بجهت دفع قرال مجر که فردوش نام داشت باراده تسخیر و [illegible] که پرون آمده قلعه بودان را محاصره
کرده بود از استنبول بیرون رفت و سابقا مذکور شد که در حین تسخیر بودان حکومت آنجا بیان ارزانی
شده بعد از فوت او والی آنجا با استفایان تفویض فرمود فرزندش قرال بر سر استفایان روان شد
و محمد پاشای وزیر حتی از رسیدن موکب سلیمانی با عسکر روم بمساعدت استفایان روان گردید

هم درین سنه غازی خان تکلو از درگاه سلطان غازی رو گردان شده با موازی ششصد سوار در تبریز قشلاق مرتع
بیته یوسی را از زرگ کبیر و بعضی از ولایت شروان مهدی سلطان محمود آباد با دکوه در رحمت گشته بود آب
جهان با ذخیره ایلغار بر سر کرجستان برده الکای تفلیس که تعلق بلواب کرجی داشت نهب و غارت نموده اسیر
دستگیر و غنیمت فراوان بیرون آورده قشلاق در تبریز نمود وقایع سنه ثمان و اربعین و تسعمایه درین سال عمر پاشای
وزیر که قبل ازو صحبه موکب سلطان غازی بسعادت بدون رفته بود به اینجا رسید و قزلباش قرال ترک
محاصره بدون که مهم حیث تعین شده بود اطراف آن را خندق کنده و عرابه چوب در کنار خندق مستحکم کرده بود
در درون آن درآمده اهم جدال و تعبیه حرب و قتال شده بودند که در مطلع آن قوم آن ملک نصرت الله مصطفی پاشا
وجمهور پاشا با کفار در آن مکان رزم را بر وجه دلخواه کرده شکست بر قوم روش قرال فتح اله از مطلعه بروت رفته
جمع کثیر از لشکر ایشان طعمه شمشیر غازیان ظفر آثار شدند و فتح قلعه [illegible] هم درین سنه اتفاق افتاده حضرت
سلطان غازی بدار السلطنه عودت کرده هم درین سنه کهرمان والی [illegible] اتفاق حضرت التماس کرد

در سنه

در سنه عدالت رحمت شاهی آمده ملحوظ عاطفت شاهی گشته رخصت انصراف یافته و قشلاق شاهی
در تبریز واقع شد و عبدالله خان ابن کوچکونجی خان که بعد از فوت عبید خان به سلطنت ماوراءالنهر رسیده بود
وفات یافت و عبدالعزیز خان ولد عبید خان در بخارا رایت حکومت برافراشت وقایع سنه تسع
و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان غازی در بهار دولت ان رفت و کامرانی و عیش و شادمانی
اوقات فرخنده ساعات در دار السلطنه قسطنطنیه گذرانید و هم درین سال از جانب سلاطین اوزبکیه
عمر گتی و قرا سلطان ولد جانی بیگ سلطان حاکم بلخ و جانی حیدر بهادر وا از نزد عبدالعزیز خان ولد عبید خان
حاکم بخارا را به رسم رسالت به خدمت نواب همایون جهانبانی آمده مقضی المرام
عودت کردند و حاجی آقای میمه دار همراه ایشان روانه شد رایات جهانبانی در قصبه [illegible]
عزیمت [illegible] کشت و در [illegible] بابو القسم بیک [illegible] رمضان [illegible] اهل عراق معاودت نموده و قشلاق در قم
کردند وقایع سنه خمسین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان باراده تسخیر ولایت و دفع قرال [illegible]

بریان شقاوت بسته اتفاق کردن طاق از استنبول بیرون نهضت بر تعویق کشید و کرباس

ملک عباس چون بروج مشید درهم یافت چه بیرون زد از شهر فرکاه شاه سه تن

قصبار که کوی راه   اول قلعه والیره و قلعه سقلادش که بالزام آن قلعه باعدار آبرو

ولایت کفار مفتوح گشت و هم چنان قلعه آهور و غول و قلعه بیحون و قلعه شغراد و قلعه

منار دا و قلعه قربان و قلعه تاتا و قلعه رستوغه بلغراد که از بناهای قدیمست و یاد از قصر

سنداد و بروج مشید عالم میداد مفتوح گشته جمعی از امرای بکلربکی بمحافظت قلاع آنجا

نصب کرده کنائس و معابد اصنام بموجب سنن حضرت سید انام علیه الصلاة والسلام مساجد و زوار

کافه اهل اسلام گشت نظم   ز تیغ او بجای صلیب کلیسیا   در دار کفر منبر محراب منبرات

آنجا که بود نعره و فریاد مشرکان   اکنون خروش نعره الله اکبر است   و هم در این سال نواب جهانبانی

در قشلاق قم توجه بیلاقات سر منزل همدان گشته در حوالی نهاوند مزاج شریفش از نهج استقامت

انحراف عارض

عارضه مرض طاری شد اطبای حاذق و حکمای مدقق اغذیه و اشربه موافق ترتیب داده بعد از چند روز

آثار صحت بظهور آمده بعد در شروان حسب الفرمان شاهی برادران در دست القاص میرزا العقیب رسیده

و قشلاق شاهی در قزوین اتفاق افتاد وقایع سنه احدی و خمسین و تسعمایه در این سال پادشاه روم و سلطان

آن مرز و بوم آگاه در استنبول بکار عاری و خاقان روم را معروف داشته و هم چنان بیلاق شاه

تحم بعزم ییلاقات آذربایجان از قزوین بیرون آمده در این اثنا میرزا ابراهیم این میرزا بابر

میرزا عمر شیخ ابن میرزا سلطان ابوسعید ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور

کورکان نوبت مخالفت امرا و ارکان حضرت فنا مخالفت برادرش میرزا کامران و شیرخان والی

هندوستان که تاب مقاومت نیاورده دست قطع نظر از ولایت هندوستان کرده بعزم ملازمت

نواب جهانبانی با توجه بجانب عراق و آذربایجان نمود و در چمن ابهر بملازمت شاهی رسیده و تعظیمات

خسروانه کرده از آن جمله یک قطعه الماس که در نفیس جواهر شمار و بها در تک بنظر شاهی درآورده

مقصود از ابراز این شیشه و در لجه اضطراب افتاده بعضه ببکر الهی که از دوام صبر و قرار ثبات بارباب حاجات داد مرد عبدالرحمان جعفری والی همدان بعطف سلطان نهضت و ولایت و ارشاد وارثان بکلمه مرده گشته آمده‌اند نهضت و غارت کرده غنایم و سایر نفیسه و غازیان بکلی گرد خصه و اعفه ارادو افتاد خلاف و علامت نفاق صحیح

که شبیه و نظیر آن در قرون و ادوار هیچ روزگاری ندیده و گوش کاری نشنیده بود از جهانبانی

نیز در عرض ایام احترام او کوشیده چند روز در ییلاق سهند جشنهای شاهانه و طویهای پادشاهانه

نموده سکاها [illegible] که طرح لذخت [illegible] اتفاقات در اثنای [illegible] برادر الکای

قاجار خود با آن در گذشت و در مقام شفقت آمده سرافرازی بخش از قزلباش برداری

بیداق خان قاجار همراه میرزا همایون که روانه هندوستان گردانیده و میرزا همایون پادشاه

خان [illegible] مقصود ساخته باری [illegible] سلطنت آن دیار متمکن گشت و در مقام معاودت همراهی نواب

جهانبانی الکای قندهار به [illegible] لذا از آن تاریخ تا حال الکای قندهار که [illegible] مسلم

هزار تومان حاصل او است در تحت تصرف قزلباش است وقایع سنه اثنی و خمسین و تسعمایه ذکر

خبر جهانگیر روم سلطان سلیمان خان بفراغت [illegible] و [illegible] بعضی ولکار مشغول بود و از هیچ

ممر [illegible] که باعث تفرقه خاطر باشد سانح نشد نواب جهانبانی بواسطه غلبه [illegible]

که در تبریز

که در تبریز بود بطرف عراق نهضت فرمود تا به صحرای خرقان [illegible] رفته قزوین معاودت

نموده قشلاق در آنجا واقع شد و از عصیان القاص میرزا بواسطه آن و بعضی قزلباش و مردم شروان

سمت [illegible] که در وقایع سنه ثلث و خمسین و تسعمایه در اوایل آن شهزاده سلطان محمد خان

ابن سلطان سلیمان خان در مغنیسا وفات یافته نعش او را به استانبول نقل کردند و [illegible]

او بغداد با تمام رسانیده و میر میران بغداد و بصره و جوار [illegible] فتح [illegible]

محروسه سلطانی شد و از درگاه عالی [illegible] محافظت آن [illegible] و امرای [illegible]

نواب جهانبانی بعیش و کامرانی در قشلاق قزوین متوجه آذربایجان شد در ییلاق اوجان

خانم بیگم خانم والده القاص میرزا با [illegible] میرزا [illegible] دفع عصیان القاص میرزا [illegible]

[illegible] قلم عفو بر جرایم ایشان کشید امرا و اعیان قزلباش [illegible]

[illegible] خلیفه مهردار [illegible]

قاضی معسکر سوا همراه داده او را روانهٔ شروان کردند که القاص میرزا را خاطرجمع نموده
برگردانند که مرتبه خلاف رضای شاهی نکرده قدم از جادهٔ اطاعت و متابعت بیرون
ننهد و خود بنفس مرتبه غزای گرجستان شده القاص میرزا از دربند شروان بغراق چرکس
رود و نواب کامکار جهانبانی از ناحیهٔ شوره گل و منک عبور نموده بگرجستان در آمده و اکثر
آن ولایت را بتسخیر آن دیار و دفع اشرار کفار ببردند و از آنجا معاودت نموده در یارداغ
شهر زیحه از معبر قیران اولمی رودخانهٔ کر عبور کرده داخل الکای شروان شده و از آنجا بعد
چوپان رفت وقایع سنه اربع و خمسین و تسعمایه در اثنای ییلاق خان غازی بسمع رسید که القاص میرزا
که همواره العرض سلطان غازی می‌رسانید که هرگاه عنان یکران سلطانی بصوب ایران منعطف
گردد جمعی از قزلباش از برادرم روگردان شده بموکب همایون خواهند پیوست
از دار الملک قسطنطنیه بطرف آذربایجان نهضت نمود و سلطان غازی تا دار السلطنه

تبریز

تبریز آمد فردی از افراد قزلباش اتفاق موکب سلطانی نکرده ملازمان القاص میرزا
از او روگردان شده بدرگاه جهانبانی رفتند و در حوالی سلطان غازی چهار روز در تبریز
رحل اقامت انداخته آسایش حضور نموده عسکریان سوختنه فرمودند که هیچکس از یاران
آن شهر بقدر برگ کاهی بزور و تعدی از رعایا و متوطنان شهر تبریز و نواحی آن بتراشیده نگرفت
و مردم سوق و بازار شهر بقرار روز [illegible] هر روز در دکاکین نشسته خرید و فروخت می‌کردند
و موکب ظفر قرین سلطانی بوان عبور کرده آن قلعهٔ کیوان مرتبه سپهر مرکز وا در میان گرفته
بضرب توپ و منجنیق و دوام کوشش احمد سلطان حسینی که در اندرون قلعه بود بکمال
امان طلبیده قلعه مستحکم را تسلیم گماشتگان سلطانی نمود و قلعهٔ وان و سلطان [illegible] اکواز
بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و چون خاطر انور سلطانی از استرداد محافظت
قلعه داری فراغت یافت توجه بصوب حلب شد که در آنجا قشلاق نماید از منزلهای

بطرف ارجیش و خنوس رفت و نواب جهانبانی در ماسین و ادیک توقف داشتند
جاسوسان نواب جهانبانی بعرض رسانیدند که سلطان غازی قصد شما دارد که بطریق
ایلغار بر سر شما یورش آورد و او از آنجا بطرف آذربایجان رفت و بعرض سلطان غازی
رسانیدند که نواب جهانبانی سر راه گرفته قصد غارت ممالک اسلام دارد و سلطان غازی
فسخ عزیمت آن راه کرده از ارجیش بموش آمده و از آنجا عنان عزیمت بصوب بدلیس
معطوف داشت از دربند بدلیس بصعوبت تمام عبور فرموده روانه دیاربکر شد و نواب
جهانبانی بعد از تحقیق این خبر متعاقب سلطانی بجانب بدلیس معاودت کرده بموش و ناحیه
خویت سعرد و اجاق با ایلغار نموده لشکر قزلباش بحوالی بدلیس تا کرکر رسیده نهب و غارت بدلیس
نموده از آنجا بر سر قلعه وان توجه فرموده محاصره کردند و سلطان غازی القاص میرزا را باراده
تاخت و تاراج ولایت عراق بصوب بغداد و بتیاق و قشلاق در آنجا مقرر نموده در بهار

همین سال

همین سال سلطان غازی از قشلاق حلب باراده مقابله و مقاتله نواب جهانبانی بدیاربکر آمد و از آنجا
بییلاق آلاداغ رفته چند روز رحل اقامت انداخت و در این اثنا خبر آمد که القاص میرزا از بغداد بعراق آمده و نهب
و غارت اردوی برادرش بهرام میرزا و چراغ سلطان استاجلو را در همدان و ابهر کرده عیال و فرزندان
ایشان را از آنجا متوجه شده بطرف قم و کاشان و اصفهان رفت و [illegible] اطاعت پیش آمدن ترکمانی گذار
القاص میرزا با جمع شاهی سیه لنگر از کنار رودخانه کر مراجعت کرده و از راه اردبیل و خلخال متوجه قزوین شده
امرا و اعیان سلطان پیش از وصول موکب شاهی بجهت محافظت اردوی همایون سلطانی خود که در دار الملک عراق
پراکنده شده بعضی از ایشان بمحمود و چون آوازه آمدن شاهی در اصفهان مسموع القاص میرزا گشت آهنگ دزفول
حرکت نمود که قلعه ایزد خواست را گرفته قتل و عام نمود و از آنجا بطرف شوشتر و دزفول رفته
قلعه شوشتر را محاصره کرده اقدام بکار در گرفتن او نمود ابالحسن اهتمام اولاد امیر شمس الدین اسدالله
ابن امیر زین الدین سید صدر و سید امیر عبدالوهاب که مرجع دولت اهالی آن دیار بودند جا

که رجال روم هجوم می‌آوردند ایشان فراری و اسیر و پای‌دست شکسته و دفع سپه ایشان می‌نمودند از ری
بر جهد و بی‌ترتیب شده خایب و خاسر بطرف قزوین نهضت نمود و در آنجا نیز کاری نساخته از راه قلعه بیات
بر بغداد رفت و تابع سنت و جمعیت و تسلط در اوایل ایالت سلطان سلیمان خان احمد پاشا وزیر اعظم را
سردار معسکر قشلاق ... به نواب جهانبانی اطراف ارکان فرستاده و با جمع کثیر در میانه
هر دو فریق قریب یک منزل مسافت ماند به جرأت بر مقاتله و مجادله نمودند قلعه چند از ولایت گشاد
تصرف در آورده باز روی گریزان به سوی سلطان مراجعت نمود و سلطان غازی در ... چند روز مستقر
جلال عزیمت فرمود و نواب جهانبانی قشلاق در قزوین کرده آنجا که توجه ایلدیق قرقان گشت
و در آن حین خان ... به عرض رسانیدند که القاص میرزا به سبب بعضی از اوضاع نالایق که شرح آن طول
دارد از نظر آن سلطان غازی افتاده و وزیر عصر رستم پاشا با او عداوت ... آنکه بنا بر این القاص
میرزا به ترزدل آمده ... صلح دشمن نواب جهانبانی این خبر سلطان مراد عظیم داشته گرچه

برکچ

برکچ عازم گرجستان شده و میر عبدالعزیز متولی آستانه منوره مطهره امام ثامن ضامن امام رضا
علیه التحیة و الثناء را جهت دلالت القاص میرزا روانه ساخت و القاص میرزا در جواب شاهی میر عبدالعزیز
متردد بود که بر یکبار لشکر روم تاخت بر او آورده ... او ... و عبارت گفته و القاص میرزا
با معدودی چند خود سوار گرجستان ... یک تاکار دلان کشیده و نواب جهانبانی نیز گرفتار
قدری ایشان با جمعی از قورچیان فرستاده قلعه ... که حقیقت احوال او معروض
به سریر شاهی گفته ... و نواب جهانبانی نعمت الله را به نصیحت او فرستاده او ... الملک
دست ... یکنفر از ملازمان درگاه شاهی آورده و بعد از ... قلعه قهقهه ...
مدت ایام حیات عمر ... در قلعه تا آخر رسید ... که نقض عهد بود که در قلعه ...
هلاک ساختند و هم در پانزدهم ماه رمضان ... بهرام میرزا برادر کوچک نواب جهانبانی
با جل طبیعی وفات یافت و از او سلطان حسین میرزا و ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا ماند در صغر

سنی نامزد شد و در اواخر این سال از جهار سلسله شیروان برهان نام شخصی سر آشوب اکثر ممالک

شیروان را بتصرف در آورد و عبدالله خان استاجلو را از آب جهان بانی کمک مدتی سر قلاع در سنه

چون از آب کر عبور نمود از غرایب اتفاقات برهان بمرض طبیعی وفات کرده و الکای شیروان

محراب نام شخصی سعد بکی اوغلی که عبدالله خان اعتبار بر سر محراب برده او تاب مقاومت

نیاورده فرار نمود و ولایت شیروان مجددا بتصرف قزلباشیه در آمد و تاریخ سنه خمسین و تسعمائه

در این سال سلطان سلیمان خان در استنبول مسجد جامع عالی بنا کرد و در عرض هشت سال باتمام رسانید

مرسوم بسلیمانیه شد و تاریخ الواقع ثانی جامع بنی امیه و ثالث مسجد ایا صوفیه است و هم در این سال

نواب جهانبانی از قزوین متوجه سلطانیه شده و از آنجا بطرف آذربایجان در حرکت آمده اردو

و اغرق بعراق فرستاده قشلاق در قراباغ اران ساخت و تاریخ سنه ثلث و ستین و تسعمائه

در این سال سلطان سلیمان خان غازی احمد پاشا را وزیر اعظم ساخته سردار عسکر با لشکر بیکران بر سر گرجی

دیوچ

دیگر چلبی و میر میران روم ابتدا بتسخیر قلعه طمشوار مامور گردیده و آن قلعه حصاری بود که قریب

به جبار مجمع اسلامیه واقع شده بود و در تصرف تورساخنه نام کافری بود و در تمامت و حکومت

با قلعه های اسلام و قلعه گیران برابری و همسری میکرد و همواره از تورساخنه حاکم مضرت و آسیب

بسرحدات دیار اسلام میرسید احمد پاشا رسیده بتعجیل بر سر آن قلعه رفته محاصره کرده از خروش و جوش

دریا جوش دلاوران توپ و تفنگ رعد خروش مدت روز قیامت بظهور آمده و از نور مقداریه

و معابد ابرار بلاد و اطراف آن قضا بر سر مشرکان ظاهر و آشکارا ساخت و قلعه طمشوار و مارق نام حصاری

قلعه دیگر از توابع و ملحقات او بهمت وزیر روم ارزنده مفتوح شد و داخل ممالک محروسه سلطان گشت و میرمیران

و سنجاق بیکیان و قاضیان جهت حفظ و حراست آن ولایت تعیین کرده بدار السلطنه محمیه عود فرمود و هم در این سال

نواب جهانبانی جمع مکرات آثار تمرد و عصیان از درویش محمد خان دالکی مشاهده کرده لشکر ارسال داد

فرستاده قلعه ... را در ... محاصره ساختند ... درویش محمد خان فرار نموده بدست ...

ملازم جنود سلطان شاملو در آمد و برخاسته از ترتیب آن قلعه و هم در این سنه شاه تهماسب سلطان از آستانه جلوسالار

تغییر از حکومت مشهد مقدس رضویه علیه السلام داده حکومت آنجا بعهده ... مفوض گشت و ملک ... شهید

سلطان ... تا ... غایت ... و هم در اواخر این سنه ایلچی از راه قرا ... از راه

از ... ملک ... بارگاه پادشاهی آمده بعد از آن ... بهادر نام شخصی از ملازمان ...

اوزبک والی خوارزم ... عالم پناه نواب جهانبانی آمده در ... خبر

فوت ... قاضی عطاء الله ... که ... ادکه ... طریق

قرار ... قزلباش ... نواب جهانبانی ...

... قندهار ... سنه تسع و خمسین و تسعمایه ... سلطان

سلیمان خان ... مبارک ... عالی ...

... که ... داده

نعم

تعمیر ... جامع و مسجد ... وسیع ... صباح و مساء

اطعمه ... تعیین کرده ... در ماه رمضان ... نواب جهانبانی بعزم تسخیر ... قلعه ...

محاصره ... قلعه ... از اطراف و جوانب ... نقب ...

... امان خواستند ... روز از قلعه بیرون آمده نواب جهانبانی قلعه را

... قلعه ... محاصره آن ... محاصره چهار ماه ...

زمستان ... عظیم ... نواب جهانبانی در میان برف با خیمه و خرگاه ... ثبات و وقار

... هر روز ... محاصره مبالغه ... قلعه ... از ...

... طایفه ... قلعه ... طایفه ... که

طایفه ... از دیوار حصار ... کشیدند و ... را

... تیر و تفنگ ... از اطراف قلعه ... قلعه را ... تسلیم ملازمان ... نمودند

و بقیة السیف تحتی را بادشاه به رتبت آدمیه روبت ازین شان برکنه و بر خال التماس میرزا بدیع الزمان

ولد عم خود که بدرگاه جلیل بر که میر و ابراهیم بیک رسیده وقایع سرکشی و تعدی برادر ایرانیان

سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ایران از دار السلطنه استنبول بیرون آمده حصن قصبه ارزنجان مضرب سرادقات

جلال شد شاهزاده سلطان مصطفی ولد او از اماسیه با عسکر بسیار بعزم باطل رسیده در تسخیر و وزیر

اعظم جمعی از سطوت او خایف بوده مکتوبی به تزویر از زبان نواب جهانبانی در باطن سپه دار حکاری

سپهسالار منتظر از سلطانی در آورده و از مضمون مکتوب خاطر سلطان مشوش گشته همان روز شاهزاده در سر

گرفته خفه نمودند و یکی از فضلا تاریخ این قضیه مکر رستم یافته نعش او را بموری نقل کرده دفن نمودند

و قشلاق سلطانی در حلب اتفاق افتاده تزلزل عجیب در آنجا بود در رحمت پیوست نعش او را سوم

باستنبول نقل کرده در مسجد جامع در جوار عظمت بر سر قرار داد تا که تا تمام رسانند و داد

بهار خجسته آثار از قشلاق حلب بطرف نخجوان در حرکت

در حرکت

در حرکت آمده حصن طاهر نخجوان مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت نواب جهانبانی نیز بیاب سلیمانی بلادغات

نخجوان نهضت نموده در شتان نیز نزدیک رسیده حقایق رفتن نواب جهانبانی بولایت روم و وقوع تخریب بلاد آن

مرز و بوم در آیینه ضمیر سلطانی پرتو افکن شده از نخجوان مراجعت کرده باماسیه آمده قشلاق در آنجا فرمود وقایع سنه

احدی و ستین و تسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان غازی احمد پاشا وزیر اعظم را بقتل آورده و رستم پاشا

که با او علاقه دامادی داشت و در هنگام توجه نخجوان بر سر قضیه سلطان مصطفی او را معزول کرده بود منصب جلیل القدر

صدارت سرافراز نمود و نواب جهانبانی در قصبه باریز به تبریز آمده دختر شاه نعمت الله ثانی که از خواهرش

متولد شده بود جهت اسمعیل میرزا پسر خود خواستگاری نموده طوی عظیم فرمود وقایع سنه اثنی و ستین و تسعمایه در این سنه

میرزا همایون والی هند هنگام غروب آفتاب که بعصا تکیه نموده بر بام زده شفق تماشا میکرد در بام قصر خود در پله

ساخته بود زیر افتاده جان بجان آفرین تسلیم نمود و ولد ارشدش جلال الدین اکبر در صغر سن کار

بر تخت سلطنت جلوس نمود به تدریج اکثر ممالک هندوستان را مسخر کرده به ید تصرف در آورده

و حالت التحریر جهت خراسان است و آن پادشاه عادل فاضل بسکونت آن مملکت مبادرت مینماید
آوازهٔ عدل و احسان نگویش هوش مستمعان میرساند و بگوش اطراف گشته میرسد که بر سر ح قضا باری ایام آن پادشاه
عدالت گستر درین نسخه ابتر درج نماید چون خارج از ممالک ایران و توران بود از تطویل کلام احتراز نمود
از شرح آن اراده در گذشت و مرادنا قائم کاهی تاریخ وفات میرزا همایون را درین عبارت فرحت طلبه همایون
پادشاه ملک هستی بود و گیتی هم او شاهنشهی بود زمام قصر خود فتحی ناکه و از آن عمر عزیزش رخت بربست
و تاریخ او کاهی رقم زد همایون پادشاه فتحی از بام و قایع عهود درزمان سلطان سلیمان خان و در دار السلطنه
قسطنطنیه اوقات فرخنده ساعات بعیش و کامرانی مصروف داشت دهم در زمان نواب جهانبانی والد
هرات را با سعید میرزای ولد دوم خان ارزانی داشته او را همراه عم سلطان تکلو مر کفار شهاده که
به مهرجان شرف اوج سپارد و سلطان محمد میرزا مصحوب خود بعراق آورده عم سلطان حسب الفرمان در مشهد مقدس
دیار و کتب قزوین به درگاه شاهی آورده عم سلطان همراه سعید میرزا داخل هرات میشود باتفاق تاتار سلطان

و عم سلطان او لله محمد خان و بعضی امیرزادگان تکلو خصوصا شرف الدین بیگ و لله اویس سلطان
و برادرزاده محمد خان بعضی امانات و حقارت نسبت بمحمد خان لله دریشان یافته در آمدند حتی قصد
قتل او مینمایند محمد خان در عقب عم سلطان اوضاع نالایق ایشان را معروض پایه سریر
شاهی میگرداند و چون عم سلطان بغیر باطل بدست شاهی فایز میگردد و بعد از چند روز بموجب عرض محمد خان
در چمن سیاه و غیلدوغ مغضوب گشته در پیشگاه دیوانی در زیر لگد کوب پسران کلبادی هلاک شد
دهم در زمان نواب جهانبانی گوهر سلطان خانم نام دختر خود را بعقد نکاح برادر سلطان آش سلطان ابراهیم میرزا
ولد بهرام میرزا در آورده حکومت مشهد طوس در ولد ارزانی داشت روانه خراسان گردانید و در اواخر همین سنه
جمله امرا و اعیان و قورچیان حسب الفرمان شاهی از جمیع معاصی و مناهی گذشته توبه نصوح کردند
و یکی از فضلا در تاریخ این توبه کبیر نظم سلطان کشور دین طهماسب عادل که کرد داد توبه
خیل سپاه دین شعر تاریخ توبه دادن شد توبتا نصوحا سر آگهی است این نکته ما شاه را بشعر

وقایع سنه اربع و ستین و تسعمایه در این سال فرمانفرمای جهان و قهرمان زمان ثانی اسکندر رومی ... سلطان

سلیمان خان در محمیه ادرنه کماکان تابستان و زمستان صید افکنی و شکار کنان اوقات شریف

میگذرانید دوم در این سال نواب جهانبانی بر بطرف شفیعه رود در شهر هراة از اسمعیل میرزا ... رسیده

والدو را از دارالسلطنه هراة معزول ساخته مکرر سلطان محمد میرزا را حکومت هراة داده روانه نمود

سلطان محمد میرزا را همراه بوزک قورچی باشی نزد روی میرزا ... شاه ... رسیده

صفوی امیر دیوانی را باستقبال ایشان فرستاده و اسمعیل میرزا را در آنجا بقیه ساخته بقلعه قهقهه

برده محبوس کرد و نواب جهانبانی نیز به ییلاق ... رفته قاضی محمد و له قاضی مسافر راکه

در هرات ضبط و حسابات ... و تبریز چند سال در عهده اهتمام او بود الواقع

در عهد او بیرونی ... و حقه و حسابات عرض باحیه ... آمیز ... سخن ...

منکوب و معضوب گشته گرفتار شده و بعد از شکنجه زیاد بعد بها ... ایشان زرنیار

معاودر ...

معاودت شده امیرکا را در قلعه الموت محبوس نمودند و کار و بار ایشان در آنجا به نهایت انجامید

دوم در اواخر این سنه محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات وفات یافت و قشلاق شاهی

در قزوین واقع شده منصب صدارت بمیر تقی الدین محمد ابن میر معز الدین محمد اصفهانی مفوض گردید

وقایع سنه خمس و ستین و تسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان بدستور سابق اوقات شریف را در

دارالسلطنه استانبول بعیش و کامرانی میگذرانید و نواب جهانبانی با نشاط تمام خلیفه مهردار ... خان

... جلو را سردار نموده با تاتار ق ابراهیم خان والی استرآباد و رستم خان ... حاکم که بکلو و امرای

عراق با موازی یازده هزار سوار بر سر طایفه ترکمان ... و حشمات کرایلو طایفه اوجلو

فرستاده و ایشان التجا به سلطان اوزبک والی اورگنج ... سال محاربت ... ایران

بولایت استرآباد و دارالمرز رسید و نواب جهانبانی بنفسه بر سر ییلاق خرقان ... اکراد ...

هر دو کومک ... امرای ... خراسان کرده و ... امرا و لشکریان بحوالی استرآباد

رسیدند ایلات ترکمان با طایفهٔ ... اوقلو که از ایشان فرار کرده بکنار آب اترک رسیده امرای
قزلباش ایشان را تعاقب نموده چهارپایان اترک ... خلیفه ... ... بهم ... از دست
گرداو قلت آب ... ترکمانان اثری نیافته و بعضی از الوسات و حشمات
تراکمه را نهب و غارت کرده قفا را ... سلطان اوزبک با ... سه هزار سوار از
اورگنج چهار روز راه چول و بیابان را قطع کرده در کنار رودخانهٔ اترک با ترکمانان ملحق شده
دو صد ... سپاه ... بیکروزه راه تعاقب نموده چون ... سلطان بر کثرت لشکر قزلباش
وقوف یافت در کنار رودخانه محل مضبوطی برای سکونت خود قرار داده اطراف اردوی خود
خندق کنده پشت بر آب داده ... خود ... در کنار خندق حصار ساخته مستعد جنگ
و جدال و آمادهٔ حرب و قتال شد امرای قزلباش ... بر سر او هجوم آورده آغاز
محاربه کردند ... سلطان نیز ... ... بکنار خندق آمده با ترکمانان

با هزار سوار در عقب لشکر قزلباش فرستاده خود در برابر محاربه و مقاتله قیام نموده دلیرانه کوشش و کشش
مردانه کرد شکست بر لشکر قزلباش افتاده مهر خان استاجلو که سرداری آن لشکر بود دستگیر شده
ابراهیم خان والی استرآباد و رستم خان قاجار حاکم کوه گیلویه بقتل رسیده و یادگار محمد بیک ... حاکم
ساوه و حسین سلطان ... استاجلو حاکم دنبید و ... سلطان ولد ... سلطان ... سلطان ... ولد
و شاه ... سلطان ولد ... شاه ... استاجلو دستگیر گشته سایر لشکریان در آب اترک غرق و بعضی بقتل
کشته شدند و چون این خبر وحشت اثر در ییلاق قره داغ بسمع همایون شاهی رسید ... خاطر ایشان گشته
امرای ... ... که ... ... قشلاق در ... فرمود و در بهار آن سال سیلی عظیم آمده در شهر
قزوین ... در ... هزار خانه ... خراب و ویران گشته اموال و اسباب ... زیر گل و لای ماند و ضایع شد

وقایع سنه ست و ستین و تسعمایه در این ایام سلطان سلیمان خان حکم فرمود که تغییر و تبدیلی در محل سکونت شاهزادگان
عالیمقدار ... نمایند چنانکه سلطان سلیم خان ... و سلطان بایزید خان ... ... ادب ... سلطان

و چون سلطان بایزید خفت عقل داشت این را سوء حسد برادر دانسته و به رستم پاشای وزیر اعظم که خواهر اعیانه

سلطان سلیمان در سلک حبالهٔ نکاح داشت مینوشت که برادرم نزدیک پدر است و مرا که در شهر دوردست مکان

در دست میفرستد که در حین وفات پدرم سلطان سلیم خان نزدیک پایتخت باشد بر سریر سلطنت جلوس نماید اما تغافل

ازان هرچه دولت خواست نزد آن میشود هرچه خدا خواست همان شود عقبی با قصور و دو عذر در

اند بر آن داشت که جمع کثیر از رنود و اوباش بر سر رایت خود جمع کرده برابر برادر در تقویه رفت و کر سپاهی

مردانه بعضی کاری ساخته با انکوریه عودت نمود چون سلطان غازی از این قضیه واقف گشت عسکر فراوان از قوم چلبی

دیگر پاشایان و میر میران آناطولی و عثمانی و سیواس و دیار بکر را بمعاونت سلطان سلیم خان مامور کرده نیز

و سلطان بایزید چون بر قهر و سخط پدر و هجوم اعیان و لشکر آگاهی به جانب ارض روم در حرکت آمده از حیز

در مقام عجز از در آمده کسی به درگاه فرستاده از جنت عذر گفت در جه قحب [illegible] چون ارشقت

و مرحمت پدر مایوس گشت عذار [illegible] بسرعت و استعجال به ارض روم رسید ایاز پاشای میر میران

ارض روم او را اعزاز نموده گفت چند روز در این جا توقف باید فرمود که حقیقت احوال را معروض پادشاه

گردانم مصیر سلطان که در همه در خواست گناه تو نمایم سخنان نصیحت آمیز و نکتهای حکمت انگیز او سلطان

ساخت در این اثنا سلطان سلیم خان با جنود نامعدود بر وفق او رسید سلطان بایزید سلطانی در توقف

ساختن را مناسب ندانسته بجانب قزلباش شتافت و کسی را نزد شاه فرستاد که سلطان [illegible] میر میران خوی سعد فرستاد

طلب عرض طاعت کرد چون این اخبار در قزوین بسامع عز و جلال شاهی رسید حسن بیک یوزباشی استاجلو

باستقبال فرستاده او را باعزاز و احترام در درگاه عالم پناه شاهی بقزوین آوردند وقایع سنه سبع و ستین و تسعمائه

در روز شنبه بیست و هفتم ربیع الثانی بایزید خان با کوکبه ده هزار [illegible] بامداد [illegible] هزار سوار

متوجه قزوین شد اکثر امرا و اعیان باستقبال رفته او را در دولتخانه قدیم جا داده [illegible] در میدان

قزوین که از جمله [illegible] پادشاهی بود مجلس جشن ترتیب داده طوی عظیم بعمل آمد به تعظیم و تبجیل

مراسم مهمانی و ضیافت بجا آوردند [illegible] ده هزار تومان بطریق خلعت و پیشکش با دو فرزندان

ده آقایان او مرحمت و رعایت می‌نمودند و اکثر امرا و اعیان کلکام و امرای روم و ممالک محروسه شاهی

ارسال داشتند که رعایت نموده قشلاق نمایند و در اول بهار امرا و اعیان سلطان بایزید در اطراف

و اکناف مملکت در قزوین مجتمع گشتند در آن کار بار خود اندیشه کرده از اردوی نواب جهانبانی

تخلف و فرار گشته بعین الیقین مشاهده می‌نمودند که نواب جهانبانی سلطان بایزید را گفته

با فرزندان و اعیان گرفته متوجه کاری خواهند داد و [illegible] حلبی [illegible] دار و امیر آخور در این باب ارکان دولت

باشی و الله یار شاه و فرخ بیک و [illegible] قاشیکچی باشی با الله بیک شاهوردی گفتند که در مجلس خدمت

نقد نواب جهانبانی عرضه بطرف بغداد یا بجانب شیروان می‌روند بعضی از متعینان سلطان بایزید

خان عرب [illegible] و محمود جرکس و مصطفی [illegible] که دعاگو بر ساط [illegible] دیوان

دیگر ایشان را معروض پایه سریر خلافت مصیر شاهی گردانیده و سلطان بایزید چنین بر قضیه واقف

گشته که بعرض شاهی رفته [illegible] خبردار ساخته اند عرب [illegible] با [illegible]

حضور حاضر کرده [illegible] هر چهار [illegible] و چنین خبر [illegible] آنجماعت بمسامع علیه شاهی رسید

که کدورت بر آئینه خاطر او عارض گشته در مقام اهانت او درآمد و عوام الناس بسیار ایلام داده باشی

در بلده قزوین هجوم و ازدحام آورده بر سر خانه سلطان بایزید رفته آغاز سنگ انداختن و سخن گفتن کردند

و نواب جهانبانی چون ارکان دولت او در دفعه مره آگاه گشته لشکر را فرستاده از ازدحام ایلام و عوام الناس و هجوم را

دفع ساخته و روز دیگر مقرر کردند که سلطان بایزید بطریق عادت به دیوانخانه آورده ضیافت کنند که

خاطر جوئی او نموده و چنین او را با فرزندان حاضر کردند بعد از تقدیم ضیافت بهادر [illegible] سلطان بایزید با

سلطان اورخان و سلطان [illegible] و سلطان عبدالله و سلطان محمود اولاد او [illegible] در درون دیوانخانه

[illegible] که بهر فرمان شاهی نقد [illegible] گرفتار [illegible] جمیع امرا و اعیان و ملازمان نافذ گشته در

[illegible] تا مساوی دو هزار کس می‌بودند محبوس در دیوان شاهی حاضر شده [illegible] جمله [illegible] کسی را از مردم

[illegible] معتبر [illegible]

سیوم ایچ اوغلی سیف الدین قرامانی و کیکبان باشی عمو آقا ملقب شده بخدمت شاهی

رسانیده بودند که ارکان عظام و امرای کرام مامور گشتند و با تجملی که عادت دولت و ملازم دیگری بوده استقبال

رسیدند و اموال و اسباب ایشان را به کار خاصه شریفه ضبط و بغیر از معهود در خنجر جان ارزانی

بخدمت نبردند و هم در این سنه پیر بوداق [illegible] حاکم [illegible] حسین خان بسعادت اسلام مشرف گشته

بصحبت عقیده فایز شده داراب دیوان شاهی ایالت و حکومت [illegible] به او مفوض گشته و همچنین [illegible]

و همچنین بیگ [illegible] جلو قورچی ترکمان که معتمد الملک آنان [illegible] متعاقب [illegible] شده

و همچنین بیگ [illegible] مردم [illegible] طبیعت [illegible] تاریخ فوت [illegible]

وقایع سنه ثمان و ستین و تسعمایه در این سال بایزید پاشا [illegible] که بکلی [illegible]

با جمعی آقایان [illegible] رسالت از جانب سلطان سلیمان خان با تحف و هدایا بسیار [illegible]

سی صد نفر از مردم [illegible] سلطان بایزید [illegible] آمده [illegible] قزلباش [illegible] استقبال نموده

باعزاز

باعزاز و احترام تمام او را بشهر در آورده و چون بعزت [illegible] آستان [illegible] یافته جمیع [illegible]

که چهار زربفت و مخمل داشت و بعضی با زین و لجام مرصع و کمر و شمشیر و قرابه طلا و زیاده که بعضی

به جنس و سایر اقمشه روم و فرنگ که [illegible] عواطف خسروانه [illegible] شاهانه گشته

و بعد از تقدیم مراسم ضیافت و لوازم [illegible] غایت [illegible] اسب [illegible] مصحوب ایشان [illegible] رخصت

انصراف داشت و در وقتی که ایلچیان [illegible] جهان [illegible] و داعیه آن [illegible] عرض

این حکومت دار السلام بغداد [illegible] بطریق ایالت محمد سلطان حیدر نام [illegible] مقرر نمود

و هم در این سال رستم پاشا وزیر اعظم [illegible] فوت شده [illegible]

[illegible] که [illegible]

قیاس ترکان [illegible] منصب وزارت به [illegible] پاشا [illegible] تفویض شد وقایع سنه تسع و ستین و تسعمایه

در این سال جهان [illegible] کتاب [illegible] رفته [illegible]

بوده خانه سفیدرود و شاه رود است چند روز در حوالی آن اقامت از حضرت بصیرت دلگشا رایات شغف نمودند

بقزوین سعادت کشور معسکر اعیان جهان بازماند مهین بانو خانم که بسلطانم اشتهار داشت

در دنیا بی تکلف و غایت تصلف از خواتین روزگار بانواع خیرات و صنوف مبرات ممتاز تمام

داشت و شعار همت شریف بتقاع خیر از مدارس و خوانق و رباط و قنطره پرداخته از فیض زلال خیرش

طبقات خلایق محظوظ و بهره ور بودند اجابت حق را لبیک گفته از تنگنای دار غرور بعالم سرور

رحلت نمود و نواب جهانبانی تشییع جنازه نموده تا مزار امام سفید جای که آن در صدف کرامت گوهر

سپرد و جماعت دیگر از اعیان قزلباش مثل سونداک بیگ قورچی باشی که نسبتی از نعمت آباد

که بعد دیالگیار محمد بیگ ترخان موصلو و امیر قاضی الرقاضی عسکر و قاضی جهان

ناظر بیوتات و میرزا کافی منشی اردوبادی ترک دنیای فانی کرده بعالم عقبی انتقال نموده اند و در

در اواخر این سنه ایلچی که ... رسالت بروم رفته بود با خبر شاهی

میرزا

میرمیران و ان و سنان بیگ چکر باشی و ایشیک آقاسی چاوشباشی بطلب سلطان بایزید و اولاد او

بقزوین آمده و در باغ سعادت آباد بوساطت عظمای امرا بنوبت ملازمت و مراسم متابعه گذشته

مراد بن چهار صد هزار فلوری سکه سرخ از جانب شاهزادگان کامکار سلطان سلیم خان که مجموع

سی هزار تومان رایج عراق بوده باشد با بعضی از ترکات و تنسوقات روم و افرنگ و چهل راس

اسب تازی با برگستوان طلا و مرصع که در آن زمان از برای اولاد او و دیگر نثار شاهی برسم سوغات

در رمح آمدند از زبان سلطان زاده‌ها علم آوردند بعضی که مقربان معتبر از جمیع آن عاجز بعضی

دفعه به صوب حسب الفرمان شاهی در ارض روم نگاه داشتند که در وقت سلطان بایزید تسلیم ایشان نمایند

شاهی را به نقود و زر نکلای شاه اسپار نمود و مکتوبی که سلطان بر عهد و پیمان دیگر که بلغت نامه محلط

شهزاده سلیم خان که اگر بایزید را با اولاد تسلیم کرده ایشان ما فیه هر کس از ما و فرزندان ما دشمنی

بخانه و اوده سلاطین صفویه و متعلقان آن ذریه را تا قیامت بنیان صلح و صلاح مستحکم بود من آسیب

که مغایر رویه و اطوار باشد از شاه و اولاد و شاه سلیم شد از ما و اولاد ما نیز صدور یابد چون نواب جهانبانی

مطالعه مکتوب سعادت مطلع کرده سلطان بایزید با اولاد و تسلیم خسرو پاشا در رفتار نمود و ایشان سلطان بایزید

با اولاد در میان اسب تاختن قزوین بخفیه هلاک کرده جسد ایشان در تابوت که داشته در عراده روان

نقل کرده و خواستند که از آنجا به استنبول برده دفن کنند که به نزد پدران سلطان غازی باشند کشته

که نعش ایشان در سیواس دفن کرده به استنبول نیاورند حسب الفرمان در بیرون شهر سیواس در جانب

سر راه دفن کردند و از اتفاقات قضاء روزگار در حوالی مکانی که سلطان بایزید با اولاد

بعضی آدرم فرزندان نواب جهانبانی نیز در همان جانب الدشاه نواب شاه اسمعیل بعضی شهید شدند

وقایع سنه سبعین و تسعمایه درین ایام جعفر پاشا [illegible] از استانبول بطریق رسالت بدرگاه [illegible] آمد

باتفاق الماس بیک نقود و اجناس که در عوض جایزه سلطان بایزید خسرو پاشا بار [illegible] آورده

بود بقزوین آورده بنظر شاهی رسانید [illegible] عامره [illegible] و درین سنه حسین خان [illegible] گردید

گرچه که مرتبه عظمی و پایه کبری رسیده در مجالس و محافل اکثر امرا و ارکان قزلباش تقدم می نمود

در سلک شهزادگان عظام سلوک نمود و در احکام و مطالعه به نواب [illegible] خطاب می شد و از [illegible] مستلزم [illegible] ارکان

از آنکه نقد و جنس از دیوان شاهی با او عنایت می کرده از غرور و نخوت و وسوسه شیطان مغرور گشته

به بهانه آمدن از نیابت آن گرجی اراده نمود که از قزوین فرار کرده عازم گرجستان شود که بعضی از محرمان او خصوصا

الرطاق چرکس [illegible] آمده سعادت [illegible] معروض پایه سریر شاهی گردانیدند حسب الفرمان قضا جریان لعنت ادبار [illegible] گشته

او در قلعه الموت فرستادند محبوس گردید و هم درین سنه میر تقی الدین محمد صدر سابق از صدارت معزول

ساخته منصب صدارت در حصه گشته عراق و فارس و کاشان به میر شمس الدین محمد ابن میر [illegible] استرابادی

و در [illegible] سو آذربایجان و شروان به میر زین الدین [illegible] ابن میر شمس الدین اسدالله مرعشی قزوینی

صدر سابق مقرر شده و هم درین سنه حکیم نورالدین ولد مولانا کمال الدین حسین کاشی و مولانا

قطب الدین محمد بغدادی المشهور [illegible] وفات یافتند وقایع سنه احدی و سبعین و تسعمایه درین ایام

۴۳۴

نواب جهانبانی معصوم بیگ صفوی امیر دیوان را با سردار لشکر عراق که بر سر سلطان [illegible]

مصالحانه نزد ایشان فرستاده او بتقدیم اطاعت و انقیاد پیش آمده در صدد دولت اقبال گذشته

و آنچه پیر محمد خان ابن جانی بیگ ابن محمد اغلن ابن ابوالخیر خان اوزبک بعد از فوت

عبدالعزیز ولد عبید خان بحکومت بلخ رسیده بود هم در این ایام باغوای بعضی مفسدان خراسان

باراده تسخیر طوس و مشهد مقدس منوره رضویه علیه السلام آمد و چند روز شهر را محاصره نموده آخر الامر

و خدام آستانه خلعت و اسپ اسالت فرستاده نادم و پشیمان شده معاودت نمود تولک نام بهادر تسخیر

از ملازمان خود را با بعضی هدایا بطریق عذرخواهی بدرگاه جهانبانی [illegible] ارسال داشته

او را از ابواب شاهی نوازش پادشاهانه سرافراز کرده [illegible] حسین بیگ [illegible] شاملو [illegible]

او را با بعضی تحف و هدایا همراه ساخته بجانب بلخ فرستاده بعد از آن در میانه تمهید بنیان

صلح و صلاح گشته رخصت رفتن [illegible] بزیارت حج [illegible] جمعی کثیر از مشایخ

و سوالی

و سوالی و اکابر و صنادید آنجا بزیارت بیت الله الحرام بر پای عجم آمده روانه شده و هم در این سنه

روز بروز شاه نعمت الله ثانی که همشیره نواب جهانبانی بود وفات یافته شاه نعمت الله اراده زیارت حج

نموده که از راه بغداد روانه کعبه شود چون با جمعی کثیر از اعیان عراق به بغداد رسید خسرو پاشا میر میران بغداد مانع

رفتن او از آن راه شد او نیز بزیارات عتبات عالیات معاودت کرده و چون رسید و صبح جمعه یازدهم ذیحجه سال

مذکور بعالم آخرت رحلت فرموده وقایع سنه اثنی و سبعین و تسعمایه در این سال نواب جهانبانی معصوم بیگ صفوی را

سردار لشکر عراق و [illegible] فرستاده و مع سلطان اوزبک [illegible] تغلب گرفته

میر شهیار نام شخصی را که وزیر او بود بحفظ و حراست آنجا مامور ساخته بود در این اثنا میر شهیار بعد از رفتن سلطان

بار دیگر رفته بهلوان قره شمس را از اعیان خود در قلعه [illegible] که نشسته بود [illegible] دولتخواهی شاهی بعضی از مردمان [illegible]

[illegible] اخراج کرده و مع سلطان چون بر این مقدمه واقف گردید بقصد گوشمال بهلوان قره [illegible]

آمده کاری ناساخته غایب و خاسر [illegible] نواب جهانبانی بهلوان قره [illegible] بنظر بندگانه شاهی

کوه نهبه الکای کلید سوبرو در راه داشت القصه معصوم بیک با امرای خراسان به تسخیر آن وا میرود که در حوالی [illegible]

[illegible] سلطان و برادر [illegible] محمدی خان ولد [illegible] مهدی خان [illegible] قلعه آنجا را محاصره کرده چند ایام محاصره

امتداد یافت و [illegible] سلطان [illegible] سعادت و شجاعت برادر [illegible] که در قلعه [illegible] متحصن شده بود

در میانه لشکر [illegible] معصوم بیک [illegible] بطرف مشهد مقدس [illegible]

[illegible] قزاق خان ولد محمد خان [illegible] در حضور شاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] برادران [illegible] قزاق

[illegible] مصطفی بیک و احمد بیک [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

چند نفر دیگر از اعیان [illegible] مقدمه [illegible] قزاق [illegible]

[illegible] شد قزاق [illegible] برادران [illegible]

[illegible] رفتند و در [illegible] قزاق [illegible] رسید مسیب بیک و احمد بیک

گرفتار گشته مصطفی بیک [illegible] الدین بیک [illegible] خود سوی قلعه کرویه [illegible]

خلیفه روملو حاکم آنجا [illegible] قزاق و برادران [illegible] قلعه کرویه فرستاده

قلعه [illegible] محاصره کرده [illegible] برادران [illegible] خلیفه [illegible] احوال [illegible]

فرستاده نزد معصوم بیک سردار [illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا

اولاد بهرام میرزا که در مشهد مقدس [illegible] معصوم بیک [illegible]

[illegible] آمده [illegible] امرا و [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible]

قریب چهار هزار سوار در سر قلعه کرویه نشسته [illegible] جمعیت [illegible]

بنات النعش متفرق گشته [illegible]

سالک طریق فرار گشته [illegible] قزاق [illegible] قصه مطلع [illegible] برادر [illegible]

رخصت داد که بعضی را از امرا و اوباش که تو بخانه از خزینه وظیفه او بر دست بهره دار

که خواهند بر خیزند و خروش بواسطه استیلای یاد قبق که تاب سواری نداشت با شهزاده سلطان

محمد میرزا قلعه اختیار الدین رفته متحصن شد و معصوم بیک با شاهزادگان و امرا تعاقب کرده

کمان بردند بهرات آمده بلده محاصره دمار غیرت و صفیه بلده شهر بند معصوم بیک خود را بحصار اختیار الدین

رساند کس آنجا نیز از خشم او شیشه بیکاشی بیرون حصار درآمد در ایام حروف را از تغیر

مسموع شد که چون چشم معصوم بیک بر قزاق افتاد بر سر دو کس خود نشسته بود بواسطه شورش

مرض تعظیم او نکرد و معصوم بیک بر سبیل طیبت و مطایبه فرمود که برای خان این جا حاضر سازید

که با تعجیل شهزادگان دیدن امرا و اعیان بر جو قزاق خان در جواب فرمود که اگر

قزاق را تاب سواری می‌بود تا این نوع جرأت و جسارت نمی‌کرد احوال کار بدینجا انجامید

باشید به هر چه از جانب شما ... مامور شده معنی آنکه بعد از ادای کلمات

ایستاده رسانیده تخت روان بخدمت شاهزادگان فرستاده و خود شبانه روز متوالی در اندرون حصار بضبط

اموال و خزاین و دفاین قزاق که مدتها بظلم و تعدی جمع ساخته بود پرداخت باین سبب رایات جهانبانی

و امرا و اعیان قزلباش زبان طعن و سرزنش بر او دراز کرده بر مظنه گشتند تهمت خیانت بر او بستند و قزاق خان

در حبس معصوم بیک فوت شد و بروایت بعضی او را سوخته کشتند والعلم عندالله یکی از فضلا در تاریخ قتل وی سکه برنت

حجاج ثانی آنکه ز طوفان ظلم او کشتی شکسته روی زمین ده نجات بعد از آنکه هزاران ز جفای او ...

بمردن خود زمین ز حیات شد ... بر بساط شه کامیاب رخ کجا و چه ... توان از آن گذشت بات

قتلش چه بود باعث معموری هراة تاریخ قتل او شد معموری هراة از دیوان ... شاه ...

ایالت هراة با میر غیب سلطان استاجلو و بلده الطاف الهی ... شد و زمستان معصوم بیک صفوی و امرا در آنجا قشلاق

... در رجب ... دوم ماه شعبان المعظم همین سال نواب جهانبانی حضرت امام همام امام محمد مهدی صاحب الزمان ...

در عالم رؤیا دیده ... از ... عراق در دفترها ...

برطرف ساخته دوازده فاتر رحم کو هینه نواب آن سلطان روح ائمه اثنی عشر علیهم السلام قربت نمود وقایع ثلث
وسبعین وتسعمایه در این سال سلطان سلیمان خان بهادر در سال اوقات خجسته صفات سال در دار الملک قسطنطنیه
بعیش و کامرانی مصروف داشت و همچنان ابواب جهانبانی را بر مستان و تابستان در فرزندی رضا آگاه سلطان خاطر
خطیر بانتظام مصالح ملک و ملت به پرداخت معظم مهمات خراسان سلطان حسین داده بعراق سعادت نمود
وقایع سنه اربع وسبعین وتسعمایه در این سال خاقان تاج بخش سلطان کورکش بعزم تسخیر قلعه سکتوار و قمع کفار 974
فجار آنجا بار سفر از مستقر عز و جلال با وجود کبر سن و استیلای مرض نقرس و ضعف پیری که تاب
سواری نداشت در محفه نشسته بیرون آمد و چه قبه کرامی که چون ایلچی وقت شاد از دوان ملک
ماسی لسلا بادیح مهر ماه رسانید هر چند طبیبان حاذق و حکمای مرفق و وزرا و ارکان دولت
دعای آن حضرت اوسطر لدن تنفر منع فرمودند سلطان با غیرت دین پناه بر حمیت ممنوع نشد
در جواب فرمود اگر اجل من رسیده باشد در راه غزای کفار صرف شود که فردای قیامت در زمره

شهدا محشور گردم چند آن سلطان مجاهد غازی بر سر قلعه سکتوار رفت و قلعه سلحاس که معمور و آبادان در میان
گرفته قریب چهل روز محاصره امتداد یافت در آن اثنا خبر رسید که لشکر بسیار از اطراف کفار از قلعه
اکری و کلیه بمعاونت کفره سکتوار می آید چون پرتو این خبر بر مرآت ضمیر منیر سلطان نصرت اثر افتاد
نواب جهانبان شاهی وزیر اعظم را با مرادی چهل هزار ینگچری و سوار به دفع کفار فرستاد قلعه کلیه را محاصره
نمودند بعد از فرصتی آن حصن حصین را مفتوح کرد و شش مرادی چهار هزار سپاهی و سوار که از کافران
بطریق دیگر امان قلعه را تسلیم ملازمان نمود بیرون آمدند طایفه ینگچری و قوم حلقی کوش بعهد و پیمان
در زیر تیغ هجوم بر کفار خاک را آورده هر مهر رنج دمار از ایشان بر آورد و جمله سلاح کنگ نو از ارزخ
اموال و اسباب ایشان بسعی عساکر که قلعه سو محافظت مردان کاردیده مضبوط ساخته سال
بعساکر ظفر قرین عودت فرموده و در ایام محاصره آن پادشاه غازی مجاهد بر بستر ناتوانی و بیمار از بسط ... روی
بر او چنین ارشاد مرض ... فراق عظیم بر ذات همایونش عارض گشته بود

حدیث من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بر زبان ترجمان جان شناخته کلمهٔ توحید سه بار تکرار

فرموده روح قدسی صفات بسوی ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تسلیم شود دریغ از آن شهنشاه

صاحبقران جسم تاج بخش ممالک ستان دریغ آنکه دیگر نماند زمین بصد قرن شاهی از آن داد دین

دریغ آنکه دیگر زمینه سپهر نظیرش در آینه ماه مهر بدرد وقوع این قضیهٔ هایله عالم و عالمیان گریست

دعوی حضرت جنت رفعت آن پادشاه مغفرت پناه بسوی جهانی داشته کسی با استقلال [illegible] تمام

بطلب شهزاده کامران سلطان سلیم خان فرستاد او بسرعت تمام بارگاه کیهان پوی آورده بر تخت

سلطنت نشست که امرا و وزرا و ارکان دولت به تهنیت مبارکباد نمودند و در این وقت سلطان غازی

در صحبت موکب شهزاده عالمیدار قلعه سگتوار بزور و غلبه عساکر نصرت شعار مسخر گشته بقبضه تصرف اولیای دولت قاهره

درآمده بعد سلطنت عودت کرده دم در ایالت جهانبانی حکومت و دارائی ملک همراه [illegible] امرا و اعاظم

سلطان محمد میرزا و [illegible] خان ارکان استاد بعد تفویض منصب [illegible] عبدالله [illegible]

بعقد نکاح شهزاده درآورده او بسوی روانه خراسان ساخت و هم در این سال عبدالله خان ابن اسکندرخان

ابن جانی بیک خان ابن خواجه محمد ابن ابوالخیر خان اوزبک در بعضی بلاد ماوراءالنهر در حکومت

استقلال پیدا کرده به اتفاق بعضی از سلاطین اوزبکیه بعزم تسخیر بلاد خراسان روانه شد چون به اتفاق شهزاده

شهزاده سلطان محمد شاه حاکم سلطان [illegible] با خانه کوچ وارد و در تربیت سلطان [illegible] نشده بر سر هرات در آن

خراسان جمع کثیری از روی اضطراب پناه بقلعه آنجا برده متحصن شدند و عبدالله خان بعد از تسخیر قلعه [illegible]

آنجا بر سر تربت آمد قلعه بسوی محاصره کرد شروع در ساختن سیبه و آلات و ادوات قلعه گیری نموده چون ایام

محاصره روز بروز ممتد یافت نفاق در میانه سلاطین اوزبکیه خلقه ترک محاصره نموده بماوراءالنهر رفت و کفار شهزاده

با موازی [illegible] از ارکان روانه هراة شدند و از علما و مشایخ که معاصر سلطان سلیم خان بوده اند مولانا اعظم

[illegible] دانشمند مولانا خیرالدین افندی است که مولدش از بلده [illegible] بسیار مرد فاضل و دانشمند

و محقق و مدقق [illegible] فایض البرکات و در بلاد [illegible] پادشاه [illegible]

دیگر حاجی کمال‌الدین لطف‌الله مولانا کمال پاشازاده است که اعلم علمای او دوران و اکمل فضلای روزگار است چلبی

علمای روم متفق‌اند که مثل او فاضلی و ورعی و جامعی در روم پیدا نشده مؤلفات بسیار و اشعار آبدار از ترکی

و فارسی دارد و مفتی زمان شد او را سعدی مفتی الثقلین می‌خوانند و دیگر مولانا صوفی خواجه چلبی است که مفتی زمان گشت

بجایت متشرع و دیندار ربیعه و دیگر سعدی چلبی است که از قضات استنبول بمنصب جلیل المرتبه فتوی رسید و دیگر مولانا

محی‌الدین چلبی معظم است که در اوایل قاضی عسکر اناطولی و روم ایلی گشته بعد از آن مفتی زمان شد و دیگر

قادری چلبی است که قدوة علمای دهر و زبده فضلای عصر بود و دیگر مولانا جوی معظم است ابن مولانا محمد

که در ابتدای حال قاضی عسکر اناطولی شده و در آخر حکام و قواعد حاجی داکر قضات بود و دیگر حاجی علیه الکرم

افندی است که مرد مجذوب محقق بود اوقات در مسجد کوچک ایاصوفیه وعظ می‌گفته آخر مفتی عصر شد

دیگر خاتمه علمای عصر و فضلای دهر مولانا سعد الملة والدین ابن السعد الشهیر بخواجه چلبی است که به شاه تکلیف

سخنوری و غایت تلطف دهر گستری [illegible] علامه علمای ایران و کافه فضلای زمان [illegible]

دیباجه قرآن عظیم و فرقان قدیم نوشته خطبه آن سعید نام نامی سلطان غازی که از همه خیرات و مبرات آن پادشاه معموره دولتگاه

زیاده‌تر از آن است که قلم و زبان در این نسخه بی سامان رقم نماید وقایع سنه خمس و سبعین و تسعمایه در این ایام بحرانی خانه

نابر مقدمه آنچه که بعضی از آن رقم زده کلک بیان خواهد شد نقار خاطر از خان احمد والی گیلان ... بسیار کلیه ابراز حکمه

چنانکه از سلطان مظفر والی گیلان ... غازی که خاطر ... رسیده او سعی ... چنانکه سابقه مذکور شده وید آن او

ضمیمه آنکه خان احمد مذکور ... در زمانی که جمشید خان نام پسری از نبار سلطان مظفر که خواهر ... نواب اعلی شاهی

بود یکبار ... و تبریز رسید و نواب کامیاب جهان‌بانی التماس بعضی از بیلان در مقام ترحیم او درآمده ... حضرت سلطنت

رحم نامزد او ... او سعی که قریب سی سال در تصرف خان احمد بود و عنایت ... بیک

سابق ... پادشاه و جمله ... همراه جمشید خان که بضبط گیلان ... درسیدن او باکه

خان احمد ... جمشید خان که ... چپقال ... نزاعی که بعمل

از ... گیلان ... [illegible] ... که ... الکار

کوچقان سلطان ضبط نماید کار کوتاه سفیران هم که سپهسالار الجهان و الی کوچقان بود در تسلیم آنجا

مضایقه کرده در میانه نیست آن کار با تعجیل تر و بستان رسید و قلعه مهک در دست گیلکان بقتل رسید

دیگر آنکه قریب بیست سال بود که نواب جهانبانی از قزوین سلطان در املاک ساخته از قزوین تا لاهیجان

و دیلمان که صاحب سلیق و قدرت خان احمد بود زیاده از سه منزل مسافت نبود و بهرت اصلا قطعاً راه

عالم پناه پیامی در باب احکام آمدن سلطان بایزید و اولاد او دست گیر بطلب او فرستاد و در تقاضای معذرت

که تیماید و دو چند سراد دیگر از دو مساهله در اعمال نسبت به سپهگان و سلطان شاهی صدور یافته تا این

نواب جهانبانی در صدد تسخیر او در آمدند معصوم بیگ صفوی را با لشکر قراباغ و آذربایجان و قرادم طالق

و طوالش و سپس دیگر از راه خرزویل و خلخال و لشکری رستمدار و عراق با نظر بیک [illegible] امراء در فارس

در مملکت رستمدار شهزاده سلطان مصطفی میرزا با امرای بیست هزار سوار و سپاه دار الملک از اطراف طالقان

دیلمان [illegible] سلطان [illegible] با امرای سه هزار [illegible] چهار طارم

از راه

از راه رودبار به تسخیر گیلان در آمدند خان احمد با سرکرده لشکریه روانه نمود چون آوازه آمدن معصوم بیک و لشکر

قزلباش بگیلان مسموع او شد با چهار لشکر خود فرمان داد و تمامی بیست هزار سوار و پیاده در لاهیجان برپا

رایت خود جمع کرده مستعد جنگ و جدال گردید و در خلال این احوال معصوم بیک [illegible] بیشتر [illegible] نامه

نوشته مصحوب یکی از ملازمان خود به نزد او فرستاد مضمون آنکه الحال چنانچه آوازه عساکر جمع مضمون و اراده

قضیه و شقاوت [illegible] حاصل کرده معروض پایه سریر خلافت مصیر جهانبانی گردیده یا علاقه که در خاطر

جهانبانی میگردد و صلاح وقت چنان است که لشکر جمع خود را پراکنده کرده [illegible]

نیاز و اخلاص به پایه سریر شاهی ارسال نماید که بهمه یکی از جمله علما [illegible] آن [illegible] ملک [illegible]

حق آبا و اجداد فقیر در دست و الحمد [illegible] پادشاهی ثابت است و ولایت گیلان

از جمله ممالک محروسه پادشاهی است هر کس که رعایت میخواهد [illegible]

خان احمد [illegible] برتقال [illegible] برتر [illegible] جواب [illegible] سخن او [illegible]

جمع خود سواره شان ساخت نظم کارها رهست کنند عاقل دانا سخن که به صد دیگر جوار میرشود
بامید آنکه معصوم بیک حقیقت احوال اولیا سعود من درگاه عرش اشتباه شاهی کند عودت خواهد نمود
امردم لهرک احتیاط نکرده از رفی فراغت در لاهیجان نشسته منتظر جواب میبود چون معصوم بیک
بر سپاه دیلمان مطلع شده از که در کام مهلک ایلغار بر سر خان احمد آورده و در حالتی که مردم دیگر باور
که طعام کشیدن چاشت کشیده و هر طایفه و طبقه از علما متجر و صفدریان خیر کشی کرده شیران عجمی
که سر هر یکی خان اللهی در معرکه اند گرد و دی ره بر بزم خاص خوانی یافتن هر که سو کم کیفه باشی توانی
یافتن باین هیئت از نزدیک در تناول لقمه بودند که خبر رسید کیلکان از امحال آن شده که خان
احمد سوار رسانیده باشند نفر از مردمان کوار و سپاه از لاهیجان بیرون آمده بطرف اشکور
اشکور رفتند معصوم بیک با امراء مخالف لاهیجان شده امیر جهانگیر ولد خواجه عبد بیک که امیر الامرای خان بود
با شهر در بیک نشسته تا تان روی شام قدوم الحاجت پیش آمده مشغول جوانب سر بر نعش گشته

امراد علی

امراد علی لاهیجان را که چهار ماه جستجوی او کرده دیگر از تردد و عفونت هوا متنفر گشته آنجه برون رفت
کفیند دوم حصن زمستان رسیده و بلوکستان گیلان برف باریده درختان از برگ و ساز عریان شده بود
از جانب زاب چهانبانی فرمان رحمت الدعا بخان بیوست که لشکر قزلباش دفعه دیگر بطرف اشکور هجوم کرده
تفحص خان احمد نماید حسب الفرمان قضا جریان قزلباش از طرف لاهیجان و اله بیع سلطان ... ایل
دو قرچه ان طاش لنکوهستان رودبار آمده خان احمد سعود سیاه کله رود نام مر اعمال اشکور در کوه
کادو کو سفینه باجی سر حد منتکار که ممیش عود مشغول بنعیم برت او نزد معصوم بیک بر دند پنج نفر از امرا
و چان قبچاق المرحوم سلطان الدوله وشاهزاده سلطان محمد میرزا و ولد ارشد پنجم ذات کامیاب جهانبانی بود
بمحافظت کیلان نصب کنند که از انجمله یک مرد اوراق بود معصوم بیک خان احمد سر بریده با امراء دیگر در مال از گیلان
بیرون رفت و چون در قزوین نعز عتبه بوسی فایز شده بود سیاه خان احمد سر تکه داشته بود از آن کوه بیرون
تعقیقه قهقه فرستاده قریب یک سال در آنجا معتقد بود آخر در اطراف خفته طهماسب کامیاب اسمعیل میرزا داد

جهانبانی به مرحله گشته که مبدا اتفاق در قلعه قهقهه ظهور کند عهد برادر کرده خان احمد را از آنجا بیرون

آورده به تقبیل عتبه علیه رساند از غرایب آنکه مرتضی قلی که از آنجا محبوس بود و آن حالش در ضمن قضایای سنوات آتیه به تقریب

مرکز خواهش شد وقایع سنه ست و سبعین و تسعمایه در این سنه شاهقلی سلطان استاجلو امیر دیوان

حاکم چخور سعد که به رسم پرسش تعزیه سلطان سلیمان خان و تهنیت جلوس سلطان سلیم خان ثانی به روم

رفته بود منقضی المرام معاودت نمود هم در این سال معصوم بیگ از امر وزارت که با امیر دیوانی

منضم داشت استعفا کرده با جمعی از اعیان قزلباش متوجه امر حج گردید منصب صدر و قال میرزا احمد دم نقد خود

دیوان رسید داروغه دفترخانه همایون حسین الحسینی داد و بها الله تعلقات دیگر را روانه

شد و منصب وزارت با میر سید شریف ثانی مرحمت گشته هم در این سال که از رحمت ایزدی گشت

و معصوم بیگ در رفقا چون ایام شریف رسیده به عرض پادشاه سلطان سلیم خان رسانیده که

معصوم بیگ به بهانه زیارت بیت الله الحرام آمده که سرداران روم را بر خود جمع نموده

این دولت سلطان قسم نامه حکم ارسال نمود به پاشای شام و درویش پاشا میرمیران شام و سردار

باشد که بر قتل معصوم بیگ و رفقای او اقدام نماید درویش پاشا نیز حسب الفرمان مواری و لشکر از تابین پادشاهی که از قبل

قافله حج شده روانه ساخت که در یکی از منازل الحکام فرصت یافته معصوم بیگ و رفقاء

به زعم آنکه قطاع الطریق و راهزنان عرب که قافله تمامی را تاراج می‌کنند در لباس اعراب بر معصوم بیگ و رفقای او اراده تاراج

جمیع از ملازمان بیرون آمده بعضی هم در اینجا که گیلان اتفاق نمود سلطان هم نام سخن شده از نیز کلام گیلان همراه که سلطنت

نقض کرده بر امرا و داروغگان قزلباش آمده بعضی شد القصه در جنگ اعراب آمده اند با موالی همه ملازمان

و پیاده بیرون آمده که حاکم مکه بیرون آمده حاکم آنجا با مواری با نفر فرزند ملازمان خود و قورچیان اکراد و بعضی از امرای قزلباش

که به معاونت او ارتقی دیگر آمده بعضی به سر ده خانه با ایشان مقاتله و مجادله کرده شکست یافت سلطان هم احاله

جمعی کثیر از طرفین کشته گشته مواری بیرون رفت صد نفر از طایفه لک در آخر که تقریر رسیده بود از کشته شده در میدان جنگ

آخر سر منا از سرداران سران لشکر و قایع سنه سبع و سبعین و تسعمایه در مهم نواب همایون جهانبانی کیلانیان تسلیم

سلطان محمود میرزا دلاله که از اسرای آلکه قلع سلطان احمد را وعده داده بقیه ولایات گیلان را با امرای قزلباش تقسیم کرده بود

و الله قلعه سلطان و باقیه امرای قزلباش به بار جراحی که از مردم گیلان صدور یافته بود نواب جهانبانی عذر ایشان که در حوالی

جهر سیبه بنیاد ظلم و تعدی کرده امیره بابا نام شخصی از اولاد دره گمداده ما سلطان که از طبقه میلیه بنیز نشسته لشکر خروج

کرده شهر لاهیجان را به امید نشسته تا شده در نیابت شاهی والی آنجا به تعدی آورده آغاز تمرد و عصیان کرده مردمان گیلان

بار در نفاق کرده بر هر طرف قزلباش به هم آن دیگران شتر زده هم صدای شتر کرده و لرزه کرده با نجف و ابراز گاه

عالم پناه نواب جهانبانی آمده مستظهر نظر عاطفت اثر پادشاهی گشت و در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه فرمان سلطان سلیمان

قرا مصطفی پاشا ملاله سو که وزیر ثالث بود در عسکر ظفر اثر متوجه به تسخیر جزیره قبرس رفته و در عرض چهل روز جزیره

بر بزرگ وقت تمام قلعه توکوسا که محکمترین قلاع آنجا بود مسخر کرده بعد از فتح آن در آنجا قشلاق نموده در اول بهار

در کشتی نشسته به پای قلعه ماغوسه که از قلاع مشهور آنجا است رفته محاصره نموده کار بر کافران محصور تنگ کرد ایشان

کافران دیده که غیر از امان چاره نیست قلعه تسلیم نمودند و خود سوار در کشتی و سفینه نشسته با اهل و عیال روانه دیار

فرنگستان گردیدند و لشکریان غنیمت بسیار گرفتند و فتوحات بسیار در دیار مصطفی پاشا روی نمود و بعد از آن سپهسالار گیلان جمعی سواران از او جدا

شده دیگران در حوالی پیش از ایشان سرداران در باب آنجا عبور نمودند و تاخت کرده در سنه آن قلاع را غارت نموده

دولت قاهره در آمده و در بیان امیره ولد و نشسته شد جمعی از امراء و اعیان رفته داخل گیلان شده بر سر ایشان رفتند

جمع شده ایلغار بلده کیلان آورده قلعه که حسب الحکم جهانمطاع به پناه او در آنجا بیت پناه مقام ایشان بود حصار مزبور را بتفنگ محافظت می نمودند

بعد از قلعه مسخر کرده ایشان به اتفاق جماعت سواران تیغ کشیده به یک بار از اطراف گیلان فتح تا دارالامان با تفنگچیان قزلباش در آمدند

بلده و نواحی بعضی به سر نفاق رسانیده و برخی از گیلانات بیرون آورده جمله ولایت را به تصرف در آورده

بقیه السیف قزلباش در دیلمان به نزد شاه ارسلان سلطان محمد و آن جا سلطان رفته چند نفر از ایشان را در قزوین به خدمت

پادشاه بردند مصحوب جهانبانی کیفیت را عرض کردند از امرا و قورچیان تکلو با سایر امرای درگاه مامور شدند

مصلحت شاه ارسلان دیلمان فرستاده بود چون لشکر قریب ده هزار سوار در دیلمان حاضر شده بر در قزوین رفتند

بر امیره باج و ولد گیلان نه شهر را مسخر کردند چهار صد نفر از قورچیان تکلو و قورچیان قزلباش

دلیل

و سایر طوایف قزلباش با اجازت شهزاده و امرا از قزوین متوجه گیلان شده هزار نفر از سران تا بیه پس گیلان پس از محمد خان

والی آنجا گشته باراده محاربه امیره دباج روانه لاهیجان شد چون این خبر بآنجا رسید امیره دباج نیز بجنگ ایشان شتافت

بمجرد آغاز جنگ منهزم و در دفعه اول شکست بر لشکر قزلباش افتاده با معدودی چند نفر از امرا سالما بقزوین رسیده آخر عمر

سر پس از عقب سر امیره دباج درآمده او سو آباچ تیر و تفنگ ساخته اتفاقا مهره تفنگ بر پیشانی او خورده از سینه [illegible]

پرون رفت و بعد از وقوع این قضیه شکست بر گیلان افتاده قزلباش هجوم آورده پیه و بیه پس را [illegible] لشکر کرد کهم

بکرار دولت گیلان بتصرف اولیای دولت قاهره پادشاهی درآمد و وقایع سنه تسع و سبعین و تسعمایه در ایام [illegible]

علی نواب جهانبانی از امرای استاجلو پیره محمد چاوشلو استاجلو بحکومت گیلان و امیره خان سلطان را بطرف دیلمان

[illegible]

و گرفتن گیلان و هنوز جاماره و اجلاف قزلباش امیره خان سلطان در دیلمان و دفاتر گیلان

میرزا الله که دو سال پیش از آن با ارزانی داشته و هم در این سنه قلعه درخت طلا و یک درخت نقره که از جمله مشعله مدد

خت که هر یک وزن آن سه هزار مثقال [illegible] بعمل قطعه قطعه بر فرزندان بیعه ضایع شد و گوی آل قلعه را

حم [illegible]

چلبی بیک استاجلو کشتن امیر اسمعیل میرزا داده او را در نهضت نهی حادثه شده بر حسب ادب و دولت جهانبانی جنت مکان

از امرا ابعض امرای قلعه قزلباش جنینع ملقاری رو مرده خلیفه شاملو حاکم قم تقویت میرزا داده بر جمهور خلیفه [illegible]

والی قراجه طاق جانب چلبی بیک ترجیح داده بنابراین امره جماعت بر یکدیگر خشم گرفته در درگاه شاهی در میان جهت نمکی [illegible]

خارج از وضع ادب گفتند و از آن روز افتراق در میانه قزلباش افتاده بعضی امرای قزلباش طرف استاجلو بعضی جانب اسمعیل میرزا

دهلان گرفتند و وقایع سنه ثمانین و تسعمایه در او این سال ملک سلطان محمد این ملک جهانگیر والی کجور از عمال [illegible]

خان احمد گیلان بود و استحقاق تسخیر گیلان بود منصف این محلی که قبل از تسخیر گیلان در گرفتاری خان احمد اسکندر بیگ افشار که والی

تحصیل تقلب کرده بنزد ملک جهانگیر رفته بود ملک در ادای تقلب تکاهلی در زمینه اسکندر بیک بنی ساخته او را گرفته بدرگاه عرش

اشتباه جهانبانی آورده او را بقلعه الموت فرستاده محبوس ساخته بعد بحر و بر در آمد در آنجا که اهالی عکس بیک گیلان در آورده [illegible]

در دو عزودره و پنهار در کاخ و باغ او جا گرفته بعضی او ضایع و ماندم و در زاده بطهور آمد چنانکه او را ملک وزیر کرد و [illegible]

حسب الفرمان قضا جریان منادرتی نموده با بهزاد سوار بر سر ملک جهانگیر رفته قلعه کجور را محاصره فرمود و در جلال این احوال ملک سلطان محمد

ابحی بر بزرد او تیغ سلطان فرستاده [illegible] تشریف آورده که حضرت اعلی بعرض رسانیم که خان [illegible]

علیه الرحمة و الثنا قیام و اقدام می نمودند در این وقت تعزیه طوسی را قسر از شیر طوایف قزلباش در ادای بیماری در قرق

شده بر دیگر آن بار رسیده بود که فتنه عظیم به انجمن که یکبار حق تعالی دوران جهان را بنوعی در زانه در نمود بار بشعله فتنه و حرب کلاه

آورده از آنجمله خاطر شاهی نسبت با امرای قزلباش که خیره بر آن فتنه و فساد حقیقت ملتفت شده و امرا و جلادان تیکه از قضا

دشمنی و حرکتی دارد از طرف دیگر میل بیک ذوالنون استاجلو و بری بیک تکلو و حرب ترکمانان و ذوالقدر خود بود بهم پیوسته مراج زنجیر

شاهی را که بعد از آن جماعت منحرف گردید لکن در انتقام شاهی بعد وقایع نسبت این و شاهنشاهی و تعاقب در ایام سلطنت سلیمان خان

از این جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود و مدت سی و هشت سال و ایام سلطنتش هشت سال و کسری مقرر بود و بعد از

از آنجمله سلطان مرادخان بجهت رای و اهتمام و سعی ابراهیم کلانتر گماشته شده که پادشاهی و وزیر از منصب با اسلامبول آمده بر تخت قیاصره روم جلوس

فرموده برادران خود را بمقتضای قانون عثمانی و بموجب فتوای علمای مذهب ابوحنیفه نعمان که ثابت دفع شر فتنه است گشته و آن بر ایشان داخل شد

ارتجاع سعی دیگر در خفیه که در جنب مزار پدر دفن کردند چون خبر فوت سلطان سلیم خان در قزوین بسامع عز و جلال نواب

جهانبانی رسیده مهدی سلطان المشهور بشمقاق با تحف و هدایا فرستاده بجهت پرسش تعزیه و مبارکباد و تهنیت جلوس سلطان مراد

بر کرسی مستدام که و مباشر قرار داده که به اتفاق احوال محمد سلطان پسر شان ابراهیم بزرگ در دربار شاهی سازند و بعضی تحف و هدایا که از تحفه

مملکت بازرگانان ترکستان که در سرکار سیاحتی یافته بود بجهت نثار مقدم ایشان حاضر کرده ایم تسلیم نمایم در روز دوشنبه سلطان

که از هر جهت خبر صحیح ارسال شده دو روز بعد از رفتن نمود ملازمان و اعیان از جمله او در ارتکاب آن چنان که در مجلس مشهور

و جانور پرست کار رو کرده بود که از هر دل او در اصفهان به خانی اختیار را از تحفه حضار او برون رفته که این

بر قول نامه ان کرده بار از دیار حرم و حشمت با طبع بیرون نهاده چه تا با پنج بامعدودی چند ممکن بود حاضر آرد و ملک

سلطان محمد چند نفر از آقایان ملبد کار آمد شده در مسلح شده در کمینگاه باز داشته بود رسیدن اما متعلق سلطان

بآن موضع که ان بیکه و تیغ تیز از هم گذشتن جهان مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود بیرون از شهر

این قضیه منکره باعث روی بهزیمت و تفرقه آنچه از احوال کوچک باب قزوین رفته و وقایع سلطان محمد و شاهی

و تعاقب در اینجا مزاج جمیع اشرف نواب جهانبانی از جاده استقامت منحرف گشته عارضه مرض را رو داده

و سلطان سلیمان میرزا نام و الده جهانبانی که از خواهر شمخال چرکس که تربیت کرده بود و در آن هنگام بنا و مرمت مزار مطهره معصومه

علی التمام

روانه استقبال گردید وقایع سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه در این سنه نواب جهانبانی [illegible]

سپس را با مراد [illegible] داده [illegible] را با [illegible] قزلباش و مراد خان ولد [illegible] خان استاجلو به تبریز

[illegible] و انتقام [illegible] ولد [illegible] ساخت [illegible] الحمد لله [illegible]

سپهر [illegible] وقایع سنه اربع و ثمانین و تسعمایه در اواسط ماه صفر این سال نواب جهانبانی داعی حق را لبیک

اجابت [illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] دریغ [illegible] تاج [illegible]

دریغ [illegible]

رقم زد

[illegible] که [illegible] طوایف قزلباش [illegible]

آن [illegible] طوایف [illegible] که [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]

میرزا [illegible] که [illegible] سلطنت [illegible] سلطان حیدر میرزا

[illegible] که [illegible] تخت سلطنت [illegible]

پادشاه [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible] میان [illegible]

[illegible] طوایف [illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم میرزا [illegible]

نامه دخمی شد نزد این شاه سلطان حیدر خود بسلو برای دیدار بعضی از خاص بر حسب اندک خسته به پیمان امرا و ارکان که بهتان

رساند تا از زبر شمال دهر و فسره جهان فلاطون باید و پادشاه با استقلال که در چمن خوش سلوز درون حرکت ناز

بر دل انداخت به یکبار چمن صدم حرکت که شمشیر سوار خبر داده که قدر از عقب او در آمده خواست که قصد او کند

حیدر میرزا دست در خنجر کرده و در جمله آورده علی ذو غلامان حرکت به یک ضرب شمشیر آن سرو جوان را از سلطنت آن

گلستان دولت سلسله که در دوران صفوی و خاندان مرتضوی بی نظیر و همانند بود از پای در آورده

در خلال این احوال حسین بیگ ذوالبانی با تابان حفظ الله قاید سوار بعضی بی حق و ترزان در سرای سکشته

بیرون در آنکه نزد آمده در زمان کرد با بعضی از مردان حرم واد باش هجوم بر سر حرملیخوا انداخته شمال

بر سلطان حیدر رسولی از میان صدا کشید پیش شدن انداخت طایفه گرجی آغاز جنگ صدا داد که حرکت قتال

در درون باغچه حرم کشتند و ان گرجی که سردار آن قوم گمراه بود بضرب تفنگ از پای در آورده بیکبار ت با کمال عزت

مسرور خاطر به استاجلو و تکلو مرحوم و مکتوب و صادر سلطان مصطفی سوار رسانید با برادرش اما سمعیل میرزا از قزوین

برای آمدن با معدود چند که با حسین بیگ ذوالبانی متفق بعد از طرف قسم رفته و جمیع منافقان و دشمنان و بهتان از دفاع آن

جمع گشته در باب سلطنت ادرچند سعی و اقدام نمودند که یکی از شهزادگان که از جانب ایشان هرکس تولد که سلطنت نصب نمایند

میسر نشد و طایفه قزلباش چون از مشاع سلطنت شاه حسن گفتند که کاری از اجماعت جمشتی نمی‌گشود ناچار توجه به نواب اسمعیل میرزا نمایند

جوق جوق و گروه گروه رو بقلعه قهقهه نهادند و چون اعدای بر شاه ان چمن سخت منافقان و دشمنان حسب الامر و اعتقاد

طوایف قزلباش بسلطنت اسمعیل میرزا در درجه اعلی و مرتبه تعزی دیدند بالضروره حیدر سلطان ترکمان از جانب حکم آنکه

نواب اسمعیل میرزا را از سجده اعلام ظفر طویت گفتند که بعث فرزند و حکام دلیر فقیران با جماعت استاجلو و تعقیب آوردن

سلطان حیدر و بعضی دیگر دولتخواهان نواب همایون بود حالیا آنچه بهر کدام نسبت تخفیف حرمت خزینه و اموال بی اندازه

مسعودیت نمود در خاطر رسید به شرف همایون است کم بر تو عاطفت و سایه عنایت و مرحمت بر ایشان همگان امراء

و موالی نیز ایشان را دو ماه در عرض ده روز در ظاهر قلعه قهقهه جمع شده اگر چه چند روز تو اسطه خوف که از ایشان

استاجلو و خلیفه انصار بهمراه تکلو سشده بود مبادا جمعیت قزلباش ان بیکبار حمله دشمنان باشد حزم و احتیاط مرعی داشته

در قلعه مسدود بر رفتن آن نکشود و امراء و ع آن بار دیگر آخر از خاطر ازمه جهت تحسین و حکام ملاحظه شمشیر را تسالم

حسینعلی خلفا در قفای او نوشته او را خطاب میرزا اکبر [illegible] که [illegible] از قلعه بیرون آمده متوجه [illegible]

شیخ صفی قدس سره شده زیارت پدران آنحضرت و اجداد عظام شرف گشته آمده دست بیعت از آنجا نظر خود از اصفهان

قزوین در حرکت آمده نزدیکی اجلال [illegible] در منازل و خانهای خلفا فرمود که [illegible] خوب [illegible] غضب [illegible] که

بیرون از تخت سلطنت جلوس فرمایند و چون [illegible] بابی و سلطان مصطفی [illegible] سعید [illegible] قرلباش سلطنت [illegible] میرزا را

در حقیقت او تفرقه در [illegible] گشت [illegible] که در روز قلندران کتاب [illegible] در [illegible] مردمان آن [illegible] اور [illegible]

گرفته متقیه هر درگاه و ملک بارگاه نواب کامیاب سپهر رکاب همایون شاه اسمعیل آوردند و سلطان مصطفی را [illegible]

بیات که در زمان پادشاه مغفرت دستگاه [illegible] او معتبر بود [illegible] آن [illegible] او در [illegible]

نواب همایون آورده و چنین [illegible] هشت ماه در قزوین محبوس شده آخر الامر حسب الفرمان [illegible] همایون

[illegible] آمد و چون نواب همایون در سلطنت استقلال داشت او [illegible] حسینعلی خلفا [illegible] جهانگشای را

[illegible] که از نور بصر عاطل کردند هم چنان اکثر متمردان قزلباش را که باعث فتنه و فساد بودند بعضی

[illegible]

تقدیر آورده بر [illegible] سال کرمان [illegible] سزا داده و بعضی [illegible] و مناصب ارجمند بر فراز ساخت و در [illegible]

[illegible] قران [illegible] ساخته پایه قدر و منزلت ایشان [illegible] فرقد و قران [illegible] و [illegible] اموال و احوال او در ضمن قضایای

تهیه [illegible] نواب مغفرت دستگاه جهانبانی پادشاه عادل کامل [illegible] پرور [illegible]

جمیع اموال [illegible] تمام داشت چنانچه از سلاطین ایرانی و توران [illegible] چنگیز خان [illegible] از ظهور اسلام

[illegible] سلاطین [illegible] در جمیع [illegible] نقد و جنس و اقمشه و امتعه از ظروف طلا داوان

نقره و سعی و اقدام [illegible] که در حین [illegible] نواب [illegible] عرض خزانه و جمیع اموال و سایر اموال [illegible]

مغفرت دستگاه مامور [illegible] هزار تومان از نقد طلا و نقره و [illegible] هزار جامه و قماش

رخت از اقمشه نفیسه و اسلحه [illegible] هزار [illegible] از جبه و جوشن [illegible] در [illegible] هزار [illegible] هزار

[illegible] در [illegible] در طویله مرحوم بود [illegible] رسیده و سایر کارخانه [illegible]

در مطبخ و [illegible] خانه [illegible] و خراج و [illegible] آذربایجان [illegible] وارد [illegible]

و بعضی از سلاطین سالها در حیرانه سالها گرفته در دفتر رعایا داخل دیه ها نبوده تحصیل نشده و اساس مراد داد

عظام کرام آن پادشاه جمجاه ملایک پناه به ترتیب جنت سلطان محمد میرزا و اسمعیل میرزا و همه را از حرم محترم بیگم

ترکمان متولد شده‌اند و سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا و امامقلی میرزا و سلطان محمود میرزا از کنیزکان گرجی و امیرخان بیگم و

از سیاق کلام گذشته به وضوح می‌پیوندد سلطان حیدر میرزا در روز واقعه پدر فوت شد و شیخ میرزا پس از سلطان ابراهیم میرزا

ولد بهرام میرزا در اقسام علوم غریبه و فنون آنچه بر آن سمت و با انواع قابلیت و حیثیت آراسته در هر دو در بهره تمام داشت

با سلطان حسن میرزا ولد سلطان محمد میرزا و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا و بدیع الزمان میرزا ولد

بهرام میرزا حسب الحکم نواب اسمعیل در قزوین بقتل رسید و سلطان حیدر میرزا مکفوف البصر که پسر سلطان محمد میرزا

که بکثرت اشتهار داشت در بزرگترین اولاد عظام کرام پادشاه نیکونهاد از فوت شاه جمجاه بهادر در باب عالی امرا و

قزلباش سلطنت ایران رسیده‌اند و احوال هر یکی در مصحف تفصیل این ترتیب مشروح و مذکور خواهد گردید و نعش آن پادشاه جم حشم

بعد از مراسم تجهیز و تکفین از دارالسلطنه قزوین مشهد مقدس به جوار مزار فایض الانوار در مشهد مطهر امام الرضا علیه السلام دفن کردند

وقایع

وقایع سنه نهصد و هشتاد و چهار در شب دوازدهم ماه رمضان ایلچی از تبرزیان قاجار ارکان مملکت بعرض رسید تفصیل

چنان است که نواب اسمعیل پادشاه با لطف طبع و صرف ذهن در صرف و نحو و فنون حکمت و کمالات نامعدود ... سپر

رزم هنر بود خنجر که در مجلس بزم ایران بود که پرنیان و در دوره عادت زر تمام عیار و جوهر مهتر ... در نظر ... نبود

به اطرافی عالم همت یکی کان به بخشش نکرده وفاتی که دیر دریا بخشش پرستاد زر کف همت بر وی دست او کفش

که کان در دعوی هیچ زانکه بنمود زر کفش جز بار هیچ اما با وجود آن سودای مزاج و شدت خوی درشت گوی بود

بر گناه اندک عقوبت بسیار و سلطنه چنان بشمار نمود چنانکه برتقریبات از حکایات سابق در رسالات مندرج مذکور

گشته که نواب اسمعیل درا و این حالت در طریق تربیت و الد بزرگوار خویش سر نمی برد تا در ظهور ... سنتین

در تعامل با بالت و مدت ... سال در قهقهه زندانی گشته بعد از تجهیز و بعد از آن عرض ... منزول ... در قلعه

قهقهه محبوس گشته و چهل و یک سال در آن قلعه حبس کشید و الد بزرگوارش داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم

امراء و خانان قزلباش بیرون آمده بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود هنوز در سلطنت استقراری

بهتر سازند که نسبت عثمانی داعیانه بر خلاف آبا و اجداد خود بر طرف نماید و دعوی سلوک کنند که در دولت ایران
سنی و شیعه هر کدام به مذهب خود عمل نمایند متعرض یکدیگر نشوند و جنگ و نزاع در میان ایشان در دولت رفض و سب متعلق بعد از این ممنوع
حکم تشنیع گشته در صدد آن شدند که هر وقت و ساعت [illegible] آن سلطان عالم عادل آسمانی [illegible] بر
آن پادشاه عالیجاه با حسن تمکن [illegible] که محبوب او بود [illegible] از ترهات عامه خود [illegible] بر
عهد در روز دیگر بعد از [illegible] عصر آن پادشاه [illegible] مرده و حسن [illegible] مرده [illegible] آورده امرا
داعیان [illegible] تحقیق [illegible] آن کار آگاه [illegible] ترکمان و سایر امرای تاش
که در قزوین حاضر بودند [illegible] ترکمان [illegible] قیام نمودند بیت
چه وقت [illegible] جهان بر آرد [illegible] هم ابر [illegible]
خویش افتد [illegible] مرد [illegible] گفتن [illegible] روز
کس بطلب سلطان محمد میرزا [illegible] آن [illegible] بقزوین [illegible]

بسیار [illegible]

او بود به پادشاهی برداشته دوم درسنه [illegible] سلطان مرادخان به واسطه آنکه نواب همایون نقض [illegible] عهد
و تاریخ [illegible] سنه [illegible] اراده [illegible] کند که [illegible] اولی
در [illegible] آن عزیمت [illegible] سنه [illegible] در این [illegible] امرای [illegible] خان
ترکمان و شاه رخ خان و مسیب خان تکلو [illegible] قورچی باشی قاجار و [illegible] خان شاملو
[illegible] عهد و میثاق بسته امور مملکت ایران [illegible]
[illegible] پادشاه جمجاه سلطان محمد [illegible]
زمام مهام وزارت [illegible] میرزا سلمان جابری اصفهانی [illegible]
کرد [illegible] جانب [illegible] مملکت ایران [illegible]
[illegible] سلطان مرادخان [illegible] تمامی
بر [illegible] مملکت ایران [illegible]

امرا و ساخت خان قفقاز چریان به بغداد بولیت به میرمیران و امرای کردستان به هیبت و عار رز آذربایجان قیام

در اتمام و انتهار این خبر و پاشای عسکر بکردان با اتفاق امرای کردستان بر سر محمود بیک رود و حاکم خوی و سلماس روی آورد

نقش او کرده و ولایت خوی و سلماس به تحت تصرف در آورده و از آنجا عسکر بر اورمی فرستاد و امیر خان بیک و حاکم

آنجا را دستگیر کرده بر آن آورده نقش رسانیده و هم در آن ایام از دیوان قزلباش ایالت تبریز نامزد خان و حکومت

چخورسعد به محمد خان تقماق مقرر گشته و قلاع سه پسته و نواحی و قلعه و در این سال مصطفی پاشای سردار با لشکر

بیشمار به عزم تسخیر گرجستان و شیروان در حرکت آمده بود چون به ارزروم رسید حاکم ارزروم به قدم استقبال پیش

آمده با جمعی کثیر از امیران کرد به شرف بساط عالم مشرف گشته حکومت بوده با جماعت عثمانیه

برادرزاده شه و تقماق خان والی چخورسعد با تفاق امامقلی خان قاجار حاکم گنجه و بردع در موضع

چلدران سر راه بر عسکر نصرت اثر گرفته جنگ سخت در داد آخر الامر دلیران و صف کرجی کرد و قزلباش

قزلباش با ایالت قلعه تفلیس تمام منهزم قلعه و ولایت را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفت مصطفی پاشا

و ولایت را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفت مصطفی پاشا قلعه و ولایت متصرف شده جمع کثیر را محافظت

آنجا گذاشته توجه شروان شده چون نواحی از کم مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردید حاکم آنجا از کرجی سیموی سردار

ظفر شعار فایز گشته باج و خراج قبول نمود و از عوطف سردار نیز شاه از کم و حکومت سرودی سرور کرجی شده

از آنجا کوچ نموده امامقلی خان قاجار والی گنجه و بردع و قراباغ و اران با راه مشغول عساکر اسلام گردیده

در اواخر که عساکر نصرت ماثر جهت ذخیره پر گشته شده بعضی قزلباشان چهار نشان شده جمعی را به قتل

آورده با عزازی خراب اثر پاشاه شاهی و در سر از ارس و اتتر بر بغداد بردند و چون این خبر به سامع سردار

ظفر شعار رسید بهرام پاشای میرمیران ارضروم و عثمان پاشای میرمیران دیاربکر را با جمعی از عساکر به رفع

ایشان مامور گردانید و بیاوری از لشکر اسلام ایشان قزلباش در آنجا که کمک در آنجا بعضی از ایشان در آب ارس غرق شدند

و عساکر منصوره با مرد و نیز به ساحل طغیان آب رود خانه قنق در آن منزل توقف نموده و دیگر باره ارس نزد ادا

عبور کرده قلعه ارس چوب و گل در اراضی شاکی با تمام رسانیده و عثمان پاشا را جسر دلیر او در سو بیلو حدار

نشو فرستاده قیطاس پاشا را بر تبریز بیگلربیگی ساخته در آنجا گذاشته از راه گرجستان با رضوان روم عود نمود

و نواب جهانبانی مدرک سپاه شاه سلطان محمد ساعون گرجی را که از زمان نواب کامیاب مغفور درگاه

جهانبانی در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورده حکومت و داروغگی تفلیس مع توابع بود از اولاد گذشته

و او از گرجستان ساخت چون ساعون بوده در تفلیس رسیده گرفته و از عساکر آنجا بر سر راه ایشان داد

جمیع گشتن بر سر راه بر عسکر اسلام گرفته خسارت بسیار بمصطفی پاشای سردار رسانیده در عهد او

شاهزاده کامکار سلطان حمزه میرزا ولیعهد نواب جهانبانی مدرک سپاه و میرزا سلیمان وزیر

و امرای عظام با برادران سه تا از امرای ارکان دولت قزلباش در گنجه و قراباغ رسیده آنجا با عادل

گرای خان ولد خان تاتار با سواران تاتار که از امرای بزرگ از دربند شیروان عبور کرده معاد

عثمان پاشا ولد مصطفی پاشای سردار چون شیروان در سیصد در محل ... شماخی که

ارس خان رود و ملوحان بر شیروان عثمان ... در دربند ... شهر شماخی که نزدیک بود

که

که عثمان پاشا سالبجیر گرفته ایشان را بیرون آورده که عادل گرای بر تبریز رفت از سمت ارس خان رود و سکونت لشکر را طعمه

شمشیر و تیر کرده و باراده نهب و غارت دوده که در اطراف ... غارت در آب کر عبور کرده ... تا المدن

وادی ... ان را پیش فرستاده شیروان متعاقب کرده و در حینی که لشکر تاتار باطراف و جوانب متفرق شده عادل

گرای با معدودی چند از مخصوصان شهزاده بیگه میرزا سلیمان وزیر با سواران دست ... قزلباش ...

نواب شاه خود جا کرده گشته و در میانه ایشان محاربات و مضاربات واقع شد بعد از کشش و کوشش بسیار عادل گرای

با امیرزادگان تاتار اسیر پنجه تقدیر گشت و عثمان پاشا چون بر این قضیه وقوف یافت ... از شماخی فرار

کرده به آن دربند قلعه ... رفته متحصن شد ... قیطاس پاشا را با جمعی ... سلطانی

که محافظت آنجا مأمور بودند ... قلعه ... در قلعه ارش ... خاکستر کرده و از آنجا ... عساکر ...

کرده ... به محافظت قلعه ... که ... قلعه ... تبریز ...

تفلیس ... مرتضی قلی ... شیروان ...

از دو مرتبه [illegible] که در عین زمستان بقزوین معاودت نمود وقایع [illegible] در بهار این سال مصطفی پاشای سردار روم

از قسطنطنیه قارص روم برخواسته بر سر قلعه قارص آمده شروع در تعمیر قلعه آنجا نمود چون اخبار تسلط قزلباش [illegible] سرداران و دیار

معدن عثمان پاشا [illegible] گرفتار [illegible] خان [illegible] بسمع سلطان مراد خان رسید مصطفی پاشا را از سرداری معزول نموده

آن منصب عالی به سنان پاشای وزیر ثالث مفوض کردانید و هم در این سنه محمد پاشای [illegible] وزیر اعظم که در سلسله آل عثمان

مانند او وزیر اعظم [illegible] قریب [illegible] وزارت باستقلال سلطان سلیمان خانی و مدتی بعد وزارت سلطان سلیم خان کرده

[illegible] جنت مکان [illegible] بموجب [illegible] در دست [illegible] کارد قتیل

گشت و هم در این سال در غره شهر ربیع الاول عیسی خان بن سلطان حسین [illegible] از طرف [illegible] حاکم [illegible] اتفاق [illegible]

قلعه [illegible] شاه [illegible] حاکم [illegible] جماعه [illegible] طریق [illegible]

در [illegible] عباس میرزا را [illegible] که هنوز در سن ده سالگی بود [illegible]

بر داشتند و خروج [illegible] خراسان [illegible]

زیر [illegible] مرتضی قلی سلطان حاکم مشهد کشته شد در میانه ایشان در موضع طرق که در دو فرسخی مشهد واقع است حربی صعب

دست داده مرتضی قلی سلطان منهزم گشته در حصار مشهد متحصن گردید و علیقلی خان چهار ماه در ظاهر مشهد نشسته

عاقبت بی نیل مقصود بهرات معاودت نمود و در اواخر این سال والده معظمه سلطان حمزه میرزا [illegible] لشکریان

قزلباش را [illegible] شاهرخ خان مهردار [illegible] عبدالله [illegible] مراد [illegible]

[illegible] رفته بر برادر خود تعریض نموده امرای قزلباش از حکم آن خاتون متوهم گشته در دفع آن

[illegible] قرار بر آن داده که آن ضعیفه [illegible] مصالحه [illegible] از حکم آن [illegible]

[illegible] وقایع سنه [illegible] در این سال

سنان پاشای سردار بارض روم رسیده [illegible] سلطان محمد [illegible] از قزوین [illegible] ییلاق [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ارض روم [illegible] سنان پاشا [illegible]

[illegible] قرار [illegible] که سردار [illegible] جماعه [illegible] شاه سلطان محمد

بر نفوذ و منزم رحمت و ایلچی معتبر برای تهنیت سور شهزاده کامکار به درگاه سلطانی ارسال دارد تا ما بین پادشاهان
بوسیله برادری صلح و صلاح مفتوح گردد از حسب القرار سنان پاشا باستانه عودت نمود نواب سلیمان رکاب ابراهیم خان
ترکمان سنو بطریق رسالت با تحف و هدایا باستانه سلطانی روانه ساخت و سلطان مراد خان بصلح راضی گشته
سنان پاشا را از وزارت عظمی و سرداری عساکر منصور معزول نمود ابراهیم خان ... به تسور محبوس و مقید ساخت
و هم در ماه ربیع الاول از ایام مستقبل ... آغاز شکر کی شده با جمعی کثیر بر دور دیش محمد خان رومیلو حاکم شماخی
آمده بعد از جنگ و دو یرانی بسیار که با نولدیت رسانیده کاری نساخته معاودت نمود و هم در اواخر این سنه
سلطان مراد خان اراده فرمود که شهزاده جوان بخت سلطان محمد خان را ارجمند داشت و شکر تهنیت
و قاعده سلاطین آل عثمان بکار آورد در جهت اجتماع باحتیاج سور طلب امرا و اعیان چاوشان و قورچیان
درگاه عالی به اطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاد و تا دو ماه تعیین و تهیه در اوایل ایام سلطان
بی اهمال بعد از اجتماع میرمیران و امرا و اعیان ترتیب اسباب سور و آیین بستن شهر با قانون خاقان

داده که معماران و مهندسان جمعیت طوی در سرای ابراهیم پاشا که در جانب غربی اسلامبول واقع است آماده سازند
و ارباب صنعت و مخترعات کوچه و بازار و شهر از اقمشه نفیسه فرنگ و دیباهای هفت رنگ غریب نگارخانه چین و زنگ
رو فرش ... آذین نمودند و وزرا و علما و سکنه و ینگی چریان ... بر آن آنکه مقام رفته سلطان جهان آشیانه ... پیهم
آل عثمان با آن سلطان جنت نشان رفته قریب دو ماه هر روز با زمره از خواص بارگاه بهشت آیین در غرفه که
بوضع غریب و طرح عجیب جهت نشیمن اعلی اول مرتبه که به تقصیر منزل گرفته از وزرا و امرا و اعیان دولت
در حوالی میدان منزل و غرفه از چوب و تخته ترتیب داده قرار گرفته تنها با غرایب و عجایب جمهوره صنایع
می نمودند مهندسان اهل حرفه و استادان شکوفه پیشه انواع لعبت‌ها از چوب و اصناف صنایع از چوب که بیان
از تقریر آن عاجز و قاصر است بعرصه ظهور می آوردند از آن جمله ... عدد کنگره‌ها در عرض
در میدان ترتیب داده بعد که هر یک در بزرگی برابری با درخت سرو و چنار می نمود از انواع میوه و گلهای چمن
و سنبل ... ساخته و پرداخته ... انواع میوه از طلا با آن حجم ... دواه

مذکور در دفاتر ارباب حساب مسطور گردید بر هم نخندد هزار اکثر آن سکه رواج رفته تمکن کردی بطالبی عادت [illegible]

از بالفعل شعشعه عدد دیده و ستعداد این مبلغ اکثر آن صرف کارسازی و صناعت تزئین کارها شد و بگیر رفته بعد از اتمام

جانوران چرنده و پرنده از مرغ و ماهی که در ربع مسکون مرغوب است از هر نوع ده دو از هم عدد که [illegible]

برابر قیچ و گرسنه در پرنده مثل جوش غاز و کلنگ و جانور سباع نیز مانند ببر و پلنگ که عقل در صفت

آن حرفه حیرت دیوار حیران و دیده دیده در آن چون چشم بیماران در نظاره مانده بود با آئین و ترتیب

هر چه تمامتر منظر اهالی آورده دهشت هزار اکنون در این دو ماه معروف هر یک ساز از اول در آسمان ارا[illegible]

شده و در اول شب تا نصف اللیل از پیره آتش بازی فلک و ارکشیده راه سیر کواکب سیاره بسته بقیه از اوقات

در این قیاس توان نمود و هم چنان هر طایفه و هر طبقه مناسب حرفه خود صورتها در پیکر هر نوع [illegible] دکان

می ساختند ارباب عیش و ملاهی و نغمه پردازان صاحب صناعت هر روز و هر شب در مجلس

اسباب عیش و طرب مستمع گشته حاضر بیصدا نغمات ملک و ترنمات روح افزا نشاط پرده بر داشته افزوده

دو چمن

دو چمن ادبی صغیر و کبیر محظوظ و بهره مند شدند پری پیکر شیوا نغمه پرداز گهی در ساز و گهی بکار آواز

نوای عیش و عشرت می سرودند نشاط با هر زرشان می افزودند و در آن ایام که بهر احکام الهی دوام

جانشینگران آستان فلک احتشام مایدهای طعام بعد و کوکب چرخ فیروزه فام متعدد و مهیا می ساختند و از غرابت

تنقلات جز به کتاب الاطعمه آن سور پانصد هزار قاب زرا بر سر تو چهار زباه نعمت که از ری ایام روز راه تا استنبول

پیاپی می آوردند دارند و فرا الطعمه لذیذ ذکر ثروت ائمه بر لطیفه رسم و آئین جمع از عرصه عالم برافراختند و بعد از

انقضای جشن و سور سلطان بر سر ور شهریار عالم پناه سرا پا الت مصفا که بزرگترین شهزادگان آل عثمان

و مقربت آن خاندان است بر گزیدند که از اول و مقصد و جمع خاطر از جمع سور شاهزاده عالی تبار برداخت

بر تو اندیشه بر تنسیق امور مملکت انداخت حیدر پاشا رکسی را میران پسرش با مرداری پانصد هزار ایلجی

دسوار از ینکچری و بلوک ۱۲ مهر پاشا بر سر قونیه میران و بار بکر که جهت الصالح ذخیره و خزانه قلعه تفلیس مأمور گردید

۴ ماه عمر کرخی با اتفاق امرا قزلباش چند [illegible] جلو داما متعلقان قاجار بر راه برلشان که رود مهلک دار

[illegible]

زر و سایر ذخیره مایحتاج قلعه تفلیس که قریب پنجاه هزار خروار همراه داشتند [illegible] کرده بتصرف کردند و آنجا که

گذشته شد سکندر بیگ به عزم آنکه از مصطفی پاشا دلاور غزو میر میران چلدر که تقاعد از لشکر نموده تقصیر و تهاون

ورزیده بود بکمک رود و قزلباش بایران امر حرب ساخته [illegible] مقید ساخته بر درگاه پادشاهی فرستاده تلافی تقصیرات

خواهد کرد سکندر بیگ مصطفی پاشا را حاضر کرده اراده گرفتن او نموده او نیز از کید ایشان واقف گشته جمعی از مردان

کاری که همراه داشت دست شجاعت از آستین جلادت بیرون آورده با محمد پاشا سردار با محمد شاه خادم

میر میران دیار بکر و سعد بیگ تیغ [illegible] زخم او ساخته کتخدای محمد پاشا میر میران ارضروم که در

دیگر او حکم [illegible] او داشت با چند نفر از ملازمان در دست بند از بیرون آمده و خود را بعضی [illegible]

کشته از [illegible] که میر [illegible] در ایام علیقلی خان لله جهان عباس میرزا را برداشته و از دو حاکم

از دار السلطنه هرات بعزم تسخیر بعضی بلاد خراسان بیرون آمده چون بسر حد بزرگ رسید [illegible] جبهاء [illegible]

سپاه [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] تا خبر براد آورد [illegible] منزل [illegible]

درمیان ایشان [illegible] بود علیقلی خان واقف گشته با ملک طراق حوزه در سیستان [illegible] قلعه تربت

جا داده که [illegible] تا [illegible] هرات [illegible] غان باز کشید و در اواسط شهر [illegible] تا [illegible]

ملازمان سپاه [illegible] قلعه تربت رسیده [illegible] شروع در محاصره کوچه آفتاب در همه درجه قوس بود منزل قتلغ

در آنجا [illegible] شده در گرفتن قلعه [illegible] اما چون طوایف قزلباش از تسخیر قلعه [illegible] آورده [illegible]

بالطبع [illegible] از [illegible] مرتب [illegible] سنه احدی و تسعین و تسعمایه در اواسط شهر ربیع الاول [illegible]

که [illegible] در [illegible] بود نواب جهانبانی ملازمان سپاه برای [illegible] میرزا سلطان [illegible] از قلعه تربت [illegible]

اورا معاودت آهنگ عراق ساخت که بیاری [illegible] [illegible] در طالش کشید و تمون

از [illegible] منزل [illegible] عزیمت [illegible] همراه معطوف [illegible] عباس میرزا

و علیقلی خان که در آن حالی در بیرون رباط [illegible] و قصبه [illegible] نشسته بود در [illegible] قلعه

[illegible] در وقت طلوع صبح [illegible] تبریز غافل قرار داده شاهی [illegible]

شرف [illegible] والی [illegible]

که سردار آن جماعت حاجی کوترال بود ریخته و باهم کن مقاتله حاجی کوترال با رفیقان اسیر و دستگیر شده بقیة السیف

گسسته عنان و گسسته سنان خود را بسوی علیقلیخان رسانیده ایشان نیز راه رجوع

و چهار ... راه هزیمت در وادی فرار نهاده لشکر نواب ... که سپاه از عقب علیقلیخان و طایفه شاملو در آمده

رسیده از سر ... از کسان بسیار بقتل آورده و بعضی را اسیر کردند علیقلیخان باتفاق عباس میرزا نیم جانی بدر برده

خود را بیرون برده خود بدرون شهر و حصار رفته و صباح روز دیگر که خسرو خاور

گرفته از پی انهزام لشکر سپهر ... حسام خون آشام از نیام برکشید و لمعات تیغ زرافشان

عرصه عالم را خون افشان کرد ... و لشکر ... از عراق بظاهر بلده هراة رسیده در باغات

دو ... انجا نزول نمود نواب جهانبانی متعاقب ایشان آمده در مدرسه سلطان حسین میرزا

... ساخته در برابر قلعه ترتیب محاصره شهر فرمان داده قزلباشان در آن وادی

... که در برابر قلعه ترتیب ... تقصیر ننموده ... تعیش و عشرت ... صحبت که مقتضای آن

آن

آن ... بود ... سخن او ... نوشته میرزا سلیمان وزیر که ... افغان

از طایفه قزلباش ... در صدد آن شد که چند نفر از اعیان و امرای ایشان را بقتل آورد تا

شاهی و حکام ... قزلباشان برادران ... باتفاق ... ستان

شد و در روزی که میرزا سلیمان از راه خیابان بعمارت کارزارگاه میرفت ...

در تحت ... او گرفته خواست که او را بقتل آورد ... از جا ... اراده را

تغیر داده با خاطر ... تمام ... امرای ... قزلباش او را ...

اطراف ... احاطه نموده طلب میرزا سلیمان کردند ... هر چند مبالغه نمودند با سلطان حمزه میرزا که در آن

اثنا اراده خواستگاری دختر او کرده بود هر چند التماس نمود و او را اخلاص ...

این ... بود ... نواب شاهی حمزه میرزا آمده گفت اگر شما در دست دادن او مبالغه نمایید ...

راه خواهید یافت صلاح وقت آن است که او را ... که محبوس دارم تا ... میرزا سلیمان

از درون خانه بیرون آورده تسلیم او کردند بعد از چند روز در باغ زاغان وکلای خان قصد گرفتن و قتل او کرده هجوم

بر او آورده او را بقتل آوردند در اثنای غوغا این بیت را بر زبان گفت   ای همه غوغا برای کشتن ما بهر چیست

در ازل ما کشته هستیم غوغا بهر چیست   و سایر اشعار آبدار آن وزیر نیکوکار در السنه و افواه بسیار است

در علم و ادب مردی آراسته و بحلیه قابلیت و فضیلت پیراسته بود این ابیات نیز از اشعار او ثبت افتاد

باز هم زیار محضر دیدار میرسد   دل در طلب نشسته که یار میرسد   سلمان اگر رسید بلائی از او منال

کی عاشق از بلا بترس یار میرسد   القصه نواب جمجاه حمزه میرزا بعد از قتل میرزا سلمان چهار روز در اردو

توقف نموده تمامی باغات آنجا سوای باغ و نشیمنگاه زاغ که در شب یازدهم شعبان المعظم سنه مذکور

و عباس میرزا کامران گرگ آتشی که از لطف همراه بر جوش است رایت عزیمت [illegible]

عراق برافراخت و چون نزدیک [illegible] رسید [illegible] که در باغ [illegible]

آنجا بود متعلق بود [illegible] دم [illegible] جمجاه ملک [illegible] حمزه میرزا

بجمیع

بر چون آنجا مأمور ساخت حمزه میرزا نیز بنای شروع در محاصره نموده بود از یکدیگر در قزلباشان قلعه [illegible] که در اختیار حسین بیگ استاجلو

تقبل [illegible] تفویض [illegible] سلیمان میرزا پسر عبدالله خان استاجلو که دختر زاده نواب جنت مکان [illegible]

[illegible] رجوع نموده [illegible] معاودت [illegible] مشهد [illegible] در غیبت پادشاه جمجاه بر سر سلیمان میرزا [illegible]

ایشان تاب مقاومت نیاورده شهر را خالی گذاشته فرار کرده در مشهد [illegible] توقف در آورده

سلطان مراد خان [illegible] سنان پاشا [illegible] وزارت عظمی برقرار کرده امیر الامرای عسکر دیار عجم را به فرهاد پاشا

تفویض نمود و فرهاد پاشا با جمعیت [illegible] از استانبول [illegible] دیار عجم گشته [illegible]

[illegible] تاریخ آن است [illegible] سنان پاشا [illegible] وزارت جعفر پاشا را امیر میران ایروان

محافظت آنجا گذاشته [illegible] قشلاق [illegible] معاودت نمود حسن پاشا پسر میران شام با حکام و امرای کردستان

خزینه و ذخیره تفلیس که در آن زمان [illegible] روانه [illegible] همراه بود

[illegible] اتفاق [illegible] امرای قزلباش سر راه [illegible] گرفته [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible] اما [illegible] ثبات قدم حسن پاشا [illegible] عسکر اسلام

سالم بیرون آمده روز دیگر طوایف قزلباش قزاقتر را اسیر لو سر راه در میانه جغتای رود خانه بسجود در کمینگاه بکر نشسته منتظر فرصت بودند

که حسن پاشا از کید ایشان غافل گشته حیدر را با بعضی از امرای روملو بر سر ایشان فرستاده علیقلی بیک امیر لو که سردار آنجا عسکر بود آمده

و دستگیر گشته منهزم شد نیز قلعه ایروان تعمیر و استحکام در ... فرهاد پاشا سردار سفر که جغتا سنان سقای گفته

قلعه لوری ستعمیر نموده و از آنجا بر سر طرف ماش ... قلعه نیز از آنجا از سنگ و گل ناگه در عرض چهار روز با تمام رسانیده

حسن پاشای میرمیران ارض روم را بمحافظت آنجا و ممیک ... میرلوای ... سلاح بر ... در گوری گذاشت

و از آنجا بطرف ... در حرکت آمده ... در آنجا نیز قلعه ... منصور را او ... امرا ...

قلعه ... بنا ... سردار از آن جهت ... کاغذان ... تابع ... سر راه بر ... قره ... حصار

اموال دار ... سلمان ... رسانید ... عرابه ... خاص ... پاشا ... عمارت ... محمود ...

که ... خاصه ... الات ... دیگر ... تهای ... در ... عرابه ...

آورده ... در این ... محمد ... خان تاتار ... لشکر ... از ... شیروان آمده ... خان

خوالقدر حاکم ... با اتفاق ... تا اتفاق عثمان پاشا در ... ادعا ... گنجه و قراباغ

در روم ... با توابع و مضافات به تیمار تاتار به ... داد و ... از ... ملک ...

... گرفته ... دوآب ... سپاه ... در عقب ... تاتار ... آغاج آمده ...

حاکم تبریز ... روانه شدن ... امرای ... باکو آمده ... گفته ... را ...

چون مسیب خان تکلو و شاهرخ خان ذوالقدر ... که ... اعلام ...

اتفاق ... عظیم ... ایشان ... مقصود ... ایالت شروان ...

سلطان قاجار ... با عسکر قراباغ بر سر عثمان پاشا ... رفته عثمان پاشا در ... جوبان ...

قزلباشان صف آرا گشته ... دست داده ... لشکر قزلباش ... محصور ...

... ایشان ... عثمانی ... در این ... سلطان ...

... عثمان پاشا فرستاده ... آوردند

عثمان پاشا وغیره پاشایان حاضر متصدی وزارت گذاشته از راه دمرقاپو بمعاودت طایفه چرکس بطرف گنجه و رو

و برابطه عبوراتی که در هنگام آمدن محمد کرای خان تاتار بقبه آنکه رسیدن پسر الکه بور برادرش رو بجانب شیروان

کرده رهنموده باتفاق او بر سر محمد کرای خان رفته او تاب مقاومت نیاورده رو در وادی فرار نهاد برادرش شد و ان

گردید با عساکر روم و تاتار اوسو قتاق کفر او سر بعید آورده با امرا در معاودت عثمان پاشا بر سر تبریز و سلطنت

اوسی تاتار متمکن شده از وقوع و صدور این قضیه تمامت سلاطین نسبت بعثمان پاشا کینه در صدد گشته

چون سیم رسیده بر سر کشیدن سلطان حاجت روا گشته منظور نظر عواطف گردید و بمنصب عظمی و سرداری ممتاز

سرافراز گشته مقرر چنان شد که در زمستان قلمرو سو قشلاق ناید از آنجا که فصل زمستان شود از طرف

کوفه و تاتار به ده انچه از دریا عبور نموده رفع او مستعد شوند و الا بعزم تسخیر آذربایجان روانه گشته در بهار

شاه جهان شاه محمد سلطان و شاهزاده عالم پناه حمزه میرزا از قراباغ به تبریز آمده از حرکت عالم آرای نواب

متعین ساخته تعقیب جمع فرستادند از جنود ... تعرض اهالی تبریز بنا قلیخان خرج اوضاع

استملو

سب جلو نمود قشلاق در آنجا نمود وقایع شد تعیین و قبل از آن که عثمان پاشا خاطر از طرف

کرده و تاتار مطمئن داشته بعزم تسخیر تبریز و سایر بلاد آذربایجان از قشلاق قلمرو روانه شد و نواب جهانبانی شاهی

و حمزه میرزا که در آن ایام با امرای بزرگوار در امور سلطنت مشترک بود بمجرد شنیدن این اخبار با فوج کوچ از تبریز حرکت

بطرف رود خانه زنوزم متوجه شدند و عثمان پاشا بعلت هر چه تمامتر متوجه تبریز شده در روز جمعه بیست و چهارم رمضان

المبارک سنه ... که در یک روز نزول خانه ای که در یم ... واقع است ... تلک عباس با فوج ... در ماه

رسانیدند روز دیگر بلده ... و محافظه مرضع ... مغرب ... علی سلطان که تا ... از بلاد شاه

شهر را که چه بنه و محافظت قیام می کردند همان لحظه تاب مقاومت نیاورده نزدیک بغروب آفتاب با اعیان تبریز از

محافظت ... اطراف ... بعضی ... طریق ... گشته بعد از حال

و اطفال خود ... تجارات فرستاده ... ابواب دکاکین را مفتوح داشته ... مشغول بودند که عسکر ... و گمرکات

گشت در آن شب ... قریب ... عمارت رفته تاراج و ... اصحاب کامران

در ... جمعی شیخ الاسلام ... آمده ... کفر ... و شقاق

٤٣١

آن وزیر با استحقاق چندی از طوایف لشکری را برای محافظت ... و محلات و شهر تعیین نموده گذاشتند که از لشکریان
ضرر و آسیب به رعایا و متوطنان آنجا نرسد و از آنجا کوچ کرده نزدیکی در موضع چرنداب واقع شده و صباح روز عید
فطر با بیرون داران و سرکردگان سپاه در باب محافظت و ضبط تبریز مشاوره نموده جمله قرار بر آن دادند که دار السلطنه
تبریز که موسوم است به هشت بهشت قلعه نموده اطراف او که حصاری است در کمال متانت و استحکام تعمیر کرده برج و باروها بر
آن شهر مرمت نمایند اطراف آن سور بوده برابر او سپاه دیگر را ان قسمت نموده حفظ در دست آنها شود در عهده
اهتمام پاشای وزیر شغال اوضاع کرده آنگه جعفر پاشا و علم میرمیران طرابوزن و ... رجوع کرده معلل ... نهایت
و سورها با ذخیره بسیار به او داده در آنجا گذاشتند و طبل معاودت کوفته بنا بر بعضی مقدمات که یکی از آن جمله
قلت جنس الدغان بود که قریب یکصد هزار علیق چاروا از سپاهیان منحصر به گیشیده دست و دهقان بالکلیه
علف چار بود که از زمین به جز نقیب ... روا میداده و دوم بیماری عثمان پاشا که بعد از سه ماه که در تبریز
توقف فرمود بیماری سخت به وی عارض شده روز به روز سمت اشتداد و ازدیاد پذیرفت سیم مردم تبریز به مقتضای
طبیعت ... چند نفر از طایفه سنجری که ... [illegible] ... بعضی از قبایل ... از طوایف بسیار از قزلباش
...

دیگری از صدور این اقتصاد که پنهان پاشا عرض بانه هجوم نموده بازار آورده در عین واقعه تا مردان
با پنجهزار مرد از بیرون جوانان توانا و ناتوان از تیغ بی دریغ گذرانیده اموال و ارزاق ایشان را به نهب و غارت
که ... ایشان نشد با اسیری اورده و آورده به نگاه بلکه چهار روز لذا ... نقطع اموال مردان شهر که در زیر زمین
خانه پنهان ساخته بعضی بر دن آورده باز در شب کشیده از ... اما اهل تبریز متنفر گشته بقیه السیف فرار نموده که به
حمزه میرزا رفته او را از اوضاع عثمان پاشا و ... عسکر آگاه کرد ... حمزه میرزا بعضی از امرای کوالی تبریز و سپاه
با سنان پاشای ... او ضاع که در سیه آباد قراول بود محادله کرده قزلباشان غالب آمده شکست بر لشکر روم افتاد
از استماع این اخبار نواب میرزای ... ذخیره خاطر گشته با امرای ... در کنار اردو آمده قریب یک ... عموماً
لشکر سپاهیان و امراء و اعیان اراده نمودند که به منزل اختر ... سپاه قزلباشان به هیئت مجموعی از عقب لشکر منصور
هجوم آورده ... بیگلربیگی پاشای میرمیران دیار بکر ... از نقل آنکه مراد پاشا میرمیران قرامان ... در جاه
انداخته بود ... از امرا و اعیان ... و سکنه ... از قزلباشان ... تا نزدیک ... [illegible]

بر کنگره عرابه زده از آن سبب ضمائم عرابه چیان سرانجام تیشان جبه افکنده بیرون رفته روز که مهمات قلعه اتمام یافت
عساکر نصرت آثار از یورت جرخاب کوچ کرده قرار داده که قریب شنب غازان نزول نمایند که نواب حمزه میرزا
کامکار با جمیع از دلیران شجاعت آثار از زمین دلیران لشکر فیروزی شعار هجوم بر جنگال آورده تا موازی شش
قطار شتران او سعو بار برده خارت بسیار با اموال و ارزاق عسکر رومیه تا حوالی ضمیمه‌ها از دو رسیده خبر کردند
که اکثر میران ارض روم شده بود در میانه خیمه‌ها در پا درآورده برادو سعو برده در انعام شام در تقاضای از دو ارطعن
سردرها آمده روز دیگر که عثمان پاشا در حالت نزع بود او را در تخت روان گذاشته کوچ نمودند سنان پاشا که از
تعادار عسکر بود به تقریب نظر او نزول دائم شده در راه شب قوق عظیم بر [illegible] عثمان پاشا عارض شده روز دیگر در اثنای راه که عازم
طرابزون شدند وفات یافته نواب حمزه میرزا از عقب لشکر در آمده طایفه شاملو [illegible] اسمعیل قلی [illegible] از جانبین ذوالقدر قاجار
ستاجلو را از طرف یسار [illegible] در حرکت آمده [illegible] راه با [illegible] ابراهیم [illegible] شاملو از جانب راست
همه شیر غزان حمزه سوار بر لشکر آل عثمان زده آتش جدال و شعله قتال مشتعل و بازار معامله ملتهب کردند هر جانب [illegible] عسکر
منصور که در عهده اهتمام [illegible] هم آدمهم نواب حمزه میرزا و تعاقب [illegible]

آمده بان رسید که شکست بر لشکر آل عثمان افتاده که فوج فوج سپاهی و [illegible] در سایر اطراف به یکدفعه از قلب و جناح با آتش [illegible]
با مرادی [illegible] بر هیئت اجتماع بر طایفه شاملو حمله آورده [illegible] نفر از متعینان شاملو [illegible] رسیده و نواب سلطان حمزه میرزا
در صدد دریان قضیه مترتم گشته عنوت عنصر پهلوان شام لشکر اسلام شعار [illegible] درپشان با اضطراب تمام در حوالی طسوج فرود آمده علی الصباح
[illegible] عثمان پاشا را [illegible] و امرا و اعیان و ارکان دولت آل عثمان سنان پاشا را در میانه خود سردار [illegible]
در روز یاباق آمده در آن باب تعلل و تغافل ورزیده عثمان پاشا بر دو [illegible] علی الدوام در عقب لشکر روانه [illegible] بود در بین راه
[illegible] بلکه [illegible] از [illegible] در راه [illegible] کشته شدند و آنچه مرده بود لشکر هر کدام [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] در [illegible] لشکر ایشان جمع شده بود [illegible] در دولت [illegible] که [illegible]
آمده [illegible] محافظت آن سعی و اقدام [illegible] رسید و [illegible] سنان پاشا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] سرداری او [illegible] قریب [illegible] سنان پاشا [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] از [illegible] در رقبه الله [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] معطوف داشته [illegible] ولایت [illegible] سلیمان
[illegible] ابراهیم میرزا [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

امیر تیمور گورکان هر بهمه ولدی که زیاده از دویست و سی سال در قبضه قدرت اولاد تیموری

و طوایف جغتای بود به یک حمله مسخر گردانیده دار و غضنفر نشین که مستقر عز و جلال خود بود از ایشان گرفته کار را

عمرت کرده و تاریخ سنه اربع و تسعین و تسعمایه در این سال سلطان مرادخان به اراده دفع و جنگ قزلباش

که جعفر پاشا را با جمعیت نامحدود در تبریز محاصره کرده بودند فرمان داد با سردار لشکر ظفر شعار ریاست معاد

جعفر پاشا فرستاد و او حسب الامر پادشاهی از دارالسلطنه قسطنطنیه بیرون آمده با پیکر [illegible]

دیار عجم شد اما خبر از وصول او و ولایت آذربایجان محمدخان ترکمان حاکم کاشان و ولیجان

حاکم همدان و مسیب خان شرف الدین اوغلی والی ری و امیر سلطان ذوالقدر حاکم شیراز باتفاق لشکر

عراق و فارس در اول درجه صبر ترحم آذربایجان گشته چون بحوالی تبریز رسید نه کسی به نزد نواب شاه سلطان

و سلطان حمزه میرزا فرستاده پیغام دادند که کشتن [illegible] باعث [illegible] امیرخان شده به تخصیص علیقلی خان [illegible]

و مهدی [illegible] و امیرخان [illegible] سوگند یاد کرده با سپاه [illegible] که قصاص [illegible] الله در عرض [illegible]

حصار تبریز گرفته [illegible] میرزا را [illegible] دادی [illegible] آمد [illegible]

[illegible]

تمثال در مقابل امرا و حرا [illegible] بلکه [illegible] از طرف [illegible] قزلباش در [illegible] نگاه داشته [illegible]

نقصه [illegible] ایلچیان [illegible] که ... خان [illegible] عزت [illegible] زمره [illegible] خود سفر محاصره قلعه [illegible]

هر روز با جمعی از دلاوران [illegible] تبریز بیرون آمده با امرای [illegible] خود [illegible] روز [illegible]

گذشت امرای [illegible] بجعفر پاشا فرستاده اظهار [illegible] دعوت [illegible] که اگر [illegible]

خالی از صدق و [illegible] از صواب بود اما جعفر پاشا از صدور این احوال [illegible] گشته [illegible]

[illegible] دست داده هر روز از قلعه شهر بیرون آمده علامت [illegible] دلاور [illegible]

جامه [illegible] جمعی از مردم روم از حصار بیرون آمده [illegible] خان [illegible] که [illegible]

دستگیر [illegible] ازاده [illegible] آقایان او [illegible] آورده [illegible]

[illegible] که [illegible] خاقان جهان بان [illegible] در قلعه [illegible] تبریز آمده [illegible]

[illegible] که [illegible] قلعه [illegible] هزار [illegible] بود [illegible] گشتن [illegible]

آن عاجز بود در کیفیت العین دستارها و فوطه‌های خود را بسته در آنجا بسته دستها چون زنجیر در کمرهای

یکدیگر استوار کرده کسان بیرون حصار آورده و تا صبح قورچیان را رفته که خبر باید به نفاق قزلباش

نواب حمزه میرزا را اراده نمود که سراپرده او را در کنار راه نهد چون او از این معنی آگاه گشته با جماعت

رفته در سنقرآباد شب هنگام که پاشا بیرون قلعه تبریز نزد جغال پاشا رفته او را سوار کرده و مکر و نفاق قزلباش را دقیق

ساخته نقبی که نقب‌چیان چند روز بود از آن زحمت و تعب کشیده بودند و از درون به جانب حمزه‌خان نقب

قریب پای دیوار حصار برده ده کرانه مسافت باقی بود که بیرون حصار کنند جغال پاشا را خبردار

کرده از جانب قلعه نقب‌ها بسته گشته بیرون آمده نقب‌چیان را به نقبی آورده و آب در نقب بسته و آن

جماعت مسدود کرده و امرای عاصی چون از این خدمت نواب سلطان حمزه میرزا را نومید شده طهماسب

میرزا برادر او را که در سن نه سالگی بود و لله او در عهد مراد بیک ترکمان بهادر بود او

قریب قلعه از درون حرکتی از نواب سلطان محمد خان آورده در بر داشته به جانب عراق معاودت

نمود

نمود او را در قزوین بر تخت سلطنت نشانده در تمام بلاد عراق و فارس خطبه و سکه به نام شاهزاده

کامران طهماسب میرزا زدند امرا و اعیان منصب و القاب را با اتفاق یکدیگر در میانه خود قسمت کرده

امر وزارت و مهم صدارت به میرزا خان قرار گرفت و چون سلطان حمزه میرزا بر این احوال اطلاع

یافت سهم خان شاملو حاکم قزوین سلطان بیرام و جمیع طوایف و عیال طایفه شاملو که در قزوین بودند تعهد

در حال دولتخواه عقب او با علیقلی خان شاملو و محمد سلطان در حرکت آمده چون نواب سلطان

رسید امرای عاصی خبردار شده طهماسب میرزا را برداشته در صحرای قلعه تام گام در برابر او صف آرا گشتند و با

مردمان لشکر طهماسب میرزا جمع کثیر در رکاب سلطان حمزه میرزا قلعه ... آلای و غول

تمام مال و سامان احوال سلطان حمزه میرزا گشته دلیران تکلو با ... در عین محاربه

کار ... حمله به لشکر طهماسب میرزا رسید حمزه میرزا خود به نفس در ... کرده

... داده ... طهماسب میرزا ... دستگیر ...

سرپنجهٔ تقدیر مظفر گردانید که بعد از آن معرکه بعضی بقیة السیف شکسته رکاب گسسته طایفهٔ

طایفهٔ تکلو و ترکمان بطرف عراق و همدان رفته در آنجا نیز شان [illegible] بعد

بغداد در حجر [illegible] و انقیاد باستانهٔ آل عثمان نمودند و سلطان حمزه میرزا مظفر و منصور به تبریز [illegible]

[illegible] آمده [illegible] در تبریز رسیده [illegible] در اطراف [illegible]

محمد که [illegible] روانه تبریز شده [illegible]

خزینه و ذخیره [illegible] جهت اخراجات عسکر تعیین نموده [illegible] وزارت [illegible] قشلاق [illegible]

[illegible] نواب شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا بعزم قشلاق قراآغاج توجه نمودند در آن [illegible]

[illegible] که [illegible] خان [illegible] میرزا ابوطالب [illegible] سلطنت [illegible]

در میان خرگاه در نصف اللیل بضرب خنجر آبدار غرق بحر خون ساخته فرار کرده [illegible] خان [illegible]

اگرچه نسبت این قضیه [illegible] خان [illegible] نواب شاه سلطان محمد آورده [illegible]

رسید و [illegible] خان باتفاق [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] که [illegible]

قشون

قشلاق قراآغاج [illegible] عراق [illegible] و فارس [illegible]

[illegible] طریق مخالفت [illegible] ابوطالب میرزا [illegible] کاشان [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] مرشد قلی خان و [illegible]

[illegible] عباس میرزا [illegible] و خراسان [illegible]

از راه قاین بطرف مشهد [illegible] مرشد قلی خان بعزم رزم از مشهد [illegible]

[illegible] مرشد قلی خان با طایفهٔ استاجلو [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] که [illegible] عباس میرزا [illegible] مرشد قلی خان [illegible]

[illegible] مرشد قلی خان غالب شده [illegible] که طایفهٔ استاجلو عباس میرزا [illegible]

[illegible] رفته [illegible]

کشتی نیامد یکبار دیگر از معرکه برتافته عنان ریز بطرف هراة رفت و اکثر اعیان او اسیر و دستگیر شده [illegible]

خورشید کامران بطمطراق هر چه تمامتر عباس میرزا بمشهد برده بسلطنت نصب کرده [illegible] شد و وقایع سنه [illegible]

در اوایل این سال قراول باشی [illegible] بعزم [illegible] سامون [illegible] کرده قلعه کرد خان [illegible] تسخیر [illegible]

[illegible] سالم و غانم [illegible] که خاقان [illegible]

بعزم تسخیر اقلیم چهارم پای در رکاب آورد و جمشید خورشید را پرده [illegible] بر بسته آرام [illegible]

[illegible] عبد الله خانی [illegible] تسخیر [illegible] ساخت و با برادر [illegible]

[illegible] دل [illegible] علیقلی خان حاکم هراة [illegible]

مردم [illegible] قلعه [illegible] داده دل بر [illegible] در روز [illegible]

[illegible] صحرای [illegible] [illegible] گشته [illegible]

[illegible] روز [illegible] در [illegible] آورده صباح روز [illegible]

آن

آن ماه [illegible] از صحرای [illegible] [illegible] انوار [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] روز [illegible] و چهارشنبه [illegible]

آفتاب عالمتاب در [illegible] درجه جوزا بود که [illegible] میرزا [illegible] خانی [illegible] قدم [illegible]

بضبط محصولات [illegible] تعیین گشته حکم شد که جمعی از [illegible] که [illegible]

استطاعت در موضع و منازل [illegible] نشده روز دیگر [illegible]

ارباب [illegible] بر [illegible] [illegible] تقسیم و تعیین [illegible]

مقرر شده در مقابل [illegible] [illegible] قرار داده [illegible] اهتمام

[illegible] مصوب [illegible] پایه [illegible] عرش [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] شهر [illegible]

طلب [illegible] در آن زمان [illegible] از شهر [illegible] آمدن [illegible] تقسیم [illegible]

[illegible] امرا و لشکریان [illegible] ساخته [illegible]

قیام نماید و در ربیع سنه بجهت جنگ ... ایلغار به هراة فرستاده خود بر عقب استعجال نمود و مرشد قلی خان

و اکثر امرای خراسان متوجه عراق گشت و این خود خبر یافته بود که از نواب ... اشرف اعلی ... مرحوم

چرا که از عراق امر سلطنت بر دو قرار می گرفت در عرض سه سال با مراد ... آمد و چون ... بصرت

آیت نواب جهانبان خاقانی ... بر تخت سلطنت در بهترین ساعتی و نیکوترین طالعی که ... ارادت

خاقانی ... روز فرخندگی ... ملکی ... در روز فرخنده ... دیوان ... از خواص بیش

عالی ملک ... عتبه ... مبارک ... و تهنیت ... گشته ... خصوص ... ایران

اختصاص ... رایت ظفر آیتش مجتمع گشته ادام ... مطیع و منقاد ... عالی

الدوله ... برداشته ... مبارک ... نواب جهانبان خاقانی ... گرفت

مرشد قلیخان با جمعی ... امراء ... بساط سعادت ... دولت رواج

مملکت ... طایفه قزلباش ... مرشد قلی خان ... که ...

... قزلباش ... طلبه ...

ریختند و مرشد قلی خان ... حسین خان ... شاملو و امیرخان ... سلطان ... شاملو ... جان

همشاهی ... رسیدند و جمعی ... زده ... رفته و ... بنیت ... تسلط

جماعه ... بایگ ... که ... روز ... خان ... همراه ... مفتون

سعی ... که اگر ... مردمان ... تعلق ... سلام ... کشته ... گرده

از مردمان و اهالی ... بیرون آمده ... رحمت ... شاه ... نگار

ارکان ... سه شنبه ... شهر ربیع الثانی ... تحقیق ... جمعی ... سلطان ... ارکان

درون ... که ... تعلق ... سلطان ... میرزا ... جان ... سلطان ... سعد ... دوران

ربیع ... قزلباش ... تعداد ... چهار ... بر بالای دیوار حصار ... لشکر

بنیاد ... علیحده ... حصار ... ربیع ... سعادت

... حاضر و مهیا ... کشته ... ربیع ... دیگر ... که

دفعهٔ اوزبکیه برآمد چنانچه که کار از تدارک و تدبیر رفته سراسیمه گشته خود با بعضی رفقا بیرون حصار آمد خسته الحال
لشکر سپاه اوزبکیه از اطراف و جوانب در درون شهر ریخته دست بتاراج و یغما بر کردند و جماعتی که آنجا بودند تمام کشتند
متنفسی از ترک و تاجیک نماند و آنچه در عقب و پس پشتی بر وجه ... در تهیه حیات مانده بودند و هیچ روز دیگر که حال
نصرت آثار رایت محمد تیمور از ... در کمرگاه عبدالمومن خان از راه دروازهٔ خوش بعظمت تمام بیرون شهر در آمده
اول در مسجد جامع گشته ساعتی در آنجا توقف نموده بعد از آن بباغ شهر رفت و لحظه آنجا بعیش و لذت گذرانیده
که منازل علیشاه بود فرمود روز نیم فریاد الامان از علیشاه و رفیقان برآمد چون از همه ... چنین امیر قلیچ بابا
کوکلتاش و امیر محمد بابای ... و امیر حسین و امیر شاه محمد ... یتاق مولانا اعظم ... امیر ... خواجه ابو الحق
بر حصار رفته علیشاه ... با برادر ... امیر ... عبدالمومن خان روانه
و در آنجا ... سلاح از ... سپاه ... برادر قاضی سلطان ... که ... قاضی سلطان از عقب
... با ... بهادر ... در میان ... سپاه ... شاه الله
در ... غیرت ... علیشاه ... آوردند در روز

که چهارم روز بعد از تسخیر هرات و فتح و غارت فارغ گشته بیرون شهر رفته حکم فرمود که از تاراج و تالان دیگر
دست از قتل و غارت باز داشته متعرض فردی از افراد ... و قزلباش نشوند و منادی الامان بأطراف شهر در داد
بلکه بهمه ولایت خراسان رسید بر هر طرف که چشم ... ظفر از هر جهت که کوس ... منادی الامان بالیدند اراذل
تیغ تخت بر زمین ... ملک ... تاج ... ایام ...
... کردن کمان ... بعضی ... قزلباشان ... امیر کافران ... و بعضی ...
بر آشفته و عبدالله خان ... شیخ ... قزلباش فرمود ... خواجه محمد ... که ...
بعد از تقصیر قزلباشان هرات ... ایام ... ماه ... که ...
از هرات عنان عزیمت ... مشهد مقدس معطوف داشت و قریب دو ماه در ظاهر آن بلده نشسته
آنجا را حکم ... فرموده از راه ... بهرات مراجعت ... ملک ... قلیچ بابا کوکلتاش
... شیخ الاسلام ... خواجه ابوالبقا ... قاضی محمد رضا ...
میرزا ... ادا کرده ... خان ... شاه عباس

لشکری بیرون از حیز وهم و قیاس در عراق جمع نموده بعد از ورود زنجان با دولت در رکاب سعادت آداب در ترخیص ۲۰ آن

وارد سرحد کیهان ... بسطام رسید امیر اعظم مرتضی قلی خان که از جمله امرای اعظم بود بعضی از لشکریان اتفاق نموده شب از اردو گریخت

او سعادت خواب غفلت ... عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس معطوف کرده ... ملک آرا ...

عزیمت تمام در میانه لشکریان او باد اتمام باطراف و جوانب متفرق گشتند ... اهالی مشهد مقدس ... خان ...

از غایت ... فرموده ... مراجعت از مشهد بیرون آمده چنین ... میرزا ...

آورده منصب وزارت بمیرزا لطفعلی ارزانی داشت در خلال این احوال محمد خان ترکمان ... خود ...

که ... مرتضی قلی خان ... از کثرت ... مشعله غضب ...

خان ... بر ... حکومت قوچان ... خان ...

غایت ... فرموده کوچ بر کوچ بدار السلطنه قزوین عودت فرموده و هم در این سنه ... بر ... تسخیر ...

... بعد از آنکه آن دیار ... قاجار ... افواج ... قلعه ...

رسانیده ... قاجار که در ... برده ...

قاجار و سایر ارادات ... تاراج نموده خزانه ... خادم ... وزارت ... شروان ... گذاشت

تغلق ارض ... عودت نموده وقایع سنه ... و در این سال ... فرمان ... سردار ...

وان ... ضبط و تسخیر ... نخجوان ... روانه ...

گشت رعایا ... قلعه ... آذربایجان ... آورده

و هم در این سال عبد الرحمن خان ازبک ... بلخ بعزم تسخیر مشهد بیرون آمده در غره ... از آن بلده ...

... قلعه ...

در ترکمان ... خان حاکم آنجا ... معتبر ... رضویه علیه السلام برده ...

... جمیع اموال و اسباب ... آن ...

نهب و تاراج کرده از فروش و ادوات چیزی نگذاشتند و عبد الرحمن خان ... فرزندان ...

در ... از امرای ... بقیة الله ... وقایع سنه ... تعیین ...

در این سنه نواب جهانبانی ملک آرای سپاه خدیو ستوده شاه عباس شاه ایلچی بیزد فرستاد با ایلچیان روم و ستم
آمده عهد صلح نمودند ایلچی او بنزد سردار رسیده قرار چنان شد که نواب جهانبانی خاقان سلطان حیدر میرزا برادر
زاده خود را با آستانه سلطان مراد خان ارسال نماید تا ابواب صلح و مصالحه مفتوح گردد و از جانبین با هم معامله
گشته از آن کار روز عسکر عثمانی متعرض ولایت خاقانی نشوند و خاقان عدالت گستر چون خاطر دریا مقاطر از جانب
عسکر روم و خصومت ایشان آن مرز و بوم مطمئن گردانید دفع یعقوب خان ذوالقدر والی شیراز نمود که طریق تمرد
و عصیان پیش گرفته بود پیشنهاد همت عالی نهمت ساخته بر سبیل ایلغار بنفس نفیس توجه بفارس گشته یعقوب خان چون از آمدن موکب همایون
خبردار شد خود در قلعه اصطخر تیز از متحصن نمود نواب خاقانی در شیراز رحل اقامت انداخته امرا بمحاصره قلعه اصلاح و ضبط احوال الکای فارس
بعد از دو ماه امیر اعظم فرهاد خان امیر الامرای خود را بر ولیخان خنجر والی کرمان که دو سه بار از مخالفت
و عصیان یزد در گذشته بی فرمان سفر کرده بود بتعاقب یعقوب خان روانه ساخت و اتالیق از قلعه بیرون آورده بکرمان
خود بشیراز آورده و تا یک روز در ... با برادر ... از متعینان و امیر ... خان ذوالقدر را ... آورده ... جمعی
ایشان ... در میدان شیراز بر دار ... کشیده ... مهمات فارس ... را ... داده ... عزیمت ... بجانب

عراق معطوف داشت و چون بدار السلطنه اصفهان رسید برادرزاده اش طهماسب میرزا و ابوطالب میرزا را مکفوف البصر
کرده بقلعه الموت فرستاد و امرائی که چند از این اراده گریخته التجا بخان احمد والی گیلان برده بعضی کشته شدند
از او طلب داشت و خان احمد بشرط آنکه نواب جهانبانی از سر جرایم ایشان درگذرد امرا را بدرگاه ملک بارگاه جهانبانی
جهانبانی خاقانی فرستاد چون امرا بجالای قزوین رسیدند حکم جهانبانی ... فرستاده عهد را بجا ... که محمد شریف استاجلو ... بقلعه ...
و جمعی که در قلعه طالش حمزه بود با رفقا بقتل آورده جمعی از اوشان ... آویخته بشهر در آورده در کوچه محلات ...
کرد و چون خان احمد از صدور این واقعه حکایت تمام و آزرده خاطر گشته طریق ترک آغاز کرد ... در دادن ...
نواب جهانبانی خاقانی فرهاد خان را بدفع فتنه و فساد او ... بجانب گیلان ارسال داشت در سرحد ...
نمود وقایع سنه تسع و تسعین و تسعمائه در اوایل این سال عبدالله خان با لشکری گران از ماوراء النهر بعزم تسخیر بلاد خراسان 999
نهضت فرمود در عرض سه ماه نیشابور و سبزوار و اسفراین و ... و ... قاین و طبس ... بسبعستان
و هزاره ... تصرف در آورده ... سعادت ... در آنجا بعیش و عشرت
گذرانیده ... توجه بماوراء النهر شد و ... فرهاد ... در دفع ... روم ... حیدر میرزا ... سلطان حمزه میرزا

که نواب جهانبانی خاقانی [illegible] چاپارشاه [illegible] حاکم ارده‌بیل به خدمت سلطان مرادخان روانه ساخته بود

در اواخر سنه مرقوم برده شده متوجه آستانه [illegible] به نوازشات خسروانه و مرحمت پادشاهانه مخصوص گشته منصب وزارت

عظمی و [illegible] در عز و احترام [illegible] میرزا [illegible] گذشته [illegible] سلطانی

تعیین نمود [illegible] به وکلای [illegible] در مجلس سلطانی [illegible] الهام

رخصت انصراف [illegible] داده روانه ساخت رسیدن [illegible] بر درگاه گیتی‌پناه [illegible] تعقیب

رسیدن [illegible] در این سال خاقان [illegible] اصفهان [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] مطهر [illegible] شیخ صفی‌الدین اردبیل [illegible] آذربایجان معاودت نمود

بعد از ادای زیارت و صدقات و نذورات چند روز در قزل آغاج [illegible] نمود در [illegible]

استماع مخالفت خان احمد [illegible] گیلان [illegible] خاندان او [illegible] عزیمت [illegible] آورد خان احمد

از استماع این اخبار [illegible] لشکر [illegible] قزلباش در [illegible] که [illegible]

چه [illegible] نقره و فروش [illegible] جواهر [illegible] گشتی [illegible]

رفت و حسن پاشا [illegible] وزیر که به محافظت آنجا قیام می‌نمود در عز و احترام او کوشیده [illegible]

حقیقت احوال [illegible] معروض پایه سریر سلطان [illegible] به [illegible] خان احمد [illegible]

روانه [illegible] نواب جهانبانی خاقانی [illegible] گیلان رفته [illegible] فساد [illegible] درآورده [illegible]

[illegible] و حفظ [illegible] آن [illegible] مردمان [illegible] عزت [illegible] واقع [illegible]

در آن سنه سلطان مرادخان [illegible] پاشا [illegible] وزارت عظمی معزول کرد [illegible] منصب صدارت [illegible] پاشا

[illegible] حسن پاشا [illegible] عهد و میثاق [illegible] در میانه [illegible]

و مغاربت [illegible] حسن پاشا [illegible] کافران [illegible] کافران [illegible] حسن پاشا [illegible]

[illegible] مسلمانان که از آن جمله [illegible] روز [illegible]

[illegible] گشته فتنه و آشوب [illegible] نواب جهانبانی [illegible] خاقانی با لشکر [illegible]

[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] عبدالله خان که [illegible] عزیمت [illegible]

[illegible] عبدالمؤمن خان [illegible] ساله [illegible] طریق [illegible] گشته [illegible]

و نواب خاقانی از سواد تاجی نمیمه لذا از آنجا برگشته به برزدار دا خراین سو تعرف ادهم جمعی از امرا ملتفت آنجا گذاشته

تعزوین مراجعت فرمود در این اثنا معروض پایه سریر خلافت مصیر خاقانی گردید که جمعی از اجامره و اجلاف گیلان آغاز

تمرد و عصیان کرده بنا بر آن فرهاد خان سعد با جمعی بیک شملو قورچی باشی به اصلاح احوال گیلان ارسال نمود و فرهاد خان

امیر الامرای موی الیه آنجا شده بشمشیر آبدار گروهی فتنه و فساد سرفرو نشاند و امیر حمزه بیک و ... باشند در خان ... و آن

تمام را که هر در مهمی حیات ملکوت مرروره باو فرصت گمده بود و بدو ... عداوت تمام داشت که باشند در خان لسو با فرهاد

خانی در این ولد فرصت سو غنیمت دانسته فرهاد خان آساند و بعضی تهمت بحمزه خان که حسب الاشاره پادشاهی مرزبان

آستارا کشیده بود و پسر تاب مقاومت نیاورده از آستارا پرواز آمده متوجه بغداد شد و فرهاد خان ایرج خان سو در گرد خاقان

با سایر برادران برآت آورده تعقیب رسانیده و هر دو پسر نیز در دیار روم از غصه هلاک شده و تاریخ ... و ...

در این سال عبدالله خان اوزبک یورش خوارزم تصمیم همت کرده آنچه با عزیمت در رکاب رعیت و رد گرد در آن

آن دیار سو مسخر ساخته اکثر پادشاه صغار کان آنجا سو هرات آمدند و حاجم خان و نوروز خان ... د

[illegible]

که دانای آنجا بعضی به زار حرم بنستی خود سوار جنگ عقوبت ادخلدهن کمه از راه استرآباد به حضور درگاه عالم پناه جمجاه خاقانی

رسانیده و عبدالله خانی و مرد مان متعدد از امرای خود کتخدا و حراست کمانه که عوت نمود هم در پی سلطان مراد خان سلطان روم

پاشای اردوی از وزارت عظمی و صدارت کبری معزول کرده سنان پاشا را وزیر اعظم و فرهاد پاشا را وزیر ثانی کرده سنان پاشا را با لشکر عظیم

ظفر اثر فرمود که بروم ایلی رفته فرهاد پاشا را از نیابت او در آستانه دولت ابد بنیاد ضبط امور جمهور و تفصیل مهام صغار و کبار

پرداز سنان پاشا بموجب فرمان و حسب الامر دعاعان باعث کریمه از اوراق رفتان در یک ... تعرض ... نموده بود آنکه متعقد شد

قلعه حیران سوا که محکم ترین حصون کافران مجر بود بزور غلبه بقبضه تصرف در آورده جمعی مسلمانان سد نقطه حراست قلعه

گذاشته مظفر و منصور به بلغراد که مکان قشلاق است معاودت فرمود و هم در اوایل این سال نواب خاقان سلیمان مکان پادشاه عثمانی

درگاه سعادت اثر آورده بر سر شاهوردی خان حاکم لرستان رفته و شاهوردی تاب مقاومت نیاورده و لایت لرستان را

خالی گذاشته فرار نمود و نواب خاقانی مهدیقلی خان شاملو سو ضبط ولایت لرستان مامور گردانیده بدولت و اقبال به دار السلطنه قزوین

مراجعت فرمود وقایع ... و در این سنه عبدالمؤمن خان از روی خصم و کین بر سر قلعه برزدار که خاقان روزگار در محل یورش

[illegible] ... مسخر ساخته تیغ بی دریغ در جنود ... مغز دیگر

ایران پناهی مقتضی دو رقعه حیات نکذاشته و از آنکه خان معاودت بطرف بلخ معطوف کرد و هیچ دم در ایران خان پاشای وزیر اعظم

بنا بر کار خان تا تار خصوصیت و عداوت نفاق فتنه بتفصیل امر اجال و آنکه در هنگام فتح قلعه توران و شکن جیره بر رودخانه

طونه و شکست و انهزام [illegible] کافران [illegible] لشکر تاتار شده و از پاشایان و سرداران سوفرنات [illegible] در ظهور آمده بعد از آنکه

و داد [illegible] در دل [illegible] نهب و غارت کفره تاتاری که ذخیره فراوان و غنیمت بی پایان بار جهاز کیهان نو آورده عالم را معمور ساخته

آثار تیغ غیرت و رعایت [illegible] در مقابل این خدمات توقیع رعایت با لطف [illegible] عبد المومن خان با احمد پاشا که در آن دشت

آنها را خبردار [illegible] منکلان عقوبت [illegible] باستنبول آمده چند روز [illegible] آخر الامر داد

رخصت محبوس کرده بعد از چند روز بقتل آورد و سنان پاشا نیز از سرداری کار [illegible] کافران شکست خورد و او نیز از سرداری

رنج شده بدارالخلافه آمده [illegible] ابراهیم پاشا را بسرداری

مقرر شده و قایع [illegible] سلطان محمد خان [illegible] مملکت و رفاهیت رعیت

گماشته عدالت نامها باطراف و اکناف جهان فرستاد [illegible] رسیده و زمام مهام وزارت [illegible] گذاشت

ابراهیم پاشا وزیر [illegible] در مملکت داری [illegible]

جنانکه در ذات همایون آن حضرت مرکوز بود به نیت غزا و جهاد پای عزیمت در رکاب دولت [illegible] کامکاری نمودند

[illegible] آراسته و پرچم نصرت آیت [illegible] در ساعت سعد که هنگام [illegible] فتح و نصرت

الهی بود از دارالسلطنه استنبول بیرون آمده بر [illegible] پایش [illegible] دارای

همایون ترین جهان [illegible] عاجز بود سلیمان صفت بر صبا زین نهاد بر آمد بر تخت سلیمان چه باز سپاهی که هم چو کوه

قاف هر یک فرسا و آهن شکاف بعد از طی مراحل و قطع منازل در بیست سیم شهر محرم الحرام سنه ست و الف

[illegible] سلطانی در ظاهر قلعه اگری که از قلاع مستحکم بلاد قرال [illegible] آن قلعه ایست که در ارتفاع

با قصر مشتری در متانت و حصانت [illegible] برابری می کرد ز سنگ [illegible] که حصن [illegible] از رفیع

بر کیوان شکسته عساکر اسلام با الهام دولت خداداد و تعلیق سلطان قیصر نژاد قلعه اگری را مرکز وار در میان گرفته

[illegible] هر یک در فن خود چستی و چالاکی [illegible] عصر [illegible] بسته عراده و منجنیقها نصب

[illegible] از آن قلعه استوار

از رخنه [illegible] خانه [illegible] آن حصار [illegible] لشکر فیروزی اثر

بجنگ قرار داده در مقابله و مقاتله تمکن چه وسعی منعقد اما چون بیست روز از ایام محاصره منقضی شد [illegible] و گروه

نفاق پرنفاق باتفاق توسط وزرای عظام و بیگلربیگی آغاسی و یزه طلبیده امان خواستند نسیم فتح و ظفر از مهب فضل الهی

بر پرچم بهره وزید و بر ریاض قلوب غازیان نصرت از دوزیده صبح فیروزی از مطلع مراد غازیان دمیدن گرفت

نهال آمال سلطان دریا نوال بر ثمره اذا جاء نصر الله و الفتح بارور گردید صبح ظفر از مشرق امید برآمد آفتاب

غرض [illegible] شب سودا بسر آمد [illegible] سپاه [illegible] کفار [illegible] بقدم عجز [illegible] از قلعه بیرون آمده خراج

کرده [illegible] نصرت [illegible] که [illegible] اعلام در کافران [illegible]

و [illegible] سپاه اسلامی [illegible] در عروق [illegible] بکوش و خروش در آمده تکبیر کشیده تیغ [illegible] در کافران [illegible]

بغیر از چند نفر [illegible] و سرداران [illegible] عاطفت [illegible] پادشاه [illegible] از آن گروه [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] قلعه [illegible] از طبقه [illegible] اهل [illegible]

و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول [illegible] از [illegible] تسلط و استیلای عساکر [illegible]

[illegible] تدبیر [illegible] سلطان کامکار به تعمیر آن حصار فرمان داده [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] و دیوار [illegible]

ارادت جنگ و جدال از ذخیره و خزینه مهیا که [illegible] عزیمت و معاودت [illegible] معارف [illegible] اتفاق

چون خبر توجه سلطان ظفر قرین بر سر قلعه [illegible] قزل [illegible] و قزل [illegible] با ماده [illegible] قزل ارزول [illegible]

سپه [illegible] سپاه [illegible] معاودت [illegible] که قلعه [illegible] کردستان [illegible]

[illegible] آن [illegible] از راه بر [illegible] سلطان جهان پناه [illegible] جنگ و جدال [illegible]

[illegible] سلطان عالیجاه [illegible] سپهبد کامکار [illegible] کفار [illegible] جنگ [illegible]

قتال در آمده [illegible] از جا [illegible] مانند رعد و برق [illegible] آغاز [illegible] تیغ [illegible]

تیغ از دست [illegible] گلوله توپ و تفنگ [illegible] بر [illegible]

[illegible] ماننده دریای [illegible] در هم [illegible] نزدیک [illegible] کافران [illegible]

[illegible] کافران [illegible] اطراف [illegible] خیمه و خرگاه آن [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] السلطنة العظمی [illegible] الخلافة الکبری [illegible]

[illegible] ادام الله تعالی [illegible] فتح [illegible] خان برادر [illegible] خان [illegible]

[illegible]

ساخت و سلطان عالیمقدار نیز ناچاری است در رکاب نصرت در رکود به یک جلو رستم نژاد کرده ابن ماه ... در خط قره آمید

مراتب نقد و دست ... از کفار ... هم ... بر تحقیق دیده مردم او ... ظلمه شمشیر صاعقه کردار ... مجاهد کشته بلقیت

سیدان کامکار همه متفرقه ... قرار و برقرار داده سلطان ظفر شعار لشکر ایران فتح نامدار ... و سپاهی آخر کار ...

آدم و وزرا و اعیان و ارکان درگاه سرینطلق میر محمد شریف وزارت عظمی ... حسین ... چند نفر از چاوشان و مقربان

درگاه پادشاهی که در شان ... ادمی ... آمده ... با سید ... در این معارک ... تحریر ظهور آمد پیوسته

پادشاهانه سرافراز شده در اول الطاف الطاف ... فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار تعلیم ... در سلک

نظم دلکش در آورده بمیر علی ... ادبار ... از دیار ... غزا ...

و حقایق مقامات سلطان ... در اطراف و اکناف عالم منتشر گردیده جهانی ... شاه زاده

تا یک سال ... هرج ... اسلام ... دل شرک ... عثمانی المنته ... وقایع و تقریر احوال

امرای کردستان و حکام آنجا ... تاسیسه هزار و ... سید ... آل عثمانی ... جهان ... رفته

جلوس همایون ... پادشاه ... مسکون ... ولی ... که ... در دیباچه و خاتمه آن ...

قرار گرفته زبان از تقریر دراز ... تحریر ... به دعای دوام دولت پادشاه جهان پناه

که مقصود

که مقصود از تألیف این کتاب ذکر آبا و اجداد ایشان است ختم نماید خدایا که این شاه فیروز بخت مراتب فزاینده

تاج و تخت بماناد در کام از ... مرقد جهان او هر که دلش روشن از نور علم الیقین تمام جهانش به زیر نگین

منت بی نهایت که این خاکسار ... محمد ادریس با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت خاطر ناخوش و دماغ مشوش ...

مساعدت بخت همایون ... تأیید سعادت ... نمود تا در اندک فرصتی ... معظم وقایع حکام کردستان ... احوال سلاطین

ایران و توران که معاصر خواقین آل عثمان بوده اند تا این غایت در سلک تحریر و تقریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات

تقدیر الوسع والامکان ... در این نسخه ... لازم جهد و اهتمام بکار آورده با تمام رسانید شکر که این نامه بعنوان آمد

بیشتر از عمر به پایان رسید چو ... خاتمه این کتاب شد قسم ختام تم الکتاب ... کان مطلوب

الیهی شرفنامه برحسب امر سرکار ... عظمت و جلالت نشان امیر الامراء العظام ... اعظم

آقای آقای ... السلطنه دام ... به قلم ... مقدار ...

مستعجلا نقل و تحریر گردید در بیست چهارم شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۳۰۴

